اسناد و مکاتبات تاریخی ایران

از تیمور تا شاه اسماعیل

گردآورنده : عبدالحسین نوائی

منظورازانتشار مجموعهٔ ایرانشناسی این است که آثاربرگزیده‌ای که بزبانی غیراززبان فارسی دربارهٔ ایران و ایرانیان نوشته‌شده در دسترس فارسی زبانان قرار گیرد .

این مجموعه گذشته از آثار خاورشناسان شامل سفرنامهٔ سیاحانی که اثری سودمند در بارهٔ ایران بجا گذاشته‌اند و همچنین آثار مورخان و نویسندگانی که گوشه ای از احوال مردم این کشور را باز نموده اند خواهد بود .

امید میرود که انتشار این گونه آثار استفاده از تحقیقات ایران‌شناسان را آسان تر کند و موجب توسعهٔ آشنائی باتاریخ و فرهنگ و هنر وادبیات ایران وسرگذشت بزرگان آن گردد. ا.ی.

فهرست نامه ها

مقدمه

کتابی که اینک دردسترس خوانندگان محترم قرار گرفته است مجموعه‌ای است ازمکاتبات رسمی و اسناد سیاسی و اجتماعی ایران از هنگامی که نام تیمورگورکانی در اسناد رسمی آمده تا وقتی که نام قزلباش و مؤسس سلسلهٔ صفویه شاه اسماعیل در مکاتبات دولتی وارد شده است .

تیمورگورکانی در سال ۷۳۶ هجری قمری در شهرکش از بلاد تابعهٔ سمرقند متولد شده و پس ازگذراندن‌دورانی پرآشوب ، از حدود سال ۷۷۲ متوجه ایران گردیده است .شاه اسمعیل نیز در ۸۹۲ متولد شده و درسال ۹۰۷ درتبریز به تخت‌نشسته، پس مکاتبات این مجموعه مربوط است به سالهای بین ۷۷۲ و ۹۰۷ یعنی تقریباً در حدود یک قرن و نیم از تاریخ کشور ایران .

این‌دوره‌را بدوبخش می‌توان تقسیم نمود : بخش اول از سال ۷۷۲ که تیمور بایران حمله نمود تا سال ۸۰۷ که دیده از جهان فروبست و بخش دوم از ۸۰۷ تا ۹۰۷ آغاز سلطنت صفویه .

از ۷۷۲ تا ۸۰۷ درین فاصله کشور ایران دچار تحولات و اغتشاشات و هرج ومرج‌های فراوان بود . امرای‌محلی‌و سلسله های کوچک و بزرگی که در سراسر ایران پراکنده بودند مثل آل جلایر در آذربایجان و عراق عرب و آل مبارز در فارس و اصفهان وکرمان و آل کرت و سربداران در خراسان و سادات کارکیا در مازندران‌بسائقهٔ جاه‌طلبی و حرص‌فراوان درجمع مال و توسعهٔ قلمرو حکومتی دائماً با یکدیگر در مبارزه بودند و حتی افراد هرسلسله بقصدجان یکدیگر قیام می‌نمودند ،کمااینکه سلطنت پنجاه‌سالهٔ آل مظفر پراست ازاینگونه فجایع‌شرم آور . امیر مبارزالدین محمد قصدجان‌پسران‌خود شاهشجاع و شاه محمود نمودولی پسران براو سبقت گرفتندو او راکورکرده بزندان افکندند و سپس با هم بنزاع برخاستند وشاه شجاع پسرخود سلطان شبلی راکورکرد و شاه منصور پسرعم خود زین‌العابدین راکورنمود وباعموهای خویش‌بجنگ برخاست. همچنین است دورهٔ سلطنت آل جلایرکه سلطان احمد برادر خویش را بقتل آورد و خود سلطنتی ننگین پیش گرفت .

بهرحال این کشمکشهای پیاپی که برای مردم ستمدیدهٔ کشورما نتیجه‌ای جزخرابی ویدبختی و قحط وغلا چیزی درپی نداشت ، بقدری مردم صاحب نظر و حساس را متأثر و رنجیده خاطر ونومید نمود که کالمستغیث من الرمضاء بالنار از خداوندبناله والحاح می خواستند که صاحب قدرتی ظاهر شودتا بدین جنگها و انقلابات و پدرکشیها و برادرکشیها خاتمه دهد و حتی مردی چون حافظ با آنهمه وارستگی و بلندنظری براثر خستگی وتألمات روحی ازین حوادث پیاپی و ناگوار ، وقتی که می‌شنود درماوراءالنهر مردی بنام تیمور پیدا شده و درسمرقند قدرتی یافته است ، آمدن او را آرزو می کند و بزبان حال می گوید .

سینه مالامال دردست ای دریغا مرهمی دل ز تنهائی بجان آمد خدا را همدمی
زیرکی را گفتم این احوال بین خندیدو گفت صعب روزی بوالعجب کاری پریشان عالمی
خیز تا خاطر بدان ترك سمرقندی دهیم کز نسیمش بوی جوی مولیان آید همی

سرانجام «ترك سمرقندی» بایران لشکر کشید و از سرهای هفتاد هزار نفر ازمردم اصفهان کله منار ساخت و در فارس دمار از روزگار آل مظفر برآورد وپس از درهم شکستن شاه منصور، کلیه افراد خاندان مظفری را باردوخواند و در قصبه ماهیار قمشه صغیر وکبیر آنان را ازدم تیغ گذرانید وسپس سایر سلسله های محلی را نیز برافکند و برسراسر ایران دست یافت .

از ۸۰۷ درین دوره نیز هر چند سلسله های محلی کوچك از میان رفته بودند ولی
تا ۹۰۷ بازکشور ایران دچار جنگها و رقابتها وکشمکشهای میرزایان جغتای بود وشاهزادگان تیموری عرصه مملکت را دستخوش تجاوزات و حملات متوالی بیکدیگر نموده‌بودند. شاهرخ تا اندازه‌ای توانست اساس حکومتی بریزد و درطی سلطنت نسبهٔ طولانی خود فی‌الجمله آرامشی باوضاع بخشد . ولی پس از مرگ وی این اغتشاشات تجدیدشد . سلطنت کوتاه الغ بیگ با قتل وی بدست پسرش عبداللطیف بانتها رسید و عبداللطیف نیزپس ازشش ماه کشته شد و دورهٔ حکومت ابوالقاسم بابرنیز بجنگ با برادرانش علاءالدوله و سلطان محمد گذشت و در پایان حیات نیز دچار رقیب زورمندی شد بنام ابوسعیدبن محمدبن میرانشاه بن تیمور . ابوسعید دهسال حکومت کرد و فی‌الجمله کوشید تا آب رفته بجوی ورونق نخستین دولت گورکانی برجای آورد ولی پس از تسلط بر ایران شرقی و مرکزی جان خود را برسر تصرف آذربایجان نهاد و در میانه بدست لشکریان اوزون حسن آق‌قویونلو دستگیر و بامر اوکشته شد . پس از وی دوران نسبهٔ طولانی سلطنت سلطان حسین بایقراست ازسال ۸۷۳ تا ۹۱۱ که اگر اهمیتی داشته باشداز لحاظ ارزش و فروغ مکتب هرات‌است، چه‌در زمینهٔ هنر نقاشی وخط چه‌درزمینه‌شعر ونثر، ودر ایجاداین‌مکتب پر ارزش هنری مسلماًشخصیت

بارز امیر علی شیرکه خود از شعراء بنام و بنیانگذار ادب ترکی جغتائی است مؤثربوده است.

درضمن اشاره کلی بحوادث تاریخی این عصر نمی‌توان از اشاره بدوسلسلهٔ ترکمان آق‌قویونلو و قراقویونلو خود داری کرد .

امیر قرایوسف ترکمان قراقویونلو که پدرانش در خدمت جلایریان بودند درشهر وان بساط حکومتی فراهم آورده بود و بامر تیمور گردن نمی‌نهاد . تیمور برای قلع‌وقمع وی و سلطان احمد جلایر لشکرکشید و آن دو به‌سلطان ایلدرم بایزید عثمانی پناه بردند . تیمور آنان را ازسلطان عثمانی خواستار شد وچون ایلدرم بایزید از تسلیم آن دو امتناع نمودجنگ بین اوزبکان و ترکان درگرفت و جنگ با شکست و اسارت ایلدرم بایزید خاتمه یافت .

اما بهر حال تیمور برقرایوسف که بمصر گریخته بود دست نیافت . پس ازمرگ تیمور قرایوسف خود را بار دیگر به شروان رسانید و میران شاه فرزند تیمور را درجنگی بکشت و برآذربایجان مستولی‌شد و درسال ۸۱۳ برسلطان احمد جلایر ، دوست‌وهم پیمان قدیمی خود ، دست یافت واو راکه‌برخلاف قول و قرار قبلی ببغداد اکتفا نکرده و همچنان چشم طمع به آذربایجان دوخته بود بقتل رسانید و ایران غربی و عراق عرب و ایران مرکزی را تا حدود سلطانیه‌بدست گرفت. قرایوسف تا زنده بود زیر بار اطاعت‌تیمور و فرزندش‌شاهرخ نرفت و وقتی که شاهرخ بقصد استیصال وی لشکر باذربایجان کشید ، باآنکه قرایوسف‌سپاه فراوانی نداشت و فرزندانش‌او را تنها گذاشتند ، از مقابله با شاهرخ نهراسید و حملهٔ او را پذیرا شد و بجلو وی شتافت ، ولی قبل از مصاف با دشمن ، درچمن‌اوجان فوت کرد . (۸۲۳ ه . ق .)

جانشین او اسکندر بهمراهی برادران خود اسپندمیرزا و جهانشاه میرزا باشاهرخ‌جنگها نمود. تا اینکه‌سرانجام درسال ۸۳۸ جهان شاه باطاعت سلطان تیموری درآمد و علی‌رغم برادرش اسکندر ، ازطرف شاهرخ بحکومت آذربایجان منصوب شد و پس ازکشته شدن اسکندر بدست پسر خویش قباد ، جهان شاه بدون منازع حکمران آذربایجان و عراق عرب ونواحی اطراف دریاچه وان گردید وبتدریج با استفاده ازمرگ شاهرخ (۸۵۰ ه . ق.) و غفلت « میرزایان جغتای » اعلام استقلال نمود و برسراسر ایران مسلط گردید وحتی در سال ۸۶۰ ه.ق. بخراسان لشکرکشید ودرحدود یکسال برتخت شاهرخی تکیه زد. اما سرانجام متعاقب شنیدن خبر شورش‌استقلال طلبانه‌فرزند خود حسنعلی وخبرحرکت‌ابوسعید میرزا ازماوراءالنهر بخراسان، وی مجبور به ترك هرات شد و چندسال بعدکه بقصد جنگ اوزون حسن آق قویونلو عزیمت کرده بود بر اثر غرور وبی‌احتیاطی کشته شد (۸۷۲ه .)

و بمرگ او در حقیقت سلسلهٔ ترکمان قره‌قویونلو خاتمه پذیرفت زیرا هرچند پس از وی ، پسر سبک عقلش ، چندی چون میرنوروزی کوس سلطنت نواخت ولی چون از فنون کلاه داری وآئین سروری بی‌خبر بود استقراری نیافت و سرانجام بدست ترکمانان آق‌قویونلو کشته شد و از سلطنت او چیزی جز ننگ وخون‌ریزی باقی نماند .

آق‌قویونلوها اولاد و نوادهٔ قراعثمان بودند که درناحیهٔ دیار بکر امارت‌نشین کوچکی داشتند چون تیمور را درجنگ باقراقویونلوها وسلطان‌عثمانی همراهی نمودندمورد لطف‌وی قرار گرفتند و تیمور حکومت‌دیار بکرومضافات‌آن‌رابدیشان داد وازهمین‌امارت‌محقر ، مردی ازاین‌طایفه بنام‌اوزون حسن بن علی‌بیک‌بن قراعثمان‌خودرابسلطنت ایران رسانید و با قتل جهان شاه و ابوسعید گورکان برعراق‌عرب و دیار بکر تاحدود شام وبرسراسر ایران ،از آذربایجان‌تا کرمان دست‌یافت‌و یکچندنیز بوسیله یادگارمحمدمیرزای‌تیموری ، شاهزادهٔ‌دست‌نشانده تیموری،بر خراسان حکومت راند و با سلطان محمد عثمانی ، فاتح استانبول ، پنجه در پنجه انداخت و اگر اختلافات خانوادگی مانع نمی‌شد فاتح قسطنطنیه را نیز درهم شکسته و شاید نقشه دنیای‌زمان‌خود را تغییر می‌داد . زیرا سپاهیان اوزون‌حسن، لشکریان عثمانی‌را اول‌بار‌بسختی درهم شکستند و دوازده‌هزار نفر از آنان را درقسمت‌علیای فرات مغلوب و مقتول نمودند و اگر اوزون حسن بشرحی که در تواریخ آمده به نصیحت پسر خود اغرلومحمد گوش کرده و جنگ را ادامه داده بود، بطوری‌که‌ترکان فرصت ترتیب‌آرایش جنگی نکنند، مسلماً فتح بااوبود ودرین صورت فاجعهٔ شکست ایلدرم بایزید تجدیدمی‌شدومتصرفات اروپائی ترکان آزاد می‌گردید و تسلط ترکان بر اروپا از میان می‌رفت .

بهرحال اوزون‌حسن در حالی‌که هنوز درصدد جبران شکست خود از ترکان بود در سال ۸۸۲ هـ. درگذشت و اولاد و نوادگان وی بر سر سلطنت بنزاع برخاستند. آخرین‌افراد این خاندان الوند بیک و مراد بیک بودند که اولی در شرورنخجوان (۹۰۷ هـ) و دومی در همدان (۹۰۸ هـ.) ازشاه‌اسماعیل شکست خورده از ایران خارج شدند ودست‌شاه‌اسماعیل را در تشکیل دولت صفوی و ایجاد مرکزیت در ایران بازگذاشتند .



ازچند سال پیش ، ضمن مطالعه در کتب تاریخی و برخورد بااینگونه اسنادومدارك ارزنده که‌بصورت متفرق و جسته‌وگریخته‌در کتابها و جنگها و مجموعه‌های مختلف آمده‌بود درصدد تهیه وجمع اسناد و مکاتیب برآمدم و ابتدا در نظرداشتم‌بترتیب سلسله‌های‌ایرانی‌و اسلامی بجمع و نشر این‌مکاتیب ازاقدم ازمنه بپردازم و یک چند نیز بدینکار دست زدم

و بسیاری از مکاتیب تاریخی را نسخه برداشتم ولی هرچه پیشتر رفتم دامنهٔ کار را وسیعتر دیدم و متوجه شدم که جمع اسناد آنهم از اقدم ازمنه مستلزم وقتی بسیار فراوان و دسترسی بکلیه کتابخانه های داخلی و خارجی است که با گرفتاریهای اداری این جانب سازگار نمی آید پس بهتر آن دیدم که مکاتیب دوره تیموری و سلاطین ترکمان را در مجموعه‌ای فراهم آورده تقدیم اهل فضل وادب نمایم تا نمونه‌ای، ولو ناقص، بدست داده باشم زیرا اولا تاریخ این دوره از کشور ما بعلت بروز حوادث و انقلابات مکرر و متوالی از سایر ادوار مبهمتر است و بخصوص از سلاطین ترکمان قراقویونلو وآق قویونلو در کتب تاریخی ما باختصار تمام یاد شده و جز تاریخ ابوبکر طهرانی بنام « تاریخ دیاربکر یه» کتابی دیگر مستقلا دربارهٔ این دو سلسله نوشته نشده و این کتاب هم تاآنجا که خبر دارم از قدیم الایام نایاب بوده بطوریکه مورخ متنفذی چون صاحب حبیب السیر بدان دسترسی نیافته ودر روزگار ما نیز یک نسخه بیشتر از آن سراغ نداریم و آن نسخه ایست متعلق به محمد احمد المحامی ازاهل فضل کشورعراق.

ثانیاً دربخش دوم این دوره، یعنی سالهای مابین ۸۰۷ و ۹۰۷ هـ.، در مغرب ایران دولت عظیم عثمانی روزبروز ریشه‌دارتر و نیرومندتر می‌شد . توضیح آنکه متعاقب هرج و مرج ناشی از حملهٔ تیمور و تقسیم شبه‌جزیره آناطولی بین حکام محلی مثل قرامانیان ، آل ـ اسفندیار، و امرای آیدین ومنتشا وصاروخان ، ترکان درتحت حکومت خردمندانهٔ سلطان محمد اول معروف به چلبی توانستند پایه‌های متزلزل سلطنت عثمانی را از آسیب انهدام قطعی حفظ کنند . پسر سلطان محمد بنام مراد دوم توانست چه در داخل اناطولی چه در اروپا آبروی دولت مسلمان ترك را نگهدارد و حتی در اواخر عمر ، با آنکه از سلطنت کناره کرده بود سپاه عظیم متحدین اروپائی را در وارنه درهم شکست و امیرمجارستان را درین محاربه بقتل آورد. فرزند مراددوم همان است که در تاریخ جهان بنام فاتح هوشمند وخونریز قسطنطنیه ثبت شده است . وی درسال ۱۴۵۳ میلادی توانست بقدرت سیاسی و مذهبی چند صدساله سلاطین بیزانس خاتمه دهد و شهر قسطنطنیه (کنستانتینوپل) راکه در مدتی نزدیک به یازده قرن پایگاه مسیحیت بشمار میرفت زیر پرچم اسلام آورد و کلیسای سن سوفی را به مسجد ایاصوفیه تبدیل نماید و برجای صوامع و کنائس مسیحیان ، مسجد و محراب بنا کند و این کاری بود که مسلمین درطی قرون متمادی نتوانسته بودند انجام دهند و حتی هارون الرشید با همه قدرت وشوکتش از انجام آن عاجز مانده بود .

فتح قسطنطنیه بقدری از لحاظ اثرات خود در تاریخ بشر مهم است که ختم دورهٔ قرون وسطی و آغاز قرون جدید قرار گرفته است و خود بزرگترین عامل ظهور دورهٔ رونسانس بشمار می‌رود . از همین دوره است که تحول عظیم فکری و هنری و علمی اروپا آغاز می کردد .

***

من هرگز نه این مجموعه را کامل می‌دانستم و می‌دانم ونه تحقیقات مربوط بمطالب آن را کافی‌می‌بینم. ولی قصدم از انتشار این اثر ناچیز این بود که شاید مورد توجه جوانان محقق‌وپرشور قرار گیرد و آنانکه‌مسلماً از امثال بنده پرشورترند ومشاغل اداری‌وگرفتاریهای روزانه نیز هنوز آنان را پای بند نکرده است درین رشته شروع بکار نمایند تا روزی بهمت و پشتکار آنان مجموعه‌ای کامل و جامع از مکاتیب و اسناد رسمی کشور ما فراهم آید. زیرا بدبختانه تاکنون بصورت تحقیقی و انتقادی هیچگونه مجموعه‌ای ازینگونه آثار تاریخی واحیاناً ادبی فراهم نیامده است‌چنانکه گوئی اساساً درکشور ما موضوع تهیه‌بایگانی (آرشیو) و حفظ اسناد رسمی معمول نبوده و نیست‌کما اینکه اکنون نیزدرسازمانهای‌رسمی کشور ما هیچگونه بایگانی صحیح و مستند و قابل اطمینانی وجود ندارد و ظاهراًانقلابات وحوادث پیاپی که بر مردم این کشور گذشته‌است‌حال‌وحوصله‌ای جهت ضبط و ثبت اینگونه آثار که‌فایدتی آنی و محسوس ندارد باقی نگذاشته. درست است که مجموعه هائی ازین اسناد ومکاتبات‌موجوداست مثل‌مجموعهٔ مکاتبات موجوددرلنین گراد[۱] ومکاتبات رشید وطواط و عتبة‌الکتبة[۲]، مجموعهٔ منشآت منتجب الدین بدیع اتابک الجوینی منشی سلطان سنجر والتوسل الی الترسل[۳] از بهاءالدین محمدبن مؤید بغدادی منشی سلطان علاءالدین تکش‌و الترسل الی‌التوسل[۴] از منشآت بدرالدین رومی.ولی در تهیه این مجموعه‌ها بیشتر نظر بانشاء و طرز نامه نگاری بوده یاجمع‌آوری منشآت فردی که قدرت قلم‌و دقت‌فکر وحدت ذهن‌وحسن‌تحریر او مورد اعجاب معاصرین و اخلاف قرارگرفته است‌وبعبارت دیگرنظر به « ترسل » بوده است نه جمع‌اسناد تاریخی. کما اینکه درین مجموعه، نامه‌های دوستانه و خصوصاً (اخوانیات) با نامه‌ها و فرامین رسمی (سلطانیات) اغلب درهم آمیخته است و حتی در مجموعه هائی که در قرون بعد بخصوص در دورهٔ صفویه فراهم آمده‌هرچند نامه‌های مختلف از منشیان ادوار مختلف‌نقل گردیده اما نه نظم تاریخی‌در آن رعایت شده نه‌توضیحی در بارهٔ نامه‌ها داده شده است، فی‌المثل درمجموعهٔ مکاتبات صفوی که عبدالحسین نصیری

۱ـ مجموعه‌ای ازمنشآت «جمعی از مشاهیر دبیران عهد سلاجقه و خوارزمشاهیان و مغول مانند منتجب‌الدین بدیع‌اتابک ورشید وطواط زهیدالواسع جبلی و شمس‌الدین جوینی صاحب دیوان وبرادرش‌عطاملك» رجوع شود بمقدمهٔ‌مرحوم قزوینی برنسخهٔ عکسی عتبةالکتبه (بیست‌مقاله‌جلددوم)

۲ـ مرحوم عباس اقبال آشتیانی درسال ۱۳۲۸ آنرا بچاپ رساند.

۳ـ مرحوم احمد بهمنیار درسال ۱۳۱۵ آنرا بچاپ رساند.

۴ـ نسخهٔ منحصر بفرد کتابخانهٔ ملی پاریس.

طوسی منشی فراهم نموده قسمت اعظم مکاتیب یا انشاء همین شخص است یا انشاء ـ اعتماد الدوله حاتم بیک منشی معروف که او نیز ظاهراً همچون عبدالحسین نصیری طوسی خودرا از اعقاب خواجه نصیرالدین طوسی می‌دانسته است .

از میان این مجموعه‌ها منشآت حیدر ایواغلی بنظرمن ارزنده‌تراست . زیرا اگر چه جامع نیست ولی نامه‌ها را لااقل با نظمی فی‌الجمله منطقی و براساس زمان تحریر پشت‌هم آورده است . باری قدر مسلم اینکه این اسناد مهم و اساسی تاریخ کمتر مورد توجه مورخین ایرانی‌قرارگرفته وبزحمت می‌توان درآثار مورخین باینگونه اسنادصحیح و دست اول برخورد نمود (مگر در تاریخ بیهقی که مؤلف خود در دیوان رسائل موظف بود) و همین امربود که مرا بر جمع اسناد و مکاتیب و بالنتیجه به تهیه چنین مجموعه‌ای بر انگیخت .

مهمترین مآخذ برای‌تهیه این مجموعه از لحاظ اهمیت‌نخست جلد اول منشآت‌فریدون بیک‌است‌و بعد منشآت‌حیدرایواغلی و سپس‌سه‌نسخه خطی‌به نشانه‌های Sup. pers. 1815و Sup.pers. 1825 وAr.3423 ازنسخ کتابخانه ملی‌پاریس‌وهمچنین‌منشآت‌خواجه‌شهاب‌الدین عبدالله مروارید .

منشآت فریدون بیک کتاب عظیمی‌است از مجموعهٔ مکاتبات سلاطین‌عثمانی باملوك و امراء ایران‌ومصر وشرفاء مکه‌و شبه‌جزیرهٔ‌آناطولی. مؤلف‌در آغاز کتاب‌بذکرالقاب‌پادشاهان اسلام‌و شرفاء مکه‌مکرمه‌وخانان‌قرم‌وسلاطین اوزبک‌وامراءاکرادوگجرات‌وشاهان‌ایران‌والقاب وزیر اعظم و «وزرای متقاعدان » وسایر رؤساوامناء دربار عثمانی‌از دفتردار ونشانجی‌وکتاب دیوان همایون و علما و فقها و شیخ‌الاسلام و قاضی عسکر و همچنین القاب قرالان (ـ پادشاهان) فرانسه و نمچه (اطریش) وله (لهستان‌ـ‌پولونی) و مجار و وندیک (ونیز) پرداخته و پس از ذکر مقدمه‌ای درسبب تألیف کتاب ، تیمناً بذکر حدیثی از پیغمبراکرم ومکاتبات آن حضرت باسلاطین معاصر مبادرت‌نموده و سپس مکاتیبی از خلفای راشدین و عایشه زوجه پیغمبر (ص) و نامه‌ای از حسین‌بن‌علی نقل کرده و آنگاه باصل مطلب یعنی مجموعه مکاتبات‌سلاطین عثمانی روی آورده است. اولین نامه‌ای که‌وی‌ذکر نموده نامهٔ سلطان علاءالدین سلجوقی است به عثمان‌خان غازی‌درمورد‌بزرگداشت او وتفویض حکومتی به وی که در حقیقت ازهمین جا حکومت عثمان غازی وسلطنت فرزندان او یعنی سلاطین عثمانی شروع می‌شود . جلد اول کتاب در ۶۲۲ صفحه و بنامه سلطان سلیمان‌خان قانونی به شاه طهماسب صفوی خاتمه می‌یابد . فریدون‌بیک این کتاب را در ۹۸۲ بپایان آورده

است و کلمات « منشآت السلاطین » از اتمام آن خبرمی‌دهد . این جلد در جمادی‌الاخرسنه ۱۲۷٤ قمری یعنی صدواندی سال پیش ظاهراً دراستانبول چاپ شده است.

منشآت حیدرایواغلی خطی است وهنوز بچاپ نرسیده وآن مجموعه‌ای است‌ازمکاتیب دورۀ صفویه بترتیب تاریخی ولی قبل از پرداختن باصل‌مقصود یعنی ذکرنامه‌های‌سلاطین صفوی ، مقدار نسبةً مهمی از نامه‌های سلاطین سلجوقی و مکاتیبی ازحسن صباح و مقداری از مکاتیب سلسلۀ گورکانی را نیز جمع‌آورده است .

این مجموعه ظاهراً در ۱۰٤۲ در دوران سلطنت‌شاه صفی ترتیب دادهشده وچنانکه ازفحاوی مجموعه برمی‌آید پدر مؤلف نیز در خدمت دولت بوده وسمت منشیگری‌داشته‌است.

نسخه‌ای که دردسترس‌بنده بود جزوکتابخانه‌دوست معزز دانشمند آقای‌دکترمهدی بیانی بود . این نسخه قطعی بزرگ وخطی بسیار خوش و پخته دارد و بشیوه زیبائی‌مکاتیب را در متن و حاشیه آورده است. اینجا فرصت‌را مغتنم می‌شمارم و از لطف بیکران آقای‌دکتر بیانی که نسخۀ نفیس خود را یکچند در اختیار بنده گذاشته‌اند تشکر می‌کنم .

نسخه های Sup.pers. 1825 وSup.pers 1815 تا آنجاکه بخاطر دارم بقطع‌متوسط وخطی متعلق بقرون اخیر است و ازین‌لحاظ هیچکدام از دونسخه نفاست خاصی ندارد ولی مکاتیب مختلفی که درین دومجموعه آمده اغلب منحصر بفرداست ودرهیچ جنگ دیگری دیده نمی‌شود یالااقل‌من‌ندیده‌ام. مع‌التاسف چون یکمقدار ازیادداشت‌های‌بنده ومن‌جمله یادداشت‌هائی که‌راجع به‌مختصات‌این رسالات داشته‌ام ازمیان رفته بیش ازین نمی‌توانم درین باره توضیحی بدهم و آنانکه خواهان توضیح بیشتری می باشند ممکن است به فهرست نسخ‌فارسی کتابخانۀ ملی پاریس تألیف ادگاربلوشه مراجعه نمایند .

نسخه Ar. 3423 چنانکه از رمزآن برمی‌آید ، درقسمت کتب عربی کتابخانۀپاریس فهرست شده وآن جنگی است نسبةً کوچک بصورت بیاض محتوی مقادیری از قطعات نظم‌و نثر عربی و بهمین جهت است‌که این جنگ در جزوکتب عربی قرارگرفته ولی در خلال ـ قطعات منظوم و منثور عربی چندین مکتوب و فتحنامه فارسی و مربوط بتاریخ ایران درین جنگ آمده است . من‌آشنائی خود را بااین نسخه مدیون راهنمائی‌آقای ژان‌اوبن میدانم که در پاریس از هیچگونه محبتی نسبت بمن فروگذارننمودند و از لطف ایشان صمیمانه تشکرمیکنم .

اما منشآت خواجه عبدالله مروارید ، چنانکه از تاریخ حبیب‌السیر برمی‌آید (ر.ك.

رجال حبیب السیر ص ۱۰۷) وی پسرخواجه شمس الدین محمد مروارید بوده و «در ریعان جوانی بمنصب صدارت منصوب» گشته و «مقدم برا کثر صدور توقیع کشیده» و سپس به «منصب رسالت و پروانه که در زمان سلاطین تیموری از جلایل مناصب سرکار سلطنت بود سرفراز گردیده» و سرانجام «جای امیر علیشیر را بنقش خاتم حاتم آئین تزئین داده» است. وفات وی بموجب مندرجات همین کتاب در ۹۲۲ اتفاق افتاده و از آثار او «دیوان قصاید و غزلیات و خسرو و شیرین و رباعیاتی که موسوم است به مونس الاحباب و ترسلی که محتوی بر مکاتیب و مناشیر درمیان فرق انام مشهور و کمال بلاغت و فصاحت آن منشورات و منظومات بر السنه وافواه اصحاب یقظه وانتباه مذکور»

همین ترسل وی مورد استفاده بنده در نقل بعضی از مکاتیب بوده و باز همین ترسل است که پرفسور هانس روبرت رویمر از مستشرقین آلمان آن را بنام «شرف نامه» در سلسلهٔ انتشارات فرهنگستان ماینس درسال ۱۹۵۹ در شهر ویسبادن بطبع رسانیده است.

روشی که در ترتیب این مجموعه بکار رفته مبتنی بر نظم منطقی از لحاظ قدمت تاریخی مکاتیب بوده است ولی البته در همه جا نتوانسته ام این نظم را حفظ کنم. زیرا فی المثل مقداری از مکاتبات سلطان حسین بایقرا بااوزون حسن درجزو مکاتبات تیموری آمده ومقداری از مکاتبات اوزون حسن با سلطان حسین در قسمت اخیر کتاب یعنی مکاتبات سلاطین ترکمان.

توضیحات مختصری که باحروف ریزتر داده شده هرچند ممکن است در نظر مطلعین بر تواریخ وسیر، مجمل وناچیز جلوه کند، ولی برای کسانی که استمراری در مطالعهٔ تواریخ ندارند خالی از فایده نخواهد بود زیرا خلاصه و چکیدهٔ تواریخ واسناد معتبر تاریخی است ومن سعی کرده ام همه جا بعد ازاین خلاصه مطالب، مآخذ را نیز بدست داده باشم. درقسمت مربوط بسلاطین ترک نظر براین بوده که مطالب تااندازه ای مبسوطتر بیان شود. زیرا مع التاسف دانشجویان ودانش‌آموزان کشور ما در برنامه تحصیلی خود با تاریخ امپراطوران دوره قرون وسطای آلمان و اطریش که کمتر ارتباطی با تاریخ ایران دارد آشنا میشوند ولی ازتاریخ ترکیه که از اواخر قرن نهم هجری تاکنون بامملکت ما ارتباط و همبستگی نزدیک داشته بی اطلاع اندوفی المثل دانش آموزان در کتاب تاریخ شرح جنگهای شاه عباس را با «ترکان عثمانی» میخوانند ولی نمیدانند که این ترکان که بوده اندوچه کرده اند و چگونه حکومتی تأسیس کرده اند که اروپای قرن پانزده و شانزده را بلرزه در آورده اند وهمچنین است موضوع تاریخ هندوستان واوزبکان و خلاصه ملل مجاور کشور ایران. اینست که من کوشیده ام تا اطلاعاتی ولو باختصار از تاریخ ترکیه وسلاطین نخستین عثمانی بخوانندگان محترم داده باشم وحتی وقتی

کتاب‌نیسی (بترکی عثمانی) در تاریخ عثمانی بدستم رسید، تصاویری از آن کتاب ازسلاطین اولیه عثمانی و طغرای آنان در متن کتاب از صفحه ۶۰۱ تا ۶۰۸ چاپ کردم و تصور میکنم که چاپ اغلب این تصاویر در مطبوعات فارسی بی‌سابقه بوده است .

نکته‌ای که قابل ذکر است اینکه قسمت اعظم نامه‌ها از روی نسخ منحصر بفرد خطی نقل شده و بهمین جهت امکان مقابله وتصحیح کامل آن مقدورنگردیده وحتی مکاتیبی که از منشات فریدون بیک نقل گردیده بعلت مغلوط بودن نسخهٔ چاپی منشآت باز آنطور که شاید وباید بی‌غلط بچاپ نرسیده است. سبک مغلق و بسیار پیچیده و مبتنی بر اطناب ممل منشآت قرن نهم و دهم نیز بر اشکال طبع و تصحیح می‌افزود و بالنتیجه در کتاب اغلاطی بیش از حد انتظار روی داد و امیدواریم که اهل فضل واصحاب نظر مشکلات کارمرادر نظر گرفته در این سهوها و خطاها بعین‌الرضا درنگرند واین خدمت ناچیز را بحسن قبول تلقی فرمایند و هرجا بخطائی و سهوی برخورند مرا راهنمائی فرمایند تا بخواست خدا در چاپهای بعد باصلاح آن اقدام گردد .

• ازین گذشته منابع و مآخذی که دردسترس بنده‌بود بسیار محدود بوده و مسلماً بسیاری از مکاتیب این دوره درین‌مجموعه نیامده است. دراین مورد نیزچشم‌انتظار من به کرم‌ولطف اصحاب فضل و مطالعه می‌باشد که‌اگر بمکتوبی مربوط بدین‌دوره برخورند یا با ارسال رونوشت مکتوبها باارائه مآخذ واشارهٔ بدانها ، مرا در تکمیل‌این مجموعه یاری فرمایند .

در پایان کتاب لازم میدانم از صبروحوصلهٔ اولیاء محترم بنگاه ترجمه و نشر کتاب که درطی مدت نسبةً درازی زحمت ترتیب و تصحیح و چاپ این کتاب را قبول فرموده‌اند تشکر کنم و درین راه بیشتر خود را مدیون ذوات محترمی چون آقای دکتر محمد جعفر محجوب و آقای دکتر مهدی محقق و حسین کی‌استوان و آقای عبدالله سیار می‌دانم ودرین‌جاصمیمانه از لطف ومرحمت ایشان سپاسگزاری‌می کنم و از خداوند توفیق آنان را در اقدام بدینگونه امور علمی و فرهنگی مسألت می نمایم .

طهران ۲ تیرماه ۱۳۴۱ خورشیدی

دکتر عبدالحسین نوائی

مکتوب حضرت شیخ‌الاسلامی مولانا ابوبکر تایبادی

بامیر تیمور گورکان در سفارش فرزندان شیخ جام و باقی مشایخ

در سال ۷۸۲ که تیمور اول بار وارد خراسان شد ، بدیدار شیخ زین‌الدین ابوبکر تایبادی رفت . وی یکی ازمشاهیر عرفا درنیمهٔ دوم قرن هشتم است وهمان کسی است که هنگام سفر حج ، در حین عبور از شیراز ، برحسب بعضی مآخذ خواجه شمس‌الدین محمدحافظ را ازمخمصهٔ تکفیری که بمناسبت سرودن این بیت :

گر مسلمانی ازین‌است که حافظ دارد　　آه اگر از پس امروز بود فردائی

بدان گرفتار آمده بود نجات بخشید وراهنمائی کرد که مطلب را بصورت نقل قول ادا فرماید وحافظ آن را باین صورت درآورد :

این حدیثم چه خوش آمد که سحر گه می گفت
بر درمیکده ای ، با دف و نی ترسائی
گر مسلمانی ... الخ

وی همیشه بنصیحت ملك غیاث‌الدین، حکمران ستمکارخراسان‌وآخرین امیر کرت می‌پرداخت ویك‌بار این‌رباعی تند بوی فرستاد : الخ

افراز ملوك را نشیب‌است، مکن　　در هر دلکی ازتونهیب است، مکن
برخلق‌ستم‌اگر به‌سیب‌است،مکن　　از هرستمی باتوحسیب است ، مکن

وقتی تیمور بدو گفت این نصایح که با من گفتی چرا با غیاث الدین نگفتی؟ گفت باو گفتم . نشنید ، خدا ترا برومسلط کرد ، تونیزاگر نشنوی دیگری‌را برتومسلط کند . وفات اودرظهرپنجشنبه سلخ محرم۷۹۱روی‌داد.
(رك : تذکرهٔ دولتشاه ، حبیب‌السیر ، نفحات‌الانس ، ازسعدی تاجامی)

حضرت معبود طریق بهبود ارزانی دارد . « انه رؤف بالعباد »[1]. خدای عزوجل مر تشیید ملك داری و مبانی جهانداری را وسیلتی بزرگ نهاده است و آن مشیت بالتفات خاطر پاکان درگاه و مشایخ آگاه قدس‌الله ارواحهم که بحقیقت پادشاهان دین و دولتند و شاهان دنیا درنظرعنایت ایشانند . چنانکه شیخ‌الاسلام احمد جام

۱ ـ قرآن سورهٔ آل عمران ۲۸

قدس الله روحه العزیز فرموده‌اند :

شاهان دلق پوش که کمتر حمایتی　　زیر گلیمشان جم و خاقان و قیصرند

و از قبیل تشبث بارواح آن پاکان است که از برای تعظیم ایشان رعایت جانب فرزندان ایشان کنند ؛ قطع‌نظر از آنکه‌آن فرزندان بذات ومعاملت خود مستحق آن نظر باشند که درمقامات شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس الله روحه العزیز آورده‌اند که آنها که ما را در حیات در نیافتند ، بعد از ما رعایت جانب فرزندان ما کنند ، همچنان است که ما را دریافتند و در اقامت مراسم خدمت ما کوشیدند و در مقامات شیخ الاسلام احمد جام قدس الله روحه آورده است که هر که باعتقاد بر ما سلام کرده است ، یا بر مریدی از مریدان یا بر فرزندی از فرزندان ما ، از برای‌ما ، حق سبحانه و تعالی همه را در کار ما کرده است . چون موسی و خضر علیهما السلام از عمارت دیوار آن دو یتیم بشهر انطاکیه فارغ شدند ، موسی را علیه‌السلام وجه آن دیوارگری ظاهر نبود ؛ در توجیه آن خضر علیه السلام تمسك بصلاح پدرآن یتیمان کرد . چنانکه حق تعالی در قران از آن خبر داد « و کان ابوهما صالحاً »[۱] . در تفسیر آورده است که میان آن دو یتیمان و آن پدر صالح هفت پشت بوده و بعضی زیادت نیز گفته اند . پس حمایت آن فرزندان ، سبب عنایت و حمایت آن پاکان است[۲] . اولاد ایشان آنچه اینجا اند بشدت مؤنات مبتلی و آنچه نه اینجا اند با این بهم در زحمت جلااند . از حضرت احدیت توفیق کرامت باد تا فرزندان شیخ‌الاسلام شیخ‌ابوسعید ابوالخیر وفرزندان شیخ الاسلام احمدجام قدس‌الله‌روحهما وفرزندان کسی دیگر از مشایخ که باشند بنظر عنایت منظور کردند .

بدان نظر که تو دانی بحال ایشان رس　　که قدر و قیمت این منفعت نداند کس

خنك آنرا که بود راه بدین دولت و بخت . فی الجمله چون این مسکین غریق

۱ـ قرآن سورة الکهف ۸۱　　۲ ـ بنظر می‌آید اینجا مطلبی افتاده باشد .

نعمت آن حضرت است و آنچه اورا صلاح دولت دنیی و سعادت عقبی نماید ، اخفای آن نوعی از خیانت باشد و بدین سبب بدین نوع سخن جرأت نمود . حق سبحانه و تعالی مزید مرحمت برعایت رعیت که بحکم « الراحمون یرحمهم الرحمن » واسطهٔ رحمت و عنایت الله است ، ارزانی دارد . « انه رؤف بالعباد »[1].

۱ ـ مجموعهٔ نسخ خطی کتابخانهٔ پاریس بشمارهٔ Bib. Nat., Sup. Pers., 1815 Fond.

مکتوب معین الدین جامی به تیمور

خواجه معین‌الدین‌جامی، از اولاد شیخ‌احمدجام عارف مشهور قرن‌پنجم مشهور بزنده‌پیل ، باداشتن سمت قرابت باخاندان کرت، عمر طولانی‌خودرا در خدمت ملک‌معزالدین حسین (۷۳۲ ـ ۷۷۱) وپسرش ملک غیاث‌الدین پیرعلی کرت (۷۷۱ـ ۷۹۱) گذرانده وبطوری که ازمنشآت او برمی‌آید ، عمری بالغ برهفتادیافته ویکچند نیز براثرتضریب دشمنان بزندان افتاده و برای خلاصی ازآن دست شفاعت بدامان سلطان خاتون زن ملک‌معزالدین زده است .

مجموعهٔ‌منشآت‌اومکاتیب‌طولانی‌ولی کم‌مطلبی‌است که بنابراقتضای‌سمت، گاه بتعزیت وگاه بتهنیت ازطرف مخدوم خویش وگاهی هم از طرف خود بملوك وسلاطین معاصرمثل شاه‌شیخ‌ابواسحق اینجو وامیرمبارزالدین‌محمد وپسران‌ونوادگانش وهمچنین بسلطان‌اویس جلایر ودیگرافراد خاندان‌وی نوشته‌است.

با همه‌انشاء مصنوع ومتکلف وپرحاشیهٔ‌وی، مجموعهٔ‌منشآتش‌ازنظرسبك ترسل ونگارش مکاتیب رسمی‌سیاسی‌قابل‌ملاحظه‌است . ازمنشآت اویك‌نسخه نسبةً نفیس بشماره Sup.Pers.1825 درکتابخانهٔ ملی پاریس موجوداست . این مکتوب مسلماً بعد ازسال ۷۸۲ حملهٔ اول تیمور بخراسان که باسارت ملك غیاث‌الدین و پسرش پیرمحمد و انتقال آنان بسمرقند منجر گردید، تحریر شده است .

هو الملهم‌بالصواب . اللهم ایدنی بروح القدس . « هو الله الذی لااله الا هو»[۱] بمقتضای نص « و کان حقاً علینا نصر المؤمنین »[۲] و برکت حدیث نبوی « ان احب الناس الی الله یوم القیامة و ادنا هم مجلساً امام عادل»

جناب قصر جلالت بلند باد چنان   که اوج ذروهٔ افلاکش آستان باشد

شاهباز نصرت الهی و همای همایون فتوحات پادشاهی جل جلاله و عز نواله[۳]

---

۱ ـ سورة‌الممتحنه۱۲۲   ۲ ـ سورة‌الروم ٤٦   ۳ ـ ظ : عم

از کنگرهٔ آسمان و فرق فرقدان، چون نسر طایر اقبال از برای نصرت اعلام عالم آرای و سنجق کشور گشای حضرت فرزند خسرو اعظم، نویان اعدل اکرم، مالك رقاب الانام فی الآفاق، وارث سریر الملك بالاستحقاق، باسط بساط الامن والامان، ناشر العدل والاحسان

خورشید تختگاه ایالت بهر دیار   جمشید بارگاه حکومت بهر مکان

[المنصور ب] نصرة الملك الدیان، امیر تیمور گورکان، نصرالله رایات عزه و علائه و مد الی یوم العرض اطناب خیام بقائه درپرواز باد و مکارم اخلاق آن خسرو جهان، قانون حساب اصحاب دین و فهرست کارنامهٔ ارباب یقین و ید عادیهٔ ایام از جناب آن حضرت مصروف بالملك الرؤف.

مخلصترین دعاگویان و صادقترین دولتخواهان آن خلاصهٔ نوع انسان، صحایف تحف تحیات و وظایف طرف ثنا و دعوات مقتبس از شرایف اوقات «ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات» مرقوم ومعروض می گرداند و از روح پر فتوح شیخ الاسلام، سلطان اولیاء الله العظام، صاحب الکشف والالهام، قدوة المحققین، برهان الواصلین، ابی نصر معین الحق والدین، احمد الجامی قدس الله روحه و زاد فی الجنان فتحه و فتوحه، مهبود دارین و نیکو نامی منزلین آن خسرو نیکو نام که در سلك فرزندان شیخ الاسلام احمد جام در آمده میطلبد، یارب باجابتش قرین دار! بمحمد و آله الاطهار و صحابته الاخیار.

چون قلم بر کاغذ نهادم، بشارت رسید که «فرزند» نویس چون اجداد تو علیهم الرحمة والرضوان پادشاهان را «فرزند» می نوشته اند توهم بنویس تا سعادت دارین بیابد و شکرانهٔ این دولت را که فردای قیامت در پای علم احمدی ازفرزندان ایشان خواهد بود، در عدل و داد و رعایت رعایا و عباد و مشایخ و علما و زهاد کوشند.

داد کن داد کن که دارالخلد منزل خسروان دادگر است

چون حق سبحانه و تعالی آن فرزند را دولت داده است ، ارواح صدیقـان و پاکان بتخصیص ارواح مقدسهٔ آبای کرام واجداد عظام علیهم‌الرحمة من‌الملك العلام‌مددکار ایشان خواهد بود.

خراسان را بدو دادند ، می‌دانم که می‌داند بهرملکی که‌خواهدرفت،خواهدرفت‌تسلیمش

مـائیم کز ازل ز سموات مُنزل است آیـات عز و علم و کرامت بشأن ما
همچون همـای سـایهٔ اقبـال گسترد هر طایری کـه بر پرد از آشیـان مـا

سلطان الاسلام الاعـظم ، مالك رقاب ملوك العالم ، ظل الله ابوالحارث سنجر بن ملکشاه اناراللّه برهانه وثقل بالمبرات میزانه که پادشاه همهٔ جهان وخسرو کیهان بود کما قیل فیـه :

هوالقابل‌المحیی لدی‌السخط والرضا هوالمانع المعطی ، هوالآمر الناهی
و سلطان ارض‌اللّه شرقـاً و مغربـاً و بحراً و براً ، سنجربن ملکشاه

فرزند و مرید حضرت شیخ احمد قدس سره بوده است . فقیر حقیر ، معـین الدین الجـامی عفی الله عنه بکرمه و خصه بمزید لطفه ونعمه ، از اکابر عظـام واجداد کرام خود چنین استماع دارد که سلطان وقتی که بخانقاه ملك پناه حضرت شیخ آمدند ، درویشان ایشان گل می کشیدند . سلطان نیکو نام نیك اعتقاد برخاست وچند کرت گل بر بام خانقاه برد و ناوه کشید . شیخ فرمود که ای پادشاه با تاج تـرا بدین چه کار . سنجر گفت که اگر حق تعالی فردا از من پرسد که پادشاهی همه جهان بتو دادیم و از برای ما چه کار کردی ، گویم که در عبادت جای ولیبی از اولیای تو ، ناوه ای چند گل کشیدم .

به پیش زنده پیل حضرت حق غلام ناوه کش بوده است سنجر

بدین‌اعتقاد ، حق تعالی سنجر را دین و دنیا وعمر دراز کرامت فرمود و مدت شصت و اند سال باستقلال سلطان زمان و زمین بود . کس برتو زبان نکرد وماهم نکنیم .

روزی حکیم ایلاقی که مشهور است و در السنهٔ اهل خیر بخیر مذکور ، درمجلس سلطان سنجر بود . جمعی از بزرگان نقل کردند که شیخ الاسلام احمد جام هر چیز که در دست مبارك خود می گیرد زر ولعل و مروارید می گردد . حکیم‌ایلاقی گفت که ایشان را کبریت احمر وعلم کیمیا باشد. سلطان فرمود که غلط کرده‌ای، مرتبهٔ ایشان از آن قوی‌تر است که تصور توان کرد و من مشاهده کرده‌ام . حکیم ایلاقی بحضرت شیخ الاسلام نامه نوشت که می شنوم که شمارا علم کیمیاست . ما را از آن اعلام فرمای و براخلاط آن دلالت کن. شیخ الاسلام درجواب نامهٔایلاقی نوشت که بنزدیك ما علم کیمیا اینست که اول یك خلط از « نحن قسمنا »[1] بگیر. و دو دیگر « قل اللهم مالك الملك تؤتی‌الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء»[2] و سه دیگر خلط « و من یتوکل علی‌الله فهو حسبه »[3] و چهارم خلط « و من یتق‌الله یجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث لایحتسب »[4] وپنجم خلط « و اعتصموا بالله[5] هو موالیکم فنعم المولی و نعم النصیر » ، این پنج خلط را فرا گیر و در قدح « والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا»[6] بآب قناعت بیامیزد وبکفچهٔ « افوض امری الی‌الله » در دهن نیاز کند و دریچهٔ بی طمعی بر دیدار منعم فرو کشد و در بوتهٔ صبر بباز دارد و بآیت « و واعدنا موسی ثلثین لیلة و اتممنا ها بعشر »[7] حسو[8] کند یعنی بیاشامد وبآتش محبت درسویدای قلب بگدازد و بدلالت معرفت برگیرد وبرسندان محبت نهد و بخایسك[9] « نهی النفس عن الهوی»[10] فرو کوبد ورنگ اخلاص بروی آمیزد و بمهر توحید از سرای ضرب بیرون آرد و در کیسهٔ ورع و تقوی نهدو

۱ ـ سورة الزخرف ۳۱ ۲ ـ سورة آل عمران ۲۵ ۳ ـ سورة الطلاق ۳ ۴ ـ سورة الطلاق ۲
۵ ـ سورة النساء ۱۴۵ ' ۱۷۴ ۶ ـ سورة العنکبوت ۶۹ ۷ ـ سورة الاعراف ۱۳۸
۸ ـ حسو بالفتح آشامیدن آب مرغ را و نوشیدن شوربا و جز آن اندك اندك ۹ ـ بکسر یا وسکون سین مهمله بوزن بایست ، آلت آهنگران که بزبان هند ، هتوره نامند و پتك خرد که سپاهیان بجهت استوار کردن نعل ستور و کشیدن آن نگاهدارند . (شمس‌اللغات ۲۴۵ـ۲۴۶)
ایضاً ـ « مطرقه بود یعنی چکوچ ، منجیك گوید : آنجا که پتك باید خایسك بیهده است . . . »
لغت فرس اسدی چاپ اقبال صفحهٔ ۲۸۷ ۱۰ ـ سورةالنازعات ۴۰

سر بند « من صمت نجا » برو بند و چون این معنی حاصل آید ، کبریت احمر گردد و هر کجا بوی اوی رسد ، رنگك او می گیرد و مرد چون بدین مقام رسد ، بر تخت بخت ، ملوك وار بنشیند و در خاکدان خسارت (؟) آیت جهانیان گردد و کل دنیا حجر و مدر و شجر و ثمر ، جمله او را زر سارا گردد . چنانچه بآخر کار که ببازار برد ، بهر دیناری دین داری و بهر نظری اثری آید . آنچه از این علم بنزدیك این دوست بود بذل کرده آمد «لایکلف الله نفساً الا وسعها[۱] ». ان شاء الله مقصود حاصل آید که سخت مجرب است . اگرخللی افتد ازبی یقینی افتد تامعلوم باشد « والسلام علی من اتبع الهدی[۲] فلله الاخرة والاولی »[۳] .

ای فرزند نیکو اعتقاد بدان که این پایه و مرتبهٔ مردی است که در مقام عزت و تمکین قبای زیبای دیبای بابهای « الفقراء والصبرهم جلساء » بطراز « ان الله مع الصابرین »[۴] برقد حداو دوخته باشند و بشعلهٔ انوار« افمن شرح الله صدره للاسلام فهوعلی نورمن ربه »[۵] ظلمات و کدورات دنیارا ازباطن او زدوده وازصف النعال «الدنیا ماشغلك عن الله»[۶] بصدرصفهٔ ایوان کیوان «وللمجالسة اقوام آخرون»برآورده ودرحریم حرم محترم «لی مع الله وقت» برسریرسلطنت «من قنع بناعمالنا نحن له و مالنا» نشانده وازخم خانهٔ وحدت شراب ناب «وسقیهم ربهم شراباً طهورا[۷]» بجام «ویسقون فیهاکاساً کان مزاجها زنجبیلا[۸*] » بر جان پاك او ریخته ، لاجرم چشم همت در مرتبهٔ منادمت جزبر راستکامی

اومن ومن اوبدم، که من بدم ساقی که او بادهها رطل گران، تاروزنوشا نوش بود

نمی داشت وبارنامهٔ ندای

دوش ما را ناگهانی لیلة المعراج بود وانکه مستغنی تر از ما اوبمامحتاج بود

۱ ـ سورة آل عمران ۲۸٦ ۲ ـ سورة طه ٤۹ ۳ ـ سورة النجم ۲۵ ۴ ـ سورة البقرة ۱۴۹
۵ ـ سورة الزمر ۲۳ ٦ ـ سورة الزمر ۲۳ ۷ ـ سورة الدهر ۳۱ ۸ ـ ایضاً ، ۱۷ .
* در نسخه« کافوراً » که بیشترباعبارت مسجع معین الدین میخواند. ولی بنظرمی آید که آیهٔ فوقرا باآیهٔ: « ان الابرار یشربون من کاس مزاجها کافوراً» خلط کرده باشد .

لقد صرت عن تعداد ذکرك عاجزاً لذلك و احصی علیك ثناء

آری هر بنده را که حق سبحانه و تعالی از کارخانهٔ «قل اللهم مالك الملك[۱]» رقم اختصاص « تؤتی الملك من تشاء[۱] » بر ناصیهٔ او کشید و تاج کرامت « اولوا الامر منکم[۲] » بر چکاد[۳] آن نیکبخت نهاد و قبای دیبای « آمنوا بما نزل علی محمد[٤] » بر قامت او دوخت و منشور پر نور « ان الله یأمر بالعدل والاحسان[۵] » بدست قدرت او داد و تیغ بران « و جاهدوا فی‌الله حق جهاده[٦] » برمیان او بست وبوعدهٔ صادقهٔ « ان تنصروالله ینصرکم[۷] » جان و دل او را خرم و تازه گردانید ، بر ذمت همت او واجب باشد که سجدات شکر « الحمدلله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله[۸] » بتقدیم رساند تا باشد که مناجات «رب قد آتیتنی من-الملك[۹] » حطام فانی را بنعیم جاودانی متصل گرداند . چون اعتقاد صافی و همت وافی و نیت درست و رحمت بسیار دربارهٔ خلایق هست و امید است که بعنایت بی - غایت الهی پادشاهی جاودانی رسد « وما ذلك علی الله بعزیز[۱۰] » یقین است که بقای ذکر جمیل و ثنای جزیل جز باخلاق حمیده و سیر پسندیده وافاضت زلال افضال و ادارت‌کاس مالامال[۱۱](؟) واشاعت عدل واحسان واهانت‌اهل‌بدعت وطغیان دست ندهد .

اصنع جمیلا مااستطعت فانه لابـد ان یتحدث السمار

نماند بگیتی کسی پایدار همان به که‌نیکی‌بود یادگار

بیشك اولیاء الله از خواص باریافتگان حضرت اله اند ؛ پس اعزاز واکرام ایشان و نگاهداشت خاطر درویشان و گوشه نشینان که اهل الله و خاصته در شأن

۱ - سورهٔ آل عمران ۲۵ ۲ - سورهٔ نساء ٦۲ ۳ - «چکاد وچکاده دومعنی‌دارد،اول تارك سررا گویند عموماً وسرکوه را گویند خصوصاً، دویم سپر باشد » فرهنگ جهانگیری

۴ - سورهٔ محمد ۲ ۵ - سورهٔ نحل ۹۲ ٦ - سورهٔ حج ۷٦ ۷ - سورهٔ محمد ۸

۸ - سورهٔ اعراف٤١ ۹ - سورهٔ یوسف ۱۰۲ ۱۰- سورهٔ ابراهیم ۲۳ ۱۱ - درمتن چنین است . ولی علی القاعده یا باید بجای مالا مال کلمه دیگری آمده باشد یا بعد ازین‌کلمه‌کلمه دیگری باشد مثلا : مالامال نوال

ایشان است و اجلال وتعظیم فرزندان ایشان سبب روح و راحت ونیکو نامی دنیا و آخرت باشد کما قال النبی « اکرموا اولاد اولیاء الله تعالی فان الله تعالی یقول اذا بارکت فی‌احد من اولیائی فلاتیأسوامن روحها الی سبعة اجل » مادام که برین طریقه ثابت باشد متقبلم که بفضل الهی ومدد ارواح بزرگان دین ، پادشاهی هرروز دولت ایشان در تزاید باشد و باشد.

فقیر جانی هفتاد و اند سال هرچیز که از حضرت اله و بوسیلهٔ روح پر فتوح آن صاحب جاه طلبیده ، الی یومنا هذا از آن حضرت محروم باز نگشته.

هر حاجت و مقصود که خواهی یابی　　　در بارگه قطب جهان احمد جام

* * *

من کنم کشف و کی نهان دارم　　　روح سلطان دین معین من است

سخنی‌چند از راه اخلاص و دعا گوئی نوشته شد. توقع از مکارم اخلاق وطیب اعراق علماء بی مانند سمرقند و بزرگان ارجمند که از کمال بزرگی بر آن خرده نگیرند و عذر بپذیرند وهذه کفایة.

حکایت بملامت و فصاحت بخجالت انجامید. ایام ضعف و پیری است و عمر قریب هشتاد ؛ وقت رعایت عبارت واستعارت و خوبی خط و بلاغت نیست. وقت عذر آوردن است. استغفرالله العظیم. ذات شریف وعنصر آن فرزند جوان بخت درضمان امان پروردگار جهان باد ، آمین آمین یا رحمان امینا.

« بقیت معینا للکرام و انما　　　لك الله فی کل الامور معین»

علی حاشیة الکتاب :

چون حضرت فرزند ملك اسلام اعظم ، موالی ملوك‌العرب والعجم و غیاث‌الحق والدین پیر علی ، خلد الله ملکه و اجری فی بحر المرادات فلکه که همگی وجود از هوا داری آن خاندان دولت و دودمان امارت و ایالت مملوست و در جمیع قضایا

با آن حضرت چون صبح صادق و چون جان موافق والله علی ما اقول شهید ، آن فرزند بی مانند ، ملك ملك زادهٔ معظم مکرم، خلاصهٔ ملوك عجم ، معزالحق والدین پیر احمد را ، ادام الله دولته و طول عمره ، که مربی دولت و بر کشیدهٔ آن حضرت است و بمراحم پادشاهانه و عواطف خسروانه مخصوص گشته ، توقع که زود زود باز گردانند که سبب مزید دولت و نیکو نامی دنیا و آخرت و ازدیاد حشمت ایشان باشد و دعای درویشان جامی و دلریشان جانی ، بروزگار همایون ایشان واصل و متواصل گردد .

ای بلند اختر خدایت عمر بی پایان دهاد وآنچه بهروزی وفیروزی درآن است،آن دهاد
دائماً نفس شریفت بندهٔ فرمان حق وانگهت بر جملهٔ فرمان دهان فرمان دهاد

آمین یا رب العالمین وصلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین اجمعین☆

☆ نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس بشمارهٔ B . b . Nat . Fat . Pers . Sup . 1825

مکتوب شاه شجاع به امیراختیارالدین حسن

درسال۷۷٦ شاه شجاع پس ازچندین ماه زدوخورد کرمان را از تصرف پهلوان اسد کرمانی بدرآورد و چون آن‌را ملك موروثی خویش میدانست ، حاضرنشد حکومت آن خطه را بهیچیك از برادران خود بدهد بلکه امیر اختیارالدین حسن سردار وفادار خود را نامزد حکومت کرمان نمود . این امیر اختیار الدین حسن همان است که ازطرف شاه شجاع برقابت با شاه محمود برادرخود ، بخواستگاری دختر سلطان اویس بن شیخ حسن رفت ولی توفیق نیافت . (ر ك : تاریخ آل مبارز حافظ ابرو)

در سال ۷۷٦ ، که امیر تیمور بحدود سیستان آمده بود ، امیراختیار الدین حسن مضطرب شد و بشاه شجاع نوشت که ممکن است تیمور بکرمان حمله برد . شاه شجاع در جواب او چنین نوشت :

امیر اختیار الدین حسن قلق و اضطرابی که درباب محاصرهٔ سیستان نموده ، بی تکلف معلوم داند که ملك اسلام قطب الدین بادی این معنی شده و ایلچیان را اذیت رسانیده . اگر انتقامی پذیرد جزای عمل او باشد والا نویین اعظم ، خسرو مرز توران ، قطب الحق والدین ، امیر تیمور نویان نگذارد و نخواهد که لشکریان او متعرض ممالك دوستان و مخلصان شوند و اگر گذارد ، مع هذا تأیید کردگار و دل استوار و بازوی کامکار وتیغ آبدار و لشکر جرار نیزه گذار در کار است . بسم‌الله اگر حریف مائی .

گر از یك نیمه جمع آید سپاه مشرق و مغرب

ز دیگر نیمه بس باشد تن تنهای درویشان*

---

* روضة الصفاء جلد چهارم .

مکتوب شاه شجاع در مرض مرگ

بامیر تیمور گورگانی

شاه شجاع ، پس از ۲۷ سال سلطنت، در پنجاه وسه سالگی، براثر افراط در باده گساری و مباشرت با زنان بیمار شد و هم بدان مرض درگذشت (۲۲ شعبان ۷۸۶)

در این هنگام اوضاع ایران سخت مغشوش بود و ظهور تیمور و خونخواری او لرزه بر خاندانهای سلطنتی محلی انداخته بود خاصه که زد و خورد دائمی این افراد با یکدیگر، بخصوص افراد خاندان آل‌مبارز، جای امیدی باقی نمی‌گذارد.

شاه شجاع همیشه از خدا می‌خواست که اورا با تیمور در یك جا جمع نیاورد . البته آرزوی او مستجاب شد. منتهی در مرض موت بعنوان پیش‌گیری از حوادث ، فرزند خود ، زین العابدین را که ازمادری علویه بود ، بوی سپرد تا مگر حکومت خاندان وی در حمایت تیمور درآید و مبارزیان بسرنوشت آل کرت و سر بداران نیفتند . اما تقدیر چیز دیگری خواسته بود.

برای اطلاع بیشتر ازین مطلب ، رجوع شود به :

تاریخ‌آل مبارز حافظ ابرو (نسخهٔ خطی) و تاریخ آل مبارزمحمود کتبی (چاپ نگارنده ،کتابخانه ابن سینا ۱۳۳٤) و روضة الصفا جلد ٤ وتاریخ عصر حافظ تألیف مرحوم دکتر غنی

« هو الحی . لااله الا هو له الحکم و الیه ترجعون[۱] ». عالی حضرت گردون بسطت، مملکت پناه معدلت آثارمکرمت شعار، نوبین بزرگ کامکار، اعتضادسلاطین گردون اقتدار، شهسوار مضمار عدل و احسان ، اعدل اکاسرهٔ زمین و زمان ، المنظور بعنایة الملك الدیان ، قطب الحق و الدنیا والدین ، امیر تیمور گورکان ، خلدالله تعالی ملکه ، ملاذ اکاسرهٔ گیتی دار وملجأ قهارمهٔ چرخ مقدار باد و در تعظیم اوامر

---

۱ ــ قرآن سورهٔ قصص ۷۱

آسمانی و تحری مراضی سبحانی ابداً موفق و مؤید و حق عز وجل و علاآن یگانهٔ جهان را درمقاصد دینی و دنیوی باعلیمدارج مرادات و اقصیمعارج مرامات برساناد! بمنه الکریم وجوده القدیم.

بعد از تبلیغ ادعیهٔ صالحه و اثنیهٔ فایحه که وسیلهٔ مخلصان حقیقی است، انهاء می گرداند که بر رأی ارباب الباب روشن و مبرهن است که دار دنیا محل حوادث و مکان مکاره است و اصحاب عقول بزخارف مموه او التفات ننموده اند و نعیم باقی را برجهان فانی راجح داشته و بحقیقت دانستهاند که فنای هرمخلوقی ازقبیل واجبات است و بقای هر موجودی از مقولهٔ ممتنعات. چند روزی که از بارگاه مهیمن بیچون تقدس و تعالی منشور « تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدك الخیر انك علی کل شیئی قدیر[۱] » ارزانی شده و اعنهٔ اختیار جوقی از بندگان خدای تعالی بقبضهٔ اقتدار این ضعیف نهاده بود، بر حسب قدرت و امکان در اعلاء اعلام دین و امضای احکام شرع مبین و اتباع اوامر سید المرسلین کوشیده، استقامت احوال رعایا و زیردستان را، خالصاً لوجه الله تعالی، مطمح نظر همت خود ساخته، بعون عنایة الله وفیض فضل نامتناهی، آنچه مقدور بود معاش با کافهٔ خلایق بوجهی کرده شد که شمهای بمسامع علیه رسیده باشد.

چون نسبت با جناب معدلت پناهی عهد مصادقت وعقد مخالصت بروابط خلود منعقد شده بود، فتوح روزگار دانسته در ابقاءِ آن ثابت دم و راسخ قدم زیست و پیوسته مکنون خاطر ومکتوم ضمیر آن بود که:

بقیامت برم آن عهد که بستم با تو   تا درآن روز نگوئی که وفائیت نبود

و ازآن حضرت، علی التعاقب والتوالی، زلال الطاف وسلسال اعطاف، چنانچه خلایق را مشکور ومستحسن داشته، مترشح بوده این معنی موجب مباهات میدانست

۱ ـ قرآن سورهٔ آل عمران ۲۵ .

و درین وقت که از بارگاه کبریا نسیم دعوت حق بمشام جان ما رسیده و متقاضی «ولن تجد لسنتنا تحویلا[۱]» حلقهٔ «والله یدعوا الی دارالسلام[۲]» بر در دل زد و گفت:

ایدل اگر از غبار تن پاك شوی تو روح مجردی بر افلاك شوی
عرش است نشیمن تو شرمت ناید کائی و مقیم خطهٔ خاك شوی[۳]

و بحمدالله تعالی هیچ حسرتی و نگرانی برخاطر نمانده، با وجود انواع زلت و تقصیر و اصناف اجرام و آثام که لازمهٔ وجود انسان است، هر آرزو که در مخیلهٔ خیال بشر مرتسم تواند بود، از موائد احسان حضرت واهب منان «فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین[۴]» درین پنجاه و چهار سال[۵] که اتفاق نزول این منزل خاکی افتاده، در کنار مراد نهاد

متی زدت تقصیراً تزدنی تفضلا کأنی بالتقصیر استوجب الفضلا

با قوافل رجای عفو عمیم ورواحل امل رحمت ونعیم کریم احرام «لبیك اللهم لبیك» بسته ونفس مطمئنه را ندای «ارجعی الی ربك راضیة مرضیة[۶]» در داد.

بدین مژده گر جان فشانم رواست که این مژده آسایش جان ماست



چگونه بر نپرد جان چو از جناب جلال خطاب لطف چو شکر بجان رسد که تعال

[با بضاعت تحفهٔ کلمهٔ توحید که در سراچهٔ دنیا بدان زیست و اثقال و احمال آمال][۷] روی تضرع بحضرت عزت آورده، کز دوست یك اشارت وزما بسر دویدن. رجاء صادق که هرچه ازحضرت مفیض الخیرات روی نماید، اگرچه ما عین زحمت دانیم محض رحمت باشد.

۱ ـ قرآن سورهٔ فاطر ۴۲ ۲ ـ سورهٔ یونس ۲۶ ۳ ـ رباعی از شیخ احمد بدیلی است (جهانگشای جوینی جلد دوم ص ۳۵ ـ ۳۴) ۴ ـ سورهٔ السجده ۱۸ ۵ ـ در ظفر نامه شرف‌الدین علی یزدی چاپ کلکته نوشته: «پنجاه و سه سال» ودر تاریخ محمود کتبی: «پنجاه وسه چهار» ۶ ـ سورهٔ فجر ۲۹ ۷ ـ در تاریخ محمود کتبی بجای عبارت بین دو قلاب چنین آمده: [اثقال آز وامل از دوش نهاده]

زهی سلام تو آسایش و سکینهٔ روح زهی کلام تو مفتاح گنجهای فتوح

« والباقیات الصالحات خیر عند ربك ثواباً[1] » بر بقای عمر ودولت و دوستکامی و بسطت آن حضرت گردون منقبت برکت باد وحق سبحانه وتعالی سایهٔ معدلتش بر سر خلایق پاینده داراد! بحق حقه.

بنا بر خلوص نیت و حسن طویت، که بنسبت با حضرت معدلت پناهی از آب صافی روشن‌تر است، واجب دید صورت حال انها کردن: فرزند دلبندم زین‌العابدین طول الله عمره فی ظل عنایتکم، اورا بخدا و بخداوند سپردم و دیگر فرزندان طفل وبرادرانم را بجناب ممالك پناهی سفارش نمودن. چه بحقیقت دولتخواهی آن حضرت را ذخر اعقاب دانسته ام. چنانچه از سجیت کریم و لطف عمیم آن یگانهٔ زمان و زمین سزد، مضمون « ان حسن العهد من الایمان » بکار بسته، بر قاعدهٔ مستمر ایشان را بجانب مبارك خود مخصوص فرمایند وظلال اشفاق بر احوال پریشان ایشان گسترانند، بموجبی که آثار آن صغار و کبار ایران و توران مشاهده نمایند و در قرنها باز گویند و حاسدان و قاصدان که سالهای دراز در آرزوی چنین روزی بوده، مجال شماتت ومحل استیلا نیابند واین معنی موجب ادخار ذکر جمیل شود و این دوست مخلص را که باعهد ومیثاق مودت وسعادت، نیل قربت توفیق عزلت یافته، بفاتحه و دعای خیر یاد فرمایند تا از فحوای «یا لیت قومی یعلمون بما غفرلی ربی وجعلنی من المکرمین[2] » محروم نمانند. ان شاء الله تعالی وحده العزیز. هذا ما عهدنا الیه والعهدة فی الدارین علیه. همواره بتوفیق این مبرات از حضرت واهب العطیات موفق باد و حق سبحانه وتعالی بر عمر باقیش برکت کناد! بمحمد وعترته

۱ ـ سورهٔ کهف ٤٤ ۲ ـ سورهٔ یس آیات ۲۵ و ۲٦

الطاهرین وصلی الله علی محمد و آله و صحبه اجمعین . مخلصترین دولتخواهان وفادار امیدوار ، شاه شجاع بن محمد *.

*- این نامه در کتب مختلف ، مثل روضة الصفا (مجلد ٤) وظفرنامه شرف الدین علی یزدی و ذیل تاریخ گزیده بنام تاریخ محمود کتبی آمده وبرای اطلاع بر نسخه بدلهای مختلف بکتاب اخیر که بتوسط نگارنده چاپ و منتشر شده مراجعه فرمایند . مرحوم دکتر غنی هم در کتاب «تاریخ عصر حافظ» مکتوب را نقل نموده است. شاه شجاع نامه ای بهمین مضمون ولی بسیار مختصر تر به سلطان احمد جلایر نوشته که چون مناسب موضوع است بدرج آن نیز بلافاصله مبادرت میشود .

مکتوب شاه شجاع بسلطان احمد ایلکانی در بستر مرگ

شاه شجاع احتیاطاً فرزندان خود رابسلطان احمد نیز سپرد . ولی بهمانقدر که اورا ازلحاظ قدرت و عظمت کوچکتر از تیمور تشخیص داده بود ، از طول وتفصیل کلام کاست وبالنتیجه‌نامهٔ بسیار مختصری بدو نوشت . باید یادآور شویم که هرچند شاه شجاع با سلطان اویس پدر و سلطان حسین برادر سلطان احمد میانه خوبی نداشت (رجوع شود بتواریخ مربوط به‌آل مظفر وآل جلایر)ولی ارتباطش با سلطان احمدکم وبیش دوستانه بود .

زندگانی‌فرزند سلطان‌اعظم، شهسوارعرصهٔ فتح وفیروزی، معین الدنیا والدین سلطان‌احمدخلدالله ملکه وسلطانه درمراضی حق سبحانه وتعالی بسیارسال‌پاینده‌باد. معلوم فرموده باشد و بفرماید که درین مدت که حوالهٔ این امر بزرگ بدین ضعیف رفته بود ، بچه نوع معاش کرده و بحالتی که آدمی را از آن چاره نیست رسیدیم وبی حسرت میرویم .

بعد الله تعالی، سفارش فرزندان بآن جناب می رود تا چنانچه از حسن اخلاق شهریاری سزد ، ایشان را مخصوص خود دانسته ، سخن اعدا و حساد که سالهاست تا چنین روز را منتظرند ، در حق ایشان نشنود و رعایت ومراقبت فرمایند ، چنانکه در ایران وتوران پسندیده باشد .

اخلاص و دولتخواهی‌را چون ضمیر پاك واقف است، مکررنمیکنند . بگذاشتیم تا کرم او چه می کند[۱] .

المحتاج الی‌الله شاه شجاع

---

۱ ـ روضة الصفا جلد چهارم ، تاریخ عصر حافظ مرحوم دکتر غنی

فتح نامه که صاحب قران اعظم امیر تیمور انارالله برهانه

بشاه یحیی یزدی نوشته

نصرةالدین شاه یحیی پسر امیر شرف الدین مظفر پسر امیر مبارزالدین محمد مظفر مؤسس سلسله آل مبارز است . وی مردی مزور ونیرنگ باز وجاه طلب وممسك بود وهمان است که حافظ ازودرین بیت بعنوان شاه یزد نام می برد:

شاه هرموزم ندید و بی سخن صد لطف کرد
شاه یزدم دید ومدحش کردم وهیچم نداد

زیرا مقر حکومت او یزد و یکچند ابرقوه بوده است . وی با آنکه داماد و برادر زادهٔ شاه شجاع بود ، مکرراً دست بشورش زد و همین شورش ها موجب ضعف آن سلسله گردید .

پس از مرگ شاه شجاع هم بار دیگر شاهزادگان مبارزی بجان هم افتادند ودرین میان شاه یحیی همه وقت آتش افروز این انقلابات بود وسر انجام تیمور او را نیز مانند دیگر شاهزادگان مبارزی درسفر دوم خود بشیراز ، گرفت و همه را یکجا در رجب سال ۷۹۵ در قصبهٔ مهیار قمشه بقتل رسانید .

(رجوع شود بتواریخ آل مبارز بخصوص تاریخ حافظ ابرو و محمود کتبی و روضة الصفا) .

شاه اعظم ، شهریار دیار عجم ، افتخار ممالك ایران ، خسرو آفاق ، نصرةالدنیا والدین ، شاه یحیی بهدر خلد ملکه ، وفور سلام و صفوف تحیت منبعث از فرط عنایت و منشعب از کمال عاطفت تبلیغ کرده قواعد اعطاف و معاقد اشفاق بمزید استقرار و استحکام مؤکد داند ومعاهد اعتناء و اهتمام مجدد شناسد وبردوام ترادف وتضاعف آن را مترصد ومترقب می باشد .

مواد ایادی ومکارم برقرارموفور و امداد رأفت وشفقت نامحصور واشتیاق بحضور

عزت باعلی مدارج کمال حاصل والتفات ضمیرفیاض بانتظام امور و استقامت احوال متواصل ملاقات بوده ، ارادت میسر باد بمنه .

غرهٔ ربیع الاول که اول ربیع سعادت وکامرانی است ، از دارالملك سمرقند که مستقر سریر سلطنت است ، مرقوم رقم عواطف می گردد ، در حالتی که بفضل الله تعالی جامع اعمال سلطنت و مجامع اشغال عظمت حسب المرام مرتب و مهیاست و ریاض آمال و امانی برشحات فیض رأفت ربانی مرشح ومنشور دولت وکامرانی بتوقیع نصرت « نصر من الله وفتح قریب وبشر المؤمنین[۱] » محلی و مزین و حریم سرادقات جاه وجلال و ساحت مخیم گردون مثال و عرصهٔ معسکر انجام رجال بوفود تأیید و توفیق « وایدناه بروح القدس[۲] » مکفوف ومحاط ومداخل ومخارج امور برمقهوران دولت قاهره « کولوج الجمل فی سم الخیاط والحمدلله علی تواتر آلائه و تکاثر نعمائه »

اعلام می رود که جمعی متجرعان غصص و منتهزان فرص ، در شهور و اعوام کحاطب اللیل ، دست کرد جهان بر آورده بودند و در اطراف و جوانب از اجانب و اقارب ، قومی اشرار وغلبهٔ کفار، چون حیات وعقارب ، فراهم گردانیده ، دربن وقت، بتصور باطل وخیال محال ، از حقیقت اسرار « انا فتحنا لك فتحاً مبینا[۳] »، که بروجنات اعمال و صفحات احوال روزگارهمایون ما از تلوح صباح درآفاق ظاهرتر است و از هبوب ریاح در جهان سایر تر ، غافل ناگاه حرکة المذبوحی کرده ، گستاخ وار باقطار واکناف ممالك محروسه [ ][۴] نموده بودند و فکر فاسد اندیشیده ، خواستند که در حصار مملکت و در شارع مبین خلافت، که بحبل متقن تأییدات الهی و عروة وثقی توفیقات سبحانی مبرم ومحکم است ، رخنه‌ای اندازند و چشمهٔ حیوان سلطنت وبختیاری را که مدتهاست تا بمحافظت و دلالت خضرعلیه‌السلام بروفق مرام جاری ومصفاست و از شائبهٔ کدورت مبرا ، بگل تمویه بیندایند . چون

۱ ــ قرآن سورهٔ صف ۱۳ ۲ ــ سورهٔ بقره ۸۱ ۳ ــ سورهٔ فتح ۱ ۴ ــ لایقرء

رایت مملکت کشای نصرت شعار، خلافت دثار حضرت ما لازالت مصون بتأیید الملك المنان که چتر زرین خورشید ذره وار از سرادقات جلال آن تابان است، با سعد طالع در حال اجتماع سعود سماوی، بساعتی که انوار عاطفت در لمعان و مبانی قوی بنیان بود، جناح نجاح گسترده، فتوح سوی یمین و سعود سوی یسار، سمت طلوع پذیرفت. بعون خدای قدیم ومدد آیت «وما النصر الا من عندالله العزیز الحکیم[۱]» ابواب فتح وفیروزی و انوارظفر و بهروزی برچهرهٔ عزت واقبال وطلعت دولت فرخنده فال حضرت ما گشوده است و آیت «وینصرك الله نصراً عزیزاً[۲]» حرز بازوی سعادت ابد پیوند شده، عصای لوای اژدها پیکرظفر پرور که بحمایت وحراست خسروانی محمی ومحروس است و بصفت «والله یؤید بنصره من یشاء[۳]» موصوف و مخصوص، کفایت ید بیضاء موسوی بظهور رسانید و باسهل الوجوه ثعبان وار همه را فرو برد و باشعهٔ انوار تیغ آبدار بهادران نامدار و مبارزان کارزار دمار از روزگار ملاعنهٔ بدکردار نابکار برآورده شد وظلمت ظلم آن کفرهٔ فجره بیکبار از ساحت بقاع و رباع ممالك محروسه منتفی ومضمحل گشته، ناوك دعاءِ «رب لاتذرعلی الارض من الکافرین دیاراً[۴]» بهدف اجابت پیوست «فقطع دابرالقوم الذین ظلموا والحمدلله رب العالمین[۵]» وبدین مژدهٔ همایون و انفتاح مبارك میمون، صدای کوس فیروزی بگوش هوش ساکنان عرصهٔ غبرا و کروبیان ملاء اعلی رسید وبتازگی عالم و عالمیان را امید امن و امان وطوایف اهل ایمان را نوید «یبشرهم ربهم برحمة منه و رضوان[۶]» کرامت شد و با ادراك این امنیت ملك وملت افتخار واعتزاز نموده، دین ودولت را ابتهاج واهتزاز مجدد گشت والحمدلله علی ذلك.

چون آن عزیز را بندهٔ یك جهت دولتخواه صافی الطویه بر درگاه عالم پناه

---

۱ ــ سورهٔ آل عمران ۱۲۲ ۲ ــ سورهٔ فتح ۳ ۳ ــ آل عمران ۱۱ ۴ ــ سورهٔ نوح ۲۷
۵ ــ سورهٔ انعام ۴۵ ۶ ــ سورهٔ توبه ۲۱

می‌دانیم ، خواستیم که از نسیم الطاف الهی و فیضان عنایت نا متناهی نفحه‌ای بمشام و رشحه‌ای بکام او رسد، تا علی‌القاعده بعواطف ومراحم بی‌دریغ مستظهر و مستوثق بوده ابواب رسل و رسائل مفتوح دارد وسوانح‌مهمات و عوارض ملتمسات علی‌التعاقب والتوالی‌معروض‌ومرفوع گرداند تا بشرف انجاح مقرون وموصول گردد ، بالخیر. ان شاء الله الوحده العزیز . دولت دائم باد *

* نسخهٔ کتابخانهٔ پاریس شمارهٔ Bib . Nat . Fond . Ar . 3423

« سلطان احمد بغدادی بشاه شجاع نوشته[1] »

سلطان احمد پسر سلطان اویس بن شیخ حسن ایلکانی است . وی پس از کشتن برادر خود سلطان حسین بر تخت نشست . مردی ادیب و باذوق و درموسیقی صاحب‌نظر بود وازطرفی بسیار خونریز وهمچون دیگر سلاطین معاصرخود تند وسفاك وبیرحم .

سلطان احمد پس از جنگ و گریز های مکرر که در اثنای آن ، چندین پسر و زنش بدست تیمور افتادند ، بعدازمرگ تیمور دیگر بار بایران بازگشت . اما درسال ۸۱۳بدست متحد ورفیق‌ایام فرارخود، قرایوسف ترکمان کشته شد .

الله یجمع بیننا و یرفع . بیگانگی نیست توماییٔ ما تو . ترتیب این کلمات وتنسیق این مقدمات مشتمل است براثبات خلوص نیت ومبنی ومشعرست از صفای طویت واتفاق ویگانگی واخلاص ومحبت واختصاص که مشحون بفنون‌ارادت واعتقاد موشح داشته‌ایم . مجدداً معنیً و صورةً معروض رأی عالی جناب بزرگوار فرزندی حضرت ملك الاسلام شهریار جوان بخت نیکونام خسرو باستحقاق ، پادشاه علی‌الاطلاق ، خلدالله تعالی ایام ملکه ، مظفراً می‌رود. اظهار [؟][2] ضمیم وفرط [؟][2] خاطرسقیم که همواره متوجه ومشغوف جناب ایشان‌بوده وهست وخواهد بود میکنم

۱ ـ درنسخهٔ دیگری موجود در کتابخانه پاریس عنوان نامه چنین‌است «من انشاءالسلطان‌الاعظم مالك رقاب‌الامم سلطان احمد بغدادی فی‌العهد والمیثاق الی سلطان‌الامراء فی‌الآفاق احمدالشکی انارالله برهانهما وثقل بالمبرات میزانهما» .

۲ ـ بنظر میرسد درقسمت بین دوقلاب کلمه‌اي افتاده باشد . در یکی از نسخ بجای «اظهار» کلمهٔ «استظهار» آمده .

و از آن طرف نیز همین توقع والتماس داشته‌ایم وداریم وخواهیم داشت .

ان شاء الله تعالی که اساس این جمعیت و بنیان این مخالصت روز بروز چون ماه نو در ترقی وتزاید باشد چنانکه دور و نزدیك و ترك وتاجیك پسندند وبدانند .

کاین آن اساس نیست که گردد خلل‌پذیر « لو بست الجبال لو انشقت السماء »

و قرار آنکه بعد قضاء الله تعالی و قدره اگر توفیق ملاقات و حصول دریافت شرف صحبت گرامی ملك ملك صفات کریم ذات رفیق گردد و این آرزوی دیرینه از پردهٔ غیب چهرهٔ بی عیب نماید ، روی توبیینیم بهر روی که هست ، فرمودهٔ خاطر اشرف خداوندی عزیزی ملکی‌اعظمی بر آن موجب بتقدیم رساند بنوعی که بر آن مزیدی‌تصورنتوان کرد و بهر مهم و حاجت وخدمتی که فراخورحال اوست ودسترس این ضعیف تواند بود چون رجوع فرمایند برحسب دلخواه آن ملك ملك صفات فلك سمات :

کمری بر میان جان بندد جان کمر وار بر میان بندد

بالله‌العلی العظیم و بروح پرفتوح مخدوم پدرم سلطان سعید اویس انار الله برهانه و ثقل بالمبرات میزانه که درین عهد و میثاق مخلص مشتاق خلاف نیست و بی خلاف :

بقیامت برم آن عهد که بستم با تو تا درآن روزنگوئی که وفائیت نبود

مقصود آنکه برین سطور پرنور اعتماد فرمایند . حقاً که دل بی‌غل و صادق ـ الاخلاص را بر آن گماشته‌ایم که بهیچ وجه من الوجوه در وظیفهٔ خدمات وموالات، چنانچه شایسته و بایستهٔ عالمیان گردد ' تقصیری نرود . «والله علی ماقول شهید » .

هزاران سال در شادی بمانی یا غایةالامانی . مخلص بجان مشتاق حقاً سلطان احمد (بخطه)*.

* نسخهٔ متعلق بکتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ Bib. Nat. Fond. Pers. Sup. 1815 ونسخهٔ دیگر ازهمان کتابخانه بشمارهٔ Sup. 1825 .

نامهٔ سلطان مراد خان غازی بسلطان احمد جلایر

درباب فتح و نصرتی که اورا برعلی بك ولد قرمان حاصل شده بود

سلطان مرادخان بن اورخان در سال ۷۶۱ هجری مطابق ۱۳۶۰ میلادی برتخت نشست . در زمان او دولت عثمانی پیشرفت فراوان نمود .

در اروپا لاله شاهین بیگلربیگی شهر مهم «ادرنه Andrinople» را تصرف کرد و بمناسبت اهمیت سوق‌الجیشی ، این شهر بجای بروسه (بورسا) پایتخت قرار گرفت. همین سردارشهر «فیلیپوپولی Philipopolis» را نیز مسخر نمود .

سردار دیگر سلطان ، اورنوس بیك نواحی اطراف قسطنطنیه را تصرف نمود بطوریکه پایتخت بیزانس محصور بمتصرفات مسلمین شدوقشون «سرب» که بامرپاپ برای نجات قسطنطنیه آمده بود، درسال ۸۶۶ بسختی درهم شکست و متعاقب آن اولین عهد نامه بین دولت اسلامی عثمانی وجمهوری مسیحی «راگوزا Ragusa» مشعر برقبول خراج درسال ۱۳۶۵م/ ۷۶۶ ه بسته شد . درسال ۱۳۷۹م ، امیر صربستان بعلامت تسلیم دختر خود را بزوجیت بسلطان داد و متقبل پرداخت خراج شد .

بعد ازمرگ لاله شاهین ، سردار دیگر، دیمورطاش پاشاجای اورا گرفت وفتح «صوفیا Sofia» پایتخت بلغارستان ازاعمال اوست . مقارن‌این احوال خیرالدین‌پاشای صدراعظم، شهرسلانیك (سالونیك Salonique) را گشود .

قیام علی بك ولد قرمان که علاء الدین لقب داشته یکبار درابتدای سلطنت مرادخان بود که بشکست علی‌بك منجر شد و اضطراراً مقداری ازمتصرفات خود ودخترخویش را برای عقد صلح بسلطان داد و باردیگر پس‌از مرگ خیرالدین پاشا صورت گرفت که در قونیه اسیرشد وبشفاعت زوجه‌اش دخترسلطان نجات یافت .

بسم الله الرحمن الرحیم . « وماالنصر الامن عندالله العزیز الحکیم[۱] » سپاس ومنت حضرت واهب بی‌علت ، علت کلمته‌مرا فرض‌ولازم‌است که وجود کثیرالجود ما

---

۱ سورهٔ آل عمران ۱۲۲

را بطراز خلعت « انا جعلناك خليفة في الارض[1] » مطرز و موشح گردانید وهمت عالی نهمت ما را بدفع فساد و فتح بلاد ازجمیع عباد ممتاز وبلند پروازساخت و ازبرکت تأییدات دین متین محمدی و آئین مبین‌شریعت‌احمدی ، علی واضعها الصلوة والسلام ، نهضت همایون ما را باعث فتوحات عظیمه وسبب مسرات جسیمه نمود . لهذا بعد از تسخیر ممالك کثیره ، از قبضهٔ تصرف کفرهٔ فجره ' اکثر حکام اسلامیه که در قرب جوار ما بودند' بالجمله ربقهٔ اطاعت بگردن خویشتن نهاده ، ازنوال احسان‌بیکران ما بهره مند و برومند گشتند و چون وصلت آل کرمیان بفرزند ارجمند یلدرم ـ بایزیدخان طال بقاه مقدر گشت ، علی‌بك ولد قرمان نیز ازآن غبطت تضرع نموده' برشتهٔ فرزندی مادر پیوست[2] و درآن باب اعتماد همایون ما در حق او افزوده بتهیهٔ[3] هرچه تمامتر بغزای غرای روم ایلی توجه همایون ارزانی داشتیم . دروسط راه خبر رسید که علی بك مزبور رابطهٔ قرابت را ازهم گسیختانیده وبعضی‌قری وبلاد را که از حاکم حمید خریده بودیم ، بالتمام‌آن نواحی را تاراج کرده ' بی ادبی فاحش نموده است . درحال‌العود احمد را پیشنهاد ساخته ، ببلادقرمان در رسیدیم وبعذرنامشروع اومقید نشده' بمقتضای « وجزاءِ سیئة سیئة مثلها[4] » در مکافاتش‌نصرت ازحق‌خواستیم و در روز چهارشنبه بیست وپنجم ماه شوال المکرم سنهٔ ثمان وثمانین وسبعمائه تبرا از خویشتن داری کرده ' بمحض لطف الهی مستمسك شده ' با صفوف مجاهدین و فرزندان‌کامبین و ملکی الامراء بیگلربیگی روم ایلی و اناطولی وسائر امراء اجناد زعمای عالی نهاد وسپاه و ینیچری وعزب وجنود مجندهٔ اصحاب ادب و ارباب ارب'

۱ ـ سورهٔ ص ۲۵ ۲ ـ اشاره بتقاضای وصلتی‌است که علی‌بك ازدخترسلطان بنام نفیسه سلطان نمود وسلطان عثمانی پذیرفت ودخترخودرا بدوداد وعلی بیك، غیراز صد هزاردینار نقد وصد رأس اسب و ده قطارشتر ومقادیرفراوانی «قطیفهٔ فرنکی وپارچهٔ شامی وقطیفهٔ ترکی واقسام‌کمخا (پارچه ابریشمی)' بعنوان مهریه‌آق شهروقصبهٔ ایلغین وآق سرای‌را باتوابع ولواحق ونواحی وقری بدختر داد» تا طبق عهدنامه «تتصرف کتصرف الملاك فی‌املاکهم وتملك ذوی الایدی والحقوق فی حقوقهم» منشآت فریدون‌بیك ج۱ ص ۱۰۷ـ۱۰۵ ۳ ـ متن ، لسلای (؟) ۴ ـ سورهٔ شوری ۳۸

نصرهم‌الله و ایدهم؛ دوفرسخی محمیهٔ قونیه بااعلام ظفرنگاربکارزارمهیا شدیم ومشیر اکرم، وزیر اعظم، علی پاشا دامت معالیه را مقدمة الجیش نموده، موقوف فرصت بودیم که علی بك ولد قرمان نیز ازمقابله بمقاتله شروع کرد وچپ و راستش را از طورغودیان و ورساغیان واتراك بی‌سروپا و اوباشان زشت ادا انبوه ساخته بکاودوالی مشغول شد. درحال وزیراعظم، که طلایهٔ لشکر محتشم بود، گرزو کوپال از اعدای بد حال دریغ نداشت وچون نوبت بیمین الدوله تیمورتاش پاشا دام علوه امیر الامراء روم ایلی رسید، اونیز درباب کوشش دقیقه‌ای فوت نکرده، داد مردی داد و ازجانب یسار بیگلربیگی اناطولی صاروجه پاشا، دام اقباله؛ دیگر توقف ننموده؛ دمار از روزگار اعدای بدکار درآورد وچون علی‌بك چپ و راستش را متفرق ومنکسریافت، با سناجق‌نگونسارش خواست که هجوم بقلب همایون کند. درحال، فرزند دولت‌یار نصرت شعار، یلدرم با یزیدخان؛ زاد الله عمره و رفع قدره، باتیغ چون برق‌درخشان بفرق دشمنان در رسید وبیك حملهٔ شاهانه مغلوب و منکسر گردانیده تا داخل قلعهٔ قونیه درپیش‌تاخت وچون دشمن منهزم ومنکوب بحصار گریخت، غزاة سعادت‌آیات بغنایم بیشمار فایز گشتند وفرمان نمودیم که امرا و اجناد، اطراف قلعه را محاصره نمایند. درحال علی‌بك مزبور؛ زبـان تضرع درازساخت و دست تشفع باذیال قرابت مآب مرحمت نصاب ما محکم کرده، لابه و عذر خواهی آغاز نهاد و ما نیز بفحوای «ارحموا عزیز قوم ذل» ازسر جرم او گذشته؛ بازآن ولایت را باو ارزانی‌داشتیم و، در صلوات خمسه «الحمدلله الذی هدانا لهذا[1]» گویان؛ بمقر سلطنت مراجعت نموده، این بشارت‌نامه را مصحوب عمدة الأماجد والأکارم؛ عبدالکریم چاوش، زید قدره، بجناب نعم المآب فرستادیم تااز احوال خبیر بوده، سوانح حالات این‌جانب را نیز اعلام بخشند که متسلی الخاطر گردد. لایزال گردش ایام و لیال بر وفق مرام آن شهریار فرخ فال دائر وسائر باد. بلطف‌الله الملك الجواد*

---

۱ ـ سورهٔ اعراف ٤١ * منشآت فریدون بیك جلداول ص ۱۱۲ـ۱۱۱

جواب

زندگانی مجلس سامی اعلیحضرت فلك منزلت قمر انارت ثریا مرتبت پادشاه گردون پایهٔ همـا سایه و شاهنشاه خورشید دایـهٔ لطف پیرایـه ، نوبین اعظم ، خداوندگارمعظم ، ملك ملوك الامم ، سلطان العرب والعجم وخاقان الترك و الدیلم، ظل الله فی الارضین ، عون الغزاة و المجاهدین ، غیاث الاسلام و المسلمین ، القائم بامرالله، الغازی فی‌سبیل‌الله ، المؤید من عندالله ، الملك الجواد ، اعدل امثاله واشجع اقرانه ، ابوالنصر سلطان مراد عالی نهاد ، ایده الله خالق العباد و ادام عمـره و اعوام خلافته الی یوم الحشر والمعاد ، در استیفای انواع فتوح و شادکامی و اقتفای آثار نصرت ونیـکونامی درازباد و رایات شهریاری مظفرو آیات‌کامکاری موفرو اعوان دولت مؤید وارکان‌حشمت مشید واعدای حضرت مقهور و اولیای‌دولت منصور و بلاد مخالفین گشاده وعروس ملك بدامادی بخت جوانش آماده و معاقد جلالش مشدود و مناهج زوال مسدود و رأی پیر [وزنده دل وپیرخرد[1]] حلال هرمشکل و اقبال ازلی رفیق و یار و توفیق لم یزلی در همه احوال نگاه دار . سلام وتحیت فراوان خالی ازشوب ریا فرستاده می‌آید ونیاز وآرزومندی بی پایان که عاری ازعیب امتراء بود عرضه داشت می‌شود وازحضرت رب‌الارباب ، تقدست آلاؤه ، مزید دولت وحشمت که موجب فزونی فرح ونشاط دوستان و انبساط بساط هواخواهان است ، مسئلت نموده ، قبول این دعا ازحفظهٔ عرش اعلی استدعا می‌افتد و چشم انتظار بر راه کرامت اجابتش من الارض الی‌السماء بازگشاده . انه یسمع ویجیب .

۱ - چنین است درمتن‌کتاب وبنظر می‌آید [پیر زنده دل خرد] شد .

واین تحیت در اول شهر ربیع‌الآخر سنهٔ تسعین وسبعمائه بقلم آمد، درهنگامی که بحمدالله تعالی جریان مصالح این مخلص قدیمی برنهج مرام و ورود وفود فضل ربانی بردوام و اخبار سکون واستقامت[1] از اقاصی اطراف مملکت متواصل و آثار نجاح ازچهرهٔ اولیاءِ دولت متبادر. «فلله‌الحمد رب‌السموات و رب‌الارض، رب‌العالمین وله الکبریاء فی السموات والارض وهوالعزیز الحکیم[2]» که ازهنگام دفع و انهزام برادر بد سرانجام حسین، چنانچه مسموع شریف آن عالی مقام شده، جمیع امراءِ آذربایجان وعراقین و کردستان و لورستان وطائفهٔ گرج در کمال انقیاد والتیام آمد. اگرچه خروج تیمور مقهور درالسنهٔ عوام مشهور است و مردم ماوراء النهر از فتور ظلم بی‌اندازه اش سر گشته و مهجور، لکن امید واثق و امل صادق از کریم متعال و خدای لایزال آن‌است که ازبرکات اعتضاد و استظهار آن سلطان الغزاة دفع شرورطغاة وبغاة ازسر روزگار مؤمنین و مؤمنات به ایسر وجوه میسر باد. فهو میسرالمراد. وظهور این فضیلت را از یمن وفاق آن مجلس شناخته می‌آید واین مواهب جسیمه ثمرهٔ موالات آن جناب کریم دانسته می‌شود. مصرع تا جهان است درترقی باد.

مدتی‌بود که ورود رسول‌فرخ پیام کمتر اتفاق می‌افتاد وتراخی آن‌را بربعدبودن حمل کرده، ائتلاف ارواح برقرار رسوخ اعتقاد درکمال واتحاد ویکجهتی افزون و دل برقانون‌قدیم بهوا و ولامشحون، و زبان برسنت معتاد بحمدوثنا دائر و دیده برراه انتظار وفا ناظر بود که ناگاه قاصد فرخنده قدم و مبشر عیسی دم، عمدة الاماجد والاکارم، چاوش صاحب هوش، بنامهٔ نامی مکرم وختامهٔ گرامی مختم در رسید و از کمال ذکای طینت وفرط نقای سیرت، در معرفت دقایق خدمت ملوك وشرایط ادای رسالت از امثال و اقران سبقت نموده، مجلس سعادت انیس را بجواهر معرفت مزین و محلی گردانید وعنبرینهٔ محبت فزا را بدودست گرفته، چنانچه آیین امانتدارست

۱ ـ متن: استتامت ۲ ـ سورهٔ الجاثیه ۳۵ ـ ۳۶

سر بمهر ، بتدبیر دلپذیر ، مشافهت ابراز کرده درهنگام بازنمودنش ، نسایم «ختامه مسك[۱] » بمشام انس و جان رسیده ، دماغ همگنان را مبخر و معطر ساخت و جواهرالحکایات نفیسه‌اش که دال‌بود برشعله افروزی شمع دولت‌آن‌نور چراغ‌سعادت وفیروزی ، بجای گوهر شبچراغ ، درةالتاج اکلیل کامکاری نموده ، هر نقطش چو در ثمین بجای گوشواره در گوش خرد کشیده شد ومعانی نفیسه‌اش را چون روح ثانی ، ممد حیات جسمانی انگاشته ، تشنهٔ آب خضر ونمونهٔ جام جم پنداشت و چون مشعر بود بتسلط و استیلاء آن ملاذ اسلام بر قلاع وبلاد کثیره ، ازممالك کفار سقر مقر بداندام و انتقام گستاخی قرمانیان بدانجام، سپارش ملك علام ادا نموده گفت :

چو برتافت تابع زمتبوع روی   یقین شد بتیه بلامرگ پوی

مع‌هذا درباب عفو وامان‌آن‌آنکه شایستهٔ لطف و احسان شاهان است بجای آورده‌اند . جزاکم الله خیر جزاء .

امید که همواره اعدا سرنگون ومخالفان زار و زبون گشته ، چون مهر منیر عالمگیر باشند . باقی حالات را از رسول مشارالیه استخبار فرموده ، علی التعاقب فرستادهٔ این مخلص قدیم نیز بصوب صواب نما متوجه شناسند . ان شاء الله تعالی حق جل و علا وجود شریف خداوندی را در اوج عزت ممهد داشته ، دولت بکام و گیتی غلام باد . بمحمد و آله وصحبه الامجاد* .

۱ ــ سورهٔ مطففین ۲٦

* منشآت فریدون بیك جلد اول ص۱۱۳ ـ ۱۱۲

« من انشاء واحد من السلاطين الی اعدل الولاة نصرة الدنیا والدین

شاه یحیی فی استیلاء الوالی المستولی علیهما وهوالسلطان الاعظم مولی جبابرة العرب واکاسرة العجم قطب الدنیا والدین امیر تیمورگورکان انار الله براهینهم جواباً لکتابه الشریف وخطابه المنیف ۱»

هرچند نویسندهٔ این نامه معلوم نیست ولی گیرندهٔ آن معلوم ومشهور است. این نامه شرح حملهٔ امیرتیمور است به ملك عزالدین حکمران لرستان، در سال ۷۸۸ هجری برابر با ۱۳۸۶ میلادی. اینست عبارت ظفرنامه شرف‌الدین‌علی‌یزدی‌یا تاریخ فتوحات تیمور درین مورد:

« حکایت ملك عزالدین که حاکم لر کوچك بود وبد کرداری‌و راهزنی که‌آن طایفهٔ‌بیباك می کردند بمسامع علیه رسانیدند... همت عالی نهمت اقتضای آن‌کرد که بصاعقهٔ سیاست خرمن مکنت و اقتدارآن اشرار سوخته، خارفساد وبیداد ایشان ازراه مسلمانان برخیزد... باآن سپاه مرتب مکمل متوجه صوب لرستان گشته ، بتعجیل هرچه تمامتر براند و بعد از وصول بفرمود تا وروجرد و حوالی‌آن غارت کردند و خرم‌آباد راکه حصن حصین و پناهگاه متمردان و قطاع الطریق آن سرزمین بود مسخر کرده بکلی ویران ساختند و اکثرآن دزدان را بدست آورده از سر کوهها فرو انداختند» . این ملك عزالدین حاکم لرستان همان است که شاه شجاع کمی پیش ازمرگ خود ، دختروی را بزنی گرفت ومولانا سعدالدین انسی او را عقد نمود. (رجوع شود به تاریخ‌آل مظفرمحمود کتبی)

روزی که زتو سلام‌آید ما را   آن روز فلك غلام آید ما را

---

۱ ـ عنوان این نامه دریکی ازنسخ یعنی نسخهٔ Sup. 1825 کتابخانه‌پاریس چنین است . اما درنسخهٔ دیگر یعنی Sup. 1815 همان کتابخانه، پس‌ازذکر «نامه‌ای ازسلطان‌احمد بقرایوسف» نوشته شده : «این مکتوب را درمحل که حضرت صاحبقرانی ملك عزالدین واتباع [او] راگرفته بود بر کردستان نوشته .»

رشحات ارقام اقدام اقلام عنبرفام جناب فرزند بجان پیوند بی مانند ارجمند، خلدالله ملکه وعمره فی اکتساب المرادات و حصول السعادات ، [کنشر المطر فاح بکل قطر کداری عصر کل دار[1]] ، بل چون صحت بمحموم و بهجت بهموم

رسید و دیدهٔ مرمود را مکحل کرد — نهاد بردل مجروح خسته صد مرهم
بیاض آن چو ضمیر موحدان روشن — سواد آن چوسر زلف دلبران پرخم

دل رنجور و دیدهٔ مهجور را قوت وقوت وصحت وقدرت داد «وفی ذلك فلیتنافس المتنافسون[2]» دعای بی ریا معبا ، در کسوت صفا هم مجاوره مسیحا اتحاف می رود . اما حدیث الشوق فقد جل عمرو عن الطوق .

چه نویسم که دل ازدست فراقت چه کشید — یا ز نادیدنت این دیدهٔ غمدیده چه دید
خواستم حال فراقت بقلم شرح دهم — حال دل درقلم آمد، ز قلم خون بچکید

استکشاف مجاری حالات که کرده بود ، اگر شمه ای ازحکایت نکایت گردش گردون وچرخ بوقلمون قلمی شود ، فریاد برآید زدل هر که بخواند .

واقعی حال آنکه چون بر مقتضی قهر قهرمان جبروت، صبیحهٔ یوم السبت سنهٔ ثمان وثمانین وسبعمایه ، رایات جهانگشای و اعلام عالم آرای حضرت امیر کلان ، شهریار جهان ، قطب الدنیا والدین ، امیر تیمور گورکان ، زینه الله تعالی فی خلود السلطنه بالعدل والاحسان ، بمملکت لرستان[3] رسید وحضرت مخدوم مملکت پناه، پناه اهل الله ، شهریار ممالك اسلام ، خلدالله تعالی ملکه ، عزالانام[4] را با متعلقان وفرزندان بأسرها در قید اسر و خذلان کشید وهرچند این ضعیف ، با خدم و حشم و متعلقان، از تلاطم امواج آن دریای بی پایان وتراکم افواج آن دایران جهان، بکران

۱ – تصحیح این قسمت که بنظر می آید رویهم یك بیت شعرباشد بعلت مغلوط بودن نسخ ممکن نشد
۲ – سورهٔ مطففین ۲۶ ۳ – درنسخهٔ Sup. 1815 چنانکه اشاره شده «کردستان» آمده ولی صحیح همان «لرستان» است که مرکز حکمرانی ملك عزالدین لر بوده ۴ – اشاره بملك عزالدین است .

امن و امان افتاد ، اما اکثر زن و مرد و مردان روز نبرد وطفل و پیر وغنی وفقیر، علف شمشیر و برده و اسیر شدند و بعضی دیگر که بجنگ مغول و مقاتله مشغول گشتند :

فرصت تیر یکایکشان نبود همچنان با کیش می‌انداختند

وقواعد قلاعی که الیف سماك و ردیف افلاك بود بالکلیه منقلع گشت .

علمهای فتحش در آن روز هیجا الفهای «انافتحنا»ست [۱] گوئی

و خزائن و دفائن ونفایس و عرایس و کمر و تاج جمله بباد تاراج رفت و اهل تاج محتاج شدند. بقاع ولایت و اصقاع مملکت که باغات و بساتینش درنموداری « جنات تجری من تحتها الانهار [۲] » دم صفت « مالاعین رأت ولا اذن سمعت ولاخطر علی‌قلب بشر » می‌زد و انواع اثمار واشجارش ، که با «طلح منضود و ماء مسکوب و فاکهة مما یتخیرون [۳] » دعوی تعادل و تماثل می کردند ، از دست برد و پایمال عساکر بدرجهٔ « واد غیر ذی زرع [۴] » رسید و قصور مؤکد و بروج مشید که « قایمة علی اصولها [۵] » نعت آن بود ، سمت « خاویة علی عروشها [۶] » یافت .

بساط غوانی گرفته نوایح مقام عنادل گرفته عناکب [۷]

سمن زار گشته دیار سلاحف [۸] چمن زار گشته ، کنام ثعالب

مرغان که درهوای آن مکان طیران می کنند، بزبان حال بدین مقال مترنمند که « انی یحیی هذه‌الله بعد موتها [۹] » . بقایای سیف واسر یعنی اکابر و اهالی دیار « انا اکثر منك مالا و اعز نفراً [۱۰] » از هریك گوئی حکایتی بود و مستورات و عفیفات هر شبستان که « حورمقصورات فی‌الخیام [۱۱] » در شأن ایشان آیتی ، گشاده سرو برهنه

۱ – سورهٔ فتح ۱ ۲ – آل عمران ۱۳ ۳ – سورهٔ جاثیه ۲۱ ، ۲۸ ، ۳۰
۴ – سورهٔ ابراهیم ۴۰ ۵ – سورهٔ حشر ۵ ۶ – سورهٔ بقره ۲۶۱
۷ – جمع عنکبوت ۸ – جمع سلحفاة بمعنی سنگ پشت ۹ – سورهٔ بقره ۲۶۱
۱۰ – سورهٔ کهف ۳۲ ۱۱ – سورهٔ الرحمن ۷۲

پای جلای وطن کرده ، دراطراف و ارجای بلاد و اکناف قری و بلاد باهم فریاد «انت فی واد و انا فی واد» میکنند وازفرط نامرادی و بی‌قوت و زادی دربدر می‌پویند. واز هرجا و هر کس لقمه وخرقه می‌جویند هر امیری اسیری گشته، اگر کشته‌نگشته ، وهر دستوری مزدوری . هر خداوند جاهی ، شاگرد پایگاهی . هر صاحب علم و طبلی[1] ، خادم سالار اسطبلی . هر کسی چاکر هر خسی . آری چه توان ، ان شاء الله کان

چنین است رسم سرای درشت گهی پشت بر زین گهی زین بپشت

لاجرم هر رئیسی محتاج هرخسیسی وهر ادیبی مطعون هر بی‌ادبی گشته . هر نسیبی‌مغبون هر بی‌نسیبی‌شده. دل‌شکستهٔ خسته را که‌افکار روز کارغدارناساز کارست هردم از عالم بالا این ندا می‌رسد :

کای دل دربن دیار محل قرار نیست[2] دست از جهان بدار که او پایدار نیست
مستظهری بمرتبه و اعتبار خویش هیچت ز حالت دگران اعتبار نیست
صبر و تحمل است و رضا ، چاره با قضا تدبیر این‌قضیه برون‌زین سه‌چار نیست[3]
بنشین بر آستان رضا چون بهیچ باب ما را برون پردهٔ تقدیر بار نیست
در حیز وجود همانا نیامدست آن سینه کز خدنگ حوادث‌فگار نیست
ما بندگان و اوست خداوندگار ما با کار او ترا و مرا هیچ کار نیست[4]

القصه اگر عنان بیان ، بتصرف خامهٔ سیاه جامه باز گذارد تا درمیدان تبیان جولان نماید، چندانکه نوسد آن بآخر نرسد .

تو بمان از برای من بجهان که من اندر جهان ترا دارم*

---

۱ طبق رسوم زمان ، صاحب منصبان عالی رتبهٔ لشکری صاحب علم وطبل بوده‌اند وسلاطین،آنان را. بدادن طبل وعلم ، ازدیگران مشخص می‌داشته‌اند ۲ – درنسخهٔ دیگر : ای دل جهان محل نبات وقرار ۳ ـ نسخهٔ دیگر: برون زین چهار نیست ۴ – قصیده ازسلمان ساوجی‌است
* – این‌نامه در دونسخه‌از کتابخانه ملی پاریس بشماره‌های 1825 . Sup و1816 .Sup آمده است .

نامه قرایوسف ترکمان به ایلدرم بایزید

قرایوسف ترکمان پسر قرا محمد پسر بیرام خواجه است. ترکمانان معروف به‌قراقویونلو (گوسفند سیاهان)، درنیمهٔ دوم قرن هشتم، بآذربایجان آمدند. از آنان بیرام خواجه بخدمت سلطان اویس درآمد وپس‌ازمرگ زود رس این پادشاه، وی شهرهای سنجار وموصل وارجیش‌را گشود. پس ازمرگ وی، پسرش قرامحمد، بجای پدر، درخدمت سلطان احمدبن سلطان اویس درآمد. وی درجنگی که درسال ۷۹۲ در شام کرد کشته شد. قرایوسف پسراین شخص است که با تیمور شدیداً دشمنی می‌ورزید ومردی شجاع ومحیل بود. وی ازدست تیمور گریخت وبسلطان بایزید عثمانی پناهنده شد و چنانکه ملاحظه خواهد شد، یکی از علل مهم حملهٔ تیمور به عثمانی، حمایت سلطان عثمانی ازقرایوسف و سلطان احمد بود.

بجناب سلطنت مآب معالی‌نصاب دولت اکتساب ، خداوند اعظم وخداوندگار معظم ، سرور روزگار و شهریارکامکار و رافع الویة الأمن والأمان ، ناشر ارویةالعدل والاحسان ، پسندیدهٔ عالم و مقبول نوع بنی‌آدم ، المؤید من عندالله الملك المجید ظهیرالملك والملة ، سلطان یلدرم بایزید ، ضاعف الله سلطنته و ابد ملکه ومملکته سلام وتحیتی که لایق بساط شاهی ومناسب‌بزم شهنشاهی باشد، ازبرید صبای‌عنبرسا اتحاف و اهدا داشته ، خواهان لقای فرح فزای خداوندی ، اعلی الله شأنه ، شناسند نیل‌آن مراد بروجه احسن میسرباد . انه رؤف بالعباد[۱] .

بعده از ناقلان اخبار وصادران امصارهمانا اصغا فرموده باشند که مهیج نار شر و شور و محرك سلسلهٔ فتنه و غرورتیمور مقهور ، دمره الله وقهره ، از توران بایران گذشته وهلاکووار دعوی ایلخانی کرده ، زمرهٔ اهل اسلام را تا حد فارس مستأصل

---

۱ - سورهٔ بقره ۲۰۳

نموده ، کاری که او بعرض پرده نشینان مؤمنان می‌رساند ، حاشا که از مشرکان ، العیاذ بالله ، بعداز استیلا بظهور آید و حالا متوجه آذربایجان است وبفرمودهٔ «کم من فئة قلیلة غلبت‌فئة کثیره باذن‌الله»[۱] ، این هواخواه با او درمقابله ومقاتله‌تقصیری نخواهد کرد وسروجان بذل اسلامیان خواهد نمود .

امید که آن حضرت نیز ازین خصوص واقف گشته ، امرای سرحد را فرمان دهند که حاضر وقت بوده ، اگر احتیاجی واقع شود ، فرصت را فوت نفرمایند که دفع آن نابکار از غزای کفار اولی و انسب است و شمه‌ای درآن شائبهٔ شبهه نیست. والعون من الله .

باقی احوال را از رسانندهٔ رسالهٔ اتحاد ، امیر امجد اکرم ، مراد ، زید قدره ، که ازجملهٔ مخصوصان وخویشان این سعادت خواه است ، استفسار فرموده ، بر وجه استعجال مجازفرمایند . باقی همواره ایام‌کامرانی بروفق آمال و امانی گذران باد . الی یوم التناد* .

۱ ــ سورهٔ بقره ۲۵۱

* مجموعهٔ منشآت فریدون بیك ۱۱۹ ـ ۱۱۸ جلد اول .

جواب

کتاب مستطاب وخطاب مشکین نقاب که ازحضرت نوبین اعظم و شهریارافخم سرور جهان و جهانیـان ، رفیع القدر آسمان شأن ، قائد ملوك الزمان ، ناشر العدل والاحسان ، قامع البدعة والطغیان ، المستغنی عن الالقاب والعنوان ، المختص بمزید عنایة الملك المنان ، عضدالدوله والدین قرایوسف کامران ، اعزالله له الاعوان ولایخلو عنه المکان ، مصحوب خلف الأعاظم والأکارم ، مراد بك ، زیدقدره وصول اجلال پذیر یافت و بمراسم تعظیم و لوازم تکریم ، مضامین اخلاص مشحونش را مطلع گشته ، بمیرمیران روم وامراء آن مرز و بوم فرمان داده ، فرمودیم که چون شرر شرار پر شر وشور و آتش وقود فتنهٔ خصم مقهور و کلب عقور تیمور مکسور ، لعنه الله و دمره مع توابعه و لواحقه ، قریب ولایت آن خدام گردد ، عساکر منصور ومظفر ، بتوفیق الله و تأییده ، چون سیل روان وبحر بیکران بجنبش درآمده ، پی درپی در رسند و باشند که آن آتش جهانسوز را بخاك سیاه برابر ساخته ، دود ظلم ظلمت اندود آن گروه شیاطین نهادرا ازچهرهٔ آیینه مثال جهان زدوده وعالم وعالمیان را منیر ومصفی سازند که قلع وقمع ودفع و رفع آن طائفهٔ باغیه، برجمیع فرق ناجیه لازم[1] و واجبست.

باید که آن جناب نیز با حکام شیروان و گیلان و کردستان ولورستان ، بالجمله یکدل ویك جهت شده وهمگی را برعایت شاهانه سربلند ساخته ، لیلاً و نهاراً از تدابیر صائبه غفلت ننموده وفحوای « وشاورهم فی الامر[2] » را پیش نهاد خود کرده ، توکلت علی الله گویان ، عنان از مدافعهٔ آن گروه فسقه نپیچیده[3] و محاربهٔ ایشان

---

۱ - درمتن : الزم و واجب ... ۲ - سورهٔ آل عمران ۵۳ ۳ - تصحیح قیاسی ، متن: بپیچیده

را قرین غزای اکبر معدود نمایند که همه اوضاع ناپسند ایشان مخالف امر الهی بوده، شنیدیم[1]. «وماالنصر الامن عندالله العزیز الحکیم[2] والسلام والاکرام* »

۱ – بنظر می‌آید که کلمه «شنیدیم» مربوط بچند کلمه جلوتر باشد مثلا... کمشنیدیم همه‌اوضاع... بهرحال درمتن چنین است که نوشته شده . ۲ ـ سورهٔ آل عمران ۱۲۲

* منشآت فریدون بیك ج۱ ص۱۱۹

نامهٔ شاه منصور برادرزادهٔ شاه شجاع به ایلدرم بایزید

شاه منصور پسر امیر شرف‌الدین مظفر بن امیر مبارزالدین محمد است . وی برادر زاده شاه شجاع و برادر شاه یحیی و ذاتاً مردی شجاع و با کفایت بود ، ولی روزگار بااو مساعدت نکرد تا بتواند دستی ازآستین بدر آرد .

پس ازیك سلسله طغیانها وسرگردانیها، درزمان شاه شجاع عمو و پدرزن خوده بعد ازمرگ وی، نخست درخوزستان وسپس درشیرازحکومت کوتاهی کرد و چندبار با عموها وبرادران خود جنگید وچون خبر هجوم مجدد تیموررا بایران شنید [1] بافراد خانواده خود ، یعنی اعمام و اخوان پیشنهاد صلح محکم و کمك نظامی کرد تا جلو تیمور راگرفته نگذارند وارد ایران شود . ولی کوته نظری شاهزادگان مبارزی مانع این عمل شد . شاه منصور کـه خطر را بخوبی درك کرده بود ، به ایلدرم بایزید متوسل شد . اما اوهم جواب سر بالا بلکه وعدهٔ سرخرمن داد . حوادث آتیه نشان داد که چطور بعد از مبارزه و مرگ دلیرانهٔ شاه منصور ، نخست شاهزادگان مبارزی ، یکجا ودست وپا بسته کشته شدند (۷۹۵) و چند سال بعد ایلدرم بایزید منکوب و اسیردرکنج قفس جان داد (۸۰٤) (رجوع شود بتواریخ روضة‌الصفاء حافظ ابرو وظفرنامه وتاریخ عصر حافظ و تاریخ آل مبارز محمود کتبی .)

خلدالله تعالی فی‌الدولة الغراء والنصرة الزهراء مملکته وسلطنته بین المسلمین الی‌یوم الدین . بندگیهای اخلاص آئین ، ازقبیل‌دعا وثنا وتحسین ومدحت ومحمدت و ستایش وآفرین[1] ، با نقود سعود جواهر زواهر، نثار افسرآفتاب زیور وپای انداز تخت‌آسمان شکوه میکند و میگوید :

هزاران آفرین از پای تا سر   که سر تا پا سزای آفرینی

علیك عون الله . توفیق شرف سعادت ملاقات ازحضرت رب‌العالمین خواسته می‌آید .

۱- متن : آفرین باشد

توئی چشم وچراغ هردو عالم ز تو گیرد دو عالم روشنائی

همیشه از پرتو آن دولت فرخنده ، مردم دیده را عین بینائی و روشنائی حاصل میشود - دوتابین آیین روح الامین ـ چون تباعد جسمانی‌مانع تلاقی روحانی نمیشود، وبعد مکانی حائل قرب جانی نمی گردد ـ قرب جانی چوبود بعد مکانی سهل‌است ـ اگر جارع نشأهٔ بزم صبوحی که الارواح جنود مجنده ، طالبی را بطرب آورد و طرب بطلب انجامد که اذا طربوا طلبوا و اذا طلبوا وجدوا و ارواح هنگام ازدواج اشباح باشارات پنهانی و الهامات ربانی ، سر معرفت فما تعارف منها ائتلف عارفانه درمیان نهند وقول نهفت درمقام قدس‌تکرار کرده یادآورند وبا بعدمسافت از راه حرقت حرارت چون جام بر دست گیرند ، بدور کاس استیناس چمن مصافات و انجمن موالات را نظم عقد پروین و رونق بهشت برین دهند - نزدیك من‌آنست که دوریت نباشد ـ . و ازینجاست که بخت بیدار وعقل هشیار، هواداری [وعاشقی صیت[1] جهانداری کرده] وحبهٔ محبت پادشاهی درچمن جان بی‌اشتباهی پرورش داده « انبتها نباتاً حسناً »[2] ومشتاقی را باشفاق خجسته اخلاقی ، دلالت نموده و مهربانی را بصدر محبت صاحبقرانی حواله کرده .

اندر جهان حوالهٔ هر کس بجانبیست ما را بجانب تو ، زهی خوش حوالتی

چندم ماه مبارك ذی‌الحجه سنهٔ اثنی وثمانمایه[3] بمبارکی نیت آستان اخلاص و ملازمت دیوان اختصاص ، طغرای منشور کامرانی کشیده تاریخ مثال جهان کامی می کند وروزنامهٔ بهروزی مضبوط می‌دارد وتکمیل‌جامع جمعیت می کند ، درحالتی که بهزار زبان ذاکر احسان بی‌منت و ازمیان جان ، شاکر امتنان بی‌ضنت است .

۱ ـ همه‌جا درین نامه ضعف تألیف بنظر می‌رسد ۲ ـ سوره‌آل عمران ۳۲ ۳ ـ چنین است صریحاً در متن فریدون بیك . ولی این تاریخ درست نیست . زیرا شاه منصور درسفرجنگی دوم تیمور بایران کشته شده و در بازگشت ازآن سفر یعنی دررجب ۷۹۵ در قصبهٔ ماهیار قمشه بقیهٔ افراد آل‌مظفر بفرمان او کشته می شوند . بنظرمی‌آید که‌تاریخ این‌نامه اثنی وتسعین وسبعمایه‌باشد.

الحمدلله حمداً یستجلب در المواهب ویستحلب درالمطالب

بعد از رفع اعلاء کلمهٔ اخلاص و توسل بوسائل اختصاص ـ کز آن باشد سران را سرفرازی ـ مصدوقهٔ مقصود آن‌است که چون صیت معدلت پادشاهی وآوازهٔ صفت نصفت جهان پناهی ، درجهان گشائی وعالم نمائی ، از راه وفور سرعت وظهور شهرت تاب آفتاب و گوشمال شمال داده ،

بگرفت شرق وغرب جهان صیت‌دولتت آری چو عزم گشت جهانگیر صیت تو

آرزوی‌دل و رغبت جان و میل طبیعت و حاصل فکر وخلاصهٔ اندیشه‌آن بوده که بآن حضرت ملك قربت فلك رتبت ، ارتباطی مقتضی‌انبساط والتجایی مفضی برجا و اتفاقی پاك از نفاق و توسلی خالی ازتبدل ، روزی و کرامت شود که بترتیب اسباب وسائل وتفتح ابواب رسائل [آن باشد که[۱]] فنون مهربانی بتطابق وتوافق‌بمرتبه‌ای رسد که جهانیان را محقق شود که درنصرت‌آن بخت بلند و تمشیت دولت ارجمند ـ اول کسی که لاف محبت زند‌منم‌ـواز آن حضرت مخلص‌نوازی که موجب‌سرافرازی باشد و امدادی که مزید اعتقاد تواند بود بظهور پیوندد .

کز آن ماند دو دست فتنه بسته و زان گردد دل دشمن شکسته

وبمشورت فکر ورأی رزین‌می‌خواست مردی مجرب ومؤدب مهذب را که هر تجربه‌اندوخته وچشم و زبان ادب‌آموخته ومنزلت گزاردن‌این مصلحت و رتبت‌ابلاغ این نیت داشته باشد بصوب درگاه جهان پناه روانه گرداند ـ گشادکارها باشد از آن در ـ مبتدای‌آن خبر که نصب العین‌است رفع کرده شود تا درین وقت که مرتضای اعظم سید شمس الدین بمقتضای اذا اراد الله بعبد خیراً هیأ اسبابه از حبس بغداد خلاص‌شده‌آمد وآثارآشنائی و انوارآن روشنائی دید ـ گفتم رسید آنکه رساند پیام ماـ ودرصحبت‌اوبیغرض، عرض‌حالی‌رود که عالم‌ازآن خراب وجهانی دراضطرابست‌ـ

۱ ـ بنظر می‌آید قسمت بین دوقلاب زائد باشد .

درآفاق افتاداین داستان ـ درهرزبانی، آن واقعه جانگدازملاعین جغتای است« اولئك الذین اشتروا الحیوة الدنیا بالآخره فلا یخفف عنهم العذاب ولاهم ینصرون[۱] » کـه ظلمت ظلم و کدورت کفر واشتعال نائرهٔ جور وبلا وانتشار شرار شرور وابتلاء رستاق اطراف و اکناف آفاق را « کظلمات فی بحر لجی یغشاه موج من فوقه موج من فوقه سحاب[۲] » تاریك ومظلم وسیاه ومدلهم گردانیده وازبی باکی چون آتش رستخیز و آب سیل انگیز جهانی می‌شورانند وعالمی می‌سوزانند « یقطعون ما امرالله به ان یوصل ویفسدون فی الارض اولئك هم الخاسرون[۳] » وازسربریدن بی گناهان سر بداراننده ـ چنین سر به که باشد برسردار ـ وباآنکه از پلیدی چون ناپاکان جویهای خون روان کرده ، دست از آن نمی شویند ـ چنین دست ازجهان بریده بادا ـ و آبروی روی پوشان خدر عفت وپردهٔ عصمت کـه پاکیزه وعزیزتر ازآب زندگانی و دلفروزتر از آتش جوانیست، چنان می‌ریزند که قارورهٔ محموم وشراب مسموم نتوان ریخت ، من کشف عورة مؤمن کشف الله عورته ، چنین بی عرضیها ، علی رؤس الاشهاد ، بجهت زر وطلا کرده و داغ افلاس برجان وجبین عزیزان زده ، سرتا پای خلایق چون دست ودل عاشق پرداغ می کنند وچشم برنقرهٔ سفید که مرغ مردمی را درهوای سخابدان پرواز دهند ، چنان سیاه می کنند که مردم را چون گوشت بریان درتنور نهند وچون مرغ کباب بآتش گردانند و درطلب سیم که آن را از بهر نمك دیگ مروت طلبند ، هزاران سبو نمك آب درحلق خلق می‌ریزند وبرخوان «طعاماً ذا غصة وعذاباً الیما[۴] » هر زمان نمك پاره کنند و در استخلاص درم بسته گرهی که اوجز جهت گشاد سلم چنین حربی بکاری نیاید ، پنجهٔ ارباب ایادی را رنجهٔ شکنجه می‌دارند و باصناف تخویف وترهیب وانواع تنغیص وتعذیب دهند و گنجینه وجیب و کیسهٔ غنی و مفلس

۱ ـ سورهٔ بقره ۸۰ ۲ ـ سورهٔ نور ۴۰ ۳ ـ سورهٔ بقره ۲۵
۴ ـ سورهٔ مزمل ۱۳

می پردازند و ذخیره و خزینهٔ خود می سازند « فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم[۱] ».

این بد اندیشی از بدان آید نه ز نیکان و بخردان آید

و عجیب‌تر اینکه وقت مطالعهٔ مواعظ از بینائی چنان محجوبند که گوئی دیدهٔ دل ایشان آگنده شده «ختم الله علی قلوبهم وعلی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة صم بکم عمی فهم لایرجعون[۲] » و سرور ایشان ، که ازنامش در عالم ننگ دارند، ماحال قوم هوقائدهم ، خبیث را نه اصل و نه اعتقاد ، نه زیور و زیب وفر ، آن دل سیاه و کردار تباه خود را مؤمن بی گناه و موحد بی‌اشتباه می‌پندارد «ومن‌الناس من یقول آمنا بالله وبالیوم الآخر وماهم بمؤمنین[۳] » و با آن همه بدی و اخلاق و عادات ردی خودرا محسن و مصلح وتجارت خود را که سراسر زیان است ربح میداند « واذاقیل لهم لاتفسدوا فی‌الارض قالواانمانحن‌مصلحون ألا انهم‌هم‌المفسدون ولکن‌لایشعرون[۴] » ارضاع کفره و زنادقه بایکدیگرمی کنند وشرك و الحاد را باهم ازدواج میدهند و با آن همه [شقاوت و عداوت خود را از اولیاء دولت می‌ورزند[۵]] و باسیرت شیطنت قصد چمن سلطنت میکنند و ازراه خذلان براظهار کلمهٔ عصیان دلیری می نمایند و [سرور غرور اورا مداخلت‌مملکت‌محروس باعث امی‌شوند(؟)][۶] ـ توببین تا بچه حد جهل‌فراوان دارند ـ «ذلك‌هو الضلال البعید[۷] » ونمی دانند که هرمغرور مدهوش که خودرا درمعرض معارضهٔ خداوند عقل وهوش‌آورد ، بر کردهٔ خود نفرین کند وهر آهوی لنگ باشیربیشهٔ جنگی پنجه زند ، جای خودرا بخون رنگین کرداند .

کسی کوافکندبر آسمان‌سنگ بـآزار سر خود دارد آهنگ

وشك نیست که بمقتضای « فأن مع‌العسر یسراً انّ مع العسر یسراً[۸] » هرزهری

۱ ــ سورهٔ توبه ۳۵ ۲ ــ سورهٔ بقره ٦ ۳ ــ ایضاً بقره ۷ ۴ ــ سورهٔبقره ۱۰
۵ ــ جمله مغشوش بنظر می‌آید وشاید این‌طوربوده باشد: «شقاوت وعداوت بااولیاءدولت‌می‌ورزند»
٦ ــ ضعف تألیف در این عبارت و سایر عبارات دیده می شود ۷ ــ سورهٔ ابراهیم ۲۱
۸ ــ سورهٔ انشراح ۵ـ٦

را تریاقی وهرقهری را اشفاقی وهرمحنتی را سروری وهرظلمتی را نوری در معرض ومقابل آورده‌اند وهر آینه حکمت و رحمت اقتضا می کند که تا سر «سبقت رحمتی علی غضبی» برجهانیان پیدا و هویدا گردد . ازاخبار و آثار معلوم می‌شود ، در عهود سابقه و قرون سالفه ، زمان استیلای فراعنه واستعلای جبابره بود ، بر هر سفیهی نبیهی وبرهر مفتنی ممکنی و بسرهر مخذولی مقبولی گماشته‌اند ، تا مرهم رحم بر جراحت ریش [و] زخم نیش زهرآلود ظلم نهاده واز راه داد درمنع بیداد ، واداد داده (کذا) واکنون که اغاثت مظلوم حواله بدولت آن پادشاه تاج بخش وتخت گستر است ـ هان تاچه کنی که نوبت دولت تست[۱] ـ وبتکلف درآوردن و گزاردن این مهم ، که نسبت با بندگان دولت جزوی و باجهانیان کلی است ، کما کان قضای مضای آن حکم دارد که چون بحرزاخر جیفه را متلاشی وناچیز گرداند وبسیل هایل خاروخس ازراه بردارد وشرعاً وعقلاً وعرفاً با چنین فروزیب وشوکت و شکوه وغلبهٔ حشم و لشکر انبوه وبنسبت همت بلند و تخت بخت ارجمند و ملك فسیح و عقل صحیح و اوصاف ملکانه وانصاف ملکانه در ذمت همت فلك رتبت لازم می‌شود وبدرجهٔ وجوب می رسد که جهت اطاعت اوامر الهی و اقامت بقیام ناموس پادشاهی وبسر پنجهٔ قوت دست‌درازی، دستی‌چندبربندد وازسرقدرت، سودای سرداری ازسراسیمهٔ سرگشته‌ای چند بیرون برد وآتشی که درجهان زده‌اند ، درجان ایشان زند و دودی که ازخانها برآورده‌اند، در دودمان و دودهٔ ایشان نهد ودیوی چند را [که[۲]] بافسون و تدبیر در شیشهٔ تسخیر کند و درخت وار ازسرهای پروسواس ایشان «کأنهم رؤس الشیاطین[۳] » پوست باز کند و حکم « انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله ویسعون فی الارض

۱ ـ مصراعیست از رباعی رشید وطواط درتهنیت سلطنت سلطان تکش باین صورت :

جدت ورق زمانه از ظلم بشست ... عدل پدرت شکسته‌ها کرد درست

ای برتوقبای سلطنت آمده چست ... هان تاچه کنی که نوبت دولت تست

۲ ـ بنظر می‌آید این کلمه که درمنشآت فریدون بیك آمده زائد باشد ۳ ـ سورهٔ الصافات ٦٣

فساداً ان یقتلوا او یصلبوا اوتقطع ایدیهم و ارجلهم[1] » دربارهٔ ایشان بامضا رساند.

شهی کو چنین کردنیها کند زمانه بـر او آفرینها کند

باشد که یکی از اهل نظر چون نرگس سر بسلامت ببرد تا بر جگر خونین سوخته چون لالـه آبی بماند وطفل نارسیده چون شکوفه بمرتبهٔ پیری برسد وسر پوشیده چون‌غنچه' بمهرخود درپردهٔ عصمت بماند ومسکینی چند که ازخوف‌چون نرگس ' چشم خواب و سربالین ندارند بر بستر راحت چون چنار دستها بکشند و مانند سرو پایها دراز کنند تا حق موهبت الهی گزارده و شکر نعمت پادشاهی بجای آورده باشند. هرآینه مملکت‌کامرانی باملکت جاودانی جمع شود و ازثمرهٔ جهان کامی که در عین‌ارتفاع‌نتیجهٔ شجرهٔ نیکنامی است، انتفاع وبرخورداری یابند. ازین نیکوئی نیك بیندیش. هرچند که حد خود نمی‌داند و مایهٔ خود نمی‌شناسد. «رحم الله امرأ عرف قدره» که چنان حضرت رابا دل دانا و دولت توانا که در ادراکش همه تحقیق و کردارش‌سراسرتوفیق است ' برقتال و استیصال‌ارباب ضلال‌ترغیب وتحریض نماید اما از راه دین نصیحت عیب نبود. زبان گفتن بسری رواست که نتوان نهفتن پادشاهان را. رواباشد در زمان دولت چنان پادشاهی، صاحب پاس ' خداشناس ، بر خدا پرستان چنین فضیحتی رود ' تـدارك نفرمایند و بردین پروران چنین بیدادی کنند وانتقام نکشند. درین زحمت فزون [چون[2]] محابا مفید نمی‌افتد و درین رنج مهلك داروی مدارا نافع نمی‌آید که اگر بموضع غیر مستحق تریاق داده باشی مؤثرنگردد. [چه[3]] زهری بجای زهره بدشمن اگردهی تریاق است.

و وضع الندی فی موضع السیف بالعلی مضر کوضع السیف فی موضع الندی

محققان متعمقان‌برج باختر' در ازگوهر و زهرازیادزهر و مار ازمهره ، فرق

---

۱ ـ سورهٔ مائده ۳۷ ۲ ـ ظاهراً زائد بنظر می‌آید ۳ — چنین است درمتن وظاهراً « و » باشد.

کرده ، مهره ازمار وزهره ازشیر طلبند که مقصود ازپادشاهی وفرمان رانی آنست که انصاف از ظالمی تواند ستد یا داد مظلومی تواند داد وبدین وسیله قرب الهی تواند جست وبتخت تقرب تواند رسید و ازدر درجات بحر عنایات ، گوهری برتاج دولت تواند نشاند. فکیف سست عهدی چرخ معلوم و بی‌وفائی دهرمشهور است «والآخره خیر و ابقی[1] .»

امید چنان است که هرچه زودتر باشعهٔ آفتاب جهانتاب دولت غرا ، غمام این غم که برجهان و جهانیان متراکم شده است ، بکلی منکشف گردد ومواد فساد آن طاغی باغی که مزاج عالم ازحال اعتدال گردانیده، بمیامن حکم حکمت‌آمیز مرفوع ومنقطع شود .

بجائی که غم را دهی بستگی　　　شتابندگی کن بآهستگی

واگرنسبت بنوع مصالح وتعدد سوانح دربرآمدن این حاجت عالمیان را تأخیر وتعویق افتد ـ همچنان نیست جای نومیدی ـ که حق جل وعلا از راه بنده نوازی و چاره سازی «ان الله رؤف بالعباد[2] » بموجب وعدهٔ محققهٔ «انی اجیب دعوة الداع اذا دعان[3] » باستغاثهٔ بیگناهان واستعانهٔ دادخواهان ببخشاید وآن ظلم ظالم ستمکار مردم‌آزار راکه با دوستان خدا دشمن است ، ازسر روزگار اهل روزگار بزورکاری برداشته ، شریران را گرفتار شرار آتش کردار ناهموار خود گرداند و شومی افعال قبیح وحرکات شنیع آن گروه ضاله که از ایشان خلق عالم بجان آمده‌اند ، بکار وبار همگی ایشان تفرقه وپراکندگی انداخته ازهم بپاشانند .

اگر بد کند مرد زنهار خوار　　　بگردون گردان رود زهره وار[4]

---

۱ ـ سورهٔ الاعلی ۱۸　　۲ ـ بقره ۱۸۲　　۳ ـ آل عمران ۳　　۴ ـ اشاره به این مطلب است که برطبق عقاید دینی مسلمین زهره زنی بود زیبا که هاروت وماروت را فریفت وخداوند بباد افراه این گناه وی را مسخ کرد و بصورت اختری گردانید و به آسمان فرستاد . زهره بنام رب‌النوع عشق وشادی وعیش وطرب نیز معروف شده است .

سرانجام گیتی بشیب آردش بدست بد خویش بسپاردش

« ان الله یمهل ولایهمل ، والله عزیز ذوانتقام[۱] »

علی الجمله ، این معتقد ترین بندگان خدا ، منصوربن محمد مظفر ، برادر زادهٔ مرحوم شاه شجاع رحمه‌الله ، ازاضطراب این طایفه جان را وداع کنان ، بتقصیر خود اعترافمی آورد و ازدریای رحمت، اعترافمی‌نماید وامیدبشارت « فضل‌الله‌المجاهدین علی‌القاعدین‌درجة[۲] » جزم کرده وباآن پادشاه یکدل ویك‌جهت شده وسر براه ارادتش باز نهاده و کمراخلاص بمیان جان بسته، تیغ بردفع دشمنان دین و اخوان شیاطین کشیده و ازآسایش وآرامش درگذشته وعیش و رود را درود فرستاده وبآرام وقرار ، قرار وآرام‌نگرفته‌واز راح و ریحان کناره کشیده،راحت‌روح‌ازقدوس‌وسبوح‌درخواسته وازسرخود ومغفر دور نکرده وازتاج وافسر ترك زیور نموده وازحریر وپرنیان ، تن ناز پرورده را بزره و خفتان معتاد ساخته ، ودرپنجه بجای جام وساغر ، مدام گرز و خنجر گرفته و ران و پای را از نرمی سمور و راحت سنجاب بزحمت زین و کوفت رکاب خرسند گردانیده .

یا برمراد بر سر گردون نهیم پای یا مردوار در ره همت نهیم سر[۳]

« ان الحکم الالله ، علیه توکلت وعلی‌الله فلیتوکل المتوکلون[۴] . »

---

۱ ـ سورهٔ آل عمران ۳ ۲ ـ سورهٔ نساء ۹۷ ۳ ـ بیتی است از قطعهٔ منسوب به خواجه یحیی کراوی‌سربداری‌درجواب قطعه‌ای که‌طغاتیمورخان‌بدوفرستاده وتقاضای‌اظهار«ایلی»نموده‌بودوما اینجا بنقل هر دوقطعه مبادرت می‌ورزیم :

« نوبتی پادشاه (طغا تیمورخان) این قطعه درمکتوبی که فرستاد ممزوج گردانید :

گردن‌بنه جفای زمان را وسرمکش کاری بزرگه را نتوان داشت‌مختصر
سیمرغ‌وارچون نتوان کرد قصدقاف چون‌صعوه خردباش وفروریزبال وپر
بیرون کن از دماغ خیال محال را تا در سر سرت نشود صد هزار سر

خواجه (یحیی کراوی) فرمود تا درجواب پادشاه این قطعه نوشته فرستادند :

گردن چرا نهیم جفای زمانه را راضی چرا شویم بهر کار مختصر
دریا و کوه را بگذاریم و بگذریم سیمرغ وار زیر پر آریم خشك وتر
یا بر مراد برسر گردون نهیم پای یا مردوار بر سر همت کنیم سر »

روضة الصفا

۴ ـ سورهٔ یوسف ۶۷

یقین که آن ملاعین محیل چون خیل شیاطین اول ازراه حیله برآمده، بحجج حجاجی از طریق موعظه گوئی، بفریب درمیکوشند وباندك فرصتی چنانکـه آدم علیه‌السلام را از بهشت برین بـدانه‌ای فریفته وآواره نموده، هرپادشاهی را ازجای خویشتن بهمان شکل اخراج می‌کنند، مبادا کـه بحیل و تزویر ایشان فریفته [شده] اعتماد نمایند.

کسی را که ایمان نباشد بتن — کجا ترسد ازخالق ذوالمنن

مکن اعتمادی بـایمان او — کم‌ستاست بس‌عهدو پیمان او

اعتقاد نشاید. زیاده ابرام واقدام نمی‌نماید. سایهٔ چترهماسا برفرق‌فرق بنی‌آدم پاینده وشمع عمر و دولت دربزم عز وخلافت تاقیام قیامت تابنده باد، برب العباد*.

*: مجموعهٔ منشات فریدون بیك ص ۱۳۹ـ۱۳۵

جواب

معاملهٔ روحانی مقارن بمکالمهٔ جسمانی، اعنی نتایج ارقام مشك فام و نوافج اقلام غزال اندام که از تحریر غالیه بیز و تسطیر عنبر آمیز منشیان دیوان عالیحضرت سلطنت مآب حکومت نصاب افتخار ملوك عجم، اختیار سلاطین امم، فارس میدان فارس و توران وخدیو خدیوان جهان، شیر بیشهٔ دلاوری و شاهین اوج داوری، شهریار جوان بخت وسزاوار تاج وتخت، المؤید من عندالله، منصورشاه، ایده‌الله بالدولة الابدية وادامه بالسعادة السرمدیه، از دست مرتضای اعظم سید شمس‌الدین، اوصله‌الله الیکم بالخیر، که خردمند کاردان وسخن آفرین وشیرین زبان است، در شریفترین اوقات ولطیفترین ساعات بمجلس سامی و محفل گرامی دررسید. گفتم رسید نامهٔ بهجت فزای دوست.

بعداز مطالعه وتلطف ومخاطبه، برسم اتحاد ویك جهتی وقاعدهٔ وداد و دوستی، مضمون اخلاص مشحونش را من اوله الی آخره معلوم کرده، دانستیم که آن محرك سلسلهٔ فتنه وفساد ومهیج آتش بغی وعناد، شقی از رحمت الهی دور وپلید از طریق خیرخواهی مهجور، تیمور مقهور، لعنه‌الله ودمره، بعداز استیلا بآن حدود، دودمان چندین سلاطین را نابود ساخته وبی‌درنگ چون خرلنگ خودرا بسبزه زار شیراز رسانیده وبعربدهٔ حماری و بزشتی و مرداری آن سرزمین را بشهسواران عرصهٔ داوری تنگ ساخته، طلب امداد ازین مخلص کثیر الاعتقاد فرموده، تحریض وترغیبی ازحد فزون ومبالغه‌ای ازقیاس بیرون نموده‌اند.

اگر فرصت ما دهد روزگار　　　برآریم از آن لنگ باغی دمار

حق علیم و علام است که از محل طغیان آن بد سرشت نادان و استماع ظلم و تعدی

آن گروه بی‌امان ، بکافهٔ مسلمانان و عامهٔ متوطنان عراق و آذربایجان، یك لحظه و یك لمحه روی آسایش ندیده و خواب فراغت نکرده دایم الاوقات بتدبیر مدافعهٔ آن کوشیده، اصلاً و قطعاً تغافل نمی‌ورزد ونخواهد ورزید وچون غفلت نماید که حاکمین آذربایجان وبغداد ، قدوتی السلاطین والأکابر قرایوسف واحمد جلایر ، از شرشریر مزبور گریزان شده، بکنف حمایت ما التجا آورده وبا لشکرمنصور تاحدود دیاربکر رفته ، روز وشب بقتال مشغولند ومانیز دربن‌اثنا که مشغول بتسخیر قسطنطنیهٔ عظمی بودیم ونزدیك بود که گلهای فتح‌شکفته و دماغ اسلامیان‌از آن معطر گردد، بشومی باغی مزبور وانک مقهور با کفار آن دیارمصالحه کرده ، عزیمت همایون بصوب قتال آن ملعون که ازغزای اکبر اصوب است منعطف داشته‌ایم .

امیدوارم که حق‌سبحانه وتعالی آنچه خیرست میسر ومقدر گرداناد. « انه رؤف بالعباد[1] ». مأمول است که تا دفع آن ملعون ، خود را درقلل‌جبال محصون ساخته و بحضرت خلاق بیچون توکل کرده تا فرصت خوب دست‌بدهد از کمین بیرون‌نیایند وهمیشه از گوشه و کنار دفع اشرار را غنیمت دانسته ، دقیقه‌ای فرو گذاشت نکنند و از خرمن « ان مع‌العسر یسراً[2] » خوشه چینی نموده وبفرمودهٔ « اذا فرغت فانصب والی ربك فارغب[3] » عمل کنان ازرضای رب سرنپیچیده ، صابر وشاکر باشند که ان‌شاءالله درآنکه آخرش خیرخواهد بود شبهه نیست .

باقی حالات را که بزبانی با رسول مومی‌الیه سپارش کردیم ، بعز اصغا خواهد رسانید و بعد از اذعان ، دائماً از اعلام کیفیت اطوار و اعلام چگونگی کار و بار آن جانب‌خالی‌نبوده، این‌جانب را خبیر و آگاه سازند، که تاازهمگنان‌غافل‌نباشیم .

زیاده [چه] نویسد . زمام مرادت درقبضهٔ ارادت باد، برب العباد وصلی‌الله علی سیدنا محمد و آله و صحبه الامجاد . *

---

۱ ـ سورهٔ آل عمران ۲۸ ۲ ـ سورهٔ انشراح ٦ ۳ ـ ایضاً ۷ ، ۸

* منشآت فریدون بیك ـ جلد اول ص ۱٤۰ ـ ۱۳۹

سواد مکتوبی که امیر تیمور گورکان بحضرت سیادت و سلطنت پناه

علی کیا حاکم گیلان طاب ثراه نوشته بتاریخ سنهٔ ثمان و ثمانین و سبعمائه.[1]

میر سید علی از سلسلهٔ کار کیا از حکام محلی گیلان است که شرح زندگانی و انساب آنان در مجالس المؤمنین بتفصیل آمده و کار کیا علی از اعقاب همین خاندان بود که اسمعیل بن حیدر صفوی را که بعد ها نام شاه اسمعیل یافت، در هنگام فرار از دست سلطان رستم آق قویونلو، مدتی در رشت پذیرائی کرد وسپس تا آنجا که توانست در تهیهٔ افراد وسپاهی و کمك مالی باسمعیل میرزا کمك کرد و اورا روانهٔ اردبیل نمود.

در این نامه تیمور ذکری از امیر پیرولی نموده و باید دانست که پیرولی بیسور از امیران درگاه طغاتیمورخان بود وپس ازقتل این امیر که آخرین سلطان مغول در ایران بود، قدرتی یافت و استراباد را تصرف کرد ولقمان پسر طغا تیمور را فراری داد. اما سرانجام با یورش تیمور مصادف شد (۷۸۶ ﻫ) وپس از زورآزمائی بااو گریخت وبعد ازچند سال جنگ و گریز، بالاخره دراردبیل دستگیر شده بقتل رسید (۷۸۸ ﻫ) (رجوع شود خصوصاً بظفرنامهٔ شرف الدین علی یزدی وسایر تواریخ عمومی مربوط به تیمور ومجالس المؤمنین وتاریخ ملوك خانیه گیلان چاپ درن Dorn)

وعلی القلوب من القلوب دلائل　　　　بالود قبل تمازج الاشباح

سلسلهٔ موالات و علاقهٔ مصافات سادات که از درر مخزونه ولآلی مکنونهٔ ضمائر منیرهٔ اهل اسلام بموجب آیهٔ « افمن شرح الله صدره للاسلام فهوعلی نورمن ربه[2] » تواند بود، چون صیت مکارم اخلاق ومحاسن شیم مرتضای اعظم ومجتبای اکرم خلف اماجد اشراف، شرف آل عبد مناف، المختص باعلام العلم والکرامة، المستقل

---

۱ – این نامه، بدون ذکر مأخذ، در مجلهٔ ارمغان سال ۱۴ صفحهٔ ۵۱۲ ـ ۵۱۱ چاپ شده و مقابلهٔ این دومتن ما را در تصحیح آن بسیار کمك کرد. در ارمغان، عنوان نامه چنین آمده : «خطاب امیر تیمور گورکانی نزد سیادت پناه میرسید علی کیا پادشاه مازندران»

۲ – سورهٔ زمر ۲۳.

باعباء الامانة والامامة ، صاحب المروة والوفا، ثمرهٔ شجرهٔ لافتی
میوهٔ باغ «هل اتی[1]» ، خالص نقد «لافتی» خرقهٔ[2] قطب پنج فرق[3] زبدهٔ آل یك(؟) قبا
ناظم مصالح دین ، کافی مناهج اهل یقین ، ناصب شرایع و احکام ، رافع اعلام اسلام

بدانش بزرگ و بهمت بلند بباز و قوی و بدل هوشمند

قدوهٔ اولاد سید المرسلین ، علاءِ الملة والدین ، سید علی کیا ، لازال صدور السیادة بجلوسه علیا ، بسمع شریف ما رسید ، متحرك گشت . بحکم « و الاذن تعشق قبل العین احیاناً» ، نهال محبت بساحت سینه منغرس شد و چون عنایت بی غایت حضرت صمدیت ، تعالت اسماؤه و تجلت نعماؤه ، مساعدت نمود و توفیق احدیت [موافقت[4]] کرد بر [مؤدای[5]] دلخواه دولتخواهان حضرت عالم پناه ، خلدالله ملکه وسلطانه، ادعای دین و دولت وخصوم ملك وملت را مقهور ومغلوب گردانیده، تمامت مازندران و ری در تحت [تصرف[6]] درآورده شد وبسعادت واقبال رایات منصوره بسرحد قزوین نزول فرمودند ، برمقتضای

و اغلب ما یکون الشوق یوماً اذا دنت الخیام من الخیام

دواعی [شوق[7]] حرکت کرد و خاطر مایل ابلاغ رسل و اصدار صحایف گشت اما بواسطهٔ آنکه راه مخوف است ومنزل بس دور وطریق غیر متعین موقوف ماند ، بالضروره تحف بیلاك و اخطار رسل بایست نمود تا اظهارمودت وافشای محبت درحجاب توقف و تأخیر نماند ؛ بنابراین امینا شیخ علی خواجه را متوجه گردانیده شد و محقری برسم اتحاف نموده آمد تا شمه‌ای از محبت ومودت که باآن جناب است تقریر نماید وعذر دولتخواهی و ذلنوازیهای غایبانه که از آن [جانب[8]] اصدار یافته

۱ ـ سورة الدهر ۱ ۲ ـ نسخه ارمغان: فرقه ۳ ـ ظ: پنج تن ؟ ۴ ـ ارمغان: [مرافقت]
۵ ـ ایضاً : [سودای] ۶ ـ ارمغان : [تصرف خویش] ۷ ـ ارمغان : [اشواق]
۸ ـ ارمغان : [جناب]

است از آمدن قاصدان ولی[۱] و التماسی که جای دادن[۲] و دست رد بر پیشانی ایشان نهادن و قاصدان اورا خایب وخاسر باز گردانیدن، بنا برمحبتی که برما بوده است، بخواهد. متوقع که همواره ازاحوال آن جائی اعلام فرمایند. سیادت ومعالی لایزالی باد*

۱ ـ یعنی امیرولی
۲ ـ جمله مغشوش بنظر میرسد . در ارمغان : [دادن جواب] . مقصود تشکر تیمور است ازسیدعلی کیا که التماس وتقاضای امیرولی را درجای دادن وی، درخطهٔ فرمانروائی خود، بپذیرفته وقاصدان اورا نومید باز گردانیده است.

* ـ مجموعهٔ منشآت ایواغلی (خطی) ، مجله ارمغان سال چهاردهم صفحهٔ ۵۱۲ ـ ۵۱۱

سواد مکتوب سلطان اعظم امیر تیمور گورکان که بمرتضای اعظم

سلطان السادات عرب وعجم سیدعلی کیا گیلانی نوشته[1]

تیمور گورکان سیوزمیز

[امیر اعظم[2]] سیدعلی کیا بتحیات و رأفات فراوان مخصوص بوده همگی همت همایون [مارا[3]] برتمهیدقواعد اشفاق وسلوك [اوضاع برنهج[4]] وفاق مقصورشناسد.

امابعد معلوم دارد که چون ارسال رسل و رسایل در زمان موافقت وهم در زمان مخالفت سنت حضرت جل وعلاست که جهت تحصیل قبول اطاعت و التزام حجت وارد می‌شده بنابرمتابعت سنت الهی کیفیت نوشته می‌شود. چون او در بدایت حال طریقهٔ متابعت ومطاوعت مسلوك می‌داشت، حضرت ما را دربارهٔ اونظرعنایت وشفقت باعلی معارج کمال حاصل بود. بی‌موجبی درباب ثلم بنیان انقیاد و امتثال اوامر، آثارمخالفت بظهور رسانید و سببی که باعث برین معنی تواند بود معلوم نشد. البته استماع افتاده شد که نوبت آخر، چون رایات همایون بصوب ممالك ایران نهضت نمود، در آن عزیمت، بمیامن عنایت الهی، تدارك حال جماعتی معاندان و متمردان بچه صورت دست داد و ملك عزالدین [لر][5] و [پادشاه[6]] احمد و دیگر ملوك کردستان و امراء شروان وشکی وملك بقراط والی تفلیس که هریك [طریقهٔ مخالفت[7]] ورزیدند وخلاف فرمان جهان مطاع حضرت پادشاه اسلام خلدالله ملکه و سلطانه بجای آورده از جادهٔ مطاوعت انحراف نمودند، بچه نوع تأدیب و تعریك یافتند. چون رایات

---

۱ ـ این نامه نیز درهمان شماره مجلهٔ ارمغان آمده تحت عنوان: «مکتوب دیگر ازامیرتیمور نزدسیدعلی کیا پادشاه مازندران» واین عنوان جدید است ۲ ـ فقط درارمغان ۳ ـ ایضاً
۴ ـ ارمغان : [اوبرمنهج] ۵ ـ ارمغان: کرد ۶ ـ ارمغان، ندارد ۷ ـ ارمغان: [مخالفتی]

همایون بمبارکی بجانب [لر کوچك[1]] نهضت کرد ، ولایت و نواحی ملك عزالدین بکلی خراب ومستأصل گشت واو و پسران اومقید ومحبوس شدند و ملوك کردستان، هر کس که از یشان عصیان نمودند، مخذول و منکوب گشتند واحمد با وجود آنکه او را بمواعظ ونصایح بکرات تنبیه وتفهیم [کردیم[2] متعظ ونافع نیامد] وبآخر هزیمت نمود و اختلال تمام باحوال او راه یافت وامراء شروان و ولایت شکی، جمعی که تمرد نمودند، مقهور گشتند وآنها که التجا بدرگاه عالم‌پناه آوردند ولایت ونواحی بدیشان مسلم داشته آمد وبانواع اصطناعات و عنایات اختصاص یافتند. ملك بقراط والی تفلیس، که مدت مدید سلطنت وحکومت دیار تفلیس و ابخاز وممالك گرجستان باستقلال ومکنت هرچه تمامتر کرده بود و عظمت وبسطت وشوکت او شهرتی تمام داشت، اورا باسلام واطاعت دعوت کرده شد. تقاعد وتمانع نمود . پس لشکرهای منصوره جهت دفع وتدارك حال وی بصوب تفلیس درحرکت آورده شد. بعنایت الهی، باندك زمانی استخلاص قلاع وحصون [ولایات[3] او کرده] اورا گرفته بدرگاه عالم پناه آوردند وبا وجود عدم قبول اسلام واظهار مخالفت و وقوع محاربت اورا امان داده شد وبعدازآن چون طوعاً و رغبةً قبول دین محمدی صلی‌الله علیه وآله کرد وبشرایط امتثال اذعان نموده ، ترتیب وتمشیت کرد، برسریر ممالك و ولایت خودش فرستاده شد و برقرار همان دیار برومسام داشته آمد .

غرض آنکه این جماعت که ذکررفت مواضع و ولایات و نواحی وقلاع ایشان ازحدود جیلان و اماکن ومساکن تو بهمه انواع مستحکم تر وصعب المرام تربود . چون ایشان بتقدیم شرایط اطاعت قیام ننمودند وفرمان بندگی حضرت پادشاه اسلام خلدالله تعالی ملکه وسلطانه بجای نیاوردند، بمیامن عنایت الهی عزشأنه وعم احسانه

۱ ـ ارمغان : [دزکوچك] واین غلط فاحش است ۲ ـ ارمغان: [کرده بودیم]
۳ ـ ارمغان: [ولایات وبلاد و مقام اومیسر گشت]

دفع تدارك ایشان با سهل الوجوه میسرشد. عجب از وی که از احوال و اوضاع این جماعت، بتخصیص از قضایای همسایگان خود، عبرت نمی گیرد «ولیتذکراولوالالباب[1]» کسانی که متابعت نمودند، چون سادات مازندران و والی [گرجستان[2] برقرار برسر] ولایت خود متمکن اند و امداد شفقت و عنایت دربارهٔ ایشان روز بروز زیاده است و [والی[3] رستمدار و ملوك استراباد] که مخالفت کرده وعصیان نموده بچه صورت عواقب کار ایشان بوخامت انجامید. اینهمه قضایا نسبت با کسان دیگر موجب انتباه و اعتباراونمی‌شود واحوال ولایت خوارزم وخراسان وتبریز پوشیده نباشد که بچه‌نوع طریقهٔ مخالفت و نفاق ورزیدند ونصیحت قبول نکردند عاقبت‌الامر مخذول ومقهور شدند «جزاء بما کانوا یعملون».

مقصود از تفهیم این‌معانی‌و استقصاء درتمهید این‌مبانی آن است که چون‌روایت «الفتنه نائمة لعن‌الله من‌ایقظها» ازحضرت رسالت پناه‌صلی‌الله علیه وآله وسلم‌صحت تمام دارد، اهمال قاعدهٔ عقل ونقل کردن وبشرایط فرمانبرداری که موجب انتظام امور است قیام ننمودن و فتنه وخرابی که واسطهٔ استیصال کلی تواند بود جستن و طریق معاندت ومخاصمت که عاقبت‌آن ازانواع وخامت، چنانچه درباب جمعی که ذکر رفت خالی نتواند بود، مفتوح داشتن نوعی ازتعجب است[4] که شرعاً وعرفاً وعقلا نامحمود است. اکنون [اگر[5] چنانچه‌نظام واستقامت امور خود می‌خواهی، می‌باید که بهمت فیاض پادشاهانه وعنایات والطاف خسروانهٔ حضرت ما نیکو امیدوار بود[6]

۱ـ سورهٔ ص ۲۸ ۲ ـ ارمغان : [قهستان همچنان بر] ۳ ـ چنین است در مجموعهٔ ایواوغلی. درمجالس‌المؤمنین[ملوك رستمدار ووالی‌استرآباد]. درارمغان: [ولی‌بعضی‌ازملوك رستمدار]

۴ ـ مجالس‌المؤمنین(خطی):عجب.ارمغان : [تعجبات] ۵ ـ درمجله ارمغان بجای این قسمت تا آخر نامه چنین‌آمده: «چنانچه نصایح را قبول کرده ، اعتبارازهمسایگان‌و نزدیکان خود گرفته ترك لجاج و عناد کنی، البته سرمفاخرت باوج عزت خواهی رسانید و رعیت ومملکت ازصولت سپاه‌منصور محروس خواهد ماند.

منت‌آنچه بایست گفتم تمام تو دانی‌دگربعدازین والسلام

۶ ـ مجالس : مستظهر وبلا حجاب

بلا حجاب بدرگاه عالم پناه متوجه شده یایکی‌ازبرادران وفرزندان را روانه گرداند وقبول فرمان حضرت پادشاه اسلام درولایت خودجاری وشایع گرداند تا بسبب نسبت سیادت اوقلم عفو و اغماض برجرایمد جرائم او کشیده شود و بموجب «والکاظمین ـ الغیظ و العافین عن الناس[1] » از افعال وحرکات او درگذشته آید و ولایت ومواضع بدو مسلم داشته شود و اگر بخلاف این معانی بجای‌آورد ونصیحت قبول نکند و از احوال دیگران متنبه نشود ، می‌باید که جنگ راآماده ومهیا باشد که متعاقب بعد از قضاء ملك علام متوجه ولایت او خواهیم شد تاآنچه مطلوب صحیفهٔ تقدیر باشد برلوح سطوت سمت ظهود یابد وچون بیشتر مواعظ ونصایح وملاطفت قبول نکرده‌ـ باشد وفتنه وجنگ خواسته ، هرآینه‌آنچه واقع شود از خونریزش وخرابی واسر و غارت ، گناه تمامی بدو عاید گردد واو بزه [کار] وآثم باشد والسلام*.

۱ـآل عمران ۱۲۸ * ـ ازمجموعهٔ منشآت ایواوغلی ومجلهٔ ارمغان‌سال چهاردهم ۵۱۲ـ ۵۱۴

جواب نامه امیرتیمور که حضرت خلافت پناه امیرعلی کیا نوشته

«الواثق بالملك الغنی علی بن امیرالحسینی»

بر ارباب ملك و ریاست و اصحاب عقل و کیاست معین و مبرهن است که ایزد «جلت کبریاؤه و تقدست اسماؤه» بکمال قدرت خویش طوایف انسان را از راه بشریت وخلقت بریك صفت و صورت آفریده است، والی بـا موالی یکسان است و ادنی با اعلی دریك میزان وتفاوتی وتمایزی که حاصل است جزعطیهٔ فضل رب‌الارباب وهدیهٔ لطف مسبب الاسباب که «یرزق من یشاء بغیر حساب[1]» است، نیست. غناء وثروت و فقر و فاقت و عطیت و عتبت[2] از عوارضات‌اند جهت ابتلا وامتحان ومحك عیار همگنان درمیان ایشان پدید آورده تا هر یك در حالتی کـه باشند قدم برجادهٔ عبودیت راسخ واستوار دارند واوامر ونواهی او را امتثال نمایند. فقیر ازشدت وغنی از مکنت نلغزیده وظایف شکر وسپاس بتقدیم رساند وعین فرض عباد آنکه نقددولت و نعمت از حضرت واهب العطایا دانسته درمقام تزازل و تخشع فرود آید و از اشارت «ولو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی‌الارض[3]» با خبر بوده قدم در دایرهٔ عصیان و طغیان ننهند ودر بندگان خدای تعالی‌بنظر حقارت ننگرند وچون برخزاین اسرار ربانی واقف باشند هیچ آفریده را کم ازخود نبینند وبر قوت و سطوت جسمانی کـه مدارآن جز بریك نفس بیش نیست اعتماد ننمایند و آزار مسلمانان که برادران دینی‌اند که «انما المؤمنون اخوه[4]» اجتناب واحتراز واجب دانند تادر آینهٔ اعمال

---

۱ ــ سوره بقره ۲۰۸ ۲ ــ مجالس خطی : عنایت ۳ ــ سورهٔ شوری ۲۷

۴ ــ سوره حجرات ۱۰

جز چهرهٔ نیك نامی نبینند واز دوحهٔ اقبال جز میوهٔکامرانی نچینند .

این مقدمات مبنی است بر جواب مکتوبی که امیرتیمور نوشته وآن مبنی است ازسفاهت بسیار ونخوت بی‌شمار وکلمات ناپسندیده وعبارت نااندیشیده . مطلقاً دعوی ربوبیت کرده هر شخص که بصفات « اوله نطفة واخره جیفة » موصوف باشد و هرروز دونوبت باکل وشرب محتاج بود [وبآبخانه احتیاج دارد[۱]] چگونه خطاب « وما کنا معذبین حتی نبعث رسولا[۲] » بزبان راند واضافت مغفرت واحسان وعفو و رضوان بانفس ضعیف خودکه محل زلل ونسیان وقابل فنا ونقصان است کرده ندای « انا کذلك نجزی المحسنین[۳] » دردهد وازجناب ما وحضرت ما ومستقر عزت وجلال سخن گوید ورقم نسیان براشارت « وخلق الانسان ضعیفاً[۴] وانه کان ظلوماً جهولا[۵] » کشد . چندانکه درآن باب تأمل رفت بجز حماقت کاتب صورتی ننمود جهت آنکه رعایت ادب کردن بر کافهٔ انام از خواص وعوام واجب ولازم است واگرچه بایکی از فرو دستان و درم خریدگان باشد سخن سفیهانه وجزاف نباید گفت تا ازطعن وخلل خالی ماند .

صورتی که خدمتش بر زبان رانده است و تحکمی و تکبری که نموده باین عبارت که قلم عفو ومغفرت بر جراید جرائم او کشیده شود بالله که اگر بایکی از سامیان واختاجیان که ازقبل‌اوحاکم موضعی باشد وبانعام واکرام اومخصوص گشته وازو تمردی واقع گشته این خطاب تواند کرد و تا باین غایت عتاب توان نوشت . فی‌الجمله او نیز درآن معذور است که ازدماغی که چندان پشم بیرون‌آمده یقین که ازعقل بی‌بهره بود . حقاً که اگر او را بدقایق این معنی اندك شعوری بودی رخصت کاتب ندادی ، سبب‌آنکه مودّی بکفر وشرك مطلق است جایز نشمردی بلکه‌آیهٔ

---

۱ ـ ایواوغلی ندارد ۲ ـ سورهٔ اسری ۱۶ ۳ ـ سورهٔ صافات ۸۰
۴ ـ سورهٔ انس ۳۲ ۵ ـ احزاب ۷۲

« قل لااسئلکم علیه اجراً الا المودة فی القربی[۱] » نصب العین داشته درتوقیرواحترام اولاد بتول واحفاد رسول کوشیدی و بنا برحدیث صحیح صریح حضرت نبوی صلی ـ الله علیه و آله « انی‌تارك فیکم الثقلین کتاب‌الله وعترتی » قصد ایذاء و آزار سادات که ودیعت وی اند نکردی وبرموجب « من اکرم اولادی فقد اکرمنی ومن اهانهم فقد اهاننی » ترك اکرام ایشان نکردی وباهانت ایشان قیام واقدام ننمودی و بـا ایشان مقالات و کلمات بدین نوع نراندی و گرد کراهت برخاطر ایشان ننشاندی. مضی هذا آنچه درمکتوب[۲] از وعد و وعید وتخویف وتهدید در صحبت دارنده ارسال رفته بود وصورت فتحی که درین مدت شده است ومواعظ وتنبیهی که ذکر رفته علی التفصیل معلوم شد . چون قبل ازین یك دونوبت سببی که موجب تباعد وتجانب گشته است نموده شد ، ودرصحبت خواجه شمس‌الدین محمد کتابت مشتمل بر کیفیات ازآمدن ولی‌بررستمدار که مقدمهٔ مکاتبات ومراسلات ازآن‌بود وباز گردانیدن نیك بوقا[۳] (؟) ازین دیار که سبب مخالفت و مخاصمت آن شد یکبار نموده‌آمد حاجت بتکرار و تذکار ندید . این معنی برعالمیان « اظهرمن الشمس وابین من الامس » ودور ونزدیك وترك وتازیك برچگونگی این واقف و مطلعند با وجود اعتقاد چنان کـه درحالت دوستی ، دشمنی سگالند وقصد ولایت کرده دشمنان را با خود نزدیك می گردانند ، ازین جانب موافقت ومتابعت طلبیدن «آب بغربال پیمودن وجبال بناخن کندن است قبول دعوتی کـه می‌فرمایند وامر برمتابعت وانقیادی که می‌نمایند ازدو وجه خالی نتواند بود: یا ازجهت مصالح دین باشد یا فوائد دنیوی. افعالی که برمسلمانان‌اطراف روا داشته و صورتی که با بندگـان خدای تعالی بظهور آورده است ازقتل وغارت و سوخت وتاخت واسر وغیرها معلوم شد که این معنی علامت دین ودیانت نیست . چه

۱ ـ شوری ۲۳ ۲ ـ درنسخه ایواوغلی، مکتوبی‌که تجدید وعد ... ۳ ـ مجالس نسخه خطی ، بیك بوقا .

بر کفار که غیرملت باشندمثل این حرکات جایز نیست وانبیاء واولیاء رخصت‌نداده‌اند که با کفار این را بعمل آرند ، بتخصیص با مسلمانانی که اهل قبله باشند و دردایرهٔ دین محمدی علیه افضل الصلوات والتحیات درآمده ودر دیار اسلام ساکن گشته ودر فطرت اسلام زائیده ومطیع ومنقاد شرع بوده وتخلف از امر شرع نکرده وازایشان امری صادر نگشته که مستحق قتل وغارت واستیصال باشند واگرغرض فوائد دنیوی است قصهٔ عادل وخطابی که با او بعد ازخدمت وملازمت ومتابعت ومطاوعت رفته‌است همگنان را برای‌اعتبارکافی است «فاعتبروا یا اولی الابصار[۱] ». پس تکلیف مالایطاق نمودن وسادات واهل بیت حضرت رسالت صلی الله علیه و آلــه را ملازمت فرمودن و تهدید وتخویف نمودن مناسب عقول ارباب دین ودیانت وخداوندان ملك وملت‌نیست واز علامات وهن دین و امــارات ضعف یقین است . ازعنفوان الشباب الی یومنا هذا محکوم هیچ حاکمی نگشته [بسر شد[۲]] بقیه که ازدهر فانی مانده است خود را در مقام مــذلت داشتن وامتثال اوامر ظلمه وفسقه نمودن ازمستحیلات دانند« النار ولاالعار والمنیه لاالدّنیه» و از آنجا کــه حمیت علویت وعصبیت هاشمیت است برای مهلت چند روزه درجهان فانی که مکث اوعین سرعت است واقامت او مقدمهٔ رحلت بدین‌مذلت رضا دادن ازخیالات شمرد . لیس للمومن ان یذل نفسه، چند روزی که از بارگاه مهیمن متعال « تعالی شأنه وتوالی احسانه » منشور « تعز من تشاء[۳] » وتوقیع « تؤتی الملك من تشاء[۳] » ارزانی شده واعنهٔ اختیار فوجی از بندگــان پروردگار بقبضهٔ اقتدار این ضعیف روزگار دادند ، برحسب قدرت وامکان دراعلاء اعلام دین و امضاء احکام شرع مبین و اتّباع سیدالمرسلین کوشیده و استعانت احوال رعایــا و زیردستان وتیمور زدگان وغارت رسیدگان را خالصاً مخلصاً لوجه الله تعالی بدانچه

---

۱ – سورهٔ حشر۳ ۲ ـ درمجالس نیست . بنظر می‌آیدکــه این عبارت‌آنهم با جمله مکملی قبل از«محکوم حکم هیچ حاکمی» بوده باشد . مثلا : (الی یومنا هذا که ... سال بسرشد محکوم)
۳ ـ آل عمران ۲۵ .

مقدور وممکن بود بتقدیم رسانیدیم و تا رمقی باقی باشد خواهیم کوشید واعتماد بر حول وقوت حضرت عزت کرده بحکم نص «کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیره باذن الله والله مع الصابرین[1]» از کثرت وازدحام ایشان باك نخواهیم داشت که «کثرة الغنم لایهول القصاب». اعتبار برقضیهٔ واردهٔ خوارزم وهرات وسیستان وخراسان وعراق وشروان و وان ونواحی آن نکنند و آن را از کرامات ونصرت تصور ننمایند بلکه چون فسق و فجور ومعاش بدایشان دراقصی بلاد عالم فاش گشت وامر معروف ونهی منکر را ترك دادند ومقید بشرع شریف نبودند بر فحوای «وکذلك نولی بعض الظالمین بعضاً بما کانوا یکسبون[2] اویلبسکم شیعاً ویذیق بعضکم بأس بعض[3]» اورا سبب هلال واستیصال ایشان ساخت [چنانکه قبل ازین جد اورا باآنکه کافر بود جهت دفع بعضی از فجار برانگیخته لوای استیلای او را برافروخته‌اند] و نیز امثال این قضایا بسیار اتفاق افتاده که بسی ازمتکبران وجباران وخماران وفاسقان با مال ومکنت وعزت و ابهت وشوکت بردست محبان وموالیان آل رسول مستأصل گشته‌اند واکنون نیز هاتف غیبی در باب توجه مخالفان و معاندان که بدین جانب متوجهند وبی استحقاق قصدآزار و ایذاء صلحا واتقیا وعلما و فقها وفقراء این دیار دارند در گوش جان می گوید که «قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم ویخزهم وینصرکم علیهم ویشف صدور قوم مؤمنین[4]» وبدین سروش خرم ومدهوش گشته ومدلول «ومن یتوکل علی الله فهوحسبه[5]» را کار بسته متعهد وآماده‌ایم وجنگ وجهاد را ساخته ایستاده‌ایم و بحمدالله که مقام های استوار ومبارزان نیزه گذار داریم وتاجان دربدن وسردر گردن باشد خواهیم کوشید وحق «جاهد وافی الله حق جهاده[6]» که میراث آبا واجداد ماست بجا خواهیم آورد و مضمون «لیبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم والصابرین[7]» را کار بند خواهیم شد

---

۱ – سورهٔ بقره ۲۵۱ ۲ – انعام ۱۲۹ ۳ – انعام ۶۵ ۴ – توبه ۱۴
۵ – طلاق ۴ ۶ – حج ۷۶ ۷ – سورهٔ محمد ۳۳

«والله یؤید بنصره من یشاء وما النصر الا من عندالله [١]».

من کثر فکره فی العواقب لم تسجع. هر آینه آنچه برلوح محفوظ بقلم تقدیر مسطور شده ازقوت بفعل خواهد آمد واز خفا بظهور پیوندد وماشاءالله کان و ما لم یشاء لم یکن.

ذکری که دراواخرمکتوب رفته بود که چون متابعت نکنند ومطاوعت ننمایند بدین سبب لشکرها متوجه گردند وفتنه وخرابی وقتل وغارت و اسر که واقع شود اوآثم باشد، ازعلما که ملازم‌اند همین قدراستفسار نمایند که درین قضیه بوزر ووبال وعقاب ونکال که احق واولی است و که سزاوار لعن وعذاب حق تعالی است؟ بامثال این سخنان چنین تهدید نفرمایند که عالم‌اسراربرافعال واقوال همگنان مطلع است وبگناه زید، عمرو را مؤاخذه نخواهند کرد که «ولاتزر وازره وزراخری [٢]».*

---

١ – آل عمران ١٢٢ ٢ ـ فاطر ١٩ * مجموعهٔ منشآت حیدر ایواغلی

مکتوب امیر تیمور گورکان بجانب سلطان احمد جلایر پادشاه بغداد

سلطان احمد جلایر حکمران آذربایجان و بغداد دشمن خونی تیمور بود .

تیمور پس ازقتل عام شاهزادگان مبارزی بعزم بغداد حرکت کرد و شیخ نورالدین عبدالرحمان اسفراینی سفیر سلطان احمد را پذیرفت ولی عذر نیامدن سلطان احمد را قبول نکرد : ببغداد حمله آورد وشهر را گرفت . سلطان احمد فرار کرد ، اما پسر وتنی چند ازحرم او بدست تیمور افتادند وطبق نوشته شرف‌الدین علی یزدی که مطالب کتاب خود را اغلب از ظفر نامه نظام شامی مورخ ملازم رکاب تیمور برداشته « زنان سلطان احمد و علاء الدوله پسر ، با هنروران ، از اصناف محترفه و پیشه وران دارالسلام که هر یك درقسمی از اقسام کامل‌بودند ، خانه کوچ بسمرقند بردند» .

سلطان علاء الدوله پس از مرگ تیموراز شهر بند سمرقند نجات یافته وبآذربایجان آمد . اما دوران صلح وصفای وی با پدرخویش چندان طول نکشید وسلطان احمد او را بزندان افکند وهنگامی که قرایوسف برسلطان احمد فایق آمده اورا کشت ، علاء الدین را نیزبپدرملحق ساخت

یکبار دیگر نیز هنگامی که تیمور بمحاصره سیواس مشغول بود سلطان احمد ضمن فرار ازبغداد بروم مورد هجوم سپاه تیمور قرار گرفت این بارهم خواهربزرگش سلطان داشاد وزنان ودخترانش اسیر شدند ولی وی خود گریخته پیش ایلدرم بایزید رفت وپسر دیگرش بنام نورالورد دستگیر وبامر تیمور کشته شد .

(رجوع شود مخصوصاً به ظفرنامه شرف الدین علی یزدی و مطلع السعدین عبدالرزاق سمرقندی.)

أحمدجلایر بمواطف پادشاهانه محظوظ وبهره‌مند وملحوظ ومقبول بوده‌اند که چون رایات ظفر نگار والویهٔ نصرت شعار و عساکر مرحمت آثار بطرف شیراز عود

نمود منصور تا منصور با قرب ده‌هزار سوار خود را فدای عساکر منصور کرد ومانند گرد خود را برهوا پراکنده کرد. امروز اگر تو خود را نمی‌شناسی ما ترا وارك وسماك (؟)[1] ترا می‌شناسیم. حکم آنکه سعیا علی الرأس لامشیاً علی القدم هرچند زودتر خود را بدرگاه عالم پناه عرش مکنت کیوان منزلت رساند و خاك بارگاه را توتیای چشم سازد. امید هست که بعنایت بی‌غایت پادشاهانه مرحوم[2] گردد[3].



۱ ـ چنین است درمتن، معنای آن دانسته نشد ۲ ـ کذا ۳ ـ مجموعهٔ منشآت ایواوغلی

جواب سلطان احمد

تیمور مند بور[1] بظلم وستم معروف ومشهور بداند که چون مکتوب منکوب نامعقول ورسول ملول نامقبول تو بدین درگـاه گیتی پناه وسدهٔ سدره اشتباه برسید اقل خدام را فرمودیم که درآن مطالعه نماید. سراسر کبر ومنی ودغا بازی وخود‌بینی بموقف عرض افتاد. عجب که روباه گمراه بی‌دست ویا دلیری وصلابت شیر نر نماید وکم اصل با اصیل برابری کند. نام ارك وسماك[2] (؟) ما برده وازاصل و نژاد خود دور مانده کالنملة فی الصحراء.

اگرخنگ تو توسن وبادپاست   کمیت مرا نیز پا لنگ نیست

هرچه ازفتحنامهٔ شاهزادهٔ مغفور شاه منصور [[3]] هرآینه این معنی موافق کریمهٔ «لکل اجل کتاب یمحو الله مایشاء ویثبت وعنده ام الکتاب[4]» است ودیگر نوشته که «سعیاً علی الرأس لامشیا علی القدم» غالباً ما را برمثال خویشتن تصور کرده الاعرج[5] لاحیلة له الا ان یمشی علی رکبتیه، اگرتوانیم متابعت[6] (؟) نمائیم و اگر

---

۱ – مندبور بابای ابجد بروزن لندهور بمعنی سیاه بخت ومفلوك وبی‌دولت وصاحب ادبار وغمگین باشد (برهان قاطع)   ۲ – این دوکلمه نیزکه درمکتوب قبلی هم‌آمده است مفهوم نشد

۳ – بنظر می‌آید اینجا یك یا دوکلمه افتاده باشد   ۴ – ابراهیم ۳۹–۳۸   ۵ – تعریض وبلکه کنایهٔ ابلغ از تصریحی است بنقص بدنی تیمور، چه وی لنگ بوده واگر شعرمنسوب حافظ شاعرعارف راکه می‌گوید:

نیم تنی ملك سلیمان گرفت   چشم گشا قدرت یزدان ببین
پای نه و خنگ فلك زیر ران   دست نه وملك بزیر نگین..

ملاك بگیریم یا قول ابن عربشاه را باور داشته باشیم وی هم دستش شل بوده هم پایش لنگ

بقیهٔ حاشیه درصفحه بعد

بر خلاف آن باشد سبق الفرار ممالا یطاق من سنن المرسلین.رضافرمائیم «وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون [1]».*

دنباله حاشیه از صفحه قبل

وی می‌گوید تیمور درجوانی گاو دزدید وصاحب گاو با دوتیر اول دست راست وبعد پای راست اورا هدف قرارداد بطوریکه طرف راست بدن اوحرکت نمی‌کرد . ابن عربشاه دربن خصوص حکایتی هم نقل می‌کند ، از قول محمود الحافظ المحرق خوارزمی ازخوانندگان ومطربان زمان تیمور و معاشرین آن پادشاه . ایـن مؤلف ضمن شرح مکاتبه تیمور و سلطان احمد درسال ۷۹۵می‌نویسد سلطان احمد اشعار هجویه‌ای فرستاد ازجمله این بیت :

لئن کانت یدی فی الحرب مثلا فرجلی فی الهزیمة غیر عرجا

۶ ـ بدمتن چنین است ، شاید هم «مقاومت» ۱ ـ شعراء ۲۲۷ * ـ مجموعه‌منشآت حیدر ایواغلی

منشور فتح دهلی که بامیرزاده پیرمحمد بشیراز فرستاده شده

از انشاء خواجه احمد سمنانی

حمله تیمور بهند که تفصیلش در کتب تاریخ مضبوط است ، صرفاً برای ارضای حس غارت و کشتار بود وهیچ علت ودلیل سیاسی ونظامی نداشته و اساساً همیشه شهرت ثروت فراوان راجه های هند و جواهرات معابد هندی ، جنگجویان ماجراجو را بهند می کشیده، همان طور که پیش ازتیمور ، سلطان محمود وبعد ازتیمور ، نادر بهند تاختند وغرض هر یك چیزی جزجمع وغارت طلا وجواهرات نبود .

اینست بیان مورخ رسمی اودرباب فتح وغارت دهلی .

« ... خلق بسیار ازآن بی‌دینان خانها ومالهای خودرا آتش زدند وخویشتن را با زنان و فرزندان بسوختند . لشکریان دست تسلط واستیلا بغارت و تاراج بر گشودند ... علی الصباح تمام سپاه بشهر درآمدند . غوغای لشکربرخاست ودرآن آدینه هفدهم ماه غارت اتفاق افتاد . بیشتر محلات جهان پناه و سیری را بغارتیدند و روز شنبه هجدهم نیزبر همان وتیره گذشت‌وهرغزی ازلشکریان صد وپنجاه کس‌ازمرد وزن و کودك اسیر کرده بیرون‌آوردند ، چنانکه ادنی‌کس را بیست نفر برده بوش بدست آمده بود وسایر غنائم وفتوحات از انواع جواهر و لآلی بتخصیص یاقوت والماس‌واصناف اقمشه ورخوت ونفایس‌گوناگون وظروف واوانی زر ونقره ونقود بی‌حد وشمار ازتنگهای علائی و غیرآن نه چندان بود که شرح شمه‌ای ازآن بعبارت کلك دو زبان درحیز بیان‌آید . از جمله بیشتر جواری که اسیر کرده بودند یاره ها و خلخالهای زر و نقره دردست وپای داشتند وتا انگشتهای پا بانگشتر مهای قیمتی‌آراسته بودند . روزیکشنبه نوزدهم بدهلی کهنه پرداختند ... از سر هندوان برجها باوج کیوان رسانیدند .. وچون هم درآن روز تمام دهلی‌کهنه غارت کردند ، اهالی و سکان‌آن دیارآنچه زنده بماندند، درقید اسار وربقهٔ تسخیر گرفتار واسیر گشتند» (ظفرنامه شرف الدین علی یزدی دروقایع سال ۸۰۱)

فرزند پیر محمد بهادر طال عمره بداند که تمهید قواعد جهانداری و تأکید معاقدکامکاری بحسن اعتقاد بروحدانیت حضرت کبریا ویمن اعتضاد بربوبیت بارگاه جلال احدیت ، جل شأنه وبهر برهانه ، می‌تواند بود ودست توسل بعروة وثقی توکل زدن که « ومن یتوکل علی‌الله فهو حسبه[1] » و در ادراک آمال وامانی بدرگاه قدرت سبحانی آمدن « وانه علی کل شئی قدیر والیه المصیر » و این معنی همواره شعارما بوده است وهست وخواهد بود ان شاء الله العزیز وحده وبعد ازآن برنوید « ویبشر الذین یعملون الصالحات ان لهم اجراً حسناً ماکثین فیها ابداً[2] » مساعی مرضیه و اجتهادات سنیه ، دراعمال خیر وصلاح نمودن وابواب حصول مقاصد ومرام برطلعت مرغوب ومطلوب خود گشودن وچون قوت وقدرت حاصل آمد و امداد سواد شوکت وعدّت بدان متلاصق و متواصل شد ، باید که در سلوک طریقهٔ غزو وجهاد ، بموجب نص فرمانی که « الذین آمنوا و جاهدوا باموالهم وانفسهم اعظم درجة عندالله واولئك هم الفائزون[3] » قدم « وثبت اقدامنا[4] » چنان نهد که ورای آن درحیز تصور نیاید واز اقامهٔ مراسم کد روز ویقظهٔ شب ملول نشود ، چنانچه امیرالمؤمنین وامام المتقین ، اسدالله الغالب ، علی بن ابی‌طالب علیه السلام فرموده که

بقدر الکدّ تکتسب المعالی ومن طلب العلی سهرالليالی

ودر امور ملکی ازدار و گیر وشمشیر وتیر ، فکر نکند وهراسان نشود ، چه گفته‌اند :

عروس‌ملك کسی در کنار گیرد‌تنگ که بوسه برلب شمشیر آبدار دهد

ومصدق این معانی آنکه ما درین اوقات که گذشت ، بتخصیص درین سال که عزیمت غزووجهاد دیار کفر بعضی‌ازولایات هندوستان مصمم‌فرموديم‌و بمسامع‌جلال‌ما رسانیده بودند که شهر دهلی وآنچه ازدیار اسلام است ، چون سلطان مرحوم فیروز

۱ ـ طلاق ۳ ۲ ـ کهف ۲ ۳ ـ توبه ۲۰ ۴ ـ بقره ۲۵۱

شاه دعوت حق را لبیك اجابت گفته و از دارالفنا بدارالبقا رحلت نموده ، غلامان زرخریدهٔ او ، فرزندان اورا نمی‌دهند ودست ظلم وتعدی گشوده ، نهب و تاراج را شعار خود ساخته اند وسفینهٔ بی‌باکی دربحار ناپاکی انداخته‌اند و ابواب آمد وشد تجار مسدود گردانیده وقطع طریق بدرجهٔ کمال رسانیده ودر آنچه ازممکنات خرابی تواند بود ، هیچ دقیقه مهمل نمی گذارند .

....[1] ما بتوفیق الله تعالی عبور بر آبها که درجریان با باد مسابقت نمودندی کردیم و بر کوهها که ببلندی باطاق رواق ایوان کیوان مقابلت کردندی ، اجتیاز فرمودیم وقطع بیداء بسیار نمودیم وبتخانه ها ویران ساختیم ومخزن خاطر خطیررا ازمکاره‌آن بپرداختیم و کفره را بی‌جان کردیم وفجره را بدرامان آوردیم و بحدود و حوالی شهردهلی‌رسیدیم واطنبهٔ سرادقات سلطنت پناه برصحن‌صحاری‌آنجا کشیدیم سلطان محمود که والی‌آنجا بود، با امرا وسرداران لشکر خود مثل ملوخان وطغای خان وصفدرخان و قوام خان ومحمدخان دیگر سرداران واسفهسالاران هندوستان و صد هزار مرد مسلح و مکمل لشکری و سیصد سرفیل مست جنگی که با اطواد و اتلال کبیره تشابه نمودندی، با اسلحه و کجم وازچوب تختها، محوط بریشت ایشان نهاده وطخش ورعد اندازان بریهلوی صف پیلان ایستاده وبرهریك چند ناوك انداز نشسته و خراطیم آن بهائم بهم پیوسته ، یك فرسنگ خارج شهر فرایپش مواکب همایون ما بازآمدند وکالخنازیر بحرب وضرب مشغول شدند وازاول روز تازمانی که خسرو سیارگان بوسط السماء و حد استوا رسید ، دار و گیر وضرب تیر و طعن شمشیر درکار بود وآن ناپاکان بی‌باك گرد وخاك‌باوج افلاك برمی‌افشاندند تابتأییدات ملکی نداء ملکی بگوش هوش‌مارسید که « الم تر کیف فعل ربك باصحاب الفیل[2] » و مبشر اقبال با مرزب ذوالجلال آیهٔ « والله ینصر من یشاء[3] » بسر رایت ظفرپناه ما

۱ – اینجا یك کلمه لایقرء بود ۲ – سورهٔ الفیل ۱ ۳ – سورهٔ روم ٤ وصحیح آن چنین است : بنصرالله ینصرمن یشاء وهوالعزیز الرحیم .

دمید. فرمان فرمودیم تا صفدران صف هیجا وسروران لشکر روز دغا که از دندان شیر وفیل وسرپنجهٔ پلنگ وکام نهنگ نیاندیشند ، الویهٔ فتح وظفر برافراختند و در مضمار مبارزت تاختند وبرصف ییلاق جنگی زدند و بمیان آن کوههای متحرك در آمدند وبزخم تیغ آبدار وسنان آتش بار فیلان را مضروب ومجروح کردند و فیلبانان را نگونسار کرده ، روی بصفهای آن ملاعین که چون سد سکندر بهم پیوسته بودند وعنانها درهم بسته آوردند. تیر کمانداران دوتن رایکی می‌ساخت وتیغ شهسواران فردی را زوج می کرد وسنان رمح خطی دلاوران را از پشت مرکب برمیداشت و بر اوج افلاك می‌انداخت. کوپال گردنکشان سر کوبی می کرد و دشنهٔ خنجر گذاران در قطع اعناق راه بسوی حنجرهٔ مخالفـان می‌آورد واز گوشهاء کمان چرخ اندازان ، آوازهٔ زه بر می‌خاست واز شصت تیر زورآزمایان جان‌معاندان درتن میکاست وقبهاء سپر سپهداران برروی اعدا می‌آمد وپشت می‌دادند وخصوم را زوبین‌معربدان بجگر می‌رسید وسرقوت[1] (؟) بر زمین فوت می‌نهادند تا ازریاض فحوای « ولسلیمان الریح غدوها شهر ورواحها شهر[2] » نسیم فتح وفیروزی ونصرت و بهروزی وزیدن گرفت و دماغ دل ببوی ظفر معطر ساخت و چون از مواکب همایون مادر گذشت ، بر روی دشمنان خورد وخاك نکبت دردیدهٔ ایشان انداخت چنانکه صد سوار ایشان پیش‌یك پیاده نمی‌ایستاد وقریب بنجاه هزارمرد جنگی‌مقهور ومکسور کشته شد وازتوده‌های ابدان ایشان صحن صحاری کوه وپشته گشت وبقیة السیف بهرطرف‌پویان ، این‌المفر گویان ، مجموع هدف تیرهلاك واسیر کمند تابناك شدند وازکان شبه دریای یاقوت روان شد وسلطان‌محمودخان وملوخان با اندك فرقه ، « کانهم حمر مستنفره فرت من قسوره »[3] شکسته سلاح و گسسته کمر ، چون در حصار نتوانستند رفتن کـه متحصن شوند ، گریزان گشته ، ازمیان بیرون رفتند وشرذمه‌ای که بتکامیشی ایشان فرستاده

---

۱ ــ درمتن : سرقوت (؟) ۲ ــ سورة السبا ۱۱ ۳ ــ سورة المدثر ۵۱

بودیم، اکثر ایشان را درقید اسارآوردند. غیر از سلطان محمود خان وملوخان و معدودی چند «کالذی استهوته الشیاطین فی‌الارض[1]» در بیشه وبیابان‌آواره شدند. امید واثق و رجاء صادق است که دست قدرت «والله علی ما یشاء قدیر[2]» گریبان اعمارشان گرفته عن قریب بپای دار سیاست ما آرد «ان شاء الله العزیز وحدة».

بحمد الله قد نصر اللواء — بنصرالله ینصر من یشاء[3]

آن فتحها که می دهدم رب ذوالمنن — هر دم بنو مقدمهٔ فتح دیگر است

خاصیت مطوی «عسی ان تکرهواشیئاوهوخیرلکم[4]» وبیداری شب وهشیاری روز و کدّ وجدّ این است که برأی‌العین مشاهده می‌رود ومصدق‌مقدمات صدرالکتاب می‌شود. چون شهردهلی ازدیار اسلام است واهالی‌آنجا اکثرها مؤمن ومسلمان اند قلم‌عفو و اغماض برصحایف احوال ایشان کشیده، بخلعت امن و امان متزین و متحلی شدند و وزراء کامکار و نواب نامدار بضبط و نسق امور آن مملکت مأمور گشتند.

ان شاء الله بزودی سر انجام اشغال و اعمال این جائی بازدید کرده، درآخر بهار بدارالسلطنهٔ سمرقند «صانها الله من مکاره الآفات ومناکر المخافات» بفرخی وفیروزی، نزول همایون خواهد بود وبارسال این بشارت وفتوح متنوعه، خواجه علی را فرستاده شد.

سبیل‌آن فرزند آنکه اورا رعایت کند وگوید که داروغگان وحکام بلوکات فارس و مباشران امور یزد و ابرقوه وتوابع ومضافات وضمائم وملحقات بشارت این فتح مبین باطراف واکناف بلاد و قری رسانند و عموم خلایق را برصحت وسلامت ذات ملک صفات ما وخلود دولت قاهره وخلافت زاهره «قرنها الله بالخلود الی یوم

۱ ـ انعام ۷ ۲ ـ مائده ۱۷ (والله علی کل شی قدیر) ۳ ـ سورهٔ روم ٤ ٤ ـ بقره ۲۱۳

الموعود » بـدعوات صالحات مشغول گردانند و من کل الوجوه رعـایت و مراقبت مشار الیه مبشر واجب دانند بنوعی که امداد شکر متصل ماند. « کتب بالامر العالی اعلاه الله تعالـی وخلد نفاذه فی الغرة من رجب المرجب ، عمت میامنه ، لـسنة احدی وثمانمائه ٭» .

٭ از نسخهٔ کتابخانهٔ پاریس بشمارهٔ Bib . Nat . Ar . 3423

سواد مکتوبی که امیر تیمور گورکان بپادشاه مصر نوشته است[1]

پس از فتح وغارت هند ، تیمور بمناطق زرخیز شام وفلسطین ولبنان که در آن روزگار دردست ممالیك مصر بود ، چشم طمع دوخت و برسم معمول خویش نفوذ وحمله را با مکاتبه شروع نمود.صاحب ظفرنامه درمورد این نامه نویسی چنین آورد :

« شیخ ساوه را که ازمشاهیر هنروران عصر بود ، با جمعی از مردم فرزانه وبیلاکات بجانب والی مصر وشام ، ملك‌الظاهر برقوق،برسم رسالت روانه فرمود . مضمون رسالت آنکه پیش ازین پادشاهان کامکار که از نسل چنگیزخان بودند ...»

عامل دیگری که تیمور را بنوشتن این نامه واداشت ، تحریکات سلطان احمد وقرایوسف دشمنان خونی تیمور در آن صفحات بود و تیمور آنها را میخواست . اما بتحریك سلطان‌احمد ،گماشتگان برقوق سلطان مصر، فرستادهٔ تیموررا در رحبه کشتند . ازطرف دیگراتلمش قوچین عامل تیمور درقلعهٔ اونیك که درجنگ با قرا یوسف اسیر وبمصر فرستاده شده بود ، بامر برقوق در زندان افتاده بود .

نامه تیمور به فرج پسر برقوق است . چه برقوق در همان اوان مرد.اما فرج ملقب به الملك الناصر سفرای تیمور را حبس کرد وتیمورهم در مقابل بشام حمله‌ور شد و تمام بلاد آن خطه را غارت کرد وتیمورتاش و شدون عمال فرج را بگروگان نگهداشت وکس پیش فرج فرستاد که اتلمش را بفرست تا تیمورتاش و شدون را بفرستم.الملك‌الناصر سرانجام پس‌ازشکست بایزید بدین امرراضی شد وپس‌ازرها کردن اتلمش‌از تیمور، که در آن هنگام در سمرقند بود، در بارهٔ قرا یوسف وسلطان احمد که در زندان او بودند کسب تکلیف نمود . تیمور امر داد تاسلطان احمد را بسمرقند بفرستند و قرایوسف را بند از بند جدا کنند ولی این دستورات براثر مرگ تیمور بجائی نرسید وکمی بعد قرایوسف از زندان گریخت (رك: ظفرنامه یزدی‌چاپ‌تهران‌ص۳۵۶ و۴۲۵ وترجمهٔ سفرنامه کلاویخو.)

---

۱ ــ این نامه هم ، باز بدون ذکرمأخذ، درمجلهٔ ارمغان سال‌چهاردهم ۶۸۲ــ ۶۸۶ نقل شده .

حضرت مالك الملك بـر مقتضای کلام قدیم خود که « تؤتی الملك من تشاء[۱] » عنان حل و عقد و قبض و بسط پادشاهی عالم و فرمان روائی بنی‌آدم در قبضهٔ اقتدار ما نهاده و زمام خیر و شرورتق وفتق‌و راهنمائی‌کافهٔ انام بـکف دریاخصال‌ما بازداده وجهت انتظام احوال عالم و اتساق آمال بنی‌آدم از میان سلاطین دوران و خواقین گردون‌توان ذات بی‌مثال ما را بر گزیده و خلعت جهانداری و جهانگیری با طـراز قلعه گشائی و کشور ستانی بما ارزانی داشته و در های الطاف بی کران و اعطاف بی پایان برطلعت امانی و آمال ما گشوده . بحکم « لئن شکرتم لازیدنکم[۲] » در موقف شکـر حضرت کبریا ایستاده‌ایم و اقامت مراسم رعایت رعیت و ادامت لوازم عدالت و سویت بر ذمت همت واجب و لازم می‌آید و برمصداق [الشکر تدوم‌النعم[۳]] عرایس مقاصد ما یوماً فیوماً از تتق غیب چهره می‌نماید . الحمدلله الذی یتم بنعمته الصالحات . همگـنان را واجب شود که کمر اطاعت مابه امر[۴] « واطیعوا الله واطیعواالرسول‌و اولی الامرمنـکم[۵] » برمیان جان بندند .

بعده مینماید که درین‌اوقات از ارباب حاجات و تجاروآینده و رونـده بمسامع جلال ما [می‌رسید[۶]] که [طرف][۷] داران ایران زمین پیوسته بفسق و فجور و ظلم و تعدی و کید و غدر و مکر وانگیز و فتنه وآشوب و مخالفت اوامر و نواهی شریعت غرا وملت زهرا مشهورند و بندگان باری را جلت قدرته مضطر و متضرر می دارند و رعایت صلهٔ رحم بجای نمی آرند و جهت حطامات دنیوی بقصد و ایذاء یـکدیگر بر میخیزند و در ممالك محروسه بدان سبب ارباب املاك و رعایا و زیردستان ، پامال نعایم افعال و قبایح اعمال‌ایشان می‌شوند. واجب نمود التفات خاطر بدفع و رفع آن

۱ ـ آل عمران ۲٤ ۲ ـ سورهٔ ابراهیم ۷ ۳ ـ : ارمغان : تزیدالنعمة نعمة
۴ ـ حیدرایواغلی: ما ، ارمغان : آمر ۵ ـ سورهٔ النساء ٦۲ ٦ ـ حیدرایواغلی: رسید.
۷ ـ صوب (؟)

فرمودن وملك موروثی را که ایشان بوجهی از وجوه بغیر استحقاق بدست فرو گرفته بودند ، از تصرف ایشان بیرون آوردن . این معنی یقین که بسمع ایشان رسیده باشد وصدق آن بتحقیق پیوسته . حال محرك وعنانکش ما بدین طرف آن شد که چون از کمال بی‌نیازی حضرت صمدیت ، چنگیزخان را ممالك ایران وتوران مسلم گشت ، این ولایات را بدو[1] فرزند خود مقسوم گردانید و پسر بزرگ جوجی را از طوس و سرای وباخرز وقبرس(؟)[2] وحدود ترکستان داد . پادشاه جغتای ، پسر میانهٔ او بود . [از التای[3]] و قرا خواجه و الماس و اسپیجاب تا سمرقند وبخارا وغزنین تا سرحد هندوستان و هرات و ری وفارس و آذربایجان و بغداد و آنقدر بلاد معموری که فتح کرده بود ، بدو داد وآنچه حصهٔ پادشاهی جغتای بود، اکثر در حیز [تأخیر[4]] آمد یعنی بغداد و تبریز که هنوز فتح نشده بود و می‌خواستند که بعون الله تعالی و نیروی بازوی سعادت لشکر جهانگشای بدانجا کشند . دراثناء این حال چنگیزخان از دار فنا رحلت نمود . بعد از آنکه او در گذشت، بجای او اوکتای خان مانده بود بر تخت سلطنت نشست . چون او نیز در گذشت ، منکو قاآن باوجود آنکه پادشاهی بـاو نمی‌رسید ، بطریق استیلا وتقلب ، تخت سلطنت بدست فرو گرفت . هلاکوخان را که از برادران او بود ، چون پادشاه جغتای دعوت حق را اجابت کرده بود فرستاد که تا ممالکی که پادشاه جغتای در تسخیر نیاورده بود ، مسخر گرداند . بنابراین حال فرزندان پادشاه جغتای با یکدیگر درمقام نزاع و گفتگو برآمده بودند که آن ممالك بحکم چنگیزخان تعلق بپادشاه جغتای داشت و منکو قاآن بطریق تغلب بهلاکو داد و میان اولاد پادشاه جغتای و هلاکوخان ازین جهت تیغ کینه وزی از نیام انتقام کشیده ومدت مدید این صورت قائم بود تا زمانی که ملك ناصر مصری که

---

۱ - چنگیز ممالك مفتوحه را بین ٤ پسر خود تقسیم کرد. شاید غرض تیمور ممالك این طرف جیحون است
۲ - کذا درمتن حیدر ایواغلی ومجلهٔ ارمغان ۳ - حیدر ایواغلی: (ارالتای) ۴ - ارمغان : تسخیر

درمصر حکومت وسلطنت داشت، آمد شد ایلچیان و رسل و رسایل ازطرف اوبطرف اولاد پادشاه جغتای می‌بود و او پیوسته با ایشان در اخلاص و انقیاد می‌زد و استعانت می‌نمود ومی گفت که این ممالك که هلاکو و فرزندان او تصرف کرده‌اند [نسبت[1]] بشما دارد و چون پادشاهان ما دائم باایشان در مقام خصومت وعداوت بودند ، هلاکو و اتباع او را مجال نمی‌شد که تـا برحال مصریان پردازند.شاید که این معنی بسمع شریف‌رسیده‌باشدـو بعدازآنکه‌آن‌پادشاهان گذشتند، خواستیم که‌ما [با[2]] برادران مامتوجه شویم[3] . چنان‌استماع افتاد که شیخ‌اویس‌پسرشیخ حسن جلایر با خلق‌خدا زندگانی‌بروجه احسن‌می کند وممالکت و رعیت را نیکو وآبادان میدارد نخواستیم که بسبب حرکت لشکرهای گران که ملازم موکب همایون بودند ، بدان طرف عبورنمائیم که مسلمانان متضررشوند و درمعرض‌تلف افتند ورعایا و زیر دستان‌پایمال عساکر منصوره گردند و او نیز بردوام رسایل وبیلکات شایسته می‌فرستاد[4] ودر مقـام اطاعت و انقیاد می‌بود . بعد ازآنکه متوفی شد ، فرزندان اوبطریق پدرمرحوم‌معاش نمی‌کردند و ازجادهٔ عدالت و راستی‌منحرف شده بودند ـ چنانچه شرح‌آن راشنیده باشند . چون حال برین منوال بود ، با پادشاهزادگان مشورت و جانقی[5] کـرد ، فرمودند که‌آن ولایات در اصل بپادشاه جغتای وفرزندان تعلق‌داشت وهلاکوو اروق[6] او از آنان بطریق تغلب فرو گرفته بودند . هرچند او نیز از اروق پادشاهان ما بود ، اما با وجودآنکه [درآن حقی ندارد ، از دست متغلبان مستخلص می‌باید گردانید . روی ورای جهانگشای بدان طرف آوردیم و عزم برآن جزم کـرده ، بعون توفیقات ربانی و تأییدات سبحانی ، جل شأنه وعظم سلطانه بعد ازآنکه] ممالك ایران را از

---

۱ ـ ارمغان : تعلق ۲ ـ ارمغان : تا ما و برادران ما ۳ ـ بنظر می‌آید که عبارات مشوش است و چندان ارتباطی بهم ندارد ولی چون نسخه منحصربفرد بود تصحیح ممکن نشد .

۴ ـ شورای عمومی ۵ ـ بمعنای خاندان ۶ ـ این قسمت نامه درنسخه حیدر ایواغلی منشوش است و از روی نسخه ارمغان تصحیح شد .

شر اشرار مصفا ساخته بودیم و محراب خاطر فیاض را رزمگاه آن ساخته، عطف اعنهٔ عزیمت همایون بدارالسلام بغداد و آن حدود نموده شد. چون آفتاب رایات ظفر آیات ما بر آن دیار طالع گشت و چترفلك سای، سایهٔ مرحمت و معدلت بدان صوب گسترد و با جانب آن عزیز قرب جواری حاصل آمد، خواستیم تا بروفق نص یزدانی که «والقیت علیك محبة منی[۱]» و بر طبق حدیث نبوی که «وجبت محبتی للمحاسن والمؤمن اخ المؤمن» بین‌الجانبین، طریق مؤاخات وموالات مسلوك ومرعی ماند وقواعد ومعاقد دوستی و یگانگی مؤکد وممهد باشد وابواب مکاتبات‌ومراسلات مفتوح شود و رعایا و زیر دستان که ودایع حضرت‌آفریدگارند، عزاسمه، در مهد راحت ومضجع استراحت بلباس امن آسوده گردند و مطوی «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته» کار بند شده باشیم، جمعی را بطریق تفقد و رسالت بدان‌جانب فرستادیم و در مضامین این حال چنان استماع افتاد که بی‌موجبی ایشان را در عرصهٔ تلف‌آورده‌اند و این معنی را چون از گفتهٔ شما تصور می کردیم، خاطرفیاض ازین صورت که نزد شرع شریف، شرف‌الله الحسن باحسنه و عقل‌منیف که نوریست از انوار لاهوتی و اشعه‌ایست از شماع جبروتی و بستایش اول ماخلق الله استسعاد یافته مذموم‌است، تکدری یافت وغبار کدری بردامن‌خلعت سلطنت و ایالت که درکارخانهٔ ازل برقامت جلالت ما دوخته‌اند نشست و درثانی الحال معلوم شد که این امرناملایم که هدف تیرلوم‌لائم تواند بود، بی‌معرفت ورخصت شما بوده وشما نیز بایلدرم بایزید همین معنی بزبان آورده، آن را از مکروهات و مذمومات دانسته‌اید و بگاه فرصت و مجال این‌صورت معروض پایهٔ سریر سلطنت گردانیده، درخاطر فیاض‌جایگیر آمد و بر مرآت ضمیر منیر که مورد الهامات نامتناهی الهیست، ارتسام یافت که چنین بوده باشد و رخصت‌شما بدان مقرون نگشته، علی‌ای‌تقدیرقلم رقم کأن‌لم‌یکن برآن

رفت [بعد از آن قاضی سیواس فرستاده و دیگرباره فرستاده وقرا یوسف نیز برهمین سبیل تجاهری نموده ومرتکب این معنی گشته [1]] .

اکنون چون‌مقتضای خاطر انور ومستدعای‌ضمیرازهر آن است که‌بین‌الجانبین مواد محبت و مودت مترادف ومتضاعف باشد و از میامن نتایج آن جهانیان بهره‌مند شوند و میان مسلمانان منافع معاملات داد وستد تیسیر پذیرد ، وظیفه آن [تواند [2] بود] که آن دو کس [3] را بدرگاه جهان‌پناه فرستد که محافظت مصالح بلاد و عباد و مراقبت حدود صلاح و فساد برذمت همت ارجمند ما واجب و لازم است و این معنی موجب تمهید قواعد مصافات گشته ، مجال فساد ارباب غرض و افساد نماند و موطن مألوف ومسکن‌معهود باو ارزانی داشتیم . ومن‌الله الاعانة هذا ما عهدنا الیك والعهدة فی‌الدارین علیك [والسلام [4] علی من اتبع الهدی [5]]

۱ ـ قسمت بین دو قلاب در نسخهٔ حیدر ایواغلی نیست
۲ ـ حیدر ایواغلی : بود
۳ ـ یعنی سلطان احمد جلایر و قرا یوسف ترکمان
۴ ـ قسمت بین دو قلاب فقط در نسخهٔ ارمغان است
۵ ـ سورهٔ طه ۴۹

نامه سلطان احمد جلایر به ایلدرم بایزید خان غازی

سلطان ایلدرم بایزید خان غازی پسر سلطان مراد اول است. پدرش هنگامی که در میدان خونین جنگ هولناك قوص اوه (kossovo) فاتحانه گردش می کرد بتوسط یکی از سربیها Miloch kobilovitch کشته شد. بایزید که بر اثر چابکی و مهارت نظامی لقب ایلدرم (صاعقه) گرفته بود فوت او را مخفی داشته، فتحنامه‌ای از قول پدر نوشت. ولی در مکتوبی سری قاضی بروسه را اطلاع داد و پس از کشتن پسر کوچك اورخان که یعقوب نام داشت برتخت نشست. وی در این هنگام سی سال داشت. چه تولد وی درسال ۷۶۱ هجری برابر با ۱۳۶۰ میلادی است.

پس از جلوس بتخت، درداخلهٔ آسیای صغیر، حکام محلی قرمان و حکومت نشین آیدین و امراء منتشا را بصلح یا بجنگ از دخالت درحکومت برکنار داشت و با امانوئل پالئولوگ Emanuel Paleologue جنگید و او را درقسطنطنیه محصور داشت و بالاخره مجبور بپرداخت ده هزارسکه طلا درسال و اجازه تأسیس مساجد ومعابد و محکمهٔ شرع برای مسلمین در قسطنطنیه نمود.

از فتوحات مهم سلطان بایزید غلبهٔ او بر ناحیهٔ فلاخ (والاشی Valachie ناحیهٔ مهم رومانی) وتحمیل سیادت دولت عثمانی برامیر آن ناحیه بود (۱۳۹۳ م.) فتح بلغارستان مایهٔ ترس Sigismund پادشاه مجارستان شد و وی از ملل اروپا برای مقابله با ترکها دعوت کرد. از فرانسه دوك دوبورگونی پسرخود کنت دونور Denevers را باعده‌ای از نجبای فرانسه فرستاد. درآلمان هم عدهٔ زیادی بآنان پیوستند این جمع ازدانوب گذشته شهر Nicopolis را محاصره کردند ولی بایزید آنهارادرهم شکست و بسیاری را اسیر کرد (۲۳ ذی‌القعده ۷۹۸ ــ ۲۷ سپتامبر ۱۳۹۰) و آنها که زنده ماندند ازجمله کنت دونور خودرا بفدیه خریدند.

بحضرت سامی منزلت عالی مرتبت سلطنت شعار معدلت آثار خداوند اعظم خداوندگار معظم ملك الملوك والسلاطين، السلطان الاسلام والمسلمين، قايد جيوش الموحدين، ملاذ الغزاة و المجاهدين ، قهرمان الماء والطين ، المؤيد من الله الملك المجيد ، السلطان يلدرم بايزيد، عظم الله تعالى ملكه ونظم سلكه وزيدت شوكته و انتظمت دولته وانحلت على الاعادى صولته وطال مدته صحايف دعوات خالصات ناميات مسكية الفوحات و لطايف مدحات صالحات ساميات وردية النفحات كه منبعث از كمال مودت و وداد ومنشعب از گلشن محبت و اتحاد گردد، از رياض دار السلام با بريد سباى صبا رفتار بخدمت مقربان عالى مقدار رسانيده آرزوى مشاهدهٔ ديدار فرخ آثارنه در آن نصاب است كه السنهٔ اقلام از عهدهٔ تقرير آن بتحرير ارقام تواند بيرون آمد . توفيق وصول بشرف ملازمت عن‌قريب مقدر باد . فهو المراد .

بعد از ايضاح احوال اتحاد ويك جهتى منهاى رأى عقده گشاى عالى آنكه بعد از تغلب و استيلاى تيمور مقهور بعراقين و تصرف دار السلام بغداد ، اين هواخواه بى‌اشتباه، حسب اشارهٔ آن عالى‌جاه، نزديك ملاطيه وسيواس كه ما بين مملكتين روم و شام است توقف نموده بود كه جناب مملكت مـآب سعادت نصاب ، مبارز الدولة والدين قره‌يوسف بهادر نيز در رسيد وبايكديگر متفق گشته جماعت ازبكيه كه مقدمهٔ جيوش خصم مقهور بودند از آب مراد گذشته بحوالى مخلصان در رسيدند و تنور حرب گرم شده تنى چند كه سوداى خام درسر داشتند در آن آتش سوخته دود عجب از دماغشان برآمد و بقية السيوف چون شرار از آتش برجسته و همعنان باد هوا شده از ديدهٔ اولوا الابصار نا پديد افتادند . امـا چون اين حال تيمور را معلوم گردد ، در آنكه هجوم براصل خواهد نمود شبهه‌اى نيست . درين باب هرچند سلاطين و حكام مصر

وشام متفق‌اند، لکن بالجمله موقوف رأی صواب دید ایشانند. همواره ایام سلطنت و خلافت متزاید و متضاعف باد. بالنون[1] والصاد[2] الی‌یوم‌التناد. **محب دولتخواه احمدجلایر**[*].



۱ - مقصود سورهٔ «ن والقلم» است ۲ - مقصود سورهٔ «ص» است

* منشآت فریدون بیك جلداول ۱۲۵ ـ ۱۲٤

جواب

جواهر عقد الفاظ پر صفا وزواهر نظم کلمات خوش ادا، یعنی کتاب فرح فزا، وخطاب روح افزا از مطلع آفتاب برج اقبال ومنزل شرف اوج اجلال عالی جناب سلطنت مآب شجاعت شعار دولت آثار، شمس الدولة والسلطنة والشجاعة والدنيا والدين سلطان احمد جلایر زاد الله عمره و أيد نصره، ترشح بصنوف محبت وتتوشح بانواع مودت، درصحبت افتخار الاکابر والاعاظم عوض شاه بك دام عزه در رسید و آنچه از ملاقات ایشان با جناب مملکت نصاب نور الدين قره یوسف بهادر ایده الله و ادامه و محاربهٔ ایشان بـا مقدمهٔ جیوش ازبکیه و تدارك در بارهٔ مدافعهٔ تیمور مقهور و اتفاق حکام مصر وشام با اهل اسلام ویك جهتی وتوقف ایشان برأی این جانب بالجمله معلوم گشت. خفی نباشد که بعد از فتح سلانیك[۱]، پیش از این بنا بر انکسار عهد تکفور کفور[۲] استانبول درحال بمحاصرهٔ آن شتافته شنیدیم که بطبق « الكفر ملة واحدة » قرال[۳] انکروس منحوس بدیار اسلام تـاخته و قلعهٔ نیکبولی[۴] را که از حصون متینهٔ روم ایلی[۵] است حصار ساخته بدفع آن کوشیدن از این مهم اهم نمود. همان روز بتوفیق الله تعالی بصوب آن مخذول شتافته بعد از انکسـار و استیصال او بدار الامان بروسه آمده اگرچه تکفور ملعون طلب عذر خواهی کرده

---

۱ - Salonique ۲ - مقصود ژان Jean VIII پادشاه بیزانس است. «تکفور» (= Tagavor) از دو لفظ « تگ » و « ور » بمعنای تاجور ترکیب شده و این کلمه بر سلاطین مسیحی بیزانس اطلاق می گردیده است. ۳ - بنظر میآید این کلمه صورتی از کلمهٔ شارل یا کارل است که اسم عام شده برای کلیهٔ سرداران مسیحی. درینجا مقصود از « قرال انکروس » یعنی سردار مجارستان (انکروس = هنگری) و آن چنانکه گذشت Sigismond بوده ۵ - یعنی متصرفات عثمانی در اروپا

بخراج دادن امان می‌خواست، لیکن مقید بمزخرفات اونگشته مرة بعد اخری باز برسراورفته. دراثنای فتح این خبردررسید.لاجرم صلح اوراپذیرفته، بجهت دفع تیمور مکسور که،بفتوای علمای انام،اشدمن‌التکفوراست‌بحوالی توقادآمده‌آنچه مقدورست بتوفیق‌الله دریغ نخواهد کرد . باقي ایام عمر ودولت زیاد باد .

حرر فی‌اوائل شهر شعبان المعظم سنهٔ ثمان وتسعین وسبعمائه *.

* منشآت فریدون بیك ج۱ص ۱۲۵

نامهٔ قرا یوسف قره قویونلو بهایلدرم بایزید پادشاه عثمانی

بایزید، درهمان سالهای اول سلطنت، نواحی آیدین (بضمیمهٔ قوش آطه‌سی Ephèse) را گرفت و امیر علاءالدین امیرقرمانرا که از اشتغال بایزید در اروپا استفاده کرده ومی‌خواست آنقره را بگیرد درهم شکست وپسران او محمد و علی را بزندان انداخت و پایتخت او قونیه و سایر شهرهای سیواس و توقات و قیصریه را تصرف نمود . افراد خاندانهای مغلوب، صاحب آیدین ومنتشاوصاروخان، به‌امیر قسطمونی بنام بایزید کوترم (یا یزید زمین گیر) پناهنده شدند . بایزید خان ایشان را مطالبه نمود و چون امیر قسطمونی‌اطاعت‌نکرد، بقلمرو اوتاخت وبلادسامسون Sam son وجانیق و عثمانجق را از او گرفت و بایزید کوترم به تیمور پناهنده شد .

در قسمت اروپا نیز پیشرفتهای بایزیدخان بسیار درخشان بود .

در صربستان وی‌اولیویرا Oliviera دختر شاهزاده خانم میلیتسا ولازار پادشاه مقتول صربستان را بزنی گرفت وسلطنت‌آنجا را به پسرلازار بنام (Stefan (Etienne Lazarévitch داد و باحال خود مختاری داخلی بخشید بشرط آنکه درجنگهای بالکان معاضدتر کهاباشند . بایزید بمحاصرهٔ شهر فیلادلفیا Philadelphia (آلاشهر) که پادگان بیزانسی داشت پرداخت وآن شهر را گرفت و ژان هشتم پادشاه بیزانس را مجبور کرد تا اجازهٔ بنای مسجدی در قسطنطنیه وتشکیل محکمه شرع اسلام دهد، برای ترکانی که در استانبول زندگی می کردند. در۱۳ ژانویه ۱۳۹۳ (۱۲ شعبان ۷۹۵) پسرش سلیمان چلبی شهر طرنوی Trnovo راگرفت و سال بعد میرشا Mircéa امیروالاشی Valachie (افلاق) در جنگ اسیر شد وبه بروسه اعزام گردید وبایزید اورا آزاد کرد بشرط اینکه خراجگزار او باشد.

این فتوحات اروپای شرقی را متزلزل کرد ودر نتیجه سیگیسموند Sigismond پادشاه مجارستان از اروپا استمداد نمود. عده‌ای از نجباء فرانسه مثل کنت دو Comte d' Eu و ژان دووین Jean de Vienne فرمانده دریائی و بوسیکو Boucicault سردار وسیردو کوسی

Sire de Coucy دعوت اورا پذیرفتند . شوالیه‌های توتونی Chevaliers teutoniques و شوالیه‌های قدیس یوحنای اورشلیم Saint Jean de Jerusalem و شوالیه‌های باویر Bavière وسپاهیان میرسئاامیروالاشی که یوغ اطاعت ترکها را برنمی‌تافت و افراد اطریشی و آلمانها بـاآنان همداستان شدند .

متحدین اروپائی شهر نیکپولی Nicopolis رامحاصره کردند وجنگ اصلی باعثمانیـان در ۲۲ سپتـامبر ۱۳۹٦ (۱۷ ذیحجهٔ ۷۹۸) روی داد وبر اثر کمك اتین لازارویچ، سپاه اروپا درهم شکست وسلطان بانتقام خون رعایای خود، فرمان داد تاهمهٔ اسیران رابکشند. تنهاعده‌ای ازنجباء فرانسه مثل کنت دونور پسر دوك دوبورگنی Duc de Bourgogne و بوسیکو و گی دولاترموئی Guy de la Trémoïlle با دادن فدیه آزادشدند. پس‌ازین فتح ، ویدین استراتسیمیر Vidin Stratsimir برادرشیشمان که بـا متحدین همراهی کرده بود اجباراً بـبایزید تسلیم شد و بایزید اورا به آناطولی فرستاد و درآنجا بود تا مرد وبدین ترتیب استقلال بلغارستان از بین رفت وعثمانیان بر اروپای شرقی مسلط شدند .

بعد ازین فتوحات، با یزید بخیال افتاد که کار استانبول را بپایان رسـاند . بهمین جهت فرمان داد تا درتنگترین نقطهٔ بسفر، قلعهٔ گوزل حصار (دژ زیبا) را بسـازند و از ۱۳۹۱ م قسطنطنیه را در محـاصرهٔ اقتصادی گذاشت و در ۱٤۰۰ (۸۰۳ هـ) اتمام حجتی به ژان هشتم فرستاد و باو وعده کرد که اگرشهررا واگذارد ، درعوض بهرجا که خواهد،سلطان اورا در پناه خودخواهد فرستاد . یونانیان آمادهٔ مقاومت شده‌بودند که تیمور سررسید وبا بایزید در افتاد .

از خصوصیات دورهٔ بایزید اینست که افراد مناطق مفتوحه را بنقاط دور دست می فرستـادند . مثلا یعقوب و اورنوس Evrenos (سردار مسیحی الاصل ترك) که شهر آرگوس Argos را در شبه جزیرهٔ موره Maurée گرفتند سی‌هزار نفر سکنه آن را به‌آسیا فرستادند ومتقابلا ترکان و تاتارهای آناطولی را به درهٔ واردار Vardar و نواحی صوفیه و فیلی پوپولی (فلبه) و استاره زاغوره Stara - Zagora منتقل کردند

بجناب سلطنت مآب معالی نصاب دولت اکتساب خداوند اعظم و خداوندگار معظم ، سرور روزگار و شهریارکامکار ، رافع الویة الأمن والامان و ناشر اردیة العدل والاحسان، پسندیدهٔ عالم ومقبول نوع بنی آدم ،المؤید من عندالله الملك المجید ، ظهیر

الملك و الملة سلطان یلدرم بایزید ضاعف الله سلطنته و ابد ملکه ومملکته سلام و تحسینی، که لایق بساط شاهی ومناسب بزم شهنشاهی باشد، از برید صبای عنبرسا اتحاف و اهدا داشته خواهان لقای فرح فزای خداوندی اعلی الله شأنه شناسند. نیل آن مراد بر وجه احسن میسر باد. انه رؤف بالعباد.

بعده از ناقلان اخبار وصادران امصار هما نا اصغاء فرموده باشند که مهیج نار شر وشور و محرك سلسلهٔ فتنه و غرور، تیمور مقهور دمره الله وقهره، از توران بایران گذشته وهلاکو وار دعوی ایلخانی کرده، زمرهٔ اهل اسلام را تاحد فارس مستأصل نموده کاری که اوبعرض پرده نشینان مؤمنان میرساند حاشا که ازمشرکان ـ که العیاذ بالله ـ بعد از استیلا بظهور آید وحالا متوجه آذربایجان است و بفرموده «کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله»[۱] این هواخواه با او در مقابله و مقاتله تقصیری نخواهد کرد و سروجان بذل اسلامیان خواهد نمود.

امید که آن حضرت نیز ازاین خصوص واقف گشته، امراءِ سرحد را فرمان دهند که حاضر وقت بوده اگر احتیاجی واقع شود فرصت را فوت نفرمایند که دفع آن نابکار ازغزای کفار اولی وانسب است وشمه‌ای در آن شائبهٔ شبهه نیست والعون من الله.

باقی احوال را ازرسانندهٔ رسالهٔ اتحاد، امیر امجد اکرم مراد، زید قدره که از جملهٔ مخصوصان و خویشان این سعادت خواه است استفسار فرموده بروجه استعجال مجاز فرمایند. باقی همواره ایام کامرانی بر وفق آمال وامانی گذران باد الی یوم التناد*.

۱ ـ سورهٔ بقره ۲۵۱ * منشآت فریدون بیك جلد اول ص ۱۱۹ ـ ۱۱۸

جواب

کتاب مستطاب وخطاب مشکین نقاب که‌ازحضرت نوبین‌اعظم وشهریار افخم، سرور جهان و جهانیان ، رفیع‌القدر آسمان شان ، قائد ملوك الـزمان ، ناشرالعدل و الاحسان ، قامع البـدعة والطغیان،المستغنی عن الالقـاب والعنوان، المختص بمزیـد عنایةالملك المنان ، عضدالدولة والدین قره یوسف کامران ، اعزالله له الاعوان ولایخلو عنه المکان،مصحوب خلف الاعاظم والا کارم مراد بك زیدقدره، وصول اجلال پذیر (؟) یـافت و بمراسم تعظیم و لـوازم تکریم مضـامن اخلاص مشحونش را مطلع گشته بمیرمیران روم وامراء آن مرزوبوم فرمان داده بودیم که چون شررشرار پرشر وشور وآتش وقود فتنهٔ خصم مقهور وکلب عقور نیمور مکسور،لعنه‌الله ودمره مع توابعه ولواحقه، قریب ولایت آن خدام گردد ، عسا کر منصور و مظفر بتوفیق الله و تأییده چون سیل روان و بحر بیکران بجنبش در آمده پی‌درپی دررسند و باشد که آن آتش جهانسوز را بخاك سیاه برابر ساخته دود ظلم ظلمت اندود آن گروه شیاطین نهاد را ازچهرهٔ آینه مثال جهان زدوده وعالم و عالمیان را منیر ومصفا سازند که قلع‌وقمع و دفع و رفع آن طایفهٔ باغیه بر جمیع فرق ناجیه الزم و اوجب است . باید که آن جناب نیز با حکام شیروان و گیلان و کردستان و لورستان بالجمله یکدل ویك‌جهت شده و همگی را برعنایت شاهانه سربلند ساخته‌لیلاً ونهاراً از تدابیر صائبه غفلت ننموده و فحوای « و شاورهم فی‌الامر»[1] را پیشنهاد خود کرده توکلت علی‌الله گویان

---

۱ - سورهٔ آل عمران ۵۳

عنان از مدافعهٔ آن گروه فسقه نپیچیده و محاربهٔ ایشان را قرین غزای اکبر معدود نمایند که همهٔ اوضاع ناپسند ایشان مخالف امر الهی بوده شنیدیم « و ما النصر الا من عندالله العزیز الحکیم»[1] والسلام والاکرام*.

۱ - سورهٔ آل‌عمران ۱۲۲ * منشآت فریدون بیك ج اول ۱۱۹

نامه اول تیمور به سلطان ایلدرم بایزید[1]

تصادم نیروهای ترک وتاتاربسیارقطعی وغیرقابل اجتناب بود . تیمور سراسر آسیای میانه را تصرف کرده وهند را بباد غارت داده و وسعت دولتش‌از دهلی‌تا شط فرات رسیده بود.بایزید نیز دراروپا قلمروی وسیع تا منتها الیه یونان و بلغارستان و در آسیای صغیر از استانبول (که در محاصره‌اش بود) تا سیواس و ارزنجان دراختیار داشت . برخورد این دو فاتح درنقاط مرزی امری ساده بود وهمین طورهم شد . زیرا پس از آنکه بایزید حکومتهای محلی آیدین و ساروخان ومنتشاو کرمیان و قرامانیان و اسفندیاریان قسطمونی را درهم کوفت، طهرتن‌امیر ناحیهٔ ارزنجان، برای حفظ قلمروخود، به تیمور پناهنده گردید ووقتی که بایزید از امیرارزنجان تقاضای اطاعت و ادای خراج نمود ، تیمور بهانهٔ خوبی برای مداخله در آسیای صغیر بدست‌آورد .گذشته ازین، وجود دو دشمن سرسخت تیمور یعنی سلطان احمد و قرایوسف در نزد ایلدرم بایزید همیشه وسیلهٔ قاطعی بود برای ایجاد اغتشاش در قسمت غربی متصرفات تیموری یعنی در خطهٔ آذربایجان و عراق عرب . بهمین جهت تیمور مصراً آنان را درخواست می‌نمود. ولی‌بایزید هم‌نمی‌خواست این‌دو اسلحهٔ ارزنده‌را درمقابل حریف ازدست بدهد . ازطرف دیگر افراد خاندانهای حکومتهای محلی آسیای صغیر از ترس بایزید به تیمور پناهنده شده بودند و او را جنگ با سلطان ترک ترغیب می‌نمودند . با اینهمه تیمور در جنگ باحریف تردید داشت چون‌ازطرفی آوازهٔ‌فتوحات سلطان‌ترک دراروپا بهمه جارسیده بود وازطرف دیگر تیمور مکارنمی خواست نشان دهد که باسلطان مسلمانی که مقابل مسیحیان فرنگ بجهادمشغول است‌سرنزاع دارد . بهمین‌جهت مایل بود که بشیوهٔ دیرین خود یعنی مکر وحیله اورا دست نشاندهٔ خودسازد .

---

۱ - این نامه وجواب آن ازلحاظ انشاء بسیارسست وعامیانه وازلحاظ قواعد صرف‌ونحو بسیارمغلوط است . ولی‌چون‌درهر دونسخه این‌اغلاط وجود داشت تصحیح آن ممکن نگردید و اساساً نمی‌بایست تصحیح شود . چه غرض ما،گذشته از ثبت و ضبط نامه‌ها ازلحاظ تاریخی ، نشاندادن نمونهٔ ترسل و نحوهٔ مکاتبات است و اصالت این نامه و جوابش شاید درهمان اغلاط آن باشد .

اما چون از ارسال رسل طرفی نبست ، بآسیای صغیر حمله برد و سیواس را پس از محاصرهٔ سختی گرفت وارطغرل پسر بایزید را که اسیر شده بود کشت و چهارهزار ارمنی و مسیحی را که از شهر دفاع می کردند زنده بگور کرد . اما بازهم بپایزید حمله نبرد و متوجه عین‌تاب و حلب و شام شد و تا سواحل فلسطین همه‌جا را غارت کرد وسفری جنگی از راه‌فرات به‌ماردین ونصیبین وبغداد نمود وپس ازقتل عام بغداد به تبریز بازگشت .
ولی‌چون‌درحین‌عزیمت‌تیمور‌بشام ، بایزید درمقابل‌فتح سیواس ، بآذربایجان حمله کرده‌و زن وفرزندان طهرتن‌را به‌بروسه‌فرستاده بود تیمورمجدداً عازم حمله بپایزیدشد. درین موقع شیخ علی‌خواهرزادهٔ طهرتن پیش تیمور رسید که بایزید ازعمل‌خود پشیمان شده وقراراست که زن و فرزندان او را باز فرستد . اما چون ازطرفی سلطان احمد باز خود را ببغداد رسانده بود وازطرف‌دیگروجود قرایوسف تهدیدی همیشگی‌نسبت‌بسرحدات غربی بود،تیمورخواست‌کاراورایکسره کند بخصوص که‌بایزیدقلعهٔ کماخ را درهفت فرسخی‌ارزنجان تصرف نموده بود . تیمور پس از تصرف کماخ، درصحرای سیواس، قشون خود را بـا حضور نمایندگان بایزید سان دید و باز پیغام فرستاد که بایزید متعلقان طهرتن را باز فرستد ویکی از فرزندان خودرا برسم گروگان بنزد تیمور گسیل دارد . اما این مکاتبات و پیغامها بجائی نرسید و عاقبت جنگ تمامی دو سپاه در در انگوریه (آنقره = آنکارای کنونی) صورت گرفت . درین‌جنگ بایزید با پنج پسرش سلیمان ومصطفی محمد و عیسی و موسی شرکت کرده بود. ازجانب تیمور نیز پسران و نوادگانش‌شرکت‌داشتند . روزجمعه ۱۹ ذی الحجه ۸۰٤ جنگ درگرفت و سرانجام بشکست ترکان و اسارت بایزید و پسرش موسی منجر گردید .
علت شکست وی‌این بود که تاتارهای‌سپاه وی که ازدیارآیدین وصاروخان و منتشاو قرمان وگرمیان بودند، پیش مخدومین خود که در نزد تیمور بودند گریختند و با لنتیجه دلاوری بایزید وسپاه ینیچری‌وسپاهیان سربی ، تحت ریاست اتین لازارویچ برادرزن بایزید سودی نداد وتنها موجب شد که سلیمان پسربایزید را حفظ کنند . محمد پسردیگر بایزیدنیزتوانست بکوههای اماسیه Amassia پناه برد و عیسی از راه جنوب به قرامان Karamanie گریخت و مصطفی نا پدید شد . عساکر تیمور سراسر آسیای صغیر را زیرسم ستوران خود گرفتند و بروسه‌راآتش زدند و زنان و متعلقان سلطان احمد و سلطان بایزید و من جمله الیویرا دختر لازار را باسارت در آوردند وتیمور اورا بنزد شوهرش‌فرستاد. این‌است عبارت شرف الدین‌علی یزدی : «خزاین قیصر واموال‌بروسا که امیرشیخ نورالدین

ضبط کرده بود، قطار در قطار و مهار در مهار بار کرده بازن و فرزند و متعلقان ایلدرم بایزید و کنیزان چنگی او مجموع بیاورد و هم در کوتاهیه بعز عرض رسانید. مکرمت حضرت صاحب قران زن ایلدرم بایزید «دستینه» دختر برلاس افرنجی را با دختر و سایر متعلقاتش پیش شوهر فرستاد و ...آن عورت که تا غایت در خانهٔ قیصر بکفر گذرانیده بود بشرف اسلام استسعاد یافت».دراینجا باید توضیحاً اضافه کرد که «دستینه »محرف کلمهٔ یونانی Despina است بمعنای خانم ، ملکه ، شاهزاده خانم که در نزد مورخین ایرانی علم شده است برای کلیهٔ شاهزاده خانمهان یونانی نژاد یا مسیحی که درزواج سلاطین ایران درمی آمدند (مثل زن اباقاخان یا زن اوزون حسن) و اسم اصلی او چنانکه گذشت Oliviera است. برلاس هم اگر ضبط ظفرنامه چاپ تهران که سخت مغلوط است درست باشد ـ تحریف لازار پادشاه سربستان است .

مورخین درطرز رفتار تیمور با بایزید اختلاف دارند وظاهراً تیمور نخست او را احترام کرده ولی پس از آنکه وی سه بار قصد فرار نموده اورا در قفس آهنین انداخته است واین مطلب بنظر میرسد که باتمام تردیدات مورخین اروپائی قطعی است. زیرا ابن عربشاه در کتاب نفیس خود بنام عجایب المقدور فی نوائب تیمور می نویسد : اندرج ابن عثمان فی قفص وصار مقیداً کالطیر فی القفص (۱۳۰ چاپ مصر) و درجای دیگر صریحتر نوشته: اندرج الی رحمة الله المجید ، السلطان السعید الغازی الشهید، ایلدرم بایزید وکان معه مکبلا فی قفص من حدید .... وکان قداستصحبه الی ماوراءالنهر فتوفی معه فی بلاد الروم فی آق شهر». بهرحال مرگ وی در ۱۴ شعبان ۸۰۵ روی داد وبامر تیمور جسد او را به بروسه بردند . (رجوع شود به کتاب ظفرنامه شرف الدین علی یزدی و تاریخ ترکیه بنام احسن التواریخ تألیف محمد فریدبیك وتاریخ ترکیه سرهنگ دولاموش Col. de la Mouche وجلد سوم تاریخ ادبی ایران تألیف براون وترجمهٔ آن «ازسعدی تا جامی» و روضة الصفا وعجایب المقدور ابن عربشاه) ..

الحمدلله وحده والصلوة علی من لانبی بعده وعلی آله الاجمعین بعدالتحیة التامه ایها الملك فی الروم یلدرم بایزید . اعلم فنحن فی بلادالله سلطان جدید مظفر علی جمیع الامراء بالنصر والتأیید فجملة الخلایق لنا عبید . فتنبه ان قره یوسف و سلطان احمد قد هربا من سطوة سیوفنا و هیبة جیوشنا ولایخفی علیك انهما مادة الفساد و بوارالبلاد

و دمار البلاد وهماکافران کفرعون وهامان فی العلو والاستکبار فلاتقبلهماان لم تطلب الادبار «فجاسوا خلال الدیار»[۱]. «ان فرعون و هامان و جنود هما کانوا خاطئین»[۲]. وقدصاروا بمن معهم فی حمی دیار کم قاطنین واینما حلوا حلت النحوسة والشؤم وحاشا ان یکون مثلهما تحت جناح ملك الروم وایاکم ان تصحبوهم بل اخرجوهم وخذوهم بل احصروهم «واقتلوهم حیث وجدتموهم»[۳]. و ایاکم مخالفة امرنا فیحل علیکم دابرقهرنا قد سمعتم احوال مخالفینا و احزابهم و [مایراه بهم مافی قرابهم؟][۴] و تبین لکم کیف فعلنابهم ولاتکثروابیننا القیل والقال فضلا من الجدال والقتال وقد وصفنالکم البراهین وضربنالکم الامثال وفی اثناءِ ذلك انواع التهدید والتخویف و اصناف العذاب والاراجیف والسلام علی من هداه الله والامر یومئذ لله *.

۱ - سورهٔ بنی اسرائیل ۵ ۲ - سورهٔ قصص ۲ ۳ - سورهٔ نساء ۹۱

۴ - منشآت ایواغلی: مایراه بهم (؟) ۵- سورهٔ انفطار ۲۰

* منشآت فریدون بیك ۱۲۱-۱۲۰ ومنشآت حیدر ایواغلی

جواب

الحمدلله الذی شرفنا بالاسلام وعززنا بالغزوعن سلاطین الاعراب و الاعجام والصلوة علی رسوله محمد خیر الانام وعلی آله العظام وصحبه الکرام . اعلم ایها الکلب العقور الموسوم بالتیمور.فهو اکفر من الملك التکفور. قدقرأنا کتابك ایها المشؤم انتخوفنی بهذه المهملات و تخدعنی بهذه الترهات انت تحسب انی مثل ملوك الاعجام اوتتار الدشت الاعوام اوفی جمع الجنود کجیش الهنود اوفی جمع جند فی الکثرة والشقاق کجمع الهراة و العراق اوما عندی من غزاة الاسلام کعساکر الحلب والشام « و ثبت عندهما کیف تولی و کفر فیعذبه الله العذاب الاکبر »[1] لان افعالك نقض العهود والذمم سفاك الدم وهتاك الحرم. فنحن افضل السلاطین شرقاً و غرباً و اشرف الخواقین بعداً وقرباً و انت تعرف نظام جیوشنا و عساکرنا [وقفت المقیام؟][2] بتظافرنا وتناصرنا . کم فرق بین من تکفل بامر البغاة والطغاة وبین من تحمل امر الکماة والغزاة. فان الحرب و الضرب دأبنا و الجهاد صنعتنا و شرعة الغزاة فی سبیل الله شرعتنا . ان قاتل احد [مکالباً (؟) علی الدنیا][3] فنحن المقاتلون فتکون «کلمة الله هی العلیا »[4] و رجالنا باعوا انفسهم واموالهم بان لهم الجنة فی العقبی وحاصل الکلام ان کل اشغالنا وجل احوالنا القتال مع اعداء الدین من الکفرة والمتمردین واعلم انه من یبعث هذا الکلام الی بلادنا انبعاثاً وان لم تأت فزوجاتك طوالق ثلاثاً وان قصدت بلادی وانا افرعنك ولم اقاتلك البته فزوجاتی اذ اذاك طوالق ثلاثة والسلام علی المسلمین فلعنة الله علیك وعلی من اتبعك اجمعین الی یوم الدین*.

---

۱ - سورة الغاشیه ۲۴و۲۵ ۲ - منشآت ایواغلی ؛ وقعت الیتام (؟) . در هرحال عبارت سست است . ۳ - منشآت ایواغلی : تکالنا (؟) ۴ - سورة توبه ٤

* منشآت فریدون بیك ۱۲۱ ومنشآت حیدر ایواغلی .

«نامه‌ای که امیر تیمور بقیصر روم نوشته در وقتی که قیصر باو کلمات گستاخانه نوشته بود»

در منشآت فریدون بیك این نامه نیست وتنها درمنشآت ایواغلی وجود دارد . اما باید متذکر بود که مؤلفین این هردو مجموعه نامهٔ دوم تیموررا نامهٔ دیگری دانسته‌اند که بلافاصله ذکرش خواهد آمد . ما این حال اصالت این نامه را نوشتهٔ شرف الدین علی یزدی تأیید می کند که می‌نویسد : «... فرمان داد که نصیحت نامه‌ای عتاب آمیز بایلدرم بایزید نویسند باشد که ازبیخودی نشأهٔ حکومت وجاه وغلبهٔ لشکروسپاه هشیار گشته روی صلاح و رشاد براه سلامت و سداد آورده دبیر بلاغت شعار سخن را برمضمون فرمودهٔ رحم‌الله امراء عرف قدره ولم یتعد طوره اساس نهاد . محصلش آنکه خدای بر بنده‌ای رحمت کناد که پایه وقدر خود را بشناسد و پای ازحد خود فرا ننهد . امروز بحمدالله تعالی ممالك ربع مسکون در تحت تصرف بندگان است .... حال نسب وتبارتو که منتهی بتر کمان کشتیبان می‌شود مررأی منیرما روشن است ومحتاج بیان نیست ...» الخ و باز: «چون مکتوب بمهر اشرف اعلی موشح ومحلی گشت ، درصحبت جمعی مردم کاردان پیش ایلدرم بایزید فرستاد. ایشان ازبرق سرعت سیر استفاده کرده روی بصوب روم نهادند وچون بمقصد رسیدند وبادای رسالت قیام نمودند مادهٔ سودای محال در دماغ قیصر روم بیش از آن غلبه داشت که بلعاب خامه وجلاب کتاب تسکین یابد بجواب ناصواب مشغول شد و زبان جرأت بلاف وگزاف بگشاد که مدتی است تا مرا مقابله ومقاتلهٔ او در خاطراست . این زمان عزم جزم کرده برآنم که بالشکر جرار بی‌شمار توجه نمایم و اگر او پیش نیاید به تبریز و سلطانیه بیایم» ۲ ص ۱۹۱ - ۱۸۶. پس از این نامه است که تیمور قصد سیواس عزیمت نموده است.چون طبق مندرجات نامه‌ها ، این نامه قبل از نامهٔ دوم (باصطلاح فریدون بیك وایواغلی) نوشته شده ما مقدم بر آن آوردیم ولی عنوان نامهٔ دوم رابرای نامهٔ بعدی محفوظ داشتیم

رحم‌الله امرء عرف قدره ولم یتعد طوره. الحمدلله تعالی که ممالک ربع مسکون درتحت‌تصرف ماست وملوک‌اشراف مطیع ومنقاد و امورمملکت برنهج صلاح و صواب و گردنکشان سرازر بقهٔ فرمان ما نمی‌تابند و سرداران عالم گردن در طوق حکم‌ما دارند. ما حال و نسب‌ترامی‌شناسیم که منتهی‌بتر کمان کشتی‌بان می‌شود واگر کشتی مخالفت[را که] [1] در گرداب‌خیال‌افکنده‌ای‌بادبان جرأت‌فرو گیری ودرساحل‌سلامت لنگرندامت اندازی تااز‌تلاطم‌امواج‌محنت‌غرق دریای ملامت نشوی ترا بهتر باشد.

حد خود نگاهدار و پای از اندازهٔ گلیم خود بیرون منه. ما بواسطهٔ آنکه با لشکر فرنگ جهت فرض جهاد کمر اجتهاد بسته‌ای اصلا متعرض ولایت تو نشدیم تا از مرور لشکر منصور غبار اضرار بردامن روزگار مردم آن دیار ننشیند و نعوذبالله موجب ملامت مسلمانان و شماتت بی‌دینان نگردد. اکنون قدم درمقام فضولی نهاده وسخنی که‌نه حدتواست می گوئی‌و چیزی که‌بتو‌نمی رسد می‌جوئی وبلا را بزوربخود می کشی وقدر عافیت نمی‌دانی

مکن آنکه هرگز نکردست کس بدین رهنمون‌تو دیوست وبس

عقل را کارفرمای و درفتنه وبلابرروی خود مگشای.اتر کواالترک‌ماتر کوکم را معنی بدان. برحذرباش که‌آشوب وبلامی‌آید. ونص الفتنة نائمة [2] بخوان. فتنه‌آن بهتر که بگذاری بخواب*.

۱- ظفرنامه: «همان‌بهتر که کشتی سودای محال را که درغرقاب غروروخیال ...»

۲- الفتنةنائمة لعن‌الله من ایقظها

* منشآت حیدر ایواغلی

« نامهٔ دوم تیمور بسلطان بایزیدخان عثمانی »[1]

بجناب معدلت آثار مکرمت شعار، نوبین اعظم اعدل اکرم مؤسس قواعد النصفة والأجلال، مؤکد معاقد الدولة والاقبال، مطلع لوامع المجد والعلاء، منبع مآثر العز والسناء المؤید بتأیید الله الملك القادر بایزید بهادر بعد از تبلیغ سلام عنایت[2] آمیز و تمهید پیام مصالحت انگیز عز اعلام آنکه بمواطف شاهانه و عنایت خسروانه ملحوظ ومحظوظ[3] بوده بداند که بعنایة الله تعالی ویمن[4] افضاله قریب چهل سال باشد که نفس خود را بجهانگیری وفتح قلاع و استخلاص حصون و مملکتداری مشهور ومشغول داشته‌ایم. ملوك وسلاطین جهان بنصرة الله تعالی وعونه بربقهٔ عبودیت گردن نهاده وامروز بعضی کمر مطاوعت و انقیاد برمیان جان بسته بنده وار درخدمت ایستاده‌اند «ولاریب فیه»[5] و این معنی اظهر من الشمس و ابین من الامس است بلکه جمعی بسیارند که برفعت جاه و حشمت مملکت درطریق جانسپاری ما مفاخرت میکنند، بعنایة الله تعالی. پس چرا ایشان وحشت میکنند علی الخصوص که بسال نیز چون پدر او باشیم. با وجود این معانی ایشان درمکاتیب خود وعید بسیار نموده ومرة بعد اخری رقعه فرستاده که من به تبریز میروم ودر آن طرف بطلب تیمور می آیم. اگر ایشان مارا ندانسته‌اند لکن برما حمایت اهل غزا وحمیت اسلامیان و دفع شرغیر ورعایت ناموس خود واجب ولازم است وبفحوای « من تقرب الی شبراً تقربت الیه ذراعاً » بجانب او نزدیك آمده القصه بدان سبب لشکر

---

۱ - عنوان نامه درمنشآت فریدون بیك وایواغلی چنین است. ولی چنانکه گذشت ازمطاوی نامه برمی آید که لااقل باید نامهٔ سوم باشد. معهذلك بهمین عنوان نامه را نقل نمودیم.

۲ - منشآت فریدون بیك : عتاب ۳ - حیدر ایواغلی : مخصوص ۴ - ایضا : میامن

۵ - سورهٔ بقره ۲

کشور گشای بصوب سیواس درحرکت آورده[۱] شد و بعنایت ربانی و حمایت سبحانی تمکن در آن میسر گشت والحمدلله علی ذلك ومشاهدهٔ «ان الملوك اذادخلوا قریة افسدوها وجعلوا اعزة اهلها اذلة وکذلك یفعلون»[۲] برجهان وجهانیان حاصل شد وبرهمگنان معلوم ومحقق است که او بمحاصرهٔ ملاطیه مدت چهارماه لیلاً ونهاراً سعی نموده و در آخر کوتوال آن قلعه راضی نشده وبیرون نیامده و او ونوکران او برملاطیه دست نیافته‌اند ومدت مدید است که سینوب را می‌خواسته که بگیرد نتوانسته بحمدالله والمنة که سیواس را باندك مدتی ضبط کرده وبهرحصار که رفته، بتوفیق الله بخیل وحشم، بنقب و اسباب قلعه گیری ازرعد و برق وصخور[۳] برآوردن وبرج وبارو برانداختن، مستخلص کرده شد و این احوال براهل عالم سمت وضوح یافته ومع هذا طامات غرور خوب نیست ودر مکاتیب لاف وگزاف از[۴] عقل بدیع وبعید است .

خداوند خرد را درهمه وقت بقدر خویشتن بایدزدن لاف

وکمیت سپاه ما ایشان را و احوال لشکر او ما را نیزمعلوم بوده اما بعد ازفتح سیواس که امرا و لشکریان ایشان را دریافتیم ومکرراً ازصاحب وقوفان لشکر او تعدادش معلوم کرده مؤکد علم سابق مبافتاده . چون غرض مـا ازین حرکت رعایت ناموس خود بود و بعون‌الله تعالی این معنی نیز حسب المطلوب بحصول پیوست ، مع هذا بجهت ترس وبیم حضرت کردگار کـه «ولاتزر وازرة وزر اخری»[۵] بسبب رنجش احدی چندین مسلمان راآزردن وخانمانشان را خراب کردن نشاید ، هرباً من سخط الله باز این مثال فرخنده فال را فرستادیم که اگر او مآل این حال را دانسته سبب خرابی

۱ - منشآت ایواغلی : آمده ۲ - سورهٔ نحل ۳٤ ۳ - درهر دونسخه چنین است ودرین موردکلمهٔ دیگری هم بصورت ملجور(؟)در کتب قرن نهم مثل ظفرنامه شرف الدین علی یزدی ومطلع السعدین آمده وآن ساختمان بلند برج مانندی بوده از سنگ و چوب که در بیرون حصار تهیه می شد تا مهاجمین ازبالای آن بتوانند مدافعین قلعه را سرکوب نمایند. ۴ - فریدون بیك : ازطریق عقل ۵ - سورهٔ انعام ١٦٤

مملکت نگشته رجوع بطریقهٔ مصالحه نموده رسولی یا مکتوبی که متضمن عذرخواهی بوده باشد وناموس ما وشما را سزاوار بوده بفرستند وما[1] را نیز یقین گردد که دوستی درمیان ما مؤکدشده ، ازسیواس درگذشته باز گردیم تاسببفرصت کفرهٔ فرنك علیهم لعائن‌الله نباشد. اگر بعد ازآن بخلاف آن عهد[2] نقصانی ازما بآن دیار رسد، پس بی‌تکلف میل ما العیاذبالله براعانت دین کفره باشد. حاشاثم حاشا که این‌چنین حال را [روا داشته باشیم یاخواهیم داشت][3] بلکه‌این همه توسعهٔ دائره بنابرآن است که اهل‌اسلام بهم درافتاده مبادا موجب دست درازی کفارخاکسار افتد وشنیده باشند که بعضی از ملوك که با ما برابری‌می کردند چنین مواعظ ونصایح مشفقانه می‌نمودیم و در خاطر ایشان عجب فزوده انقباض زیادت می‌شد [بیاری] ایزد عزاسمه وببرکت عقیدت صافیه ونیکخواهی، بعد ازمحاربه‌نصرت وظفر باین‌جانب راه می‌یافت واکنون بعد ازین مکتوب نصیحت اسلوب اگرایشان مقیدنشوند ، اغلب اعتقاد مابرآن‌است که باز بهمان منوال فتح وفیروزی ازجانبما خواهد شد[4] « ولن‌تجدلسنةالله تبدیلا»[5]

وهمیشه‌عساکر منصورهٔ ما را کافر وبی‌دین وبدمذهب و زشت‌آئین‌می‌خوانده‌اند العیاذ بالله من ذلك و حال آنکه تشبث ما باذیال لطف صمدیت است و اکثر ایشان کفرهٔ خراج گزارند. هرگاه ایشان را هدایت ربانی‌ممکن‌بوده‌باشد ، لشکرما که مسلمان ومسلمان زادگان فطری‌اند چرا نشوند واگر عیب ما دعوی جهانگیری است ، بعد از صعود بتخت بخت و اجرای سکه و اعلان خطبه ، در آنکه از زمرهٔ اولوالامر می‌باشیم شبهه نیست وبفحوای «و رفعنا بعضکم فوق[6] بعض درجات» کهتر را برمهتر اطاعت لازم و واجب. چه ما خود ازدودمان ایلخانیه باشیم. اگرشما را سلام‌اخلاص آمیزبمارسد وباعث رفاهیت جانبین‌شود هم‌فایدهٔایشان خواهد بود. درین‌باب با علماء

۱ - حیدر ایواغلی : برما
۲ - ایضا : عهد
۳ - حیدر ایواغلی : ماروا داریم
۴ - ایضا : بود
۵ - سورهٔ احزاب ۶۲
۶ - سورهٔ انعام ۱۶۵

ولایت وعاقلان‌نیك اندیش مملکت خود،برموجب نص «وشاورهم[۱] فی‌الامر» مشورت نموده ومسارعت در ارسال جواب کرده نوك قلم را ازخشونت نویسی معفو[۲] دارند که

چوتیغ اندرمیان‌آید چه جای‌کلك زرباشد

والسلام اولاً وآخراً والخیر مااختاره‌الله باطناً وظاهراً . *

۱ - سورهٔ آل عمران ۵۳   ۲ - حیدر ایواغلی:مقصور
* منشآت فریدون بیك جلد اول ۱۲۷ ـ ۱۲۵ ومنشآت حیدر ایواغلی .

جواب

مکتوب شهد وشورانگیز ولطف و عتاب آمیز که ازجانب جناب خان اعظم و خاقان معظم، المباهی باوصاف العظمة والجلال والمفتخر بنعوت الحشمة والاجلال ، وحیدسلاطین زمان، تیمور گورکان [ضاعف‌الله‌نصایحه بالخیر[1] درایمن‌اوقات در رسید] بعد از انکشاف وصول وتمکن او در سیواس معلوم گشت .

اولاً نوشته بودند که رفتن ما به تبریز و ازآنجا مقابله کردن عجب‌است . چه اگر ما از کفه[2] وشروان عزم‌آن کنم که مانع خواهد گشت باآنکه قبچاقیان ازو آزرده جال گشته باما متفق‌اند و دیگر درباب ملاطیه وسینوب ملاطفه نموده بودند . اعراض ما از آنها بنابر مصلحت چند بود و از کمیت عسکرنیز طعن کرده بکثرت سپاه خود تفاخر فرموده‌اند . شنیده باشند جد عالی تبارم ارطغرل رحمه‌الله تعالی با موازی سیصد سوار خود را بلشکر کفار تاتار مغول که از ده هزارجبه دار بیشتر بودند، وبسلطان علاء الدین سلجوقی نوبان[3] غفرالله غلبه کرده ارطغرل مشار الیه خود را بکوه آهن زده و بضرب گرز [صف البرز سای][4] مغولان را ازهم شکافته بتوفیق‌الله مغلوب ومنکسر ساخته و سزاوار عنایت و بشرف مرزبانی ثغور اسلامیان مشرف شده بعد ازآن خلف صدقش سلطان عثمان غازی طاب ثراه از محض صفای طینت و فرط غزاء و مجاهدت ، بعنایت سبحانی و عواطف ساطانی مقرون و بپایهٔ سلطنت در رسید . بالجمله از تأیید الهی بی وقوع طغیان بر احدی از سلاطین عصرخود ،

---

۱ - در منشآت حیدر ایواغلی نیست ۲ - حیدر ایواغلی : گنجه وصحیح همان Kafa است که بندری بوده درشرقی شبه جزیرهٔ کریمه (قرم) ۳ - فریدون‌بیك : یونان ؟
۴ - حیدر ایواغلی ؛ بنیان

در یونان[1] (؟) میسر گشته و بعد از آن بشرذمهٔ قلیله که از دویست تا هزار نفر همین (؟) بوده بفرمودهٔ « کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن‌الله »[2] بمیدان شهامت در آمده ، غزا را شعار و جهاد را کسب وکار دنیوی و اخروی خود ساخته ، بعنایةالله تعالی تاالحال که دور چهارمین‌ماست بل پنجمین، روز بروز نور دولت گیتی افروزماچون‌مهرمنیرعالمگیراستو قلاع وبلادی که ما ازتکفوران ملاعین گرفته‌ایم سلاطین ماضی و حـال آن را در خواب وخیال ندیده‌اند . چه ملاطیه وسینوب مقدار کنگرهٔ برجی‌ازآنها نمی‌شود وآنچه ماجرای مارا باحکام قسطمونی‌و قرمان‌و امثال ایشان‌شنیده‌اند، بنابرعدم اتفاق آن‌طوایف مختلفه خصوصاًدرحین‌توجه مابغزای غرا و تطاول ایشان بممالك محروسه ، بـالضره لازم همی‌آمد و گرنه دنیا ومافیها درمقابلهٔ نظرهمت مابقدر که پره‌ای نیست‌واگر ما بتخریب بلاد وتعذیب عبادعزم جهانگیری می‌نمودیم ازشرق تـا بغرب تصرف‌آسان بود . لکن بفحوای الاهم‌فالا هم‌همیشه بدفع معاندان دین‌محمدی کوشیده سلاطین‌اسلامیان امصار، بعشق‌سید مختار،از صمیم قلب هواخواه وجانسپارمااند وگویا که جمیع ملك ایشان ازآن ماست و از کثرت جنود خویشتن که گفته بودندوسپاهمارا اکثر گبرزاده‌خوانده دراوعیبی‌نیست‌جمیع اصحاب و انصارچنین بوده‌اند و اولاد نامسلمان باانصاف‌ازنسل‌مسلمانان بی‌انصاف بهتروخوبتر ونصرو توفیق بکثرت وقلت لشکر نیست بلکه‌بتأیید الهی موقوف‌است وغالب ومغلوبی نیزهردوسنت اولیاست ودرضمن‌هر کسری فتحی‌ضم وپدربزرگوارم[3]اناراللّه برهانه بعد ازغلبه برحزب کفار نگونسار از غدر نحیفی[4]از زمرهٔ اسارای کفرهٔ فجره علی الغفلة شربت شهادت چشیده داخل‌جنات عدن گشتند . ازماچه‌کاست . وبعدازتعرض ایشان بسیواس وهتك عرض بلاد اسلام ما چه گوئیم . غیرت از جناب حق است ومقصودشما

۱ – فریدون‌بیك‌ایضاً:درنومان (؟) ۲ – سورهٔ بقره۲۵۱ ۳ – مقصودسلطان مراداول‌است که درمیدان جنگ «قوص اوه Kossovo » کشته شد ۴ – Miloch Obilitch

ازبیان این حجج دفع مطاعن ازخویشتن است و گرنه هرمکتوبی که ازشما بعربی و فارسی رسیده بجز تبختر چیزی دیگر ازو مفهوم نمی‌شد وصفت جلال خود درهریك از سلاطین وحکام موجود است . بهمان نازیدن خوب نیست و بعد از اظهار جبروت بمواعظ ونصیحت برسرلطف آمدن صورتی ندارد . لطف وقهرخسروان ذاتی بود .

وتاالآن یکی ازخاندان عثمانیان بتملق دفع دشمن نکرده وبحیله پیش نیامده چون آفتاب جهانتاب مستقیم‌السیرند ونیکی و زشتی‌هر کسی بسرشت او راجع. فالله یفصل بیننا وبینکم وهو خیرالحاکمین[۱] و این جمله مراسلات برأی اصحاب فراست و ارباب دراست واقع شده هرگز ما [بخویشتن[۲] داری کاری] نکرده‌ایم ونمی کنیم وهرگاه که ایشان قدم پیشتررانده عزم رزم محقق وجزم نمایند ، مانیزتوکلت علی‌الله گومان حاضریم . والسلام . حسبی‌الله ونعم الوکیل[۳] نعم المولی ونعم‌النصیر[۴].☼

۱ - سورهٔ یوسف ۸۰ ، سورهٔ یونس ۱۰۹ ، اعراف ۸۵ ۲- حیدر ایوافلی : خویشتن داری
۳ - سورهٔ آل عمران ۱٦۷ ۴ - سورهٔ انفال ۴۲
* منشآت فریدون بیك ج اول ۱۲۸ - ۱۲۷ ومنشآت حیدر ایوافلی

مکتوب سوم تیمور به سلطان ایلدرم بایزید

بجناب معدلت شعار مکرمت آثار، نوبین اعظم اعدل افخم، مؤکد قواعد عظمت وجلال، مؤسس معاقد دولت واقبال، مطلع لوامع العز والتمکین، مظهر مآثر الملك والدین، ملاذ الغزاة والمجاهدین، محض لطف الله الملك المعین، المخصوص بعنایة الملك القادر، جلال[1] الدنیا والدین بایزیدخان بهادر خلدالله ملکه وسلطانه صحایف تحیاتی چون صفحات صبح صادق سایه گستر همگی صدق وصفا ولطایف دعواتی[2] چون لمعات خورشید انور جملگی نور وضیا متحف و مهدی می رود و از واهب بی علت علت کلمته وجلت قدرته سببی کـه موجب انی[3] امن ایمان و مقتضی اصلاح ذات البین ومستدعی اتحادجانبین باشد مسئول و مأمول است. انه علی ذالك قدیر وبحسن الاجابة[4] جدیر .
درین وقت کتاب کریم از ایصال مولانای معظم قاضی فریدالدین ومفخر الاکابر بخشی

بکلام لو ان للدهر سمعا مال من لطفه الی الاصغاء

وارد گشت. بمطالعهٔ الفاظ واطلاع معانی آن استیناس موفور بحصول موصول گشت وبافتتاح ابواب مخالصت و مصادقت پیوست وبرسلامتی ذات ملك خصال وانتظام امور دولت و اقبال شکر حضرت ملك متعال[5] تعالی شأنه وتوالی امتنانه تقدیم افتاد . چون تمامی کتاب شریف من المطالع الی المقاطع مقبول ودلپذیر و پسندیده ومتعذب بود

---

۱ - درهر دونسخه چنین است، ولی ظاهراً باید « جلالا للدنیا والدین» باشد و این طرز عبارت در مکاتیب قرن نهم و دهم بسیار فراوان است .   ۲ - حیدر ایواغلی: دعوات ومدحاتی
۳ - فریدون بیك : بجهت اهل ...   ۴ - ایواغلی : بالاجابة   ۵ - ایضا : ذوالجلال

بحکم « سخن کزجان[1] برون آید نشیند لاجرم بردل » مصدق و مسلم داشته بوفور احسان مقرون گشت .

عباراته فی النظم والنثر کلها غرائب تصطاد القلوب بدایع

اگرچه مصدوقهٔ حال و خلاصهٔ مقال همان است که پیشتر از دست حاجی بایزیدفتح مصحوب سنقرچاوش فرستاده‌ایم و بر آن صورتها مزیدی بهیچوجه متصور نیست وعلی‌التقادیر قواعد این‌معانی قابل تغییر وتبدیل نخواهد بود، اما اکنون ازراه دوستی‌ویگانگی کلمه‌ای چند که هم‌مقوی وشاهدآن معنی‌است رقم قلم‌مودت‌می‌نماید فما هوذلك: آنچه نوشته‌اند که بی‌سببی در میان ما وآن جناب صورت وحشتی واقع شده‌است آن معنی‌را راست نوشته‌اند و چنین‌است . چه دنیا ومافیها وجود آن ندارد که در ذات‌البین صورتی واقع گردد که بدان واقعه مسلمانان و بندگان خدای تعالی را زحمات رسد « ماالحیوة الدنیاالامتاع الغرور»[2]

وهل یحمدالدنیا کریم وقدجرت علی‌ضد عادات الکریم رسومها

و آنچه نوشته‌اند که اباً عن‌جد همواره با کفار و اعداء دین مقاتله و محاربه کرده‌اند ، این معنی نیز پیش ما روشن است و ماعلی الدوام خاندان ایشان را بسبب این معنی معتقد بوده‌ایم واکنون نیز می‌خواهیم که بر وفق مدلول

فالغصن یزبل‌ثم یصبح ناضراً والماء یکدر ثم یرجع صافیا

صورتی بوده باشد که آن جناب بی‌هیچ نگرانی بجهاد کفار آن دیار مشغول گردد و ازطرف مابدان جانب‌لطایف‌عنایت و امدادبهروجه که میسرشود عاید گردد تا از ثواب جهادی که آن جناب با کفار ملاعین فرنگ می کنندما را نیز حظی و نصیبی باشد وچون موافقت و مخالصت آن جناب با ما سمت وضوح یابد از مثوبات

۱ - چنین است درهردو نسخه وظاهراً سخن کزدل برون‌آید ...
۲ - سورهٔ آل عمران ۱۸۲

غزواتی که ما با کفار دیار شرقی بجای‌آوردیم[1] آن جناب نیز محظوظ وبهره مند شوند و در مابین ایلچیان و کلمه‌چیان[2] بترتیب و رسوم ملوك و سلاطین ما تقدم آمد وشد نمایند و بدین سبب مسلمانان در مهدامن و امان بفراغت و اطمینان روز گار گذارند و انواع فوائد دینی و اصناف منافع ملکی جانبین را مدخر و محصل گردد ومن‌الله الاعانة والتوفیق.

دیگر آنچه نوشته‌اند که اگرسخن وپیغام‌ایشان بجهت مصلحت وقت‌بوده‌باشد تفاوتی ندارد ، حاشا که در آن‌مکتوبات شائبهٔ کذب متصور گردد وچون چهرهٔ آن الفاظ بجمال قسم مزین است معاذالله که خلاف آنچه نوشته‌ایم احتمال صدور وظهور باشد « فکفی بالله شهیداً بیننا و بینکم »[3] بلکه دستور العمل مصالحه و فهرست [امر معاهده همگی و جملگی آن سخنهاست که آن مکتوبات مذکور شده است و بنیاد][4] مبانی دوستی و مدار معانی اتحاد برفحاوی و مدلولات‌آن مکتوبات مقرر و مستمر است .

دیگر آنچه اعلام کرده‌اند که اگر تقدیر ربانی چنان باشد که غبار وحشت بالکلیه ازمابین مرتفع گردد،آن جناب میان ما وحکام مصرتوسط فرمایندواین معنی‌نیز نیکوفرموده‌اند. بهروجه که صواب دیدآن جناب باشد برآن مزیدی نخواهدبود. فاما صورت مکاوحتی که درمیان ما و والی مصر که از دارفنارحلت کرده‌است «انه‌کان من‌المفسدین »[5] واقع‌شده‌آن جناب را معلوم است که درآن قضیه شرعاً وعقلاً وعرفاً ما محق و ایشان مبطل‌اند و چنانچه شهرت یافته است نوکران نیك مارا ، مقدم

---

۱ – در منشآت ایواغلی : آوریم ۲ – منشآت فریدون بیك ؛ گلچیان ــ ایواغلی : کلمه چینان . ظاهراً کلمه‌چی بمعنای سفیر و حامل پیغام یامترجم‌است ۳ – سورهٔ یونس ۳۰
۴ – درمنشآت حیدرایواغلی نیست ۵ – سورهٔ قصص ۳

ایشان شیخ بهاءالدین ساوجی، که از کبارسالکان عراق عجم و بانواع کمالات آراسته بود و شرف حسب ونسب با کرامت صلاح وسداد انضمام یافته ، از کمال قصور و عدم وقوف برآئین جهانبانی و رسوم جهانداری

اذا لم تکن للمرء عین صحیحة فلاغرو ان یرتاب و الصبح مسفر

تمامی ایشان را بدرجهٔ شهادت رسانیدند « هذا رجس من عمل الشیطان»[1] وبعد ازآن بسببی که آن جناب معلوم دارد، پسر کوکلتاش این جانب اتلامش را مقید و محبوس داشته‌اند چندانکه بنصایح ومواعظ التماس تخلیص او کرده شد وفیوج[2] فرستاده مفید ومنجح نشد وفیوج را نیزبر وفق [ضغث علی اباله][3] بقتل آوردند وحقیقت « انهم الفوا آباءهم ضالین »[4] بظهور رسانیدند تابدین واسطه لشکرهای منصور بطرف شام در حرکت آورده شد وآن همه خرابی بسبب قبح معاش ایشان بدان درویشان رسید وبحمدالله تعالی که من مبادی الحال الی یومنا هذا بی‌موجبی اکید وحجتی بین بهیچ مملکتی توجه ننموده‌ایم ودرهرقضیه که واقع‌شده است مدلول « فکلا اخذنا بذنبه »[5] ظاهرولایح بوده مع‌ذلك عزیمت مصر مصمم‌فرموده بودیم،حاجی نام یکی‌ازمحرمان‌خودرا با دانشمندی فرستاده استدعا نمودند که اگر عزیمت مصر فسخ فرمایند واز دمشق معاودت نمایند اتلامیش‌را چنانکه هنوزبحلب نرسیده باشد از عقب برسانیم . بدان سخن نیزوفانکردند وخلف وعده نمودند « ویحسبون‌انهم علی‌شئی‌الاانهم‌هم‌الکاذبون »[6] اکنون‌چون‌آن‌جناب گفته‌اند که‌متوسط‌شده نائرهٔ انتقام را تسکین فرمایند‌بصوابدید آن جناب تعلق دارد . هرآینه چون بنابر استحکام قواعد معاهده اتلامیش را روانه

---

۱ - سورهٔ مائده ۹۳

۲ - فیوج جمع فیج وفیج معرب پیك بمعنای‌فرستاده و رسول است

۳ - درمنشآت ایواغلی نیست

۴ - سورهٔ صافات ٦۸

۵ - سورهٔ عنکبوت ۳۹

٦ - سورهٔ مجادله ۲۰

گردانیده تتبع فحوای « وان جنحوا للسلم فاجنح لها وتوکل علی الله»[1] بهرچه آن جناب صلاح فرمایند بدان معنی مزیدی صورت نبندد و اما آنکه حاکم مصررا گفته‌اند بفرزندی قبول کرده‌ایم، ما روا نمی‌داریم[2] که با وجود شرف خاندان ایشان که مدتی مدید وعهدی مطول وبعیداست که در اقطار وامصار بتقویت دین وتمشیت شرع مبین متصف‌اند باچنان غلام وغلامزاده‌ای که « انه عمل غیر صالح »[3] درمابین شرایط مجانست وحقایق مماثلت منتفی ومفقود است وصلت فرمایند وازراه دوستی این معنی‌را مناسب نمی‌دانیم چه حکام مصررا علی الحقیقة استحقاق آن نیست که محل مباهات توانند بود ونیز ایشان را سلطان الحرمین هم نوشتن مناسب وشایسته نمی‌دانیم. چه حرم مکه شرفها الله تعالی [حرم خدای تبارك و تعالی است][4] و حرم مدینه حرم مطهر و مضجع معطر محمد مصطفی علیه من الصلوات اکملها ومن التحیات اجملهاست چگونه ایشان‌را سلطان این دوحرم توان خواندن بل بمجاوری وخادمی این دوحرم موصوف داشتن کمال مباهات و اعظم سعادت ایشان تواند بود والحالةهذه محقق است که آن جناب طمع درمملکت ایشان کرده و برانکار ایشان جازم بوده بعضی ولایات را ازتصرف ایشان انتزاع نموده بودند واکنون بمصداق الاشیاء تنکشف باضدادها فرزند و سلطان الحرمین می‌نامند و از این رخصتها جائز می‌شمارند نظر برمصلحتی[5] داشته ازین معنی مکالمه[6] مناسب نباشد « لاتتخذ واعدوی وعدوکم اولیاء»[7]

دیگرچنانچه درمفتتح این کتابت ملفوظ زبان قلم‌شده ، مجموع الفاظ وکلمات مکتوب عزیز آن جناب پسندیده و دلپذیرداشته‌اند. دوبیت عربی از آن صالح بن جناح که نوشته‌ایم ، این معنی ازبیان واقع است ، راست نوشته‌ایم ومی‌دانیم که نظربرچه

---

۱ -سورهٔ انفال ۶۳
۲ - منشآت ایواغلی ؛ روامی داریم
۳ - سورهٔ هود ٤٨
۴ - درمنشآت ایواغلی‌نیست
۵ - منشآت فریدون بیك:مصلحت
٦ - ایضا ؛ مکالمه نباشد
۷ - سورهٔ ممتحنه ۱

معنی داشته‌ایم و اما چون خلعت عبارات مکتوبی که بدان جانب فرستاده‌ایم بطراز قسم مطرز وموشح است ترك تکلف انسب وتصدیق سخن‌ما اولی واصوب وهو هذا

ولی فرس للحب بالصدق ملجم ولی فرس للعهد بالصفو مسرج
اذا کان ذا امری فـانت مقوم ولم یبق منا فیك شئی معوج

دیگر آن جناب را معلوم است که امور ملکی و مصالح دارائی ممالك بناز کی تعلق دارد ودقایق آن بسیار است. درین وقت استماع افتاد که احمد جلایری ببغداد وآن طرفها عودت کرده‌است. بدین‌سبب امراءِ لشکر برسراو فرستاده شد وازین‌معنی سنقور چاوش واقف است. اگر بعنایةالله تعالی و تقدس اورا بدست‌آورند فهوالمراد والا اگرفرار کرده‌باز بدان طرفهاتوجه نماید، وظیفهٔ دوستی‌آن‌است که بنابر رسوخ مصالحه[۱] اورا راه ندهند که بدان ولایت درآید. چه محقق‌است که فلك زدگانی که ازچهرهٔ روزگار ایشان نور دولت رفته است ومردود نظرالهی شده‌اند و طپانچهٔ نکبت ایام خورده‌اند و دست شقاوت دامن حیات ایشان گرفته است، قدم ایشان بهر ولایت که رسد بفال مبارك نباشد و با وجود این معنی احمد جلایری نسبت با قرایوسف کدخدا[۲] زاده‌ای نیکوست. اگرچه پدرایشان امیری وبزرگی نداشته‌اند، سه‌وچهار کس‌ازپدران‌اودرین‌بلاد، بحکم من‌غلب سلب ومن عزبزبعدازآنکه چهرهٔ مملکت‌از زیور وجود اروغ کواکب فروغ‌چنگیزخانی‌عاطل‌مانده منصب‌ایالت و امارت یافته‌اند و هرچه قرایوسف است ایشان قطاع‌الطریقند، بدزدی و راه زدن و خون بازرگانان ریختن مشغول بوده‌اند و هذا باب فیه اطناب. اکنون با وجود شهرت مسلمانی و دینداری وغزو و جهاد آن جناب رعایت و تقویت آنچنان مادهٔ مفسدت و عنصر اذیت نمودن چه مناسب تواند بود. چنانکه گفته‌اند:

۱ - منشآت فریدون‌بیك: مصالحهٔ مصالح ۲ - : ایضا: کتخدا

زناپاك زاده مدارید امید که زنگی[۱] بشستن نگردد سفید

یقین است که هرگاه که باشد خاصیت سرشت بد و مقتضای طبیعت نامستقیم خود را ازقوت بفعل خواهد آورد ومع هذا استماع افتاد که باعث برتوجه آن جناب بجانب اوزنجان[۲] او بوده . هرآینه بدخواهان مفلوك که غم صلاح مملکت امرا و ملوك نداشته باشند از القاءِ وحشتی و تهییج کدورتی خالی نتوانند بود ونگذارند که دوستی صورت بندد وهمواره خواهند که مشرب موالات مکدر باشد والطبع مکتسب من کل مصحوب .

بنابراین مقدمات، اصل ابقای[۳] دوستی ومصالحه آن است که آن جناب اورا از پیش خود نفی فرموده بدین جوانب فرستند یاازولایت اخراج کنند تاصفاءِ زلال منبع مصادقت ومخالصت ازمظنۀ وقوع غبار وحشت انگیزی و رنگ آمیزی اوسالم بماند واز آن جناب بهیچ باب غیرازین معنی چشم داشت دیگر نیست ونخواهدبود. انشاءالله تعالی مقدر حصول مأمول باشد که ما نیز بعنایةالله تعالی و میامن تأییداته جمیع مخالفان شرع محمدی صلوات الله علیه را که در گرجستان و آن حدود بودند بدین حق دعوت کرده در ربقۀ اطاعت و انقیاد درآوردیم و قبول جزیه و لشکر کردند . درین وقت ارادت آنکه علی استخارة الله تعالی بیلاق الاطاغ ونواحی طربزون وآن طرفها مخیم سرادقات دولت و معسکر و فود جنود نصرت گردانیده شود . در مکتوباتی که پیشتر فرستاده شد نوشته بودیم که بارزنجان و آن جوانب نهضت مقرراست . اکنون چون ایلچیان آن جناب رسیدندو کتاب کریم رسانیدند انذار کرده شد اگر نزدیکتر حرکت کردد مبادا که ناگاه بنوعی ازانواع نائرۀ فتنه اشتعال یابد و مصالحه صورت نبندد و مسلمانان در زحمت افتند . بدین واسطه توقف درین حدود بصلاح عهددوستی

۱ ـ منشآت ایواغلی : هندو ۲ ـ ایضا : آذربایجان ۳ ـ منشآت فریدون بیك : القاب

اقرب دانسته شد «ان ارید الا الاصلاح ما استطعت»[۱] اعلام رفت تا از رأی صائب[۲] آن جناب کیفیت حال معلوم گردد. زیادت اصدار نیفتاد. «حسبنا الله ونعم الوکیل[۳] نعم المولی ونعم النصیر[۴]. رب اختم بالخیر والحسنی»*.

---

۱ - سورهٔ انفال ۱ ۲ - منشآت فریدون بیك: تا رأی جانب ۳ - سورهٔ آل عمران ۱۶۷

۴ - سورهٔ انفال ۴۲

* منشآت فریدون بیك ج۱ ص ۱۳۱ - ۱۲۸ ومنشآت ایوافلی

جواب

تمیمهٔ امانی وتتمهٔ کامرانی، اعنی کتاب شریف خاقانی وخطاب منیف جهانبانی، که ازجانب همایون پادشاه ربع مسکون ، خسروصاحب‌قران ، سلطان‌سلاطین جهان المؤید بتأیید الملك المستعان، جلالاً[1] للدولة و الدنیا و الدین تیمور گورکان خلدالله تعالی‌ایام عزه واقباله وادام اعوام عمره واجلاله چون الهام ربانی و وحی‌آسمانی نازل گشت درمقابلهٔ آن‌تحیات فراوان ودعوات بی کران که لایق‌بساط پرنشاط عالی شان بوده باشد ازراه اخلاص وطریق اختصاص مشحون ومقرون گردانیده بدعا ونیازمندی مشغول شناسند.

بعدهذا، بسط وتفصیلی که درذیل‌نامهٔ‌مسك‌ختامه[2] شرح وبیان‌یافته بود وبجواهر اتحاد مآثر تحلی پذیرفته یکان‌یکان مطالعه نموده بغیراز دوحکایت همگی‌درجای‌خود بود: یکی آن که بعد ازوقوع مصالحه ، توسط اصلاح این هواخواه را باآن عالی‌جاه وعزیزمصرحمل‌برفائدهٔ این محب بی‌اشتباه فرموده‌اند. لاوالله غرض‌اصلی‌همین‌آسایش مسلمانان خصوصاً قطان حرمین شریفین زادهماالله شرفاً وتعظیماً است لاغیر واگرنه این ملاحظه می‌بود مارا نیز با ایشان صورت مصالحه شکل‌پذیرنمی گشت وضبطمصر و شام بایسر وجوه دست می‌داد[3]. دوم‌آنکه رفتن احمد جلایری بجانب بغداد و اگر بازآید ازمملکت بیرون کردن ویا دستگیرنمودن[و] با قره‌یوسف ترکمان‌بقرولتای

---

۱ - منشآت فریدون‌بیك : جلال الدولة ... ۲ - ایضاء : ذیل ختامه مشکین

۳ - منشآت فریدون‌بیك : رهد

ایلخانی کسیل ساختن را تکلیف و تصمیم فرموده بودند. این خصوص نیز خالی از بهانه گیری نمی‌نماید. زیرا مشارالیهما مدت مدید و عهد بعید است که بحبل‌المتین دوستی ما دست ارادت زده اصلاً راه مخالفت نورزیده‌اند وحال که [1] از قهر قهرمانی و کشورستانی طپانچه خورده باستغاثه دررسیدندوخواستیم که عذر ایشان‌راازآن کریم‌الخصال طلب نمائیم میسر نگشت؛ لاجرم برعایت جزئی اجازت داده از مملکت ما بیرون رفتند وبتقدیری که باز آیند بفحوای اکرم الضیف آزردن ایشان خارج طوره عثمانی بل محض بی‌امانی و بی‌ایمانی‌است ودرعهدی که هلاکوخان چنگیزی تسخیر دارالسلام بغداد کرده و خلیفهٔ زمان المستعصم‌بالله علیه الرحمة را شهید ساختهم خلیفه بمصررفته عزیز وقت مصر بیبرس بندقداری [2] اورا مرعی داشته [3] ومظاهرت کرده بالشکر بیشمار بجانب بغداد روانه‌ساخته وبا قره بوقانویین اعظم جنگ کرده بعد از انکسارمصریان هریك از فریقین بجای خود رفته نسل خلفاتا الحال درمصرمتمکن‌اند [4] و با آن استیلای تام هلاکوخان اقارب خلفا را که وارثان اورنگ خلافت بودند از مصریان طلب نفرمود و ملتفت نگشت و حالا این دوپروبال شکسته، مگسان ازعسل

---

۱ - فریدون بیك : حال آنکه ۲ - ایضا : بمهمانداری . ۳ - ایضا : نموده

۴ - یعنی المستنصر بالله ابوالقاسم احمدبن الظاهر بامرالله ابی‌نصرمحمدبن الناصرلدین‌الله احمد که در اواخر دوران عباسی در زندان بود و پس ازتصرف بغداد بدست مغول‌در۶۵۶ ﻫ فرار کرد و در ۱۳ رجب ۵۷۹ بایبرس درمصر با او بیعت ونام اورا برسکه‌ها نقش نمود . این شخص در ۶۶۰ کشته شده وپس‌ازوشانزده نفر دیگر بعنوان خلافت شناخته شده‌اند که‌آخرین آنها درسال ۹۲۳ یعنی‌سال فتح مصربدست سلطان سلیم از میان رفت . باید دانست که هرچند این خلفاء قدرتی نداشتند ولی وسیلهٔ سیاسی خوبی در دست حکام مصربودند . از اینان المعتضدبالله ابوالفتح ابوبکربن‌المستکفی که در ۷۵۳ بخلافت رسیده ودر۷۶۳ مرده در تاریخ ایران نسبة شهرتی دارد و علت‌آن هم اینست که امیرمبارزالدین محمد ، سرسلسلهٔ آل مظفر. با وکیل این شخص بیعت کرده وسکه بنام‌اوزده‌است. نمونه‌ای ازین سکه‌ها را مرحوم قزوینی در ۱۳۰۷ ﻫ . ش درمجلهٔ علم وهنرنقل کرده(بیست‌مقاله ج ۲ رك ایضا به فهرست مسکوکات لین پول ج ۶ ص ۲۳۶

(Laan Pool) Catalogue of oriental Coins In the British Meusum 1875.1890

درخصوص‌بیعت امیرمبارزالدین‌رجوع شودبه‌تاریخ‌آل مظفرمحمود کتبی چاپ کتابخانهٔ‌ابن‌سینا بتصحیح نگارنده ص ۴۵ ودربارهٔخلفای بنی‌عباسی درمصر رجوع شود به‌تاریخ‌الخلفاء سیوطی وفهرست زمباور

دور و کبوتران از آشیان خویش مهجور را چه یارا و چه توان که از بیم پنجهٔ عقاب صولت خدایگان ملك وملت با همای دعوی هم پروازی کنند و یا درجنب گوش فیلان گیتی‌ستانی بتمکن و توطنی وجود و حیزی یابند . بعد ازین نام ایشان بزبان آوردن و ذکر این چنین اشخاص کم نام کردن مناسب نمی‌دانم. چه ما خاطرهمایون را برای ملاحظهٔ جانب یك دوفلك زده آزرده نخواهیم کرد و اگر باز آیند امداد ایشان نکرده بدفع الوقت خواهیم گذرانید.

پس آن خداوند از این گونه جزئیات در گذشته واقعاً اگر مراد شریف رفاهیت اسلامیان و اصلاح ذات البین است، دست از حوالی سیواس حسب الاشاره بازداشته بلوازم امن و امان در کوشند و الا آنچه مقدراست پای کم نخواهیم آورد . امر کم اعلی. والسلام والاکرام *

* منشآت حیدر ایواغلی و فریدون بیك ص ۱۳۲ ـ ۱۳۱

نامهٔ چهارم تیمور بسلطان ایلدرم بایزید

عالی‌جناب مملکت‌مآب سلطنت قباب، ملك الحکام فی الزمان، بایزید بهادرخان، ادام الله عزه واقباله بعواطف شاهانه اختصاص یافته معلوم کند که این جانب بتوفیق الله تعالی [مهماامکن صلاح احوال مسلمانان می‌خواهد و از حضرت عزت جل وعلا این معنی][1] مسألت می‌نماید ومن‌الله الاعانة والقبول وبعد ذلك نموده می‌شود که ماازمبدأ حال می‌خواستیم که در میان ما و آن جانب[2] قاعدهٔ دوستی مؤکد باشد نظر براین معنی داشته وبسنت ملوك سلف وسلاطین ماضیه چندنوبت مکتوب بدان جناب نوشته‌ایم وپرسش نموده بی‌التفاتی و امتناع[3] نمودند و وحشت فزوده تا قضیه بدان انجامید که به سیواس حرکت فرمودیم و آن قضایا واقع شدومع‌ذلك بیشتر حرکت نفرمودیم و بخرابی ولایت او مشغول نشدیم که مبادا نقصان تام بااحوال او راه یابد و کفار ومنکران دین قویم [محمدی علیه من الصلوات اکملها ومن التحیات اجملها] دست استیلا با اهل اسلام درگشایند والعیاذبالله موجب ضررعامهٔ مسلمانان گردد. پس آن ولایت را معاف داشته بجانب شام توجه نمودیم با آنکه خبر بیماری ایشان شایع بود و بآن ولایت درآمدن آسانتر از عزم شام وباعث آن نیزهمین بود که ایلچیان ونوکران ما را بتوره و قاعدهٔ ملوك و سلاطین با تحف و هدایا پیش والی مصر فرستاده بودیم اوبی موجبی ایشان را همه بقتل آورده بجهت انتقام و طلب قصاص بازبدان صوب نهضت فرمودیم فوقع ماوقع و اصاب مااصاب[4] والحالةهذه اوآن نیکوئی ندانسته وبدان قدر که آوازی شنید که ماباز گشته‌ایم فرصت تصور کرده درحال بارزنجان آمد وآن حرکتها از وی

---

۱ - در منشآت ایواغلی بیك نیست ۲ - ایواغلی : جناب ۳ - ایضا : ازبی التفاتی امتناع نموده
۴ - فریدون بیك : اصاب اهالیها

صادرشد و باز بهرطرف مکتوب نوشته و مارا بکفر نسبت کرده [این معنی از مردم مسلمان بغایت بدیع و بعید است چگونه مردم مسلمان را بکفر نسبت کرده که][۱] «ولاتکفروا اهل قبلتکم» و ازعلماء و ائمهٔ آنجا سؤال کنید که اگر مسلمان را کافرداند حال اسلام آن کس چگونه باشد . چه مسلمانی و اظهار شعائر اسلام واعتقاد بمذهب اهل سنت وجماعت داشتن ماالظهر من الشمس است ، نوکران آن جناب سنقور و احمد مدتی در میان لشکرهای ما بوده‌اند و مشاهده کرده‌اند که آثار مسلمانی درمیان لشکرما بچه حیثیت است و بحقیقت تقریر خواهند کرد وچون آمدن ایشان بارزنجان و اقوال وافعال که صادر شده محقق گشت ، برفور[۲] اشکرها بجانب ارزنجان [و بیشترامرا وسفلای][۳] لشکر روانه کردیم وما بطالع سعد ازعقب روانه شدیم . چون بحدود نخجوان [وخوی نزول افتاد][۴] اخبار متواتر شد که ایشان باز گشته‌اند وطهرتن بهادر نیز خبرفرستاد که فرزندان ومتعلقان مرا نیز باز گردانیده‌اند واز حرکتی که کرده[۵] بودند پشیمان شدند و درمقام اعتذارند و ازمهیجان فتنه احمد جلایری را ازپیش خود جدا گردانیده ومردم قره یوسف را نیزپرا کنده کرده و ازوی دورانداخته مانیز بحکم «وان جنحوا للسلم فاجنح لها»[۶] عزیمت بدان طرفها را در توقف داشتیم و درین وقت فرزند اعز و اکرم معین‌الدین محمد سلطان بهادر ابقاه‌الله تعالی نیز ازدارالملک سمرقند بسعادت وکامرانی، باامرا وغلامان ولشکرهای آن ممالک رسیدند وبوصول ایشان ابتهاج افزود. بعد ازین به یراق و ساختگی لشکرها مشغول شدیم و عزیمت و توجه بصوب قریم و کفه وآن نواحی مصمم شده بود وخدای تعالی آگاه است که بصوب دیارتقماق[۷] وقریم و کفه متوجه بودیم وعزم جزم گشته وبعضی امرا ولشکرها بدربندشروان رسیده چنانچه بر کیفیت این معنی نوکران ایشان سنقورواحمد صاحب وقوفند. درائنای آن حال ،

---

۱ – درمنشآت ایواغلی نیست ۲ – تصحیح قیاسی . درمنشآت ایواغلی وفریدون بیك : بوفور
۳ – ایواغلی : بیشتر وصغرای ۴ – ایضا : رسیدیم ۵ – ایضا : فرموده ٦ – سورهٔ انفال ٦۳
۷ – منشآت ایواغلی ندارد شاید هم : سرداق رجوع شود به‌نقشهٔ مقابل ص ۳۰٤ ترجمه کتاب ابن بطوطه ازانتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب

مهنیان از جانب کماخ در آمده خبر رسانیدند که او نوکران خود را بقلعهٔ کماخ درآورده است و بازفتنهٔ خفته را بیدار کرده . چون این معنی بتحقیق پیوست معلوم شد که آنچه طهرتن بهادر نوشته بود که ایشان از حرکات ناملایم خود پشیمان شده‌اند غیر واقع بوده است و علی استخارةالله تعالی به ارزنجان نزول خواهیم نمود ان‌شاءالله تعالی و حال آنکه بعد از بازگشتن از ممالك شام[1] چند نوبت مکتوبات نوشته‌ایم و صلح و دوستی خواسته و نظر برصلاح مسلمانان و رونق دین اسلام داشته بالله‌الطالب الغالب المدرك المهلك الحی الذی‌لاینام ولایموت که‌تمامی آنچه از رسوم صلح‌ودوستی نوشته‌ایم همه راست نوشته‌ایم و خواهان صلح و دوستی او بوده‌ایم . اگر چنانچه او نیز فتنه و وحشت نمی‌خواهد و امان ملك خود و مسلمانان و ساکنان آنجا می طلبد وظیفه آنکه پیشتر از آنکه ما از ارزنجان بیشتر درگذریم و بولایت ایشان درآئیم ایشان خود دانسته متنبه شده طریق امانت پیش گیرند و از کردار خود اظهار ندامت نموده یکی از کسان نیك خود را پیش ما بفرستند و قاعدهٔ صلح و دوستی مؤکد گردانند چنانچه وثوق واعتماد پیدا نشود وبیگانگی به‌یگانگی‌مبدل گردد و کدورت بصفا انجامد و مسلمانان و زیردستان درامان و اطمینان باشند و از آن طرف احمد جلایری را از پیش خود دور گردانند و قره‌یوسف را نیز از خود دور کنند ومردم او را ازپیش خود پراکنده کنند واورا درآن طرفها بجانب غربی گسیل گردانند وازین طرف مانیز جمعی صاحب[2] غرضان ایشان که اینجا باشند بهیچ باب سخن ایشان را درمنازعت ونقصان جهد او نشنویم والتفات بسخن ایشان نکنیم وازجانبین درمصالحت ومهمات اتحاد وموافقت بازباشد و آلچه پیش ازین طهرتن[3] بهادر [وجرجیس‌بهادر ویلمان بهادر][4]وحاجی پاشا وفرزندان وخویشان [داشته بوده باشند و متصرف بوده تعلق بدین جانب داشته باشد][5] مدخل نسازد و آنچه تعلق بدان جناب دارد چون

۱ - چنین است در نسخه فریدون بیك . درمنشآت ایواغلی : روم

۲ - منشآت ایواغلی ؛ صاحب عرضان. منظور حکام شکست خوردهٔ محلی‌آسیای صغیرند که به تیمور پناه برده بودند .

۳ - ایواغلی : بهبرتن بهادر

۴ - در منشآت‌ایواغلی نیست

۵ - ایضا : متعلق بوده باشد

سیواس[1] و ملاطیه والبستان وغیرذلك برقرارتعلق بدان جناب دارد و ما وکسان‌ما در آن ولایت مدخل نسازیم[2] . ایشان نیز جمعی نوکران که بقلعهٔ کماخ درآورده‌اند بیرون کنند وعهد وسوگند مصالحه برین‌موجب مقرردانند. چه‌قاعدهٔ صلح وصداقت درمیان ملوك وسلاطین رسمی معهود وطریقی مألوف است وهمواره اساس جهانداری بدعایم مصالحت وموافقت مؤکد ومستحکم داشته‌اند وچون ازجانبین شرایط اصلاح ذات البین بدین دقایق که ذکررفت رسوخ یابد سوادعهدنامه‌ها بمکهٔ شریفه شرفهاالله وعظمها بفرستیم[3] وبر در کعبهٔ معظمه عظمهاالله‌تعالی درآویزند تا بروفق « فمن نکث فانما ینکث علی‌نفسه ومن اوفی بما عاهدعلیه‌الله فسیؤتیه اجراًعظیما »[4] هر که‌بنوعی[5] نقض عهد کند وخلاف میثاق نماید مستوجب عذاب ابدی وعقاب سرمدی گردد وهر صاحب نصرت که بوفای عهد قیام نماید مستأهل اجر جزیل شود « والله علی مانقول وکیل »[6]. هذامااردنا ایضاحه «حسبناالله‌ونعم‌الوکیل»[7]. نعم‌المولی‌ونعم‌النصیر[8]. نرجوا غفرانك ربنا و الیك المصیر « وبدین مصلحت دارندهٔ مکتوب حاجی بایزید مصحوب احمد و سنقور فرستاده شد و الحمدلله وحده [والصلواة علی سیدنا][9] محمد وآله الطیبین الطاهرین وسلم تسلیماً*

۱ - ایضاً در منشآت ایواغلی نیست ۲ - فریدون بیك : کسان ما را در آن ولایت مدخل سازند ۳ - ایواغلی : زاده الله شرفاً و تعظیماً ۴ - سورهٔ فتح ۱۰ ۵ - ایواغلی : بنوعی قصد نقض عهد ۶ - سورهٔ یوسف ٦٦ ۷ - سورهٔ آل‌عمران ۱٦۷ ۸ - سورهٔ انفال ۴۲ ۹ - ایواغلی؛ وصلی‌الله علی‌سیدنا ونبینا

* منشآت فریدون بیك ص ۱۳۴ ۱۳۲ ج اول و منشآت حیدرایواغلی

جواب

بخـدمت اعلی حضرت والا رتبت[1] جهان پناه عظمت دستگاه، والی ولاة المجد والاُقبال بـالدولة الراسخه ، کاسر اعناق الاکاسرة[2] بالقوة القاهرة نوین نوینان جهان و نویان نوین نشان، کامران کامکار ، خاقان اعظم عالی مقدار وقاآن معظم عظیم الاقتدار المؤید من الله الملك المنان ابو الفتح تیمور کورکان ، اسس الله تعالی قواعد بنیان عدله وسلطنته و افاض علی العالمین نوال بره و احسانه مجدداً دعوات صافیات محبت آیات و مکرراً مدحات وافیات مودت غایات که لایق نثار بساط بسیط عالم محیط باشد ، باانواع اتحاد و دوستی واصناف وداد ویك جهتی اتحاف مقر عالی و اهدای مستقر سامی کردانیده همواره خیرخواه و احوال پرسان آن عالی شان است . حق سبحانه و تعالی آنچه فائدهٔ اسلامیان درآن است فیمابین مقدر کرداناد .

وبعدهذا انهای رأی جهان آرای آنکه مکتوب مرغوب مصالحه اسلوب که بعد از وصول موکب همایون بسیواس رسیده جواب ارسال رفته بود که بنابر معموری ممالك اسلامیه[3] وترفیه حال انام لوازم صلح انجام پذیرشود . حالا که مترصد مآل آن احوال بود کتاب مستطاب دیگر از آن خداوند رسانیدند ومضمونش مشعر آن بود که پیش از توجه بسیواس اصدار کرده باشند. بعضی این خصوص را حمل برمکرو خدعه کرده مقبول طبع نقاد و فهم وقاد مانیفتاد بلکه چنان تحقیق کردیم که درمحل وصول پیك فرخ قدم بحدود قرامان ، مفسدانی چند در آن حوالی باین قضیه صاحب وقوف گشته وپیك را بی نام ونشان ساخته تغافل ورزیده اند تا بحدی که آتش فتنه با لاگرفت وانطفاش را محال دانستند . اکنون آن نامه را بعدازظهور چندین فساد و ازقری بقری

---

۱ - منشآت ایواغلی : مرتبت ۲ - فریدون بیك : الاقبال ۳ - ایضا : اسلامیان

و بلاد ببلاد برسم دست گردانی و شیطنت و نامسلمانی بمعسکر نصرت مقر ماایصال نموده‌اند. با وجود این باز اعلام می‌رود که اگر درشتی کلمات را بهانهٔ غوغامی‌سازند ابتدا نیزسخنان عنف‌آمیز ازآن‌جانب بود و اگر تأخیر جواب این‌نامه را می گویند اگرمی‌رسیدچراغفلت می کردیم. اگر تملق ملاحظه می کنند هرگزسلاطین‌شامخ ـ البنیان، غفرهم‌الله، تضرع بجزدرگاه احدیت نکرده‌اندونمی کنندوکلمهٔ طیبهٔ «ماشاءالله کان ومالم‌یشاءلم یکن» را نصب العین خود ساخته بعد از مشاوره بدینداران بی‌غرض و وکلاء صاحب عرض، توکلنا علی [رب السموات والارض][1] گویان، روی بردفع دشمنان أهل ایمان می گمارند و چون حکایت از تطویل قیل وقال گذشته بستن راه بهانه جویان محال است. اختیار سلم و حرب را با ثواب و عقاب هرکه از جانبین مهیج صرصرفتنه‌بوده باوحواله کردیم،وکفی‌بالله‌شهیدابیننا وبینکم و رزقناالله وایاکم خیرما قدره. «حسبناالله ونعم‌الوکیل[2] نعم المولی ونعم النصیر»[3] والسلام*.

۱ - فریدون بیك : رب السماء ۲ - سورهٔ آل عمران ۱٦۷ ۳ - سورهٔ انفال ٤۲

* منشآت فریدون بیك ۱۳۰ـ۱۳۵ ج اول و منشآت حیدر ایواغلی

« کتابتی که امیر تیمور از مراغه درباب طلب صلح بایلدرم بایزید نوشته »

امیر اعظم اعدل شهریار کامکار قدوهٔ صنادید روزگار ، عضدالغزاة والمجاهدین جلال الدنیا والدین بایزید بهادرخلدت معدلته‌سلام وتحیاتی که مطاوی وفود خلوص عقیدت و صفای طویت تواند بود مطالعه فرمایند وجوامع همم همایون‌برانتظام امور سلطنت وکامرانی و احراز کلیات آمال وامانی خود مقصور ومصروف شناسند ومن‌الله انجاح الأمور وفی قبضته اعنة مصالح الجمهور . بعدذلك مصور رأی صایب گردانیده می‌شود که چنانچه بکرات استماع فرموده‌اند ، پیشتر ازین از حکام مصرو شام صورت جرأتی که شرعاً وعقلاً عرفاً ناپسندیده ونا مستحسن بود صادرشده[1] بدان سبب‌برنمت همت عالیه‌لازم‌نمود انتقام‌آن معنی‌نمودن وبروفق «من‌یعمل سوءً[2] یجز به» سزای‌ایشان رسانیدن . بدان واسطه بعنایة الملك الغفور لشکرهای منصور بدان صوب درحرکت آورده ایشان را ادبی نیکو و گوشمالی بسزا داده شد « فاصابهم سئیات ما کسبوا »[3] والحمدلله علی‌تتابع آلائه وتعاقب نعمائه ومع ذلك درخاطرسانح می‌شد که سبب‌آنکه بدیار روم نهضت همایون افتاده بود و اندك اضطراب واختلال بحال ساکنان آن حدود راه یافته مبادا که ضعفی بزور ایشان متطرق شود و کفار فرنگ فرصت یابند و تغلب نمایند وطراوت ریاحین ریاض اسلام درآن دیار اثر ذبول یابد .

بنابراین چون بعد ازفتح ممالك شام وحصول مرام و اتمام جمیع‌مطالب ومهام بعون‌الله الملك‌العلام، بحکم‌العود احمد، معاودت بتصمیم پیوست و کماهی حالات و قضایای‌این‌جانبی‌خود موضح ومشروح ومستقصی‌مهام تقریر کرده شد ، دلخواه‌آن بود

---

۱ - یعنی کشتن قاضی ساوجی فرستادهٔ تیمور و همراهان او ازطرف حاکم مصر بنام برقوق وحبس اتلمیش قوچین عامل تیمور در اونیك بدست برقوق و پسرش فرج ملقب به الملك‌الناصر بتحریك سلطان احمد جلایر.
۲ - سورهٔ نساء ۱۲۲
۳ - سورهٔ زمر ۴۹

که اورا اجازت انصراف داده بدان جانب روانه کرده شود، اوبی اجازت‌غیبت نمود. الحالة هذه چون از آب فرات عبور کرده شد، پسر فارس یعقوب را که از جمله مخصوصان آن جناب بوده متوجه گردانیده آمد و استحکام معالم صداقت و افتتاح طریق خلت نموده شد تاآن معنی‌از اصلاح‌طرفین خالی‌نباشد بلکه منازعان ومنکران دین محمدی علیه من‌الصلوات اکملها ومن التحیات اجملها را درعرصهٔ تسلط باقدام جرأت مجال‌اقدام‌نتواند بود. چون [برعایت ترصدجواب با صواب‌آن‌جناب‌چنانکه رفته ومی‌رود که][1] برعایت شرایط محبت قیام نماید موجب آرامش خلایق وآسایش اهالی مملکتین تواند بود وصورت‌آن دوستی برصفحات وجنات ایام مسلمانی مسطور بماند «والله یهدی من‌یشاء الی‌صراط المستقیم» وحال‌آنکه بتحقیق‌پیوست که یعقوب بسلامت بدان جناب ملحق شد بعزیمت ییلامیشی آلاطاغ نهضت مصمم است. درین فرصت با تمامی غلامان و فرزندان و امرای اولوس و امرای‌تومانات و کبار سادات و مشایخ و عظمای علماء و فحول‌ائمه وصنادید اعیان ومشاهیر اقالیم وممالك محروسه و ارکان دولت کنکاج کرده‌باتفاق واستصواب ایشان علی استخارة الله‌تعالی ازدارالسلطنهٔ سمرقند فرزند دلبند ارجمند ستوده خصال بی‌مانند مغیث الدین‌محمد سلطان بهادر طول‌الله عمره که بعنایت باری انوار وآثار بختیاری ازجبین‌اولایح‌است طلب داشته‌ایم که باجمیع امرا وعظمای جیوش و زعما و ولاة و حکام و رؤس اقوام و اکابرو اشراف تمام ممالك و اقالیم که بعنایت‌الهی‌درتحت اوامر ونواهی‌اند متوجه این جانب‌شوند. بتولجار (؟) آنکه در اول منزلت قورلتای کرده بمبارکی وطالع سعد.

بساعتی که سعادت برد از آن اختر[2] بطالعی که تولا بدو کند تقویم

آن فرزند ارجمند طول الله عمره را برسریر سلطنت آن ممالك اجلاس کرده ازمهٔ حل‌وعقد و اعنهٔ ضبط وبسط آن دیار بقبضهٔ شهامت و کفایت او نهاده شود ان‌شاءالله

۱ - این قسمت در منشآت ایواغلی نیست و در هرحال عبارت مغشوش بنظر میرسد.
۲ - منشآت فریدون بیك : سعادت ازوبود باهر

تعالی و «ماذلك علی‌الله بعزیز»[1] وبعده نموده می‌شود که بوقت مراجعت ازصوب شام ونزول مبارك ما درین ولا، بحدود ماردین، فرزنداعز رستم بهادر ابقاه‌الله تعالی و سلیمان شاه بهادر را با جمعی از امرا ولشکر بصوب عراق بجهت ضبط وسامیشی آن‌ممالك فرستاده بودیم. بعد ازآنکه بجانب آلاطاغ حرکت فرموده شد مکتوبات ایشان‌رسید مشتمل برآنکه دربغداد جمعی رنود و اوباش وآحاد الناس اجتماع و ازدحام کردهاند و بسیاری از ترك وتازیك وعرب و خلج وترکمان جمع‌شدهو استحکام باروی‌شهر و دروازه‌ها نموده‌اند و طریق تمرد و عصیان گرفته اگرچه موسم شدت حرارت هوای بغداد بود و حرکت لشکرهابدان جانب بسبب غایت گرمی‌هوا تعذری تمام داشت[2]، فاما بجهت تدارك و اصلاح‌آن قضیه برفور بنفس مبارك باأنبك‌سپاه بدان جانب‌نهضت فرموده‌شد و بعد از آنکه تمامی متمردان ناپاك را از سرچشمهٔ شمشیر آبدار آتشبار مبارزان و دلاوران شربت فنا چشانیدند[3] «فقطع دابرالقوم الذین ظلموا و الحمدلله رب‌العالمین»[4] بسعادت وکامرانی، بعنایت ربانی، بعزیمت ییلاق آلاطاغ معاودت‌فرموده این مثال از دست دارنده فرستاده‌آمد. اکنون وظیفهٔ دوستی ولازمهٔ اتحادآنکه آن جانب نیزدرین‌تهنیت و فزونی ایام که طلوع صبح مسرت دوستداران است داخل‌شده

۱ - سورهٔ ابراهیم ۲۳ ۲ - درین باره شرف الدین علی یزدی می‌نویسد: بحسب اتفاق فصل تابستان بود و آفتاب درسرطان وبغداد ازبلاد گرم سیرست. سورت حرارت بحیثیتی که ماهی را درمیان آب لعاب دردهان بجوش درمی‌آمد ومرغ را درهوا بتاب گرما جگر سوخته ازهوش میرفت ص ۲۶۲ چاپ‌تهران ۱۳۳۶ ۳ - ایضا همین مورخ در بارهٔ قتل‌عام بغداد نوشته است: «چون قریب چهل روزبگذشت، یکشنبه بیست وهفتم‌ماه ذی‌القعده سنهٔ ثلاث وثمانمایه، نیمروزی که مردم شهرازشدت حرارت تاب ایستادن نداشتند وبیشتر بخانهارفته بارو را خالی گذاشته بودند وخودها رابرسرچوب کرده وبجای‌خودبرافراشته، ازشاهزادگان امیرزاده خلیل‌سلطان وامراء شیخ نورالدین ورستم طغای بوغا روی جلادت بشهرآوردند ... چون در آن مقام هنگام جلوهٔ صفات جلالی بود، نعوذبالله من‌ذلك و ازعموم تأثیرش بسی‌ازلشکریان بجنگ حصارتلف گشته بودند یرلیغ از موقف‌قهر صدور یافت که ازلشکریان هرنفری سری بیاورد. سپاه کینه خواه سربرخط فرمان شاه نهادند ... بازار سیاست چنان تیزگشت که دلال اجل پیرهشتاد ساله وطفل هشت‌ساله را بیك‌نرخ می‌فروخت وتواجیان برحسب فرمان بضبط شمار رؤس مخالفان منحوس منکوس قیام نموده از آن سرها منارها برافراختند» ص ۲٦٤ ـ ۲٦٥ ۴ - سورهٔ انعام ٤٥

یکی‌ازفرزندان وخویشان ما ازنوکران نیك و ازملازمان محرم کسی‌را برسم تهنیت روانه گرداند تا صورت‌اتفاق ازآن جانب‌خالی‌نبود بلکه بزیورموافقت و دوستی‌ایشان محلی باشد، ان‌شاءالله تعالی ولاشك که انعقاد مناظم مصالح بترتیب‌آن مقدمات‌انواع فواید و منافع جانبین نتیجه دهد و نهال سلوك آن مسالك اصناف مثوبات اخروی ثمره بخشد. الله میسرالا مال‌ومقدرالاقبال. [ویقین‌حاصل است که تشریف این‌جانب خواهد رسید که][1] والی مملکت‌ابخاز وتمامی گرجستان باوجود [آنکه][2] انکار دین وشرع‌سیدالمرسلین شعار خود ساخته است‌بلکه‌بجمیع الوجوه‌او رابحضرت مامباینت و منافات تامه ثابت حاصل است ، بجهت صلاح حال و عافیت و سلامت ساکنان ولایت خود طریق متابعت مسلوك داشته‌و خطبه وسکه‌بالقاب همایون موشح و مزین گردانیده است و ادای مال مقرری سال بسال رسانیدن متقبل شده و علی‌هذه القاعدة اهالی ولایت او در مهاد امن و امان ، بفراغ و اطمینان روزگار می گذرانند وحضرت ما را باآن جناب انواع اسباب اتحاد و موجبات وداد حاصل‌است و امداد حسن‌اعتقاد متواصل وعلی هذا از کمال عقل و کیاست و صلاح ملك داری اقتضای آن می کند که‌در تمهید قواعد دوستی سعی مبذول‌فرمایند و این معنی را از حضرت ما محض صدق شناسند و شربت مصالحه را از شوایب کدوراتی که از خلوص عقیدت و صدق نیت بعیدباشد مصفا دارند . چه دنیا و مافیها وجود آن ندارد که اصحاب و ارباب مکنت بر وجهی معاش کنند که از آن [راه‌گذر بمسلمانان و زیردستان ضرر برسد][3]

به پیش مغان و به پیش کهان بآزار موری نیرزد جهان

وفی الحقیقة

نه‌لایق‌است خشونت نه درخور است جفا بیا که موسم صلح است و آشتی و صفا

۱ - در منشآت ایواغلی نیست و قاعدهٔ جمله باید باین طرز باشد ؛ و یقین حاصل است که بسمع شریف آن جانب .. ۲ - تصحیح قیاسی . درنسخ : نیست ۳ - منشآت فریدون بیك: راه گزند مسلمانان و زیردستان راضرر باشد

شك نیست که وقتی که از حضرت ما با آن جناب اساس مودت مستحکم گردد، آن معنی موجب ارغام انوف و ایلام صنوف اعدای دین‌قویم ومنکران شرع مستقیم شود و اگر سخن ما درین نوبت نیز بسمع قبول نشنوند و از کمال صدق‌خالی شناسند و برقرارطریق‌عسرسپرند، امیدبحضرت واجب الوجود که‌مفیض الخیروالجود است واثق که چنانچه همواره در احراز جمیع مطالب کلی، درهمه اوقات وحالات، آثار مواهب ذوالجلال ظاهر ولایح گشته و مرادات بحصول پیوسته، درین قضیه نیز هرچه زودتر چهرهٔ مقصود از تتق غیب جمال نماید و آنچه در پردهٔ تقدیر باشد بر منصهٔ ظهور سمت وضوح یابد. آن هنگام‌ندامت مفید و اعتذار نافع‌نگردد. بالله‌العلی العظیم و بارواح انبیا واولیاء علیهم السلام می‌خواهم که با آن جناب صلح کنم واز جانبین قواعد دوستی مؤکد باشد و خصومت و نزاع نگردد تا مسلمانان از جانبین در رفاهیت باشند. هر کسی که از منهج عهد و مصالحه انحراف نماید و نصیحت قبول نکند ومحرك سلاسل‌فتنه ومهیج‌بواعث وحشت شود، وبال‌آن قضیه هرآینه بدو عائد گردد و او آثم شود . این معانی محقق شناسند و هذا ما ارد ناه ایضاحاً و تنبیهاً له و«حسبناالله ونعم‌الوکیل[1]. نعم‌المولی ونعم النصیر»[2]. کتب بمقام مراغه*.

۱ - سورهٔ آل عمران ۱۶۷ ۲ - سورهٔ انفال ٤٢

* منشآت فریدون‌بیك ج ۱ ص ۱٤۲_۱٤۰

نامهٔ امیر تیمور گورکان بشارل ششم پادشاه فرانسه

شارل ششم که در تاریخ فرانسه هم بلقب Le Bien Aimé هم بلقب دیوانه Le Fou شهرت دارد پسر شارل پنجم معروف بعاقل Le Sage و Jeanne de Bourbon است . وی در سال ۱۳۶۸م. متولد شد و در ۱۴۲۲ وفات یافت. دوازده ساله بود که برتخت سلطنت نشست ولی تا مدتها اختیارات در دست اعمام او بود واز سال ۱۳۸۹ تیر دچار بیماری دماغی گردید و دوک دورلئان عملانایب السلطنه شد وچون او بقتل رسید جنگ داخلی طرفداران دوک دو بورگونی و خاندان ارمانیاک در گرفت و هانری پنجم پادشاه انگلیس با استفاده از ین وضع ایالت نورماندی Normandie را از فرانسه منتزع ساخت ودر Azincount فرانسویان را بشدت در هم شکست و ژان نترس Jean sans Peur دوک دو بورگونی برا تر قراردادی سری باانگلیسیها در سال ۱۴۱۸ بحکمرانی نشست و بنام شارل بسلطنت پرداخت .سال بعد ژان بدست مخالفین کشته شد و دوک دو بورگونی جدید بنام فیلیپ دلیر Philippe le Hardi خودرا کاملا بانگلیسیها بست و بازن شارل ششم بنام Isabeau de Baviére ساخت که فرانسه را تسلیم انگلیسیها کند. طبق معاهدهٔ Troyes منعقده در ۱۴۲۰ قرار بود که هانری پنجم پادشاه انگلس باکاترین دختر شارل ششم ازدواج کند و باین ترتیب فرانسه را متصرف شود . ولی ولیعهد فرانسه شارل هفتم بنام شارل پیروز Le Victorieux پس ازمرگ پدر بلافاصله خود را شاه فرانسه اعلام نمود و با انگلیسیها بجنگ پرداخت .

اما نامه تیمور چنانکه پیداست درهمان موقع اقامت او در روم (آسیای صغیر) ودوازده روز پس از فتح آنقره و اسارت سلطان بایزید نوشته شده. لحن نامه هرچند دوستانه است ولی اسلوب نگارش آن بسیار غریب و پراز اغلاط کتابتی است . این نامه درخزانهٔ اسنادرسمی پاریس Les Archives Nationales در تحت نمره J. 937 ضبط است و متن آن با ترجمه لاتین و تحقیقات دقیق از طرف مستشرق معروف Silvestre de Sacy در تذکره Mémoire آکادمی فرانسه چاپ شده ومرحوم قزوینی در رمضان ۱۳۳۹ متن وترجمه‌ای از آن در مجله کاوه منتشر نموده که بعدها در جزو بیست مقاله جلد اول (بتوسط آقای

پورداود) نقل گردیده است. آنچه در حاشیهٔ‌نامه اعم از تصحیح یا توضیح آمده مأخوذ است از همان توضیحاتی که مرحوم قزوینی خواه‌ازخود وخواه بترجمه از تعلیقات دوساسی درمقاله آورده است.

امیر کبیر[۱] تمر کوران[۲] زیدعمره ملك ری دوفرنسا[۳] صدهزارسلام و آرزومندی ازین‌محب خود[۴] قبول فرماید. باجهان آرزمندی[۵] بسیار، بعدازتبلیغ ادعیه رأی‌عالی آن امیر کبیر را نموده می‌شود که[۶] فری فرنسسکس[۷] تعلیمده[۸] بدین طرف رسید ومکاتبت[۹] ملکان[۱۰] راآورده ونیکنامی وعظمت وبزرگواری[۱۱] آن امیر کبیر راعرضه کرد. عظیم شادمان شدیم ولیزتقریر کرد که با لشکر انبوه روانه شد بیاری باری‌تعالی و دشمانان[۱۲] مارا وشما را قهروزبون کرد. من بعدفری[۱۳] جوان مارحسیا[۱۴] سلطانیه[۱۵] بخدمت‌فرستاده

۱ - تمراملای اصلی کلمه تیمور وبمعنای آهن است . این کلمه بصورت دمیر هم آمده است .
۲ - ظاهراً بلکه مسلماً این کلمه گورکان است . مرحوم قزوینی پس از بحث راجع به کلمه گورکان که بمعنای داماداست واینکه‌درچینی‌هم‌نام تیموربصورت «قومایوئن» آمده (منقل‌ازیادداشتهای کاترمر Quatremère بر ترجمهٔ قسمتی‌ازمطلع‌السعدین) اجتهادی کرده که کلمه «گورگان» باید نوشته شود (بادوگاف‌فارسی) ودرمجلهٔ‌کاوه‌پس ازذکراین‌مطالب توضیح داده شده‌که تلفظ‌آن درآذربایجان امروز باکاف ترکی است یعنی بصورت Kurkan . ۳ - ظاهراً از Re di Francia صورت ایتالیائی بمعنای پادشاه فرانسه Roy(roi) de France . برای توضیح بیشتررجوع شود بصفحهٔ ۵۵از ۲۰ مقاله‌دورهٔ‌کامل چاپ ابن‌سینا اسفند ۱۳۳۳. ۴ - دراینجا درمتن‌نامه علامتی‌بصورت رقم ۷ آمده است و آن برای این بود که هرجا درمکتوب نام پادشاه می‌آمده ولو دروسط ، در صدرنامه بالای همه سطور واغلب باآب طلا می‌نوشته‌اند . ۵ - ظ . آرزومندی
۶ - چنین است در متن نامه وظاهراً سهوکاتب‌است . ۷ - یعنی «برادر» که عنوان مذهبی دعاة مسیحی‌است و Franciscus که صورت ایتالیائی François است . بتحقیق سیلوستردوساسی نام اصلی‌این شخص Français Sathru بوده. ۸ - ترجمهٔ Prêchers و شخص مزبور از فرقه‌برادران‌تعلیم‌دهنده Les frères prêcheus بوده‌است . ۹ - ظ . مکاتیب ۱۰ - ملکانه ؟
۱۱ - ظ ، بزرگواری ۱۲ - ظ : دشمنان . بنظر می‌آید که فرض تیمور از « لشکر انبوه » فرانسه سپاه Comte de Nevers باشد که بمعیت Sigismund درجنگ Nicopolis شرکت نموده و شکست خورده وتیمور بعلت رعایت نزاکت سیاسی نخواسته که به شکست آنان اشاره‌ای کرده باشد بلکه برعکس‌آنان را باعث « قهروزبونی » دشمنان خود و پادشاه فرانسه شمرده‌است
۱۳ - یعنی‌Jean یاJoannes نام‌سفیرتیموربدربارشارل‌ششم‌باضافه کلمه Fre که عنوان‌مذهبی‌دی بود
۱۴ - مارحسیا مرکب از کلمهٔ « مار » بمعنای بزرگ وسرور و « حسیا » بمعنای‌متدین و مقدس
۱۵ - سلطانیه در آن هنگام مرکز یك مطران مسیحی Archevêque بود بنام Jean II

شد . وی بخدمت تقریر کند هرچه واقع‌شد. اکنون توقع از آن امیر کبیرداریم که دائماً مکاتیب همایون فرستاده شود و سلامتی آن امیر کبیر بازنماید تا تسلی خاطر حاصل آید . دیگر می‌باید که‌بازرگانان شما را بدین‌طرف‌فرستاده‌شود که این‌جایگه ایشان را معزز ومکرم سازیم ونیز بازرگانان ما بدان طرف رجوع سازند ایشان را نیز معزورومکرم‌سازند و برایشان کسی‌زور وزیادتی‌نکند.زیرا دنیا بیازرگان‌آبادان‌است. زیادت چه ابرام نمایم . دولت باد درکامرانی بسیارسال والسلام . تحریرفی‌غرة محرم المکرم سنة خمسة[۱] وثمانمایة الهجریة محل مهر امیرتیمور[۲]

۱ - خمس و کاتب بسهوخمسة نوشته است . ۲ - مهر امیر تیمور بصورت سه‌دائره مرحوم قزوینی (دو دائره پهلوی هم ویکی روی‌آن دو) درچپ‌این دو دائره از بالابپائین نقش« راستی رستی» در خصوص‌نقش‌مهرامیرتیموریعنی‌عبارت «راستی رستی » ودوائرثلاثه رجوع شودبسفرنامهٔ کلاویخوپایان توضیحات صفحات ۲۱۵ و ۲۹۸ ترجمهٔ آقای رجب نیا از انتشارات بنگاه ترجمه ونشر کتاب و عجایب المقدور ص ۲۰۹چاپ مصر وظفرنامه شرف‌الدین علی‌یزدی ص۲۷۹چاپ طهران ۱۳۳۶.

استمالت‌نامهٔ شاهرخ بمیرزا احمد میرك بن میرزا عمرشیخ بن‌تیمور

میرزا احمد بمناسبت قتل چند نفرازاطرافیان الغ‌بیك از شاهزاده ترسید وعزم کاشغر وپناهندگی بمغولستان پیش محمدخان نمود. حضرت خاقان سعیدخبر عزیمت اوشنید ، توکل نوکر اورا بااستمالت‌نامه‌بخدمتش فرستاده مضمون آنکه : (مطلع‌السعدین جلد دوم)

اطال‌الله بقائه فی‌خلود السعادات‌الابدیه وحصول المرادات السرمدیة ، وفورسلام و صنوف تحایا که نسیم آن از محل فیض اشفاق باشد و بریاض نفحات حفادت گذرد ، مزین بتربیت مهربانی ومحلی بحلیهٔ تعطف جاویدانی تأمل‌نماید وهمگی خاطرعاطر و جملگی ضمیرمتعلق احوال شناسد و اشتیاق و آرزومندی بملاقات عزیز فوق‌الحد تصور کند . توفیق ذوق تلاقی مقدرباد .

شانزدهم ربیع الأول از دارالسلطنهٔ هرات انفاذ می‌نماید ، در حالتی که شکر مواهب یزدانی واجب‌است للهالحمدوالمنة . چنین استماع میرود که میان او و فرزند الغ بیك ، بمجرد سخنان نا معتبراهل فساد ، صورتی کـه متضمن تشویش بلاد وعباد باشد ، روی نموده و این خبر در مملکت عراق بما رسید وبسبب بعدمسافت ، بتدارك آن‌نپرداختیم وچون بدارالسلطنهٔهرات رسیدیم، شنیدیم که‌آن فرزند عازم مغولستان است . بغایت بدیع و بعید نمود . چه کمال اهتمام این جانب نسبت بـا برادران و فرزندان من‌المهد الی اللحد ، معلوم دارد . وثوق کامل و اعتماد شامل آنکه از سر استظهار تمام متوجه شود تابنای پدر و فرزندی‌کالجبال‌الراسیات ثابت باشد . این‌صورت [که] ازروی رعایت صلهٔ رحم و راه مسلمانی وغمخواری مسلمان رفع افتاد ، از تکلف

و تصلف و ازشائبهٔ مکروغدر وحقد عاریست . جمعی که ملازم‌اند ، شاید متوهم شده ، آن فرزند را مانع گشته که حرکات ناشایست‌اختیاراً واضطراراً صادر شده مجموع را ایمن سازد که ما جریمهٔ همه را معفو فرمودیم . الماضی ما یذکرحقا ثم حقاً . همه را درپناه رأفت مأوی خواهیم داد والتوفیق من‌الله المنان *.

* مطلع السعدین جلد دوم

صورت مکتوب پادشاه خطا

پس از تیمور که درحین لشکرکشی بچین درا ترار مرد شاهرخ پسرش که ذاتاً مردی سلیم بود مناسبات سیاسی وتجاری با چین برقرار نمود و هیئتی بچین فرستاد که شرح آن از زبان غیاث الدین نقاش درزبدة - التواریخ حافظ ابرو واز آنجادرمطلع السعدین عبدالرزاق سمرقندی آورده شده‌است. روی‌همین‌اصل دای‌مینك امپراطور چین اجازه داد تادرهانکیئو در کناردریای زردبرای مسلمین مسجدی عظیم برپا شود. کتیبۀاین مجلس بسیارمفصل و بفارسی‌است و «پول‌پلیو» چین‌شناس معروف فرانسه، درضمن ماموریت میسیون فرانسوی ، عکسی از آن برداشته که هم بتازگی جزو اسناد کتابخانه ملی‌پاریس‌ثبت شده‌است ونگارنده نسخه‌ای‌از آن‌برداشته۱.

اینست بیان عبدالرزاق سمرقندی در هنگام ورود سفارت چین به سمرقند :

«درین ولاازولایات، ایلچیان از پیش‌دای منك‌خان پادشاه چین و ماچین وسایر ممالك رسیدند . فرمان همایون شرف نفاذ یافت که شهر و بازارها را آئین بندند و هر صنعتگر کمال هنر ظاهر کرده دکان خود را بیارایند. امرا برسم استقبال بیرون رفته مقدم‌ایشان رابرخود مبارك‌داشتند وهمه را بتعظیم درشهر آوردند ... مکتوب پادشاه خطااین عبارت بود :۲

دای‌منك پادشاه معظم‌نامه ارسال می‌فرماید بدیارسمرقند مرشاهرخ بهادررا که فکر میکنیم خدای تعالی جمیع خلائق بیافرید وآنچه درمیان‌آسمان و زمین است تا هریك برفاهیت و راحت باشند. بتأیید خدای تعالی ، خداوند ممالك روی زمین گشته‌ایم، بمتابعت حکم الهی جهانداری می کنیم، بسبب این میان دور ونزدیك فرق نمی کنیم و همه را برابر و یکسان نگاه می کنیم و می‌داریم . پیش ازین شنیدیم که تونیك عاقلی وکاملی و ازهمگنان بلندتری، بامرخدای تعالی‌اطاعت می‌نمائی و رعایا

۱ - (رك . مجلۀ توشه شمارۀ اول سال اول)

۲ - مطلع السعدین جلد دوم

و عساکر را پرورش داده‌ای ودربارهٔ همگنان احسان و نیکوئی رسانیده‌ای بسبب این نیك شاد گشتیم، علی‌الخصوص ایلچی‌فرستادیم تا کیمخا و ترقوخلعت رسانند. چنانکه ایلچی بآنجا رسید تونیك تعظیم امرمانموده ومرحمت ما را نیك ظاهر گردانیده همه خرد وبزرگ شاد گشته‌اند. فی‌الحال ایلچی‌فرستادی تا خلعت وتحفه واسبان ومتاعهای آن دیار رسانیدند. صدق‌نمودن‌ترا دیدیم که شایستهٔ‌ستایش ونوازش‌باشی. پیشتر [که] دورمغول بآخررسید، پدر تو تیمور فوما[1] بامرخدای تعالی‌اطاعت آورده تایردی پادشاه اعلی ما را خدمت نموده تحفه‌فرستاده ایلچیان منقطع‌نگردانیده ؛ بسبب این مردمان آن‌دیاربسعادت امان رسیده. اکنون [که] پدرتو وفات یافت توبعلم و کیاست شایستهٔ آن مراتب ومنازلی. مردمان‌آن دیاررا امان داده وهمگنان‌رادولتمند گردانیده [ای] دیدیم که توبهمت و روش پدر نیك متابعت نموده اکنون دوجیحون بای (؟) از کسان هزاره سوچردانك چنك[2] صده سون قونچی (؟) با جمعهم فرستادیم با تهنیت وخلعت و کیمخاها وترقوها وغیرهاتاصدق ماظاهر گردد بعدازین کسان فرستادیم تاآی و رو کنند تا راه منقطع نشود وتجارب و کسب بمراد خویش کنند.

خلیل سلطان[3] برادرزادهٔ تست. می‌باید که وی را نیکو تربیت نمائی تا حق برادرزادگی‌بجای‌آورده باشی.تومی‌باید که بصدق و رأی ما متابعت نمائی. اینست که اعلام گردانیدمی‌شود✽.

---

۱ - چنین است درمطلع السعدین ، درمجموعهٔ ایواغلی؛ قوتا. وصحیح همان فوماست که‌درچینی‌بمعنای داماد=(گورکان) است ۲ - معنی بعضی از این کلمات معلوم نشد و طرز نوشتن نسخ بسیار مختلف است ما متن چاپی کتاب را مأخذ قرار دادیم . ۳ - غرض خلیل سلطان برادر زادهٔ شاهرخ است که پس از مرگ تیمور وآشوب ناشی ازمرگ وی ونبودن شاهزادگان بلافصل بتخت سلطنت نشست و روزی چند دست از آستین بدر آورد و ذخایر تیموری را برباد داد. ولی سرانجام سبکسریهای اوموجب شد که ازسلطنت برکنار شود وشاهرخ بالاستحقاق براورنك شاهی تکیه‌زند .

✽ مطلع السعدین جلد دوم ، مجموعهٔ منشآت حیدر ایواغلی

جواب نامه دای‌مینك پادشاه خطای که شاهرخ پادشاه نوشته

« چون مهمات ایلچیان خطا کفایت شد اجازت انصراف یافته ، معاودت فرمودند ... چون پادشاهان خطا تا غایت دین اسلام قبول نکرده برمقتضی شریعت نمی‌روند ، حضرت خاقان سعید ، نصیحت‌نامه عربی و فارسی فرستاد تا باشد که بنورهدایت ایمان مشرف شوند . مکتوب فارسی مرقوم گردید ۱ :

بجانب دای‌منك پادشاه ازشاهرخ بهادرسلطان اسلام، سلام مالا کلام می‌فرستد. چون خداوند تبارك وتعالی بحکمت بالغه وقدرت‌کامله آدم علیه‌السلام را بیافرید، بعضی از فرزندان او را پیغمبر و رسول گردانید وایشان را بخلق فرستاد تا آدمیان را بحق دعوت کنند وباز بعضی ازین پیغمبران را چون‌ابراهیم وموسی و داود وعیسی ومحمد علیهم‌الصلوة والسلام‌را کتاب داده و شریعت تعلیم کرد وخلق آن روزگار را فرمود تا بشریعت ایشان عمل کنند وبردین ایشان باشند ومجموع این رسولان مردم را بدین توحید و خدا پرستی دعوت کردند و از آفتاب و ماه و ستاره وشیطان وبت پرستیدن بازداشتند وهر کدام را ازاین رسولان شریعتی مخصوص بود.اما همه درتوحید خدای متفق بودند. چون‌نوبت رسالت وپیغمبری برسول ما محمد مصطفی صلی‌الله علیه وآله رسید شریعتهای‌دیگر ممنوع گشت و او رسول وپیغمبر آخرالزمان شد وهمهٔ عالمیان و امیر و سلطان و وزیر وغنی و فقیر وصغیر و کبیر را بشریعت او عمل می‌باید کرد وترك ملت و شریعتهای گذشته می‌باید داد . اعتقاد بحق و درست اینست ومسلمانی عبارت ازاین .

پیشتر ازین بچندسال چنگیزخان خروج کرد وبعضی‌فرزندان خود را بولایتها

۱- مطلع السعدین جلد دوم

وممملکتها فرستاد. جوجی‌خان‌را بحدود سرای و قرم و دشت قبچاق فرستاد و درآنجا نیز بعضی پادشاهان چون اوزبك و جانی‌خان دین اسلام قبول کردند و برسر اسلام و مسلمانی بودند و بشریعت محمد رسول الله و آله عمل میکردند و دیگر از فرزندان چنگیزخان،هلاکوخان بن تولی خان بن چنگیزخان ببلاد خراسان وعراق ونواحی آن سلطنت کرده . پس از آن بعضی ازفرزندان او حاکم‌آن ممالك بودند و بسعادت اسلام مشرف گشته بآخرت رفتند ، چون پادشاه راست‌گوی غازان خان و اولجایتو سلطان و پادشاه سعید ابوسعید بهادر . تا نوبت حکومت و فرمان روائی و سلطنت و کامرانی بپدر و مخدومم امیرتیمور گورکان طاب الله ثراه رسید . ایشان نیز در جمیع ممالك بشریعت محمد رسول الله(ص) عمل‌فرمودند و در ایام‌سلطنت وجهانداری‌ایشان، اهل ایمان و اسلام را رونقی هرچه تمامتر بود. اکنون که بلطف وفضل خدای تعالی آن ممالك از خراسان وماوراءالنهر وعراق وآذربایجان وغیرها درقبضهٔ تصرف آمد ، درتمامی‌ممالك حکم‌بموجب شریعت مطهرهٔ نبویه میکنند وامرمعروف ونهی‌ازمنکر کرده و یرغو وقواعد چنگیزخانی مرتفع است . چون یقین وتحقیق شد که خلاص و نجات درقیامت و دولت وسلطنت در دنیا بسبب‌ایمان واسلام وعنایت حق‌تعالی‌است با رعیت بعدل و داد وانصاف زندگانی کردن واجبست.

امید بموهبت و کرم حق‌تعالی‌آنست که ایشان نیزدرآن ممالك بشریعت محمد صلی الله علیه و آله و سلم عمل کنند و اسلام و مسلمانی‌را قوت دهند تا باشد که پادشاهی‌چند روزهٔ دنیا بپادشاهی‌آخرت که«الاخرة خیرلك من الاولی» متصل گردد. درین وقت ازآن طرف ایلچیان رسیدند و تحفها آوردند وخبرسلامتی ایشان و معموری آن ولایت گفتند . محبت و دوستی که میانهٔ پدران بوده برموجب«محبة‌الآباء قرابة الابناء» تازه گشت . ما نیزاز این‌طرف محمد بخشی و فلان‌را ایلچی فرستادیم تأخبر سلامتی برساند ومقرر آن است که بعد ازین راهها گشاده باشد تا بازرگانان بسلامت

روند و آیند که این معنی سبب آبادانی مملکت و نیکونامی دنیا و آخرت است. توفیق رعایت اتحاد و مراقبت شرایط وداد رفیق اهل طریق باد[1].

۱ - مطلع السعدین جلد دوم و مجموعهٔ منشآت حیدر ایواوغلی

صورت مکتوب عربی

بسم‌الله الرحمن الرحیم لااله‌الاالله محمد رسول الله . قال رسول الله لایزال من امتی امة قائمة بامرالله لاینصر من خذلهم ولامن خالفهم حتی یأتی امرالله وهم علی ذلك لما ارادالله تعالی ان یخلق آدم و ذریته قال کنت کنزاً مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف . فأعلم ان حکمته جلت قدرته وعلت کلمته من خلق نوع الانسان احیاء آثار العرفان واعلاء اعلام الهدی والایمان و«ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون[1]» لیعلم الشرایع والاحکام وسنن الحلال والحرام و اعطاه القرآن المجید معجزة لیفحم به المنکرین ویقطع لسانهم عند المنازعة والخصام وابقی بعنایته الکاملة وهدایته الشاملة آثاره الی یوم القیام ونصب بقدرته فی کل حین و زمان وفرصة و اوان فی اقطار العالمین من الشرق والغرب والصین ذاقدرة وامکان و صاحب جنود مجنده و سلطان لیروج اسواق العدل و الاحسان و یبسط علی رؤس الخلایق اجنحة الامن و الامان و یأمرهم بالمعروف و ینهیهم عن المنکر والطغیان و یرفع بهم اعلام الشریعة الغراء و ازاح من بینهم الشرك والکفر بالتوحید الزهراء فوفقنا الله تعالی بسوابق لطفه و لواحق فضله ان نسعی فی اقامة قوانین الشریعة الطاهرة وادامة قواعد الطریقة الظاهرة وامرنا بحمدالله ان نفصل بین الخلائق والرعایا فی الوقایع والقضایا بالشریعة النبویة والاحکام المصطفویه ونبنی فی کل ناحیة المساجد والمدارس ونعمر الخوانق والصوامع والمعابد لئلا یندرس اعلام العلوم ومعالیها وینطمس آثار الشریعة ومراسمها ولان بقاء الدنیا الدنیة وسلطنتها واستدامة آثار الحکومة وایالتها باعانة الحق و الصواب و اماتة اذی الشرك و الکفر عن وجه الارض لتوقع الخیر والثواب فالمرجو

١- قرآن کریم سورة التوبه آیه ٣٤

والمأمول من ذلك الجانب و ارکان دولته ان یوافقونا فی الامور المذکوره و یشارکونا فی تشیید قواعد الشریعة المعمورة و یراسلون الرسل و القاصدین و یفتحون المسالك للسایرین والتاجرین لیتأکد اسباب المحبة و الوداد و یتعاضد وسائل المودة والاتحاد و تستریح طوائف البرایا فی اطراف البلاد و تنتظم اسباب المعاش بین صنوف العباد والسلام علی من اتبع الهدی[1] والله رؤوف بالعباد[2] ☆ .

۱- طه ۴۹ ۲- بقره ۲۰۳

* مطلع السعدین حوادث سال ۸۱۵ ومنشآت حیدرایواغلی

صورت مکتوب پادشاه خطا بلاتغییر

دربارهٔ این نامه درمطلع السعدین جلد اول چنین آمده است :

« مکتوب پادشاه خطا بقاعدهٔ ایشان نقل کرده شد طریق خطائیان آن است که در مکتوب نام پادشاه را در اول سطر نویسند و سطرها را بمقدار اندك از آن فراتر گیرند وهرجا درانثای مکتوب بنام خدای تعالی رسند ، آنجا که رسیده باشند گذارند وبازنام حق‌تعالی دراول سطر گیرند و اگر چنانچه بذکر پادشاه رسید ، همین طریقه مسلوك دارند و این مکتوب که دراین تاریخ فرستادند بهمان طریقه لفظاً بلفظ نوشته شد :

دای‌منك پادشاه معظم‌نامه ارسال می‌فرماید

شاهرخ سلطان ما تأمل می کنیم

خداوند تعالی‌دانا وعاقل وکامل بیافرید اورا تا مملکت اسلام ضبط کند . سبب آن مردمان آن مملکت همه دولتمند گشته‌اند .

سلطان روشن‌رأی ودانا وکامل وخردمند و از همه اسلامیان غنی‌تر وبامر

خداوند تعالی تعظیم واطاعت بجای‌آورده ودر کار اوعزت داشت نموده که موافق تأییدآسمانیست و پیش این ایلچیان امیرسرای لیدا باجمعهم فرستادیم بنزدیك

سلطان رسیده‌اند، بآداب رسوم ، اعزاز واکرام بسیار نموده‌اند . لیدا و اجمعهم بمراجعت رسیدند و عرض نمودندبر

ما همه روشن گشت و ایلچیان بیك بوقا و غیره به لیدا واجمعهم با هم برای هدایا شیر و اسبان تازی و یوزان و چیز های دیگری فرستادند . همه برین درگاه رساندند . ما همه را نظر کردیم . صدق و محبت ظاهر گردانیده‌اند ، ما بغایت

شاکر گشتیم . دیار مغرب که جای اسلام است از قدیم دانایان وصالحان از سلطان هیچکس عالی‌تر نبوده باشد و مردم آن مملکت را نیك می‌دانند، امان وتسکین دادند که بروفق رضای حق است جل جلاله چگونه

خداوند حق تعالی راضی وخشنود نباشد . مردانه مردان ما باهم دیگر بدوستی بودند . دل بدل چوآینه باشدا گرچه بعد مسافت باشد. گوئیادرنظرستی همت و مروت ازهمه چیز عزیزتراست. لکن درطبع آن نیزچیزی عزیز شود. اکنون علی الخصوص لیدا و جابلقو باجمعهم ، ایلچیان بیك بوقا و غیره را باهم فرستادیم که نزدیك

سلطان هدایاسونکفوران[1] هفت دست است که برساند. این همسونکفوران را ما بدست خود پرانیده‌ایم ونیزهدایا کمخا مع غیرهم فرستاده شد .سونکفوران اگرچه درمملکت چین ما [نمی‌شود][2] لکن علی الدوام ازاطراف دیار برای ما تحفه می‌آورند، بسبب آن کمی نیست ، در آنجای شما نایاب بوده است ، خاصانه ارسال داشته شد تا مقابل همت عالی

سلطان قرمجی (؟)[3] باشد . اگر چه آشنا کمینه است ، لیکن حوصلهٔ محبت ما باشد بقول

سلطان وصول یابد . من بعد می‌باید که صدق محبت زیاده شود و ایلچیان و تاجران پیوسته آمد وشد کنند و منقطع نباشد تا مردان همه بدولت [در] امن و امان و رفاهیت باشند البته

---

۱ - بنظر می‌آید که‌این‌کلمه اصل وریشهٔ سنقر بمعنای باز شکاری می‌باشد. یعنی حرف کاف وسط افتاده (این سقط درکلمات ترکی و مغولی زیاد است مثل قشون = قشقون) و از آنجا بشکل سنقر یا بصورت شانقار – شنقار = آمده باشد ۲ - مطلع السعدین چاپی : « نمی باشد »

۳ - این‌کلمه راطابع مطلع السعدین بمعنای «صاحب توجه» ترجمه کرده و بهتر آن بود که «مورد توجه» معنی می‌نمود .

خداوند تعالی لطف و مرحمت زیاده گرداند. اینست که اعلام کرده شد*.

* مطلع السعدین جلددوم نسخه پاریس شماره Bib. Nat. Fond. Pers. Sup. 221. پس ازنقل مکتوب درمطلع السعدین چنین آمده « مکاتیب ایشان هر کرت که پیش سلطنت آوردند ، سه مکتوب بود و د رهر مکتوبی سه نوع خط : یکی باین خط مشهور که سواد آن نوشته شد بعبارت فارسی ، دیگری بخط مغولی که خطایغور است بزبان ترکی ، دیگری بخط خطائی وزبان اهل خطا ، مضمون هرسه خط یکی ومکتوب دیگر که هرچه فرستاده بودند ازجانور و تفوزات و هدایا در آن مکتوب مفصل ساخته ، همچنین بهرسه زبان و هرسه خط . یك مکتوب بمثال خط راه هم بهمین طریق بهرسه زبان وبهرسه خط . وتاریخ ماه وسال ازابتدای حکومت آن پادشاه نوشته باشند.»

«نامه شاهرخ پادشاه بمیرزا میران شاه وقتی که میرزا میران شاه از آذربایجان روانهٔ خراسان بود»:

شاهرخ پسر چهارم تیمور است که در سال ۷۷۹ متولد شده. پیش از او سه پسردیگر بودند باین ترتیب: ارشد اولاد بنام جهانگیر که درعنفوان جوانی، قبل ازمرگ پدربسی سال وفات یافت. دوم میرزاعمر شیخ که دهسال قبل ازتیمورمرد. سوم میران شاه که حکومت آذربایجان با اوبود و براثر سقوط از اسب اختلال‌حواس‌یافت وحرکات ناشایست کرد و زنش جریان را بتیمور گفت وتیمور چند نفرازاطرافیان اورا کشت ولی اورا بخشید و وی تاسه سال بعد ازتیمور زنده بود.

نظر بعلاقه‌ای که تیمور بپسر جوانمرگ خود جهانگیر داشت، در نظر گرفته بود که نوه‌اش پیرمحمد پسر جهانگیر را جانشین خود کند. اما خلیل سلطان او را درهم شکسته سمرقند راگرفت و سلطنت او نیز طولی نکشید که شاهرخ برتخت نشست و مدت ۴۳ سال یعنی تا ۸۵۰ برایران وترکستان سلطنت کرد.

در ابتدای جلوس شاهرخ، شاهزادگان تیموری مثل میران شاه و اسکندرگاه‌گاه سری بلند می‌کردند ولی شاهرخ بصلح یا جنگ این فتنه‌هارامی‌خوابانید. بیشتراین شاهزادگان کسانی‌بودندکه ازآذربایجان بعراق می‌آمدند و عامل این حرکت هم ترس از قرایوسف بودکه بار دیگربرآذربایجان مسلط شده بود وشاهرخ سه‌بار با او وپسرانش مجبور بجنگ شد. (برای اطلاع برحالات وی رجوع شود بزبدة التواریخ حافظ ابرو، مورخ رسمی شاهرخ وهمچنین بمطلع‌السعدین،اگرچه‌بیشترمطالب را ازحافظ ابروگرفته همچنین بروضة‌الصفا وحبیب السیر و تذکرهٔ دولتشاه)

مضمون آنکه صاحبقران مغفورهریك ازفرزندانرا مملکتی داده و راه و رسمی مقررفرموده؛امروزصلاح‌درآنست که هریك‌از اولاد واحفاد آن‌حضرت بضبط‌ناحیه‌ای که متعلق باو شده بنوعی قیام نماید که فتوری بدان راه نیابد و بیگانگان مدخل

نکنند. اگر چند روز بواسطهٔ حرکت نادانسته فرزند عمر بصرهالله بعیوب نفسه و جعل الیوم خیراً من امسه، آن برادر که در ممالك آذربایجان که تختگاه ممالك [است] دخلی ندارد[۱] اما ولایت اران وموقان و ارامنه و گرجستان درتصرف آنجناب است و اگر به تنسیق امور آن مملکت التفات ارزانی میفرمایند ...[۱] للهالحمد که جناب شهریاری بمزید کیاست ازسلاطین جهان ممتازاست و [باقوال . ظ][۲] اصحاب شر و ارباب فتنه عمل نخواهد کرد که موجب پریشانی خاندان و ناشناسی دودمان خواهد گشت.

برشیشهٔ خویشتن مزن سنگ   با لشکر خویشتن مکن جنگ

وبر آن جناب مخفی نماند که این مبالغه که در مصالحه میرود از جهت عجز نیست بلکه تمام رعایت نام وناموس است واگر العیاذ بالله چهرهٔ مخالفت[۳] خراشیده شود، مشرب عذب اخوت بخاشاك منازعت تیرگی پذیرد وآتش فتنه بنوعی درالتهاب آید که اطفاءِ آن درنظر عقل محال نماید. رجاء واثق که درعواقب امور تأملی بسزا فرمایند و طریقی که وسیلهٔ بهبود و ذریعهٔ مقصود باشد مسلوك دارند تا دور و نزدیك مجال اعتراض نیابند وترك وتازیك زبان سرزنش دراز نکنند و چون بموجب فرمان حضرت صاحبقران اولاد امجاد در مملکت یکدیگر مدخل ننمایند و بآنچه حوالهٔ ایشان شده قناعت نمایند، لامحاله انواع خیر و برکت بروزگار فرخنده آثار ایشان واصل گردد. الحمدلله لولیه*.

---

۱ و ۲ ـ درنسخه بعلت پارگی صفحه یك‌چندکلمه ازبین رفته‌است.
۳ ـ چنین است درمجموعهٔ منشآت حیدر ابواوغلی ولی بنظر صحیح نمی‌آید
* ـ مجموعهٔ منشآت حیدر ایواوغلی

«کتابتی که شاهرخ پادشاه بخضرخان حاکم هندوستان نوشته»

خضرخان سلطان هند از سلسلهٔ سادات در سال ۸۱۹ سفرای خود را بدربار شاهرخی روانه کرد واز شاهرخ صورت خطبه‌ای که خواست بنام او بخواند استمزاج کرد . شرح وجزئیات این سفارت در مطلع السعدین آمده است. شاهرخ نیز سفیری بهند فرستاد . این سفیر همان عبدالرزاق سمرقندی مؤلف کتاب مطلع السعدین است که تا بیجانگر رفته و شرح سفرخود رادر آن کتاب آورده :

مطلع السعدین تاریخ مفصلی است محتوی بروقایع ایران از زمان سلطان ابوسعید بهادر ، آخرین ایلخان مغول (۷۱۶-۷۳۶) تا سلطان ابوسعید گورکان مقتول در ۸۷۳ بدست اوزن حسن . باید متذکر شد که تاریخ عبدالرزاق وقایع دو سال بعد ازین تاریخ را نیز شامل است یعنی تا وقایع سال ۸۷۵.

شاهرخ بهادر سوزمیز[۱]

بجناب مملکت مآب سلطان معظم خاقان اعظم، غیاث الدولة والدین خضرخان خلدالله ملکه فنون نوازش ومکرمت وصنوف مهربانی وعاطفت اتحاف و اهداءِ داشته جوامع همت بلند وهمگی نیت ارجمند بجانب استقامت اموردولت و استدامت ملك ومملکت آن عزیزمصروف ومعطوف است . صحیفهٔ مودت در اوایل جمادی‌الاخر سنهٔ ۸۱۹ رقم انهاءِ وسمت ابلاغ می‌پذیرد درحالی که ابواب عنایت ازلی برچهرهٔ ایام گشاده و اسباب هدایت لم یزلی دولت روز افزون را مهیا و آماده گردانیده، سلاطین اقطار وخواقین روزگار اوامر واحکام مطاع را مطیع وفرمانبردار. الحمدلله علی عواطف کرمه المتظاهرة وسوابغ نعمته المتوافرة .

مفاوضهٔ کریمه مشتمل برانواع اطاعت و دولتخواهی و متابعت و یك جهتی که

---

۱ - کلمه ترکی است بمعنای : میفرماید

معروض گردانیده بعین عاطفت ونظر رأفت ملحوظ گشت وازفاتحة الکتاب این سورة الاخلاص ، صورت اختصاص مطالعه ومشاهده رفت . چون آن عزیزمراسم نیکوخدمتی و وظایف عبودیت ویك جهتی قرین روزگار خویش ساخته وسعادت و اقبال خود از آثار ونتایج دولت قاهره شناخته وسوابق حسن خدمتکاری بلواحق وفاداری وجانسپاری منضم وملحق داشته هرآینه برتجدد ایام وتوالی لیالی نفحات عواطف درحق اومتشمر خواهد بود وصفحات ملك او بارقام مزید انعام متوسلم خواهد گشت وازجمله عنایات یزدانی وبدایع صنایع ربانی که شکر وسپاس آن از فرایض ولوازم می‌شمریم درحق ما یکی آنست که هر که دست امید در دامن دولت ما زد وپای در دایرهٔ مطاوعت نهاده سردر ربقهٔ متابعت آورد ، عروس اقبال جلوه کنان استقبال مواکب او کرد وقهرمان دولت ، فرح وشادان، پذیرهٔ فرمان او رفت. ذلك فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم[۱].

یقین واثق وظن صادق است که روائح لطایف الهی‌را این معنی هنوز اول تنسم است وبلبل دولت وکامرانی‌را آغاز ترنم و شجر دولت نهال وقمرسعادت هلال .

باش تا صبح دولتش بدمد　　　کاین هنوز ازنتایج سحرست

اول الغیث رش ثم ینسکب . حدیث خطبه و سخن سکه که بعرض سریر اعلی رسانیده وسرمنبر وروی زر را بزیب و زیور القاب همایون مزین ومنور گردانیده انقیاد واطاعت اذعان ومتابعت آن عزیز جهانیان‌را معین ومحقق بود. اکنون ظاهرتر و روشن‌تر شد. کیفیت خواندن آنکه استفسار نموده‌اند درضمن آن نوازش‌نامه صورت آن علی‌حده مکتوب است بمطالعه رسیده برآن موجب بخوانند و بردوام حالات که روی نماید و مهمات که سانح گردد بعز عرض همایون رسانند. و مقاصد و مرادات بی‌حجاب و تکلف اعلام دهند تا بانجاح و اسعاف مقرون ومتصل گردد بفیض فضل ایزدی امل فسیح است و زبان سعادت بتقریر آن حال ناطق و فصیح که عن قریب آنچه غایت

۱ ـ سورة الحدید ۲۱

همت و نهایت نهمت است آن عزیز را ازقوت وقدرت و بسطت وسلطنت میسر گردد ومناصب کامکار ودرجات بزرگوار یابد والتوفیق من الله الملك المنان وعلیه الاعتماد والتکلان وهوحسبنا الله ونعم الوکیل والحمدلله رب العالمین والعاقبة للمتقین وصلی الله علی محمد وآله اجمعین .

صورت خطبهٔ شاهرخ پادشاه

اللهم خلد قواعد الملك و الدین واعلی اعلام الاسلام وشید ارکان الشرع المبین بنفاذ دولة السلطان الاعظم الخاقان الاعدل الاکرم مالك رقاب الامم مولی سلاطین العرب والعجم ، ظل الله فی الارضین ، قهرمان ماء والطین ، باسط اجنحة الامن والامان، ناشر الویة العدل والاحسان ، حافظ بلاد الله ، ناصر عباد الله ، المؤید من السماء، المظفر علی الاعداء ، معین الحق و الدنیا و الدین شاهرخ بهادر خلدالله تعالی ملکه وسلطانه و افاض علی العالمین مرحمته واحسانه وادم اللهم فی ظلال سلطنته و دولته ، السلطان المعظم ، المالك المؤید المکرم ، اعتضاد الملوك فی الزمان ، غیاث الدولة والدین خضرخان خلدالله ملکه بفضلك و کرمك یا ارحم الراحمین* .

* مجموعهٔ منشآت حیدر ایواوغلی

صورت حکمی که میرزا شاهرخ بوالی مصر نوشته

شاهرخ بهادر سوزمیز

ملک‌معظم زبدة الملوك ملك ناصر الدین بوفورعواطف پادشاهانه وصنوف‌نوازش خسروانه شرف امتیاز و اختصاص یافته جوامع ضمیر انور و التفات خاطر ازهر بحال و مآل خود بدرجهٔ اعلی تصور کند و بداند که روزی که از خزائن عنایت الهی تاج و لقد کرمنا بنی آدم[۱] برتارك مبارك ما نهاده‌اند و خلقت شاهنشاهی و دیبای پادشاهی برقد قدر ما دوخته وصیت جلالت و معدلت و کامکاری ما در اطراف بروبحر صورت انتشار و اشتهار یافته الی‌یومنا هذا همواره مطمح نظر کیمیا اثر برصلاح و رواج حال و فراغ بال رعایا و زیردستان ربع مسکون بوده و همواره صدای ندای عنایت ایزدی بگوش هوش ما می رسانند.

بر آن باش تاهرچه نیت کنی　　　نظر بر صلاح رعیت کنی

والحمدلله رب‌العالمین[۲] که همگی‌همت بلند وجملگی‌نیت ارجمند برین معنی مصروف است که عامهٔ رعایا وکافهٔ برایا درظل رأفت همایون و کنف راحت وفراغ بال روزگار گذرانند و اتفاقاً درمحلی که بتفحص وتجسس احوال دادخواهان و مظلومان و آسیب رسیدگان اشتغال‌داشت جمعی ازتجار وحاجیان از نواحی اردبیل و گیلانات در مقام دادخواهی و تظلم درآمده بذروهٔ عرض رسانیدند که درین سال که عزیمت مکهٔ معظمه‌شرفها الله تعالی‌تعظیماً وتکریماً و شرف آستان بوسی مزارات بزرگوار فایض الانوار نجف و کربلا وسایر مزارات نموده بودند وبدان دولت سرافراز گردیده

---

۱ - سورهٔ الاسراء ۷۲　　۲ - سورهٔ الفاتحه ۱

بوقت مراجعت بوطن مألوف، بمحلی که حدود مصراست، رسیده‌اند جمعی ازقطاع‌الطریق سرراه برایشان گرفته وجوهات وتعلقات ایشان را بتمامی‌غارت کرده وبتالان برده‌اند وجمعی بزخم شمشیر وتیرمبتلی کشته‌اندو آن جماعت سروپای برهنه پیش آن عزیز آمده کیفیت بعرض رسانیده بحال ایشان التفات نکرده وبتفحص وتجسس آن صورت قیام ننموده کس بعقب قطاع الطریق نفرستاده، آن جماعت ناامید از مجلس انور رفته التجابدرگاه گیتی پناه نموده چند کس را فرستاده‌اند وچون بعرض همایون رسانیدند وصورت اهمال وتغافل آن عزیز مستبعد مجلس‌رفیع افتاد، ازآنجا که غیرت عصبیت سلطنت وجهانداری استدریای غضب شهریاری بجوش‌آمده فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست که معتمدان خاص چون نظام الدین برلاس و غیاث الدین شیخ ابوالفضل کوکلتاش ونظام‌الدین احمد فیروزشاه و کمال‌الدین میرم با فوجی از ملازمان درگاه گیتی پناه بجهت تحقیق آن صورت متوجه نمودیم. اگر درباب مظلومان غارت یافته از آن عزیز اهمال وتکامل بظهور رسیده باشد، اورا و جمعی از مخصوصان و داروغگان و کماشتگان آن حدود را بند کرده بدرگاه عالم پناه آرند تا بنفس مبارك همایون غور رسی نموده چون برضمیر منیر همایون واضح گردد که آن عزیزو کماشتگان‌آن حدود درین‌صورت اهمال وتغافل‌نموده باشند، حسب‌الشرع عوض وجوهات غارت شدهٔ‌آن مظلومان ازآن عزیزو کماشتگان اوستانده بخداوندان واصل گردانیم تابروزلاینفع مال ولابنون[1] مخاطب‌ومخذول نباشیم وفوجی از مقربان درگاه عالم پناه که حقوق خدمتکاری ایشان برذمت همت والانهمت برعالمیان اظهر من‌الشمس‌است درمقام‌تضرع‌وابتهال درآمده بعرض رسانیدند که درین ولا که جماعت بالشکرعظیم برسرقهربدان دیار توجه نمایند وعبور کنند :

---

۱ - سورة الشعراء ۸۸

درآن دیار نماند ز آدمی دیار

آسیب و تفرقهٔ کلی بدان دیار میرسد و انهدام و آلام باهالی و سکنهٔ آنجا راه می‌یابد. چون ایجاب ملتمس آن جماعت ازموجبات بود، نخواستیم که مأیوس و ناامید شوند عزیمت آن جماعت درحیز توقف افتاد. یکی از بندگان درگاه را فرستاده شد می‌باید که چون برفرمان قضاجریان لازم‌الاطاعة و الانعان وقوف یابد و از اوامر و نواهی سلطانی مطلع گردد، در روز بلا توقف و اهمال سرداران و گماشتگان و داروغگان آن حدود را تعیین نموده بسرحدها و گذرها که درقید حیطهٔ آن عزیز است فرستد تا آن جماعت قطاع‌الطریق را بهر کیفیت که ممکن است پیدا کرده وجوهات مسلمانان و غارت‌زدگان را بخداوندان باز گرداند و اگر اثری از آن جماعت حاصل نشود از خاصهٔ خود و گماشتگان، که این صورت درحدود ایشان بسبب اهمال و تغافل ایشان واقع‌شده، تاوان دهد و اگر آن جماعت ازحدود ایشان رفته باشند و بمدد و کومك احتیاج باشد فرمان واجب الانعان را بگماشتهٔ خود داده پیش اولاد عثمان بهادر جمعی ازحکام و سروران که با آن جناب قرب جوار داشته باشند فرستد که هر آینه چون برمضمون حکم همایون اطلاع یابند وظیفهٔ امداد و کمك بظهورخواهند رسانید. حق مسلمانان بعد چندین تفرقه و سرگردانی و تردد معطل و ناحق نماند و بمحل خود باز رسند و آن جماعت مفسدان را بنوعی سزا وجزا دهند که موجب عبرت متمرده گردد.

تا صیت نام نیك شود از تو منتشر تا فعل ذکر خوب بود ازتو یادگار

وروز بروزعرض حالات و رفع حاجات و ملتمسات را واجب ولازم دانند و اگر از ممری و سرحدی صورتی و آفتی روی نماید و بمدد و کومك احتیاج افتد ایلچیان و رسولان پیش جناب زبدة الملوك ملك نصیر الدین خلیل الله دربندی بفرستد که مقرر چنان است که در همهٔ امور بتخصیص صورتی که قوت و احیاءِ شعائر اسلام و نکبت و ضعف بیدینان و نامسلمانان باشد در ظاهر و باطن با آن عزیز طریقهٔ موافقت و یك

جهتی بتقدیم رساند والسلام علی من اتبع الهدی[1] . فی یازدهم شهر شعبان المعظم سنهٔ ثلاث واربعین و ثمانمائه[*] .



۱ ـ سورهٔ طه ٤۹ *ـ مجموعهٔ منشآت حیدرایواوغلی

«یکی از سادات بمیرزا شاهرخ نوشته بود»[1]

هرچند عنوان نامه مبهم است ولی نویسندهٔ آن بسیار معروف یعنی سید محمد نوربخش است که درزمان شاهرخ تحت عنوان «مظهر» نام امام عصر دست بدعوت مردمان زد وجمعی بی‌شمار بدو گرویدند واساس کار او برتشییع وغلو درآن است ، همانطور که این غلوه بعدهابصورت مشعشعی و شیخی و بابی در آمد و اتفاقاً زندگی او بزندگی سید باب بسیار شبیه است .

سید محمد نوربخش درسال ۷۹۰ متولد شده ودر ختلان در ۸۲۶ دعوت خودراشروع کرده‌است. پدرش سید امیرعبدالله لحساوی است. شاهرخ بساط او رابهم زد و امر داداورا بهرات آوردند و برادراو وخواجه اسحق ختلانی از مریدان پرحرارتش را کشته وخوداورا ۱۸ روزدرحصاراختیار-الدین محبوس کرده سپس مقیداً بشیراز فرستاده ودربهبهان وی را مدتی نگهداشته سپس آزاد کرد . وی از آنجا بحله و بصره و مشاهد مقدسه رفته ، بعد بکردستان آمد ومرید فراوان یافت و چنانکه قاضی شوشتری می‌نویسد در کردستان وبختیاری « امرا واکابرآنجا طریق انقیاد واطاعت پیش گرفتندومدتی سکه بنام اوزدند وخطبه بنام اومی‌خواندند » . شاهرخ که دراین اوقات در آذربایجان بود، امر بدستگیری وی داد . وی را باردو بردند وچون شاهرخ قصدقتل او کرد، وی گریخت. اما دوباره دستگیر شد مدت سی روز در چاهی محبوس گردید و بعد بار دیگر مقیداً بهرات گسیل شد وشاهرخ او را مجبور کرد که روز جمعه برمنبرازدعوی خلافت تبری جوید. بالاخره درجمادی الاول سال ۸۴۰ بندازپایش برداشتندبشرط اینکه « درس علوم رسمی نگوید و کثرت بخود راه ندهد و دستار سیاه نبندد. »

با اینهمه چندی بعد باز شاهرخ حکم کرد او را به تبریز برده ، بعثمانی تبعید کنند . اما وی گریخته بطرف شروان و گیلان رفت و سرانجام درسال ۸۶۹، دریکی ازقراء سولقان، نزدیک طهران کنونی، مرد ودر باغی ازمستحدثات خوددفن شد . ماده تاریخی که برای وفات اوساخته‌اند چنین است :

آفتاب اوج دانش نور چشم اهل دین
نوربخش جسم وجان ، آن قهرمان ماء وطین
سال عمرش بود هفتاد و سه و سال وفات
هشتصد و شصت ونه و ماهش ربیع الاولین
چهارده زان ماه رفته پنجشنبه چاشتگه
درگذشت از عالم فانی همام العالمین

اولاد او بنام نوربخش سالیان دراز درسراسر ایران پراکنده ومورد احترام فراوان بودند. (رجوع شود به مجالس المؤمنین وحبیب السیر و رجال حبیب السیر گرد آوردهٔ نگارنده).

حضرت الله تعالی سعادت محبت آل عبا نصیب بزرگترین پادشاهان زمان و زبدهٔ خواقین دوران گرداناد و او را بشرف حدیث من مات علی حب آل محمد مات مؤمناً برساند و از خذلان من مات علی بغض آل محمد مات کافراً برهاند.

بعد حمد الهی وصلوات قایل ارنا الاشیاء کماهی ، اعلام حضرت پادشاهی می رود که بموجب قل لااسئلکم علیه اجراً الاالمودة فی القربی[۲] محبت اولاد مصطفی برعالمیان واجب و لازم است . دراین زمان ، باجماع اهل بصیرت و بصارت ، در خاندان نبوت ولایت و فرزندی که در شریعت وطریقت وحقیقت[۳] [حضرت] رسالت پناهی باشد محمد نوربخش است . اگرحدیث اشرف امتی حملة القرآن خوانند براین «مظهر» صادق است و اگر حدیث العلماء ورثة الانبیاء گویند برین «مظهر» صادق است و اگر حدیث الشیخ فی قومه کالنبی فی امته نمایند برین «مظهر» صادق است . درین زمان و همهٔ جهان اگر سیدی باشد در فنون علم شرعی و ادبی و حکمی متبحر و در مکاشفات و مشاهدات و مغاینات و تجلیات آثاری و افعالی و صفاتی و ذاتی و حقایق توحید و معرفت وتصوف متحد ومنفرد و ازمریدان صاحب کمال قریب پنجاه صاحب حال داشته باشد که در ریاضت و مجاهدت و خدمت وعزلت برتبت تمام صاحب تجلی

۱ - عنوان نامه درمجموعه منشآت ایواوغلی چنین است. ولی از مطالب متن نامه واضحاً برمی آید که نویسنده همان سید محمدنوربخش معروف است ۲ - سورة الشوری ۲۲ ۳ - ظاهراً یك کلمه افتاده

ومحقق باشند این «مظهر» استونزد مرشدان صمدانی و علماءِ ربانی محبت و ارادت و ملازمت و اطاعت چنین صاحب کمال برپادشاهان اسلام ازجملهٔ واجباتست وبراکثر علماء اسلام بلکه خواص و عوام هویداست که غیر کاتب این حروف در همهٔ عالم هیچ کس بجامعیت این صفات موصوف نیست و مدت بیست سال است که آن پادشاه در ایذاءِ این «مظهر» سعی بلیغ مینمایند و سه نوبت مقید گردانیده است : دو نوبت در چاه داشته وهزار فرسخ تقریباً با بند اقلیم باقلیم گردانیده والحالة هذه که آخر عمر وی است ونوبت پادشاهی نزدیك است که منقضی شود ، هنوزدراندیشه آن است که این «مظهر» را بازبدست آورده مقید گرداند واین حال نزد مکاشفان محال است ، ازبهر آنکه سه قید بینایان دیده بودند و دانایان دانسته ، از آن جمله جناب تجلی مآب قدوة المرشدین ، شیخ سهاب‌الدین ادام‌الله برکاته درهرات ، در اوایل رمضان ، دیده بود که یوسف صدیق علی‌نبینا وعلیه‌السلام سه‌نوبت ازآسمان برمن نزول نموده سیم از دو نوبت اول آسانتر بوده و بعینه چنین اتفاق افتاد . مدت اول نوبت قید شش‌ماه بود وبند گران وحکم قتل بود ونوبت دویم مدت قیدچهارماه بود وبند گران وحکم برقتل نبود ونوبت سیم مدت قید دوماه بود وبند سبك وچاه وحکم قتل نبود اکنون توقع از آن پادشاه آن است که از کرده پشیمان گردد استغفار فرماید و زیاده ازین در قصد جان خاندان پیغمبر نکوشد که عمر وسلطنت بپایان رسیده است و نوبت آل محمد است والسلام علی‌من [1] اتبع الهدی[2]

---

۱ - سورهٔ طه ۴۹ ۲ - مجموعهٔ منشآت حیدر ایواوغلی

«سید محمد نوربخش در نصیحت مریدان و اهل معرفت نوشته»

شکر و سپاس بی‌قیاس حضرت لاهوت‌را که، بمقتضای حکمت، انسان‌را از همهٔ کاینات بر گزیده بشرف نبوت و ولایت مشرف گردانیده وتشریف نبوت برخاتم‌انبیاء ابوالقاسم محمدبن‌عبدالله‌علیه‌افضل الصلواة بلباس‌جامعیت‌پوشانیده وازمهالك‌جسمانی و عقبات نفسانی وی را بموهبت محض رسانیده و ازجمیع مقامات صدیقان ومقربان [در] گذرانیدموشراب تجلیات آثاری‌و افعالی‌وصفاتی‌وذاتی نوشانیدموالحمدلله‌علی‌نعمائه الظاهرة والباطنة که هیچ‌ازشرف فضائل و کمالات ازین «مظهر»دریغ نداشت. درنسب قرشی هاشمی و علوی و فاطمی و حسینی وکاظمی‌ام . درعلوم ادبی‌فرید فضلاء زمانم . در علوم شرعی وحید مجتهدان جهانم . در علوم ریاضی اگر افلاطون بودی ازین «مظهر» استفاده نمودی . درعلوم شریفهٔ جفریهٔ جمفریه تابع آدم اولیا علی مرتضی‌ام صلوات‌الله‌علیه و درعلوم غریبه سیمیا و کیمیا ولیمیا اگرعار ندارم ابوعلی‌سینایم ودر مکاشفات ملکی، ومشاهدات ملکوتی ومغیبات جبروتی‌و تجلیات‌لاهوتی‌کامل‌ومکملم و دراطوار اذکارسبعهٔ لسانی ونفسی و قلبی وسری و روحی وخفی و غیب الغیوب واصل ومتواصلم و در معرفت حقایق اشیاءِ ومشرب توحید

بخدا گر بزیر چرخ کبود چون‌منی‌هست وبودوخواهد بود

ای اهل زمانه مفاخرت نمائید بمعاصرت امام اولیاءِ . ای اهل ملك مبادرت نمائید بنصرت نتیجهٔ سلطان آل عبا . ای اهل علم از تیه تقلید بسرچشمهٔ تحقیق رسید ای‌اهل معرفت طالب علم الیقین شوید . ای‌خواص در صدق واخلاص کوشید . ای‌عوام الناس‌لباس تقوی پوشید؛ واگرنه بمقتضای «من‌مات ولم‌یعرف امام زمانه مات

میتة الجاهلیة»[۱] وقت مقتضی اظهار بودی حال خود مخفی داشتمی. اما اظهار واجب بود تا برعالمیان حجت باشد. هادی علی الاطلاق همگنان را بمظهر کل و هادی سبل دانا و بینا گرداناد، بحرمت سیدالکونین وعترته الاخیار الاطهار و السلام[*].

۱ - بحار الانوار مجلسی، جلد ۷ صفحه ۱۷

*- مجموعهٔ منشآت حیدرایواوغلی (خطی) نسخهٔ ملکی آقای دکتر مهدی بیانی

«مکتوب شاهرخ به میرزا پیرمحمد درباب سفارش میرزا اسکندر»

میرزا اسکندر، برادرزادهٔ شاهرخ، مردی شجاع ولی مثل سایر شاهزادگان تیموری سرکش و آشوبگر بود. هنگام مرگ امیرتیمور وی حکومت همدان داشت و پس از آنکه میرزا ابابکربن میران شاه دعوی استقلال کرد وی ترسیده بشیراز پیش برادرخویش پیرمحمد رفت وحکومت یزدیافت. امادر۸۰۹ بین آن دواختلاف روی‌داد وپیرمحمد اورا بند کرده نزد شاهرخ فرستاد. ولی‌وی فرار کرد و باصفهان آمدوبهمراهی برادردیگر خود میرزا رستم گرمسیر فارس را غارت کرد و یکچند سرگردان بود تا دوباره بدست شاهرخ افتاد. اما شاهرخ او را رها کرد و اوپیاده بشیراز آمد و پیرمحمد اورا بمهربانی پذیرفت. پس از کشته شدن پیرمحمد در ۸۱۲ امرا بااسکندر بیعت کردند و وی باصفهان آمد و سلطان معتصم ابن زین‌العابدین آخرین ازمانده آل مظفررا درهم شکست و معتصم‌درین جنگ کشته شد.

اسکندر، پس‌ازتسلط براصفهان وشیراز وعراق، اصفهان را پایتخت نمودونام‌شاهرخ را ازسکه انداخت تا شاهرخ در ۸۱۶ خبر طغیان او را شنیده بجنگ او شتافت. اسکندر در طی‌همین جنگ در محاصره افتادو دستگیرشد و برادرش‌میرزا رستم‌چشم‌اورا میل کشید ودر۸۱۸ بقتلش‌رسانید

نامه‌ای که بلافاصله بعد ازین‌سطورمی‌آید مربوط بموقعی است که اسکندرنسبت بشاهرخ هنوز اظهارعصیان‌نکرده وشاهرخ ازوبرای‌جنگ با قرایوسف دعوت نموده‌بود، اما تفصیل طغیان اوبرشاهرخ وجنگ شاهرخ با او بعد ازین نامه خواهدآمد.

جناب فرزند اعز اکرم ارشد نورالدولة والدین میرزا پیرمحمد اطال‌الله تعالی بقاءه می‌باید که درجمیع‌احوال نص «واحسن کمااحسن الله الیك»[1] را قدوه گردانیده اقاصی و ادانی را از حسن اشفاق بهره‌مند دارد و بموجب «اولوا الأرحام بعضهم‌اولی ببعض»[2] هیچ آفریده اقتباس انوار این مهم را مستحق‌تر ازجماعتی که فضیلت صلهٔ

---

۱ - سورهٔ القصص ۷۷ ۲ - سورهٔ الانفال ۷۶

رحم دارند در خیال نتوان آورد ، طایفه‌ای که سر وجود ازیك گریبان برآورده‌اند و پای نشو و نما دریك دامان کشیده ، ثریا شکل از یك مطلع طلوع کرده و بروجوار ازپی‌یکدیگر برآمده وچون جواهری که ازیك عقد منتشرشود و کلماتی که از یك لفظ منتشر گردد واین حالات جزمیان اخوه واخوات واقارب وعصبات نتواند بود که این جماعت را زیادت ارادت و اعتقاد در حق یکدیگر باشد و اگر ناگاه عیاذ بالله خدشه‌ای درمیان آید ، راه‌نمام و حاسد بسته ، جادهٔ « لاتثریب علیکم الیوم »[1] گشاده دارند. مقصودآنکه فرزندمیرزا اسکندر را باز طلبیده بعنایت وشفقت مخصوص‌سازد و ناحیتی از اطراف بدیوان او گذارد*.

---

۱ - سوره یوسف۹۲

* مطلع السعدین ، قسمت اول چاپ لاهور صفحه ۸۰-۸۱ وقایع سنه ۸۱۲

پس از آنکه میرزا اسکندر برفارس تسلط یافت، عرضه داشتی بخدمت خاقان سعید فرستاد و پیغام داد که «...از برادران هر که صلاح دانند نامزد عراق گردانند تا ممد و معاون یکدیگر باشند و حضرت خاقان سعید رقم اختیار بنام میرزا بایقرا کشید... و روان فرمود و بمیرزا اسکندر نوشت که :

چون سلطنت یزدانی وفضل ربانی اسلاف ما را بمحض عنایت نفاذ امر و جریان حکم کرامت فرمود واز اسلاف به‌اخلاف رسید وخدای تعالی آن‌فرزند را مقالید امر ونهی مملکتی که بتختگاه سلیمان علیه السلام منسوب‌است ارزانی داشت، شکر آن بجابایدآورد تا موجب‌دوام دولت گردد وبرموجب ملتمس او «سنشد عضدك باخيك»[1] میرزا بایقرا را متوجه آن صوب گردانیدیم. باید که طریقهٔ عاطفت مسلوك دارد تا عقد الفت انتظام گیرد و کار موافقت التیام پذیرد. بحمدالله که جناب فرزندی ازین وصایا مستغنی‌است. اما بنابرتذکار تکرارمی‌نماید.

منتظر ازخصایص کرم ولطایف شیم فرزندی‌آن است که برادران و صلت رحم را در ظل شفقت خویش دارد. چه رعایت اقارب را در ثبات دولت اثریست هرچه عظیم‌تر. اکنون صدق شفقت مابر اخوان خویش لازم شناسد وپیوسته طریق‌مکاتبات مسلوك داشته، ابواب مراسلات‌مفتوح‌دارد و آرزوئی که باشد اعلام نماید تا در اتمام آن وظایف اهتمام مبذول افتد وباجابت موصول گردد. انشاءالله تعالی*.

---

۱ - سورة‌القصص ۳۵　　　* مطلع‌السعدین قسمت اول چاپ لاهور.

«پادشاه مرحوم شاهرخ بهادر به برادرزادهٔ خود میرزا اسکندر ولد عمرشیخ نوشته»

جناب فرزندی اعزی خاد ملکه بسلام مالا کلام مخصوص گشته معلوم فرماید که بفیض فضل الهی و یمن [دولت][1] نا متناهی، احوال این [مملکت][2] بر نهج استقامت استقرار یافته و امور این ولایت برمجاری استدامت استمرار پذیرفته . هر زمان از بارگاه صمدیت [و درگاه احدیت][3] درر کرم و غرر نعم نصیب دولت وقسمت حشمت ما می آید و هرمراد که درخاطر گذرانیم دولت مساعدت می‌نماید و روزگار موافقت می‌فرماید . اکنون همت برتفریق جمع وتمزیق شمل قرایوسف تر کمان و ضبط ونسق ولایت آذربایجان مصروف است . حالا عزیمت آن است که زمستان در مازندران گذرانیم وچون طلیعهٔ بهار پیدا شود ، رایت شاهی برافراخته ، سوار وپیادهٔ لشکر با اسبان پیل پیکر، رخ بدان مهم آورده فرزین بند خصم را بگشائیم که از آن زمان باز که نازلهٔ هایله برادر ،[4] پادشاه سعید شهید[5] ، بوقوع پیوست تدارك آن فرض عین بلکه عین فرض دانسته‌ایم . اما بسبب بعضی قضایا که دربعضی ممالك واقع شد-چنانچه جناب فرزندی‌را معلوم‌است- توجه‌بآن‌طرف‌میسر نمی‌شد. امروز بحمدالله تعالی که ممالك خوارزم و خراسان و زابل وکابل [باتمامت][6] هندوستان و مملکت

---

۱ - مطلع السعدین : « تأییدات» ۲ - مطلع السعدین: ممالك وولایت ۳ - فقط درمطلع السعدین ۴ - مطلع السعدین و برادران مخدوم ۵ - غرض میرزا میرانشاه پسر تیمور و برادر شاهرخ است که در سال ۸۱۰ در جنگك باقرایوسف کشته‌شد . ۶ - مطلع السعدین : [تا اقصای]

ماوراءالنهر بانواحی ترکستان ومازندران با[1] تمامت طبرستان در تحت تصرف بندگان ماست وخاطر ازجمیع جوانب جمع وحق تعالی قوت انتقام ارزانی فرموده وصدهزار سوار که هریك ابرغران و برق درخشانند دراردوی همایون مجتمعند. وهیچ آفریده‌ای باین خاندان [که عقد ایامش ازانفصام مصون باد][2] این جرأت ننمود که قرایوسف نموده والحال سودای استبداد ازسر بیرون نکرده وبرشیوهٔ خود[3] مستمراست انتقام از او شرعاً وطبعاً و نقلاً وعقلاً از شمار واجبات است و رفع او از مفترضات. اگر ما با یکدیگر [راه مناسبت ومباسطت گشاده نداریم[4] و]جادهٔ اتحاد نسپریم ودرجذب منافع ودفع مضار [مشارك ومشابك][5] نشویم، دشمن قوت گیرد وطمع اودرممالك زیادهشود. می‌باید که در اول بهاربا لشکر متوجه شده [در حدودری اتفاق ملاقات باشد وبهیأت اجتماعی روی بدین مهم آورده][6] هرچه صلاح باشد تقدیم نمائیم وپیش از ملاقات از امرهر کس را داند، بفرستد تا مشورت نموده هرچه مقررباشد باتمام رسد. ان شاءالله تعالی وحده العزیز*.

---

۱ - ایضا : [تا] ۲ - فقط در مطلع السعدین ۳ - ایضا :[مخالفت]
۴ - مطلع السعدین اضافه دارد ۵ - ایضا : متشارك ومتشابك ۶ - این قسمت فقط در منشآت حیدر ایواوغلی است .
** مطلع السعدین جلد دوم ومنشآت حیدرایواوغلی (م.ب)

نامهٔ میرزا اسکندر بسرحدات در طلب لشکر و تحریک مرزداران بمخالفت با شاهرخ

شاهرخ چنانکه گذشت ، در مازندران بود و قصد داشت که پس از گذشتن فصل سرما بجنگ قرایوسف رود که خبر طغیان اسکندر بدو رسید. اسکندر پس از اظهار خلاف باشاهرخ ، راههای عراق بری را مسدود کرد و آن نواحی را که مسیر لشکر شاهرخ بود آتش زد وبرای جمع لشکر بسرحدات نامه فرستاد . ازجمله « کافی‌اسلام را بطرف سیستان وقندهار و گرمسیر نامزد فرمود وچند سراسب تازی و زینهای زرین وخلعتهای فاخر جهت سرداران ارسال نمود و مکاتبات مصدر باین عبارت : القائم بامور المسلمین و والی امیرالمؤمنین السلطان اسکندر من امره المطاع... روان کرد » مضمون آنکه :

حضرت عزت جل و علا از دیوان « تؤتي الملك من تشاء »[1] سلطنت ممالك بما ارزانی داشته. بعنایت ازلی واثقیم کههرروزمواد این معانی درتزاید باشد . حالا مطمح نظر سعی و مطرح شعاع قصد ما آنست که بلادی که در تصرف جد ما امیر بزرگ صاحبقران بوده بتمامی مضبوط گردانیم . قرا یوسف که خود را بوجود ترا کمه استظهاری تصور کرده بود یك حملهٔ ما را پای نیاورد .

سیل اگر سنگ را بگرداند   چون بدریا رسد فروماند

و تا آن زمان که حضرت شاهرخی با ما طریق ایلی و خویشی و دوستی مرعی می‌داشت، مانیز رعایت جانب ایشان می کردیم. اکنون با لشکر گران متوجه مازندران گشته‌اند . ما نیز اصفهان را معسکر همایون ساخته. مقرر است که هفتاد هزار سوار اوایل بهار جمع باشد . می‌باید که ایشان با ما یك جهت بوده ، سوار تاخت ایشان بحوالی هرات رسد و چون این قضیه را از پیش برداریم آن ولایت را با کابل و زابل وبعضی خراسان ، سیورغال ایشان خواهیم فرمود * .

۱ - آل عمران ۲۵   * مطلع‌السعدین حوادث سال ۸۱۶

«شاهرخ پادشاه بفرزند خود الغ بیك نوشته»

میرزا محمد ترغای معروف به الغ‌بیك معتدلترین و دانشمندترین فرزند شاهرخ است. وی‌درغیاب شاهرخ که سه بار برای دفع قرایوسف بآذربایجان رفت ، عهده دار حکومت سمرقند وماوراء النهر یعنی‌تختگاه دولت‌تیموری بود وسمت نیابت سلطنت‌داشت .

درین نامه چنانکه ملاحظه میشود ، شاهرخ نخست برای‌مقابله با قرا یوسف از سمرقند حرکت کرده ولی چون اسکندر پسرعمرشیخ (که ذکرش گذشت) اظهار استقلال نمود شاهرخ دفع‌اورا که درمرکز ایران دم ازخودسری میزده واجب ترشمرده است .

فرزند اشجع اعز کامکار ، منظورنظرعنایت آفریدگار ، کوکب فلك سلطنت و پادشاهی ، درهٔ درج خلافت و شهنشاهی ، مغیث الدین الغ بیك بهادر، طول الله تعالی ایام دوام الدولته والسعادة اعماره وسادات وقضاة وائمه وعلماء وموالی‌ومشایخ و اصول وصواحب واهالی‌ولایت سمرقند بدانند که چون از یورت قشلاق باستخلاص مملکت عراق وآذربایجان وفارس رایات همایون حرکت نمودند متواتر بمسامع جلال رسید که اسکندر تصور استقلالی نموده در مقام خلاف و تمرد است . بنابر آن اولاً عنان جهانگشای بصوب ممالك عراق و اصفهان انعطاف یافت . چون بحدود ری رسیدیم حسان (؟) وبرادرش‌عبدالله پروانچی‌با قریب یکهزار مرد مدنی‌بود که بمحاصرهٔ ساوه مشغول بود اقبال وار بدرگاه عالم پناه آمدند ویوسف خلیل رادستگیر کرده‌آوردند وکلید حصار قم که عبدالله پروانچی داروغهٔ آنجا بود سپردند وحصار آوه و کرهرود و کره و تمامی قلاع وحصون که برممر لشکر واقع بود همگی و تمامی در قید ضبط درآمده هرروز ازنوکران مخصوص اسکندر فشون فشون گریخته بمعسکر همایون

ملحق شدند . در غرهٔ ربیع‌الاول که بمرحلهٔ آتشگاه اصفهان رسیدیم ، اسکندر با غلبهٔ تمام مکمل و مغرق تعبیهٔ صفوف کرده بمقابله و محاربه درآمد و لشکر منصور کالليوث الصایله براوحمله نمودند ودرحمله اولی « کحمرمستنفرة فرت من قسورة »[۱] روی بهزیمت آورده از امرا وبهادران او اکثردستگیر وطعمه ونشانهٔ شمشیرونیر شدند و اسکندر بامعدودی چند منکوب ومقهورباانواع حیل بحصار درآمد . من بعدآنچه سانح رود اعلام خواهد شد والسلام✿ .

۱ - سورة المدثر ۵۱

✿ مجموعهٔ مکاتبات بشمارهٔ Sup. 1815 در جزوکتب فارسی کتابخانه ملی پاریس .

«کتاب شاهرخ بهادر بسلطان محمد ولد ایلدرم بایزید»

پس از شکست سلطان بایزید ، تیمور سعی کرد تا آناطولی را تجزیه کند وبرای این‌منظور امرای محلی را تقویت نمود وهمچنین‌پسران بایزید را برضد یکدیگر تحریك و اغوا نمود .

از اولاد بایزید یکی‌بنام سلیمان در ادرنه بساطی فراهم کرد وبا امانوئل پالئولوگ امپراطور بیزانس اتحاد نمود و برای جلب خاطر او شهرسالونیك Salonique وسواحل بحرسیاه را باو واگذاشت وبایکی ازخویشان امپراطور ازدواج نمود. دیگری‌بنام محمد درکوههای آناطولی با تیمور درافتاد و دو شهر توقات واماسیه را ازچنگ اوبدر آورد. سومی بنام موسی‌لشکریان موجود دربورسه را جمع‌آورد وخود را سلطان‌خواند ودرین جریانات سردار معروف تیمور طاش پاشا هم با او همراهی کرد. تیمورهم باین‌اختلافات دامن میزد. بالاخره محمد برعیسی غلبه کرد واو را کشت وموسی‌برادر دیگرخود را ازحبس کرمیان بیرون‌آورد و بجنگ سلیمان فرستاد. سلیمان بدست موسی کشته شد وموسی‌پس‌ازین‌فتح‌بجانب صربستان حمله کرد و بمجارستان تاخت . اما این فتوحات موجب غرورو طغیان اوشد وقسطنطنیه را محاصره کرد تابرای‌خودتصرف کند. امپراطور بیزانس ازمحمد کمك خواست و محمد نیز بدو کمك نمود وموسی درین محاصره‌کاری نتوانست کرد . سرانجام براثراتفاق‌محمد وامپراطوربیزانس وامیرصربستان، درقشون‌موسی‌اختلاف افتاد و سپاهیانش اورا واگذاشتند وموسی اسیرمحمد شده مقتول گردید (۸۱۶) .

محمد که بنام سلطان محمد چلبی بالانفراد سلطنت یافت ، مردی حلیم وبردبار بود وسعی داشت تاآنچه از دولت عثمانی براثر حملهٔ‌تیمور انتزاع و تجزیه شده بازیابد. درعهد اوکسی بنام بدرالدین‌از ابواجمعی برادرش موسی‌اختراع مذهبی کرد ومدتهامایهٔ دردسر بود تا درسال۱۴۱۷م بدرالدین در مقدونیه دستگیر و بدار آویخته شد . دیگر از وقایع ، پیدا شدن مصطفی برادرش‌بود که درحین‌جنگ باتیمور گم شده بود. اونیز کروفری کرد وسرانجام امپراطور رومشرقی‌اورا درجزیرهٔ لمنوس‌تحت‌نظر خود نگهداشت و دربار عثمانی حقوقی برای او معین کرد. سلطان محمد

در ۷۸۳ متولد شده بود و پس از ٤۳ سال‌عمردر ۸۲٦هـ۱٤۲۱م در شهر ادرنه بمرض فجأة درگذشت و بعقیدهٔ بعضی بدست پسرخود مسموم شد .

جناب سلطان اعظم مولی الملوك بنی الامم ، قاتل الکفرة وقامع الفجرة ، المجاهد فی‌سبیل الله الملك الاحد ، نظاماً للملك والدین ، سلطان محمد اعداه‌الله [وادامه] باحسان پادشاهانه فایز گشته بداند که بمسامع علیهٔ ما چنان رسانیده‌اند که سلیمان بیك وعیسی بیك و موسی بیك با او درمقام نزاع و شقاق بوده‌اند وبرسم تورهٔ عثمانی، هریك رااز غوغای دنیای فانی‌خلاص کرده‌اند ، ذلك تقدیر العزیز العلیم[1] . اما این شیوه درمیان برادران جانی،برموجب تورهٔ ایلخانی غیرمناسب می‌نمود . چه دولت چند روزه بقائی ندارد که بجهت آن ارتکاب چنین احوال کرده شود .

میازار موری که دانه کش است   که‌جان دارد وجان شیرین‌خوش‌است

ایشان اعقلند و احوال همایون ما آنکه بجز غوغای قرایوسف و اولاد او که ظالمان بی‌دین وقاطعان طریق اهل یقین‌اند ، مدافعهٔ دیگر نیست ، این خارهم از آن گل برجیب جان خلیده است . شاید که ازسطوت قاهره‌بآن جوانب‌عنان پوی گردد و هر گاه بحدود ایشان رسد گرفته ، بدست‌بازخواهان مادر رسانند ودراسباب محبت قصوری‌نگذاشته ، دراطفای آتش فتنه کوشند ، تا موجب پریشانی‌احوال رعایا وبرایا نگردد وباقی‌مشافهات را ازدارنده ، یورندق بهادر،تحقیق کنند وبزودی اعادت نمایند والسلام والاکرام . کتب بالامر العالی فی‌اواسط شهرذی‌الحجة الحرام سنة ثمان‌عشر وثمانمایه ببلدة خوارزم[2] .

۱ ـ سورة، الانعام ٩٦   ۲ ـ حیدرایواوغلی (ب.م) وفریدون بیك جلد اول ص ۱۵۰

جواب

مخلص دولتخواه که همیشه حلقهٔ موالات در گوش جان داشته وحب حب در مزرع دل کاشته ، لیلاً ونهاراً وسراً و جهراً ، دست تضرع و دعا بدر گاه حق جل وعلا برداشته ، بتمهید قواعد سلطنت و کامرانی و تخلید سعادت و شادمانی عالی حضرت خلافت منقبت پادشاه فلك بارگاه ملك پناه جم جاه ، کسری ایوان منوچهر ایوان، افراسیاب زمان ، شهنشاه اقالیم سبعه ، بر گزیدهٔ آباء تسعة .

شه هفت کشورممالك ستان جهان کرم شاهرخ کامران

ضاعف‌الله قدره و شرح صدره و اعز جنده و زاد عمره و نصره مسارعت و مبادرت می‌نماید ، قرین اجابت وضمین استجابت باد . انه رؤف بالعباد . .

بعد ازتقدیم خدمات ایلخانی ، معروض رأی قرولتای خسروانی گورکانی آنکه درین ولا نامهٔ یرلیغ ختامه مصحوب ذوالمجد والمعالی یوروندق بهادرخلکانی زیدقدره و رزقت سلامته در بهترین ایام بدین محب مستهام در رسید . چون مشعر بود بصحت ذات ملکی الصفات ، شکر الهی بجای آورد و نصایحی که درباب اخوان زمان کرده بودند فرمان بریم . لیکن از ابتداء طلوع تباشیرصبح دولت عثمانیه ، رحم‌الله اسلافهم وابد اخلافهم ، مشکلات ایام را اکثر بدست تجربه گشاده وآن را پیشنهادخویشتن ساخته‌اند و ازجمله درآنکه سلطنت اقتضای شرکت نمی کند ، شبهه‌ای نیست و کلام لآلی انتظام صاحب گلستان غفره‌الله الملك الرحمن که ده درویش در گلیمی بخسبند و دوپادشاه در اقلیمی نگنجند ، مؤیداین احوال امن مآل است ، علی الخصوص که اعدای دین ودولت ازاطراف وجوانب منتظر اندك فرصت‌اند. ونبات و زوال ملك بتدبیر نیست؛

بلکه وابستهٔ تقدیر الهی است . فاما اگر حکام همجوار مسلمانان عالی تبارمی‌بودند ، اندوهی‌دست نمی‌داد والعیاذ بالله که فرصت بکفار خاکسار درافتد ومعلوم عالیست که در واقعهٔ جد مغفرت پناهم اکثر بلاد مفتوحه مثل سلانیك وغیره از قبضهٔ اسلامیان بیرون رفت .

ماقصهٔ فتنه را چگوئیم ای‌دوست از غمزهٔ شیوه کارجانانش‌پرس

از آنست که در امور سلطنت و خلافت تفرد را اختیار کرده‌اند و الخیر ما اختاره‌الله . و احوال قره یوسف را متحیریم. اگر طلب عذر او از آن درگاه نمائیم، شایددرمعرض قبول نیفتد واگردرولایت خودراه نمی‌دهیم بگفتهٔ: هر که دست ازجان بشوید هرچه‌دردل دارد بگوید وازضرورت بلکه مرتکب‌انواع فضاحت گردد وباحکام همجوار،مثل‌قرمانیان وحمیدیان واسفندیاریان وطورغودیان وذوالقدریان ، متفق‌شده، با سلاطین مصرنیز درپیوسته ، ازشومی‌هریك امرغزا معطل ماند. نه‌آنکه شیرمردان روم‌را ازجمعیت شغالان گزندیست، یقین که مشغلت بغزا انسب واولی‌ازدفع‌امثال‌این غوغاهاست . زیادت چه نویسد والامراعلی* .

---

* مجموعهٔ فریدون بیك جلد اول ص ۱۵۱ ومنشآت حیدر ایواوغلی نسخهٔ م. ب

نامهٔ قرایوسف بشاهرخ

پیش از آنکه کار بجنگ کشد، قرایوسف سعی داشت تا مگر با چرب زبانی واظهارعجز وبندگی تختگاه آذربایجان را از شاهرخ بگیرد، ولی شاهرخ ازاواطمینان نداشت، چه رفتار قرایوسف را با پدرخودامیرتیمور وبی‌وفائی‌ازورا باسلطان احمد جلایری فراموش نکرده بود. بهمین جهت باو روی‌خوش نشان نداد و بلکه جزبلب شمشیر صحبت نکرد.

بنده مخلص دولتخواه وهواخواه بی‌اشتباه

آنکه او درهمه دل مهر تودارد همه عمر وانکه او باهمه کس ذکرتو گویدهمه‌جای

امداد بندگی و دعا واعداد محمدت وثنا، خالی‌ازشائبهٔ ریا، بمحل عرض وموقف انهاء میرساندواناء اللیل واطراف النهارمزید عمرو ودام دولت، بتضرع هرچه تمامتر ازحضرت عزت می‌طلبد.

هیچ‌شك نیست که مقرون باجابت گردد هردعائی که بصدق‌ازسر اخلاص‌بود

انخراط درسلك ملازمان بندگی و التجا بظل رایات عالی، غایت همت ومنتهای نهمت است وتوافق اسباب‌آن را ازمسبب الاسباب مسألت میرود وثقت مستحکم‌است که مبذول گردد. انه سمیع مجیب.

درین ولا که ضریعهٔ[1] اخلاص متوجه‌می‌شود وبدان دولت سعادتش‌مساعدت‌نمود، بنده را علایق وعوائق روزگار وموانع متنوع ناهمواراز احرازآن تغیث مانع آمد، خواست که خود را بواسطهٔ عرض دعای و رفع ثنای، بتازگی‌در جریدهٔ دولتخواهان

---

۱ - قاعدة اگر بمعنای نامه و پیغام باشد«ذریعه» می‌بایست نوشته شود ولی‌چون درمتن‌چنین بود، درآن دست نبردم وشاید هم از ضراعت گرفته‌اند باصطلاح بمعنی« تضرع نامه ».

مثبت گرداند و بشرح شمه‌ای از فضائل ذات ومکارم صفات اطناب و اسهاب واجب دارد وازملامت خاطرمبارك اندیشه کرده بدین مختصر اختصارنموده ، بدعای دولت که ورد همه روزه است پرداخت . عبودیات را کمر بسته امثلهٔ علیه را چشم ترقب برمرصد انتظار گشاده ، سالهای بسیار وقرنهای بی‌شماردولت آن حضرت باقی باد*.

* نسخهٔ کتابخانه پاریس بشمارهٔ Bib. Nat. Fond. Pers. Sup 1815

«قرایوسف ترکمان والی آذربایجان بحضرت شاهرخ میرزا نوشته و آمدن مشهد آرزو داشته»

بجز خدای نمیداند، ای خداوندم / که من چگونه بدیدارت آرزومندم
عظیم سنگدلی کرده‌ام،که بی‌موجب / حقوق خدمت دیرینه را بیفکندم
بخاکپای تو سوگند می‌خورم حقا / بدوستی که حقیقت شناس‌وسوگندم
هزار سال اگر در میان خلاف‌افتد / همان محب و غلام و کمینه فرزندم

اگرچه‌در ابلاغ [وناثیر؟][1] مودت وارسال اساطیرمحبت که مطلع تباشیر صبح صادق مرید صداقت است، این مخلص جانی‌مقصرو متوانی‌بود، فاما [بابلاغ][2] بسیط مراعات‌مخلصانه وید طولای دعوات صادقانهٔ این‌مخلص صافی‌موالات در اذیال صیامات و اعقاب صلوات پیوسته شامل حال خجسته فال آن عندلیب نغمه سرای فروع منابر و طوطی شکرشکن ریاض شرایع وشعائر دل‌افروز نورالهی وشهاب جانسوز مثالب و مناهی، بمحل تقوی بارسرا بستان، شمع شبستان وچهره نمای مقصود می‌بود.

ما از سر نیاز دعاگوی دولتیم / باشد دعای سوختگان ازسرنیاز

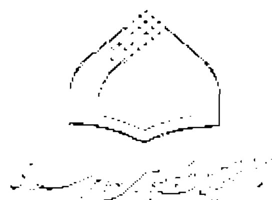
الحق همیشه‌آرزوی این پروردهٔ قوافل نعم وبرآوردهٔ فواضل کرم‌آن قدوهٔ کافه امم، آنکه احرام مشاهدهٔ مشهد منور و زیارت مرقد مقدس معطرآن راهنمای دولت وپیشوای امت بسته، روی نیاز بخاک‌آن‌تربت عالیه رتبت که غالیهٔ طرهٔ طهارت ومشك نافهٔ عصمت است سوده، و زنگ غم از آئینهٔ دل زدوده، هرچند زودتر بصوب مشام

---

۱ - چنین‌است درمتن وشایدهم: «طوامیر» ۲ - بنظر می‌آید که قسمت بین دو قلاب زیادی باشد واصلا ازین کلمه ببعد، بمناسبت انشاء متکلفانهٔ نامه ومنحصربودن نسخه، تصحیح آن مشکل است.

همایون مقام مخلد انتظام توجه آید . این داعیه روز بروز برمصاعد رفعت و مراتب صدق عزیمت مستولی ومستعمل بوده .

سالها خاطر درویش تمنائی داشت عمربگذشتو امیدازدلدرویش نرفت*.



* نسخهٔ کتابخانهٔ پاریس بشماره Fond. Pers. Sup. 1815

من انشاء واحد من السلاطين الفضلا من لسان سلطان الامراء قرا يوسف الى السلطان الاعظم و الخاقان الاكرم معين السلطنة والدين ابو الفتح شاهرخ سلطان

بقاؤك ما تبقى الدهور مخلدا   و شأنك اعلى فى الزمان و ارفع
وجودك موجود و لطفك شامل   ظلالك مبسوط ، حسامك قطع

از ورود رشایح مثال بی‌مثال واجب‌الامتثال حضرت اعلی خاقانی و از وصول فصول لطائف صحایف صنوف فیوض سلطانی خلدالله سبحانه و تعالی ایام سلطنته مخلداً بالدوام وابدآثار مملکته‌الی‌یوم القیام که مثال وحی ربانی و درج در رمعانی بود ، از مکمن غیب بی‌عیب من‌حیث‌لایحتسب[1] ، بدین دولتخواه صادق الوداد ، خالص الاعتقاد مرسل افتاد ، بخطوات خضوع وضراعات واقدام بندگی و طاعات استقبال نموده ، در وظایف دعای دوام دولت ایام‌عمود و نظام عقود روز افزون و اوقات همایون که دبدبهٔ آن بذیل قیامت متصل باد افزود ، این دعا را قدسیان عرش‌آمین گفته‌اند .

قوایم‌سریرسلطنت بلب‌ادب وتعظیم ملثوم گردانیده و دوام ایام رفعت وکامکاری وخلود عظمت وجهانداری از حضرت باری بتضرع و زاری مسألت می‌نماید ، امیدوار است باجابت وشرف قبول موصول گردد . انه علی مایشاء قدیر و بالاجابة جدیر.

رفع این ضراعت ، خامس عشرین من محرم الحرام ، اوصل‌الله میامنه الی کافة الانام ازمقام دولتخواهی سمت عرض یافت ، درحالتی که جوامع امور بفیض‌فضل ملك غفور وبفر دولت ابد پیوند ، بصلاح و نجاح مقرون است والحمدلله علی ترادف نعمائه وتتابع آلائه حمد الشاکرین .

---

۱ - سورة الطلاق ۲/۶۳

درین وقت که جناب امیر اعظم، مقرب الحضرة العالیة، جمال الدین چنگیز بهادر و معتمد الخواص، حاجی کوچك از آن حضرت رسیدند و وفور اهتمام وصنوف اشفاق واختصاص حضرت سلطان اسلام را که معاینه مشاهده کرده بودند بمواجهه رسانیدند. ریاض دولتخواهی اگرچه ناضرونامی بود مغاها باستماع این کلمات نضارت تازه وطراوت بی اندازه یافته وموارد اتحاد و وفاداری، هرچند صافی وشافی بود، رونق دیگر گرفت وبرحسن اعطاف و اعتنای آن حضرت اعتماد کلی و استظهار اصلی بحصول پیوست وچون حضرت ملك ایلخانی، درروضهٔ عز وجلال، نهالی استراسخ و برفلك شرف واقبال، هلالی است لایح وشامخ، امثال این ملطفات و مراسلات بدیع وغریب نمی نماید که «لاغرو من المسك ان یفوح ومن البدر ان یلوح». اشارت همایون که درهر باب بقلم گوهر بار دررنثار درآمده بود، خصوصاً جهت شرایط موافقت و قواعد مصادقت و مظاهرت که آن حضرت را ارثاً و اکتساباً پادشاه جهان می‌دانیم، امید واثق و رجاء صادق که بنیان عهد و میثاق بنوعی استحکام یابد که بهیچ وجه من الوجوه در آن وهنی متصور نباشد، لوبست الجبال[۱] لوانشقت السماء[۲]. شاهددوست ودشمن وقصاد وحساد تواندبود واز دور و نزدیك و ترك و تازیك، آثار آن بظهور پیوندد وصورتی که موجب نقض عهد ومیثاق باشد بظهور نیاید ودرجمیع احوال، قوانین اخلاص ویك جهتی ویکتادلی ممهد داند وچون بیمن دولت قاهره هرولایت ازممالك بجانبی، مفوض ومسلم[است]، مملکتی که در تصرف پادشاه سعید سلطان اویس انارالله برهانه بوده، التماس نموده که بدین دولتخواه ارزانی فرموده، مسلم باشد و این دولتخواه بمعاملهٔ شام و شامات مشتمل بوده همواره ایلچیان و بیلاکات مصر وشام و شامات، بپایهٔ سریر اعلیٰ اعلاه‌الله روانه گرداند. دیگرسایرحکایات بتقریر ملك الاکابر حواله رفته که درهنگامی که محل داند بمعرض عرض وموقف انهاء رساند.

۱ - سوره الواقعه ۵/۵۲ ۲ - سوره الحاقة ۱۶/۶۹

زیادت مصدع اوقات حضرت سلطنت پناهی خلدالله ملکه وسلطانه نمی گردد وبدین جرأت بعفوآمل است .

جهان بکام توبادا که لایق آنی که‌درتصرف‌حکمت‌همه جهان باشد

ظل سلطنت ومرحمت برسر جهانیان مخلد ومبسوط باد .

یارب پناه دولت وملکش تو کرده‌ای اندر پناه خویش بدار این پناه را

آمین یارب‌العالمین*.

* نسخه کتابخانهٔ پاریس بشمارهٔ *Bib. Nat. Fond. Pers. Sup 1815*

کتابت قرایوسف بسلطان محمد پادشاه عثمانی

بندگی اعلی حضرت سلطنت پناه کامکار وخداوندگار اعظم نامدار، معین مؤمنان و معاون اهل ایمان، قاتل الکفرة وقامع الفجرة شهنشاه بر وبحر، صاحب عز ونصر، المؤید من الله الملك الصمد، ابوالنصر سلطان محمد لازال ایام عزه واقباله الی یوم الدین ومابرح وجوده الشریف ناصراً للمحبین والمخلصین، سانیده همواره ولاجوی ودولتخواه می‌شناسند. سعادت ملاقات بروجه احسن مرزوق باد.

بعد از آنکه درین ولا یرلیغ بلیغ ایلخانی از پادشاه هفت کشور شاهرخ بهادر کورکانی خلدت ایام خلافته در رسید که کورهٔ آذربایجان را تسلیم وکلاءِ ایشان کند، هرچند ازراه اطاعت و انقیاد درآمد مفید نیفتاد وشنیدیم که لشکر باین جانب کشیده بحوالی قزوین در رسیده‌است. ما نیز با لشکر خویشتن را بدامن کهسار این دیار قریب ساخته منتظریم که کریم قهار دفع مکاید اشرار چگونه خواهد کرد و غرضش آنکه چون روزگار غدار مساعدت او کند با خیل تاتار بساحل قسطنطنیه سایه‌بان زده رجعتش ازقرابغدان و روس بنواحی کفه افتاده و ازدشت قبچاق بباب‌الابواب شیروان درآمده‌وازآنجا بآذربایجان دررسد وچون‌پرکار باعسا کرجفا کردار این مقدار ممالك را احاطه و ضبط کند. اعاذنا الله و ایاکم من نومة الغافلین ونستعیذ بالله من شرور الشیاطین. اما حق سبحانه و تعالی همیشه بتصور باطل ایشان مساعدت روا نخواهد داشت و شاید که بتوفیق الله تعالی فرصتی مخلصان را دست دهد. قال الله تعالی: «کم من فئة قلیلة غلبت فئةً کثیرة باذن الله»[1]. اخبار اراجیف بسیار است و اکثر رای اعدای بد رای چون فکر فاسد ایشان بی‌ثبات وبی‌اعتبار - لاصدق فی قولهم ولاخیر فی رأیهم دمرهم الله وخذلهم.

---

۱ - سورة البقره ۲/۲۵۰

درین باب عمدة الاکابر العظام خواجه بهرام نخجوانی رزقت سلامته را که از صاحبان رأی سدیداست بصوب صوابنما ارسال رفت تا بالمشافهة تقریر حالات کرده بهروجه که فرمان واجب الاذعان صدور کند مأموریم. باقی [نماند][1] آنکه نخواهد بقای تو. [باقی حاکمند][2] و الامر اعلی*.

---

۱ - فریدون بیك: «مباد» ۲ - فقط در حیدر ایواوغلی است.

* منشآت فریدون بیك ج۱ص۱۵۲-۱۵۱ومجموعهٔ منشآت حیدر ایواوغلی نسخهٔ م. ب

جواب سلطان محمد پادشاه عثمانی بقرا یوسف

نامهٔ اخلاص بیان که از جانب سلطنت مآب مملکت نصاب داراب زمان و گشتاسب دوران، نریمان صولت رستم[هیبت][1]، مؤید الدنیا والدین قرا یوسف کامران زیدت ایام عزه و اقباله از دارنده خواجه بهرام نخجوانی نکته دان اعاده‌الله بالخیر دربهترین زمان وخجسته‌ترین اوان شرف وصول یافت و از استشمام بوی [صحبت][2] از آن غنچهٔ گلستان بهجت عندلیب جان مترنم گشته، جهان و جهانیان مغتنم و شادمان شدند و برخی که از احوال ایلخانی اعلام کرده بودند وبزبانی سفارش فرموده، بالجمله معلوم نموده، جواب هریك را بوجه معقول باز داده فرستادیم تا بآن طریقه عمل نمایند. اما سعی خویشتن بآن مبذول دارند که از روی اطاعت مقبول حضرت افتاده آتش فتنه بالانگیرد والعلم عندالله.

زیاده ننوشت. دولت دارین و سعادت منزلین میسر و مقدور باد، بالنبی و آله الامجاد. و السلام*.

---

۱ - فریدون بیك : هیئت ۲ - ایضا : « صحت »
* منشآت فریدون بیك ج۱ ص۱۵۲ ومجموعهٔ منشآت حیدر ایواوغلی نسخه م.ب

مکتوب قره‌اسکندر پسر قرایوسف بسلطان محمد غازی

پس ازمرگ تیمور ، بار دیگر خطهٔ آذربایجان بدست قرایوسف افتاد (۸۰۹هـ) و وی شاهزادگان تیموری‌را ازآن خطه راندواز ۸۱۳هـ . یعنی سال قتل سلطان احمد دیگر منازعی در آن سرزمین برای خود باقی نگذارد .

اما شاهرخ نخواست آذربایجان را بدست اوسپارد وبهمین جهت سه‌بار بعزم جنگ بآذربایجان آمد .

مکتوب مزبورموقعی نوشته شده که‌قرایوسف هنوز درحیات بوده و دو پسر (ازپنج پسر) بزرگ او یعنی اسکندر و جهانشاه با پدر در ضدیت با شاهرخ همداستان بودند .

اسکندر پس ازمرگ قرایوسف در ۸۲۳ بجای اونشست وشاهرخ هرچند درهمان سال آذربایجان را فتح کرد ، ولی‌نتوانست آنجا بماند و اسکندر دوباره آذربایجان را گرفت وپس ازجنگ با شمس‌الدین پادشاه اخلاط(۸۲۸ هـ) وسلطان احمد پادشاه کردستان وعزالدین‌شیر(۸۳۰هـ) از شیروان تا سلطانیه را بتصرف آورد . اما در یورش سوم شاهرخ بآذربایجان یعنی در ۸۳۸ (یورش دوم در ۸۳۲ بود) جهانشاه برسم اطاعت پیش شاهرخ‌آمد وشاهرخ اورا حکومت‌آذربایجان داد . اسکندر سرانجام‌بقلعه‌ای پناه‌برد و بدست پسرخود قبادبتحریك‌کنیزکی کشته‌شد.

اما قرا عثمان یولك که اسمش درین نامه آمده ، جد سلاطین آق‌قویونلو (بایندریه)است واورا بمناسبت خونخوارگی فراوان‌قرایولك (زالوی سیاه) خوانده‌اند . وی در ابتداء کار ، پس ازغلبه بر قرایوسف ، ۱
براثر خصومت‌برادران مجبوربفرارشد وبخدمت قاضی‌بهاءالدین بسیواس شتافت و در سال ۸۰۰ وی را کشت وولایتش‌را تصرف نمود.اماوقتی خبر حملهٔ‌قشون‌بایزید را شنید، سیواس‌را رها کرده پیش‌تیموررفت.وی‌برخلاف قرایوسف،باتیمور روابط‌بسیارخاضعانه‌داشت‌وبهمین‌جهت‌تیموراورا حکومت دیار بکرداده بود . پس ازمرگ تیمور که قرایوسف‌آزاد شد ، باردیگر نزاع این‌دو امیرترکمان با یکدیگرشروع شد . قره‌عثمان درسال ۸۳۸ وفات‌یافت. (درباب‌قاضی‌بهاءالدین‌رجوع شودبتاریخ‌شعر عثمانی‌تألیف گیب)

بندگی درگاه اعلی حضرت سلطنت پناه ممالك دستگاه ، خداوند اعظم و خداوندگار معظم ، سلطان سلاطین الأمم ، ملك الملوك فی‌العالم ، پادشاه جهانیان و شهنشاه ابوت مکان ، فلك‌السلطنه و شمس برج الخلافه سلطان محمد خان کیوان ایوان ، اللهم خلده بالدولة الأبدیه کمایدنهبالسعادة السر مدیة ، معروض کماشتگان دیوان عالی‌شان نموده ، همواره بندهٔ دولت خواه شناسد .

بعدما همانا معلوم خدام انجم احترام شده باشد که همیشه شاهرخ‌میرزا ، خاقان اعظم ، قصد آذربایجان کرده ، کار ما از آن بسیار درهم است . مع هذاتو کل (برحضرت . ظ) کبریا کرده و سروجان درمیدان رضاطفیل ساخته منتظریم . تا خود فلك ازپرده چه آرد بیرون .

شنیدیم که عثمان قره‌یولك بر رسم روباهی ، قاصد خویشتن بطرفین روانه ساخته .

گوید ز قصور و زشت رائی   که رومیم و گهی‌خطائی

حتی آنچه بآن درگاه نوشته بود ، نقیضش را بجانب سمرقند می‌فرستاد که برادرم میرزا جهانشاه در سلطانیه ، از بغل منصور نام شخصی بدست آورده و بحضور فایض النور حضرت ابوی پادشاه صداقت بیان این مخلص ارسال کرده ، او نیز باین بنده ، در حوالی خوی ، روانه فرموده‌اند که بخواجه بهرام نخجوانی ایلچی تسلیم نموده شود . اتفاق خواجهٔ مزبور از سرحد عبور کرده بود و بممالك محروسهٔ روم داخل شده ، لهذا مصحوب عمدة الاعاظم ، ابراهیم نوکر زید مجده ، بعتبه بوسی متوجه نمودیم والامر اعلی*.

---

* منشآت فریدون بیك جلد اول ص ۱۵۳-۱۵۲

کتابتی که قرا عثمان بشاهرخ نوشته بوده وقرا یوسف گرفته بسلطان محمد پادشاه روم فرستاد

درین‌نامهٔ مهم که قرا عثمان بشاهرخ نوشته ولی بدست گماشتگان قرایوسف افتاده‌وبالنتیجه هرگز بدست شاهرخ نرسیده وبلکه بجای‌هرات به‌ادرنه رفته‌است ، دسته‌بندیها وتحریکات سیاسی بخوبی روشن‌می‌شود .
ضمن حکام محلی که قره‌عثمان باسم ازآنان یادمیکند ، از تکفور قسطنطنیه وتکفور طرابزون هم نام برده است .

نخستین امپراطوران قسطنطنیه از خاندان Comnéne خانوادهٔ اشرافی‌بیزانس بودند و اولین فرد این خاندان‌که امپراطور شد Isaac Comnéne (۱۰۵۷.م) است که‌راه‌را برای‌نفوذسایرافراد خاندان خود بازکرد . اما از ۱۱۸۵ م . سلطنت این خاندان درقسطنطنیه سپری شد وکمی بعد نخست در۱۲۰۳وبعد درسال۱۲۰٤م . صلیبیون شهررا گرفتند ودرآن تشکیل حکومتی لاتینی دادند ونخست Isaac l' Ange وپسرش Alexis را بحکومت گماشتند . اما تکفوران (امپراطوران) طرابوزان شاخه‌ای از خاندان Comnéne هستند که درسال ۱۲۰٤م. (مقارن تسلط لاتنها برقسطنطنیه) در آن منطقه حکومت خود را بنیاد نهادند و نخستین امپراطوران این خاندان عبارتنداز Alexis و David نوه های Andronic امپراطور که در سال ۱۱۸۵ تخت سلطنتش در قسطنطنیه واژگون شد . تا اینکه سلطان محمد فاتح پس‌ازفتح قسطنطنیه بساط آنها رابرچید

اما غرض از میرزایان (= امیرزادگان) شاهزادگان تیموری هستند.این اصطلاح میرزا کم‌کم‌تغییرمعنی‌یافت ودرزمان‌قاجاریه اگربعداز اسم ذکرمی‌شده معنی شاهزاده میداده و اگر قبل ازاسم ، افادهٔ معنی نویسنده کارمند اداری ، شخص با سواد می‌کرده است . غرض از غوغای میرزایان که درنامه آمده ، اختلافات وکشمکشهای شاهزادگان تیموری است بایکدیگر .

بندگی درگاه خاقان جهان پناه وقاآن ممالك دستگاه، سلطان بحروبرو پادشاه هفت کشور،

آنکه بدرگاه او مهرفلك صبح وشام بازنهد روی زرد ازسر افتادگی
بیش شود رتبه‌اش چون ملك نیم روز قدر و شرف هم‌فزون از ره‌آزادگی

شهریار عالمگیر خصم شکار، افراسیاب بی‌نظیر صاحب وقار، اسکندر دولت قهرمان صولت، فریدون هش ضحاك کش، رستم جلالت کسری‌معدلت، شمسهٔ ایوان ایلخانی‌مهرسپهر گورکانی، شاهرخ عرصهٔ بزرگواری ونجم فرخ مطلع کامکاری، ابدالله تعالی عزه و اقباله واعوام قدره[۱] واجلاله و ایده بعظمته وجلاله ولطفه و کماله الی‌یوم الدین، یرحم‌الله عبداً قال آمینا.

بعده بعز عرض کماشتکان قرولتای[۲] معدلت نمای آنکه بعد از تیسر جلوس سعادت مأنوس بتخت بخت‌کامرانی وقبض وبسط عنان کشورستانی، از احوال بندگان [فانی][۳] خبری نگرفتند. [مانع کثرت][۴] عیش و شادمانی باد.

اما درین باب استیلای غیرت این‌خیرخواه را گستاخ کرده می گوید:

اگربعیش شوی غافل ازمهم جهان جهان جهان شود از غفلت جهانداری
پدر گذاشت ترا ملك و دولت عالم توسعی کن کهفزون ملکتی بدست‌آری

مملکت این بنده که دیار بکرست، اکثرش را امراء اکراد متصرفند و باقی آن نیزمعلوم که چه مقدار است و با اندك لشکری از حکام آذربایجان و روم اندیشه ننموده مترصد وصول قدوم فرخنده رسوم است. چه قرایوسف ترکمان را قدرت و طاقت‌آن مقدار نیست که بضرب صمصام نهنگ انتقام یکی ازغلامان گردون احتشام قیام تواند نمود ونه تنها قرایوسف بلکه روم وشام، بیك توجه و اقدام، مضبوط ومسخر

---

۱ - قوریلتا یا قورولتا بمعنای مجمع یا شورای عالی سلطنتی می‌باشد.
۲ - فریدون بیك: «جانی» ۳ - فقط حیدر ایواوغلی

است. زیرا که از امراء حلب و شام علی‌الدوام عرضهٔ اطاعت میرسد و از امیر محمد قرامانی و اسفندیارقسطمونی و [حسین بیك حاکم[۱] حمیدایلی وحمزه بیك ولدجنیدبیك ازمیری و سلیمان بیك حاکم ذوالقدر][۲] و تکفور قسطنطنیه و تکفور طربزون و [ملکان][۳] گرجستان بالجمله عبودیت نامه‌ها مبذول است و ازحکام شیروان و گیلان و والیان کردستان و لرستان نیزاسباب فرمانبرداری مهیا . پس بواسطهٔ اندك غوغای میرزایان جغتای توقف روا نیست .

بگذار سمرقند از ایشان باشد تبریز [و روم][۴] وشام کافیست ترا

باقی حالات را از عمدة‌المقربین ، خواجه منصور تاجر آمدی ، رزق وصواه و عوده بالخیر پرسش فرمایند . باقی حاکمند والأمر اعلی*.

۱ – ناحیهٔ حمید یکی از تقسیمات دهگانهٔ آسیای صغیر در ابتدای قرن نهم بوده است . این ناحیه‌همان ناحیه Pisidia باستانیست بانضمام Isauria رجوع شود بکتاب اراضی‌خلافت شرقیه تألیف Le Strange و ترجمهٔ آن ازانتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۲ – فقط درنسخه فریدون بیك است ۳ – نسخه حیدر ایواوغلی : «مالکان» ۴ – فریدون‌بیك «بروم» مصراع دوم زیاد محکم نیست

* منشآت فریدون بیك ج ۱ ص ۱۵۳ وحیدر ایواوغلی .

جواب سلطان محمد غازی به اسکندر پسر قرایوسف

جناب شهزادهٔ مکرم، خلف سلاطین‌امم، اشجع و اعدل اخوان، میرزا اسکندرکامران، حفظه الله‌الملك المنان سلام پادشاهانه شامل احوال خود دانسته بداند که درین ولا مکتوب اختصاص‌اسلوبش، مصحوب عمدةالاعاظم ابراهیم بوی(؟) نوکرزید مجده، بعد از اجازت خواجه بهرام نخجوانی اوصله الله الیکم بالخیر در ایمن اوقات رسیده و مکتوب فتنه اسلوب عثمان قره یوالك را که با وی فرستاده بودند رسانید و شترگربگیهای او معلوم گشت. ما او را بخدا حواله کردیم. اما برخوردار شوند کهما را آگاه ساختند. لطف کرده چنانچه بپادشاه مملکت دستگاه والد بزرگوارایشان ایده‌الله و ادامه نوشته، فرستاده‌ایم، ایشان نیز بهمان منوال‌عمل کرده در دفع غوغا کوشند و هرگاه که اضطراب وهجومی واقع شود اعلام نمایند تا بعناية الله بقدرامکان‌در دفع آن کوشیده شود که قسم ببزرگواری‌خدای عزوجل‌درنفع وضر شریکیم.

باقی حالات را از مشارالیه معلوم کنند والسلام والاکرام. حرر فی اوائل شهر محرم‌الحرام سنة عشرین وثمانمائه بمقام بروسه*.

---

* منشآت فریدون بیك ج ۱ ص ۱۵٤

صورت ضراعت نامهٔ قره‌عثمان بسلطان محمد غازی

دولت وجلال خداوند اعظم وخداوندگار معظم ، مولی ملوك الامم ، فلکی‌الهمم ملکی الشیم، ملاذ الغزاة والمجاهدین ، عضدالدولة والدین ، ظهیرالاسلام والمسلمین مرجع الاقبال والسلاطین ، المؤید من عندالله الملك الاحد ، ابوالفتح سلطان محمد ایده الحی‌الصمد ، چون سپهر گردان پاینده و چون مهر رخشان تابنده باد ، بمحمد وآله وصحبه الامجاد الی یوم التناد .

عرضهٔ بندگی آنکه درین والا خواجه منصور آمدی را که بپایهٔ سریرعالم مصیر پادشاه جهانگیر و خاقان صاحب تدبیر شاهرخ بهادر حفظه‌الله الملك القادر فرستاده بودیم ، جهانشاه ولد قره‌یوسف بنابر عداوتی که میانهٔ ما و ایشان مصمم است او را گرفته و مکتوب این مخلص را ستاده ، قاصد را قتل ونامه را حرق کرده و بعداز آن در تبریز مهر این مخلص را بحکاکان مرتب نموده و نامه را بوجه دیگر نوشته ، بآن درگاه فرستاده‌اند . بالله العظیم احوال بهمین منوال است و ما را بجز صداقت و ولا فی‌ما بین‌تصوری دیگر نیست وجناب مولوی‌قاضی‌علی‌حسن کیفی زیدت فضائله که‌برسم رسالت بخاکبوسی مشرف می‌شود ، شاهد حال است .

امید که‌اعتماد فرموده ، بزودی رخصت دهند که پیش از وصول‌موکب همایون شهرخی رسیده باشد که در میانهٔ ایشان و آن حضرت دوستی را مؤکد نموده شود و باعث محبت عظیمه گردد ، ان شاءالله تعالی .

خوش بود گرمحك تجربه‌آید بمیان تا سیه روی شود هر که دراو غش باشد

اما امیدواریم که‌بسخن دشمنان عمل ننموده، حکام همجوار رامتفرق و پریشان نفرمایند تا مستلزم استحکام قواعد ملك و ملت و موجب اشتداد بنیان دین و دولت

گردد. زیرا اکثر ایشان دست نشان عالی حضرت مغفرت پناه خاقانی‌اند. مبادا رنجش هریك سبب نزاع شهریار کشور ستانی و مالك ملك سلیمانی ابوالفتح شهرخ بهادر خانی ایده‌الله وادامه گشته، دفع آن بهمگنان ومحبان ومخلصان مشکل شود. والله الکریم که غرض این بنده، عرض اخلاص و ولاجوئیست؛ مبادا بر بی‌ادبی و گستاخی حمل کرده گوش پرخوش(؟) بسخنان غرض آلود قره‌یوسف واولاد او گمارند که از اول‌هم بادی فتنه ایشان بودند[۱] والامر اعلی*.

۱ - اشاره‌ای است بموضوع تحریکات وفرار قرایوسف به‌روم که موجب بروزجنگ بین تیموروایلدرم بایزید سلطان عثمانی شد ودولت آل‌عثمان براثرشکست شدید بایزید چیزی نمانده بود که بکلی از میان برود

* منشآت فریدون بیك جلد اول ۱٥٤

جواب

صحیفهٔ اخلاص آئین ونامهٔ اختصاص تبیین که از جناب سلطنت مآب حکومت نصاب ممالك قباب ، کمال الدولة والدین عثمان بیك ، زیدت ایام اقباله و جلاله ، در خصوص مکاتیب مرسله باعلی حضرت خاقانی ، صاحب اورنگ ایلخانی ، خلد ظله السامی مصحوب خواجه منصور آمدی و اخذ آن [بوسیله] ولدقره یوسف بك شهریار تبریز و تغییر مضمون آن بمهر جعلی ایشان و فرستادن باین جانب رسید و مضمونش معلوم ومفهوم گشت. چه ما از ایشان درین اوان بجز دوستی وخیرخواهی چیزی دیگر مشاهده نکردیم و بسخن نمام عمل نخواهیم نمود، خاطر شریف تسلی داشته ، خویشتن را دوست قدیمی واین جانب را محب صمیمی دانسته ، تغییری در آن راه ندهند وهمواره سبیل نیکخواهی را مسلوك داشته ، بسخن اراجیف گوش نگمارند که جوهر دوستی کمیاب است وعمر درشتاب و درباب معاشرت حکام همجوار هرچه اشعار کرده بودند ، درجای خود بود . اما اکثریا (کذا) تغییر اطوار از ایشان است و تا ممکن است در جانبداری هریك ، بنصیحت وخاطر جوئی التفات شاهانه مبذول نموده‌ایم . بعد ازین نیز دریغ نخواهیم کرد ، بتوفیق الله تعالی .

باقی حالات از دارنده استفسار فرمایند . ظلال عاطفت ممدود باد*.

---

* منشآت فریدون بیك جلد اول ص ١٥٥-١٥٤

صورت محبت‌نامهٔ سلطان خلیل‌الله حاکم شروان بسلطان محمدخان غازی*

امیرشیخ ابراهیم (متوفی در ۸۰۱ ه) پدر امیرخلیل‌الله معروف بسلطان خلیل معاصر تیمور و در آخرین جنگ تیمور برضد توقتمش‌خان با اوهمراه بود و پس‌ازاو پسرش سلطان خلیل (۸۶۷ ــ ۸۰۱) برجای وی نشست واین شخص همان است که در سال ۸۶۰ باسلطان جنید، جد شاه اسماعیل صفوی، مقابل افتاد و سلطان جنیددرین جنگ بقتل رسید وبهمین جهت‌پس‌از‌آنکه شاه‌اسماعیل بانتقام‌خون‌پدرخودسلطان‌حیدرپسر همین شخص یعنی‌فرخ یسار (۹۰۶-۸۶۸) را کشت جسد خلیل را نیز از قبر درآورد وآتش زد.

امیر خلیل‌الله با خاندان تیموری بستگی داشت و دختر میرزا ابابکر را بزنی گرفته بود. توضیح آنکه پس از شکست میرزا ابابکر در جنگ با قرایوسف و کشته شدن‌وی درین معرکه، تنی چند از خاندان او من‌جمله دختر کوچکش باسارت درآمدند وقرایوسف دختر را بزرگ کرد وبزنی گرفت. بعد ازفوت قرایوسف که شاهرخ به تبریز آمد، دختر پیش شاهرخ آمد و امیر خلیل‌الله اورا خواستگاری نمود. (رجوع شود بمطلع‌السعدین در وقایع سال ۸۲۳)

زندگانی مجلس عالی حضرت خداوند اعظم و خداوندگار معظم، مالک‌رقاب‌ـ الامم، فهرست کتاب سلطنت و دیباچهٔ رسالهٔ خلافت، الغازی فی‌سبیل‌الله، المجاهد لوجه‌الله، المؤید من عندالله الملک الصمد، عماد الدولة و. الدنیا و الدین ابوالنصر سلطان محمد

بهاءِ دولت و دین‌آن شهنشهی که جهان زیلك نتیجهٔ رأی تو صد بها آرد
بها و قدر تو هردم زیادت است آری چو در نفیس بود لاجرم بها آرد

در اقتناءِ اسباب شادکامی و اعتناءِ باکتساب خوب نامی وتیسیر مقاصد دولت و

بلند نامی‌سال وماه بتمامی نامتناهی باد. سلك معالی بوفود دولت عالی‌منظوم وصحیفهٔ کامرانی بارقام فضل یزدانی مرقوم و اوج حشمت مرتفع وفوج نعمت مجتمع و روز و روزگار همایون بنشاط وخرمی مقرون.

دست‌فنا ز دامن عمرش بعید باد روزش چوسال نوهمه نوروز وعید باد

مخلص هواخواه از غایت قصور و عجز خویشتن متحیر و متفکر است که شرح نیازمندی بدریافت خدمت خداوندی چگونه دهد وشکر آن مواهب جسیم وعذر آن لطایف عمیم که‌از آن‌خاندان کریم علی‌الخصوص ازجناب واجب التعظیم ابقاءالله در حق این‌دودمان فائض شده بکدام زبان تمهید کند، فیالها قصة فی‌شرحها طول و از بسیاری حقوق سابقهٔ مودت فزا، بفحوای محبة الآباء قرابة الابناء، شکر الطافش نمودن مشکل است. دست‌از آن شیوه‌برداشته ودل وجان را پیوسته بتاروپود حسنات غیر معدود گماشته. ایزد تعالی دولت خداوندی را که طراز کسوت معالی و زینت ایام ولیالیست، روز افزون دارد، بمحمدوآله وصحبه الامجاد.

دربن‌ولایرلیغ اعلیحضرت خاقانی، شاهرخ گورکانی، خلدت ایام‌سلطنته رسیده. مضمون همایونش‌آنکه در روزپنجشنبه پانزدهم شعبان سنهٔ ثلاث وعشرین وثمانمایه، ازدارالملك سمرقند، بجهت‌دفع‌قره‌یوسف ترکمان،متوجه کورهٔ آذربایجانیم وقشلاغ در قره باغ مقرر است، باید که بجمیع لشکر وامراء شیروانی، بقرولتای ایلخانی، مسارعت نمایند و نامهٔ سعادت ختامه را با سوندك بهادر، از راه دشت قبچاق وباب‌الابواب،باین‌مخلص روانه ساخته، ذات همایونش، دولت بریمین وسعادت بریسار، از راه خراسان متوجه آن دیار گشته، عن قریب در رسیدن است وچون این حکایت مقرربود، بنابراتحاد قدیمی، در اخبار و اعلان سبقت کرده، خواجه محمد با کوبی را که‌آشنائی‌با حکام غیر ملت کفه داشت وسیله نموده فرستادیم که بخدمت رسیده آگاه باشند که قبل از وصول بحوالی تبریز، رسول سعادت وصول مهیا کرده و

بآداب ملوك باستقبال فرستاده ، رسم خلوص و آئین یکجهتی معطل نگذارند که در دنیا بهتر از مدارا چیزی نیست و باقی حالات را از مشارالیه تحقیق فرمایند . خیام سعادت باوتاد دولت محکم ومرتفع باد، برب العباد*.

* منشآت فریدون بیك جلد اول ص ۱۵۶-۱۵۵

جواب

روزگار مساعدت آثار بر وفق مرام آن شهریار کامکار و سلطنت مآب نامدار، ملك اعظم و بزرگوار اکرم ، سرو ریاض شجاعت و غنچهٔ باغ عدالت ، قلزم حیطهٔ جهانبانی و لجهٔ بحر کامرانی ، ظهیراً للدولة و معیناً للضعفاءِ والفقراءِ المؤید من عندالله الغفار، ابوالمواهب سلطان خلیل شیروان شاه فرخ یسار ، ایده الله و ادامه فی عیشة راضیة و جعل مقامه فی جنات عالیة ، تا قیام قیامت دائر و چرخ دوار حسب المطلوب سائر باد . انه رؤوف بالعباد .

درین ولا نامهٔ نامی و ختامهٔ گرامی خواجه محمود باکویی، رزقت سلامته در ساعت متبرکه ، ازسمت کفه رسید و بزم طرب افروز را بقدوم میمنت رسوم پرنشاط ساخته ، ابراز کرد و بعد ازتعظیم وتبجیل ملوکانه :

نامه را چون باز بنمودش دبیر — خواند سرتا پا بوجه دلپذیر
بود مضمونش چو مشعر بر وفا — دال هم بر صحت آن نیك را
ازبشاشت شکر حق کردم روان — گوش بنهادم فرا مضمون آن

و آنچه در اظهار محبت قدیمی و مودت صمیمی ایراد نموده بودند ، ازین جانب نیز یکی هزار ملحوظ آن نامدار گشته ، این اتحاد را من المهد الی اللحد شمارند و درباب توجه اعلی حضرت خاقانی ، شاهرخ گورکانی مد ظله العالی ، بجانب آذربایجان نوشته بودند ، سمت وضوح یافت و باعث تأکید یك جهتی افتاد . آری ، ایشان قبل ازین نیز درباب منازعهٔ قرایوسف ، برخی باین هواخواه نوشته ارسال فرموده بودند و نکتهٔ شاهانه درو درج کرده، جواب شافی این مخلص دیگر بموقف عرضشان رسانیده شد . اما هر کس از حکام ضرر وفائده خود و همسایگان خویشتن را از دیگران بهتر

می‌دانند : مثلا مخادیم ، اوضاع ملوك شکی و امراء قمق[1] و قیتاق ولوند را از سایر والیان نیکوتر می‌شناسند. چه قرب جوار اقتضای آن می کند . بلی ! حاشا که باین جانب غیرت پادشاهی (کذا) از وقایع گذشته شکایت کنیم .

یك تیر جفا نماند درجعبهٔ چرخ　　　کز واقعهٔ پدر بجانم نخلید

العبد یدبر والله یقدر . مع‌هذا سد ثغور اسلام از واجبات حکام امت سید الانام علیه التحیة و السلام است وهر گاه بروم ایلی[2] عبور کرده بامر جهاد شروع می کند ، بدبختانی که‌دراطراف وجوانب‌اند بتضاد وتناقض درمی کوشند و اگر درمقام بروسا[3] صانه‌الله عن البأسا توقف می‌نماید ، تکفوران استانبول و آن حوالی باهل اسلام از گزندی خالی‌نمی‌باشند . با وجود این همه غوغا ومشقت ، از اعلیحضرت خاقانی‌بالله یخلد ظلاله العالی ، مکاتیب مؤکده در باب سپارش زمرهٔ معاندان دین و دولت و راهزنان‌طریق شریعت سیما قرامانیان[4] بی امان و امثال ایشان درمی‌رسند و دولتخواه بی‌اشتباه از روی انقیاد بفرمان برداری سعی نموده نیشهای اعداءِ را بالضروره نوش کرده ، حمود (؟) می‌بوده ، حتی‌بواسطهٔ تسکین فتنه وصلت باآن چنان طایفهٔ جائز داشته آن نیز مفید نشد والحال بجز مدافعه چاره‌ای نیافت و تفاصیل حالات بقرولتای ایلخانی‌رجوع کردن‌مشکل و اغماض‌عین‌هم‌از آن ممرمتعسر لاجرم الخیر مااختاره‌الله گویان، چون فائدهٔاهل ایمان در دفع مضرت قرمانیانست ، بتوفیق‌الله تأخیرو تراخی جائز نخواهیم‌داشت ، تا که از پردهٔ تقدیر چه گردد ظاهر .

ملتمس آنکه شاید درهنگام مقارنت رکاب همایون‌آن عالیحضرت ، ازین ممر حکایتی‌واقع شود ، کلمهٔ خیری دریغ ندارند . زیرا ایلچی این سعادت خواه هم روانه

---

۱ - ظاهراً : قمق که همان نواحی قفقاز باشد　　۲ - یعنی متصرفات عثمانی در اروپا (گوشه جنوب شرقی شبه جزیره بالکان)　　۳ - شهر بروسه پایتخت سلاطین عثمانی قبل ازفتح ادرنه

۴ - ترکمانان قرامانی یعنی‌صاحبان‌بزرگترین قسمت‌ازتقسیمات آسیای صغیر در اوائل‌قرن نهم. ناحیهٔ قرامان در مرکز شبه جزیرهٔ آناطولی وپایتخت‌آن لارنده بوده وقرامان همان Lycaonia باستانی است (رجوع شود به ترجمهٔ اراضی خلافت شرقیه تألیف لوسترنج ص ۱۵۲)

خواهد گشت .

بوامی که برروز گاراست مارا اگر او ندارد بدادیم مهلت
اگردولت آید و گر محنت آید بنزدیك ماهردو را هست عدت

اگرهمچو احوال ماضیه ، التیام قره یوسف بك و منازعهٔ قرمانیه را بهانه ساخته، عزم این دیار می کنند ، « الحکم لله الواحد القهار»[۱] .تملق بی فایده نخواهیم کرد و در صدمهٔ اولی اگر ایشان از مضمون « الم غلبت الروم فی ادنی الارض »[۲] مغتنم شدند ، امیدواریم که غزاة نصرت آیات دیگر در دفعهٔ ثانیه از مژدهٔ « وهم من بعد غلبهم سیغلبون »[۳] شادکام ومحصل المرام گردند « وما ذلك علی الله بعزیز »[۴] ان شاءالله تعالی واین جمله نه بیان حال است نه بیان خود فروشی .

گردد فلك تند مرا رام آخر وز کرده پشیمان شود ایام آخر
مقصود مخالفان اگرشد حاصل ما را دگر ایزد بدهد کام آخر

چون اعقل و اکمل و محب ومخلصند ، کشف مافی الضمیر بنواب روشن تدبیر کرده، آیینهٔ المستشار مؤتمن را مقابلهٔ نظردوربین داشته اغیاررا واقف نسازند وباقی مشافهات را از مذکور تحقیق کرده ، آنچه مقبول رأی رزین است عمل فرمایند و همیشه باشارات مستوجب البشارات ، جادهٔ اتحاد را سلوك دارند وبملتمسات مشرف فرمایند که تقدیم آن منت برجانست . باقی مباد آنکه نخواهد بقای تو. ایام شادکامی افزون باد . بالنبی و آله الامجاد *.

۱ - سورة المؤمن ۱٦ ۲ - سورة الروم ۳،۲ ۳- ایضا ۳ ۴ - سورة ابراهیم ۲۳

* منشآت فریدون بیك جلد اول ص ۱۵٦-۱۵۷

فتح‌نامه سلطان محمد غازی به قرایوسف درخصوص سرکوبی محمدبك قرمان اوغلو

محمدبك قرمان اوغلوهمان است که تیمور او را ازحبس دوازده سالهٔ سلطان‌با یزید درآورده ، ممالك قرامان را باضافهٔ آق شهربوی‌داد و غرض او چنانکه گفتیم‌ایجاد آشوب درآناطولی و جلوگیری ازقدرت سلاطین‌آل‌عثمان درآن خطه بود .

باسمك یا مستعان و الیك المصیر و علیك التکلان

فتح ابواب مقاصد با کلید نصرت است   انت علام الغیوب انت تهدی من تشاء

سپاس و محمدت سزاوار الوهیت اوست و شکر بی‌نهایت مقابل نعمت او . کریمی‌است که اعناق معاندان کفران‌النعمه (کذا) راگرفتار زنجیر «اولئك‌کالانعام بل‌هم اضل سبیلا »[1] گردانیده وباحسان بی‌پایان حدیث شریف « احسن الی‌من اساء » مستخلص ساخته ، درمقام بندگی بموجب تنزیل الهی « من عمل صالحاً فلنفسه ومن اساء فعلیها[2] » مطیع و منقاد اولی‌الامر کرده ، شربت خضوع از سرچشمهٔ «اطیعواالله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»[3] بحلقوم ایشان ریخته ، از شوارب بغی و عناد فارغ‌البال نمود . « هذا من فضل ربی »[4]

مقصود ازین مقدمات آنکه بعد از دفع غوغای اخوان پرجفا ، سلیمان و عیسی وموسی ، رحمهم‌الله

چه غصها که دل از دست دشمنان نکشید   چه خارها که ازین گلشنم بجان نخلید

---

۱ - سورة الفرقان ٤٦   ۲ - سورة فصلت ٤٦   ۳ - سورةالنساء ٦٢   ۴ - سورة النمل ۴۰

محمد بك قرامانی کسر کاسهٔ عهد نموده وشربت وفا را پایمال ساخته هنوز در روم ایلی بودیم وبارسال نعش مرحوم موسی بك غفرالله سیآته مشغول بودیم که‌ازحافظ محمیهٔ بروسه ، ملك الامراء حاجی عوض‌پاشا، معروض گشت که محمد بك مذکور علی‌الغفلة‌ببروسه رسیده وخرابی‌بسیار کرده ، باز عودت نمود و از راه ادبار بقرارگاه خود رفت . در حال توکل بملك ذوالجلال نموده ، از سر ایلغار ببروسه رسیدیم و بعمارت خرابیهای‌شهرو بازار که از آن عدوی نابکار واقع شده‌بود فرمان داده با ذات همایون ظفرمقرون، بخت بریمین وسعادت بریسار، متوجه مدافعهٔ‌آن خاکسارشدیم و چون در مقابل صحرای قونیه ، موضعی که به اورنه چایی مشهور است ، مخیم سرادقات عزوجلال شده وتلاقی‌صفین مقدر افتاد ، دراول وهله ، ریاح نصرت بابدرقهٔ هدایت قفا دار مؤمنان‌شده وصرصرفنا بلشکراعدا مقارنت نموده ، درطرفةالعین متفرق وپریشان ، راه گریز اختیار کردند ومحمدبك بافرزندش مصطفی بحصار قونیه درآمده سپاه مظفر چون اژدرهفت‌سر اطراف باروی قاف پیکررا احاطه کرده فرصت ندادند. بعداز لحظه‌ای از محبوسان دشمن تحقیق فرمودیم که محمد بك مزبور بطاش ایلی فرار کرده،همین ولدش‌مصطفی درقلعه محصوراست. بنابرآن دستور اعظم ومشیراکرم، نظام عالم ، ظهیرالدین والدنیا بایزید پاشا ادام‌الله اقباله را با موازی دمهزارسوارزره‌پوش جوشندار بعزم طاش‌ایلی مقرر کرده ، در مزاج همایون نیزاز تغیر هوا احتیاج اندك علاجی بود که ناگاه بوزیر مشارالیه خبر رسید که محمد بك درین حوالی در تدبیر شبیخون است . مشیر لانظیر، بی توقف ، از اول شب ، از هرطرف راه اندیشهٔ باطلهٔ اعدا را سد کرده و خویشتن محل و مأوای او را تحقیق کرده در ایلغار سبقت می کند وچون بلای ناگهانی برسراو ریخته وبتوفیق‌الله دستگیر کرده ، علی‌الصباح باگروه اهل نجاح دشمن را دست بسته و بازو شکسته ، بپای تخت همایون در رسانید و باعث صحت عاجل ما گشت و بعد ازآن صلحای قونیه با ولد محمدمزبور، مصطفی،

بدامن اعفای ماشفاعت‌خواه آمده ، تقصیرش‌را درخواستند . مانیز بفرمودهٔ العفو زکوة الظفر ازسر جرمشان درگذشته ، حکومتش را نیز مقرر داشتیم و با جملهٔ غازبان « الحمدلله الذی هدانا لهذا »[۱] گویان بمقر سلطنت ومستقر خلافت عودت نمودیم و چون بتوفیق‌الله جهان بکام ودوستان محصل‌المرام شدند ، بهمین‌بهانه یادبود همگنان مستحسن نموده ، این بهجت نامه را مصحوب قدوة الاماجد والاعیان چاوش نعمان نوشته فرستاد تا باداني و اقاصی، اعلام و اعلان فرموده درمسرت فزایند و حالات آن جانب را اعلام بخشیده مشارالیه را بزودی مجاز فرمایند و از احوال ایلخانی غفلت نورزیده تا قادرند دراطاعت اعلیحضرت خاقانی مدالله ظلال عاطفته کوشند و مشافهات را از دارنده سؤال نمایند . سعادت قرین ودولت همنشین باد*.

۱ - سورهٔ اعراف ٤۱   * منشآت فریدون‌بیك جلد اول ص ۱۵۸-۱٤۷

جواب

باسمك يافتاح وبيدك مفاتيح ابواب النجاح . مرآت شکر گزاری که ازمقابلهٔ نظر شریف شهریاری عالم مداری، سلطان الاسلام والمسلمین، عون الغزاة والمجاهدین ظهیر الملوك والسلاطین، پادشاه ذی شوکت وشهنشاه قهرمان صولت، المؤیدمن عندالله الملك الصمد، ابوالفتح والنصر سلطان محمد، ایده‌الله بفتوحه المجددة ونصرته المؤیدة الی یوم الدین آمین ، بوسیلهٔ ارقام زرنگارسمت اصداریافته بود برسالت عمدة الاعیان چاوش نعمان اعاده‌الله بالخیر الیکم و اوصله الی مرامه لدیکم در بهترین ازمنه و خجسته‌ترین امکنه رسید ، چهره‌نمای صورت مراد وفرح فزای روح وفؤاد گشت .

هرمرادی که پس پرده نهان بود خدا　　　جمله از آینهٔ غیب عیان کرد بما

سلطنت پناها! قرامانیان را عهد وامانی نیست وآن را که این هردونباشداسلام و ایمان کجا خواهد بود ؟ . الحمدلله والمنة که بعد از انواع بدبختی و روسیاهی و جنگ وگرفتاریش بازعفو کرده ، جایش را باو احسان فرموده‌اند . عالمیان را واضح گشته که کوشش آل عثمان ابقاهم‌الله بجهت اشاعت دین پیغمبر آخر الزمان علیه التحیة من‌الملك المنان است لاغیر وگرنه دنیا در نظر سلاطین ممالك آرا در آنکه وجودی ندارد شبهه‌ای نیست .

غرض ازسلطنت درین عالم　　　راحت خاطر فقیران است

حق‌سبحانه وتعالی همیشه‌ذات‌سعادت سمات را مظفر وکامکار واعدای خاکسار را زبون وگرفتار ودست فشان وشرمسار کناد «الی یوم‌التناد»[1] و ازاحوال‌لشکر ایلخانی

---

۱ - سورة المؤمن۳٤

چه محل سؤال است . بالجمله از آب آمو گذشته و نزدیك اصفهان جمعیت عظیم نموده . تملق مفید نیست و بتوفیق‌الله ما جان خود پیش‌ازهمه قربان جانان کرده‌ایم. فرزند ارجمند جهان‌شاه را بمحافظهٔ سلطانیه فرستادیم وفرزندان سعادتمند، امیرشاه محمد بهادر را با اسپند بهادر بقراولی بیك منزل پیش داشته و خویشتن با موازی پنجاه هزار سوار مکمل درحوالی تبریز جمعیت کرده بیایلاق اوجان متوجه است و فرزند دلاور قره اسکندر بمقدار بیست‌هزار سوارشمشیردار کینه گذار در کمین قفادار است والعون من‌الله . باقی حالات را از قاصد مذکور معلوم نموده ، ازمخلصان غفلت نورزند وبدعای خیر همت واعانت نمایندومنه الاستعانة والتوفیق . [باقی] حا کمند.

بگیتی‌ایا شاه عالی‌جناب بلند اخترت باد چون‌آفتاب

والامر اعلی*

* منشآت فریدون‌بیك جلد اول ص ۱۵۹-۱۵۸

جواب

فاختهٔ سرو ولا و حمامهٔ برج وفا که از باغ بهجت‌فزای جناب سلطنت مآب مملکت نصاب ، حامی البلاد ، ماحی اساس الجور والعناد ، رافع الویة النصرة ، قائد العساکر المنصورة ، صاحب الدولة والاقبال ، ساحب اذیال الحشمة والاجلال ، ملك ملوك‌العجم ، سلطان سلاطین الترك و الدیلم ، دارا درایت کسری عدالت ، المؤید من عندالله الملك الرؤوف، ابوالعز قره‌یوسف بهادر اعانه‌الله و ادامه الملك القادر ، بعزم مخلصان پر و بال گشاده و طیران داده ، در بهترین ساعات و خجسته‌ترین اوقات شرف نزول یافت و از احوال ایلخانی و هجوم اعلی حضرت خاقانی خلد ظله السامی تحصیل وقوف نمودیم . حق سبحانه و تعالی آنچه خیر است مقدر گرداناد . باقی مشافهات را از دارنده ، حسن بك ، رزقت سلامته معلوم نمایند . رب اختم بالخیر والحسنی .

هرچند که بی‌وفاست دوران　　　　یارب که بکام شاه بادا

والسلام . کتب بالامرالعالی اعلی الله شأنه فی اوائل محرم الحرام سنة اثنی و عشرین و ثمانمایه بمقام بروسه*.

---

* منشآت فریدون بیك جلد اول ص ۱۵۹

«فتح نامهٔ آذربایجان و فوت قرایوسف من انشاء الصاحب الاعظم الخواجه جلال الدین خسرو»

قرایوسف همانطور که درنامهٔ خود بسلطان عثمانی نوشته باسپاهی بسیار مجهز بانتظار حمله شاهرخ نشسته بود که پیمانه عمرش بسر آمد وپیش‌از آنکه‌شاهرخ برسد وی فجأة در گذشت ودریك آن‌اردوی اوچنان بهم‌ریخت که برای تکفین او کفن نیافتند .

عبدالرزاق سمرقندی این قطعه‌را که تضمین واستقبال قطعهٔ معروف حافظ است درمورد امیر مبارزالدین ، برای قرایوسف ساخته :

« دل منه بر دنیی و اسباب او | زانکه‌از وی کس وفاداری ندید »
پند گیر از حال میر ترکمان | آنکه ازشمشیر اوخون می‌چکید
از نهیبش بچه می‌افکند شیر | در بیابان نام او چون می‌شنید
عاقبت تبریز و بغداد و عراق | چون مسخر کرد وقتش در رسید
«بودہ‌وقتش» گشت تاریخ ویقین | هر کرا وقتش رسد خواهند چید
هر که اوجان باشدش بیند یقین | آنچه اودر منزل«اوجان» بدید

بیت ماقبل آخر اشاره به سال ۸۲۳ = «بوده وقتش» ومصراع آخر اشاره بمحل فوت اویعنی چمن اوجان است .

الحمدلله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض

برآمد از افق دولت آفتاب ظفر | شدست ملك معطر زمشك ناب ظفر
بشارت‌است‌جهان‌راووقت‌وعیش‌ونشاط | که داد ساقی دولت بما شراب ظفر

چون فتاح بی ضنت و مناح بی منت ، توالت آلاوهٔ و تعالت نعماؤه بمفاتیح «انافتحنالك‌فتحاً مبیناً»[1] روز بروز ابواب دولتی تازه برروی دولت ما می گشاید واز خزانهٔ «وینصرك الله نصراً عزیزاً[2]» ساعة فساعة چهرهٔ امانی ما را بزیور نیل بمقصود

---

۱ - سورة الفتح ۱ ۲ - ایضا ۳

می‌آراید، هرآینه ما نیز در معرض عبودیت جهت اطاعت برزمین خشوع داریم و در مقام نیاز طریق اتباع اوامر ونواهی حضرت بی‌نیاز می‌سپاریم. مقصود ازین مقدمه آنکه چون بعنایت الهی، تمام ممالك که درتحت فرمان است درقید نظم و تختامیشی درآمد، مانند آفتاب که ببرج شرف میل کند، روی عالم آرای باستخلاص مملکت آذربایجان که تراکمه بر آن تسلط یافته آورده، عنان جهانگشائی بدان صوب معطوف فرمودیم و از هاتف دولت نوید «عسی ربکم ان یهلك عدوکم و یستخلفکم فی الارض[1]» بگوش هوش ما می‌رسید و هادی طریق عنایت ایزدی بدین معنی دلالت می‌نمود.

عراق و فارس گرفتی بتیغ عالم گیر بروکه نوبت بغداد وفتح تبریزاست[2]

چون به‌جلگاءِ ری نزول اتفاق افتاد و برادران وفرزندان و امراء وسرداران از جوانب و اطراف مملکت با لشکرها برسیدند، بعنایت الهی چنان لشکری مجتمع شد که لاعین رأت ولااذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر در شأن ایشان صادق بود: دلیرانی که بزخم تیر، کوکب منیررا ازبرج فلك اثیر بربایند وبهادرانی که بضرب تیغ، سواد ظلام از چهرهٔ شب باز بزدایند. زمین بار شکوه ایشان برندارد و کوه بی‌ستون تاب صدمه وحملهٔ ایشان نیارد.

همه مردان کشور مردی همه شیران بیشهٔ هیجا

چون از جلگاءِ ری مواکب شوکت و عظمت نهضت نموده، مرابع و مراتع قزوین و سلطانیه مضارب خیام عساکر منصوره شد، اشراف قزوین علی‌الفور موکب همایون ما را استقبال کردند وازسلطانیه‌کلید قلعه‌آوردند وسپردند. قرایوسف چون از منهیان معلوم کرد که چنین لشکری که گر کوه ببیند دلش از جا برود، متوجه جانب اوست، برگ مقاومت ساخته وعزم محاربت کرده، باستقبال لشکر منصور، از

---

۱ - اعراف ۱۲۶ ۲ - مسلماً تحریف شعر حافظ است که می‌فرماید:
عراق وفارس گرفتی بشعرخوش حافظ بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است

تبریز یك منزل پیش آمد و ازین معنی غافل که

زصدهزار یکی باشد آنکه توفیقش حسام قاطع و بازوی کامکار دهد

و از استماع صولت وسطوت لشکر منصور که خبر گیران ازصد یکی می رسانیدند در مضیق تحیروششدر تفکر افتاده ، وهم وخوف بنوعی برو غالب شد که به تب محرق ومرض مهلك سرایت کرد وبعد ازدو روز ازتقدیر ربانی ، دست اجل تامهٔ عمرش طی وتیغ قضا اسب مرادش را پی کرد.

دمی چند بشمرد ونا چیزشد زمانه بخندید کو نیز شد

و اولاد واحفاد ولشکر وحشم او که مثل ثریا مجتمع بودند ، چون بنات النعش هریك بجانبی وجائی متفرق شدند وتمامی ممالك که درتصرف قرایوسف بود تاحدود دیار بکروشام وروم، بی وساطت تیغ وسفارت تیر ، مصفی ومستخلص شد وچون فتحی عظیم و نصرتی جسیم بتوفیق سبحانی و تأیید ربانی ، دولت ما را از مکمن غیب روی نمود

اگرچه نصرت و فتح است چندانی که می گردد
قلم از شرح آن عاجز ، خرد در وصف آن حیران
ولی این نوبت آن فتحی میسر شد بعون حق
که نشنیدست ونی دیده کس دیگر بمثل آن

و سر معنی « فمحونا آیة اللیل و جعلنا آیة النهار مبصرة »[۱] بظهور پیوست و مدلول « یمحوالله مایشاء ویثبت »[۲] معلوم و محقق گشت واین فتح نامهٔ همایون لازال منتشراً فی اقطار الربع المسکون درقلم آمد . سیدی ترخان ومحمد درویش و دیوانیان دارالسلطنهٔ هراة وسادات و قضاة ومشایخ واصول وصواحب و اکابر واشراف آنجا باید که از استماع این خبر در مواد بهجت ومسرت بیفزایند که

۱ - سورة الاسراء ۱۳ ۲ - سورة ابراهیم ۳۹

کنون وقت سرسبزی عالم است — زمـان نشاط بنی آدم است
که از طالع سعد و اقبال شاه — فرو رفت دشمن بر آب سیاه

و ارباب قلوب را مستظهر وخوش دل گردانیده ، صدقات بمستحقان رسانند ودر ضبط ونظم امور اجتهاد نموده ، در تقویت دین احمدی و رونق شرع محمدی بکوشند و همواره عرض حالات و رفع حاجات واجب دانند ومن الله الاعانة و التوفیق. درسادس عشر ذی القعدة الحرام در بلدهٔ سلطانیه سمت اصدار یافت *.

* نسخهٔ کتابخانهٔ پاریس بشمارهٔ *Bib. Nat. Fond. Ar.* 3423

فتحنامه شاهرخ به سلطان محمد غازی مشعر بر غلبه بر قرا یوسف و مردن وی

بسم‌الله الرحمن الرحیم نحمدك یا من اهلك الاعداءِ بسخطه بغیر جنود ووفود ونشکرك یا من نصرنا بلطفه و کرمه شکراً غیر معدود.

توئی که کار جهان جمله‌در تصرف‌توست   ز ارض تا بسماو ز شاه تا بگدا

و نصلی علی سیدنا محمد صاحب المقام المحمود وعلی آله واصحابه المتقربین الی‌الله بالرکوع والسجود.

اوست خاتم بانبیا و رسل   هادی دین و رهنمای سبل

تا عرصهٔ داوری باعانت ویاوری کریم بیچون تعالی‌شأنه عمایقولون بجهت ذات همایون ماآراسته و پیراسته گشته، هرگز چنین فتحی میسرونصرتی مقدر نشده بود که الحمدلله بفضله وتوفیقه درین ایام حاصل شده وتفصیلش آنکه قره‌یوسف ترکمان چنانچه بسمع شریف رسانیده بودیم که با ما همواره بر عناد است، لاجرم تبرا از خویشتن‌داری کرده و بمشیت الهی توسل نموده با سپاه مظفر در پانزدهم شعبان سنهٔ ثلاث و عشرین و ثمانمائه از دارالسلطنهٔ سمرقند، نکه داردش خالق از هرگزند، متوجه آذربایجان گشت وسی‌هزار دست جبهٔ مکمل که در جبه خانهٔ معموره حاضر بود بلشکر مظفر تقسیم کرده ده هزار دست دیگر از ممالك محروسه مهیا ساخته، بلنغار[1] وجلنغار[2] را دربیست هزار سواری‌مرتب ساختیم وبتوفیق‌الله بکنار آب‌آمویه آمده، بعد از عبور، فرزند ارجمند میرزا الوغ بك ادامه‌الله و ابقاه را مقرر نمودیم

۱- همان کلمه بر انغار است بمعنای میمنه و دست راست لشکر.
۲- همان کلمه جوانغار است بمعنای میسره و دست چپ لشکر.

که در حفظ سمرقند توقف کرده ، از احوال ماوراء النهر غفلت نورزد . اما موازی ده هزار سوار از لشکرش در ملازمت باشند و بر این نسق جمیع عساکر نصرت مآثر از اقصای ماوراءالنهر و خراسان و زابل وکابل و سیستان و کرمان و مازندران و طبرستان و فارس و خوزستان و عراق عجم و دیگر بلاد عالم که در حوزهٔ تصرف ماست و اسلحهٔ مکمل بمعسکر نصرت در رسیدند و امیر سید احمد ترخان بحکومت و محافظت خراسان مقرر شد و امیر غیاث‌الدین شاه ملك ، حاکم خوارزم ، بعد از بساط بوسی باتفاق امیر حسن صوفی ترخان برسم منقلای[1] روان شدند و بعد از استمداد دعا و همت از حضرت قطب العارفین ، شیخ الاسلام والمسلمین ، شمس الدین احمد جام افاض‌الله علینا برکاته پیشتر رانده و مزارات متبرکهٔ حضرات مشایخ عظام چون شیخ ـ ابوالحسن الخرقانی و بایزید بسطام و امثال ایشان رحمهم‌الله زیارت کرده ، در مسارعت ومبادرت فزود وفرزند سعادتمند، میرزا بایسنغر بمقدمهٔ لشکر و تعیین گشته و چند زنجیر فیل که در ولایت مازندران بود باردوی همایون رسانیدند وفرزند میرزا ابراهیم سلطان ، حفظه‌الملك‌المنان ، ازشیراز رسیده ودرحوالی اصفهان وصول یافته ، تواچیان عالی‌شان چندروز شمارهٔ لشکرها کرده، موازی دویست هزار زره‌پوش جوشندارسان داده واکثرش بقلم درنامد . تخمیناً افزون ازده بارصدهزارنفوس مجتمع بودند . چون بحدود قزوین در رسیدیم، ازمنقلای خبر آمد که قره یوسف ترکمان متوجه ییلاق اوجان است وفرزندش جهانشاه برسم قره ولی[2] درسلطانیه چتر[3] کشیده بحفظ قلعه مشغول است و در اواخر ذی القعده در نهضت و توجه بودیم که دیگر باره از منقلای خبر فوت قره یوسف رسید وعلی الصباح قاضی سلطانیه باکلید قلعه بشرف رکاب بوسی مشرف شده تفصیل داد که در روز پنجشنبه هفتم ذی‌القعده در ییلاق اوجان قره یوسف دست ازجان شسته، بمرگ از صولت قهرمانی ما خلاص یافته است .

---

۱ ـ مقدمه و پیش قراول سپاه ۲ـ قراولی ۳ـ چنین است درمجموعهٔ فریدون بیك ، چیر ؟

شکر کز محض لطف رب عباد　　　خرمن عمر خصم گشت بباد

«الحمدلله الذی هدانا لهذا»[۱]. درحال بسلطانیه رسیده و امیرجلال‌الدین موسی را بضبط و محافظهٔ شهر و قلعه گماشته و از آن جا بفرح و فیروزی، از راه اردبیل نهر ارس را عبور کرده، بقشلاغ قره‌باغ اران[۲] نزول کردیم وتحقیق نمودیم که بعداز فوت قره‌یوسف، فرزندانش ازبیم صولت کشورستانی متفرق شده و سلطنتش مشوش مانده و بنابر فرصت، برادرزاده‌اش غازان بك بن امیر مصر، خزانه و اموالش را غارت کنان بقلعهٔ اونیك درآمده و برادرزادهٔ دیگرش زینل بك طرف دیگر رفته و امیر قرا وقدم پاشا بقلعهٔ النجق گریز نموده‌اند و امیر شاه محمد و امیراسپند ولدان قره‌یوسف با پسر احمد قرامانی بجانب گنجه و بردع شتافته و جهانشاه مرقد پدرش را بجانب ارجیش برده و قره‌اسکندر بجنگ قرعثمان یولوك رفته و تبریزیان امیر-شاه ملك را که پیش ازین برسالت فرستاده بودیم ومحبوس بود، از حبس برآورده، برعایت پیشکش بزمین بوسی‌شتابیدند وقدوم فرخ رسوم فرزند ارجمند غیاث‌السلطنة والدین میرزا بایسنغور را که بضبط تبریز رفته بود غنیمت دانسته در دولت خانه‌اش جاساخته، ازطریق اطاعت بهرمند گشتند و امیربایزید وامیرالیاس ترکمان وامیر محمد زنگی با سائر امرای کردستان بفرزند سعید پیوستند ومراسم بندگی بجای-آورده از احسان ما بهرمند گشتند و امیر بابا حاجی بواسطهٔ آنکه امیر چاکور [را] قبل ازین بقتل آورده بود، درقلعهٔ کاورود متحصن گشت. فرزندی میرزابایسنغور بامر جهان مطاع بمحاصره شتافته و بعهد و امان، او نیز قلعه را تسلیم کرده کفن در دست و شمشیر در گردن آمده، از گناهش گذشتیم و نواحی‌چند بالکای او ضم کرده، بعز و کامرانی بولایتش مجازفرمودیم ودر اواسط شهرذی‌الحجه جناب سلطنت مآب امیر خلیل‌الله بن امیر شیخ ابراهیم شروان شاه فرخ یسار با پیشکشهای متبر که بپای‌بوس همایون رسیده، ازعنایت بی‌غایت شاهانهٔما بهرمند و سرافراز گشت. بعد

---

۱ - سورةالاعراف ۴۱　　۲ - تصحیح قیاسی، متن: از آن

از پنج روز رسول فرخ پیام آن‌عالی‌مقام، قدوة الاماجد بهرام‌بك، بتراب بوسی‌سرافراز گشته نامهٔ محبت انجام را ابراز کرد و در آنجا بود که اسپند ولد قره‌یوسف ازضرب صمصام بهادران مریخ انتقام هراسان شده ، برادرش جهان شاه ، اقبال وار بدرگاه گیتی‌پناه ما آمده بایالت آذربایجان تحصیل[1] المرام نموده و باطاعت و فرمان‌برداری قیام کرده ، از امثال واقران گوی‌سبقت ربود و فرزند دیگرقره‌یوسف، شاه محمد[با] برادرش قره‌اسکندر بجانب چپقچور ارزنجان گریخته ، شنیدیم که با قره‌عثمان‌یولك در معرض مکاوحه بوده . اکنون بتوفیق‌الله تعالی بمدافعهٔ او مشغولیم . باید که اگر بآن نواحی پناه برد ، بدست آورده بدرگاه دولت پناه ارسال کنند واز دفع قره‌یوسف فرح و نشاط حاصل کرده

بسی یوسف بچاه محنت افتاد ولی هرگز باین خوبی نیفتاد

را مطمح‌نظرسازند وسائراخباررا ازقاصد خویشتن معلوم کرده مقاصد ومرادات را همواره بعز عرض رسانند تا بحصولش اهتمام رود . زیاده چه نویسد که دولت بکام باد . حرر بالامر العالی ، اعلی‌الله شأنه ، فی سلخ شهر ذی‌الحجة الحرام سنة ثلاث و عشرین و ثمانمائه بیورت قره باغ*.

۱ - متن : محصل المرام.

* منشآت فریدون بیك جلد اول ص ۱۶۱-۱۶۰

جواب

بندگی اعلیحضرت فلك رتبت گردون جناب مهر رکاب، سلطان سلاطین روزگار وخاقان خواقین نامدار ، جهان پناه اعظم و پادشاه معظم ، مولی ملوك العرب والعجم، مالك ممالك الترك و الدیلم ، رافع الویة النصر و الاقبال ، قاید الجیوش المؤیدة بالعز والاجلال ، باسط بساط النصفة علی الارضین ، قهرمان الماء و الطین ، مربی السلاطین والحکام ، ظل الله علی مفارق الانام ، المخصوص بعواطف الله الملك العلام ، ابوالنصر والفتح ، شهرخ بهادرخان عالی مقام ، ادام الله تعالی ایام سلطنته و زاد اعوام عمره و قدره الی یوم الحشر والقیام ، بخضوع تام وخشوع تمام ادا کرده ، همواره مأمور و فرمانبر شناسند . سعادت ملاقات فائز البرکات علی احسن الحالات مقدر باد .

حالیا فرمان جهان مطاع، از دست ایلچی این هواخواه ، بهرام ، زید مجده ، در بهترین ایام شرف وصول یافت و از احوال همایون و ضبط ممالك آذربایجان از لطف کرم بی‌چون و رسیدن شروان[1] شاه فرخ یسار بعتبه بوسی خاقان جهان مدار ادامه الله الی یوم الحشر والقرار و سائر احوال آن دیار خبردار شده ، درنشاط افزود و از گریختن قره‌اسکندر بحدود روم متنبه گشته ، بگماشتگان آن مرز و بوم فرمان دادیم که اگر در آن جوانب خبر واثری از او ظاهر گردد ، بسروقتش هجوم کرده باشد که خدمتی بجای آورده شود. ان شاءالله تعالی . اما مادام که قره‌عثمان یولك در کمین اوست ، معلوم نیست که عزیمت این جانبها نماید و اگر از احوال غزات رفیع الدرجات تفحص می فرمایند ، این سعادت خواه ، عزیمت غزای افلاق دارد . امید که از یمن

---

۱ - متن : شهروان

همت عالیهٔ آن پادشاه عالی‌جاه، اوائش مسعود و آخرش محمود گردد. هوالموفق والمعین.

باقی حالات از پیك فرخ قدم خجسته دم پروانه شاطر تفقد فرموده بزودی اعادت فرمایند ومجاز کنند که توقف بآمدن اوست. چون غرض منحصر بود، بزواید اطناب نرفت. لایزال سرادقات حشمت بر اوج عظمت قرین و دولت و اقبال بریسار ویمین الی یوم الدین*.



* منشآت فریدون بیك ج ۱ ص ۱۶۱

سواد فتح نامه‌ای که میرزا شاهرخ جهت دفع قرا یوسف ترکمان بممالك محروسه فرستاده

بشارت فتح مبین و اشارت «وکان حقا علینا نصرالمؤمنین»[1] بمیامن تأییدات رب‌العالمین ومتابعت سنن سیدالمرسلین صلوات الله علیه وآله قرین رایات فتح‌آیات شده بکدام زبان ازعهدهٔ آن تفصی توان نمود یابکدام بیان از ادای شرح‌آن بیرون توان آمد.

بهرموی اگرصد زبانم بود | شوم دادگر را ثناگو همی
زبخشایش‌وبخشش کردگار | یکی گفته‌ناید هنوز ازهزار
فحمداً له ثم حمداً له | علی ما هدانا طریق النعم
فشکراً له ثم شکراً له | علی ما عطانا لواءِ الکرم

بر رأی ارباب الباب پوشیده نماند که مقصود ما ازسکون‌و حرکت‌وقرار و نهضت آن است که بعون عنایت الهی و فیض‌فضل نامتناهی بامری قیام نمائیم که موجب رضای خالق وسبب انتظام حال‌خلایق باشد و در ایام دولت روز افزون و عهدهمایون، که بذیل دامن قیامت متصل باد، اعلام محمدی و رایات ملت احمدی که بتوقیع «انافتحنالك فتحاً مبینا»[2] مشرف ومزین است درشش‌جهت وهفت اقلیم افراخته گردد وآثار ملاهی و منکرات و رسوم مناهی و محدثات از عرصهٔ روزگار بر انداخته شود و سواد ظلم وتعدی از سایر بلاد مندفع گردد و ایادی جور وفساد از سرابستان جهان منقطع ماند و بندگان خدای تعالی که ودایع فی‌الارض‌اند و عنان اختیار ایشان

---

۱ - سورة الروم ٤٦   ۲ - سورة الفتح ۱

بقبضهٔ اقتدار ما آمده ، در مهاد امن و امان و ظلال عدل و احسان آسوده و فارغ‌البال توانند بود تا ذکر جمیل منتشر و اجر جزیل مدخر گردد . لاجرم بمیامن این معنی دولت و اقبال بنوعی اشکال می نماید که هنوز صورت مصلحتی بر صحیفهٔ خاطر رقم نفرموده‌ایم که مبشر اقبال اتمام آن را انجاح میدهد و نیرنگ استخلاص مملکتی برلوح‌ضمیرمنقش نگردانیده که میسرآمال حصول آن را بقبول حسن تلقی‌می‌نماید. « سنة الله التی قد خلت من قبل ولن تجد لسنة الله تبدیلا »[1].

و چون مدت مدید بود که مبشران بشارت الهیه بتواتر بمسامع علیهٔ حضرت پادشاهی می‌رسانیدند که قرایوسف ترکمان دست ظلم و عدوان بر اهالی آذربایجان گشاده و قدم جرأت و انبساط بربساط بغی و طغیان نهاده است و ارتقاءِ مدارج مهتری وهوای معارج سروری در دماغ بی‌مغز بازدید[2] کرده . نتیجه‌اش در دارالسلام بغداد سر بفساد اعتقاد برآورده است و قدم از جادهٔ قویم و صراط مستقیم بیرون نهاده و از فرط شقاوت ابدی و غایت بی‌خردی خرعیسی شده و بشآمت رأی مخالف او که عنان صواب از راه راستان گردانیده است و بصوب خلاف مایل گشته، طریق عرب وعجم بحجازمسدود شده‌است و راه بیت‌الله الحرام برعرب وعجم وبزرگ وکوچك ازترك و دیلم مسدود مانده « ومن اظلم ممن منع مساجدالله ان یذکرفیها اسمه وسعی فی‌خرابها اولئك ماکان لهم ان یدخلوها الاخائفین »[3] ومدتی‌است تابدین سبب وجهت طالبان جمال حرم ومتعطشان زلال زمزم چون عشاق بینوا قدم صدق و صفا بر مروه و صفا ومنی ننهاده‌اند واحرام لبیك اللهم‌لبیك برمیان جان بسته از اسباب امید مضطر و متحیر ومنتظر فتح‌الباب‌اند . رأی عالی که کعبهٔ اقبال وقبلهٔ‌آمال ومشعرزوار است اقتضای‌آن نمود که برمقتضای من‌کان للّه‌کان اللّه‌له عنان کیوان سای و رکاب فرقدین فرسای که قرین قضا وقدر و همنشین فتح وظفر است وآثار فرکیان

---

۱ ـ سورة‌الأحزاب ٦۲ ۲ ـ شاید بادید = پدید ۳ ـ سورة البقره ۱۱٤

و درفش کاویان در او مضمر بجانب فتح آن معطوف گردانیم وساحت آن مملکت را بخلعت « بلدة طیبة و رب غفور »[۱] پوشانیده از خار وخاشاك معارض و منازع و خبث وجود مخالف و معاند پاك گردانیده درسلك دیگر ممالك محفوظ و منخرط سازیم . هرآینه قدم توکل برجادهٔ اعتقاد نهاده ازحضرت واهب العطیات مدد ویاری طلبیدیم و از ارواح انبیاء و اولیا استمداد همت نمودیم و رایات همایون را بفتوای شرع و رخصت عقل از مقام محمود و طالع مسعود درحرکت آوردیم وبمساعدت بخت مساعد بالشکر نامدار وسپاه جرار چون ذرات آفتاب فراوان وچون قطرات سحاب بی‌پایان که از هیبت آن کوه درلرزه افتد .

همه مردان دل پرجوش آهن پوش خارا کن

مصاف‌اندوز جنگ افروز اعدا سوز شیرافکن

بدرقهٔ « والله یعصمك من الناس »[۲] قلب و جناح را مدد و حـامی شد وحارس وهو معکم اینما کنتم میسره را ناصر و هادی گشته فتح و نصرت بریمن و بخت و دولت بریسار توجه نمودیم و چنانکه عادت رایت دولت سرایت ماست که بهرمهم که عنان عزیمت بجانب تیسر آن معطوف می‌گردانیم و التفات خاطر در وقوع جوانب آن بامضا می‌رسانیم امارات تحقیق من صحیح العزیمة مساعدةالتوفیق برصفحات احوال آن مشاهده می‌نمائیم « و هوالذی ایدك بنصره و بالمؤمنین»[۳] بر وجنات آمال مطالعه می‌کنیم‌چون بباب‌الجنة قزوین‌رسیدیم مخبران باخبرت خبربدو رسانیدنداز وصول‌موکب میمون و برمضمون توجه‌حیث شئت فانك منصوردرشأن ما واقف ومطلع شد قبل ازآنکه چتر همایون‌سایه برنجد وهامون‌آن بلاد اندازد و عصابهٔ ظفرپیکر ظلال خودبگشاید امارات نصرت ما ازعین مسرت برقام (؟)صفحات لیالی وایام‌خود مشاهده کرد وعلامت « وان جندنالهم الغالبون »[٤] واضح ولایح یافت ومعلوم کرد که

---

۱ - سورة الاحزاب ١٤ ۲ - سورة المائدة ۱۷ ۳ - سورة الانفال ٦٢
٤ - سورة الصافات ۱۷۳

عرصهٔ ممالك بطول وعرض درتحت تصرف «وجعلنا کم خلائف فی الارض»[1] قرار گرفت، دیدهٔ بختش تاریك و رشتهٔ عمرش باریك شد و آیهٔ «وا اسفا علی یوسف و ابیضت عیناه من الحزن وهو کظیم»[2] برأی العین مشاهده کرده از بیم سطوت پادشاهانه و اساس هیبت خسروانه که ژالهرا درچشم سحاب اخگر کند وآب حیات را طبیعت آذر دهد بعرض مرض که مقدمهٔ فنا باشد گرفتار شد و روز بروز ضعف مالعش قوت می گرفت وقوت دولتش ضعیف می‌شد تاعطیهٔ مزاجش بقاطع رنج و وبال انتقال وآفتاب سعادتش از مشرق طلوع بمغرب افول اتصال پذیرفت و صورت «فذاقت وبال امرها و کان عاقبة امرها خسراً»[3] در مقابل نظر خود دید و وجودش که حاوی «الم ترالی الذین فی قلوبهم مرض»[4] مقارن جان داشت سرعت «فزادهم‌الله مرضاً»[5] از سر گرفته اسباب و علامات مرض در مجاری جواهر ساری و جاری شده که فساد مزاج از قانون علاج تجاوز نموده ، مواد زحمات از منهاج شفا و دستور نجات بیرون رفته خزانهٔ وجود ازجوهرحیوانی خالی گذاشته و دل از دست امید و اغراض برداشته ومملکت وجود را از دست تصرف داده صوت نامرغوب موت برنغمات محبوب حیات ترجیح نهاده برمقتضای «کل شئی هالك»[6] جان بمالك سپرده .

نگشاده بود رایت ما ظل خود هنوز   کو کوچ کرد و عازم دارالقرار شد

عقاب اجل طایر روحش را بمخلب قهر در ربوده و غراب البین فنا او را بزندان فراموشان محبوس نموده .

بسا یوسف که او افتاد درچاه   ولی هرگز بدین خوبی نیفتاد

و بخلف دیگرش که در سلطانیه بود ، چون از واقعهٔ پدرش واقف شد . آیهٔ «ما اغنی عنی ماله هلك عنی سلطانیه»[7] برخود خوانده عنان تمالك وتماسك از دست بداد و طریق فرارممالایطاق مسلوك شد . بجانب ارزنجان توجه نمود و چون مفتح-

۱ - سورة الانعام ۱۶۵   ۲ - سورة یوسف ۸٤   ۳ - سورة الطلاق ۹   ۴ - سورة البقرة ۹
۵ - ایضاً   ٦ - سورة القصص ۸۸   ۷ - سورة الحاقة ۲۸ ، ۲۹

الابواب کلید قلعهٔ سلطانیه که کوتوال دولت «وعنده مفاتیح الغیب لایعلمها الاهو»[1] ارسال درگاه گردانیده بود، قاضی سلطانیه آورده وتسلیم بندگان درگاه عالم پناه گردانیده صورت «مایفتح الله الناس من رحمة فلاممسك لها»[2] برعالم و عالمیان روشن شد و بقیة الموتی که مانده بود چون جمال دولت روزافزون «ان الارض لله یرثها عبادی الصالحون»[3] در آینهٔ «و تنزع الملك ممن تشاء»[4] معاینه دیدند ازصدمهٔ هجوم لشکر خونخوار و دلیران اهریمن آثار «کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة»[5] متفرق و آواره گشتند.

باريد بباغشان تگرگی　　　از گلبنشان نماند برگی

«فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمدلله رب العالمین»[6].

هر فتح کاسمان نهدش منتهای کار　　　چون بنگری مقدمهٔ فتح دیگرست

چون بتوفیق منعم مفضال، تباشیر صبح اقبال از مطلع امانی وآمال روی نمود و با شرقیت فتح و نصرت رنگ زنگ وظلمت ظلم از چهرهٔ روزگار بزدود وعرصهٔ محروسهٔ ماه چهرتبریز که مدتهاست تاازحجلهٔ ورای غیب در انتظار خطبهٔ ما نشسته وعروس ملك سالهاست تا از آن سبب تتق امید دل درعقد عهد ما بسته است بی گفتگوی وعشوهٔ مشاطه در کنار مراد ما آمده عرصهٔ ممالك مراکز اعلام جوزا پیکر ومضارب خیام فتح و ظفر است «الحمدلله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوأ من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین»[7].

شکر خدا که هرچه طلب کردم از خدا

بر منتهای همت خود کامران شدم

مفارق منابر اسلام بفرنام همایون رتبتی دیگر گرفت و وجوه دنانیر بزیور القاب میمون زینتی دیگر یافت واین معنی ازخزانهٔ «اعطی کل شئ خلقه ثم هدی»[8]

---

۱ ـ سورة الانعام ۵۹　۲ ـ سورة الفاطر ۲　۳ ـ سورة الانبیاء ۱۰۵　۴ ـ سورة آل عمران ۲۵
۵ ـ سورة المدثر ۵۱　۶ ـ سورة الانعام ٤۵　۷ ـ سورة الزمر ۷٤　۸ ـ سورة طه ۵۲

جلوه‌ایست تا آنچه خلایق درباب دولت ابد پیوند بدان موعودند دریابند. چه این صورت غیضی‌ازفیضی ونهری ازبحری است «وعدکم الله مغانم کثیرة تأخذونهافعجل لکم هذه»[۱].

این هنوز از آسمان فتح ونصرت کوکبی‌است

باش تا طالع شود خورشید نیکو اختری

لاجرم‌مقربان‌ملأ اعلی‌ومقدسان عالم بالا تهنیت این‌عطیهٔ عظمی وموهبت کبری «اولی اجنحة مثنی وثلاث و رباع»[۲] ازریاض‌علوم بفضای سفلی نزول کردند و قوادم و و خوافی در شهپر لوای میمون و طایر همایون پیوستند وسعود سماوی بعزم استقبال اجناح‌نموده دواسبه رسیدند وسبزخنگ مرصع لگام چرخ تیزگام را که بزین زرین هلالی مسرج بود در سلك جنیبت‌هـای خاص کشیدند و چون قواعد ملك و ملت بر مقتضای مشیت راسخ گشت و امور دین و دولت در سلك اسلوب منتظم شد، مثال واجب‌الامتثال محرر شد وفتح‌نامه همایون نفذه‌الله فی‌الربع‌المسکون سمت نفاذ یافت تامنشورمملکت‌بطغرای فتح‌وفیروزی‌موشح واحکام‌خلافت بتوقیع‌ظفروبهروزی‌مشرف گردانیده مشتمل بر کیفیت حال اولیای دین ودولت محمدی برمهد اعلی‌ملك وملت باطراف و اکناف ممالك ومسالك روانه دارند بسادات وقضات وعلماء ومشایخ وموالی وامراء حضرت و ارکان دولت وصدورو عمال واکابرواهالی‌ومتصدیان اعمال ومباشران اشتغال و مستحفظان قلاع و حصون و کلانتران ولایات وکافهٔ رعایا و سایر برایـا و جمهور متوطنان چون بدین فتح مبین‌و نصرت متین که مقدمهٔ سعادات ابدی‌و نتیجهٔ عطیات‌سرمدی‌است واقف ومطلع‌شوندومقاصدوآمال که بحصول‌موصول‌شود ومطالب و اغراض که ازمبدءِ فیاض در سلك اسلوب منتظم می‌گردد نتیجهٔ همت عالی وعقیدهٔ صافی و خلوص طویت وصفای نیت ما دانند زیرا که در تمام امورازحول وقوت خود

---

۱ ـ سورة الفتح ۲۰ ۲ ـ سورة‌الفاطر ۲

تبرا کرده‌ایم وتوسل بارواح انبیا علیهم‌السلام‌نموده واین معنی را ذریعهٔ حصول‌مطالب و وسیلهٔ وصول مآرب دانسته‌ایم وبالحقیقة معلوم کرده شد

پادشاهی نتوانیم نمودن در روز تابشب بردر معبود گدائی‌نکنیم

« الحمدلله الذی‌هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانااللّه »[۱] وبشکرانهٔ این معنی ازصدقات ومبرات که مکتوب خاطر ومکنون‌ضمیراست عجالةالوقت دو دانگ مال ممالك محروسه را حرسها اللّه تعالی بسیورغال رعیت ارزانی داشتیم تا از سر استظهار شامل و اعتقادکامل بدین بشارت استبشار نموده ومسرت فرموده شکرحق و حق شکر بتقدیم رسانندو نذر و صدقه مستحقین واصل دارند و در اقامت شرایط امر معروف و استقامت مراسم‌نهی‌منکرمساعی جمیله ازقبیل لوازم شمرند ودرهیچ امری از اموروهیچ وقتی‌از اوقات ازجادهٔ شریعت نبوی وطریق سنن مصطفوی علی شارعها افضل‌التحیة والسلام تجاوز ننمایند وعدول نجویند و در فراغت ارباب صلاح وسداد وسلامت گوشه نشینان و زهاد ورعایت عابدان نیکواعتقاد باقصی‌الغایة وابلغ‌النهایة سعی بجای‌آرند ومنهیان[۲] را تعزیر ومالش‌داده اصحاب فسق وفجور را زجر و تهدید نمایند تحریراً فی‌سنه[۳].*

---

۱ ـ اعراف ٤۱ ۲ ـ چنین‌است صریحاً درمتن‌نسخه، ولی «منهیان» که بمعنای خبردهندگان و جاسوسان آمده ، دراینجادرست بنظرنمی‌رسد واینجا کلمه‌ای باید درمقابل زهاد وعباد وامثال آن

۳ ـ جای تاریخ در مجموعه نوشته شده «ف» وقاعدةً باید سال ۸۲۳ باشد

* مجموعه منشآت حیدر ایواوغلی نسخهٔ م . ب

فتحنامه میرزا اسکندر درباب غلبه برقره عثمان به سلطان محمد غازی

باسمك یا فتاح وبیدك مفتاح ابواب النجاح

مشوملول که‌فتاح‌باب مشکلها　　　دری چو برتو ببندند هزار بگشاید

شکروسپاس سزاوار الهیست که ذات کامل الصفاتش بفرمودهٔ «ان مع العسر یسرا»[1] درعقب هرمشکلی دوآسانی مقدر کرده مکافات هرشخصی‌را درمقابل عملش برانگیخته صلای « وجزاءِ سیئة سیئة مثلها »[2] بکاخ صماخ مخالفان دولت و دین‌و معاندان اهل یقین دررسانید.

فحمداً له ثم حمداً له　　　علی ما هدانا جزیل النعم

و صلوات زاکیات سزاوار پیغمبریست که در نائبات دهر بفرمودهٔ «فاصبر کما صبر اولوالعزم من‌الرسل»[3] بانواع فتح و ظفر حائز مثوبات دنیوی و اخروی گشت صلی‌الله علیه وعلی آله وصحبه.

بر رأی عالم آرای اعلیحضرت سلطنت مآب نامدار و خداوندگار ابوت مقام کامکار، سلطان الاسلام‌والمسلمین، عون الغزاة والمجاهدین، قهرمان الماءِ والطین، المؤید من‌عندالله الملك الاحد، ابوالنصر سلطان محمد اعلی الله تعالی شأنه و رفع فی‌الدارین مکانه، چون خورشید تابان ظاهر و عیان شده باشد که بعد از آمدن لشکر اوزبك بی‌امان[4] بآذربایجان و انتقال والد ماجدم قره یوسف خان بر روضهٔ رضوان

---

۱ - سورة‌الانشراح۵　　۲ - سورة‌الشوری۳۸　　۳ - سورة‌الاحقاف۳٤　　۴ - غرض‌حملهٔ شاهرخ است بآذربایجان درمرحلهٔ اول که قشون ترکمانان بواسطهٔ مرگ قره‌یوسف متواری شدند و آذربایجان بدست شاهرخ افتاد

طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه باجل طبیعی وظهور فترت درمیانهٔ عشایر قره‌قیونلو و تفرقهٔ اخوان، ماجرای حال و کیفیت احوال بآن منجر گشت برادرم اسپندبك با شاه محمد بکوههای نخجوان و قلاع قپان پناه آورده و برادرم جهان شاه در جبال ارجیش نگهبانی مزار شریف والد سعید نورالله قبره می‌نماید و این سعادت خواه از چاپقون میرزا بایسنغر کناره کنان بحوالی‌چپقچور آمد وباآنکه چند دفعه بالشکر اوزبك قتال خوب و جدال مرغوب نموده از کثرت عدد ایشان اگرچه صورت غلبه معلوم نمی‌شد لکن مغلوبی ما نیز وضوح نیافته، گاهی جنگ و گاهی کناره گیری اختیار می‌افتاد که ناگاه جاسوسی با مکاتیب امراء اوزبك گرفتار گشته، معلوم شد که قره عثمان یولك عداوت قدیمی‌را بعمل‌آورده وباتفاق اوزبکان در تدارك کمین‌گیری و گزند رسانی ما بوده . همان وقت جاسوس را بخبر رسانیده ، خبر گرفتیم که عثمان مزبور در آن حوالی بچاپلوسی[1] در حرکت است و منهیان غیب فرمان «عـسی‌ان تکرهوا شیئاًفهوخیرلکم»[2] بگوش جان‌رسانیده، غیرت جبلی‌عنان شتاب پیش‌نهادی کرده وبدرقهٔ دولت رهنماشده با موازی ده‌هزارسوار بشبیخون ایلغار کنان رسیدیم و درشب تار پیش ازطلوع صبح ظفر پیرامونش را گرفته، آوازهٔ اولئك بلند نمودیم و چون دشمن خبردار شد، راه گریزش مسدود ساخته، از چند جانب کوس حربی نواختانیده[3]، کره‌نای را که مخصوص سلاطین است ، در دوسه ممر قرینهٔ نفخهٔ صورداشته ، اندکی آرام کردیم که خصم واقف حال شده وملاحظه نموده که خیامش را لشکر مظفر چون هاله باطراف قمر احاطه کرده ، ناچار از عقدهٔ رأس خلاصی جسته ، قراربفرارمی‌دهد وبعد ازتحقیق گریزش[4]، دلاوران نریمان صولت درپی‌افتاده، بسروقتش دررسیدند و بعقدهٔ ذنبش گرفتار کرده ، در هنگام طلوع صبح آتش حرب زبانه کشید وپیش از برآمدن آفتاب جهانتاب طلیعهٔ رایات نصرت آیات بانواع فتح

۱ - جاسوسی؟- منشآت فریدون بیك : جابلوسی ۲ - سورة البقره ۲۰۳ ۳ - چنین‌است درمتن بجای : نواخته ۴ - ایضا بجای گریز

وظفر تابیدن گرفت. نجوم سهام باعدای لئام همچو شهب رجوم سریع الانتقام گشت وسنان‌اژدرفام بخون‌آشامی اشتغال نموده، صمصام‌نهنگ‌انتقام‌طریق خلاص‌کاری گرفت وبیشترین[1] بدخواه، درسیل دریای خون، تباه شده سرها، چون حباب بالای‌خوناب، روان وپیکانها درابدان ممربیرون‌آمدن جان‌شده، فزون ازبیست هزارنفرنفوس بخاك یکسان گشته بقیة السیف‌از وادی مخوف گریزان وهراسان متفرق وپریشان گشتند «فقطع دابرالقوم‌الذین‌ظلموا والحمدلله رب‌العالمین[2]»وازسرهائی که بریده شده بود، سه طقوزسه طقوز[3] باحباب ارسال داشته، باقی را در جنگ‌گاه تل عظیمی ساخته، عبرت‌نمای عالم گردانیدیم وسر احمدبك تواجی اورا بجهت نمونهٔ شادمانی بزیر سم سمند قهرمانی، مصحوب عمدة الاعاظم‌والاعیان جمشیدآغا افشار رزقت سلامته‌روانه ساختیم تا گماشتگان دیوان عدالت عنوان و جمله نواب عالی شان در بشاشت فزوده همت عالی نهمت را متوجه بهبودی روزگار مخلصان دارند و اگرجائز بوده باشد، ابواب مساعدت و معاونت راگشاده، دوستی‌قدیمی ومحبت صمیمی‌را فراموش‌نفرمایند وبکلمات خوش‌آمد اهل غرض عمل نکرده، نظر عالی دریغ ندارد.

باقی حالات را از [ ][4] مزبور سؤال کنندو بزودی مجاز فرمایند که انتظاری واقع است. حاکمند*

---

۱ - مقصود «بیشتر بدخواهان» است ۲ - سورة الانعام ٤٥ ۳ - طقوز بمعنای‌نه‌است. عدد نه درنزد ترکان ومغولان اهمیتی داشته وکلیه هدایارا براین مبنای فرستاده‌اند درموقع ورود بخدمت خان نیزنه با ر زانو میزدند. اصطلاح تقزغز برای تقسیمات قبائل ترك معروف است.

۴ - درمتن چنین‌است‌وبنظرمی‌آید درمحل‌بین دوقلاب کلمه‌ای وجود داشته مثلا: فرستاده یاقاصد

* منشآت فریدون بیك جلد اول ص ۱۶۳-۱۶۱

جواب

نوید مسرت و شادمانی وخبر بهجت وکامرانی که ازجانب جناب سلطنت مآب شجاعت نصاب،امیرفرزند مکان ودلیرکامران، قرهاسکندرنامور،حفظهالله الملك الاكبر، برسالت عمدة الاعاظم الكبار ، جمشیدآغا افشاراعادهالله بالخیر ، بمسامع علیه رسیده و ازحصول فتح وفیروزی ایشان محظوظ گشته، شکرالهی بجایآورد. سلطنت پناها از انتقام مرحوم کامکار و مغفور ، جنتمکان ، والد بزرگوار ، رزق الله لقائه فيدار-القرار تشویشی بخاطرعاطر نیاورده درآن خصوص ذات همایون ما را غمگساردانسته، وقایعی که بعد از پادشاه عالیشان و والد شهید فردوسمکانیم درین جانب روی نموده ، معلوم نیست که باحدی از اولاد سلاطین روی نماید . مع هذا باندك صبری بالجمله بخیر مبدل گشته ، کماینبغی دوستکامیها میسر شد . « هذامن فضل ربی »[1] و درباب ارباب غرض که شمهای اشارت نموده بودند ، اصلآن حکایت چنان نیست که بسمع شریف رسانیدهاند .

کار واشی اگر نفاق بود اهل دل خالی ازشقاق بود

مأمول است که درآن باب اندوهی بخاطر نرسانیده ، چیزی که مقدورما باشد از ایشان دریغ نداریم .

باقی حالات را از رسول مشارالیه معلوم فرمایند . عمر و دولت مستدام باد . بمحمد و آله و صحبه الامجاد الی یومالمحشر والمیعاد*.

---

۱ - سورة النمل ۴۰

* منشآت فریدونبیك جلد اول ص ۱۶۳

«فتح‌نامهٔ آذربایجان کرت دوم از منشآت صاحب اعظم افتخارالاعیان خواجه شرف الملة والدین خسرو علی‌الله شأنه»

یورش دوم شاهرخ چنانکه گذشت در سال ۸۴۲ صورت گرفت و هرچنداسکندروجهانشاه پس‌ازمقاومتی شدیدازوی‌شکست خوردند . ولی چون کسی‌ازشاهزادگان تیموری ازترس‌اسکندرجرأت نکرددرآذربایجان بماند شاهرخ نومید برگشت وظریفی درحق وی گفت :

سکندر لشکرشه را زد وجست   شهما مملکت بگرفت وبگریخت

(رجوع شود بتذکرهٔ دولتشاه‌سمرقندی)

بسم‌الله الرحمن‌الرحیم «قل اللهم مالك‌الملك تؤتی‌الملك من‌تشاء وتنزع‌الملك ممن‌تشاء انك علی کل شئ‌قدیر»[1]. شاهرخ بهادر سوزمیز

الحمدلله الفتاح بلاتعب ، المناح بلاطلب ، هومفتح الابواب و مسبب الاسباب ، الذی یؤتی‌ملکه من‌یشاء بوفور رحمته وینزع عمن یشاء بکمال صولته وقدرته . العزة الذی‌ذلت له‌اعناق الجبابرة والرقاب وفی‌بیداء ملکوته عقول ذوی الالباب . «یمحوالله مایشاء ویثبت وعنده‌ام‌الکتاب»[2] والصلوة والسلام علی رسوله و نبیه محمد الذی نطق بالحق‌والصواب وعلی‌آله و اصحابه خیرآل و اکرم‌اصحاب. وبعد

افر اختیم در همه عالم لوای فتح   وانداختیم درهمه دنیا صدای فتح

ازفیض کردگار بمامی‌رسدزغیب   گاهی‌نویدنصرت‌و گاهی‌ندای‌فتح

محمد صوفی ترخان و محمد درویش و سادات‌و قضات و ائمه وموالی و اصول و صواحب و اعیان و اکابر و اشراف اهالی دارالسلطنهٔ هرات،احسن‌الله احوالهم ، بداتند

---

۱ ـ سورهٔ آل‌عمران ۲۵   ۲ ـ سورهٔ الرعد ۳۹

که صنایع لطف کردگار و بدایع فضل آفریدگار، دربارهٔ ما ، زیادت از آن است که نطاق نطق احاطهٔ شرح آن تواند کرد ویافوهٔ فهم بسرحد ادراك آن تواند رسید .

فضل خدای را که تواند شمار کرد   یا کیست آنکه شکر یکی ازهزار کرد

والحمدلله والمنة که از ابتداء طلوع سلطنت و بختیاری وظهور تباشیر صبح عظمت و کامکاری که تاج کرامت « وجعلنا کم خلائف فی الارض »[1] برتارك دولت ما نهاده‌اند و زمام حل وعقد و ربط مصالح کافهٔ عباد بقبضهٔ اقتدار ما بازداده ، بهرچه روی آورده و توجه نموده ، روزگار آنچه مطلوب بوده در کنار ما نهاده و ایام ابواب مرادات برحسب ارادات برروی دولت ما گشاده « وذلك من فضل الله »[2].

مقصود ازین مقدمه آنکه چون مهنیان دولت ما بتواتر خبر رسانیدند که اسکندر باسباب و آلات وخیل وحشم ونوکروخدم مستظهر شده وتصورات فاسده بدل و دماغ خود راه داده و نقطهٔ حصار سلطانیه را که درقید و ضبط بندگان ما بوده ، در دائرهٔ تسخیر آورده ، هرچند مقتضی مذهب جهانداری آن بود که بوقت آنکه اسکندر در مملکت آذربایجان تسلط یافت و کیفیت آن روشن است که بواسطهٔ مخالفت فرزندان برادر مرحوم امیران شاه بوده که تراکمهٔ بی دولت در آن مملکت مجال استیلا یافته‌اند ، بدفع و انهدام آن نهضت فرمائیم، نظر برصلاح حال درویشان آن مملکت که پایمال حوادث نگردند ، بحال او التفات نفرمودیم . فاما بروفق بعض الشر اهون من بعض چون درقصهٔ حصار سلطانیه فساد بنوعی سرایت کرد که کیفیت آن از شرح مستغنی است، برمقتضای قول شاعر که

مخالفان تو موران بدند مارشدند   برآور ازسر موران‌مار گشته دمار

لشکر جرار بطالع سعد عزیمت نمودند و در تحت ظلال عالیه لشکری مجتمع بود که حد آن در وهم هیچ مقصی نگنجد و عد آن در قدرت فهم هیچ محصی نیاید ،

---

۱ ـ سورة الانعام ۱۶۵   ۲ ـ سورة یوسف ۸۳

بکیفیتی که ارکان زمین از تحمل اثقال آن درتزلزل آمدند.

انا نحن سرنا بین‌شرق ومغرب تحرك یقظان التراب و نائمه

وبعقب آنکه‌رایات همایون بحدودقزوین وسلطانیه‌رسیدند ، ولواحمدوعبدل که گماشتهٔ اسکندر بودند ، شهر وقلعه را گذاشته فرارنمودند و نواب نامدار درقیدنظم آوردند و چون ازآنجا عبور نموده ، بجلگاءِ مراغه نزول افتاد، چنان بمسامع علیه رسانیدند که اسکندر از توجه لشکر جرار واقف شده و از خوف و رعب ، تبریز را گذاشته و درنواحی النجق یورت گرفته و بدان مستظهرست که هنگام طغیان آب ارس است و عبور لشکر منصور ازآن متعذر می‌نماید . بعد ازآنکه از مراغه بظاهر تبریز نزول فرمودیم و خطهٔ تبریز با توابع در قید ضبط آمد ، چنین القا کردند که اسکندر در مضیق تحیر و ششدر و تفکر افتاده ، از کمال اضطراب ، نقل از النجق بجلگاءِ سلماس کرده ، درمحلی که ازیمین کومو ازیسارآب است ، خندق وجرحفر کرده و اساس اقامت نهاده و درمقام عناد است .

لشکر جرار چون قضای مبرم که در دفع آن تدبیر مفید نیاید و اجل محتوم که تقدم و تأخر در نیابد ، از ظاهر تبریز متوجه اسکندر شدند . روز شنبه هفدهم ذی‌الحجه ، در صحراء سلماس ، سرادقات جلال افراخته شد و علی‌الصباح یکشنبه، بوقت‌آنکه طلیعهٔ صبح از مطلع افق ظاهرشد و آثار خورشید در اقطار واکناف‌عالم منتشر گردید ، عساکر منصوره نصرهم‌الله ، کاللیوث الصایله ، تسویهٔ صفوف کردند و اسکندر با پنجاه هزار پیاده وسوار مکمل مغرق سلاح‌دار بمقابله و محاربه درآمدند

دریای مصاف گشت‌جوشان گشتند مبارزان خروشان

وتا وقت استوا که هنگام زوال عمر اعدا بود ، آتش جدال ونائرهٔ قتال ملتهب و مشتعل بود وچون سلسلهٔ اجتماع و اتفاق آن مخاذیل بنوعی درهم پیوسته بود که جز بتضریب سیف و سنان وتفرقهٔ گرز گران ، انقطاع و افتراق متصور نبود برحسب اشارت ما که :

بسی حصار گشودم بیك اشارت دست بسی سپاه شکستم بیك فشردن پای

از قول [۱] همایون فرزند اعز اشجع، منظور نظر آفرید گار، معزالدینا والدین بایسنقر بهادر که درسمای میدان معرکه کوکب آتش هنگ و در اوج فلك دلاوری خورشید با فرهنگ است

مهابت وی اگر بانك برزمانه زند قطار هفتهٔ ایام بگسلند مهار

و ازجانب برانغار، فرزند اعز اکرم نیکوخصال، گزیدهٔ حضرت متعال، ابراهیم سلطان بهادر، که در هنگام مبارزت گوی بسالت از خسروان بهرام سطوت ربوده و گاه اقدام قصب السبق از دلاوران مریخ انتقام احراز نموده

چوشمشیرش آهنگ خون آورد ز سنگ آب و آتش برون آورد

و ازجوانب جوانغار، فرزند اعز ارجمند حمیده خصال، محمد جوکی بهادر، که در روز وغا شیریست نهنگ آئین ودرهنگام هیجا رستمی است با فروتمکین.

چوتیر از کمان در کمین آورد سر آسمان بر زمین آورد

متعنالله بطول بقائهم وادام علینا سعادة لقائهم، اجتماع وبموافقت امرا و ارکان دولت کالسیول الهائلة حمله آوردند. دلیران صفدر وبهادران لشکر مردیها و جان‌سپاریها نمودند و ازخندق وجر که ملجأ و مقراسکندربود، کالریح العاصف والبرق الخاطف عبور نمودند وبزخم تیغ آتش بار وخدنگ خاره گذار، دمار از روزگار آن خاکسار برآوردند و اسکندر با معدودی چند مغلوب مقهور «کحمر مستنفرة فرت من قسورة» [۲] روی بهزیمت نهاد و دربادیهٔ ضلال سرگردان رفت.

گنجشک را تحمل چنگال باز کو روباه را چه طاقت زور غضنفر است

یأجوج جیش ما چو بجنبد بروز رزم عاجزشود مخالف اگرصداسکندراست

و اتباع و اشیاع و ایل و حشم ونوکر و خدم اسکندر، بعضی اسیر و دستگیر

---

۱ ـ قول بمعنای قلب لشکر ۲ ـ سورة المدثر ۱۵

و بعضی طعمهٔ شمشیر وتیرشدند و بعنایةالله تعالی روائح ظفر و بهروزی ازمهب «والله یؤیدبنصره من یشاء»[1] درتنسم و درچمن اقبال، گل فتح وپیروزی بر گلبن « وما النصر الامن عندالله »[2] درتبسم آمد

چشم فلك ندید ونبیند بعمر خویش آن فتحها که دولت ما را میسر است
هر فتح کاسمان نهدش منتهای کار چون بنگری مقدمهٔ فتح دیگراست

و بفضل‌الله عرصهٔ مملکت از لوث آشوب مخالفان ونقص ترکان مصفی گشت و جمال[3] و اغنام ودوابو انعامو صامتو ناطق وصهیلو ناهق مخالفان ما زیادت از آنکه درحد تحری آید ، اضافت غنایم لشکر منصورشد وجلدوی این فتح همایون به فرزند اعزکامکار ، قرة عیون السلطنة و الخلافة ، معزالدنیا و الدین بایسنغر ابقاه الله تعالی مقرر گشت و این فتح نامهٔ همایون لازال منتشراً فی‌ربع المسکون شرف نفاذ یافت . باید کـه باستماع این بشارت سجدات شکر گزارده ، صدقات بمستحقان رسانند و ابواب بهجت و سرور وفرحات وحبور برروی همگنان گشاده گردانند و بنظم امور و اعمال که بدان مأمورند ، هیچ دقیقه مهمل‌نگذارند و در فراغ حال ورفاه بال رعایا کوشیده ، عرض حالات و حاجات واجب دانند . فی‌ثانی عشر من ذی الحجة الحرام سنة اثنی وثلاثین وثمانمایه*.

۱ - سورهٔ آل عمران ۱۱ ۲ - سورهٔ آل عمران ۱۲۲ ۳ـ بمعنای شتران
* نسخهٔ کتابخانهٔ پاریس بشمارهٔ Bib. Nat. Fand. Ar. 3423

نامهٔ قره‌عثمان بولك بسلطان مرادخان ثانی

سلطان مرادخان ثانی در ۸۰۶ هـ. ق. (۱۴۰۳م.) متولد ودر۸۲۶ هـ. ق.۱۴۲۲م. متقلد امرسلطنت شد . درابتدای سلطنت مصادف با شکست سلطان بیزانس وطغیان مردی شدکه خود را مصطفی عموی‌مراد معرفی می‌کرد. وی بعد ازپیشرفتهای نسبهٔ زیاد ، بالاخره بدست سلطان مرادخان افتاده وکشته شد و مراد بقصد انتقام قسطنطنیه را محاصره کرد (۳ رمضان ۸۳۲ هـ . ۲٤ اوت ۱٤۲۲ م.) اما بعلت طغیان برادر خود بنام مصطفی از محاصره طرفی نبست .

این‌مصطفی‌نیز سرانجام‌بدست مرادخان کشته شد وپس‌ازین‌جریان وی درصدد برآمد نقاطی راکه بعد از تیمور ازدولت عثمانی منتزع‌شده و هنوز بتجدید مسخر نشده بود، بچنگ‌آرد. تصادفهم باوکمک کرد . امیر قسطمونی‌دختر خود را بانصف املاك خود بدوداد (۱٤۲۳ م.) . باید دانست‌که ناحیهٔ قسطمونی در کنار دریای سیاه واقع شده و قزل احمدلی یا اسفندیار (گویا بنام سلاطین آن منطقه) خوانده می‌شد مرکزاین‌منطقه‌سینوب Sinop بوده و این ناحیه همان Paphlagonia قدیم است .

سال بعد قره‌جنید که عاصی شده و ناحیه آیدین را متصرف شده بودگرفتار و خفه‌کردید .

محمد بیك قرمان نیز دستگیر و مقتول شدو ولایات آیدین و صاروخان‌ومنتشا مفتوح‌کردید (۱٤۲۸م.) ولایات‌منتشا وصاروخان‌وآیدین درکناردریای اژه واقع شده‌اند . اولی همان ولایت Caria ودومی وسومی همان Lydia باستانی است ولایت‌کرمیان یا جرمیان نیزPhrygia عهد قدیم‌است (رجوع شودبه:The Lands of the Eastern Caliphate)

امیرکرمیان نیزکه وارثی نداشت سلطان را وصی ولایات خود نمود و بدین‌ترتیب مرادثانی برسراسرمتصرفات عثمانی قبل‌ازتیموردست یافت .

دراروپاوی پس‌ازمحاربات فراوان،پادشاه‌مجاررا بتفویض بلادکنار دانوب وادارکرد و دانوب سرحد مجاروعثمانی شد . ژرژ برانکوویچ Geoarges Brank ovitch جانشین استفان لازارویچ امیر

ـ و بهم اضطراراً باپرداخت پنجاه‌هزار سکه طلا (دوکا) وفرستادن قشون درهنگام لزوم وقبول ازدواج دختر خودماریا با سلطان مواقفت کرد ودر یونان هم پندرسلانیك را که امپراطوربیزانس به ونیزیها داده بود ، پس گرفت وسپس سراسر آلبانی (ارناود) ووالاشی(فلاخ)را یکی پس‌ازدیگری بجنگ آورد و اسیر فراوان گرفت.یکسال بعد که ژرژ برانکوویچ دو باره عصیان ورزید ، شهر مستحکم سمندره Semendria (= Smederevo) پایتخت ویرا ترکها گرفتند. امامرادنتوانست بلگراد راتصرف کند. در ترانسیلوانیا Transilvania نخست ژاندو هونیاد Jean de Honiad سلطان آن‌منطقه سردار ترك شهاب‌الدین پاشارا اسیرنمود وسپس با مراد درشهرNich جنگ کرد و اورا درهم شکست وپس‌ازچندجنگ دیگر که همه‌بشکست سلطان عثمانی‌تمام شد، سلطان بصلح راضی‌شد و ازمتصرفات خود در والاشی وشهرهای سمندریه وآلاجه حصار چشم‌پوشید (۲۶ربیع‌ـ الاول ۸۴۸ هـ. موافق ۱۱ ژوییه ۱٤٤٤ م.)

پس از این قضایا ، علاءالدین پسر بزرگ مرادثانی فوت نمود و بهمین جهت وی براثر کثرت اندوه ، سلطنت‌رابه‌محمد پسردوم خود که ۱٤ساله‌بودداد وخود درشهرمغنیسیا Magnésieاقامت گزید.ولی‌هفتماه‌بعد که مجارهانقض‌عهد کردند وباغوای‌پاپ که‌کاردینال‌سزارینی رابرای‌تحریك آنان‌بجنگ فرستاده بود، بمتصرفات عثمانی‌حمله‌آوردند ، بار دیگرمراد بعزم‌جنگ باآنان‌برخاست ووقتی که‌قشون اروپائی‌هاپندروارنه‌را درکنار دریای سیاه محاصره کرده بودند ، مراد بآنها رسید و سلطان مجار Vladislav وهونیاد را درهم‌شکست واردوی‌آنان راغارت کرد وکاردینال سزارینی ولایسلاو درین محاربه کشته شدند (۲۸رجب ۸٤۸ هـ. ق موافق ۱۲نوامبر۱٤٤٤ م)

مرادبارديگر گوشه‌عزلت گرفت. ولی‌مجدداً بعلت طغیان‌ینی‌چری‌ها مجبور بدخالت در کارهاشد وبرای منصرف ساختن ینی‌چری‌ها ایشان را بجنگ یونان برد وبرزخ کورنت Corintheرا بآسانی تصرف کرد (وی اولین سلطان عثمانی است که در جنگ توپ بکار برده) ولی هنوز کاملا بریونان مسلط نشده بود که خبر عصیان اسکندربیك رسید .

اسکندر از امرای شمال آلبانی و اسم اصلیش ژرژ کاستریوتا Georges Kastriota بود که می‌خواست استقلال از دست رفتهٔ قوم خود را احیا کند . اما سلطان مرادپیش از آنکه به اسکندر بپردازد مجبورشد بجنگ هونیادکه بسرهستان تاخته بود مبادرت کند . این جنگ در Kosovo (قوص اوه) اتفاق افتاد و بغلبهٔ کامل قشون ترك

منتهی‌شد (۱۸ شعبان ۸۵۲ هـ. ق موافق ۱۷ اکتبر ۱۴۴۸ م.)
بعد ازفراغت ازاین امر، مراد بجنگ اسکندر رفت. ولی قشون عثمانی بعلت ضعف ناشی‌از جنگهای پشت سرهم‌کاری نتوانست ازپیش‌برد وسلطان‌نومید برگشت تامگرتدارك حال‌کند. اما در ۵ محرم۸۵۵ هـ. ق موافق ۹فوریه ۱۴۵۱ م. درگذشت .

درحضرت اعلی، سلطان اعظم ، پادشاه معظم ، مالك رقاب‌الامم، تهمتن‌روزگار، شاه خصم شکار

آنکه ازو می‌زنند لاف سلاطین دین   و آنکه بدومی کنند فخر ملوك عجم

سلطان‌کامکار گردون وقار وفلك اقتدار، اعلی‌الله‌تعالی‌سلطنته وافاض‌علی‌العالمین معدلته ، را محب مخلص بجان مشتاق و هواخواه بی‌نفاق سلام و بندگی و عبودیات وافرات وافیات زاکیات از درون اخلاص و صفای اختصاص با باد صبا مبلغ ومرسل می‌گرداند . اشتیاق و اشواق نه در آن حدست که قابل افهام وممکن اعلام باشد . [دریافت تلاقی][1] همایون که جمیع مرادها را شامل است، بخیر و خوبی و خرمی و بیغمی روزی باد . فهوالمراد من‌خالق العباد .

بعد از وظایف دعوات صالحات زاکیات بررأی جهان گشای عرضه می‌دارد که ایام مدیده وشهور بعیده روی نمود که از هیچگونه خبر صحیح آن جناب سلطنت مآب مفاخر نصاب معلوم ومفهوم نگشته است . پس‌ازغایت محبت دل‌آویزمودت‌انگیز واجب و لازم چنان نمود که درین اوقات سعیده و حالات حمیده ، حامل عبودیت ، اخص الخواص والاعیان ، طورخان‌آغا، زید مجده، را بدان حضرت عالم‌پناه فرستادن وخود را بریاد خاطرعاطر اشرف بی‌نظیر که جام جهان نمای است‌آوردن ویادداشتی فرمودن [از منسیان ودفاتر[2] فراموشان جائز نفرمایند] . پیوسته ابواب مراسلات و مکاتبات و سوانح حالات و چگونگی مهمات‌و اخبارصحت وعافیت ذات عدیم‌المثال و نظام امورو احوال اعلام واستعلام بخشایند که تسلی دل وجان بحصول موصول بوده ،

۱ - تصحیح قیاسی ، متن : ریافت تلاق   ۲ - قسمت بین دوقلاب مشوش بنظرمی‌آید ظاهراً: تا از منسیان دفاتر ...

افتخار و استبشار افزاید . بنابراین اگرچنانکه اخبارات این جانب تعریف فرمایند، برسبیل منت ، بحمدالله تعالی و بهمم عالیهٔ دوستان وخلان ارادت عنوان و عنایت آن جناب جنت مآب،کلی مهام ومرام ومقاصد امور دولت وپیرایهٔ آستان قدرت چنانچه دلخواه و ارادت دوستان [است][1] میسر ومسخر گشته، یوماً فیوماً درترقی و تزایدبود و دیگراز ولدان قرهیوسف یکباره شکستگی روی نموده و مشوش خاطر گشته شد. اما برای انتقام آن متغلبه [بهم عنایت بازداشته][2] وهم بفضل حق تعالی تحصن کرده ، در اول ماه رجب در حضرت خاقانی اعظمی پادشاهی شرق وغرب ، امیر زاده شاهرخ ، بانواع حرمت و گوناگون عزت وسیورغال وتیغ و کمرمرصع وسیمو زر بی حد و بسیار داد ودیگر درانتقام عدوان جد وجهد بی شمار کرده ، دربن وقت و الساعة ، دراول ماه شعبان ، پادشاه شاهرخ ، یورش همایون ارزانی فرموده ، برسر ولدان قره یوسف کرده ، وقتی که محاربه و مقاتله بهمه جانب گرداگرد گرفته شد ، دشمنان هرگز مجال نیافته ، فی الحال و فی الساعة بفضل عنایت الهی وبمعجزات مصطفوی ، شکسته و تار و مار گردانیده و ولدان قرهیوسف را گرفته مقید گردانیده شد و جمیع متعلقان ایشان بتاراج وغارت آورده وتمامی انتقام و کینه کشیدن حاصل شده وجمیع مواضع وبلدان وقلاع وهرچه که دار[ند][3] ازایشان ستده، تاسرحدآذربایجان وتبریزوبغداد و ارزنجان و غیرها [هرچه که دارد][4] بالکلیة تا درسینور[5] سیواس باین محب معلوم و تسلیم کرده و بیحد عنایت وشفقت وبی نهایت الطاف و عاطفت نموده که بهیچ گونه شرح و وصف نتوان داد .

من بعد واجب ولازم آمد بردوستان و محبان ازین اخبارات واقعی ومحققی صحیح بعزعرض رسانیدن وتعریف کردن تا دوستان شاد و دشمنان مقهور و سرنگون گردند ان شاءالله تعالی وچون بوافی قضایا و اخبارات واقعی این جانب را دارندهٔ دعا مشاهده

۱ - درمتن نیست ۲ - جمله مبهم و گنگ است شاید: بهم عنایت پادشاهانه ۳ - متن: دارد ۴ - بنظر می آید تکرار این جمله سهوکاتب باشد ۵ - معنی کلمه معلوم نشد شاید سنور بمعنی سرحد باشد

کرده، تحمیل وتکفیل براوست که در وقت حصول وصول بوسیدن تراب حضرت‌عالی سلطانی، بعز عرض نواب پادشاهی‌عرضه دارد ودر اصغا وارعاء فرمودن اعتمادکلی کرده وعنایات پادشاهی درهرباب برین محب دریغ نداشته. امید وارست که همیشه منظور دیدهٔ احسان دارند.

زیاده تطویل نرفت که خیام دولت پادشاهی‌باوتاد عنایت الهی‌قائم و استوارباد*

* مجموعهٔ منشآت فریدون‌بیك جلد اول ص ۱۸۶-۱۸۵

جواب

ضراعت نامه‌ای که از جانب جناب امارت مآب دولت نصاب عزت قباب ، نجم الدین عثمان بك، ادام‌الله عزه وقدره،مصحوب عمدة الاعیان' طورخان آغا، شرف وصول یافت و بر مضمون آن من اوله الی آخره اطلاع همایون واقع شد. آنچه درباب فتوحات پادشاه عظیم‌الشأن ، شاهرخ بهادرخان ، خلدالله خلافته ، نوشته بودند معلوم گشت و موجب ابتهاج وشادمانی‌شد. چون بتوفیق ربانی منظورنظر کیمیا اثرخاقانی گشته‌اند باید که چنانچه لایق امور دین و دولت جانبین است ، بر وجه مرغوب بجای‌آورند و سلوك خوب بگماشتگان طرفین نمایند تا موجب ازدیاد محبت شود و ما را همیشه بدعای خیریاد نموده و در اکثر اوقات مشغول بجهاد اکبر [دانند و][1] اگر تأخیری در مراسلات واقع شود از بسیاری اشتغال آن امر خطیر ملحوظ دارند و التوفیق من‌الله تعالی .

باقی حالات را از مشار الیه قاصد معتمد علیه خود تحقیق کنند و السلام والاکرام*

---

۱ - متن : دانست

* مجموعهٔ منشآت فریدون بیك ، جلد اول ص ۱۸۶

مکتوب شاهرخ به سلطان مرادخان ثانی

بجناب سلطان سلطان اعظم، مولی الملوك فی العالم، قاتل الکفرة و قامع الفجرة، المجاهد فی سبیل الله بصدق النیة و کمال الاعتقاد، قطباً للملك والدین، سلطان مراد، زادالله تعالی اعوام حیاته وقرن بالسعادة ایام اوقاته، فنون مدحات محبت آمیز و انواع دعوات شوق انگیز اتحاف واهدا می رود.

سلام کالطاف الاله الممجد　　سلام کاخلاق النبی المؤید

سلامی چوعقل مجرد شریف　　سلامی چو نفس مقدس لطیف

شرح[1] قصارای قصص مصادقت و انهای انتهای احوال مخالصت، چون از آن حد متجاوز است که بواسطهٔ واسط خوشخرام «ولوان ما فی الارض من شجرة اقلام»[2] پیرامون وصف آن توان گشت، لاجرم باختصار اکتفا می افتد.

این صحیفة المودة والمحبة، اواخر شوال، رقمزدهٔ نقوش مصادقت و ولامی گردد. چون پیوسته اخبار سائرهٔ جهانگیری و کشور کشائی اعلی حضرت سلطنت مآبی خلافت پناهی خلدالله تعالی خلافته و سلطانه، که منشی دیوان «جعلکم خلائف فی الارض»[3] منشور خلافت روی زمین بنام جلالت آیین آن جمشید تخت و فریدون نگین موشح ساخته، بدان جناب ارسال می رود و آثار مساعی جمیله وغزوات وصیت مآثر و فتوحات آن جناب که رفعت منزلت مجاهدان وعلوشأن غازیان بنص کتاب و سنت نبوی محقق و مقرر گشته که دربیان آن احتیاج تکلفات حجت و برهان نیست، «ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفاً کانهم بنیان مرصوص»[4] بدین طرف مهدی

---

۱ - متن: در شرح　　۲ - سورهٔ لقمان ۲۶　　۳ - سورة الانعام ۱۶۵　　۴ - سورة الصف ٤

می گردد ، همواره ترصد وترقب آن میرفت که بااین جانب نیزتمهید قواعد موالات و مصادقت نموده ، رسل و رسائل متوالی و مترادف دارند تا متمم معانی یگانگی و اختصاص گردد و چون تا این غایت بهیچ نوع اثرنامه و رقم خامه که محرك سلسلهٔ وداد و محرض قضیهٔ اتحاد گردد بظهور نپیوست ونسیم روضهٔ تذکروشمیم ریاحین تودد از مهب یادداشت و مخالصت آن جناب نوزید ، درین وقت ، بموجب فحوای البادی فی المحبة له اجران ، ابن حوشی[1] را که از جملهٔ مخصوصان است بجانب آن جناب فرستاده شد . مقصود کلی و مراد اصلی آنکه من بعد چهرهٔ امانی و آمال بصفای ذات البین آراسته باشد ولآلی اکلیل مجد ومعالی بصفوت خاطرجانبین درسلك انتظام پیوسته طلیعهٔ اعلام سلامتی احوال بال فرخنده فال گشایدوهمواره صورت جمیلهٔ اخبار صحت و رفعت و اقبال رخ فرخ نماید «وذلك فضل الله يؤتيه من يشاء»[2]

اساس مهر و وفا گو مدام محکم دار   کسی که رفعت ایوان منقبت خواهد
بگو که نسخهٔ این طرح را منه ازدست   هر آنکه فسحت میدان منزلت خواهد

و اولی و انسب آن است که علی التعاقب والتتابع فتح ابواب مراسلات ومکاتبات نمایند تانهال حسن عقیدت برجویبار ابلاغ رسل و رسائل باهتزاز درآمده و ریاض صدق ومخالصت ازهبوب نسایم مفاوضات وملاطفات تازه وریان گردد. کماقیل: راحات الجنان فی مراعاة الاخوان . [که][3] رفعت و اقبال وجاه وجلال پیوسته [در][4] نهایت کمال باد . برب العباد *.

۱ - چنین است درمتن ، هرچند اسمی بنظرغریب می آید   ۲ - سورهٔ الحدید ۱۲
۳ - بنظرمی آید که زائد باشد   ۴ - درمتن نبود وبقیاس اضافه شد .
* منشآت فریدون بیك جلد اول ص ۱۷۸-۱۷۷

جواب نامهٔ شاهرخ از طرف سلطان مرادخان ثانی

مشعر بر فتح مجارستان[1]

هبطت الی[2] من المحل الارفع　　ورقاء ذات تعزز و تمنع

یعنی خطاب عظیم روح آسای و ای خطاب

خطاب فی سرائره سرور　　یناجیه من الاحزان ناج

فکم معنی بدیع تحت لفظ　　هناك تزاوجا کل ازدواج

کراح فی زجاج بل کروح　　سرت فی جسم معتدل المزاج

که چون طارق غیبی فرخ فال از اوج برج اقبال روی نمود و کتاب کریم فرح افزای وماذاك الکتاب

کتاب شریف اتی من شریف　　بلفظ عجیب و خط غریب

کلحظ الحبیب وفوت الرقیب　　وعود الشباب عقیب المشیب

فکان سروری به اذ أتی　　سرور المحب بقرب الحبیب

که بمثابهٔ طائر قدسی خجسته خصال ازذروهٔ شامخ جلال پر وبال گشوده و از بارگاه بیت معمور نصفت وسدهٔ سدرهٔ رأفت پادشاه قضاقدرت قدرمکنت ، مالك ازمة ـ الخلایق اجمعین ، ظل‌الله فی‌العالمین ، سلطان السلاطین علی الاطلاق ، مستعبد ـ السلاطین فی جمیع الافاق ، مستخدم العراقین بالارث والاستحقاق

کانما الدهر تاج و هو درته　　وملك[3] الملك کف وهو خاتمه

---

۱ - چنانکه از متن نامه برمی‌آید درجواب نامه‌ایست ازشاهرخ ، ولی‌ظاهراً نه نامه‌ای که‌بلافاصله قبل ازاین نامه نقل شده است وبعبارت دیگرآن نامهٔ شاهرخ که این نامه درجواب آن نوشته شده دردست نیست .　۲ - در اصل شعر که منسوب به ابوعلی سیناست « الیك » آمده .

۳ - چنین است درمتن ولی وزن شعر ومعنای آن درست درنمی‌آید وظاهراً : ونما .

والبر والبحر والاعلام اجمعها   والخلق والفلك الدوار خادمه

حامی حوزة المسلمین بالدولة الباهرة وماحی الظلم عن العالمین بالصولة القاهرة، هادم قواعد الجور والاعتساف بعد ارتفاع شأنها وخیر هادم وماهد معاقد العدل والانصاف قبل انطماس بنیانها ونعم الماهد. هوالذی تعمق فی تطهیر اعماق الممالك بقمع اصحاب البغی والعدوان و ارجاء المسالك والممالك بقلع ارباب البغی و الطغیان حتی اضحت کما اراد طهوراً و صارالظلم کأن لم یکن شیئاً مذکوراً وبسط فی بسیط الغبراء بساط الامن والامان واحاط الخاص والعام بالخیر والبر والاحسان جعل الله سعیه مشکوراً. قهرمان الماء والطین، خلاصة الخلفاء فی الارضین،

غیاث الوری شمس الزمان وبدره   و من هوبالعلیاء اولی الامر

اللهم اجعل سرادقات سلطنته مربوطة بالبقاء کما جعلتها ارفع عن القبة الخضراء، آن طاهر همایون در وقتی مبارك و ساعتی میمون دررسید.

حسناء وافیة الجمال کانها   قمر بدا فی وسط لیل الیل

و در سراچهٔ جان که بسبب کمال اخلاص با آن آستان ـ که صفایش ازصفای روضهٔ جان فایق است ـ آشیان ساخت و چون منزل را از کدورات اغیارخالی یافت، فی الحال از التفات خاطر فیاض آن شاه ملك خصال و سرایر ضمائر آن عقل فعال سرائیدن آغاز کرده و بفصاحت سحبانی، حکم لقمانی بمسامع اهل یونان رسانیدو از نصوصش فصوص حکم مدخر گردانید و ازنصایح فاخره‌اش هرعاقل مفلق را استبصاری حاصل شد و ازمواعظ زاخره‌اش هرغافل مطرق را اعتباری روی نمود.

احادیث لوصیغت لالهت بحسنها   عن الدر اوشمت لاغنت عن المسك

لاجرم ازهرتار موی ندای «یا ایها الناس علمنا منطق الطیر وآتینا من کل شئی ان هذا لهوالفضل المبین»[1] برآمد وبنا برآن که مشتمل بودبرصنوف عواطف پادشاهانه وضروب نوازش خسروانه ومتضمن آن که قوائم حضرت بر حصول آمال متکی و دعایم

۱ـ سورة النحل ۱٦

دولت بر وفور اقبال مستعلی‌اند وحال بندگان درگاه اعلی درغایت انتظام وامور درم خریدگان حضرت معلی درنهایت مرام است بل‌سائرانام ازخاص وعام در ظل احسان و انعام مرفه‌الحال ومقضی‌المرام‌اند ، بقدرامکان شکر آن بجای‌آورد و بعجز قصور که دأب عباد شکوراست معترف شد واز سر خلوص طویت وصفای نیت از واهب بی‌علت علت کلمته ثبات این‌نظام وبقای این‌احتشام الی‌یوم القیام‌می‌طلبد . باجابت مقرون‌باد.

ودرشرح اشتیاق بشرف ملازمت آستان که نطاق بیان از تبیان آن قاصرست ، خوضی نمی کند که آن چون خصال شاه ما بی‌حد و کران است .

بعد ازوظایف تمجید وتحمید ، بررأی جهان‌آرای خاقانی‌انهاء می‌رود که پیش ازوصول‌مثال‌میمون متحقق گشته‌بود که‌نهضت‌موکب شاهی‌وحرکت عساکر منصورهٔ ظفر پناهی کرة بعد اخری و اسباب تأهب و ذهاب تأدب از جهت ترفیه حال عباد و تسکین شر و فتن ازسایر امصارو بلادو تدمیرظلمه واهل عناد وقمع‌وقلع فسقه‌وفجره و اهل فساد و دفع ومنع جماعتی از متمردان بغاة بدنژاد است . واقعاً آنکه هرچند که این‌معنی از وفورشفقت تامه وکمال مرحمت عامهٔ‌آن خسرو دین پرور دادگستر عجیب وغریب ننمود ، بلکه در ذمت‌آن صاحبقران بمقتضای نص قرآن که « ان‌الله یأمر بالعدل والاحسان[1] » قرضی‌لازم الاداء وفرضی واجب‌القضاء بود ولکن حقا که‌آثار این نعمت عظمی ونتایج این منحت کبری برصفحات ایام لایح شد و فائدهٔ این مائده بخاص وعام رسید واقدام برادای مواجب شکرش برادانی واقاصی لازم‌آمد . المنةلله که باندك مایه التفاتی ، جهانی را ازلوث مفسدان مطهرساختند وعالمی را بخورشید عدل معتمدان منور گردانیدند و بقلیلی ازسعی جمیل کثیری از خزاین اجر جزیل تحصیل فرمودند .

تلت الذی قام الملوك وقصروا عنده و انت علی‌سریرك جالس

۱ - سورةالنحل ۹۲

اصبحت راعینا وحارس امرنا فالله من عرض الردی لك حارس

دیگر اشارتی که بنفاذ پیوست دربارهٔ منع گرجیان ایلچیان این دولتخواه را از سعادت وصول بپایهٔ رفیع وشرف مثول بپیشگاه منیع و بیان کیفیت، تحقیق واقع آن است که این معنی پیش این داعی اشکال تمام دارد[1] و مدتیست که مستطلع طلع و مستخبر خبر آن می‌باشم. بخبری که موجب اطمینان خاطر باشد ظفری نیافتم و مادهٔ اشکال ومنشأ اشتباه داعی آنست که ظاهراً بررأی روشن نواب درگاه فلك اشتباه مشتبه نماند که این هوا خواه ازابتداء تقلد ولایت الی هذه‌الغایة زلال عداوت اصلیهٔ دینیه را باآن ملاعین اصلاً بعارضهٔ کتابتی وحادثهٔ رسالتی مکدرنگردانیده ومناسبتی بجز تضاد صرف با ایشان حاصل نکرده‌ام ومع‌هذه بقعات‌آن میشوم از مملکت روم، دور ومهجور افتاده و بواسطهٔ دریا بسرحد عتبهٔ علیامتصل‌است وآن غلج گرج اظهار ایلی نیزبآستان ایلخانی می‌نماید. [اکنون بنابراین‌اصول[2]، رسول آن درگاه [را] باقبول تعرض رسانیدن باخذ مال وغیره و رسول‌این کمینه اعراض‌نمودن وباآستانش باز گردانیدن، ازمقصد اقصی ومطلب اعلی که حضرت والاست، عکس معقول‌بود که ازین طایفه «لایکادون یفقهون حدیثاً»[3] صادر شد. آری خرج العجماء الجبار انما یتذکر اولوا الابصار] و بازآنچه مثال واجب الاطاعة و الامتثال مقدماً اصدار یافته بود، بدانکه اهتمام کمربستگان پایهٔ سریر سلطنت، بنظام امور و انتظام احوال فرزندان عثمان بهادر[4] حاصل است و این دولتخواه را نیز هم امر کرده بود برعایت حق جوار با ایشان، سمعاً وطاعةً

وهل یحمل التقصیر اویحمل الوفا و مثلی مأمور و مثلك آمر

حسن رعایت جیران و طریق مواساة ومجامله با ایشان، بشواهد عقل و دلائل

---

۱ - درمتن: داد ۲ - قسمت بین دو قلاب از لحاظ نگارش مبهم‌است وبالنتیجه‌معنای‌جملات درست روشن نیست ۳- سورة النحل ۸۰ ۴ - غرض قره عثمان بولك آق قویونلوست که بواسطهٔ دشمنیش با قره‌یوسف وفرزندان وی، مورد توجه و حمایت خاص شاهرخ بود.

نقل ، از اشرف خصائل انسان است با وجود جیرانی که در استیجار سایهٔ سبحانی واسترعاءِ بر گزیدهٔ یزدانی باشد ودرمقام عبودیت در گاهی که :

رضاه یصرف عمن یستجیره صرف الزمان اذا ما به صرفا
اذا اقشعر زمان عن حدوبته اغنی‌الوری و کفی‌جود له و کفا
بسخطه یمدح الافلاك خائفة والشمس دابرة والبدر منکسفا

و اگر در خاطر همایون که جام گیتی نماست درآید که قبیل هذا بمدة یسیرة جمعی از ممالك مصریه بمکاوحهٔ ایشان مواتنه نموده و بمعادات ایشان منتهی گشته هجوم [نمودند][1] ومع‌ذلك صورت معاونتی بظهور نرسیدوموافقتی‌روی ننمود، عالمپناها! موجب آن بود که در آن ولا، این مخلص با عساکر موحدین در معبر طونه[2] بودم متوجها الی جهاد وهوا کبرو زمرهٔ شیاطین درصدد مقابله ومقاتله ودل‌از آن قبیل که:

اذا هم القی بین عینیه عزمه ونکب‌عن ذکر العواقب جانبا

و خاطر بآن شغل خطیر مشغول و العذر عند کرام الناس مقبول .

باقی کیفیت اوضاع این کمینه وسوانح‌حالات این‌مخلص دیرینه بتأیید حضرت عزت جلت آلاوهٔ و عمت نعمائه و بعز دولت و وفور کمال مرحمت سلطنت شعاری بر نهج استقامت ساری است و سفن مطالب در بحر مراد کما یشتهی و یراد جاری است واطراف مملکت مضبوط و اکناف ولایت چنانچه باید مربوط واولیای دولتخواه که از طایفهٔ حزب اللّٰه‌اند غالب و منصور و اعادی شوکت این داعی که از کفرهٔ طاغیه و فجرهٔ باغیه و احزاب شیطانیه‌اند خاسر و مقهور . للّٰه الحمد هیچ روزی وساعتی بل لحظه‌ای ولمحه‌ای نمی گذرد الا که طایفه‌ای از مجاهدین در ثغری از ثغور بمقتضای « و یجاهدون فی سبیل اللّٰه و لایخافون لومة لائم[3] » قائم‌اند و زمره‌ای از مرابطین در دربی از دروب بمنصوص « ان اللّٰه یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان

۱ - جمله بنظر ناقص می‌آید ، درمتن : [نمودن؟]
۲ - همان دانوب‌است . چه دانوب را در ممالك اسلاوی Dauna نامند وترکها بآن طونه می‌گویند .
۳ - سورة المائدة: ۵۹ .

مرصوص[۱]» موصوف دائم‌اند و مع هذا مدتی‌است که جمعی از کفار که در حوالی بیضهٔ اسلام قرب جوار دارند ، دائم‌الاوقات جماعت مسلمین و عساکر موحدین را از کثرت عدت وشدت بأس حدت بنی‌اصفر[۲] « اذا فهم‌الله‌الموت الاحمر[۳]» تخویف می‌نمودند واز خروج آن‌علوج تهدید می‌دادند. تاحدی که رعب آن ملاعین‌درقلوب مؤمنین‌ومجاهدین تمکین یافت و ملاحظهٔ آثارمستفیضه واخبار شایعه که در بیان خروج بنی‌اصفراست مؤید تهدید و متمکن تمکین گشت و اتفاقاً پیری فرسوده وجهاندیده که مالک‌زمان آنها بوده[۴] و سالها صولت عساکر منصورهٔ مسلمین دیده و ضربه و حربهٔ مجاهدین فی سبیل الله چشیده و بعد از تجارب امور دامن از فضول کشیده در گوشه‌ای نشسته بود و چون شیخ معره باین دو بیت مترنم :

وقد عرضت من‌الدنیافهل زمنی   معط حیوتی لعن بعد ما عرضا
جربت‌دهری و اهلیه فماترکت   فی التجارب فی ود امرأ عرضا

جان بمالک جهنم سپرده جوانی باقدام غرور و رأی غیر مجرب بئس البدل بر جای گذاشت[۵]. فجأة از سر تهور و روی نخوت وتکبر بتهیهٔ اسباب مقابله و مقاتله و آلات مکاوحه و مناضله و خرج خزاین واموال و جمع رجال وابطال اشتغال نموده

---

۱ - سورة الصف ٤ .   ۲ -بنی الاصفر اصطلاحاً بامپراطوران رم و بتعمیم بکلیهٔ رومیان گفته می‌شد چون آنان را از نسل اصفر بن روم بن عیصو بن اسحق می‌پنداشتند و این تعبیر بسیار قدیم است . حسان شاعر مشهور پیغمبر اسلام(ص) درقصیدهٔ معروف خود بمطلع :

انسیم ریقك اخت آل العنبر   هذا أم استنشاقه من مجمر

گوید :

انا من النفر الذین جیادهم   طلعت علی کسری بریح صرصر
و سلبن تاج الملك‌قیصر بالقنا   واجتزن باب الدرب‌لابن‌الاصفر

۳ - اصطلاحاً بمعنای کشته شدن است .   ۵- منظور Sigismund است که ذکر او در صفحات قبل گذشت و مرگش در ۱۴۳۷ م روی داد .

۵- یعنی Albert d'Autriche که مدتی کوتاه (۱۴۳۹ - ۱۴۳۷) بر مجارستان حکومت نمود و چون ژرژ برانکوویچ پس ازعصیان بر سلطان عثمانی شکست خورد . بنزد وی گریخت .

فزاد فی الطنور نغمة اخری لاجرم نبض عصبهٔ اسلام در حرکت آمد وغیرت دین قویم جنبش کرد و ناموس شرع مستقیم در دامن و گریبان چسبید و از وادی ایمن «یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم تؤمنون بالله و رسوله و تجاهدون فی سبیل الله باموالکم و انفسکم[1]» بگوش جان رسید که این هوا دار بنفس و مال و رهط و رجال خود متوجه آن کفار نابکار گشته دمار ادبار از دیار آن جمع پریشان روزگار بر آورد وشرر نائرهٔ ایشان را «علیهم دائرة السوء[2]» بزخم صمصام آبدار منطفی گرداند و برین نیت خیر عزیمت مصمم کرده از جوانب چهار مملکت لشکری عظیم مرتب با ساز وعده وسلب مجتمع گردانیده بعد استخارة الله تعالی بطرف مملکت اولوس انکروس روانه گشتم و بکرانهٔ طونه که بحقیقت بحر عذبی است بی کناره رسیدم ارکان دولت و اعیان حشمت و قائدان جیوش موحدین و ناظمان امور مجاهدین و امراء اوجات و عظماء اطراف و جهات و صوباشیان بقاع و کوتوالان قلاع و فی الجمله کسانی که بمباشرت ومزاولت حروب و محارست و معالجت عظایم خطوب مشار الیه بالبنان بودند و از جهت عثور بر کثرت خصم میشوم و صعوبت آن مرز وبوم عبور را در سویدای سینه امری صعب ومتعسر می‌شمردند و انکار پیکار در دل مخفی می‌داشتند هریکی‌را بموجب «فثبتوا الذین آمنوا سألقی فی قلوب الذین کفروا الرعب[3]» استمالتی نمودیم و نوید عاطفتی فرمودیم و تعویل و تفریح بر سپاه «و ما النصر الا من عند الله[4]» کرده عبور کردیم و بسیاری از جبال و قلل صعاب و مهامه و مفاوز پر وحل و آب و مسالك تنگتر از سم الخیاط و مهالك پر غائلة تر از قطع نیاط بقفا انداخته همچوشهب رجوم بر شیاطین خصوم هجوم آوردیم و تا قریب یکماه بر این منوال باستعجال راندیم و بهیچوجه بنقیر وقطمیر ملتفت باخذ مال و اسیر نگشتیم که شاید که بیمن اقبال بقتال که مقصد اصلی و افضل اعمال است مشرف

۱- سورة الصف ۱۰، ۱۱. ۲- سورة التوبة ۹۹. ۳- سورة الانفال ۱۲.
۴- ایضاً ۱۰.

شویم . آخر الامر چون نسیم صبای فتح وظفر دین محمدی وزیدن گرفت و دبور قهر ملت احمدی جستن آغاز کرد و آیات رایات نبوی ساطع شد و غبار موکب انصار مصطفوی‌مرتفع و منبسط گشت ، نار عرفج[۱] خصم معوج خمود یافت و ماء رونق عدوی ازرق جمود پذیرفت و پیش از وصول عسکر بشیاطین بنی اصفر تفرقوا شغر بغر[۲] وان کانوا من‌حصاء الدنیا اکثر لااله الا الله والله اکبر . وچون مآل حال کفار بالاخره بفرار قرار گرفت بضرورت عساکر منصوره بتخریب بلاد وبقاع و فتح امصار و قلاع و اسرو نهب و جر وجذب و باسبابی که سبب حال شوکت [احبا][۳] و کسر صلابت اعدا باشد اقدام نمودند وبسیاری از قلاع‌صعبه[را] باسهل طرقی‌فتح کردندومقابلان را بهاویه رسانیده ذراری را بقید اسر در آوردند و بیرون از حساب امصار و قری و دور و کنائس و بیوت و بساتین را خراب و ویران کردند و تقریباً صد هزار اسیر درغل و ذل کشیده بدار الاسلام آوردند « فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمدلله رب العالمین[۴] » .

بالجمله بمزدولت آن‌حضرت عالی‌منزلت، این دولتخواه رایات حضرت‌رسالت علیه‌الصلوة والسلام‌را درطرف غرب درین‌نهضت بجائی‌رسانیدم که از بدء نبوت الی‌هذه المدة هیچ احدی را میسر نشد و حاشا که این کلمات در پیش سریر سلطنت آن فلك رتبت از سر تبختر یا روی تجبر باشد بل باعث برین آن است که آن شاه دین پروردادگستر را از کمال دیانت وفرط اهتمام باموردینیه‌واعلاء کلمة الله استبشاری و ابتهاجی حاصل شود و در زیادتی تقویت و تمشیت این کمینهٔ مخلص صادق المودة کوشند وبنوازش‌خسروانه وعواطف پادشاهانه لحظة‌فلحظة محظوظ گردانند تابامثال این نوع طاعات عظمی شریك اعظم بوده بقدح معلی مخصوص گردند و این فتح مبین

۱ – عرفج کجعفر درختی است . . (منتهی الارب) ۲ – بفرقوا شغر بغرو بکسراولهما پراکنده شدند بهر روی و هما اسمان جعلا اسماً واحداً و بنیا علی الفتح (ایضا) .

۳ – کلمات بین دو قلاب در متن نامه نیست و قیاساً برای اتصال کلمات متن یا بمنظور تصحیح گذاشته شده . ۴ – سورة الانعام ۴۵

ختامهٔ مسك آن بود که چون بدارالنصر ادرنه رسیدیم مزین و منور و مشرف ومعطر یافتیم بقدوم متبرکهٔ جناب مولوی اعظمی اقضی قضاة المسلمین ، اولی ولاة الموحدین جمال الملة والدین مؤیدالسامانی اعلی الله قدره و بصحبت شریف دلگشایش و محاورهٔ لطیف روحفزایش .

سرورالکریم بیوم القری[1]   و انس العیون بطیب الکری

حاصل گشت و اشارت واجب الاطاعة مبنی بر آن بود که بمصاحبت کریمه‌اش یکی از کسان نیك خودرا ارسال گرداند . امتثال امررا از مفروضات دانسته جناب مولوی معظمی اقضی القضاة و اعدل الولاة ینبوع الفضل و الیقین، مجد الملة والدین مولانا عیسی العباسی ادام الله مجده را که بر عجر وبجر[2] قضایای این هواخواه کما ینبغی مطلع بود روانه گردانیدم که باقی اوضاع این جانبی را مشافهة بمسامع علیه نواب آستان اقبال آشیان برساند واستقامت امور کمر بستگان پادشاهی را بدین کمینهٔ صادق المودة و راسخ المحبة برساند که نهال اخلاص را که درچمن اختصاص سرسبزو تازه است خضرت و نضارتی دیگر بخشد .

چون جرأت از حد گذشت واجب آمد که بر دعائی که وظیفهٔ لیل ونهار این کمینهٔ هوادار است اختصار کند .

الله جارك یا من جار حضرته   بلغ السعود علیه الدهر بزدهم
یا من اذا اعتصمت صدرالملوك به   امسی و اصبح بالرحمن یعتصم
ابل الجدیدین بالعمر الجدید و دم   الملك یختمك التوفیق و القسم*

۱ – مهمانی   ۲ – خواب   ۳ – عجر بمعنای عیب و منقصت و بجر نیز بمعنای بدی است و هر دو بمعنای کار بزرگ نیز آمده‌اند و «ذکر عجره و بجره» یعنی یاد کرد عیوب و تمامی امور ظاهر وباطن اورا (منتهی‌الارب).

* منشآت فریدون بیك جلد اول ص ۱۸۲ - ۱۷۸ .

جواب

بجناب رفیع خداوندگار اعظم، قدوة سلاطین‌الامم، مولی ملوك الزمان، افتخار خواقین الدوران، عامرمبانی‌الاسلام، هادم قواعدالاوثان‌والاصنام، الفائز باحراز فضیلة یجاهدون فی سبیل الله باموالهم وانفسهم، المختص فی طریق الحق والصدق بسعادة الغزو والجهاد، معزالدولة والملك و الدین سلطان مراد، ایده‌الله تعالی بنصره واعلی شأنه و مکانه سلام وتحایای موفور مشتق لزمصدر وداد و منشق ازمنشأ اتحاد ابلاغ و ارسال می‌رود. همت‌خورشید ارتفاع براعلاء مدارج قدروحشمت مقصور ومصروف‌است. در اواسط جمادی‌الاولی فاضت انواره از مقر سلطنت اصدار افتاد در حالتی که بفیض تأییدات حضرت مهیمن وهاب نهال شادمانی در ریاض عز و اقبال ناضر ونامی‌است ولله الحمد علی نعمه الشاملة.

بعده اعلام می‌رود که اخی علی راکه برسم رسالت بدرگاه گیتی پناه فرستاده بودند، برسنت «قد خلت من قبله الرسل[1]»، در راه بمقصد حقیقی پیوسته و برادر او خضر[2] شاه [تقدم افتاد][3] درتوجه بدین‌درگاه اقدام نموده بشرف بساط بوسی مفتخرو سرافراز گشت وچون قبل ازین بمسامع علیه رسیده بود که فرقه‌ای از ملاعین و کفار و طایفه‌ای از شیاطین و اشرار طغیان نموده روی بدیار اسلام آورده‌اند وازآن جهت خاطرخطیر وضمیر منیر متوجه می‌بوده، اکنون که از اثر اجتهاد ومساعی جمیلهٔ آن عزیز بشارت نصرت وظفر اهل اسلام، ایدهم الله الی یوم القیام، و کیفیت استعلاء واستیلاء معاونان ایشان رسیده انواع افراح واصناف ارتیاح بحصول پیوست وچند نفر

۱- سورهٔ آل‌عمران ۱۳۸. ۲- متن: حضرشاه ۳- قسمت بین‌دوقلاب مشوش بنظرمی‌رسد

ازجماعت انکروس و کفار فرنك‌را که فرستاده بودند بپایهٔ سریر اعلی آوردند « وظلت اعناقهم لهاخاضعین[۱] » و این صورت اثری از آثار « ولله العزة ولرسوله و للمؤمنین[۲] »و فیضی ازانوار « ان الله سمع الذین اتقوا والذینهم محسنون[۳]» مشاهده افتاد . هرآینه شآمت کفر[٤] اشقیا رااحاطه کرده مرکز « علیهم دائرة السوء[۵] » خوانننده بود - کما قال عز وجل « و اذا اردنا ان نهلك قریة امرنا مترفیها ففسقوا فیها فحق علیها القول فدمرناها تدمیراً[٦] » .

درین وقت عبدالخالق بخشی‌را که از زمرهٔ بندگان‌درگاه‌جهان‌پناه‌است جهت استخبار و استنطاق اطوار فرستاده‌شد وباقی احوال‌امور سلطنت و مهام خلافت‌رجوع بتقریرمشارالیه‌است . باید که درصحبت اوازسوانح‌حالات وقضایا ومهمات اعلام‌نموده موجب استحکام مبانی مصادقت وموالات دانند .

رب اختم بالخیر والعاقبة الحسنی بمحمد وعترته وآله الاطهار الدعا ضعف‌الاول*.

۱- سورة الشعراء ۳ ۲- سورةالمنافقون ۳- سورة النحل ۱۲۹ ٤- متن : کفار
۵- سورةالتوبة ۹۹ ٦- سورةالاسراء ۱۸ * منشآت فریدون بیك جلد اول ص۱۸۳ــ۱۸۲

جواب نامه مصحوب همان قاصد

برید فرید عزت پیام و نوید سعید مسرت انجام که از پیشگاه رفیع شهنشاه عظمت دستگاه و بارگاه منیع پادشاه جهان‌پناه، سلطان جمشید بخت اسکندر شکوه و خاقان فریدون تخت سلاطین گروه :

آنکه گر لشکر کشد ز ایران و توران هندو سند
کوه و صحرا را تزلزل افتد از سم سمند
ور بتابد رو بقهر و ور سخن گوید بلطف
کام اعدا تلخ سازد دوستان را شهد قند[1]

ادام الله تعالی ایام شوکته و افاض علی العالمین بره و احسانه الی یوم الدین در مبارکترین ساعات وفرخترین اوقات چون همای همایون بال و طائر اوج اقبال شرف نزول یافت و ریاض این مرز وبوم وسبزه‌زار ممالك روم بقدوم سعادت رسومش مشرف و مکرم گشت .

فقلت له اهـلا و سهلا و مرحبـا | بخیر کتاب جاء من خیر مرسل
تفاخرت و استظهرت لازال ظلکم | مدیداً بتشریف لطف المبجل
فقلبته الفاً و قابلت بالدعاء | و بالشکر الفاً للجناب المفضل

و بعد از انکشاف آن غطا از منصهٔ عطا دوشیزه‌ای دیدم چون عذار ورقا بمشاطهٔ قلم زرنگار نگاریده و بسرچشمه‌ای رسیدم که چون آب حیات از ظلمات مداد بمدد خضر مراد رسیده. هر حرفی از آن عندلیبی بود هزار دستان در گلستان امید و هر سطری نشانی می‌نمود از مقدم طاوس جنان در بوستان نوید. فحاوی منیفش مملو و

۱- اشعار از لحاظ ترکیب ولفظ ومعنی سست بنظر می‌رسند .

مقتبس از تنزیل رحمانی و مبانی لطیفش مستحکم و مؤسس مانند وحی آسمانی. نقط مربوطش عقد ثریا را پریشان ساختی وترکیب خطوطش بنات‌النعش را مجتمع‌الحال گردانیدی.

کلام بل مدام بل نظام من‌المرجان بل‌صب‌الغمام

و چون مخبر بود از اخبار سارهٔ سلامتی‌ذات عظمت سمات رأفت آیات خاقانی ومشعر از بهبودی حالات‌فائزالبرکات‌رفیع‌الدرجات‌ایلخانی، ایدهم‌الله‌وابدهم، موجب فزونی بهجت خاطرعاطروسبب شکفتگی‌درون فیض مآثر واقع‌شد ورسانندهاش عمدة الخواص والمقربین میر عبدالخالق بخشی دام‌عزه را که چون‌لعل بدخشی صافی‌القلب وبی‌نظیراست قرین مجلس عالی‌ساخته ومانند درةالتاج فرافرق مقربان ذوی‌الابتهاج نشانده شرایط تعظیمات ولوازم‌تکریمات بجای‌آورد وآنچه درباب‌سوانح‌غیبیه‌ولوائح لاریبیه‌فتح‌بلاد الکروس ودفع‌فرال منحوس‌وحصول‌بشاشت خداوندی‌جهان‌پناهی‌لازال عالیا وشادمانی عموم اهل‌اسلام وتفریح خواطر خواص وعوام تفصیل داده درآن شبهه نیست. زیرا امر جهاد واندفاع کفره وفجرهٔ کثیر الفساد، با آنکه علی سبیل فرض الکفایة بر ذمت‌جمیع امت‌حضرت خیرالبریةعلیه‌السلام‌والتحیه واجب ولازب[۱] است: همیشه‌آنرا برربقهٔ همت عالی‌نهمت خود فرض موروثی گردانیده دقیقه‌ای‌درآن فروگذاشت ننموده‌ایم‌وعلی‌الخصوص دربن‌ولا که از کثرت هجوم‌آن‌طوایف لئام «اولئك کالانعام[۲]» ازدحام تمام راه‌یافته‌بود وبدرجهٔ لزوم نفیرعام رسیده بتوفیق‌الله دفع‌آن نیز بصمصام خونریز غزاة روام وسهام شرارانگیز کماة عظام محصل ومیسر گشت وآتش جهانسوز فتنه‌چنان بسیل لشکر دریا شکوه و صرصر فساد آن ملاعین در دامن صف مبارزان کوه پیکر ناپدید شد وغبار ظلمت آثارآن گروه مکروه بطلیعهٔ شعاع اعلام خورشید ارتفاع ظفر انجام ازآئینهٔ گیتی زدوده وبوجهی صورت نماست که هرآینه

۱- ثابت وبرجای وچسبیده یقال صارالشیء ضربة لازب وهواضح من‌لازم (منتهی‌الارب)
۲- سورة الاعراف ۱۷۸

بی‌تکلف تبختر جای نازیدن وشکر نوازیدن دارد .

فحمداً له ثم حمداً له علی ما هدانا طریق النعم
فشکراً له ثم شکراً له علی ما کسانا رداء الکرم

و هر چه بزبانی‌درباب انجاح بعضی‌مهمات‌و اصلاح‌تمشیت‌حالات فرموده‌بودند بالعین والرأس .

جهان‌پناها ! چون دائماً بذل مجهود وفکر محمود ما مصروف بنظام‌کارمسعود غزا وجهاداست دائم‌الاوقات، بل‌درهر اوان‌وساعات،تهدید تأکید مشحون‌ازسدۀسعادت مقرون‌نسبت برمانعان‌آن‌سبیل‌حق وفارغان طریق[۱] احق‌اولی و انسب واحری واوجب می‌نماید . زیرا اشرار قرمان درفهم و درك این‌معنی قصورتمام‌دارند ولایزال درتلوثات نفسانی وهواجس شیطانی فرورفته سراز گریبان نکبت بیرون نمی‌آورند وهر گاه که نهضت‌همایون‌ظفرمقرون‌را دوسه منزل ازدارالنصرادرنه، حمیت عن‌الفساد والفتنه، که مقرسلطنت این ممالك کثیرالمکنت است دور وعازم این‌امور شوند علی الفور بنیاد طغیان وبی‌ادبی کرده نوعی می کنند که مستلزم‌باز گشت و گوشمال ایشان می گردد و درحین مقابلهومقاتلهتاب‌صولت مقدمةالجیش مانیاورده‌بنیاد تضرع و گریزمی کنند وروباه وار ازچنگ شیران‌جنگ بسوراخهای کوهسارتنگ فرورفته واطفال‌ونسوان را چون رمۀ شغالان‌به‌بیشه‌هادرآ ورده وازبیم‌جوع، بااصول‌وفروع، ازروی امان‌خواهی بفریاد وفغان‌درمی‌آ یند وبعدازترحم وزینهارصغارو کبارشان چون سگ‌دیوانه بانواع قباحت و درندگی رجوع برطبیعت خویشتن می کنند وازبدنهادی باز نمی گردند .

بی‌حیا از حق نهشرم از خلقشان چون بهایم خلقشان و خلقشان

بنابرآن‌سزاوارخشونت‌ومستحق عقوبت می‌شوندو گرنه‌بنا بررعایت‌فرمانروائی اعلیحضرت‌خاقانی ، مدظله‌العالی، ماازسر گستاخیهای بسیار ایشان در گذشتیم واین احوال نظر بماجرائی که آن‌قوم‌معاندبفکر فاسدخود عرض‌نواب‌کامیاب‌اعلی‌داشته‌اند نیست بلکه این مرهم‌نیش‌تازه و دفع‌جراحت بی‌اندازه‌از کمال ضروریات دینیه‌وتمام

مهمات اخرویه واقع گشت. مع‌هذا اگر حضرت عالم‌پناهی فلک دستگاهی این نوع گستاخی ایشان‌را باخاندان‌غزا آئین‌خیرخواه که مؤیدبنص والذین جاهدوا فی‌سبیل الله‌اند روامی‌دارند و ازسبب رعایت و جانبگیری این فسقهٔ فجره امورجهاد را معطل داشتن‌مناسب‌می‌شمارند. یفعل‌الله مایشاء ویحکم مایرید والاماْمول‌است که نوعی‌بآن طائفه جافیه‌توبیخ فرمایند که من‌بعداز کنج خذلان وندامت بیرون‌نرفته سربآغوش ادب‌آموزی در کشند وباشد که‌رشحه‌ای از کاس شربت نصایح ایلخانی نوشند. لاوالله ممکن نیست:

درختی که‌تلخ‌است وی‌را سرشت | گرش بر نشانی بباغ بهشت
ور ازجوی خلدش بهنگام آب | به‌بن انگبین ریزی وشهد ناب[1]
سر انجام گوهر ببار آورد[2] | همان میوهٔ تلخ بار آورد

باقی‌تفصیل مخالصت و اتحاد مابین واستحکام بنیان‌مصادقت‌و ودادجانبین‌را از آن رسول مشارالیه معلوم فرمایند

تا جهان باد گلشن اقبال | باد خندان بفضل سبحانی
دوستان‌شاد ودشمنان‌مقهور | کام حاصل ز لطف یزدانی

این‌مفاوضه، درآخرجمادین سنةثلاث وثلاثین وثمانمایه، دردارالنصر ادرنه،برقم آمد والامر اعلی* .

۱ـ متن: شهد ناب ۲ـ متن: نهاد آورد
* منشآت فریدون‌بیک جلد اول ص ۱۸۵ ـ ۱۸٤

نامهٔ سلطان شاهرخ بسلطان مراد ثانی در باب سفارش خاندان قره عثمان وقرامانیان

الی جناب السلطان الاعظم، اعتضاد الملوك بین الامم، القائم فی سبیل الله بامر الغزو والجهاد، قامع الکفرة والفجرة قطب الدین امیر مراد، ابد الله ملکه و دولته و حشمته، صنوف تحیات طیبات مشحون بفنون وداد و الوف مدحات زاکیات مقرون بضروب اعتقاد و اتحاد مبلغ ومرسل می گردد و لواعج اشتیاق درغایب التهاب اتواق اشواق اعلام رای ملك آرای می‌دارد که پوشیده نیست که مرحوم عثمان بهادر[1] تربیت یافتهٔ آن حضرت امیر بزرگ است و بااین خانوادهٔ مبارك درنسق سبق کشی چون مغفورله امیر شمس الدین[2] محمد قرامانی، دقیقه‌ای فوت نکرده و هر یك با اولاد امجاد خودشان همواره برجادهٔ وفاداری ویك جهتی راسخ دم وثابت قدم بوده ودرسلوك مناهج خدمتکاری جان‌سپاری نموده ومارا بسبب رعایت حقوق نعمت او در بارهٔ اولاد و احفاد او عنایت والتفات بسیاراست والحالة هذه، ایشان نیزازجادهٔ اطاعت وخدمتکاری تجاوز ننموده‌اند واعتصام بحبل متین دولت مادارند.

مقصود اصلی آنکه ازجانب مصر باایشان در مقام انتقام‌اند واز بغداد نیز بقصد ایشان کمر بسته‌اند. اگرمنازعان ایشان، بخرابی ولایت ایشان، هجومی نمایند یا

---

۱ - همان قره عثمان مؤسس سلسلهٔ آق‌قویونلو

۲ - همان است که چند سال در زندان ایلدیرم بایزید بود وتیمور اورا اززندان بیرون آورد وسلطنت وی را بدوباز گردانید. این شخص سرانجام بدست سلطان مراد ثانی کشته شد و حدود قلمرواو، باستثنای ایالت حمید، از جانب سلطان مراد، بپسروی امیرابراهیم مفوض گردید.

لشکر فرستند و آن عزیز بدفع ومنع آن‌طایفه نظر بملاحظهٔ جانب‌ما اقدام و اهتمام نمایند هر آینه ازجانب ما در امور آن‌عزیز بهرچه رجوع کنند دقایق امداد واسعاف مهمات [فرو گذار] نخواهد ماند.

چون عن‌قریب‌عزیمت‌همایون بجانب آذربایجان وعراق عرب ودیاربکر وسایر اماکن وامصار آن جوانب درخاطر انوراست و رسل و رسائل‌ازجانبین متردد خواهد بود، درین ولا باخبارکلیات حالات ازدحام نرفت.

در اوائل محرم‌المکرم سنة‌احدی و اربعین وثمانمایه تحریر یافت. بدین مهم خواجه بایزید فرستاده‌شد. اخبار کفار را ترصد می‌رود الحمدلله‌علی‌آلائه المتوافرة ونعمائه المتواترة والمتکاثرة. والدعاء ضعف الاول *.

* منشآت فریدون‌بیک جلد اول ص ۱۹۲ .

جواب

اتانی کتاب من کریم ابن ما جد　　　　یحاکی عقد الدر وسط القلائد

خطاب شدید جزل نامی و کتاب مجید فحل گرامی از درگاه رفیع سامی و بارگاه منیع فخامی اعدل السلاطین علی الاطلاق و اکمل الخواقین فی الآفاق الذی بسط بساط الأمان فی بسیط الغبراء بکمال الرحمة والاشفاق و رفع لواء الشریعة الشریفة الی ماینتهی الیه السبع الطباق وخفض منار التعدی والعدوان واستأصل عروق الکفر والنفاق وحمی الارضین و اهالیها بحسن الایالة و السیاسة و فیض الانفاق ومحاظلمة الظلم علی العالمین ومترفیها بشئ من البأس والابراق ممتثلاً فی ذلك کله لکلمة «ان الله یأمر بالعدل والاحسان»[1] ومحتسباً لدرجات یوم التلاق وهاهو السلطان العادل العاقل الصندید الفاخر والذاخر الکامل المکمل الملك الظاهر الظافر الباذل وراجیا للسلطان الکریم فی استبصار الامور النافعة فی العاجل والاجل

غدا علماً فی العلم والجود والعلی　　　　وفاق البرایا بالسخاء و بالکرم

فماوجد فی ذوی القران(؟) قرینه　　　　وماکان فی ماضی القرون من الامم

محیی مراسم العدل والانصاف ، هادم مرابط الجور والاعتساف ، مرجع صنادید العالمین وملاذ جماجم الاقبال والعرانین وموئل رؤس الجبابرة والاساطین و کهف اعاظم الولاة والسلاطین، غیاث الحق و الدنیا و الدین نصیر الاسلام و معین المسلمین فیا حبذا الناصر ویانعم المعین

سر تاجداران پناه یلان　　　　شه خاوران شاهرخ کامران

---

۱ ـ سورة النحل ۴۹

اللهم ابد علیه تأییدك کماجعلته من‌مؤیدی دینك و اعصم‌الی‌الابد سلطانه کما۔ عصمت فی‌الازل بره واحسانه و اسبغ‌علی‌العالمین ظله کمااسلت علیهم وبله[1] وطله[2] در اشرف وقتی ازشرائف اوقات و اسعد ساعتی ازظرایف ساعات

کروضة عیونها جاریة وجنة قطوفها دانیة

والذمن الماء الزلال علی الظماء واحلی‌من‌اجابةدعاءِالمضطراذادعا

بدین دولتخواه صادق النیة و مخلص بی‌اشتباه صافی الطویة کــه اولا وآخراً ظاهرش‌را بشعار مودت وآثارمحبت آن شاه‌کامکاربیاراسته وباطنش‌را بغیرزیوراخلاص و جوهر اختصاص آن تاج‌بخش خصم شکارمحلی نگردانیده است رسید مبنی برصدق عنایت پادشاهانه ومنبی‌ازفرط رعایت و کهترنوازی خسروانه، پیراسته‌باصناف‌الطاف جم جاهی و مشحون بانواع اصطناع گیتی پناهی . مصرع : ومامثله من مثله ببدیع. موردش را بتعظیم و اجلال وتکریم واقبال که لایق مثل‌آن شریف‌مثال‌باشد استقبال نمودیم و شکر انعام و افضال کریم متعال که بحقیقت مولی امثال این نعمت عظمی ومفیض اضراب این‌منحت کبراست بقدرطاقت بشریه بجای‌آوردیم

فقبلته حتی ظننت کأنه کتابی‌وقداوتیته بیدی‌الیمنی

ودر وظائف ولاجوئی‌و اخلاص ومراسم دعاگوئی‌واختصاص افزودیم وازسروفور نیازواشتیاق ذوافل اجناس خدمات و رواحل اقسام تحیات که هریکی‌ازآن فردأفردا مخبرازصفای اعتقاد وحاکی ازصدق وداد واتحادباشد بدرگاه عالمپناه لازال محفوفاً بالیمن‌والاقبال روانه‌می گرداند وپیوسته تأبیدتأیید ربانی‌ودوام نظام سلطنت‌وشادمانی وبقای انتظام مملکت وکامرانی که از مطاوی کتاب مکرمت [نصاب][3] منفهم شدالی۔ الابد ازحضرت واهب بی‌علت ، علت کلمته ، مسألت می‌نماید و رجاء واثق کهچون از

---

۱ - وبل بالفتح ووابل باران‌بزرگ که قطره (منتهی‌الارب) ۲ - طل بالفتح باران‌ریزه‌یاسبکترین وضعیفترین باران (ایضاً) ۳ - درمتن نیست وچون کلمه‌ای افتاده بنظرمی‌رسد تصحیح را قیاساً اضافه شد .

رعونت اعراض و کدورت اغراض منزه‌است باجابت مقرون شود. فانه بمایشاء قدیر و باجابة دعاء المخلصین جدیر.

بعدازوظیفهٔ مایجب‌علی‌المحبین‌من‌المحامد والثناء والمخلصین‌من‌ذکر‌المناقب و کریم‌الدعاء انهاءِ رأی انور نواب درگاه عالی می گرداند که آنچه اشارت فرموده بودنددربارهٔ حمایت ورعایت‌اولاد مرحوم قره‌عثمان‌بك چون حکام فرمان هرآینه‌چون آئینه‌روشن ومبرهن‌است درآن حین که حضرت امیر بزرگوار[1] انارالله برهانه مرز و بوم ممالك روم مخیم سرادقات عز و اقبال فرمودند و امیر محمد قرمانی را از حبس خلاص داده مملکتی که پیشتر درتصرف اوبوده باو ارزانی داشت وبعد ازاو فرزندش امیرابراهیم بآن حضرت طریق خدمتکاری بجای‌آورده[2] متصرفند و عن‌قریب بمسامع علیه خلاف واقع رسانیده‌اند کـه یعنی این هواخواه متخصص که دائماً نسبت بآن آستان آسمان قدر درمقام اخلاص [است][3] و کمر انقیاد درمیان جان مستحکم دارد بعضی ازآن قلاع وبقاع ولایت معهوده‌را ازاوبتغلب[4] ستده‌باشیم وبناحق‌تصرف کرده. اولااین معنی‌بعید ازآن است که مسموع خداوندی شده زیرا موضعی که‌ازابراهیم‌بك گرفته‌ایم خارج حدود مملکت قرمانی است و پدرش بیشتراز حبس این بقاع را متصرف نبوده بلکه درتصرف عثمانیـه [بوده][5] و مدتی پیش از آن مقبوض گشته. بلی بواسطهٔ بعض‌حوادث، وقتی درمیان بنی‌عثمان،خصوصاً بعدازوقعهٔ عظیم‌الشأن تعطیلی[6] واقع‌شدو اطراف واکناف مملکت روی‌درتزلزل‌نهاد قرامانیان متسلطاً‌متصرف گشتند وچنانچه دأب وهجیر[7] ایشان باشدآن را بشآمت ظلم بالکلیه ویران ساختند بحیثیتی که ازآن ولایت جزاسمی ورسمی‌نماند. بالضروره خالصاً لله وطلباً لمرضاته‌آن‌مسکن

---

۱ ـ مقصود امیرتیمور گورکان وحملهٔ اوبآسیای صغیراست. ۲ ـ بنظر می‌آید که یکی دو کلمه ساقط شده باشد ۳ ـ در متن نیست ۴ ـ متن: بتغلب شده ۵ ـ مقصود همان ناحیهٔ حمید است ۶ ـ اشاره بهرج ومرج عظیمی‌است که متعاقب حملهٔ تیمور درآسیای صغیر صغیر روی‌داد. ۷ ـ بکسرها وتشدید و کسرجیم بروزن سکین ممعنای عادت وخوی‌است.

مساکین را از غرقاب طغیان و عدوان خلاصی دادیم و زبدهٔ قضیه و خلاصهٔ واقعه آنکه همانا ضمیر منیر و خاطر خطیر حق پذیر حضرت جهانپناهی که بحقیقت جام گیتی نماست [آگاه است] که چون حضرت امیر کبیر بزرگوار انارالله برهانه درمملکت روم درآمد و جد این ولاجوی، امیر مجاهد بایزید خداوندگار راطاب‌ثراه بسبب خصومت ادنی که نسبت با مغفرت پناه مشارالیه کرده بود[1] بفحوای «ان الملوك اذا دخلوا قریة افسدوها»[2] اظهار جلالتی نموده باز بمقرعزخود معاودت فرمودند وبعداز آن حادثهٔ شنیعه وواقعهٔ فضیعه از اتفاقات سیئه آن بود که برادران باقی مانده بواسطهٔ نزع شیطانی کما نزع بین یوسف و اخوته[3] علیهم السلام مع قلة بضاعتهم و نزر[4] خداج[5] من عدتهم دست تعدی بر یکدیگر کشیدند و ازنهی « ولاتنازعو افتفشلوا و تذهب ریحکم[6] » نیاندیشیدند و در مخاصمت ومکاوحت بایکدیگر مبالغه کردند تابسبب محاربه ومشاجرهٔ ایشان نیز اعداء وخصماء بنی‌عثمان که اکثرایشان از زمرهٔ کفره[7] وشرذمهٔ قلیل ازظلمهٔ فجره بودند[8] بنیاد سرکشی نمودند و اطراف و اکناف ممالك عثمانیه را مثل ایادی سبا متفرق و متجزی ساختند تاحدی که قریب صدپاره بلده وقصبه والوف من القری والاحشام را والعیاذ بالله تعالی دارالکفر ساختندواز حد وعد خارج مساجد جماعت ومنابر خطب رامعبد رهبان ومسجد اصنام و صلبان گردانیدند مع فسادات آخر لاتعدولاتحصی من نهب اموال المسلمین وسبی ذراریهم وهتك ستور ذوات الخدود وغیرها نعوذبالله من الجور بعدالکور و این نحوست برین نهج یوماً فیوماً متزاید می‌شد و لحظة فلحظة تلاطم امواج این فتن بر این منوال متصاعد می‌گشت تابسرحد « اذا تم امر دنانقصه » رسیدوهاتفی ازسراپردهٔ

---

۱ - مقصود پناه‌دادن سلطان احمد جلایر وقره‌یوسف است . ۲ - سورةالنمل ۳٤
۳ - اشاره‌ای است بآیه ۱۰۱ نزغ الشیطان بینی وبین اخوتی ان ربی لطیف لمایشاء (سورهٔ یوسف)
۴ - اندك وبی‌مزه (منتهی‌الارب) ۵ - خداج ککتاب زادن ناقه پیش ازمدت وضع . . . و کل صلوة‌لیست فیهاقراءة فهی‌خداج ای‌نقصان (منتهی‌الارب) ومنظورازعبارت متن ناآمادگی وعدم‌تکافوی وسائل است . ٦ - سورة الانفال ۱۸ ۷ - یعنی امپراطور بیزانس و سایر امراء مناطق مفتوحهٔ اروپای جنوب شرقی ۸ - یعنی قرامانیان و کرمیان وامراء ولایت آیدین و منتشاء

غیبی آوازهٔ «ان مع العسر یسرا»[1] بر کشید وتباشیر صبح سعادت این طایفه ازافق اسلام سر برزد و نسیم صباء عنایت «سبقت رحمتی» وزیدن گرفت وچون پدرعالی تبارم سلطان محمدخان خداوندگار نورالله مضجعه ظلمات این کدورتها را بصیقل شمشیر آبدار از این دیار برزدود وبعد از آن حضرت، این مخلص سعادتخواه بفحوای «و جاهدوا فی سبیل الله» دقیقه‌ای از امرغزا فوت نکرده آناً فآناً وساعةفساعة تأخیروتراخی در آن جایز نمی‌دارند وبعد ازتخریب نواحی کثیره ازبلاد شاقهٔ کفرهٔ فجره وفتح قلعهٔ مندره که متانتش مشهور آفاق و بخوبی چون طاق کسری طاق است بدست تغلب ازانجاس مشرکین و ارجاس ملاعین گرفته وضبط نموده حالا درپی تسخیر قلعهٔ سلانیك است که در لطافت قرین قسطنطنیه واقع‌شده و بعد از گشادن[2] جد مغفورله ولاجوی، سلطان بایزید ایلدرم خداوندگار مشارالیه، در فترت امیر بزرگوار، از جمله ممالکی که مشرکین باز گرفته‌اند یکی آن است. روز وشب بتوفیق الله ساعی است وهر گاه که عزم جزم براین گونه‌امور معظمه مصمم نموده شود فسدهٔ قرامان در حال بنیاد طغیان کرده باطراف و جوانب ولایت آناطولی دست تطاول می گشایند و سبب رجعت ما و توقف مصالح جهاد اکبر می‌شوند و کذلك اولاد قرمعثمان بك نیزحسب‌الامرهمایون[3] با ایشان متفق گشته ازمعاونت آن ظلمهٔ فسقه خالی نمی‌شوند وفی نفس‌الامر گماشتگان درگاه فلك جاه ایلخانیه اگر این چنین گروه مکروه را که فی‌الحقیقة موانع طرق حق و مجاهدین را عدوی مطلقند در کنف حمایت مرعی می‌دارند و حمایت مانعان مهام دین ودولت را جائز می‌شمارند وصدور عظام وعلماءِ انام قورولتای ذوی الاحتشام

---

۱ - سورة الانشراح ۶/۵ ۲ - چنین است درمتن ولی صحیح بنظرنمی‌رسد. ۳ - ازاین نکته که سلطان عثمانی بدین صراحت اظهار داشته برمی‌آید که شاهرخ نیزمانند تیمورنمی‌خواسته است که دولت واحد نیرومندی درآسیای‌صغیر تشکیل‌شود. بلکه سعی‌او این‌بود که حکومتهای کوچك ولی متعدد درآن وجود داشته باشد وشایدهم‌اگرشاهرخ ازخطوط‌ارتباطی خود درقسمت آذربایجان اطمینان داشت، نسبت بآسیای صغیر و اوضاع سیاسی آن نظرقاطعتری اتخاذمی کرد.

بعد از تحقیق مقام امتناع ما را روا می‌دارند جزاهم‌الله بالخیر ولایسأل عنا یوم الجزاء والا باز بهروجه که حکم شریف نافذ شود بالعین والرأس مأموریم والامر اعلی .

لایزال خیام دولت باوتاد سعادت مشید ومستحکم باد*.

* منشآت فریدون بیک جلد اول ص ۱۹۵-۱۹۳

مکتوبی که اسفندیار قسطمونی[1] بشاهرخ میرزا نوشته ودرراه بدست سلطان مرادخان ثانی افتاده است

بدرگاه جهان مطاعی کشور کشائی که رایات سلطنت اومنصوب است بر اعلام شایسته عز و اقبال و ببارگاه ملك کشائی فرمان فرمائی که ذیل عظمت و شوکت او محروس است بر اطباق رفعت واجلال .آن سلطان اعظم واکرم وخاقان معظم ومکرم آفتاب سپهر معدلت و صاحب قران جهان مکرمت ، پادشاه ممالك دوران ، خسرو نامدار ملك ستان ، والی ولاية السلطنة علی الاطلاق ، مستخدم ملوك العالم بالاتفاق ، ناشرلواءالرحمة علی العباد، ناظم رقاب السلاطین فی سلك الانقیاد ، باسط ظلال العدل علی العالمین ، مظهر مآثر الاسلام والمسلمین ، ظل الله فی الارضین خلدالله تعالی آثار سلطنته علی صفحات الایام لتقویة الاسلام الی یوم القیام ولازالت اقطار الافاق والاقالیم بانواع لطفه و معدلته معمورة وحساد دولته القاهرة فی اکناف الارض باصناف قهره و شوکته مقهورة دولتخواه کمینه و دعاگوی دیرینه که از اهمال جوانب هواداری و امهال مراسم خدمتکاری مبراست عبودیاتی که ناشی ازمعدن صدق و اخلاص وخدماتی که منتشر ازمنبع خلوص طویت و صفای اختصاص [است][2] معروض ومتحف می‌دارد ولیلا ونهاراً بدعاء دوام دولت ابد پیوند وثبات حشمت سرمد ازخالق ازل وابد قیام نموده و می‌نماید بمحل اجابت موصول وبحیز قبول مقبول باد بالنبی وآله الامجاد .

بعد از ادعیهٔ متکاثره واثنیهٔ متوافره معروض رأی عالم آرای کشور کشای

---

۱ ـ اسفندیارحاکم قسطمونی بالاخره ازروی اجبار و اکراه باسلطان عثمانی صلح کرد و دخترخود را بدو داد وقسمتی ازقلمرو خویش را نیز بسلطان تفویض نمود . ۲ ـ درمتن نیست.

می گرداند که پیشترازاین ، این بنده داعی مخلص در ظلمات حیرت متحیر و مضطر مانده‌بود ناگاه ازعالم‌غیب رایات نصرت شعار وظفرنگارحضرت سلطان مرحوم‌بولایت روم‌تشریف قدوم‌فرموده وجهان راازظالمان ومخالفان پاك گردانیده چون جنةالمأوی شب دیجور بروز پرنور مبدل گشته فردوات وشعاع سلطنت عالمیان را منور کرده و دست فروماندگان راگرفته هریکی‌را بدولت وسعادت رسانیده و این‌مخلصان‌زحمت دیده و محنت کشیده را در سلك بندگان دیرینه منسلك فرموده بودند و خادمان دولتخواه نیز اناءالیل و اطراف النهار بروح روان آن مغفور سعید شهید الوغ بیك[۱] نورالله مضجعه وطیب مرقده درمساجد وختمات ودرسلوات دعوات مداومت ومباشرت می‌ورزیدند که در اشرف اوقات وایمن ساعات مبشرآثار سعادت و مخبر اخبار دولت بسمع مخلصان رسانید که عساکر منصوره نصرهم‌الله تعالی مملکت آذربایجان از تصرف ترکمانان بعون‌وعنایت سبحانی‌استخراج واستخلاص فرموده و اعادی‌مخالفان مقهورومخذول گشته «کانهم حمرمستنفرة فرت من قسورة»[۲] شکرهای فراوان بحضرت ملك منان گذارده و آیت « الحمدلله‌الذی اذهب عناالحزن »[۳] برزبان رانده و بدین بیت ترنم نموده :

خیرمقدم بدل خسته روان می‌بخشی   مرحبابرتن رنجور چوجان‌می‌آئی

چون‌اخبارات خیربدین منوال ظهوریافت واجب ولازم شد که بندگان‌دیرینه نیز بتهنیت ملك‌ستانی دعائی که از سر اخلاص انبعاث یافته باشد روانه گردانند و [از] اخبارواحوال این‌جانب‌آگاه نمایند که اگرچنانچه موکب‌همایون تاج‌بخش بولایت روم توجه سازند غلامان گردن بستهٔ خود را یادآوری فرمایند که همه طوق

۱ - تصور نمی‌رود که منظور امیر قسطمونی از الغ‌بیك پسرشاهرخ باشد زیرا وی درست بیست سال پس از تحریر این تاریخ یعنی در ۸۵۳ وتقریباً سه سال بعد از فوت شاهرخ کشته‌شده است . بنظر می‌آید که غرض از الغ‌بیك معنای کلمه (نه‌بصورت اسم خاص) بوده بمعنای بیك بزرگ یعنی تیمور گورکان. ۲ - سورة المدثر ۱۵ ۳ - سورة الفاطر ۱۳

خلاص در گردن و کمر انقیاد درمیان بسته مهیا باشند.

چون کمال‌عنایات حضرت سلطنت پناهی اکثرمن کواکب‌السماء است، بواقی عرضه‌داشت را بتقریر حامل ثنا مفوض کرده شد که عندالحضور بالسرورعرضه نماید.

زیاده باطناب و اکثار محتاج ندید که ریاض دین ودولت بزیور عدل آراسته‌باد بالنبی و آله وصحبه علیه وعلیهم السلام الی یوم‌القیام.

این خدمت در تاسع شعبان‌المعظم لسنة ثلاث وثلاثین وثمانمایه صورت عرض داشت *.

* منشآت فریدون‌بیک جلد اول ص ۱۹۵-۱۹۳

نامهٔ سلطان محمدخان غازی بشاهرخ میرزا در باب اعلام تفویض اختیارات سلطنت ازطرف پدرش سلطان مرادخان غازی بدو وخبر شکست متحدین اروپائی

اسباب سعادت جاودانی وموجبات فتوح ابهت وکامرانی پیوسته ملازم عتبهٔرفیع وسدهٔ منیع حضرت سلطنت پناهی مملکت دستگاهی معدلت شعاری مکرمت دثاری ، افتخارالملوك والسلاطین واعتضاد الغزاة والمجاهدین، مالك زمام الاکاسرة والسراة ، کاسر رقاب الجبابرة من العصاة والغواة ، مؤسس مبانی الخیرات و مشید مقاعدالعز من العدل والحسنات ، حامی حوزة الدین بالدولة الباهرة وماحی ظلمات الظلم عن العالمین بالصولة القاهرة ، ملجأ المظلومین ملاذ الملهوفین، نصیر الحق والملك والدین ، ناصر الاسلام والمسلمین، خلدالله خلافته وادام علی العالمین بره و رأفته، باد وملك غفورچشم بد حوادث ازحوالی وحواشی ملازمانش دور ودست وپای طوارق وبوارق ازسمت سعادت خدامش مقطوع ومکسور گرداند . بالنبی وآله الامجاد .

محب صادق الوداد و مخلص راسخ فی سنن الاتحاد ، بعد از تبلیغ محامدلایقهٔ بی‌نهایه و ارسال اثنیهٔ رایقهٔ بی‌حد وغایه و اتحاف دعوات مستجابه واهداء تسلیمات مستطابه بنواب کامیاب عرضه می‌دارد که عن‌قریب سلطان الغزاة والمجاهدین ، والی ولاة الائمة المهتدین ، ابوالفتح خداوندگارم و پدرم و سلطانم ، خلدالله ظلال عاطفته علی رؤس المسلمین، این‌داعی دولت را ممالك محروسهٔ عثمانیه لایق دیده ارزانی فرمودند وقبض وبسط اموری که تعلق بدین امرخطیر دارد در کف کفایت این دولتخواه نهادند و از جهت تأکید دولت و تشیید مبانی این سلطنت با جمیع اطراف و جوانب از طغاة

کفره وبغاة فجره و ولاة اسلامیه بعهود ومواثیق وسوگند مصالحه فرمودند[۱] وبمبارکی و طالع سعد بدان طرف دریا درگذشته[۲] بفراغ بال متمکن گشتند و باعمال اخروی اشتغال نمودند و بعد بنای حال براین منوال ، ائمهٔ ارباب ضلال که « ینقضون عهدالله من بعد میثاقه »[۳] از دأب[۴] قدیم ایشان است بنقض عهد وخلف وعد مسارعت نمودند و جمیع کفره از اهل حرب واکثر ملتزم ذمت اتفاق کرده[۵] براً و بحراً طایفهٔ موحدین را بالکلیة احاطه کردند وفی الجمله ممری که بزعم خصوم مفرتواند بود مسدود واز جهات اربعه بایقاد نار فتنه تفرقه بفرقه مسلمین رسانیدند و جمعیت عسکر پریشان متعسر گردانیدند.[۶]

ناگاه در اثنای این نائرهٔ پرفتن واحشای دائرهٔ مملو بمحن ، رئیس ضلال ، بابوس[۷] ملك بنی اسفر قرال [را] با قریب هفتاد هزار سوار کوه پیکر پولاد مثال سوی این ولاجوی فرستاد وحضرت اعلای خداوندگار نیز که ازاین معنی ذاهل بودند تا گاه این خبرهائل بسمع اشرفشان رسید ، دفعهٔ عساکر اسلام وکافهٔ انام را بنفیر عام اعلام داده چار ویا ساق فرمودند وبنفس نفیس باجمعی ازخواص مقربین حاضرین ، برای نصرت دین مبین ، متوجه کفار ملاعین شدند وچون بشاطئی بحر رسیدند ومعبررا مسدود دیدند

۱ ـ فرض معاهدائی است که سلطان مراد با مخالفین خود در اروپا و درشبه جزیرهٔ آناطولی منعقد نموده بود. معاهدهٔ وی بالادیسلاو پادشاه مجارستان ولهستان، در۱۲ ژوییه ۱۴۴۴ مطابق با ۲٦ ربیع ـ الاول سنهٔ ۸۴۸ بسته شد وبموجب آن درمقابل متارکهٔ دهسالهٔ جنگ، سلطان مراد کلیهٔ بلاد والاشی Valachie وشهرهای سمندریه Smédérévo وآلاجه حصار Krouchevatz را بپادشاه صربستان واگذاشت وطرفین معاهده هریك برای تحکیم میثاق سیاسی بکتاب آسمانی خود (قرآن و انجیل) سوگند خوردند . ۲ ـ یعنی بداخل شبه جزیرهٔ آناطولی ودرولایت آیدین درشهر مغنیسیا . اما این دوره عزلت او که براثر اندوه حاصل ازمرگ پسروی صورت گرفته بود چندماه بیشتر طول نکشید.
۳ ـ سورة الرعد ۲۰ ۴ ـ متن : ویدن ۵ ـ چنین است درمتن وقدری مشوش می نماید وظاهراً : کاربریشان متعسر گردانیدند . ٦ ـ غرض اتحاد فرانسه و انگلیس ودوك دوبور گونی و دولت میلان و فلورانس و ونیز وژن و دربار پاپ است با پادشاه لادیسلاو بر ضد سلطان عثمانی بتحریك کاردینال ژولین سزارینی ۷ ـ مقصود پاپ Augéne IV است .

بفلك مشحون با بطال وزورقهای مملو باسباب قتال، لاجرم فی الحال باشتعال نیران حرب اشتغال نمودند ودر لجهٔ بحر بی کران بطعنات سیف وسنان آتش اندر نهاد آن خاکساران انداخته و جمعیت ایشان را بمثابهٔ اوراق خزان بباد فنا متفرق و پریشان ساختند و بعدازاین فتح مبین وهدم و ردم سفن مشرکین بدارالفتح ادرنه درآمدند واین مخلص را با اکثر نواب و خدام گذاشته از خصوم جهات وکفار اقطار اعراض و اغماض نموده متوجه سرخیل جنود شیاطین وپیشوای اصحاب سجین، قرال[1] بدفعال لعین، شدند و چون مقدار پنج منزلی رفتند، ناگاه دراول وقت ضحی تقابل فریقین و ترادف صفین اتفاق افتاد ومبارزان طرف ابرار و اخیار ومعارضان فرقهٔ فجار و اشرار بر یکدیگر حمله آوردند وکباش[2] ابطال اهل حق و ضلال بمناطحه و مکاوحه اشتغال نمودند و بتطارد اسود شجعان وتطایر فرسان وافدان امن از زمین و امان ازجهان وجان برداشتند و از کثرت طعنات اسنهٔ ازرق فام وتتابع ضربات گرزوحسام و توالی رشقات بنادق[3] و سهام بی حد وانجام سرازتن و روح از بدن مفارقت کرد ودشت وهامون ازجریان خون بمثابت دجله وجیحون گردیدواز اجسام و رکاب قتلی ضراب و آکام حاصل شد وقصوری

---

۱ ــ قبلا بدین مطلب اشارتی رفته بود که شاید کلمه قرال ازنام کارل گرفته باشد. ولی تحقیق بیشتر روشن کرد که این کلمه درزبانهای لهستانی بصورت Krole و در روسی Koporb بمعنای شاه است ولهستانیان سلاطین خودرا منحصراً بدین نام میخواندهاند.

اما در عرف دیپلوماتیك دولت عثمانی عنوان قرال پائین تر از Le Roi فرانسه بمعنای شاه شناخته میشد. بهمین جهت یکبار که دربار عثمانی در ضمن کشاکش سیاسی خود با سفیر دولت فرانسه عنوان شاه فرانسه را قرال (Craul) نوشته بود سفیر دولت فرانسه نامه را رد کرد و پس از آشتی در نامه بعد دربار عثمانی عنوان شاه فرانسه را Le Roi نوشت. (رجوع شود بسیاحتنامه شاردن ترجمه فارسی جلداول ص ۷۳ ــ ۷۵)

۲ ـ کباش بر وزن کتاب جمع کبش بمعنای مهتر قوم و سردار آن است و سران قشون اروپا غیراز کاردینال سزارینی که محرك فتنه بود یکی ولاد دراکول Vlad Dracul امیروالاشی بود (دراکول مأخوذازدراك بمعنای Drak شیطان است) ودیگر ژان دوهونیاد ولادیسلاو. ۳ ـ یعنی تفنگها جمع بندقیه وگویاچون اول باراز طریق ونیزاین سلاح بکشورهای اسلامی راه یافت بنام مردم ونیز که «بنادقه» نامیده میشدند (بندقیه) خوانده شده است.

وفتوری فی‌الجمله‌دراطراف خمسه آن(؟) محل موحدین‌راه‌یافت‌وتصادم فئتین وتضارب طائفتین بغلبه وقراولی[تا] بعیدالعصر برین‌نهج‌متمادی گشت و دروقت‌اصیل که صبای فتح دین محمدی وزیدن گرفت و دبورقهرملت‌احمدی جستن‌آغاز کرد خداوند گار جلیل با قلیل از خواص حاضرین اهل یقین ، همو شهب رجوم ، بر شیطان خصوم هجوم‌آوردند وبمناضلهٔ صوائب ومقارعهٔ کتائب وطعنات رماح وضربات صفاح جمعیت عسکر مخذول را متبدد ومتشتت ساختند بحیث‌لایبقی منهاعین ولااثر و در احشای کروفر، ملك بنی‌اصفررا[1] بموت احمر بهاویهٔ مقر فرستادند وجمهور اکابر مجرمین تابعینش را که باسمی و رسمی موسوم ومرسوم بودند بهیچ‌فردی مناص خلاص‌ندادند و باقی بقیهٔ سیف اشطار اوباش و حسومات مواشی « کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة[2] ولوا مدبرین[3] و کذالك نفعل‌بالمجرمین »[4]. الحمدلله‌الذی صدق وعده ونصرعبده وهزم الاحزاب وحده .

هذا چون این فتح مبین و نصر مبین ازآن قبیل است که در قرون خالیه و سنین ماضیه‌اتفاق نیفتاده‌باشد الا واحداً بعدواحد ومأثورنگردیده باشد الا وارداً بعد وارد، واجب شد ولازم‌آمد که بدرگاه حضرت سلطنت پناهی که بسلوك طریق دین و دیانت مستمر و بمصادقهٔ قدیمهٔ آل عثمان مشتهر ومع هذاالمجاهده کفره نیزمکب و مشتغلند اعلام رود تا که‌کافهٔ ارکان دولت وعامهٔ ملازمان حضرت وجمهور مسلمانان و رعیت مبتهج و مستبشر گشته لیلاً و نهاراً موجب ازدیاد این نوع نصرت از حضرت واهب بی‌علت‌علت کلمته‌بتضرع‌و استکانت‌مسألت‌نمایند که‌من‌افضل‌الرغایب دعوةالغایب و یوماً فیوماً درتقویت وتمشیت این داعی دولت کوشیده نظر عنایت دریغ نفرمایند و

---

۱ ـ لادیسلاد برانرحملهٔ متهورانه‌ای محاصره شد وترکها اسبش را پی‌کردند و اورا فراگرفته سر بریدند و سرش را بر نیزه کردند ومتن عهدنامهٔ صلحی راکه امضاء کرده ودرتحکیم‌آن بانجیل قسم خورده بود برسر نیزه دیگر نمودند (۱۰نوامبر۱۴۴۴) سپس سراورا به بروسه فرستادند ودرشهر گرداندند. ۲ ـ سورةالمدثر ۱۵ ۳ ـ سورة الروم ۵۲ ۴ ـ سورة المرسلات ۱۸

برای تبلیغ این معنی ، جناب خلف الاعاظم ، افتخار الاماثل والاکارم، زبدة الخواص شمس الدین احمدبك ادام الله معالیه را ارسال رفت که بر کماهی اوضاع خبیر ودر وقت فرصت استفسار تقریر نماید وبتجدید عهود ومواثیق موالات را مستحکم گرداند.

باقی زیادتی ابرام اقدام نرفت . سایهٔ رأفت و عاطفت برسر کافهٔ امت حضرت رسالت پاینده باد بجاه النبی وآله الامجاد.

کتب فی اواخر رمضان المبارك سنهٔ ثمان و اربعین وثمانمائه*.

* منشآت فریدون بیك جلد اول ص ۲۲۳-۲۲۲

جواب

عالی جناب مملکت پناه، سلطان کامکار، اعدل ملوك روزگار، قهرمان زمان و زمین، قامع الکفرة والمشرکین، غیاث الدنیا والدین سلطان محمد، ابدالله ایام مملکته وجلالته‌را سلام ومحمدت بصنوف عواطف و مراحم مقرون ودعاوتحیت بوفور ایادی و مکارم مشحون اتحاف واهداء می‌رود که تعطف ومحبت وتلطف ومودت شامل وکامل تصور نمایند و التفات خاطر بحصول امانی وتکمیل آمال جاودانی بدرجهٔ اعلی حاصل شناسند و اما حدیث الشوق قد طال شرحه دراوائل محرم الحرام عمت میامنه مرقوم رقم اعتناو اشواق می گردد درحالتی که مواهب وعطیات حضرت سبحانی عزشأنه در جمیع امور واحوال بامداد تأییدات آسمانی متواصل وعنان مکروهات غائلهٔ مشوشات از روی روزگار دولت فرخنده بکلی زائل است والحمدلله علی آلائه الوافرة و نعمه المتوافرة.

انهاء می‌رود که احمدبك را که باین درگاه فرستاده بودند مدتی‌شد که‌معاودت نموده و مصحوب او سوانح حالات اعلام فرموده بودیم و کنوز معاملات آن جوانب استعلام رفته ودیدهٔ ترصد و چشم ترقب بر مشارع جواب است و تا غایت هیچگونه اخباری ننمودند[1]. درین رقت که نوکران مقرب الحضرة قدوة زوارالکعبة امیر— شمس‌الدین محمد حاجی وبای خواجه وعمرعازم آن جانب بودند اظهاراً لآثارالصداقة

---

۱ ــ با اینکه در مجموعهٔ منشآت فریدون‌عنوان این نامه «جواب» رقم رفته ولی ازین‌قسمت‌روشن میشود که نامهٔ اصلی که همراه‌احمدبك فرستاده شده‌بود نرسیده واین نامه‌را شاهرخ همانطور که خود تصریح کرده بصورت تذکاریه‌ای مجدداً فرستاده است.

والوداد و ایضاحاًلانوار الموافقة والاتحاد این مکتوب اصدار افتاد تا همواره ابواب مراسلات مفتوح داشته ایلچیان و رسولان مشتمل بر اعلام و استعلام حالات و رفع ملتمس متردد و متوجه باشند و درصحبت دارندگان شرح احوال و کیفیت سلامتی ذات شریف بازنمایند.

دیگر درین معامله مصطفی چلبی که در مصر بود واز راه دریا باز رجوع بدین‌درگاه کرده ومدتی شد که ملازم است نظر برسلاح و یراق آن جناب است.

زیاده اصدار نیفتاد. اسباب جهانکامی و دولت در تزاید باد برب العباد بحق النون والصاد*.

* منشآت فریدون بیك جلد اول ص ٢٢٣_٢٢٢

نامه بایسنقر میرزا پسر شاهرخ بسلطان محمد ثانی پادشاه عثمانی مشعر بر تبریک جلوس

بجناب امیر اعظم ، شهریار اعدل اکرم ، خلف اعاظم القیاصرة ، بقیة اماجد الاکاسرة ، المؤید من الملك الکریم الصمد ، ابوالمجاهدین شمس الملك و الدین سلطان‌محمد ، ادام‌الله تعالی ملکه و اجلاله و زاد کل‌یوم رفعته واقباله ، تحف تحیاتی چون نسایم چمن نصرت دلگشا و طرف دعواتی مانند روایح گلشن دولت روح‌افزا رقم ابلاغ و صورت اهداء یافت . کمال محبت و وداد و وفور مودت و اتحاد از آن حد متجاوز است که دست عبارت بدامن شرح اندکی تواند رسید یا زبان خامه از عهدهٔ تقریر بعضی بیرون تواند آمد . لاجرم در آن باب شروعی نرفت که ترك الشروع فی‌المحال من‌شیم ارباب الکمال .

اعلام‌می‌رود که اخی‌علی‌را که برسم‌رسالت فرستاده‌بودند ، بموجب امر «ارجعی»[1] از راه بیماری بقرارگاه اصلی معاودت نموده برادر او خضرشاه ، نسیم سعادت آسا ، بسدهٔ اقبال و عتبهٔ جلال رسیده وبقدوم شریف ومفاوضهٔ لطیف که مبین اسرار سورة‌ـ الروم بود ، مشحون بغرر الفاظ ومحلی بدرر معانی ، بعزملاحظه رسانید وچون‌فحوای آن محتوی برانتظام امور دولت ومشتمل براستقامت اصول ملك و ملت بود ، خرمی و ابتهاج حاصل آمد . صورتی که در باب محاربه با لشکر کفار ومقاتله با زمرهٔ ضلال و استکبارااظهارنموده [که] بعدازتقدیم مساعی و اجتهادات موفور ونامحصور ، صبح نصرت وپیروزی‌ازمطلع تأیید «نصرمن‌الله وفتح‌قریب»[2] دمیده‌حقا که‌جهان‌جان‌وخبان

۱ـ اشاره است بآیه شریفه : یا ایتهاالنفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیة مرضیة ، سورة الفجر ۲۷

۲ـ سورةالفتح ۱۳.

جنان ارباب ایمان و عرفان از اخبار سارهٔ « و بشر المؤمنین »[1] منور و معطر گشت و الشکر لواهب المواهب وکان فضل الله علیك عظیما . وظیفه آنکه علی الدوام شمشیر انتقام از نیام کشیده ، نص قاطع « و جاهدوا فی سبیل الله »[2] را وجههٔ همت بلند و فحوای « اقتلوهم حیث ثقفتموهم »[3] را پیش‌نهاد رای ارجمند دارند تادرین جهان شجرهٔ طیبهٔ جهان کامی بآب نیك نامی بارور ماند و در آن جهان درجهٔ اقتطاف ثمرهٔ تؤتی اکلها کل حین[4] بغایت سامی نماید کماقیل :

وما اعطاه رب حظ عبد   نعیم من عطیات الاله

و آنچه از نتایج اقلام غالیه فام بوضوح پیوست که درین فرصت اعلی ، جناب سلطنت‌مآب امیر اعظم، مولی الملوك فی العالم، القائم فی سبیل الحق بامور الغزو والجهاد قطب الدولة والملك والدین، امیرمراد ایده الله ونصره تمامی امور سلطنت و ازمهٔ اختیار حل و عقد و قبض و بسط آن مملکت را بدان جناب باز گذاشته ، بغایت پسندیده و مستحسن افتاده :

داد خدایت چو جوانی و مالك   ملك ترا داد تودانی وملك

هر آینه چون خلعت حسن‌معاش و کمال قابلیت را بطراز الولد الرشید یقتدی بوالده الحمید مطرز گردانیده ، بلکه در درجهٔ مکارم اخلاق و طیب اعراق ، مصدوقهٔ حسنات الابرار سیئآت المقربین بظهور رسانیده که بی‌شبهت مضمون قضیهٔ وضع الشئی فی موضعه و رجوع الحق الی مستحقه بر آن صادق وموافق خواهدآمد .

وتری السری من الرجال بنفسه   و ابن السری اذا سری اسراهما[5]

درین وقت که طوراق بك را که از زمرهٔ بندگان وملازمان این جانب است ، جهت تجدید عقدمصادقت وتشیید مبانی مودت فرستاده شد تا در انفتاح رسل ورسائل

۱ - سورة الاحزاب ٤۷   ۲ - سورة البقرة ۲۱۵   ۳ - ایضا ۱۹۰   ٤- سورة ابراهیم ۳
۵ - در برخی از متون عربی مصراع اول « ان السری هوالسری بنفسه » ضبط شده است .

بذل مجهود مرعی داشته، مدلول «فذکرفان الذکری تنفع المؤمنین»[۱] پیش نهاد خاطرخطیر رساند وسوانح ملتمساتی که روی نمایدبی‌تکلف‌اعلام فرمایند تا در اسعاف آن مهام و انجاح آن مرام کمال دلبستگی و اهتمام تقدیم خواهد یافت*.



۱ - سورة والذاریات ٥٦
* منشآت فریدون بیك جلد اول ص ۲۳۲

جواب

غرایب اجناس مکرمت و رغایب انواع مخلص نوازی و مرحمت وبدایع فصول مخبره ازاصول اعتقاد و روایح خواص اعطاف مشعره بحسن موالات وعرض وداد که از لطف عام شاه و شاهزادهٔ باعدل و داد ، خسرو خسرو نژاد ، عین اعیان سلطنت و عون اعوان خلافت ، کهف الاقبال و ملجأ ارباب العز والاقبال ، ممهد قواعدالدین والدولة بالرأی الصائب ومشید معاقدالملك والملة بالفکر الثاقب ، ملکی الهمم والفعال وملکی الشیم والخصال ، المختص باعلی نوال الملك المتعال وهوالذی .

سماه اسرته العلاء وانما　　　قصدوا بذلك ان یتم علاه

لازال عالیا علی قلل الـ　　　اماجدونوی الاعالی والیا

بفال سعد و طالع فرخنده چون محبوب پر کرشمه شکرخنده بدین دولتخواه که پیوسته ظاهرش بزیور اخلاص وباطنش بصفای اختصاص خواص آن ملجأ ومناص محلی ومنور است رسید .

اشهی الی القلب من امن علی وجل　　　ومن مجال الکری فی اعین النعس

والذمن تتابع المطر و تساکب القطر علی الساکنین فی الحرة و الفقر بل ابهی و اعز من الذهب الاصفر و الکبریت الاحمر علی المنزلین من ذروة الثروة الی حضیض العدم و الفقر و جواهر الفاظش موجب کحل نواظر کلیلة و زواهر معانیش سبب صیقل خواطر علیه گردید و روح را روحی تازه و راحتی بی حد واندازه بخشید وسلسلهٔ محبت ازلی را تحریك کرده ، عهود تعارف سابقهٔ الارواح جنود مجنده[1] را تجدید

---

۱ ـ بقیه آن : فما تعارف منها ائتلف وما تناکر منها اختلف .

فرموده و عرصهٔ قالب وساحت قلب را که از خار و خاشاك اغیار خالی بود بنهال ولاء و گلبن وفاء آن حضرت اعلی فی‌الحال جایی ساخت و آوازهٔ

اتانی‌هواها قبل‌ان‌اعرف الهوی   فصادف قلبی خالیا فتمکنا[1]

درجهان جنان ومملکت‌جان انداخت. الحمدلله علی‌نعمائه وجزاکم عنا‌الزیادة علی‌احسن حسناته.

و بعد از اداء مواجب شکر این مواهب کریمه و سپاس عوائد موائد بی قیاس عظیمه، دعواتی که ازرتبت ریا مبرا وخدماتی که از رعونت انصرام و انقطاع منزه و معرا باشد، مبلغ ومهدی می گرداند و چون قضیهٔ کبر عمرو عن‌الطوق از طول بیان شوق وعرض کیفیت توق قوی عوق می‌نماید، لاجرم حوالهٔ بذوق‌آن حضرت علیا که متفوق هرفوق ومتحمل کل اوق است نموده می‌آید.

ضمیرك فیما ادعیت مصدق   ودعوای ان‌الصدق من‌عاداته

باقی‌احسان وتفقد و کهترنوازی‌وتعهدی که درتهنیت ولایت و ایالت وتقلداعباء سلطنت وسیاست این‌دعاگوی صادق‌المودة فرمودند واستبشاری و ابتهاجی که بارسال رسول کریم و اهداء کتاب حکیم اظهار نمودند، مخلص مستقیم آن امتنان را از علامات اعلاء علم این‌دولت و امارات[2] ثبات وتقرر این‌مملکت عدنموده، منشرح‌الصدر و رفیع‌الذکر و القدر گردید. پیوسته سرافراز ومحب نواز وعدو گدازباشند.

لطف ازتوو بوز مشك ونور ازخورشید   رسمی‌است قدیم و عادتی معهوداست

و کذلك ارشادات ملکیهٔ نافعه‌و نصایح‌ملکیهٔ‌رادعه که درطی‌آن صحیفهٔ فاخره و مجلهٔ ذاخره درج‌فرموده بودند، دربارهٔ تدبیرمملکت وتزیین‌آیین سلطنت وتأسی بآباء کرام‌درمعدلت واقتداءباسلاف عظام‌درحسن‌سیاست ومرحمت، سیماترغیبات وتنبیهات که‌ازجهت غزو وجهاد ومکاوحه ومقاتله باائمهٔ کفروقواد اهل‌عناد نموده‌بودند بحکم

---

۱ ـ دربعضی ازمتون « قلباً خالیا » ضبط شده است.   ۲ ـ متن : عمارات

من اطاع ناصحه ارغم کاشحه بگوش هوش سمعاً وطاعة وحباً و کرامة استماع افتاد وجملهٔ همت وهمگی نهمت بدان مصروف داشتند که بقدر اجتهادالوسع و الوسع مبذول دراعلاءِ کلمة الله کوشیده، منابر اسلام را مرتفع ومشید و اعلام کفر را منکوس و مبدد گرداند و تمهید قواعد نصفت و تشیید قوایم معدلت کافهٔ رعیت را که ودیعهٔ خالق بریه‌اند، مرفه دارد و بنص «تعاونوا علی البر و التقوی»[1] درجمیع این اطوار از کمال دیانت آن حضرت بزرگوار و فرط یگانکی و مصادقت آن شاه نامدار امیدوار است که شمه‌ای از مهم معاونت ودقیقه‌ای از امور مظاهرت مهمل ومعطل نگذارند ودر احراز قصبات السبق اکتساب مثوبات براقران بل برعالمیان فایق گردند و چون مفخرالاعیان و الخواص، طوراق بك ادام‌الله دولته بر کمیت آثار اسرار وداد و اثمار اشجار یگانکی و اتحاد، بمشافهه ومعاینه لا بمظنهٔ استخبار مطلع وبصیر وبر کیفیت اخبار وکماهی حالات این مرز و دیار بحسن تیقظ و کمال استفسار متیقن وخبیر است، امید که بی وصمت نقصان ولاغیهٔ زیاده دربیان بسمع اشرف نواب آستان برساند وشجرهٔ خلت را بماءِ ملاطفت رسالة بین الاسافل والاعالی شاداب سازد.

ودیگر اشارتی که درذیل آن طراز سعادت وخاتمهٔ آن مرقوم مختوم بختام المسك بنفاذ پیوست که سوانح ملتمساتی که روی نماید بی‌کلفهٔ تکلف اعلام نماید که در اسعاف آن مهام و انجاح آن مرام کمال دلبستگی واهتمام تقدیم رود، والله یبقیك لنا سالماً. هرآینه.

اذا ناب خطب اوعرتنا نوایب — فلیس لنا الاعلیك معولا
واناعرفنالیس غیرك فی‌الوری — کریم یرجی فی‌الامور ویسأل

والحمدلله علی النعم والصلوة علی رسوله المحترم وعلی آله و اصحابه المتصنفین باصناف الکرم*.

۱ - سورة المائدة ۳

* منشآت فریدون بیك جلد اول ص ۲۳۳-۲۳۲

مکتوب مولانا فصیح‌الدین اثری (ابیری ؟) از زبان بعضی از مشایخ بسلطان غیاث الدین الغ بیك

چنانکه گفته شد الغ بیك تنها فرزند شاهرخ است که بعد از وی باقی‌مانده وبجای پدر برتخت نشسته.

شهرت وی بیشتر بواسطهٔ زیج مهمی‌است که بنام او بزیج‌الغ‌بیکی معروف شده و وی خود آن را زیج سلطانی گورکانی نامیده است. درتهیه و ترتیب اینزیج ، صلاح الدین موسی قاضی زاده رومی‌و مولاناعلاءالدین علی قوشچی شارح کتاب تجرید و غیاث‌الدین جمشید کاشانی ومعین‌الدین کاشانی‌بوی کمك کرده‌اند (رجوع شود به حبیب‌السیر جلددوم جزو ۲ ، فهرست کتب فارسی بریطانیا تألیف Rieu ، شقائق النعمانیه درشرح حال علمای عثمانی ومقاله Lucien Bouvat در روزنامه آسیائی‌پاریس شمارهٔ آوریل ۱۹۲۶ راجع بتمدن تیموریان)

اما الغ بیك در سلطنت کوتاه خود خوشبخت نبود. چه نخست علاءالدوله پسر بایسنقر هراترا ازو گرفت وچندی بعد عبدالطیف پسرش بقتل وی کمر بست و عباس نامی بفرمان عبدالطیف وی را کشت و جمله « عباس کشت» مبین نام‌قاتل‌وتاریخ وفاتش واقع‌شد (۸۵۳)

ای‌لایح از جبینت اسرار پادشاهی بادا ترا میسر هر آرزو که خواهی

آفتاب دولت و کامکاری و عظمت و بختیاری بندگی حضرت سلطنت شعاری ، سلطان وسلطان زادهٔ جهان ،

آنکه درگاه رفیعش ملك و دین رامأمن است

آستان بارگاهش خسروان را مسکن است

عون الاسلام والمسلمین ، کهف الملهوفین ، غیاث‌الدنیا والدین الغ بیك بهادر خلدالله تعالی سلطانه و اعلی فی‌الخافقین‌امره وشأنه تا انقضای ادوار و انتهای اعصار از

مطلع اقبال و مشرق سلطنت و اجلال تابنده و ظلال رأفت و مرحمت آن ملاذ وملجأ ملك‌وملت الی‌غایة الامکان برمفارق عالمیان پاینده‌باد الی‌یوم‌المعاد واللّٰه‌رؤوف‌بالعباد.

درین وقت که فرزندارجمند شیخ‌الاسلام مدظله [لازال] قطباً لفلك الاسلام را عزیمت تقبیل عتبهٔ درگاه عالم پناه تنظیم یافته بود، کمترین خادمان دولتخواه که پیوسته‌خودرا درسلك دعاگویان دولت قاهره منتظم‌داشته، این‌عریضهٔ ضراعت‌و ذریعهٔ عبودیت و انکسار از تربت عالی رتبت شیخ بزرگوار علیه‌الرحمة من‌الملك الجبار، بمحل عرض‌می‌رساند و امیدوارمی‌باشد که برمقتضای‌سوابق عنایت پادشاهانه ولواحق عاطفت خسروانه بحسن التفات وتربیت شاهانه از دیگر بندگان ممتاز گردد. بی ادبی و گستاخی از حد گذشت، لاجرم بردعا اختصار کرده می گوید.

بکامرانی و دولت هزارسال بمانی زمان‌زملك وزجاه وجلال برخوردار

بالنبی الامی الهاشمی وآله الاطهار وصحابته الاخیار*.

---

* نسخهٔ کتابخانهٔ پاریس Fond. Pers. Sup. 1825

نامه عبداللطيف پسر الغ بيك بسلطان محمد ثاني پادشاه عثماني

عبداللطيف ميرزا پسر الغ‌بيك وقاتل پدر خود مى‌باشد. وى مردى بسيارباهوش وباكفايت بود، اما چون ذاتاً سفاك و خونخواربود بطوريكه برادرجوان‌خود عبدالعزيزرا نيزازحسادت كشت، دوران سلطنتش از ٦ماه تجاوز نكرد وسرانجام شاهزادگان‌تيمورى‌بمخالفتش برخاستند ومردم ازو نفرت كردند تا باباحسين‌نامى اورا كشت وعجب اينكه تاريخ وفات او نيز جمله« باباحسين كشت » گرديد (٨٥٤)

بسم‌الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

كتبت كتابى اشهدالله اننى بقلبى قريب منك لست بعيدا
نعم و كفى بالله بينى و بينكم و من عنده علم الكتاب شهيدا
بشرى لقد استخلف داود زمان فى الملك سليمان فوافاه جديرا
و اخضر سماء بازاهير نجوم كالشمس ضياءِ و كذا البدر منيرا
صدقرن‌درجهان گذرد تازمام‌ملك اقبال در كف چوتوصاحب‌قران‌دهد

چون طغراى غراى سعادت ازلى بتوفيق كرامت ابدى موقع و منشور مسطور دولت لم‌يزلى بخاتم اقبال سرمدى موشح گشت ، مبشر لسان قابليت بمنطقهٔ فسيح‌آن معانى بديع دربيان‌آورد ومنهى غيب اين سرشريف ازمكمن‌لاريب بظهور رسانيد كه

باش تا صبح دولتت بدمد كاين‌هنوز ازنتايج سحراست

بحمدالله‌تعالى‌چون‌آثار ارشاد وسداد وانوارحسن‌ترقى‌واجتهاد يوماًفيوماً بل‌ساعة فساعة و لحظة فلحظة در جبين مبين‌آن‌خسرو صاحب تمكين، وارث الملوك‌الماضين، المتوثق بعناية الملك الاحد ، ابوالمحامد ناصرالدولة والدين سلطان محمد ، ثبت‌الله اركان دولته، بحكم‌من استوى يوماه فهومغبون واضح ولايح بود ،

فزاد جمال سلسل نوراً اشتغلت ید السرور
یجول فی روح شعاع من خده مقلة البصیر
لم یوفوا مثله کمالا جل عن المثل والنظیر

لاجرم دست قضا، بتأیید قدر، آن خلاصهٔ دودمان خلافت را استخلاف نموده برتخت اقبال ومسند اجلال نشاند، کماقیل :

ناقابل است آنکه بدولت نمی‌رسد ورنه زمانه.درطلب مرد قابل‌است

مؤید آن‌حال ومصدق آن‌مقال آن که والد بزرگ آن ملك عدو بندکامکار، القائم فی‌سبیل‌الله بالصدق و الحق فی‌امور الغزو والجهاد ، قطب الدولة والدین ابوالفتح سلطان مراد ، زادالله دولته وسعادته ، بنابرتحقیق آن معنی وصدق آن دعوی ومقتضی وضع الشئی فی موضعه ، قرعهٔ اختیار بنام آن ارجمند سعادت یار افکنده ، تدبیر مبارکش موافق تقدیر آمد ، تا بی تعب و کلفت گوی سعادت در میدان مسابقت بچوگان دولت بی‌تشویش وتشویر آمد ، کماقیل :

دولت آن است که بی‌خون دل آید بکنار
ورنه باسعی‌وعمل، باغ جنان‌این همه‌نیست

وچون تحقیق آن امر مبرم وقضاء محکم بنابر قضیهٔ متابعت‌هدای انبیاء مرسل و اقتدای سنت سنیهٔ اصفیاء کمل است ، کماورد فی‌التنزیل : « و داود و سلیمان اذ یحکمان فی‌الحرث[1] » الآیة وفی الکشاف : حکم داود بالغنم لصاحب الحرث فقال سلیمان وهوابن احدی عشرسنة غیرهذا ارفق بالفریقین‌فعزم علیه‌لیحکمن فقال رائی تدفع الغنم‌الی‌اهل‌الحرث ینتفعون بالبانها و اولادها واصوافها والحرث الی‌ارباب‌الشاة یقومون علیه حتی یعود کهیئة یوم افسد ثم یترادف . فقال داود علیه‌السلام القضاء ماقضیت و امضی‌الحکم بذلك . رجاء صادق و امید واثق است که چون همیشه انبیاء

---

۱ - سورة الانبیاء ۷۸

علیهم السلام نامدار و ملوك اعصار بر ذمت همت خود آن معنی را لازم داشته‌اند که اولاد نامی و احفاد کرامی ایشان بمثابهٔ داود علیه‌السلام است درعلو رتبت وسمو منزلت ازمراتب آباء در گذرند و بدرجات کمال ارتقاء واصل گردند.

بنابراین مقدمهٔ شافیه، ترقیات آن خلاصهٔ دوران، ایده‌الله بالطاعة، نیز برین‌منوال بحصول موصول گردد انشاءالله العزیز وضمیمهٔ آن خبر مسرور و علاوهٔ سعی مشکور مژدهٔ دلپذیر وبشارت فتح کبیراست که‌مجدداً ازثمرات معجزات دین‌محمدی حضرت پادشاه علی الاطلاق، تعالی شانه، جمیع اهالی حوزهٔ اسلام را بدان معزز گردانید و رایات نصرت شعار ملت زهرای مصطفوی را علیه افضل الصلوات مظفر و منصور ساخت و اعلام کفر وضلالت را منکوس در وادی قهر وغضب انداخت «فقطع دابرالقوم الذین ظلموا والحمدلله رب‌العالمین»[1]

چون آن فتح مبین مقارن جلوس‌مبارك آمد، مرجوآن است که ابواب فتح و نصرت ابداً مفتوح واسباب سعادات سرمداً مهیا باشد. ان‌شاءالله تعالی.

کتب فی‌اواسط جمادی‌الاولی‌سنة تسع و اربعین‌وثمانمایه والحمدلله رب‌العالمین والصلوة والسلام علی نبیه وصفیه محمد و آله وصحبه اجمعین*.

۱- سورة الانعام ٤٥

* منشآت فریدون بیك جلد اول ص ۲۲۹_۲۲۸

جواب

ورقای بیضای مخطط سینهٔ ورقهٔ وشی ارقام بهوای ایضاح معانی بدیع‌البیان ، مقدمهٔ تقاربوا بالمودة پرواز نموده و حمامهٔ ملمع بدن سیمین جناح قطعهٔ قرطاس کافوررقام درفضای‌توضیح وتنقیح‌وافی‌عبارت ظاهر الدلالات‌اصول جزالت‌فروع‌بمحاکات المودة بین‌السلف میراث بین‌الخلف ، بال وپر گشوده وصلصل گویای بلبل نوای فرخ لقای بیاض سیم اندام در نزهتگاه حدیقهٔ ذات بهجت وداد غنهٔ مندوب اقرب القرب قرب‌القلوب سر آغاز کرده وناطقهٔ فاختهٔ سخن‌سرای دلکش ادای رق دلپذیر مشکین ختام در روضهٔ انیقهٔ طرب سرای بهشت آباد عالم اتحاد بزمزمهٔ کلام کریم الله یحب حفظ الودالقدیم ، لب خرمی باز کرده اعنی صحیفهٔ منیفهٔ خلوص نیت و وثیقهٔ لطیفهٔ صفای طویت مرقوم‌برقم اخلاص واضح ومشحون بفنون لطایف مدایح معطیب ازطیب نکهت دعای صالح و معطر بروایح مسکیة النفحات ثنای فایح که صغری و کبرای عبارات هریك مواد اقیسهٔ مستقیمةالصور موالات حقیقی وکلی وجزوی‌کلمات صداقت سماتش موضوع ومحمول قضایای موجههٔ مصافات سلیقی‌است ازجانب عالی‌شان معالی نشان، سلطنت مآب ، شوکت وعظمت مناب ، حشمت و رفعت نصاب، دولت و سعادت اکتساب ، رافع‌الویة العز والجلال من‌السمك‌الی‌السماك ، ناصب رایات المجد والجد والاقبال‌علی‌محدب‌فلك‌الافلاك، مالك‌نواصی‌الامم، سالك‌اقاصی‌الهمم، حائزقصبات‌السبق فی مضمار الحلم و الحکم ، الواثق بعنایة الملك الاعلی ، حضرت عبداللطیف میرزا جعل‌الله اوتاد دولته راسیة راسخة و اطوارعزته سامیة شامخة،بوساطة افتخار الصواحب جامع احاسن الضرائب ، خواجه سیدی احمد خواجگی عرصهٔ مجلس سامی را که

«وجنة عرضها السموات والارض[۱]» شرف وصول یافت. ازبدایت تانهایت و از مطالع تا مقاطع سطوح مسمیات اسمای مشکبارش قاعدهٔ شعاع‌مخروطی شکل نظرکامیاب‌را مناط و اشکال متنوعهٔ کلمات گوهر نثارش‌خطوط مستقیمهٔ شعاع مارالذکررا محاط افتاد. شواهد مضمونانش برهوار هوا سوار گشته، چو برگ گل که بباد صبا درآویزد، ازمشارع سینه ومسامع‌علیه، بصفهٔ متنزههٔ پرنقش ونگار متخیله گذر کرد و نزهتگاه خیال قصر زجاجی تابناك دل را که مهبط واردات الهی است، مقام و منزل ساخت. جواهر قلاید مدلولاتش که درخزانه خانهٔ حافظه مودوع ومستودع بود، همه بمحضر ملاحظه و شهود درآمد. حقا که بوسیله وذریعهٔ این معنی، تعاطفی که درعالم اشباح از تعارف ارواح خیزد، تزاید وتضاعف پذیرفت. نفس مقدسه که پروردهٔ عنایت شاملهٔ یزدانی و موفق تأییدات کاملهٔ صمدانیست، تمسکاً بکلمهٔ تخلقوا باخلاق‌الله، دست تشبث بردامن اخلاق گزیدهٔ سبحانی‌زده، شوارق سواطع سعادت بخش وجبت محبتی للمتحابین ازمشرق ضمیر منیر جهانبانی که سپهر کواکب درخش الهامات ربانیست تابیدن گرفت و لمعان انوار

النفس تهوی‌بمن‌لاابصرت‌ورأت   قبل اللقاء معارف الارواح
وشعشعةالاسرار

ومن‌القلوب‌الی‌القلوب شواهد   یشهدن قبل‌ان تشهدالاشباح[۲]

عالم صورت ومعنی‌را منور گردانید ودرمقابلهٔ آن‌امتثالاً لماورد فی‌کلمةالله‌العلیاو «اذاحییتم بتحیة فحیوا باحسن منها[۳]» تحیات وافیات متوالیات و تسلیمات صافیات متتالیات، منبعث از حسن اریحیت وطیب سجیت ومشتمل براقسام موالات ومؤانست خوشتر از نسیم سحری و دلگشاتر ازخندهٔ گلبرك طری و روشنتر از کواکب دراری وبویاتر ازنوافج مسك تتاری، نظافت‌ظروف‌حروفش‌از لطافت سلاقت‌اتحاد حکایت کند وجمال صورت دلارای عباراتش از کمال معنی وداد خبردهد، مطالعه فرمایند ودائم

۱- سورهٔ آل عمران۱۲۷   ۲- چنین است درمتن ولی«قبل شهادةالاشباح»درست بنظر میرسد.
۳ - سورهٔ‌النساء۸۸

الاوقات دواعی همت و بواعث نهمت را بر تهییج اسباب مصادقت و تحریك سلاسل مخالصت، منصرف ومنعطف دارند تادر عراص‌صدور موفورالحبور فایض‌السرور والنور شجرهٔ طیبهٔ ودخالص مبرور از مناهل جویبار صدق و صواب«اصلها ثابت و فرعها[۱] فی السماء»نشو ونما دریابد. بعنایةالله‌الملك‌الاعلی نهال محبت سرسبزخواهد بود وسفیر مومی‌الیه نیزآنچه آداب رسالت ومراسم سفارت بود، باعذب لسان و املح بیان‌مؤدی نمود، بازحسن اجازت انصراف یافت ومشافهاتی که بتقریر دلپذیر محول بود مفصل عرضه گردانید. توارد رسل و رسائل محبت مستوجب تکاثرمواد مودت است وسمنهای ورقهای گرامی و غنچهای نامهٔ سربستهٔ نامی و ریحان غصن خطوط مسطور و سنبل مجعد گردا گرد سطور نضارت بخش ریاض الفت هرآینه برای تمهید قواعد خلت وتشیید مبانی صفوت از ملازمان حضرت کسی بدان‌صوب صولت‌مآب‌روانه خواهدشد تاسخنهای مأمولات و اجوبهٔ مسئولات بخیررساند. ان‌شاءالله تعالی*

---

۱ - سورهٔ ابراهیم ۲۹

* منشآت فریدون بیك ج. اول ص. ۲۲۸-۲۲۹

مکتوب علاءالدوله بپادشاه خطا

علاءالدوله پسر بایسنغر بن شاهرخ است که در زمان وفات شاهرخ عهده‌دار حکومت هرات بود ودرزمان الغ‌بیك بحکومت نواحی شمال خراسان یعنی قوچان (= خبوشان) تاحدود استراباد ودامغان روزگار میگذرانید ودرسال ۸۵۲ الغ‌بیك اورا درهم‌شکسته مجبور بفرارنمود. پس‌از هرج‌ومرج ناشی از رقابت ومنافست شاهزادگان تیموری باهم،بعدازقتل الغ‌بیك ، وی سلطنت گونه‌ای‌یافت ودوران خود نمائی وحیات پردرد سراو گاهی بجنك باشاهزادگان تیموری و زمانی بدربدری و سرگردانی یابپناهندگی نزد جهانشاه ترکمان گذشت وعاقبت درخانهٔ‌ملك‌بیستون رستمداری‌درسال۸۷۵ هجری وفات یافت .

بجناب دای مینك قاآن ، از جانب علاءالدوله بهادر ؛ تحف تحیات عنبر نسیم وطرف دعوات عبهر شمیم که در روضات جنان وجنات عدن استقامت جان و جنان ، نداء «سلام‌علیکم طبتم‌فادخلوهاخالدین[1]» بگوش هوش رساند ، اتحاف واهدامی‌رود . کثرت اعداد جنود اشواق و غلبهٔ سنان جیوش اشتیاق ، نه چندان است که بهندسهٔ عقل و هرولهٔ خیال ، پیرامون جمل و تفاصیل آن توان نشست . همیشه همگی همت بدان مصروف و کل نهمت بر آن مقصور که ثوابت ثبات دولت پیوسته از اوج ابهت طالع وسیارات سپهر رفعت بردوام از مطالع حشمت‌لامع باشد و ماذلك علی‌الله‌بعزیز .

چون‌همواره میان [آن] قاآن بزرك‌عالی‌مقداروجانب‌سلطان‌سعیدنامدار،طیب‌الله مضجعه وثراه، قواعد فرط موالات علی‌الدوام ثابت ومستحکم بوده وهیچوقت درسلك لآلی کمال ایشان ، تقید تفرق و تبدری راه نیافته و اکنون تارك مفاخرت آن جناب

---

۱ - سورة الزمر ۷۳

مقامت‌مباهات[و] این‌جانب بتاج قائم‌مقامی وخلعت مرتبهٔ سامی ایشان مفتوح ومزین شده الحمدلله‌علی احسانه برمقتضی قصةُ الحب یتوارث، واجب نمود «اناوجدنا اباءناعلی امة واناعلی آثارهم مقتدون[۱]» مسلوك داشتن و ابواب رسل و رسائل مفتوح گردانیدن، تانهال حسن عقیدت برجویبار ابلاغ مراسلات و ارسال مکاتبات باهتزاز درآمده، ریاض صدق ومخالصت‌ازهبوب‌نسایم‌تلطفات ناضرو ریان گشته، سیمای‌امانی وآمال،بصفات[محبت]ذات‌البین‌آراسته،باشدولاآلی‌اکلیل مجردمعالی‌بصفوت‌خاطرجانبین درسلك انتظام پیوسته.

پیوسته ازجوانب‌راه‌آمد وشدگشاده‌ماند ونفایس‌تبرکات‌وتنسوقات‌نقل وتحویل ومشایعت وتبدیل پذیرد، هذاماعهدنا الیه والعهدة فی‌الدارین‌علیه*

۱ ـ سورة الزخرف ۲۲

* نسخهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ: Bib.Nat. Fond. Sup.Pers.1815

مکتوب سلطان علاءالدوله بسلطان مراد عثمانی
انشاء سید فضل الله

بجناب رفیع امیراعظم شهریار اعدل اکرم مولی ملوك الزمان ، افتخار قیاصرهٔ دوران ، عامر مبانی اسلام، هادم قواعد الاوثان والاصنام، الفائز باحراز فضیة «وجاهدوا فی سبیل الله باموالکم و انفسکم ذلك خیرلکم[1]» والمختص فی طریق الحق بسعادت الغزووالجهاد ، قطب الدولة والمملکة والدین، امیر مراد، ادام الله ملکه وجلاله و زاد کل یوم دولته واقباله ، تحف تحیات عنبر نسیم و طرف دعوات عبیر شمیم ، منبعث از صفاطویت ومنشعب از کمال اتحاد و مودت که درروضات جنان وجنات عدل واستقامت جان و جنان را نداء سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین[2] اتحاف واهداء می رود

سلام کالطاف الاله الممجد　　　سلام کاخلاق النبی المؤید

سلامی چوعقل مجرد لطیف　　　سلامی چو نفس مقدس شریف

درشرح قصارای قصص مصادقت و انهای رای احوال مخالصت چون از آن حد متجاوز است که بواسطهٔ واسطی[3] خوش خرام «و لوان مافی الارض من شجرة اقلام[4]» پیرامون آن توان گشت، باختصار گفتار می رود .

این صحیفة الارادة والمودة درآخر شوال رقمزدهٔ نقوش محبت و ولا می گردد . چون پیوسته اخبار ساریهٔ جهانگیری و کشور گشائی حضرت اعلی سلطنت پناهی خلدالله تعالی ملکه وسلطانه کممنشی دیوان« جعلکم خلایف فی الارض[5]» منشور خلافت روی زمین بنام جلالات آن جمشید بخت فریدون تمکین موشح ساخته ، بدان [جانب[6]]

---

۱ - سورة التوبه ۴۲　۲ - سورة الزمر ۷۳　۳ - چنین است در متن عیناً　۴ - سورة لقمان ۳۷　۵ - سورة الانعام ۱۶۵　۶ - بنظر می آید که اینجا یك یا چند کلمه افتاده باشد

ارسال می‌رود و آثار مساعی جمیله وغزوات و صیت‌مآثر وفتوحات آن جناب که رفعت منزلت مجاهدان وعلوشأن غازیان بنص کتاب و سنت نبوی محقق و مقرر گشته که دربیان آن احتیاج بکلفت حجت و برهان نیست ، «ان‌الله یحب‌الذین یقاتلون فی‌سبیله صفاکانهم‌بنیان‌مرصوص[۱]» بدین‌طرف‌مهدی‌می گردد. همواره ترصد وترقب آن‌میرفت که بااین جانب نیز تمهید قواعد موالات و مصادقت نموده ، رسل و رسائل متضاعف و مترادف دارند تا تتمیم یگانگی و اختصاص گردد . چون تااین غایت هیچ اثر خامه و رقم نامه که محرك سلسلهٔ وداد و محرض [ ][۲] اتحاد گردد ، بظهور نرسید ونسیم روضهٔ تذکر وشمیم ریاحین تودد از مهب یادداشت مکاتبات نوزیده دربن وقت که بموجب فحوای البادی فی‌المودة له اجران، معتمدی که از جملهٔ خواص است ، بجانب آن جناب فرستاده شد و مقصود کلی و مراد اصلی آنکه من بعد چهرهٔ امانی وآمال بصفای ذات‌البین آراسته باشد ولآلی‌اکلیل مجدومعالی بصفوت خاطر جانبین در سلك انتظام پیوسته . طلیعهٔ عرضهٔ اعلام سلامتی احوال بال فرخنده فال گشاید وهمواره صورت جمیلهٔ اخبار رفعت و اقبال فرخ رخ نماید .

اساس‌مهروفا گو مدام محکم‌دار کسی که‌رفعت‌ایوان‌مرتبت‌خواهد

وذلك فضل‌الله یؤتیه من‌یشاء[۳] وانسب واولی آن‌است که علی التعاقب و التوالی فتح‌باب‌مراسلات ومکاتبات نمایندتانهال حسن عقیدت برجویبار ابلاغ رسل و رسائل باهتزازدرآمده ، ریاض‌صدق مخالصت ازهبوب‌نسایم مفاوضات وملاحظات تازه و ریان گردد . کماقیل راحة‌الجنان مراعاة‌الاخوان . رفعت واقبال درجاه وجلال ، پیوسته‌در نهایت کمال‌باد* [برب العباد][۴]

---

۱ ـ سورة الصف ٤ ۲ ـ در نسخه این قسمت پاك شده و بقرینه باید (قضیه) باشد

۳ ـ سورة‌المائده۵۸وسورة الحدید ۲۰ وسورة‌الجمعه ۳

*- نسخهٔ کتابخانه پاریس‌بشماره Bib. Nut.Fund pers Sup1815. این‌نامه درمنشآت‌فریدون‌بیك

بقیه در پاورقی‌صفحه بعد

سلطان علاءالدوله میرزا بسلطان علاءالدین ولد سلطان مراد نوشته از انشاء سیدفضل‌الله .

غرض ازسلطان علاءالدین پسر ارشد و محبوب سلطان مراد ثانی پادشاه عثمانیست وهمانست که مرگش چنان موجب اندوه سلطان عثمانی گردید که سلطنت را بپسردوم خود محمد سپرد وخود گوشهٔ عزلت اختیار کرد ، هرچند که بمناسبت صغرسن‌محمد وهجوم دشمنان ، بار دیگر مراد مجبور بدخالت درامور گردید وپیش ازین ذکر آن گذشت.

هوالفیاض. بجانب شریف امیرزادهٔ اعظم، مرجع‌اکابر الامم،خلف قیاصرهٔ دوران وبقیة اکاسرة الزمان ، المختص بعنایة رب‌العالمین ، سلطان علاءالدین، ادامه‌الله تعالی فی‌حصول السعادات ، تحیت و سلام مقرون بوفور ارادت و اهتمام که در روضات‌جنان سلامت جنات‌عدن استقامت، جان‌و جنان‌را ندا‌ءِ «سلام‌علیکم‌طبتم فادخلوهاخالدین[1]» بگوش هوش‌رساند،ابلاغ وارسال کرده، کمال محبت و اعتقاد و وفور اختصاص و اتحاد زیاده از آن است که دست عبارت بدامن شرح اندکی از آن رسد یاعشری از معشار آن‌درحیزوصف آید، لاجرم در آن‌باب‌اطناب نمی‌رود . این صحیفةالمصادقة والموالات

بقیه از پاورقی‌صفحهٔ قبل

بنام شاهرخ‌آمده (جلد اول ص۱۷۸-۱۷۷) ودرنسخه کتابخانه پاریس بنام علاءالدوله گورکانی . تصور نمی‌رود که فریدون بیك اشتباهی کرده باشد و در نسخهٔ کتابخانهٔ پاریس‌هم صریحاً با ذکرنام منشی نامه بعلاءالدوله نسبت داده‌شده . بنظراین جانب ، سیدفضل‌الله مضمون نامه را از نویسنده مکتوب شاهرخ گرفته وباتغییر القاب(که‌درنامهٔ شاهرخ‌بمناسبت‌سن‌واقتداروی ، القاب‌سلطان‌عثمانی کوتاه ومختصراست ودر نامهٔ علاءالدوله مفصل وتملق آمیز) نـامه را از قول علاءالدوله به سلطان عثمانی فرستاده است . ۲ ـ تصحیح وتکمیل قیاسی (رك ـ نامه شاهرخ بسلطان‌مراد) .

۱ ـ سورة الزمر ۷۳

اواخر شوال تسطیر و صورت تصدیر می‌یابد بنابر آنکه درین فرصت، حضرت اعلی سلطنت‌مآبی، خلافت دستگاهی، جدنامدارم، خلدملکه وسلطنته ایلچیان و رسولان جهت اخبار احوال و اوضاع امور سلطنت که بعون‌الله تعالی ویمن تأییداته بسیط زمین و زمان ببساط امن و امان آراسته وریاض امانی و آمال عباد دربلاد از خار تعرض اهل فساد پیراسته [کسیل می‌دارد]. والله یختص برحمته من یشاء والله واسع علیم.

بعدالیوم در افتتاح ابواب رسل و رسائل و انشراح شرایح مکاتبات بذل مجهود مرعی داشته، مدلول «و ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین[۱]» پیش‌نهاد خاطر وضمیر سازند تامضمون فی ایام‌دهر کم نفحات صحایف مودت و ولا ابداً مثبت ماند وملتمساتی که روی نماید بی‌تکلف اعلام رود تا باغایت دلبستگی و اهتمام تقدیم یابد. *

۱ ـ سورهٔ الذاریات ۵۵

* نسخهٔ کتابخانهٔ پاریس بشماره Bib. Nat. Sup.Pers. 1815

سواد فتحنامه که سلطان‌محمدبن بایسنغرمیرزا بحضرت جهانشاه میرزا نوشته

سلطان محمد بفرمان شاهرخ حکومت عراق یافت و مدت پنج سال‌درین سمت بود . هنگام وفات شاهرخ ، وی که در خرم‌آباد لرستان بود، بری رفت واردوبازار شاهرخ را غارت نمود و باصفهان‌رفت و پس از تصرف آن شهربشیراز شتافته ، میرزا عبدالله شیرازی‌را (پسرمیرزا ابراهیم سلطان‌بن شاهرخ که بعلت توقف درشیراز بدین لقب خوانده می‌شد) درهم شکست وفارس را متصرف شد. جنگی هم باجهان شاه قره قویونلو کرد که بصلح منجر گردید وطرفین نتیجه‌ای نگرفتند. دوران استقلال وی ۵ سال طول کشید وسرانجام درسال هشتصد وپنجاه و پنج که بخراسان عزیمت نموده بوده‌درجنگ بابرادرخودابوالقاسم بابر کشته‌شد.

سلطان محمد بهادر دین بجناب اخوی مآب امارت ایاب ، امیراعظم ، افتخار الملوك فی‌الایام، قدوة الصنادید بین‌الانام، مظفرالدین جهانشاه بیك‌زاد الله تعالی‌دولته تحف‌تحیات عنبرنسیم وطرف دعوات‌عبهر شمیم که ازفوایح روایح‌آن جنان‌مخلصان معطر گردد ابلاغ نموده و انهاء میرود که درزمانی که عنان عزیمت بجانب خراسان معطوف فرمودیم ، کیفیت آن اعلام آن جناب رفته بود تا درین فرصت که در حدود خراسان اتفاق‌نزول افتاد. مقصود چنان‌بود که برادر بابرتوجه بدین جانب نماید و از زمرهٔ اهل سعادت گردد وجمعی کوته نظران که در زمان حضرت خاقان سعیدمغفور البسه‌الله حلل‌النور، بواسطهٔ عدم‌قابلیت حسبی ونسبی ، جاهی و راهی نداشتندوطایفهٔ دیگر نه در عداد اهل سداد معدود بلکه از مجموع مجالس دولت مردود و مطرود بودند پیش او درجات یافته بودند و صاحب سر و مستشار گشته واو نیز آنچه‌طرایف

طرائف خزائن پادشاه مبرور مغفور فتح‌الله علیه خزائن بره وغفرانه بوده از صنوف زواهر جواهر وانواع حلیه «والقناطیر المقنطرة من الذهب و الفضة[1]» بی‌سبق تأمل و تدبیر کتعلیق الدرر علی اعناق الخنازیر بهر یك عطا کرده وازفحوای «ان الله لایحب المسرفین[2]» تغافل وتجاهل نموده آن طوایف اورا ازصوب صواب دور کردند ونگذاشتند که بسیماء اهل سعادت متشمر[3] گردد و انقیاد اوامر نماید ودر آن ضلالت هرروز بصورت «لایزال بنیانهم الذی بنوا ریبة فی قلوبهم الا ان تقطع قلوبهم[4]» اصرار زیادت نمودند و بهیچ سبیل ازجانب ایشان رایحهٔ صفوتی استنشاق نیفتاد وازجملهٔ اهل شقاوت گشت طریق شقاوت[5] بحدی رسانیده که دیگر نسیم شفقت را مهبی وسحاب مرحمت را مصبی نماند. تا آنکه دوازدهم ماه رمضان عساکر منصور بنیشابور رسیده خبررسید که فوجی را از لشکر خود برسبیل یاغار فرستاده که خود را برعساکر منصوره زنند و خود نیز از دارالسطنهٔ هرات بکیفیت محشر منادی کرده تابرحسب انفروا خفافاً و ثقالاً مجموع متجنده مجتمع شده‌اند وازآن مخاذیل وملاعین بخت بر گشته واجل نزدیك رسیده وخون بجوش [آمده؟] وسودای عظیم باضعاف آنچه متصور بود متوجه کرده وهر چه خلاصه و نقاوهٔ خزانه و جبا خانهٔ خاقان سعید از کمر شمشیرهای مرصع و تیغهای مصری و اسلحهٔ کیانی و بر گستوانهای خسروانی وغیرذلك باخودهمراه برداشته ولشکری بدین استعداد ویراق هرگز ازعراق وخراسان بیرون نیامده چون ازعدد وعدهٔ ایشان که بی‌تردد از اجتماعات زاید بودند علامات «صرف الله قلوبهم بانهم لایفقهون[6]» مشاهده افتاد معلوم گشت که هرچند سواد ایشان درظلمت و کثرت بمثابهٔ «والليل اذاعسعس[7]» هجوم نماید تیغ جهانگیر هیبت «والصبح اذاتنفس[8]» استعلاء واستیلاء خودظاهر گرداند. چون روز سه‌شنبه هفدهم رمضان سواد آن جمع قریب بقصبهٔ فرهاد جرد رسید گفته‌شد تااصحاب کوپال و گرز یاسالی مثل البرز کشیدند، میسره بمردان معتمدالدوله

---

۱ ـ سورة آل عمران ۱۳ ۲ ـ سورة الانعام ۱٤۲ ۳ ـ عبارت صحیح بنظر نمی‌رسد
٤ ـ سورة التوبه ۱۱۱ ۵ ـ متن: بقاوت؟ ٦ ـ سورة التوبه ۱۲۸ ۷ ـ سورة التکویر ۱۷
۸ ـ ایضاً ۱۸

و مؤتمن السلطنة شمس الدین حاجی محمد ومعتمدالخواص پیرزاد و چندجانباز دیگر از اتباع واشیاع ایشان سپرده شد ومیمنه ببعضی از امراء عظام و گردان نبرد سپرد. ایشان وهمگنان بفرمان «قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم ویخزهم وینصر کم علیهم[۱]» وبامر فاضربوا فوق الاعناق واضربوا منهم کل بنان بشارت و اشارت یافتند. مردان سره از میسره برمیمنهٔ مخالفان حمله آوردند وچون سیل که خاشاک را بربایند از آنجا که بودند ایشان را دررربودند وصاحب میمنهٔ ایشان خدای داد باچند کس دیگر طعمهٔ تیغ بیدریغ گشتند. از بس ستیز خنجر خونریز و تیغ تیز در معرکه رستخیز شد. درین حال مخالفان از غایت اضطراب واضطرار کروفری مینمودند. اما چون ازقلب بنفس خود کالسیل القامع والبرق اللامع حمله بجانب او آورده شد مجال اقامتش نماند و راه هزیمت پیش گرفت ودیگران چون مشاهدهٔ آن حال نمودند ومن نجی برأسه فقدربح برخواندند و روی ازمعرکه بگردانیدند« فقطع دابر القوم الذین ظلموا[۲] و الحمدلله رب العالمین» و روز شنبه بیست و یکم رمضان بفال فرخ و طالع سعد بدارالسلطنه اتفاق نزول افتاد و دیگر باره ملک موروث ازجهت اکتساب «ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده[۳]» صافی ومسلم شد« حتی یکون لنا الدنیا باجمعها من مورث ومکتسب».

اکنون ارادت خاطر متوجه آن است که هرخلل که از جور و اعتساف آن جماعت واقع شده بعدل وانصاف تدارک یابد وروض جنات تازه وفیض برکات بی اندازه وخلایق شادان وممالک آبادان باشد ان شاءالله تعالی. بنا برتأکید مودت واتحاد کیفیت، این فتح عظیمه اعلام آن جناب رفعت ومصحوب کوکور تابر کماهی این حالات که موجب مسرت وابتهاج محبان ومخلصان است صاحب وقوف گردد. یقین که باداء شکر آنها قیام خواهند فرمود. مترقب آنکه برطریقهٔ معهوده همواره ارباب رسل و رسایل مفتوح باشد و پیوسته اخبار سلامتی احوال اعلام فرمایند تا موجب استحکام قواعد محبت ومصادقت گردد. زیاده مرقوم نشد. دولت وسعادت باد *

۱ - سورة التوبة ۱۵ ۲ - سورة الانعام ٤٦ ۳ - سورة الاعراف ۱۲۹

* مجموعهٔ منشآت حیدرایواغلی (نسخهٔ ب)

سواد مکتوبی دیگر که بسلطان محمد مراد بیك رومی نوشته[1]

بشری لقدانجز الاقبال ماوعدا   ونجم حکمك من افق العلی صعدا

تباشیر بشایر عالم غیب مطرا بطغرای «ذلك الکتاب لاریب[2]» چون تواتر تقاطر امطار وتراکم افواج امواج بحرذخار بردست قاصدان ممالك الهام و تحقیق ووافدان مدارك تأیید وتوفیق بمسامع قطان محافل قدس ومجامع مکان فی امع انس واصل ونازل است که خورشید دولتی که سحاب انقلاب وزوال حاجب جمال کمال آن نشود و گرد قصور افعال گرد اذیال جلالش بهیچ حال نگردد. برساحت بحرسماحت فلك مساحت آن صاحبقران ممتنع القرین و آن واجب استیلاءِ لازم التمکین ، مظهر انواراسرار والقیت علیك محبة منی، مطلع آفتاب مواهبت «قدآتیتنی من الملك وعلمتنی[3]»، یوسف مصر جامع خلافت ، خورشید آسمان احسان ورأفت ، ثمرهٔ شجرهٔ طیبه «ذریة بعضها من بعض[4]» صاحب لوای کرامت احتوای جعلنا کم خلائف فی الارض ، الذی جل جناب مناقب جلالته عن تخطر الافهام باقدام الاقلام ویترجی اشهب الفلك ان یکون مرکبا والمجرة له الخرام و یمتنی عیون کواکب السماء ان تتکحل من عتبة بابه من تراب الاقدام

گربگویم و گرنه داند عقل   کاین طراز قبای دولت کیست

شمس الفلك السلطنة والخلافة والمعدله رب کما سلمت الیه زمام نمام الدین وجعلته من افضل فاضل السلاطین، شرف مسامع مجامع المسلمین من صیت فتحه المبین مقرطه

---

۱ - یعنی سلطان محمدبن بایسنقرمیرزا   ۲ - سورهٔ البقره ۳   ۳ - سورهٔ یوسف ۱۰۰
۴ - سورهٔ آل عمران ۳۱

ببشارة[۱] طور وعدك «سیغلبون فی بضع سنین[۲]» تاقیام ساعت قیام‌تابان و درحشان است .

بدین مژده گرجان فشانم رواست   که‌این مژده آسایش جان ماست

اقل خدام بانام که سیاحان اقالیم سبعه و سباحان بحارتسعه بقوت ابداع اقدام حدس واحساس وقدرت بازوی فکروقیاس بسرحد رسم وحد ماهیت اخلاص واختصاص او نتواندرسید و این الثریامن یدالمتناول ، بلبل چمن حسن نیت و عندلیب گلشن صفای‌طویتش‌ازشاخسار ابلاغ و ارسال‌عبودیت بتغرد ادعیهٔلازمة القبول واهبةالمأمول گوش‌هوش‌سکان ملکوت‌را مروح میدارد وهردم اوتار دموع برعیدان‌ضلوع بمضراب مژگان‌درمقام استکانت وخشوع می‌نوازد . خودهمین کار کند هر که‌مسلمان باشد .

چهرهٔ ماهرخان شوق دستبوس را باظفار تکلیف خراشیده داشتن و یوسف‌مهر ملازمت‌سعادت افزوز را درچاه سطور محبوس ساختن نزد مبصران بازارغرام‌وصرافان نقود بیغش ایام برمقتضای «یااسفی علی‌یوسف[۳]» حیف تمام بود؛ لاجرم ازآن اسلوب که منافی رضای قلوب است اجتناب‌نمود وبموجب فحوای العشق یطوی ولایحکی طوامیرمناشیر آن‌بمنهج قویم دانش‌اقرب‌و بمسلك مستقیم‌بینش‌انسب‌دانست. بنابراین بنان تعرض بیان ازدامن کمال آن کوتاه داشته‌تخم رجا درچمن جنان‌بدست‌نیازکاشته که‌زنگ‌حرمان ازآینهٔ جان بمصقل وثوق بزداید وجبین و رخسار مهرآئین‌نوعروس مقصود از روزنهٔ عین‌الیقین جلوه نماید یعنی تعیین انامل ابر خصایل بمساعدت توفیق بی‌حجاب سراپردهٔ تعویق باکمل‌طریق حاصل‌آید انه‌علی ذلك‌قدیر وبالاجابة‌جدیر.

عالم خبایای سرائر و واقف خفایای ضمائر شاهد حال و ناظر زوایای بال است و کفی به‌شهیدا که درمیدان قیضان وثوق رجاءواوان‌مظان اجابت دعاءلآلی‌غلطان‌سبحهٔ سرشك در رشتهٔ جان بدست خضوع منسلك است و در مسجدتن و محراب دل سجادهٔ خشوع انداخته بال بروهاد وتلال تضرع وابتهال طایر ساخته که مفتاح فتوح خافقین

۱ - نسخه : ببشار ؟   ۲ - سورة الروم ٤   ۳ - سورهٔ یوسف ۸٤

و درةالتاج سلطنت مشرقین درین قران برج آبی بحسب موعود بضع سنین کتابی(؟) و برحسب احکام منجمان حاوی بکف کفایت آن حضرت منوط باشد و عرصهٔ اسلام از بارقهٔ منجوق رایات ظفر آیات منور ومضبوط

چنین کهمن بدعا دست برفراشته‌ام عجب ندارم از الطاف حضرت یزدان
قرین سوز دل و نالهٔ سحر گاهی کهزیر حکم‌تو آرد ز ماه تا ماهی
و هذا دعاء لایرد لانه دعاء لاصناف البریة شامل

برسدنهٔ ملایك دبدبه وتواب کامیاب «طوبی لهم و حسن مآب»[1] روشن و مبرهن است کهسطح بسیط اقالیم ارض بالطول والعرض جهت بسط و ربط و حکم وضبط آن پادشاه‌جهان پناه مرتب وموضوع است ومیدان عالم‌امکان بسبب جولان سمندبکران شهنشاه‌فلك‌بار گاه آماده ومصنوع‌وبا وجوداسباب‌استیلا وشرایط وارکان‌استعلاوظهور اشعهٔ مهر توفیق وبروز آثار انوار هدایت طریق پای همت فلك رتبت در دامن قناعت کشیدن وذیل لباس‌سعادت اساس«اناجعلناك‌خلیفة فی‌الارض فاحکم‌بین‌الناس[2]» بدست نعویق[3] و تعلل درچیدن نه‌مقتضای رتبت فلك منقبت آن صاحب‌قران است .

بدیبای آن دولت تازه عهد عروس جهان را بیارای مهد
ان الخلافة ثوب قد خصصت‌به اذالبست فلم یفضل و لم یعز
مااودع‌الله فی‌احداقنا بصرا الا لیفرق بین‌الدر والخرز

برملازمان آسمان‌نشان محقق باد که نقود کون ومکان از مکامن کان‌امکان بامیدالقاب‌سعادت نشان‌آن صاحب‌قران مستخرج است ولآلی‌دعا وثنا ازا بحارخواطر اهل‌باطن وظاهر درچارسوی بازار صباح و مسا جهت تجلی عرایس آمال‌آن حضرت آسمان رفعت ،مدحرج رابطهٔ رجا محکم و دست امل بردامن کرم مبدأ اول سخت مبرم است که صورت هرمراد که کلك امیدآن سکندرسداد برلوح‌فؤاد نقش‌می کند

۱ - سورة الرعد ۲۹ ۲ - سورهٔ ص ۲٦ ۳-نسخه:تفوق(؟)

باجمل وجوه و اکمل شکوه در آئینهٔ حصول حاطمل آید و سهام هرمرام که خاطر الهام‌مظاهر در کمان گمان و وتر بوك ومکرمی نهد برهدف واصل . خورشید سلطنت قضامکنت آن حضرت دراقالیم سبعه از افق حسی‌جنی و انسی عن قریب طلوع نموده صیت‌استعلاء واستیلای‌آن‌حضرت‌خورشید رایت‌چون‌برید صبا گیتی‌مسیر ومانندا شعهٔ تیغ آفتاب جهانگیر باشد .

بقیت‌مدی‌الافلاك‌ملکك راسخ و ظلك ممدود و بابك عامر
یرد سناك البدر و البدر زاهر وتعفوندا‌ك‌البحروالبحرذاخر ٭

٭ مجموعهٔ منشآت حیدرایواغلی‌نسخه م . ب

«در جواب مکتوب سلطان الاعظم علاءالسلطنة والدین گیلانی نوشته»

الحمدلله الذی انزل علی عبده الکتاب وخصص خلص عباده وخلقه ایتاءالحکمة وفصل الخطاب بطراز «ان له عندنا زلفی وحسن مآب[1]»

اینکه می بینم ببیداریست یا رب یا بخواب

خویشتن را درچنین نعمت پس ازچندین عذاب

یعنی حمامهٔ نامه که از حریم کعبهٔ خلافت وحطیم قبلهٔ جود و رأفت سلطان فریدون نباهت ، خاقان سکندر رویت وبداهت ، پادشاه عیسی سریرت یوسف چهر ، شهسوار ادهم ماه وذروهٔ مهر ، مطمح انوار انظار فیض احدی ، روزنهٔ رواق و پنجرهٔ چهارطاق «هب لی ملکاً لا ینبغی لاحد من بعدی[2]» الذی تشرف بحر الدهر بجواهر زواهر مآثره وتذلل صعاب الافلاک لاعنة نواهیه و اوامره ، اللهم ادم سحاب فیضانه علی اغصان بستان الامکان و غمام انعامه و احسانه علی ازهار اشجار الاکوان لیجتنی من ارم کرمه و روضة نعمه کل قاص و دان علی الخلافة والسلطنة فی الزمان درچمن تعظیم و گلشن تکریم این بندهٔ قدیم که گلبن اخلاص عجیب ایشان(؟) کثیر الاقبال آن دودمان را در باغ جان و راغ جنان پیش از تعیین هویت این و آن کاشته است و فوایح روایح آن را بقوت دماغ بقاءِ ولخلخهٔ قوت شامه ارتقاءِ داشته

نشان برصفحهٔ هستی نبوداز عالم و آدم   که جان درمکتب عشق از تمنای تو میزد دم

برشاخسار ابلاغ و اصدار مقرر فرموده بودند در ساعتی که خورشید وصول امید از افق تأیید می تابید صورت حصول امانی را در آینهٔ حسن عبارات ومعانی ارزانی فرمود

---

۱ - سورهٔ ص ۴۹/۲۶   ۲ - سورهٔ ص ۳۵

آمد بسوی بندهٔ مهجور مستهام مرغی ز قصر قدر شهنشاه نامه نام
عقلش خطاب کرد که یا ایمن الحدیث روحش لقب نهاد که یا احسن الکلام

ازرویت رؤیت کتاب ضمیر وهاج سویدای دل وجان را ابتهاج و روح را با سکان جوامع ملکوت وقطان بارگاه جبروت امتزاج حاصل آمد

فحلت صمیم القلب حتی کأنه لسامعه فی کل جارحة عطف
لمعرف سلطان الملوك و طیبة فلا عضو الا ود لو انه انف

بروایع دعوات صافیه و بدایع عبودیات وافیه که بالانشینان مخدهٔ ماه وخور وسبحه طرازان بهشت هشت درانوار واضوای ازدیاد قربت و اکتساب موجبات علو رتبت ازژنده پوشان زاویهٔ سفا ومحبت و سوخته دلان اودیهٔ اخلاص وصفوت آن اقتباس نمایند مواجهه ومشافهه کرده آمد؛ شمع جان درلگن جنان افروخته وچشم همت برراه اجابت دوخته که مبانی بقاء وارتقای آن خاندان چون قطب فلك مستدیر قائم و راسخ باشد وفرش قصر عالی قدرش مانند فلك الافلاك شامخ

فارغم ز آمین چو میدانم که طوافان عرش
استجابت با دعای بنده مقرون کرده‌اند

چون اقدام اقلام بحفاف حروف ومسامیر اصفار مآت والوف درطی معارج ومطامیر بیان اشجان ضمیر چون قدم حکیم مشائی درمعرفت اسرار شرع منیر غیرماشی است بلکه چشم تعقل عقول از ادراك هویت هیبتش متغاشی و قوت قدرت بشر باآلات وادوات قواعد نظر در بیان کمیت و کیفیت آن متلاشی ، در بیان آنچه گوید و در بیابان چنان چرا پوید؟!

هویات غم عشق تو بیرون ازحدفکرت ز بحروبر بیان آن زبان و کلك را حیرت
و ان قمیصاً خیط من نسج تسعة و عشرین حرفاً عن غرامی لقاصر

بنابراین لآلی دموع بصر در خیوط شعاعی نظر منظوم ساخته وچمن رجاباران

سرشك مماثل ریاض جنان ریان داشته است که نهال آمال وصال بر وفق مبتغی بال و اغصان مثمرا کمة الافنان مراد برطبق مرتضی فؤاد مثمر آمده توفیق تقبیل انامل سحاب معادل بحر مشاکل مرزوق شفاه حیات جان و دل گردد .

ازهر کرانه تیر دعا کرده‌ام روان　　　باشد کز آن میانه یکی کارگر شود

این صحیفهٔ ضراعت مضمون اخلاص مشحون در اوایل شعبان که بروایت برکات آیت الشعبان شهری، سالار عساکرشهوروصاحب لوای لشکردهور است بمداد سویدای دارالسداد محمد آباد سمت سواد یافت مبنی بر آنکه هرنقد امل که درکان امکان مستترومندمج بود ودرنهانخانهٔ امور متعسرالظهور مندرج وازخزانه همت و گنجینهٔ نهمت اهل دنیاخارج از نظر آباء واجداد آن حضرت درحوزهٔ تیسر وحیطهٔ تسهیل متیسر ومحصل ومردم چشم جنان بکحل الجواهر شکر آن خاندان مکمل اما شحنهٔ خوف وهراس برسکان ساحت ادراك و احساس موکل است که مبادا قبل ازحصول لقای آن آفتاب آسمان دول طوامیر مناشیر امل بدست کاتبان دیوان اجل مطوی گردد

ای کرده‌دردعشق تواشکم بخون بدل　　　وی ایزدم سرشته بعشق تودر ازل
ترسم که روزوصل تونادیده نا گهان　　　سربرزند ز مشرق عمرم شب اجل

واز بدوغربت و انتقال الی هذاالحال هرچند که بر مقتضای نقد اجتهادالوسع والوسع مبذول سمند قدرت وتوان درمیدان زمان تاخت ، گوی وصال بچوگان سعی و اجتهاد نربود و نقش حصول مراد از طاس فلك مینافام و تختهٔ سیمین ایام بهیچوجه روی ننمود .

اگرمحول حال جهانیان نه قضاست　　　چرا مجاری احوال برخلاف رضاست
بزیر گنبد خضرا چنان توان بودن　　　که اقتضای هواهای گنبدخضراست

تاکار بدانجا رسید که دیدهٔ امید از عروض سیل موانع مختل آمد وشراب امل درقرابهٔ سینه بخل حرمان مبدل گشت ودر اثنای ظلام حیرت وتنگنای مضیق فکرت

ندای هاتف غیب که مبرا از عروض شین و ریب است بصماخ جان رسید

این هستی تو هستی هستند گرست ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ این مستی تو مستی مستند گراست

رو سر بگریبان تفکر در کش ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ کاین دست تو آستین دستد گراست

چون چمن مرام جان از نکبای خزان زمان ذبول یافت و خورشید این مقصود و مأمول از افق فلك حصول نتافت بالضروره، برحسب مقتضی حال نه بروفق مرتضی بال، فرزند عبدالله را درسدهٔ سنیه وعتبهٔ علیه که محط رجال آمال ومهبط کمال اقبال است ارسال داشته وتخم امید تربیت احسان بمیاه وثوق اشفاق آن حضرت سحاب فیضان در مزرعهٔ جنان کاشته، امید است که بموجب مفهوم آیت کرامت رتبت «من کل سنبلة مائة حبة[1]» ثمره و بهره دهد و بروفق الطاف آبا واجداد آن حضرت نوعروس ناموس بندگان مرحمت مأنوس در آئینهٔ مراد مرئی گردد تا کتابهٔ مآثر الطاف مظاهر آن حضرت برصفحهٔ چارطاق عناصر نگاشته گردد و رایت افتخار این خدمتکار بردیوار فلك دوار افراشته

گرم بگوشهٔ چشمی شکسته وار ببینی ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ فلك شوم ببزرگی ومشتری بسعادت

چون برطریق شمول وعموم باران احسان آن دودمان برعام وخاص مبسوط است و رابطهٔ حیات این بنده بحبل الورید اخلاص آن خاندان مربوط و از نیروی احسان آن دودمان اکباد وقلوب اضداد بمنشار حسد وعناد مقطوع ومنشور و این معنی نزد بادی وحاضر ومقیم ومسافر مانند مثل سایر معروف ومشهور، یقین واثق است و رجاء صادق که سهام التماس مخلص قدیم برهدف قبول موصول خواهد بود ومخدرهٔ مأمول درآئینهٔ حصول باحسن وجهی روی خواهد نمود.

امتحان کن که بسی جام مرادت بدهند ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ گرخرابی چو مرا لطف تو آباد کند

زیاده براین سفاین اقلام در بحار کلام جاری نداشت و بیش ازین فراید ایهام

---

۱ ـ سورة البقرة ٢٦٤

وجواهر کنایه واستخدام درسلك مقتضی مقام انتظام نداد.

همواره اقالیم‌دنیا بثواقب مناقب آن حضرت افلاك مرکب نجوم مواکب‌برطبق فحوای «انازینا السماء بزینة الکواکب[1]» محلی وموشح باد وچمن‌خاطر اصاغر و اماجد از سحاب فواید عواید آن مالك ممالك محامد مخضر و مرشح و السلام علی من اتبع الهدی*

۱ - سورة الصافات ٦

* مجموعهٔ منشآت حیدرایواغلی

سواد کتابتی که حضرت سلطان بابر بحضرت سیدمحمد نوربخش قدس‌الله سره نوشته بوده‌اند

ابوالقاسم بابر پسر میرزا بایسنقر، درزمان میرزا شاهرخ، ازدیگر برادران کمتر مورد توجه بود. بعد از فوت شاهرخ، برجرجان دست یافت ودرسال ۸۵۳ هرات را گرفت ودر ۸۵۵ درموضع چناران با برادرخود سلطان محمد جنگید واورا اسیر کرده بقتل رسانید و سپس عراق وفارس را مسخر نمود و ازخود داروغه وحاکم گذارد. اماجهانشاه قراقویونلودر سال ۸۵۷ کرمان وفارس را از دست او بیرون آورد وبابراز ترس شاهزادکان تیموری که مترصد فرصت ودر کمین تختگاه او نشسته بودند نتوانست کاری بکند. پس ازهفت سال سلطنت وی در ۸٦۱ درمشهد مرد

الله نور السموات والارض[۱]. کتاب کریم وخطاب واجب التعظیم حضرت سیادت مآب سعادت اکتساب، خلاصهٔ آل طه و یس، نقاوهٔ اولاد سیدالمرسلین، ستارهٔ برج سیادت وجوهر درج سعادت، محیط مرکز ولایت ونقطهٔ دائرهٔ هدایت، الذی یفتخر الالقاب به وجمیع الالقاب دون جنابه، لازال شأن السیادة علی مدارج الکمال بوجوده شمساً لسماء السداد والرشاد محمداً فی السنة المقربین من العباد، در اعز اوقات و ایمن ساعات از ایراد درویش صالح سالک درویش شهاب الدین علی رسید وشرایط تعظیم وتبجیل تلقی افتاده، چون مخبر برسلامتی ذات ملکیة الصفات قدسیة البرکات بود ابتهاج ومسرت افزون گشت واشعهٔ انوار توجه خاطر عاطر درویشان که لاریب مستجلب اسباب تضاعف مکنت ومستلزم تراکم مواد ابهت است دولتسرای صدق نیت واخلاص وشاه‌نشین صفای طویت واختصاص را بتازگی نوری بخشید والحمدلله علی ذلك ولازال کذلك.

---

۱ - سورة النور ۳۵

اشارتی که درضمن مکتوب شریف مندرج بود ، برموجب دلخواه درویشان بنفاذ پیوست. اگرچه ارادت متعلق بدان بود که این ولایت بیمن قدوم وحضور موفورالسرور حضرت ارشادپناهی محترم ومکرم گردد فاما بمقتضای الامور مرهونة باوقاتها نیل این امنیت ومراد و ادراك این اقبال مفوض بمشیت الهی است وایضاً بحکم «المسافة لاتحجب النفوس عن الی النقوی[1]» مفارقت صوری مانع وحاجب مواصلت ومجاورت معنوی نیست. امید واثق است که انوار آفتاب همت کیمیا خواص وبرکات توجه فیض اختصاص حضرت هدایت پناهی از مشارق ومطالع عنایت الهی طالع شده ، حبوب اخلاص و عقیده که سالهاست در ضمیر محبت مضمر است ، مثمر ثمرات سعادات دو جهانی گردد . مأمول آنکه تاهنگام توفیق صحبت شریف ، خاطر فیاض متوجه صوب معتقدان دانسته ، در اوقاتی که نسیم اجابت قبول بمشام اصحاب صفا و ارباب وفا رسد محبان رادر زاویه ضمیر نوربخش تمکین فرمایند که این معنی را عنوان صحیفهٔ امانی ومجموعهٔ مراودات دوجهانی میداند وهمواره ابواب مراسلات و مکاتبات مفتوح داشته ، در کفایت کلیات وجزویات درویشان وملازمان اسباب رشاد ایشان اشاره فرمایند تا آثار خلوص عقیدت درانجام آن مطالب بظهور رسد . زیاده اطناب نرفت.ظلال سیادت پناهی ابداً ممدودباد.

برظهرموضع مهرهمایون*

---

۱ ـ یك کلمه لایقرء. * ـ مجموعهٔ منشآت حیدر ایواغلی

نشان سیورغال که جهت اولاد حضرت قطب الاقطاب

سلطان ابوسعید ابی‌الخیر نوشته‌اند

الحمدلله الذی جعلنا من امت حبیبه محمدخاتم‌الانبیاء وجعلنا علی حسن‌الاراده لعموم خواصه و کافة اولیائهٔ و نشکره بذلك شکر المنقطع عماسواه فانه «هدانالهذا وما کنالنهتدی لولاان هدانالله»[1].

تاآفتاب دولت جهانگیر ما از افق سروری و شرق نیك اختری طلوع کرده، اشعهٔ لمعات بارقات او دراضاءت و اشراق اطباق مشرفات این نیلگون‌رواق‌را ازخورشید عالم‌افروزمستغنی گردانید، حقا که آن را ازپرتو التفات دلهای‌پرنور اهل ذوق‌وحضور و اهتمام بواطن‌معمور اهل بسط وسرور دانسته‌ایم وپیوسته این معنی‌را وسیلهٔ سلوك جادهٔ نجات وترقی بمعارج درجات شمرده

باماه گفتم‌کاین همه‌حسن از کجاآورده‌ای؟

گفتا زخاك پای او مالیده‌ام برروی خود

والحمدلله تعالی محبت این طایفهٔ نامدار و ارادت این فرقهٔ بزرگوار که ملوك تخت اظهار عبارت ازیشان است در سویداء دل بنوعی متمکن است که تاانقراض‌ادوار و انقطاع‌سلاسل لیل‌ونهار تغییر پذیر نیست و از اجلهٔ قدماء این قوم‌حضرت‌سلطان‌الطریقة، کاشف‌اسرارالحقیقة، سالك مسالك التحقیق، مالك ممالك التوفیق، قدوهٔ ارباب‌الملوك و السیر والمشتغل بالله‌عن‌الغیر، الشیخ ابوسعیدبن ابی‌الخیر قدس سره است که همواره نهال ارادت‌آن خاندان مقدس و دودمان اقدس‌برلب جویبار اخلاص

---

۱ ـ سورة‌الاعراف ٤١

درنشوونماست بلکه بصفت «اصلها ثابت وفرعها فی السماء[۱]» است .

درین ایام که عالی جناب شیخ الاسلام الاعظم، افتخار المشایخ فی العالم، خلف السلف الکرام بالاستحقاق خواجه شمس الحق والحقیقة والدین مؤید بزرك ادام الله تعالی میامن انفاسه الشریفة الی یوم الدین و برادر ایشان شیخ الاسلام الاعظم سلالة الاکابر فی العالم صاحب الیقین القدسیة و الکمالات الانسیة خواجه شهاب الدین عبدالله زیدت فضائله که از اولاد واحفاد آن مقتدای اقطاب و اوتادند ، بدرگاه گیتی پناه آمدند و آثار صلاح و سداد وعلامات رشد و رشاد از صفحات احوال و اطوار ایشان مشاهد و معاین گشت و بحضور ایشان مواد ارتیاح و ابتهاج[۲] بحصول پیوست . راستی آنکه موجب ازدیاد[۳] معتقدانه وسبب مزید عنایات و مرحمت پادشاهانه شدند چنانکه بعرض همایون رسانیدند که بواسطهٔ تفرقهٔ روزگار و بی رونقی آستان بزرگوار و بحسب مطالبت بسیار ازمقر اصلی و مرکز حقیقی ، جناب شیخ الاسلام شمساً مویداً جلا اختیار کرده و خاطر برمضمون الفرار ممالایطاق[۴] قرار یافته، بغایت غریب وعجیب نمود. چون عنایت بی غایت شامل حال ایشان بود ، این حکم همایون نفذه الله تعالی فی مشارق الارض ومغاربها در قلم آمد تابعدالیوم یك دینار و یك من بار ازیشان و کلاء ایشان نستانند و نطلبند وفرامین مطاعه که درباب سیورغال ایشان «وقفی و ملکی» درین مدت بنفاذ پیوسته ، بامضاء همایون مقرون گشته ، معتبر شناسند و از کل مؤنات و تکالیف مالی و لشکری و خارجی وعلمداری وساوری وپیشکش حکمی وغیرحکمی نطلبند و اگر ازین جانب چیزی گرفته باشند باز گردانند. سادات و داروغه وائمه و اشراف وعمال ومباشران ولایت ابیورد باید که بموجب فرامین مطاعه [۵] بتقدیم رسانند و ایشان را معاف ومرفوع القلم دانند

---

۱ - سورهٔ ابراهیم ۲٤ ۲ - متن باستباج (؟) ۳ - اینجا گویا کلمه‌ای افتاده باشد

۴ - اشاره است بجملهٔ معروف : الفرار ممالا یطاق من‌سنن المرسلین

۵ - بنظرمی آید که یك یادو کلمه افتاده باشد

وقلم وقدم از مواضع ملکی ایشان کوتاه و کشیده‌دارند بهیچ وجه من الوجوه در آن مدخل‌نسازند ومنصب شیخی وتولیت اوقاف خانقاه‌شیخ‌بزرگوار را برقرار سابق‌مفوض بجناب شیخ‌الاسلامی الاعظم شهاب‌الدین عبدالله شناسند و هیچ آفریده را با اومجال مشارکت ومداخلت ندهند وحق‌التولیة بدستور سابق‌مقرر دارند و چون جناب‌شیخ‌الاسلام خواجه شمس‌الدین مؤید ، ادام‌الله برکات انفاسه الشریفة ، تولیت خانقاه را برادر خودشیخ شهاب‌الدین‌عبدالله مسلم‌داشته ودرمیان‌این مهمات مدخل نمیسازد، هیچ آفریده مشوش احوال ایشان نشود تا از سر فراغت بطاعت وعبادت مشغول‌توانند بود. جماعت کدخدایان ومزارعان آستانهٔ‌مبارکرا مکرم‌دارند وبقابضی وخواجه‌نویسی وغیره مزاحم نشوند وازشکایت محترز باشند وخلاف فرمان همایون نکنند وتقصیر نفرمایند*

* Bib. Nat. pers. sup.1815

نامهٔ سلطان ابوسعید بجهانشاه

انشاء قطب الدین قاضی طبس گیلکی

سلطان ابوسعیدبن سلطان محمدبن میران شاه‌بن تیمور یکی از مردان دلیرو با کفایت خاندان تیموریان است.

دوران کودکی را وی در نزد الغ بیك بسر برد و پس از آنکه عبداللطیف پدرخود الغ بیك را کشت، وی را نیز بزندان انداخت. ولی وی اززندان گریخته به بخارا رفت و بعداز کشته شدن عبداللطیف که مردی فعال و دلیر ولی خونخوار بود وی قدم بعمر که نهاد و باشکست دادن منازعین من جمله ابوبکر پسرعموی خود توانست برماوراءالنهرو ایران مسلط شود. درسال ۸٦۱ هرات را نیزفتح نمود وسلطان بدون منازع شناخته شد.

اما کارزشتی که ازوی سرزد قتل گوهرشاد خاتون زن شاهرخ است. این زن که بسیار خیرونیکوکار بود و آثارخیر و هنوز پس ازگذشت قرون از صفای دل و بلندی نظروی حکایت می کند. بدون هیچگونه گناه مورد سوءظن ابوسعید واقع گردید و بامر او خفه شد (۸٦۱)

دیگراز حوادث مهم زمان او تاختن جهانشاه بهرات است (۸٦۲) ولی غلبهٔ وی دوامی نکرد و ابوسعید دوباره هرات را گرفت.

یازده سال بعد، وقتی که جهان شاه بدست اوزون حسن مغلوب و مقتول شد، ابوسعید ظاهراً بقصد استقرار نظم و باطناً برای سر کوبی اوزون حسن که قدرت بی‌نظیری یافته بود عازم آذربایجان شد. ولی قشونش بعلت سرما متفرق شدند واودرنزدیك میانه اسیر شد و اوزون حسن وی را تسلیم یادگار محمدمیرزا (نوهٔ گوهرشاد و پسرسلطان محمدبن بایسنقر بن شاهرخ) نمود و او سلطان را بقصاص جدهاش کشت (۸۷۳)

از پسران متعدد سلطان ابوسعید یکی بنام احمد در ماوراءالنهر (سمرقند) و دیگری بنام محمود یك چند در بدخشان وختلان حکومت می کردند تا اینکه احمد بدست شیبك خان در ۸۹۹ کشته شد و دومی نیز درسال ۹۰۵ سپری گردید (رجوع شود بروضة الصفا وحبیب السیر ومطلع السعدین)

اقلیم عزت وجلال وممالك رفعت و اقبال ، بقبضهٔ اقتدار و انامل اختیار حضرت گردون رفعت گیتی بسطت اخوت مآب سلطنت ایاب ، ایالت شعار عدالت آثار ، سلطان کامکار ، آیت رحمت کردگار ، قدوة ملوك الاسلام ، اسوة اساطین سلاطین الانام ناصب الویة المعدلة و الانصاف، صاحب اذیال الکرم والانتصاف، حامی البلاد و العباد، ماحی البغی و الفساد ، المستمد بعنایة الملك الاله ، معین السلطنة و الدولة و الدنیا و الدین جهانشاه ، لازال موبداً اعصاره و ازمانه ، موبداً انصاره و اعوانه متعاقب باد وپیوسته احباب و اولیای آن حضرت بلطایف مواهب خضرت(؟) مسرور ومنصور و اضداد واعداء دولت بنوایب خذلان نامتناهی مخذول ومقهور .

بعد از اهداء تحیاتی که نسایم ریاض موافقت ومصادقت را منور گرداند و اتحاف شمائم آن فوایح محبت و وداد ومودت و اتحاد بمشام ارباب اخلاص واختصاص رساند ، انهای رای ملك آرای که مرآت ضمایر اصحاب صدق و ولاست میرود که جمعی از ملازمان وفوجی از چاکران ، بتخیل انتقام جریمه که ازیشان صادر شده بود ، توهم بخود راه داده وغبار ادبار دیدهٔ بصیرت ایشان را از مشاهدهٔ انوار خورشید عفو واغماض محجوب داشته واز جادهٔ مستقیم عبودیت و خدمتکاری ومتابعت وطاعت گزاری منحرف گشته، قلم تقدیر ارقام خذلان وعصیان برصحایف احوال ایشان نگاشت و امواج رعب وهراس محیط ایشان گشته ، بحکم الغریق یتعلق بکل حشیش ، التجا بمحمدجوکی برده واورا ملجأ ومنجأ خود تصور داشته وسوابق کفران بلواحق خذلان ملحق ساخته وبمشارالیه ملتجی گشته و رایت خلاف و عناد در بعضی ممالك ترکستان و ماوراءالنهر برافراشته. چون این معنی متواتر بسمع عالی رسید ، باعساکر گردون مآثر عازم ودفع فساد وعناد ایشان را توجه بدان جانب واقع شد وآن جماعت از وهم سپاه منصور بقلعهٔ شاهرخیه که بمتانت وحصانت مذکور السنهٔ جمهور است متحصن شدند . بعنایة الله تعالی[^۱] بوجهی مداخل ومخارج آن حصن حصین [را] مضبوط وآن جماعت را محصور

۱ ـ ظاهراً کلمه‌ای افتاده

ساختند که طائر وهم را خیال دخول و خروج محال می‌نمود و از شدت بأس سپاه گردون اساس روز بروز خوف و هراس آن طایفه می‌افزود و عاقبة الامر از سر اضطرار صدای ندای «هل لنا من شفعاء فیشفعوا لنا[۱]» بسقف گنبد دوار انداختهو پناه بآستان سعادت آشیان حضرت ارشاد پناه ، قطب فلك الهدایة ، مرکز دائرة الولایة ، غوث الاسلام ، مقتدای ارباب الکشف والابهام، نظام الحق والطریقة والدین خواجه عبیدالله[۲] مدالله تعالی ظلال معرفته ' برده خدام آن حضرت را شفیع ساختند. مبنی بر اشارت با بشارت آن حضرت قدس آثار که نزد کمال نیاز و افتقار ما محض الهام ربانی و بمثابت وحی آسمانی است ، برمضمون العفو عندالقدرة عمل نموده ' اذیال عفو برزلات آن جماعت پوشیدیم و ارقام اغماض درجراید جرائم ایشان کشیدیم. دراثنای این حالات ، سلطان حسین[۳] بدعا وی هواجس نفسانی و وساوس شیطانی ، بتصور آنکه عرصهٔ خراسان از لشکری که بموافقت ومرافقت مااشتغال نموده‌اند ، خالیست ، غافل از آنکه سلطنت وشهریاری ومملکت و کامکاری ، محض مواهب بی‌علت حضرت باری است و اسباب وشوکت ومواد رفعت ازین معنی نشانئی وخلافت وجهانبانی و عظمت و کشور ستانی نتیجهٔ فیض فضل ربانی و کثرت اعوان و خدم و انصار و حشم ، درین میانه ببهانه بخراسان درآمده تاحوالی دارالسلطنهٔ هرات آمد وباجمعی از امراء وسرداران صفدران وسپاهسالاران که درآن نواحی بودند، نیران قتال و جدال برافروخت.[٤] بنیروی دولت قاهره بدفع اشتغال نمودند، ازمهب تأیید «والله یوید بنصره من یشاء[۵]» روایح وان جندنالهم

۱ ـ سورة الاعراف ٥٤ ۲ ـ خواجه ناصرالدین عبیدالله از شاگردان مولانا یعقوب چرخی و نظام‌الدین خاموش است که آنان خود از پرورد‌گان خواجه بهاءالدین نقشبند پیرطریقت و شیخ سلسلهٔ نقشبندی است. خواجه عبیدالله مورد احترام کلیه شاهزادگان تیموری خاصه سلطان ابوسعید بود بطوریکه همیشه درامور مملکتی باا ومشورت می‌کرد وگاهی پیاده برابر اسب وی می‌رفت. خواجه عبیدالله در سمرقند در۸۹٦ مرد و ماده تاریخ وفاتش «خلدبرین» گردید . رجوع شود به رجال حبیب‌السیر صفحات۱٤۹ـ۱٤۸ و ۱۸٤

۳ ـ منظور کسی است که بعدها بنام سلطان حسین بایقرا نامیده‌شد . ٤ـ ظاهراً کلمه‌ای افتاد.

۵ـ سورهٔ آل‌عمران ۳

الغالبون بر ساحت اولیاء دولت وزیده، بروغالب آمدند و بسیاری از احمال و اثقال ایشان عرضهٔ تاراج گشت و مشارالیه خایباً خاسراً بمرغاب متوجه شد و اصلا در مخیلهٔ او صورت نمی‌بست که رایات نصرت آیات، بزودی ازشاهرخیه قطع این [راه نموده] رایحهٔ صدیقهٔ «ولسلیمان ریح غدوها شهر و رواحها شهر[1]» بمشام جان سپاه نصرت مآل رسانیده وقطع مسافات بعیده[2] ومنازل عدیده فنای(؟) ایشان آسان گرداند وچون خبر او بمسامع علیه رسیده بود، بایلغار از شاهرخیه[3] توجه بدارالسلطنهٔ هرات نموده بودیم. درین حال قراولان لشکر خجسته اثر در نواحی بیجنده بدیشان رسیدند. ازغایت هراس اساس ثبات ایشان تزلزل پذیرفت و اقدام ومقابله ومقاتله ازجای برفت ومضمون «کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة[4]» صورت حال ایشان شده، فرار اختیار کردند و سپاه ظفر پناه کالبرق الخاطف والریح العاصف، مستعقب ایشان گشته تا صبح روز شنبه سابع عشرین صفر که صباح دولت اولیاء حضرت و شام نکبت اعداء مملکت بود، غبار نعال مواکب همایون فال که کحل الجواهر اعیان ملکت و ملت است، گرد ادبار برفرق ادبار آن باد پیمایان خاکسار بیخت و از استراباد گذشت و در حوالی اغریچه سرراه بر ایشان گرفتند وبعون تأییدات ربانی و توفیقات آسمانی و برکات همم عالیهٔ نفوس کاملهٔ اصحاب کشف و انتباه تمامی امراء و سرداران آن طایفه که مدار کار ایشان بودند، مقهور لشکر گشته، شحنهٔ « انا من المجرمین منتقمون[5] » صدای «اقتلوهم حیث وجدتموهم[6]» در داد و دست قدرت داغ نومیدی برجبین ایشان «وقد خاب من

۱ - سورة الانبیاء ۸۱ ۲ - معنای آن مفهوم نشد و درین قسمت عبارت قدری ناقص بنظر می‌رسد.

۳- شاهرخیه را در قدیم فناکند (= فناکت : بناکت) می‌گفتند و ازعبور لشکر چنگیزخان چنان خراب شد که از عمارت اثر نماند «تا درییچی ئیل سنهٔ اربع وستین وسبعمایه حضرت صاحبقران بعمارت آن فرمان داد و گماشتگان برحسب فرموده آن را عمارت کردند و حصاری استوار پیرامن آن برآوردند ... چون عاطفت شاهانه آن را نامزد شاهزادهٔ کامکار شاهرخ فرمود، بشاهرخیه اشتهار یافت.» مطلع السعدین جلد اول ۴ - سورة المدثر ۵۰و۵۱ ۵ - سورة السجدة ۲۲

۶ - سورة النساء ۹۲

حمل ظلماً[۱] «نهاد. سلطان‌حسین با سیزده نفر به بیابانی که‌از هرجانب پنجاه‌فرسنك معموره ندارد روآورد. تاخودبکدام گوشه باشد خاکش و بعضی دلاوران‌همچنان از عقب ایشان مراجعت نموده‌اند. یقین که ثمرهٔ اعمال و نتیجهٔ افعال بدولاحق‌خواهد شد و خاطر اشرف ازین صورت جمع گشته، جهت قشلاق، عزیمت هرات تصمیم یافت و بحمدالله تعالی نقش‌بند عنایت ازلی بقلم «والف بین قلوبهم[۲]» ازجانبین الواح ضمایر بصورت محبت‌و اتحادنگاشته‌و آثار «یحبهم ویحبونه[۳]» ازطرفین‌ساحات‌خاطر را مزین ومنور داشته، بعداز مراجعت از ماوراءالنهر کس‌مقرر شده بود، بجانب‌شریف اخوت شعاری‌آید و احوال اینجائی را بتفصیل رفع نماید. چون برسم ایلغار، اتفاق استراباد افتاد، بمعتمد فرستاده شده که این حالات که‌بتجدید واقع شده اعلام نماید وآن حضرت نیزبر کیفیت اموراطلاع یافته، از انتظام احوال‌مملکت والتیام وثبات دولت که‌برطبق ارادت و وفق‌سعادت خواهد بود، اعلام بخشند. ظلال عالی مستدام.[*]

---

۱ ـ سورهٔطه ۱۱۰ ۲ سورة الانفال ٦٤ ۳ سورةالمائدة ٥٩

* ـ نسخهٔ پاریس شمارهٔ Bib. Nat. Fond. Pers. Sup 1815

سوادمکتوبی که یکی ازسلاطین هند بسلطان
ابوسعید گورکان نوشته

یامن اعاد رمیم الملك منشورا   وضم بالعدل امراًکان منشورا
لازال قالیك بالمنشار منشورا   وصدراولیك للزاد منشورا (؟)

برذمت اولاد آدم وهمت افراد اهل عالم چون فرض عین و ادای دین بی ریب ومین واجب ولازم است که مقتضای فحوای

افادتکم النعماء منی ثلاثة   یدی ولسانی والضمیر المحجبا

گوش و برو دوش وصدر عروس بیان منصهٔ انسان را بجواهر زواهر حمد بی حد و نوادر عواطر شکر بی مر مزین ومعطر دارند واغصان ارکان ابدان از ثمار و ازهار ستایش سماآرایش بطرزی مثمر و مزهر گردانند که نمودار کواکب ثواقب بستان آسمان نماید ولگن جنان بانوار شمع سپاس بی قیاس چنان روشن سازند که از اقتباس انعکاس آن نوادی وبوادی ناسوت ومناظر ومخاطر ملکوت منور آید

شکر منعم واجب آید برخرد   و رنه بگشاید در خشم ابد
غفلت از نعمت بود ذکر انتباه   صید نعمت کن بدام شکر شاه

که درین ظلام جور و عدوان و زمان غمام غموم واحزان چنان آفتاب جهانبانی ازمشرق عنایت الهی طالع است که عرصهٔ دلهای بنی نوع انسان چون مرآت خاطرفیض مظاهر عرفان روشن وتابان است و ازتعرض زنگ هموم مطلقاً در امان وخطورمأمول ببال اهل جهان وظهور توفیق حصول آن توأمان

آن لطف حق که عقل نه دیدست و نه شنید

شکرانه واجب است که در روزگار ماست

و زلال عدل منالی برمفارق خلایق ساطع که بادی وحاضر، از اصاغر واکابر، بمیامن محاسن رأفتش از عروض حرارت الم وآفت مصون ومحروسند و بنعمت فراق بال و رفاه حال مخصوص ومأنوس

اشکر مآثره فلیس مآثراً لکنهن قلائد الاعناق

والثم انامله و لیس اناملاً لکنهن مفاتح الارزاق

چه ثنا گویمت ای سایهٔ الطاف خدای یارب این سایه بسی برسر اسلام بپای

واجب بی‌علت و واهب بی‌منت آن پادشاه یم همم، جم شیم، جمشید تمکین، فریدون آیین، خورشید تکوین، سلیمان نگین، سایه نشین چتر اقالیم سبعه بالطول والعرض، آینهٔ جمال کمال «اناجعلناك خلیفة فی‌الارض[1]»، مشرق آفتاب تابان خلق، مطلع الانوار استحقاق «فاحکم بین‌الناس بالحق[2]»، محسود روان طغرل وسنجر، مسجود روح کسری وقیصر

نظم

ای مکحل دیدهٔ بخشت بکحل لاینام وی مخاطب پنجهٔ قهرت بحکم لاتذر

گرنگشتی گوهرذات شریفت واسطه می گسست ایام سلك عقد نسل بوالبشر

پادشاه نوشیروان داد، ارسطو استعداد، شهنشاه تیمور نژاد، طیفورسداد

برکشد دست قدر این قرطهٔ کحلی چرخ گر اشارات ترا ننماید از جان انقیاد

جامع رفعت فلك وشرعت ملك، مخاطب زلیخای دنیا بخطاب هنیئاً لك

ای به پیش رخش عزمت دور عالم نیم‌تك لشکر منصور رایت راست عقل کل یزك

عرصهٔ ملکت فزون از حیطهٔ «این» است و «کم» عالم قدرت برون از سیر وهم و سورشك

---

۱ ـ صورة ص ۲٦ ۲ ـ سورة ص ۲٦

یامن یضع الفلک جبهته علی جناب بابه لنیل القدر والجلال واذا تهللت غرته بلصوق ترابه سمیت بالهلال و لایستضیء فضاء کنه شأنه من اکثار ریب الخیال فی مصابیح المعانی علی مشکوة المقال

وان قمیصا خیط من نسج تسعة و عشرین حرفاً عن معالیه قاصر

رب کما نورت اغصان اللسن واسان الزمن بانوار ازهار حمده وشکره شرف رقاب الاقالیم بقلائد اطاعة امره ونهیه و زین صدور الدهور بتمائم دوام بقاء ملکه وقدره تا ظهور نفخ صور و بروز حشر و نشور پاینده ومستدام بدار ادبالنبی و آله الامجاد وصحبه الانجاد.

و هذا دعاء فداجیب و انما یرید به داعیه اظهار اخلاص

عالم جزئیات و کلیات و واقف خفیات و بینات و طویات مطلع است «و کفی بالله به شهیدا[1]» که «فی اللیل اذا عسعس[2]» و «فی الصبح اذا تنفس[2]» بموجب نوید «اجیب دعوة الداع اذا دعان[3]» ومقتضی خبر مرحمت اثر من تقرب الی بشبر اتقربت الیه ذراعاً بدایع صنایع دعا که در آئینهٔ اخلاص وخشوع آن صورت قبول و اجابت انطباع یابد برقوادم حمایم «اولی اجنحة مثنی وثلاث و رباع[4]» مرفوع ومعروض میدارد.

بسوی سدره زمن مرغ طاعتی نپرد که رقعه‌ای نبرد از دعات در منقار

وتلاوت مصاحف حمد وثنا وقراءت صحایف مدح و اطرای آن پادشاه حیطهٔ رأفت و داد وشهنشاه خطهٔ خلافت و سداد را طغرای منشور بقای ذات و یرلیغ بیاض و سواد شیب وشباب حیات خود میداند وبجان وجنان، درعیان ونهان، خواهان انارهٔ سریر و افسر سلطانی و دایرهٔ چتر عدل گستر سلیمانی بعینه اززر بیغش خور وبخیه ازاطلس منقش چرخ مدور باشد

بهر چتر قدرتو ایزد از اول کرده است چرخ اطلس بخیه انجم، عقل کل استادکار

ونفس ناطقه را که مطلع انوار ادراکات خفیه است برذروهٔ کاخ لامکان معرا از

---

۱ ـ سورة النساء ۱۶۸ ۲ ـ سورة التکویر ۱۷ و ۱۸ ۳ ـ سورة البقرة ۱۸۲
۴ ـ سورة الفاطر ۱۸

هواجس و غواشی عالم امکان متضرع و مبتهل داشته و انسان غبی را از ینبوع دموع آب وضو داده ر در محراب ابروان و زاویهٔ اجفان برسجادهٔ صوف السمك مژگان از سرخضوع سایل ساخته که وجنات وخدود عروس‌جهان بخال ظلال چترشهنشاهی چنان مزین و محلی آید که روی زمین شبه ریاض خلدبرین نماید.

ای‌سواد درگهت برروی دولت‌خالدین   هذه جنات عدن فادخلوها خالدین

وسعت‌عرض وطول ارض وقسمت سینهٔ‌اهل‌نقل وفرض که ازظلمات ظلم‌متراکمه جماعت جور صناعت تراکمه و افواج امواج تعدیات متلاطمهٔ آن زمرهٔ فجرهٔ دون همت مشاکل درون لئام و معادل عبدهٔ اصنام و عندهٔ اسلام تنگ و تاریك گشته بود از اشعهٔ آفتاب معدلت تاب آن حضرت خلافت قباب مماثل درون کرامت مشحون اسخیافسیح ومانند خاطرفیض مظاهر اولیا روشن و وضیح گردد.

ای‌جهانی بتو روشن توبتأیید خدای   نفسی میزن و آفاق منور می‌کن

قد شرف الله ارضاً انت مالکها   و شرف الناس اذ سواك سلطانا

و اگر بحسب ظاهر تسخیر اکناف بلاد و فوز وصال بجمال مراد منوط بطی وقطع‌تلال و وهادست وسیف تحصیل فؤاد متعلق بنجاد جد واجتهاد والحمدلله که این معنی را آن اسکندر ثانی بطریق تحقیق حاویست و این حدیث را آن روشنی دیدهٔ تیمورخان‌علیه‌الرحمة والغفران از آباء و اجداد موصولة الاسناد بالاسناد راوی .خود کدام آیت‌لطف است که درشأن تو نیست.

طائر روح پروبال تضرع در فضای مظان اجابت بار گشاده است و نرگس‌وار همگی تن چشم انتظار برراه نهاده و بنفشه دثار جملگی گوش هوش براستماع اخبار داشته وچنار کردار سرتاپای دست‌نیاز بحضرت‌آفریدگار فرا داشته که بموجب کلام وحی پیام «ان‌الارض یرثها عبادی الصالحون[۱]» و فحوای غمزدای «لله‌الامر من‌قبل ومن بعد ویومئذ یفرح المؤمنون[۲]» ، تملیك تمام ممالك آفاق ،بی احتمال عروض مشاق،

۱ ـ سورة الانبیاء ۱۰۵   ۲ ـ سورة الروم ٤

بلمعان تیغ آفتاب اشراق محصل ومقدر گردد.

توجه وفد النصروالفتح‌حیثما توجه من عون الاله لواءه
وکل مکان مس حافر خیله تخلص من ایدی الفناءِ فناءه

نظم

عبیری بیامیخت مشاطهٔ فتح عروس ظفر را زگرد سپاهت
بهرسو که روی‌آوری چشم دولت بمژگان بروبد همه خاك راهت

و سطح‌اقالیم جهان ساحت بستان قدر آن صاحبقران‌آید و اصناف مختلفهٔنوع انسان انوار وازهار متلونهٔ چمن آن نماید.

ای ملك ترا عرصهٔ عالم سر کوئی وز ملك توتاملك سلیمان سرموئی

و هرچند محقق است که مبادی بوادی ثنای آن حضرت بی انتهاست و سرحد عدّو احصاءِآن بیرون تخطی‌اقدام کیاست ونهی بگوش هوش‌اقلام‌ازملهمان عالم‌قدس خطاب «لم‌تکونوابالغیه الابشق الانفس[1]» متواصل و ارومهٔ عبارت و جرثومهٔ کنایت واستعارت در مناهل فکر ومراحل حروف نازل وقبایل شمایل و حلایل فضایل آن پادشاه ممالك قلوب افاضل‌ازمنازل تعقل وادراك راجل

امتدنحوالنجم‌راحة قاصاه (؟) و این‌الثریامن یدالمتناول

امافلم سودائی مزاج را باعثهٔ کمال که مایتم به النوع است مقتضی شروع‌درین مقال‌آمد. واضح و روشن است که اجل وصول رتبت قضیه آن است که ذوق شربت شکر و آزادی از کاسهٔ زمان بقوت ذایقهٔ انسان رساند بنابرین کمر خدمت برمیان جان بسته خودرا از شکر شکر و ثنای آن فلك جناب باکتساب کمال انتساب داد وبسبب کثرت شوق تذکار از صوب ایجاز و اختصار در سمت اسهاب و اطناب افتاد. چه سلوك طریق اطناب نزد اولواالبلاغة والالباب در بعضی محال اولی و احری‌است.

---

۱ ـ سورة النحل ۷

خوب است اختصار ولیکن کمال‌وار اطناب درمکالمهٔ دوست خوشتر است

التماس‌از کرپاس مرصوص اساس‌آسمان مماس‌آن است که برجریمه وخسارت بندهٔ اخلاص امارت ظلال عفو واغماض گسترانیده درسلك بندگان متخصص منخرط و بجواهر اوامر سعادت مظاهر گردن افتخار و گوش هوش انتظار را مرصع و منمط فرمایند.

همواره اقالیم هفت کشور و اقطار و اطراف ممالك محروسه میدان سمندآن سلیمان زمان باد و تمساح رماح وثعبان سنان سلاب اشباح و جذاب ارواح دشمنان وغبار مصاف عساکر نصرت مآثرش سحاب ماطر وغمام‌هامر امن وامان.

تا می‌کشد حریر[1] در آفتاب‌صبح(؟) کش روزگار نیل سپیده دمان نهاد
بادا مطیع هندوی تو پیل صبح کو سر در سواد لشکر هندوستان نهاد
جاوید حکمران که بنام تو در ازل ایزد اساس سلطنت جاودان‌نهاد*

۱ - متن:صریر؟ بهرحال معنای این مصراع روشن‌نشد.
*نسخهٔ کتابخانه‌ملی‌پاریس‌بشمارهٔ Fond.Pers.Su .p 1815.

نشان سلطان ابوسعید میرزا در باب بستن بند گلستان بمشهد مقدس

سادات و داروغه وقضاة ومشایخ وموالی و اعیان و اعالی و ارباب ومباشران و اهالی ولایت طوس ومشهد مقدس بدانند که چون تعمیر بلاد وترفیه عباد وسیلهٔ حصول تمهید رضای حضرت باری و واسطهٔ وصول بمنافع دین و دنیاست ، لاجرم پیوسته همت بلند نهمت در ذمهٔ آنست که بیاری توفیق حضرت باری تمامی ممالك محروسه از رشحات خاطر سحاب خاصیت صفت گلستان ارم گیرد و ریاض احوال ملك وملت ازفیض ینابیع مرحمت و عنایت طراوت و نضارت پذیرد . مبنی براین معنی ، اشارت علیه ببستن بند گلستان شرف صدور یافت وچون بیمن دولت ابد پیوند باتمام رسید بمسامع علیه رسید که اراضی که بآب آن مزروع میشود چیزی ملك ارباب و بعضی وقف ازهر باب است . خاطر همایون چنان اقتضا نمود که تمام آن مزارع بر وجه مسابقه و طریق استبدال شرعیه داخل املاك خاصهٔ شریفه گردد . بنابراین مولانا قطب‌الدین محمد خوافی[1] را که دقایق معاملات شرعیه وحقایق مهمات عرفیه برو خافی نیست ، ازقبل ذات اشرف ونفس اقدس وکیل عام گردانیده فرستاده شد که بدانچه محتاج‌الیه این مهام باشد از بیع و شری ومفاوضات و دعاوی وخصومات وغیرذلك قیام نماید ومولانا جلال‌الدین یوسف حاجی ممد این معنی و مصحح سجلات و دعوی بوده ، در قضیه‌ای که بمرافعه وحکم احتیاج شود ، باتفاق قاضی آنجا برسیده بروجه شرع حکم نماید . میباید که برین موجب مقرر دانسته تغییر بدو راه ندهند و از مضمون فرمان همایون تجاوز ننمایند و درین باب تقصیر ننمایند* .

---

۱ - برای شرح حال او رجوع شود به حبیب‌السیر جلد سوم جزو سوم یا برجال حبیب‌السیر ص ۱۵۰

* منشآت حیدرایواغلی (نسخه م . ب)

«نشان سلطان ابوسعید میرزا درباب خانقاه شیخ الاسلام خواجه رضی‌الدین احمد الجامی از انشاء عبدالحی»

سادات و قضات و داروغه و مشایخ و موالی و اشراف و اهالی و اصول و اعیان و عمال و مباشران و مقیمان و متوطنان ولایت جام بدانند که چون حسن اعتقاد و کمال ارادت ما بآستانهٔ مقدسه و تربت معطرهٔ حضرت شیخ‌الاسلامی‌الاعظم، سلطان المشایخ فی‌العالم، قطب الاوتاد و قدوة الافراد، امام الحرمین، مقتدی الفریقین، مرشدالثقلین، زنده‌فیل ملك علام، شیخ‌الاسلام احمدجام قدس سره درجهٔ علیاومرتبهٔ قصوی دارد وهمگی همت پادشاهانه وجملگی نهمت خسروانه بحصول اسباب عمارت آن بقعهٔ شریفه ووقوع رفاهیت وجمعیت فرزندان ومریدان وخادمان حضرت شیخ‌الاسلامی مصروف و معطوف است، بنابراین معنی حقیقت لکل ذی حق حقه ثابت گردانیده و مناسب اعطی القوس باریها وانزل‌الدار بانیها مرعی داشته منصب شیخ‌الاسلامی‌ولایت‌مذکور وتولیت‌اوقاف تربت‌مقدسه بجناب‌سعادت اکتساب شیخ‌الاسلام‌الاعظم، افتخار اعاظم المشایخ فی‌العالم، رضی‌الملة و الدین احمد ادام‌الله برکاته تفویض فرمودیم تاخلال احوال سکان‌آن دیار وخرابی رقبات موقوفات‌آن مزاربحسن اهتمام ظاهری ومعنوی اصلاح پذیرد.

این حکم همایون نفذه الله فی بسیط الربع‌المسکون شرف نفاذ یافت تاجناب مشارالیه را شیخ الاسلام و مقتدی و متولی اوقاف خانقاه معارف پناه و ....[1] حضرت خاقان سعید دانند و شرایط تعظیم وتبجیل او بجای آورده، آنچه از لوازم این‌شغل

---

۱ ـ کلمه‌ایست که ناخواناست

و این منصب باشد بعهدهٔ اهتمام او مفوض شناسند و غیری را با او مجال مشارکت ومداخلت نبینند و رقبات اوقاف مذکوره را بتصرف او باز گذارند وهیچ آفریده را در کلی و جزئی آن مدخل نسازند و مزارعان و اکاران در مهمات رجوع بدو نمایند ومحاسبات خود را بقطع رسانند وعملهٔ اوقاف بعزل ونصب او منصوب باشند و نذورات بوکلاء او ومعاملات بتعیین فرمودهٔ اودهند تامشارالیه بروجه صلاح بمستحق رساند. شیخ‌الاسلام مشارالیه باید که چنانکه ازحسن اخلاق ونتیجهٔ کفایت و دیانت اوسزد، بواجبی بدین‌شغل قیام نموده، رقبات اوقاف‌را معمور ومزروع‌سازد ودر رونق و رفاهیت آستانهٔ مقدسه وملازمان‌روضهٔ معطره وخوانق و بقاع‌غایت اجتهاد مبذول دارد و حاصل اوقاف‌را بموجب شرع وشرط واقف بمصرف وجوب رساند وخلاف شرع وشرط واقف ننهد وچون بدین امر قیام نماید حق التولیة بموجب شرط واقف ومعهود گیرد و از جوانب برین‌جمله روند وچون‌بتوقیع رفیع اشرف‌اعلی موشح وموضح ومزین ومحلی گردد اعتمادنمایند*

* ـ نسخه کتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ: Bib. Nat. Fond. Pers. Sup. 1815

«مکتوب حسن پادشاه بیادگار محمدمیرزا درباب ایالات خراسان و ماوراءالنهر»

حسن پادشاه همان است که در تاریخ ایران به اوزون حسن شهرت یافته . وی پسر علی بیك پسر قره عثمان آق قویونلوست . پس از چندسال منازعه با برادر خود جهانگیر بالاخره اوزون حسن در دیار بکر مستقر شد. دراین تاریخ دول اروپائی بخصوص ونیز که از پیشرفتهای عثمانیان پس از فتح قسطنطنیه بوحشت افتاده بودند ، درصدد پیدا کردن متحدی در آسیا برآمدند وبرای این کار اوزون حسن را انتخاب کردند .

درایران، اوزون حسن پس از غلبه برجهانشاه قره قویونلو و پسرش حسنعلی (۸۷۲هـ) وهمچنین غلبه برسلطان ابوسعید گورکان(۸۷۳)توانست برسراسر کشور دست یابد وتنها درخراسان وجودسلطان حسین بایقرا مانع نفوذ وی بود . اوزون حسن باتحریك یادگار محمدمیرزا شاهزادهٔ فراری گورکانی میخواست درخراسان هم زمینهٔ نفوذی فراکند واین عمل موجب یك رشته زدوخوردها ویك سلسله مکاتبات سیاسی شد که بتدریج از نظر خوانندگان خواهد گذشت .

اوزون حسن Despina دختر کالوژان Kalo Joauns از خانوادهٔ Comnéne را بزنی گرفته وازوصاحب یك پسروسه دخترشده بود(یکی از همین دختران بنام مارتا Marta بعدها زن سلطان حیدر وبالنتیجه مادر شاه اسماعیل صفوی شد. درتواریخ ما اسم وی بصورتهای علمشاه یاعالمشاه یاحلیمه بیگی آغا ذکر شده) . هنگام حملهٔ سلطان محمد بطرابوزان ؛ اوزون حسن بافرستادن هیئت سفارتی ازسلطان خواست که ازین حمله خودداری کند . ولی سلطان گوش نکرد وبعدهم که مادر اوزون حسن ، طرابوزان را بعنوان جهیز عروس خود مطالبه کرد ، بازسلطان اعتنائی ننمود و داوید برادر کالوژان درسال ۱٤٥۱ م . در استانبول درگذشت .

فتوحات پشت سرهم اوزون حسن درایران وتحریکات سفراء ونیزی که اسلحه(تفنگهای شمخال نوع Spinga de وتفنگهای Schioppetti وشش

توپ بزرگ که نوع Bombarde) میدادند موجب غرور فراوان اوزون‌حسن شد و این غرور فراوان ، ازلحن نامه‌های او بسلطان عثمانی کاملا روشن است . اما جنگ او باسلطان محمد عثمانی فاتح قسطنطنیه، اگرچه در ابتدا موفقیت آمیز بود، ولی بالاخره بشکست منتهی شد (۸۷۷-۸۷۸ ه).
در اواخر عمر پسرش اغورلو محمد درشیراز طغیان کرد وبسلطان عثمانی پناه برد . ولی اوزون‌حسن با اشاعهٔ خبر مرگ خود، اورا بایران کشانده وسربرید. اوزون‌حسن باگرفتن شهر اورفه از مصریان و تسخیر تفلیس وگرفتن خراج ازگرجیان شکست خودرا درمقابل عثمانیهاجبران نمود.
وی درسال ۸۸۲ وفات کرد وپس‌از وی سلطان خلیل پسرش بتخت‌نشست ولی شش ماه بعد بدست برادر خود مغلوب و مقتول گردید . برای اطلاع برتاریخ‌اوزون‌حسن که متاسفانه‌درتواریخ ایران کمتر موردتوجه‌واقع شده (جز کتاب احسن‌التواریخ حسن‌بیك روملوجلددوازدهم که هنوزبطبع‌نرسیده وبتفصیل ازاوزون‌حسن نام‌می‌برد) رجوع کنید بهمطلع‌السعدین، صحایف الاخبار منجم‌باشی (ترکی) و سفرنامه Caterino Zeno, Contarini وJosafa Barbaro درجزو مجموعه «سفرنامه‌های شش‌گانه درایران‌از سیاحان ایطالیائی درقرون شانزدهم و هفدهم :

Six Narratives of travel in Persia by Italians in the sixeenth and Seventeenth centuries

همچنین به مقالهٔ مفصل در دائرة‌المعارف اسلامی ، تحت عنوان Uzun Hasan و مقالهٔ مفصل دیگری بنام ، La Perse en XVsieèle entre l' Empire ottoman et venise, Paris 1933 Société des Etudes Iraniennes ضمن مجموعه مقالات انجمن مطالعات ایرانی که این هردو مقاله عالمانه از V.Minorsky است «مقالات این جانب درنشریه وزارت‌خارجه شماره ۹ و ۱۰ دورهٔ دوم ، فروردین ومهر ۱۳۳۸ بنامهای «اوضاع سیاسی ایران غربی درنیمه دوم قرن نهم » و «فتحنامهٔ اوزون حسن بسلطان عثمانی».

بجناب سلطنت مآب ، رفعت ایاب فرزند پادشاهزاده‌اعظم‌اکرم ، نتیجهٔ اکابر-السلاطین فی‌العالم ، نور حدقهٔ خلافت ، نور حدیقهٔ جلالت ، المختص‌بعنایة الملك الصمد ، غیاث‌الدولة والسلطنة والدین یادگار محمدمیرزا ابقاه‌الله فی‌الدوام السلطنة

بقاؤه ، دعواتی که از روایح نکهات عنبر نسیمش فوایح جهانبانی بمشام جان وجنان رسدابلاغ و ارسال می‌دارد و منتهای همت وقصارای‌امنیت برانتظام‌امور دولت والتیام اسباب سلطنت مصروف است و بنیل حصول مقاصد ومآرب‌آن جناب مشعوف است . امید که باحسن وجوه میسر گردد بمحمدوآله .

بعده اعلام میرود که جناب امیراعظم اعقل ، کمال‌الدین حسین خوارزمی فرمان قضا جریان درباب سلطنت و ایالت خراسان استدعا نموده حال آنکه منشور سلطنت آن دودمان قدیم خلافت و آن خانوادهٔ کریم جلالت از دیوان کاف و نون بدستیاری «نون والقلم و مایسطرون[۱]» بطغرای دولت ابدی و توقیع سعادت سرمدی موشح ومتوقع است . حسن خداداد را حاجت مشاطه نیست .

هرچند قبول این التماس را نوعی از ترك ادب میداند ، فاما بنابرآنکه مبادا تأخیر دادن توسن تصور آن جناب را بوادی دیگر کشد منشور میسور در قلم آمد و تمامی ممالك ماوراءالنهر و خراسان ، آنچه در قبضهٔ اقتدار است وآنچه بعد ازین بعون عنایت حضرت سبحانی در حیطهٔ اختیار درآید ، دربسته بآن جناب ارزانی و مسلم فرمودیم . وظیفه آنکه درباب مهمات سلطنت و مملکتداری و رعایت رعیت پروری و عدل گرائی مساعی جمیله بظهور رساند و در قواعد شرع پروری مضمون الملك والدین توأمان را نصب‌العین خود ساخته دردفع مواد ظلم وعدوان مجتهد بوده ازفحوای الملك‌لایبقی‌مع‌الظالم مجتنب باشند وتوجه خاطر براستمداد همت اولیاءالله مصروف سازند و بهمه ابواب مرفه‌الحال و مطمئن البال بوده دغدغه بخود راه ندهند که حقاً و بعزةالله تعالی که درین معنی شایبه نیست و از روایب شك و شبهه مصون و محروس است ، دست طمع و توقع از اذیال آن ممالك کوتاه و کشیده داشته‌ایم و برآنیم که بنیان ارکان قدیم که از زمان امیر بزرك اباً عن جد سمت تخصیص

۱ - سورة‌القلم ۱

دارد روز بروز صفت تشیید پذیرد و صورتی که برحسب تقدیر میان ما و سلطان ابوسعید میرزا واقع شد سبب آن بود که عنان ارادت از جادهٔ انصاف انصراف داده بود و زمام مهام را ازطریق اعتدال منحرف ساخته بود و این معنی برعالم و عالمیان واضح است . انشاءالله تعالی در تمهید قواعد قدیم و تحکیم معاقد محبت مستقیم [چنان] خواهیم کوشید که دست تغییر بدان آن نرسد .

و انی علی العهدالقدیم عهدته مقیم علی الایام ماتحول

چه دنیای دون اعتباری ندارد و بهیچ کس وفا نکرده و احوال جهانشاه میرزا وسلطان ابوسعید میرزا مصداق این مقال است . وظیفه آنکه همواره احوال واوضاع اعلام فرمایند . از عمرو دولت متمتع باد . *

* ــ مجموعهٔ منشآت حیدرایواغلی (نسخهٔم. ب)

«نشان حسن پادشاه درباب ایالت خراسان وماوراء النهر بنام یادگار محمد میرزا»

یادگارمحمدپسر سلطان محمدبن بایسنقربن میرزا شاهرخ‌است . وقتی جهان شاه بالاجبار دست از هرات برداشت یادگار محمد با او همراه شد و پیش او بود تا قضیهٔ قتل جهان‌شاه‌میرزا پیش‌آمد و بعد ازو اوزون‌حسن ویرا باحترام تمام پذیرفت وپیداست که مقصدهردو، یعنی هم جهان شاه وهم اوزون‌حسن، داشتن وسیله برای دخالت در خراسان بود . بهرحال در ۸۷۴ اوزون حسن وی را بایالت خراسان فرستاد . ولی این شاهزاده که طبعاً مردی بیکار بوده، ازین فرصت مناسب بهیچوجه نتوانست استفاده‌ای کند و چنانکه خواهد آمد یکبار در چناران از سلطان حسین میرزا شکست خورد وبار دیگرهم شهر هرات‌را بعلت بی‌تدبیری ازدست داد وجان خودرا نیز برسرآن گذاشت (۸۷۵ ه .)

چون بمیامن توفیقات الهی و محاسن تأییدات نامتناهی عنایت بی‌نهایت ربانی وعاطفت‌بی‌غایت سبحانی‌رقم اصطفینا فی‌الدنیا برناصیهٔ سعادت وچهرهٔ دولت ما کشیده وصحیفهٔ‌عزت و کامکاری ومنشورشوکت وبختیاری‌ما بطغرای «واجتبیناه وهدیناه‌الی صراط مستقیم[1]» محلی گردانیده و منشی مشیت « والله‌یؤتی ملکه من‌یشاء[2] » بوقت امضاء حکم « انی جاعل فی‌الارض خلیفة[3] » پروانچه « تعزمن تشاء[4] » مثال سلطنت وشهریاری وخلافت و نامداری مارا بتوقیع «فاحکم بین‌الناس بالحق[5]» موشح ساخته ومحرر تقریرآسمانی بتوقیع جهانبانی فرمان کشورستانی مارا ازدیوان «یؤید بنصره

---

۱ - سورةالانعام ۸۸   ۲ - سورةالبقره ۲۴۹   ۳ - سورةالبقره ۲۹
۴ - سورهٔ آل عمران ۲۶   ۵ - سوره ص ۲۶

من یشاء[۱]» بطراز فتح مبین مزین داشته ازمبداء ظهور تباشیر صبح عظمت و دولتیاری و مفتتح طلوع نیر خلافت وجهانداری که از خلوت خانهٔ «تؤتی الملك من تشاء[۲]» تاج موفور الابتهاج «اناجعلناك خلیفة فی الارض[۳]» برتارك ما نهاده‌اند و لوای شوکت و جهانبانی و اعلام حشمت و ملك ستانی بروفق مضمون «و رفعناه مكاناً علیاً[٤]» بالای اطلس فلك اعلی افراخته اند و مانیز بتوفیق حضرت ذی الجلال، درجمیع احوال، کریمهٔ «واحسن کما احسن الله الیك[٥]» قدوهٔ اعمال داشته افاضهٔ سحاب نوال و اشاعهٔ آیات افضال برعموم انام و جمهور اسلام، واجب میدانیم بر مقتضای فحوای «ولئن شکرتم لازیدنکم[٦]» «از برای ازدیاد دولت دو جهانی، ابواب عدل و احسان بر کافهٔ انسان مفتوح می گردانیم و دواعی خاطر خطیر مصروف است بر آنکه اصناف خلایق در ظل شفقت و رأفت رافع الحال باشند و اصحاب انسان کریمه و ارباب بیوتات قدیمه بمقاصد و مطالب خودرسند. بنابراین مقدمات، درین اوقات که عالی جناب سلطنت مآب معدلت قباب، مملکت پناه ایالت دستگاه، ثمرهٔ شجرهٔ خلافت وشهریاری، نگین خاتم جلالت و بختیاری، قرةعیون السلطنة والخلافة، نور حدیقة الملك والعدالة فرزند اعزجوان بخت کامکار، منظور انظار آفریدگار، المؤید بتأییدات الملك الاحد، غیاث الدولة والسلطنة و الدین یادگارمحمدمیرزا طول الله تعالی فی اکتساب السعادات الابدیة عمره و زمانه ازمواهب عنایت سبحانی بوسیلهٔ جاذبهٔ الطاف صمدانی درسلك فرزندی انتظام یافته اداء حقوق آن خاندان خلافت و دودمان سلطنت وایالت[را]، سلطنت مملکت خراسان بدو ارزانی داشتیم والکاء وسویدآن عزیز فرزند گردانیدیم و زمام حل و عقد و قبض و بسط آن ممالك بکف اختیار و قبضهٔ اقتدار او سپردیم تاآنچه از کمال کیاست وشهامت او متصور است در محافظت ودارائی آن ممالك قیام نماید و ابواب معدلت و نصفت مفتوح داشته مجموع را در ظل مرحمت و کنف شفقت

---

۱ - سورهٔ آل عمران ۱۲ ۲ - سورهٔ آل عمران ۲۶ ۳ - سورهٔ ص ۲۶
٤ - سورهٔ مریم ۵۷ ۵ - سورهٔ القصص ۷۷ ٦ - سورهٔ ابراهیم ۷

مرفه وآسوده دارد و این حکم جهان مطاع نفذهالله تعالی فی بسیط الربع المسکون شرف نفاد یافت. سادات و حکام و قضات ومشایخ وموالی ومعارف ومشاهیر و صدور وصواحب و اشراف و اهالی و اصول واعیان وجمهورسکنه ومتوطنهٔ ممالك خراسان مع التوابع و اللواحق و المضافات والمنسوبات، حرسها الله تعالی عن الآفات و البلیات، وحفظها عن المکروهات والمخافات، وامیرتومانات وهزارجات ودهجات وایل والوس وکلانتران وسرخیلان و اعراب و احشام و فریق بلوچ و مستحفظان حصون وقلاع و مقیمان صحاری وجبال وممالك باید که آن عزیز فرزند را من حیث الاستقلال والی وحاکم خود دانسته، اوامر و نواهی او را مطیع ومنقاد باشند و گردن ازربقهٔ اطاعت او نپیچند و قدم از جادهٔ متابعت او بیرون ننهند و جار و احضار او را بامتثال قبول تلقی نموده از آن تجاوز نکنند و مال و متوجهات آن ممالك را بطریق هودری سیورغال دانسته بموجب حوالات وزراء ودیوانیان وعمالوگماشتگان اوجواب گویند و درجمیع قضایا ومهام رجوع بدیشان نمایند.

آن عزیز فرزند نیزباید که بعد از تعظیم اوامر الهی در اعلاء اعلام ملت اسلام و اطفاء نوایربدعت وآثام غایت سعی نموده بلمعات آراء صائبه واشراقات انوار ثاقبه ظلمت بدعت را از ساحت دین مبین بزداید و ترویج شرایع دین نبوی که وسیلهٔ فوز و نجاح اخروی است بجای آرد. چه استقامت امور مملکت بی استحکام قواعد شریعت صورت نمی‌بندد ونظام اعمال دولت بی‌قوام اعمال ملت میسر نمی‌شود؛ چنانچه کلام معجز نظام سید انام علیه افضل التحیة والسلام‌مشعر است بدان‌حیث قال: الملك والدین توأمان

تأویل توأمان چه بود غیرازآنکه ملك آن را دهد خدای که دین را شعار کرد

و اعظام سادات که درازی اصداف نبوت‌اند برمقتضای حدیث نبوی علیه‌السلام که اکرموا اولادی، احترام آن فرقهٔ عالی مقام بر خواص و عوام اهل‌اسلام واجب

است، از مواجب داند و تعظیم ائمهٔ علماء اسلام که حافظان ممالك ملت احمدی و حارسان مسالك شریعت محمدی‌اند بموجب گفتار رسول مدنی که: «من اکرم عالماً فقدا کرمنی»، اکرام ایشان‌موجب اکرام سید انام است، از لوازم شناسد و اصحاب تقوی و گوشه نشینان‌را که «ان اکرمکم عندالله اتقیکم[۱]» طراز خلعت ایشان‌است معزز و مکرم دارند وامرا و ارکان‌دولت‌را بنظر عنایت ملحوظ داشته هریك را بقدر مراتب ایشان شفقت و تربیت‌نمایدو وزرا و کارکنان اشغال سلطانی و ناظمان مناظم اعمال دیوانی[را] که حصول آمال بی‌اهتمام ایشان‌انتظام‌نمی‌یابد دست قوی دارد وایل و الوس ولشکریان‌را که استقامت کارخانهٔ‌سلطنت‌بوسیلهٔ جانسپاری ایشان مقرراست مطمئن‌ومسرور نگاهدارد و رعایا ومزارعان دهاقین را که حصول ارزاق بنی‌آدم بسعی ایشان متعلق است مرفه‌الحال وفارغ‌البال گرداند ودر جمیع امور وقضایا اقتدابمآثر حمیدهٔ ما نموده عدل و رعیت پروری را برتمام مهام رجحان‌دهد.

عدل کن زآنکه در ولایت دل　　　　در پیغمبری زند عادل

هذا ماعهدنا الیك والعهدة فی الدارین علیك.

برین جمله‌بتقدیم‌رسانندوچون‌بتوقیع رفیع‌موشح‌ومزین گردد، اعتماد نمایند.

کتب بالامر العالی اعلی‌الله تعالی وخلد نفاذه ولازال مطاعاً فی ذی القعدة سنة اربع وسبعین‌وثما نمایه*

۱ــ سورة‌الحجرات۱۳

* مجموعهٔ منشآت حیدر ایواغلی

مکتوب حسن پادشاه بسلطان حسین میرزا

چنانکه ذکر شد، اوزون‌حسن می‌خواست خراسان را نیز تصرف کند. منتها چون شاهزادگان تیموری مانع این امر بودند و از طرفی نزاکت سیاسی مانع می‌شد که اوزون‌حسن که جدش نمك پرورده خاندان تیموریان‌بود ،برخراسان‌حکومت کند،وی یادگارمحمد میرزا را علم کرد وبلشکر واسلحه کمك‌نمود واورا بخراسان فرستاد وباز چنانکه گذشت فرمان‌حکومت نیزباو داد. اماسلطان‌بایقرا حسین‌درخراسان نقشه‌های‌او را برهم زد.

سلطان حسین‌بن منصوربن بایقرا شاهزاده‌تیموری نخست دردستگاه الغ‌بیك وتحت حمایت او بود. پس از آنکه ابوسعید بسلطنت رسید، وی را بحبس انداخت ولی وی‌ازحبس گریخت‌وبابوالقاسم بابر پیوست. درسال ۸۶۲ استراباد را گرفت‌وبحکومت نشست. اما ابوسعید اورا درهم‌شکسته استراباد را ازو گرفت واو به‌بیابان خوارزم گریخت (رجوع شودبمکتوب سلطان ابوسعید بجهانشاه). کمی بعد بار دیگر بر استراباد مستولی‌شد وپس ازمرك فجیع‌ابوسعید وی‌هرات‌را متصرف گردید (رمضان ۸۷۳). اما اوزون‌حسن شاهزادهٔ دست نشاندهٔ خودیادگار محمدرابهمراهی‌پسرخویش وجمعی کثیر از سپاهیان بخراسان فرستاد وهرچند سلطان حسین او را در چناران در هم شکست ولی وی باردیگر بکمك ترکمانان بخراسان آمد وسلطان حسین بالاجبار هرات را تخلیه نمود. منتها براثر عیاشی مفرط یادگار محمدوظلم بی‌حساب ترکمانان، مردم ازین شاهزاده نفرت‌داشتند وهمین امرسبب شد که سلطان‌حسین شبی ناگهان باتفاق امیر علیشیرخود را بهرات رساند وبدون‌اینکه کسی مزاحم اوشود ، یادگارمحمدرادرمیان بساط عشرت بقتل‌آورد وهرات‌را تصرف کند(۸۷۷).سلطان‌حسین درحدود ۳۸ سال سلطنت کرد ودرسالهای آخرعمردچار فلج شقی‌بود ودرهمین حال وی مجبور بود ازطرفی بمنازعات وشورشهای بی پایان پسران متعدد خود خاتمه‌دهد وازطرف دیگر باشیبك‌خان اوزبك درافتد. سلطان‌حسین‌درسال

۹۱۱ مرد. اهمیت او بیشتر بواسطهٔ ایجاد مکتب ادبی و هنری معروف هرات و داشتن وزیر و مشاوری چون امیرعلیشیر نوائی است. پس از مرگ وی بیکسال، سلطنت تیموری در ایران متعاقب جنگ مرل یعنی شکست پسران سلطان حسین از شیبك خان، منقرض شد.

حضرت فلك رفعت ، گردون منزلت ، سلطنت منقبت ، مملکت پناه ، گردون دستگاه، پادشاه اعظم اکرم، قدوة سلاطین العرب والعجم ، فص خاتم معدلت گستری بدرطارم رعیت پروری، نتیجة اکابر السلاطین، نقاوة افاخر الخواقین، مشید قواعدالسلطنة الغراء ، ممهدارکان الایالة البیضاء ، حافظ قوانین الملك عن الشین ، غیاث الدولة والسلطنة والدین سلطان حسین شیدالله تعالی قواعد سلطنته ومملکته را کواکب اقبال از اوج رفعت وثواقب افضال بر سپهر حشمت و ابهت ثابت باد بمحمدو آله الامجاد .

مخلص دولتخواه فنون دعواتی که فوایح روایح تسایمش غبار کدورت را از اکناف خواطر مرتفع گرداند وزلال زیب سلسال منبع مشرع عدلش نهال محبت و مودت را نضیر وشاداب دارد مهدی ومرفوع میگرداند و علی الدوام باستحکام قواعد مخالصت ومصافات قیام و اقدام می نماید.

بعده انهاء می رود که صورتی چند که صلاح حال و اصلاح ذات البین را متضمن است سابقاً در صحبت جناب سیادت مآب شریعت قباب ، فضایل ایاب اقضی القضاتی ، قاضی صدر الملة و الدین علی، اعلی الله تعالی شأن معالیه، که بشرافت حسب وجلالت نسب سر آمد اعاظم اکابر است مرفوع گشته حقاً و بعزة الله تعالی که فحوای آن از تعرض انفصام مصون و مفاد مضمونش از تعرب الحسام محروس ومأمون است ولیکن چون در این ولا صورتی بمحل ظهور می پیوندد که بواعث خلوص طویت ودواعی صفای نیت، استکشاف آنرا از لوازم تشیید قواعد محبت وتأیید معاقد مودت میداند سخنی چند خالی از وصمت تکلف و صافی از شوائب تصلف بمسامع شریف می رساند و حال آنکه در زمانی که ایلچی آن جناب سلطنت قباب بشیراز آمد فحوای کتاب

سنیه منبئی از تأسیس بنیان وفاق و ترصیص ارکان اتفاق بود لاجرم چمن ریاض محبت قدیم از فیوض رشحات ارقامش نضارت از سر گرفت و نهال مودت دیرینه از زلال مقاطرش سرسبز و شاداب گشت تمهیداً للقواعد المخالصة جناب [صدرات مآبی[1]] شریعت قبابی مومی الیه را که از کنوزات ضمیر و مخزونات خاطر خطیر مطلع و خبیر بود، فرستاده شد که مرآت ضمیر را از غبار افساد اغیار منجلی گرداند و ساحت رای شریف را از خار خار تسویلات اصحاب اغراض پاك دارد و نصایح ارجمند که سبب انتظام امور دولت و عقد نظام جمعیت ملك و ملت است معروض اوقات فرخنده ساعات گرداند .

بعد ذلك معتمد السلطنة خدای بردی جاندار رسید و از نسایم پیام گزاری او شمایم اخلاص وزید و از فوایح فحوای کلامش دماغ هواخواهان معطر گشت. بنا بر آن عنان اهتمام بصوب تربیت پادشاهزادهٔ اعظم بایقرا میرزا معطوف ساخته و ترتیب یراق او از خلع فاخره و انعامات ذاخره و مراکب و مراسل چنانکه شیوه و دأب سلاطین باشد اشارت رفت و خدای بردی جاندار را نیز مشمول عطف اذیال افضال ساخته در تهیهٔ روان گردانیدن ایشان بودیم که در آن اثنا اقچه بیك علی قورچی اعلی نوکر یار علی شکر [را در ظل تربیت[2] آمد] و چنان نمود که جناب شریعت مآبی را باسقاق[3] نموده و امیر محمدی[4] میرزا و اولاد علیشکر را در ظل تربیت و سایهٔ مرحمت جاداده اند و برین موجب انعام فرموده اند: خلعت ایشان با شصت نفر نوکر ، نقد کپکی صدهزار دینار و گوسفند دوهزار رأس و غله دوهزار خروار[5].

چون این صورت موافق قانون شهریاری و مطابق قواعد کامکاری نبود ، صدق این مقال را محال انگاشتیم. باز درعقب او دیگری آمد و برهمین منوال المصدوقه عرض کرد و مطابقاً لتلك الاخبار حسین خوارزمی همین اخبار نمود و سبب زیادی تعجب و استغراب گشت. چه مشرب عذب دوستان قدیم را شورانیدن و شرذمهٔ مخذوله را که داغ عداوت

۱ ـ فقط درنسخهٔ پاریس است ۲ ـ درنسخهٔ دیگر [فرارنموده آمد] و این درستتر می نماید. ۳ ـ نسخه دیگر: اسحاق ۴ ـ نسخه دیگر : ولد ۵ ـ نسخه : ده ، درین نسخه صورت اجناس به سیاق نوشته شده

آن خاندان سلطنت را برناصیهٔ احوال ایشان من مبادی امر هم الی الآن کشیده در کنف حمایت و رعایت گرفتن از کمال دولت و رأی متین مستبعد می‌نماید. باوجود آنکه وخامت عاقبت پادشاه مرحوم سلطان ابوسعید میرزا که از موالات و مصافات قدیم اعراض نموده حسن‌علی را تربیت نمود، چون نور آفتاب در ربع‌النهار قابل انکار نیست« فاعتبروا یا اولی الابصار[۱] » و العجب آنکه آن جناب سلطنت شعار هم قباحت وشناعت‌آن صورت که از سلطان ابوسعید میرزا بظهور رسیده بود در کتابت سابق اظهار فرموده بودند ودیگر پوشیده نیست که آن طایفهٔ مخذولهٔ بجهت آنکه عادت‌مستمرهٔ ایشان تأسیس‌مبانی ظلم وفساد وترصیص ارکان‌فتنه وعناداست، ازنکباءِ نکبت گرد خذلان برجبههٔ دولت ایشان نشسته، مطرود و راندهٔ حضرت پروردگار و فلك زدهٔ روزگاراندو از دست بخت طپانچهٔ سخت خورده و ازکاس دهر جام زهر مذلت نوشیده‌اند. لاجرم بهر طرف که قدم می‌نهند سبب تفرقه و پریشانی می‌شوند و چون بادبی نیازی بهرطرف که گذار می کنند از شآمت ایشان اختلال باحوال اهالی آنجا راه می‌یابد و این معنی بحسب تجربه برعالم وعالمیان واضح ولایح گشته اولاً قرایوسف چون‌از صدمات قهرامیر بزرگ فرار برفرار اختیار نموده التجابپادشاه روم نمود، نهال‌دولتی که مدت مدید درریاض‌کامرانی سر کشیده بود بیمن مقدم او از پای در آمد و چون متوجه شام شد صبح فرماندهیش بشام‌رسید. دیگر الوند که بدرگاه مرحوم جهانگیر میرزا پناه آورد و عز[۲] شامخی که چون کوه بلند الوند مستقر و متمکن بود «کالعهن‌المنفوش[۳]» بباد رفت. باز چون در پناه پادشاه مرحوم بابر میرزا خزید، هیکل آن دولت بسبب مخالفت آشوب از هم فرو ریخت و اما قصهٔ [حسن] علی‌وسلطان ابوسعید میرزافذلك لایحتاج الی‌البیان و قدجاء فی‌حدیث رسول الثقلین : لایلدغ المؤمن من جحر مرتین. در اوائل امر که کوکب اقبال آن

---

۱ ـ سورة الحشر ۲ ۲ ـ نسخه : عری ۳ ـ سورةالقارعة ۵

طایفه روی در ارتفاع داشت قدم ایشان در [سلب قصب السبق حاضر][1] بود فکیف اکنون که بمواصف حوادث بنیان دولت ایشان باخاك برابر شده و بهبوب ریاح طوارق نهال اقبال ایشان از پای درآمده بهیچوجه اصلاح امور ایشان و تغییر قواعد مذمومشان شایبهٔ احتمال ندارد

درختی که تلخ است وی را سرشت گرش برنشانی بباغ بهشت
وراز جوی خلدش بهنگام آب بیخ انگبین ریزی وشهد ناب
سرانجام گوهر بکار آورد همان میوهٔ تلخ بار آورد

و اگر مقصود ازرعایت ایشان حفظ ناموس است که ایشان بدان طرف آمده‌اند، این صورت [گاهی][2] مطابق عقل بودی که ایشان باختیار روی بدانجا آوردندی و از سر قدرت پای در جادهٔ اطاعت نهادندی . برهمگنان واضح است که فرمودهٔ « جاءتها ریح عاصف وجاء هم الموج من کل مکان[3] » مصدوقهٔ حال ایشان است . ازغایت تحیر می‌خواهند که خود را بساحل رسانند ، بایشان برفحوای « الآن و قد عصیت قبل[4] » خطاب بایستی کرد ، از دستبرد خذلان پای در ساحت انقیاد می‌نهند کایمان البائس بایستی که نتیجه غیر یائس نبودی .

بنابر مبانی این معانی ، استدعا رفته بود که ایشان را مقید سازند والا مخفی نیست که از وجود و عدم آن مخاذیل غباری برعطف دامن همت نخواهد نشست چه جهانشامیرزا [را] باوجود آن کثرت و عدت ومواد حشمت وابهت ، مآل آمال بدان انجامید که عالمیان را مشاهد[5] ومعاین گشت ، پیداست کزین جرعه چه مستی خیزد .

مقصود کلی امتحان قواعد محبت بود . بازپوشیده نیست که اززمانی که ایلچی آن جناب بشیراز آمد الی بلوغ هذه‌الاخبار بهیچ وجه یادگار محمد میرزا راازین

---

۱ - نسخه [درکعب قصب السبق را خاسر] ۲ - نسخه : (نه) ۳ - سورهٔ یونس ۲۲
۴ - سورهٔ یونس ۹۲ ۵ - نسخه : مشاهده ومعاینه

جانب امدادی بظهور نپیوست نه ازلشکر نه ازغله نه از زر. چه از او نیز صورتی واقع شده بود که موجب تغیر خاطر گشته مثل قتل فضل‌الله[1] سردار که او را بداروغگی سمنان فرستاده بودیم. غرض که علی الاستمرار در تأکید مبانی قواعد وداد جد واجتهادتقدیم‌افتاد. اکنون‌جماعت مذکور[2]، بنا برمصالح‌خود، درمیان‌افساد می‌نمایند. علی‌جلایرسیدومحمد سمنانی وسید زین‌العابدین ساروی واولاد علی‌شکر از آن جانب باین مخلص وازین جانب بآن جناب اخبارمفسدانه می‌رسانند ودرهدم بنیان اخلاص ومحبت دیرینه سعی می‌نمایند. خلاصه مقصود آنکه از ارادت خاطر خیراندیش غرض آن بود که طریقهٔ اخوت حسنی و حسینی بین‌الجانبین مرعی‌باشد ونتایج آن بروجه احسن برچهرهٔ روزگار ظهورتابد. چون عرصهٔموافقت را مجال اتساع هست اگر خاطر انور و ضمیر ازهر براستقرار موأنست ومخالصت و موالات راسخ‌است برنهجی که جناب شریعت مآبی مرفوع داشتند، سخن‌همان‌است بمضمون قول شاعر

الغصن یذبل‌ثم‌یصبح ناضرا والماء یکدرثم‌یرجع صافیا

غبار فتنه و آشوب مرتفع می‌توان ساخت و الافالبادی اظلم والله تعالی احکم. توفیق سعادت دوجهانی قرین و رفیق آمال و امانی باد، والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته*

---

۱ ـ نسخه : پیرزاد ۲ ـ درنسخهٔ دیگر صورت اسامی بعد درین‌جا آمده

* ـ نسخهٔ منشآت حیدرایواغلی ومجموعهٔمنشآت کتابخانه‌ملی‌پاریس ـ Bib. Nat. Fond.Pers. Sup,1325

کتابت سلطان حسین میرزا بحسن پادشاه

برذمت ارباب محبت و اخوت و رقبهٔ شفقت اصحاب مروت وفتوت، رعایت حفظ پیمان ومحافظت صدق مواثیق وایمان معدلت شعار نصفت آثار، نویان اعدل اعظم،قاآن امجد اکرم، کاسرالاکاسرة و قاهرالقیاصرة، محیی مراسم العدل والاحسان ،ماحی آثار الجور والطغیان ، رافع الویة العظمة والجلالة ، قامع ابنیة الظلمة والضلالة ، متمم مکارم الاخلاق الانسیة ، مستجمع میامن اوصاف الملکیه و الملکیه ، المؤید بتأیید الملك ذی المنن،معز الدولة والسلطنة والدنیا والدین حسن خلدالله تعالی ایام دولته و سلطنته از وصمت مظنهٔ نقض عهود و ریبت شایبهٔ خلف موعود محفوظ ومصون باد .

[بعد]هذا چون مرآت خاطر اخوان واحباب جز بصیقل صفاانگیز ماجری وعتاب انجلاء پذیر نیست و رفع غبار ریب و گمان را از اظهار مافی الضمیر چاره وتدبیر نیست بعز[1] نهاه می‌رساند که برضمیر منیر آفتاب اشراق بلکه برخاطر خطیر اهالی خراسان و عراق مخفی نماند که از هنگام طلوع تباشیر صبح محبت و مودت افق عالی تنق موافقت و مرافقت الی هذه الغایة ازین مخلص نیکوخواه صادق العقیدهٔ بی‌اشتباه غیر از سلوك مسالك وفا و وفاق و استقامت برمناهج مستقیمهٔ خلت و اتفاق صورتی برآن[1] مرآت عکس پذیر امکان بهیچوجه روی ننموده و بهیچ ره چهره نگشود هرچند از آن جانب مراراً افعال و اطواری که هریك ازآن برقطع روابط عهد و پیمان و رفع وسائط دوستی بین الاخوان ، حجتی قاطع و برهانی ساطع تواند بود ، برمنصهٔ ظهور رخ نمای گشته از منهج باب [؟] انصراف و مخالفت جایز نداشته و مجموع

۱- عبارت سست بنظر می‌رسد . شایدهم سقطی در کلام روی داده است .

آن مستوحشات را کأن‌لم‌یکن انگاشته وهمواره قصوی وقصارای ارادت مصروف بر آن بود که عقود عهود الی یوم‌الموعود درسلك[؟] منتظم وممدودباشد ومشرب‌عذب علقه باجاج مخالفت متغیر نگردد. اکنون بخدا که همچنان است. والامقتضی سلطنت آن بود که[۲] اولاً که آن جناب قتل سلطان سعید شهید جایز وحقوق صدسالهٔ آن خاندان خلافت را نسیاً منسیا انگاشت، بعد ذلك از آن حضرت طریق وفا مترقب نبودی وناموس سلطنت وعرق‌لحومت وقرابت‌اقتضاء رفع آن عاروشنار کردی. مع‌هذا اصلاً بدان‌التفات ننمودیم‌ودرمقابل آن‌واقعهٔ عظمی بحکم‌احسن الی‌من‌اساء ک‌تحریك سلسلهٔمصادقت‌نموده بارسال‌رسل و رسایل مبادرت ومبالغت‌نموده بی آنکه ازین‌جانب سرموئی مخالفت ازطریق موافقت روی‌نماید، یادگارمحمدمیرزا رابلسپاهی غلبه‌بزعم آنکه کلاه‌داری و آئین سروری میداند فرستاده ومشارالیه بکثرت‌اعوان وقوت انصار غروریافته ازسرنکتهٔ آنجا که زره گرست پیکان گرهست بکلی غافل مانده هنوز در مقابله راست نایستاده بود که کلمهٔ من نجابرأسه فقد ربح برخواند این صورت رانیز حکم سابق داده ازطریقهٔ مستقیم محبت و وداد انحراف جایزندانست‌حتی نوبت‌دیگر که‌امیرزادهٔمشارالیه را باغلبه لشکرو کومك وحشرفرستادند، نوکرآن‌جناب‌بدست قراولان [لشکر] ظفرپیکر گرفتارشد، باوجود آنکه مستوجب‌انواع‌غضب‌وسیاست بود، او را مشمول اصناف تشریف وعنایت گردانیده فرستاده شد.

دیگر در همین نوبت که امیرزادهٔ مشارالیه بامداد و کومك بسیار ازآن جانب مدد یافته بقصدخراسان توجه نمود معارض ومتعرض ایشان‌نشد و شجرات مشاجرات از جویبار مصابرت سرسبز وسیر آب گردانیده تا اشجار تحمل آثار ظاهر گردانند چنانچه هیچ گوش نشنید وآن جناب شنیده باشد که برمقصودخود فایز وکامیاب‌شد یوسف بیك وشاه منصور وباقی مردم بایندر بحیطهٔ تصرف بندگان ونزدیکان آستان دولت‌آشیان درآمده‌بودند بنابرابقاء قواعد مخالصت بعین‌اغماض ونظر رعایت‌ملاحظهٔ

۱ - متن : علج (؟)   ۲ - بنظر می‌آید که‌جمله‌ای‌افتاده‌باشد

احوال ایشان نموده قول باطلاق ایشان صادر شد تا بسلامت بیرون رفتند، با وجود چندین مرت برولایات این محب که گذشتند از اسروتالان که شیمهٔ نامحمود ایشان است نگذشتند. دیگر بعد ازتأکید وتجدد معاقدمحبت و اتحاد بولایت بسطام ودامغان که از قدیم الزمان داخل مملکت خراسان است مضایقه ننموده ملتمس آن حضرت سلطنت پناه‌را مبذول فرمود وآن‌حضرت، دربرابر آن‌همین ولایت‌را بنوکرباغی‌یاغی شیخی جلایر ارزانی داشت. آن‌نیزسهل‌است اما درین مدت مشارالیه چنانچه شیوهٔ اصلی اوست ارتکاب افعال قبیحه واعمال‌شنیعه نمود وسوء ادب و قبح تاراج وطلب او ازحد اعتدال تجاوز نمود و منع دروغ او بمجرداشارت‌میسر بود. مع‌هذا بملاحظهٔ جانب صفا تجویز این معنی نکرده و کرة بعد اخری هرچند بشرف نهاء رسانید، با وجود آنکه مدارك فضاحت اطوار و قباحت [رفتار] او را نمودند، بدفع آن رخصت نفرمودند.

دیگر از عظایم ذمایم، حرکت ناملایم عمربیك وعثمان‌بیك‌است که بحکومت و ایالت کرمان مأمورند؛ چنانچه سابقاً ذکر رفته که باستظهار و استنصار دیگر ملازمان و منتسبان آن حضرت عدالت نصاب، بخوسف و سرچاه که سرحد خراسان است آمدند وقدم در دایرهٔ جرأت وجسارت نهاده بسیار ازمال‌مسلمانان بنهب‌وغارت بردند تا آنکه جماعتی مظلومان تالان زده درین جانب انواع تظلم و استغاثه نموده تسلی ایشان بدان معنی نمود که این صورت بی‌رضا و رخصت آن حضرت مکرمت ایاب بوده چون اطلاع یابند جبر خسران از آن آستان عدالت آشیان باحسن‌وجهی درحیز امکان متصوراست وباآنکه مظلومان را بعواطف ومراحم آن حضرت امیدوار گردانیده التماس حیات ایشان بدان جانب نمود، ایشان بدان‌التفات ننمودند. بهیچوجهی ازین‌حال نیز تکدرمرآت معاهدت و تغیر مزاج معاضدت درخیال نیاورد. تا کنون که ملك تختی (؟) که اباًعن‌جد پروردهٔ این دودمان جلالت‌آشیان و برآوردهٔ این خاندان سلطنت نشان است، با وجود انحراف از جادهٔ مستقیم واتبعت ملة آبائی

ابراهیم حنیفاً[۱]» جایزداشته بود وصحیفهٔ مطاوعت ومتابعت با زمام(؟) مخالفت و تقصیر اطاعت بنوعی گذاشته که سزاوار انواع عتاب وملام و مستوجب بازخواست و انتقام شده بود برحسب التماس آن جناب او را بایالت متوافر الجلالة مملکت نیمروز سرافراز فرمودیم و رعایت اراده و فرمودهٔ آن جناب را اولی و اهم شمرده مصدوقهٔ.

هر کجا داغ بایدت فرمود　　　گرتو مرهم‌نهی‌ندارد سود

اعتبار نمودیم تا بحکم وان کنت اکرمت اللئیم تمردا[۲] همان قباحت و خباثت ذاتی که مرکوز فطرت ومکنون جبلت او بود اظهار نموده مگر بواسطهٔ عداوت‌طبیعی که از برادر خود شاه زاهد در خاطر داشته غشاوهٔ عقوق حقوق این خاندان باصرهٔ سعادت او را پوشیده تا ملاحظهٔ این معنی که بر صفحهٔ حال و جبههٔ آمال مشارالیه بارقام اخلاص و خدمتکاری این دودمان مزین است ننموده با گروه انبوه مع‌اسباب جنك وقتال بقصد هلاك واستیصال او متوجه گشته و برمقتضی من‌حفربئراً لاخیه‌وقع فیه بر او افتاد، روی فرار بجانب کرمان‌نهاده باز آن جماعت از قضایای‌ماضی پشیمان باگشته‌امدادو کمك او نمودند. باوجود این‌حال‌وچندین وقایع وشنایع دیگر[که] بجهت اجتناب از اطناب بتحریر آن ارتکاب نمی‌نماید. هرچند این مخلص چنار کرد ار پای تحمل‌و وفا در دامن وقار وسرتوکل و رضا در گریبان اصطبار دارد، اما رعایا وضعفاءِ هر بلاد ودیار که ودایع آفرید گارند جل وعلا، حمایت و صیانت اموال و أحوال ایشان ازین نوع مستوحشات شرعاً و مروةً برذمت سلاطین و ولاة واجب ولازم است. من اگر هیچ نگویم تو روامیداری؟

مقصود ازین اطناب و اطالت آنکه این صورتها که هریك از آن دلیلی است برنقض عهد موافقت و نقض پیمان مرافقت، اگر برخصت و رضای آن جناب است درضمن این‌چه حکمت ومصلحت ملحوظ داشته‌اند، اگرغرض‌اظهار قدرت وشوکت

---

۱ - سورهٔ یوسف ۳۸　　۲ - از متنبی است‌ومصراع اول آن : اذا انت اکرمت‌الکریم ملکته

است برضمیر منیر پوشیده نیست که مارا بتأیید حضرت آفریدگار جل جلاله چندان اعتماد و استظهار است که بامثال این جزویات بلکه بانواع کلیات ضعف وفتور وعجز وقصور [را] برخاطر عاطر مامجال خطور نیست و اگر بی وقوف و ارادهٔ ایشان است، مناسب آن است که هریك از مرتکبان این افعال را چنان که مقتضی عدالت و انصاف باشد بجزای لایق وسزای موافق منزجر گردانند والا هرگاه ایشان ملاحظهٔ عهود ومواثیق ننمایند و بعنایت حضرت پروردگار دفع مکاره و رفع مضار بررأی صوابنمای دولت مابس آسان است که اگر کسی باندفاع ظالمی و ارتفاع ناملائمی که ارتکاب آن برذمت همت دین ودولت و اسباب ملك وملت از قبیل لوازم است شروع نماید، بنابررعایت حفظ آمال مسلمانان و حمایت اهل و عیال ایشان که از جملهٔ واجبات است معذور فرمایند.

بزیادتی اطناب ارتکاب نمی رود. عهد وامان دولت ودور زمان مکنت آن حضرت از وصمت نقص و زوال وتهمت وهم محفوظ ومحروس باد! والله اعلم*

* — مجموعهٔ منشآت حیدر ایوافلی

« مکتوب سلطان حسین میرزا بحسن پادشاه در جواب مکتوب »

کتاب کریم و خطاب لازم التکریم که حضرت معدلت شعار ، مکرمت آثار ، زبدهٔ سلاطین روزگار ، قدوهٔ خواقین ذوی الاقتدار ، مالك رقاب الایام ، حامی حوزة الاسلام قامع ابنیة الجور و الاعتساف ، جامع الویة العدل و الانصاف ، ملاذ اکاسرة الزمان ، باسط اجنحة الامن و الامان علی اهل الایمان ، المختص بمواهب وهاب المنن ، معز السلطنة والدنیا والدین حسن مهدالله تعالی قواعد الخلافة بمیامن رأفته و عدالته در صحبت مرتضی اعظم سید حمزه ارسال فرموده بودند مجدد قواعد محبت و مؤکد معاقد دوستی و مودت گشت و اصناف هدایای دعا و تحایای بی ریا متحف و مهدی می گردانید و لطیفه‌ای که متضمن انتظام امور ملك و دولت باشد مسألت مینماید ، بانجاح مقرون باد .

بعد از تبلیغ محمدت و ثنا بعز انهاء میرساند که بیشتر از مکنونات خزینهٔ ضمیر احیاء مراسم جمیلهٔ اجداد عظام و استیفاء مراسم حمیدهٔ اسلاف کرام بوده ، بعد از آنکه بمساعی سعود آسمانی ، بنیل آن مراد کامرانی و ظفر کامیاب شدیم ، برحسب کریمهٔ «یوفون بالنذر»[1] هرچند تأمل نمودیم از تجدید مراسم مصادقت و ولا و تأکید مبانی موافقت و صفا که از قدیم الایام بین الجانبین سمت استحکام داشته چیزی خوبتر و صورتی خوشتر در آینه عکس پذیر نیاید لاجرم بفرستادن رسل و رسایل سبقت نموده طریقهٔ مودت مکتسبی را ضمیمهٔ موروثی ساخت . بعدها که جناب صدارت مآب سیادت انتساب افضی القضاتی قاضی زین الدین علی همراه ایلچی باین جانب آمد و بتقریر دلپذیر تبلیغ رسالت نمود از فحوای کلام او نیز کمال موافقت و اخلاص و نهایت مودت و اختصاص مفهوم شد و خاطر برآن قرار گرفت که از آن

۱- سورة الدهر ۷

جانب سلسلهٔ دوستی بنوعی‌موکد شود که من بعد تصاریف ایام از انصرام وانفصام آن آن عاجز وعاطل آید و ثمرهٔ آن شجرهٔ طیبهٔ محبة الاباءِ قرابة الابناء باشد و بر آن حضرت سلطنت‌پناه‌پوشیده‌نیست که‌از آن آن‌الی‌هذا الاوان‌ازین‌جانب‌هیچ نوع‌صورتی که موجب نقض محبت‌باشد واقع نشد وقضیهٔ گرفتن قاضی‌و گرفتن‌جماعت قراقوینلو که این نوع سبب تغییر قاعدهٔ دوستی می‌سازند، بحمدالله والمنة که قاضی خود بملازمت رسید وصدق و کذب قضیهٔ او پوشیده نماند و آنچه قضیهٔ آن جماعت است چون در وقت رخصت قاضی مشارالیه بنیان مودت بمواثیق استحکام یافت و ایشان بتحقق خبر یافتند وبیقین دانسته که ایشان را گرفته خواهیم‌فرستاد. سبب‌جداشدن از موکب همایون همین بود و بس. هیچیك ازین دو صورت باعث آن نمی‌باشد که آن‌حضرت با متانت رأی‌وحصافت باطن‌ملك‌آرای بمجرد استماع خبرکاذبی که‌ازین جانب مفسدی‌انهاء نماید ابتغاءِ لازیاد الفتنة از امر لازم الطوع «ان‌جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا[1]» عاقد گشته شارع مستقیم موافقت و مرافقت صد ساله را که بتجدید سمت استحکام وتأکید پذیرفته‌باشد بگذارند وطریق وخیم العاقبة‌مخالفت‌را گرفته جهت یادگارمحمد میرزا مدد ولشکر فرستند که بمجرد عبور ایشان‌اکثرولایات خراسان بصفت قاعاً صفصفا اتصاف یافته. مع‌هذا سرموئی این محب ازجادهٔ مستقیم دوستی ویکجهتی متجاوز ومنحرف‌نگشت و بر همان میثاق وپیمان که باقاضی مشارالیه‌مقرر شده‌بود استقامت نموده‌شد. برصدق این‌دلیل‌قاطع اطلاق جماعت‌باینندریه‌ومخصوصان و ملازمان وعامهٔ لشکریان آن حضرت سلطنت‌پناه است که درین حین بتعاضدجنود الهی و توافق سعود نامتناهی در دارالسلطنهٔ هرات حمیت عن الافات برجماعت اعدا استیلا واقع شد ومجموع مخاطر بحرمحیط گشته بودند و مخاطب بخطاب پرعتاب «فانفذوالاتنفذون الابسلطان[2]» شده و دل از جان وجان از امان بکلی برداشته.

---

۱ ـ سورة الحجرات ۶ ۲ ـ سورة‌الرحمن ۳۳

این محب بکرم عمیم ملاحظهٔ حین طریق مستقیم فرموده، رعایت جانب محبت [را]، علی العموم فرمان قضا جریان بامضاء رسانید که هیچ آفریده از خواص و عوام تیغ تعرض از نیام انتقام بیرون نیاورند و دست توقع از تصرف نفس و مال و اهل و عیال ایشان کوتاه و کشیده‌دارند تاآن جماعت سالماً غانماً بمساکن و اماکن‌خود معاودت نمایند هرچند اصول و اعیان وخرد و کلان وجمهورمقیمان دارالسلطنهٔ هرات بلکه عموم متوطنان ولایات که ازدست ظلم وجور ایشان گوشمالی‌ها [از خوف کسروقطع سرو دستوبینی و گوش[1] [دیده] ناله ونفیر «مالناان لانقاتل فی‌سبیل‌الله وقداخرجنا من‌دیارنا و ابنائنا[2]» باوج فلك رسانیدند بهیچ وجه مفید نیفتاد و چون برذمت این مخلص غوررسی ایشان لازم‌بود ورعایت جانب آن حضرت معناًواجب، جهت‌استرضای مظلومان دو ساله اخراجات تمام خراسان را معاف داشتیم و قصهٔ ایشان مزید قصهٔ مزید گشت .

فاما آن کسان که ازفرقهٔ «ان‌الذین‌فتنوا المؤمنین‌والمومنات»[3] انتظام داشتند وباعث افساد ذات‌البین وسبب خلاف جانبین ایشان بودند بسزای خود رسیدند وعلت نزاع از میان رفت .

دیگر آنچه درآمدن یادگار محمدمیرزا بشهر و توقف ایلچی این محب نزد آن حضرت فرموده بودند ، صورت حال برآن منوال بود که چون قاضی مشارالیه در حین رخصت از مقام چناران روان شد یك صورت از جمله تعهدات آن بود که آن جماعت از نزد آن حضرت بامداد مخالفان نزدیك شده‌اند بواسطهٔ تردد و تصوریست که از اخبار مفسدان و فساد جویان ناشی شده والا مادهٔ دیگرآن صورت را متصور نیست عن‌قریب بدیشان رسد [بگردانیدن[4]] نگذارد که‌من‌بعد پای‌جسارت‌بی‌رخصت

۱ - تصحیح قیاسی ، متن [گوشمال داده]   ۲ - سورهٔ البقره ۲۴۸   ۳ - سورةالبروج ۱۰

۴ - منظور ازین کلمه معلوم نشد واساساً جملات این قسمت کاملا مغشوش بنظر می‌آید.

و اجازت آن حضرت پیش نهند وقصد شهر وولایتی که داخل حدود خراسان باشد نمایند و چون از مضامین مکاتیب شریفه کرة بعد اولی معلوم شده بود که قول و فعل قاضی مشارالیه موثوق به و معتمد علیه است بهمان اعتقاد اعتماد نموده لشکریان را که اهل و عیال ایشان درولایت خراسان پریشان بودند رخصت دادیم تاخاطرازیشان جمع نموده بعده بمعسکر همایون ملحق شوند و بضبط هرات نیز التفات ننمودیم وبا بعضی مخصوصان بجانب قبة الاسلام بلخ نهضت فرمودیم تا ساحت آن دیار بر فحوای «فمحونا آية الليل وجعلنا آية النهار مبصرة[۱]» از خبث ولوث وجود جنود معاندان مصفا و منقا گردانیده در سلك دیگر ولایات منتظم و مضبوط سازیم. هنوز رایات ظفر نگار بحوالی میمنه و فیصار نرسیده بود که خبر رسید که یادگار محمد میرزا چون از اجازت لشکر و رایات گردون اثر خبر یافت انتهاز فرصت نموده برمقتضای اذا اراد الله هلاك النملة ارادبها جناحین بر سبیل استعجال متوجه دارالسلطنهٔ هرات گشته چون جماعت لشکر هنوز خاطر از اشتغال اهل و عیال خود نپرداخته بودند بالضروره برو جمع آمدند و اظهار خلوص وبندگی نموده، اوبواسطهٔ وساوس شیطانی و هواجس نفسانی فریفته و مغرور گشته که لشکر جغتای و ترکمان «مرج البحرین یلتقیان[۲]» فراهم [آیند][۳] و بهنگام کارزار او را معاون و جانسپار خواهند بود غافل ازآنکه

کار بدولت نه بتدبیر ماست تا زخدا نصرت وفرصت کر است

بعدازاین حال چون ازاختلاف افواه رجال مسموع شد که آن جماعت ازسر جهالت دست بی آزرمی از آستین وقاحت بیرون کرده اخذمال مسلمانان و تعدی باهل وعیال ایشان کردهاند و معابد اهل اسلام، مراتع دواب و انعام آن جماعت اضل کالانعام گشته نائرهٔ حمیت و صفاء طویت برحسب «و من يتوكل على الله فهو حسبه[۴]» روی

۱ـ سورة الاسراء ۱۲ ۲ـ سورة الرحمن ۱۹ ۳ـ متن: آمدند؟ ۴ ـ سورة الطلاق ۳

توکل ببارگاه احکم الحاکمین آورده ودست توسل بخاتم‌النبین محکم کرده باجمعی اندك، مستوثق بوعدهٔ صادقهٔ «کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله[1]»، چون‌باد صرصرروی بدان دریای لشکرآورد وچون نیت‌صادق وعقیدت خالص بود حسب‌المراد بحسن اخلاص و اعتقاد کامیاب شدیم وشك نیست که تفصیل این قضیه مذکورمجلس عالی شده باشد وبتکرار آن احتیاج نیست.

دیگر آنچه در باب اولاد خاقان سعید شهید ابوسعید میرزا و فرستادن لشکر جهت دفع ایشان فرموده بودند هر آینه طریق اختصاص و وظیفهٔ اتحاد و یك جهتی مسلوك ومرعی داشته اعطاف فرمایند. اما پوشیده نماند که ازصادرات‌احوال وواردات افعال این محب که نزد عقلا عقلاً وعادةً محال می‌نماید استدلال می‌توان کرد که جز محض تأییدات الهی و کمال توفیقات نامتناهی امری دیگر نمیتواند بود و استدلال و امیدواری بفیض فضل اوآن است که این عطیه دائم و این سعادت قائم باشد.

و دیگر آنکه بعد از این فتوحات که روی نموده بود، وفور جنود که از حد و عد افزون است وازحیز ضبط ادراك بیرون جمع‌آمده‌اند و از آن زمان الی یومنا هذا هر روزه ازجانب صحرا فوجی واز طرف دریا موجی ضمیمهٔ باقی افواج و علاوهٔ سایر امواج می‌شود وعکس ذلك شمل ملتئم ایشان چون بنات النعش درحیز افتراق است واختراقبالشان در وبال و احتراق وپیوسته مترصدالعین‌اند وخاطربرفرارقرارداده که بمجرد ایلغاری هریك کنج کوهی و گوشهٔ غاری گیرند. چه اکثر مردم نامدار ایشان که سلطان محمود میرزا همراه الغ بیك میرزا بمرو فرستاده بود، چون خبر توجه ایلغار[2] امرا شنید[ند و] امیرزادهٔ مشارالیه بامعدودی‌چند گریخته بریگك درآمد[3] وشجاع‌الدین شیخ عبدالله عبدی وجلال‌الدین الغ بیك ومبارزالدین اسکندر باشفیع وجماعت لشکریان ومخصوصان اوجدا شده بپایهٔ سریرفلك مصیر درآمدند ودرسلك

۱ــ سورة البقرة ۲۵۱ ۲ــ متن: امراء ایلغار ۳ــ متن: آمدند

باقی بندگان انتظام یافته از جانب سلطان محمود میرزا لحظة فلحظة قوماً بعد قوم اخری میرسند. چنانچه در این ایام، مبارز الدین مشتاق، با پانصد کس از اعیان و مخصوصان او اتفاق نمودند و مغمور بحر عنایت و عاطفت گشتند. مقصود آنکه امیر زادهٔ مشارالیه دوسه روز باستشفاع عالی جاه ولایت‌پناه، ارشاد مآب هدایت ایاب، اسلام معان خلایق ملاذ، واقف اسرار الجبروتی ،کاشف اطوار الملکوتی، محرم حرم لی مع‌الله، محرم پیشگاه لانعبد الاایاه، قدوهٔ اولیا و اتقیا، نظام‌الحق والشریعةوالدین خواجه عبدالملك‌پارسا ادام‌الله تعالی ظلال برکاته‌مانده‌والا همان جماعت که ازپیش او آمده بودند جهت دفع او کفایت است. بعد از وقوع این وقایع داعیه آن بود که جهت انهاء این اخبارمعتمدی فرستد. باز توقف نمودیم تا ایلچیان این محب که نزد آن حضرتند مراجعت نمایند و کیفیت کتابت وشرح این حالات بتفصیل‌معلوم کرده مناسب اینحال کسی فرستاده شود. اکنون که کتابت عالی رسید ومنبئی بود ازآنکه خاطرعاطرمایل تأکید وتجدید مبانی دوستی ویگانگی قدیم است، پس‌رأی صوابنما چنان اقتضاء فرمود که چون آن جماعت که مانع استحکام بنیان مودت بودند انعدام پذیرفتند وآن گروه که همواره غمز و عناد مینمودند از میانه زایل و مرتفع گشتند و اکنون استشمام روائح یك جهتی و وداد از مشام جان و استنشاق فوایح یگانگی و اتحاد ازدماغ دل می‌توان نمود، انزل الدار فی‌بابها، درین نوبت سرانجام واتمام این مهم عظیم‌الشأن را بوجود فایض الجود عزیزی مشفق براهل اسلام وسعادتمندی فایق برکافهٔ انام که همواره عالم دین ودولت سلاطین رفیع‌منزلت بمیامن عالیهٔ اسلاف کرم ایشان محکم بوده‌باشد وقوایم مملکت‌وملت خواقین عالی‌رتبت‌بیمن توجه‌اجدادعظام ایشان راسخ و مبرم رجوع میباید فرمود. بعد از استخاره من الله تعالی قرعهٔ اختیار این‌کار براسم بزرگوارشیخ عالیجاه ولایت پناه، کرامت شعار هدایت دثار، المستغنی

عن التعرض الاسم والالقاب «فانه قال اني عبدالله اتانی الکتاب[۱]» یسرالله فتح ذلك الباب واقع شد تا مبانی اختصاص و دوستی و مراسم اتحاد و یك جهتی را بمواثیق و ایمان وشرایط پیمان بنوعی استحکام واستقراردهد که بهیچوجه تغییر پذیرنباشد. آنچه شیخ الاسلامی مشارالیه گوید معتبر و معول علیه است و از آن جماعت نیز مؤتمنی ارسال فرمایند تا بهمین منوال مجدد ومؤکد طریق مستقیم ولا و وداد گردد. باقی حالات مفوض بتقریر دلپذیر عالیجاه، شیخ الاسلام مشارالیه است، والتوفیق من الله العلی العظیم.*

۱ــ سورة مریم ۳۰

* مجموعهٔ منشآت حیدر ایو ارغلی

«بایقرا میرزا سلطان حسین گورکانی نوشته»

الله یخلد ظلال سلطنته و عاطفته علی مفارق المخلصین. دعوات زاکیات و مدحات طیبات که از کمان آرزومندی انبعاث یافته باشد، اهداء و اتحاف میرود. حصول سعادت ملاقات عما قریب محصل باد.

بعد از رفع دعوات، انهاء رأی رفیع می‌رود که درین مدت یکسال که بدرگاه عالم پناه حضرت خلافت پناه سلیمان مکان ظل اللهی[1]، خلدالله تعالی فی بسیط الارض ملکه وسلطانه، اتفاق افتاد، سراً و علانیةً، چنان مشاهده رفت که همگی همت آن حضرت بر آن متوجه‌است که بنیان‌محبت ودوستی‌قدیم‌باآن خانوادهٔ مبارك مستحکم شود و بعد ازین چیز دیگر معلوم نشد و چون با جناب سلطنت شعاری مخدومی[2] در مقام اشفاق و اعطاف بودند، آنچه شرایط رحمت و شفقت بود نسبت بحال این جانب بظهور می‌رسید. تا درین ولا، امیر اعظم، افتخار الامرا، امیر تنگری بردی[3] جاندار آمدند و از فحاوی عبارات و منطوقهٔ استعارات، وظایف اتحاد و یك جهتی معلوم فرمودند[4]. سلسلهٔ اشفاق والطاف بدان جهت تحریك یافت و باضعاف و آلاف بیشترمرحمت فرمودند ومقررشد که درعقب مکتوب، این‌جانب‌را همراه مخصوصان و مقربان درگاه، چنانچه شیمه و قاعدهٔ سلاطین رفیع مقداراست، پیش آن جناب سلطنت شعار روانه سازند. ومخفی نباشد که درأثنای‌آمدن امیر تنگری بردی، کس فرستادند که یادگار محمد میرزا را طلب دارند و چون موجب ملال خاطر آن جناب ازوست، بنوعی که دلخواه باشد رفع اونمایند. همانا ازین معنی وقوف یافته قرار کرده. غرض که خاطر شریف از آن سبب جمع دارند که اشارات عالی بر آن

۱ـ یعنی‌اوزون حسن ۲ـ یعنی‌سلطان حسین گورگانی ۳ ـ تنگری بردی مرکب از دوکلمه‌است: تنگری بمعنای خدا وبردی بمعنای داده یعنی خداداد.

٤ ـ اگرنسخه غلط نباشد، فعل جمع آورده شده است جهت احترام.

وجه صادر شد که آن جناب در انتظام ملك خود بکوشند و دفع و منع امیر زاده مشارالیه [۱] ایشان مفوض فرموده و ازین طرف نیز در فکر دفع او میباشند.

دیگر آنکه مملکت خراسان را بدیشان مسلم و ارزانی داشتند و انواع اشفاق و الطاف دیگر متصور است. چون توجه[۲] اینجانب برفور میسر نبود، موسی عرب را باستصواب و رخصت نواب آن حضرت بنا بر اشارت فرستاده شد تا از سر فراغت و اطمینان خاطر برمسند سلطنت استوار باشند و دغدغه در خاطر شریف نباشد. زیادت اطناب رفت. سلطنت و سعادت مدام مستدام باد.

این تحیت در ۲٤ شعبان سنهٔ اربع وسبعین و ثمان مائه از مدینهٔ قم تحریر یافت.

اخوه المشتاق بایقراوم*

۱ــ در نسخهٔ لایقرء است ۲ــ توجه در اینجا اصطلاحاً بمعنای عزیمت و اقدام بمسافرت است.

* ــ نسخه کتابخانه پاریس بشمارهٔ: Bib Nat. Fond . pers . Sup . 1815

«سلطان حسین میرزا بحسن بیك بهادر نوشته»

چون تجدد صحایف اخلاص و تعاقب صفایح اختصاص موجب تشیید مبانی محبت و وداد و مورث تأکید مبانی خصوصیت واتحاد می‌بود، مجدداً دعوات مسکیة الشمائم که از محض مصادقت و مصافات منبعث شده باشد و تحیات وردیة النسائم که از کمال مودت و مؤاخات منشعب گشته، بفناء حضرت فلك رفعت خلافت مرتبت مملکت پناه نصفت دستگاه، بدر سپهر دولت و اقبال، آفتاب آسمان ابهت وجلال، ملاذ اکاسرهٔ زمان، پناه قیاصرهٔ دوران، المخصوص بعواطف واهب ذی المنن، معزالدولة والدنیا والدین حسن، ابدالله ظلال دولته و شید قوایم سلطنته و مملکته، متحف و مهدی گردانیده، همگی همت عالی نهمت بر ترادف سلسلهٔ مخالصت وتضاعف درجهٔ موافقت مصروف است. ابواب سعادت دوجهانی و [جنات ؟][1] صفحات آمال و امانی مفتوح باد. بمحمد خیرالعباد.

سلطنت پناها! سابقاً بعز اعلام رسانیده بود که مزبد ام که بواسطهٔ مصاحبت و مرافقت جماعت پریشان روزگار گرفتار شده، چنان عرض می کند که مشارالیه درمیانهٔ فوجی که بامداد امیرزاده یادگار محمد، ازپیش آن حضرت، مرسوم وموسوم شده بودند انتظام داشته.

ابتدا آن صورت محمول شد که جهت استخلاص خود از ورطهٔ سیاست بهانه می‌جوید وحیله می‌انگیزد. ثانیاً که نیکو استفسار رفت، برضمیرانور وخاطر ازهر، صدق قول او بوضوح پیوست ومعلوم شد که جماعتی ازمعسکرآن حضرت بامیرزادهٔ

۱ـ وجنات ؟ بهرحال این‌کلمه بدین‌صورت درست نیست وتصحیح آن نیز مقدور نشد ۲ - فناء بمعنای آستانه .

مشارالیه ملحق شده‌اند . اما سبب آن بود که او وعلی جلایر، علی التعاقب والتوالی کترادف الایام واللیالی ، بارسال رسائل و انواع مستشفعان و وسائل توسل جسته ، حکایات غیر واقع که ایشان را نافع بوده عرض کرده‌اند و هیچ تأمل وتخیل نکرده که شاید عن قریب وخامت عاقبت دروغ بی فروغ ایشان ظاهر گردد و انواع محظورات و اصناف محذورات که تدارك و تلافی آن بر ایشان نباشد لازم آید . بعد از آن چه عذر گویند؟ و بکدام بهانه وسیله جویند؟ و آئینهٔ ضمیر منیر انعام آن حضرت را که از اکاذیب و اباطیل ایشان متغیر و زنگار پذیر شده باشد ، بچه چنگ وبچه صیقل منجلی و صیقلی گردانند؟ و لکن چون ازاین‌جانب رواسخ دواعی موالات و شوامخ اعالی مصافات استحکام تمام دارد و بدین جزویات نیز که بنابر تصور صدق تمهید مقدمات ایشان ظهور یافته باشد ، در قواعد معاقداخلاص، که این جانب بادی و باعث آن بوده ،اصلاً شایبهٔ خلل و نقصان متصور و ممکن نیست ، لهذا مزید مشارالیه را مشمول نظر عنایت و مغمور بحر عاطفت خسروانه کرده بدان جانب فرستاد تا از فحوای کلام او که از وفاق و نفاق جوانب مخبر و مشعر خواهد بود ، کیفیت حالات را معلوم کرده ، بر ضمیر منیر که فی‌الحقیقة محك نقود منقوش و مغشوش احباب و اغیار است صفوت ظهور یابد که طلای تمام عیار محبت این جانب ، از منقصت غل و غش خالی و مرآت جهان نمای از زنگ کدورات متجلی و بحلیهٔ مصافات متحلی است . و چون براثر مشارالیه عالی جناب شریعت مآب صدارت انتساب،مرتضی اعظم ، قاضی‌صدرالدین‌علی مدظله، متوجه‌است و صلاح و صواب جوانب معروض داشته ، امید است که بواسطهٔ خیرخواهی او ونیك اندیشی طریقهٔ اختصاص بمرتبهٔ خویشی‌رسد. ظل‌ظلیل دولت واقبال ابدالدهرممدود و مبسوط باد *

* نسخهٔ کتابخانه ملی پاریس بشمارهٔ Bib Nat. Fond. pers. Sup. 1815

«مکتوب حضرت سلطنت‌شعاری حسن بیك بهادر بحضرت خاقانی فردوس مکانی ابوالغازی سلطان حسین بهادر»

طوالع کوکب سلطنت و اقبال و سواطع مواکب ابهت و جلال، اعنی جواهر زواهر کتاب همای‌آسای وفواید فصل‌الخطاب معانی نمای که فوایح روایح مصادقت و مصافات ونسایم شمایم موافقت و مؤاخات از فحاوی اشارات علیه و مطاوی عبارات بهیهٔ رضیه‌اش بمشام جان رسد ، از جانب عالی حضرت سلطنت مآب مملکت ایاب رفعت مدارفلك اقتدار، مالك ممالك الملك والعدالة ، سالك مسالك النصفة فی الایالة ، خلف عظماء الملوك فی حوزة الاسلام ، بقیة کبراء الخواقین فی سوالف الایام ، قامع مبانی‌الخلاف والعناد بتأییدالله فی‌الخافقین ، غیاث السلطنة والمملکة والدنیا والدین سلطان حسین ، شید الله تعالی ارکان سلطنته وابدالله میامن‌مملکته و شوکته ، باقالیم محبت و وداد و ممالك محروسهٔ صفاء طویت و اعتقاد از مؤدای‌فرمودهٔ «هوالذی‌انزل السکینة فی‌قلوب‌المؤمنین[1]» خبرداد. مواد واجب‌التعظیم‌والاجلال ومقدم‌لازم‌التکریم والاستقبالش را بشرایط اعزاز و اکرام و لوازم اعتزاز و احترام اقدام نمود. تحف برکات دعوات زاکیات وطرف ثنا و تحیات وافیات که جز مطایاء خلوص و اخلاص عامل ایصال آن نتواند بود توسل نموده از حضرت وهاب بی علت ، حصول اسباب مقاصد دوجهانی استدعا میرود . والدعاء بالاخلاص بالاجابة قریب. الله تعالی یسمع و یجیب .

بعدازتوطئهٔ‌مقدمات‌دعا وثنا، بعزاصغاء و انهاءمیرساند که‌صورتی که‌درباب‌محبت و دوستی آن دودمان مبارك و این خانواده نموده بودند ، از کتاب نامدار ظاهر گشت.

۱ــ سورة‌الفتح ٤

بر رأی عالی مخفی نماند که سوابق وداد و اتحاد، از آباءواجداد، بحکم محبة آلاباء قرابة الابناء تا غایت مسلوك بوده، بعنایت الله سبحانه وتعالی، بعد الیوم نیز بنوعی درتزاید آن خواهد کوشید که مزید بر آن متصورنباشد.

و دیگر آنچه در باب امیرزاده یادگار محمد و درآمدن او باستراباد نوشته بودند معلوم گشت. درحالت وصول مکتوب‌شریف، کس فرستاد که اورا بپایهٔ سریر اعلی آورد. مشارالیه دریافته که فی‌مابین طریقت مخالصت ومصادقت مؤکد شده وهم بر آن مستولی گشته، فرار نموده وبر ارباب بصیرت مخفی نیست که وفاق و اتفاق سلاطین سبب انتظام مصالح دین و دنیا والتیام صورت و معنی و مستتبع رضاء مولا، عز و علااست‌و تصفیهٔ بلاد از مواد فتنه و فساد مخالفان و مفسدان از [قبیل لازمات][1] واز جانبین درین باب سعی محمود وبذل مجهود بتقدیم رسانیدن، ازجملهٔ واجبات است.

درین ولا که،بفیض فضل ملك متعال، اتحاد و یگانگی مرعی‌می‌باشد، وظیفه چنان است که دشمن آن حضرت نزد این محب نباشد و از آن‌این‌مخلص‌نزد آن جناب. یوماً فیوماً آثار محبت و اخلاص بظهور پیوندد تا رعایا که ودایع حضرت آفریدگارند‌در مهد امن و امان، قرار و استقرار یابند و جماعت تجارو قوافل ازسر فراغ خاطر تردد کنند و بمیامن آن اعلام دین بر افرازند[2] و ابنیهٔ فسق و فجور و ظلم و عدوان، از میان برداشته گردد. والله الموفق والمعین..

بنا برخلوص عقیدت و صفاء طویت، جناب دولت مآب‌سعادت‌انتساب، نتیجة‌ـ السلاطین ذوی الاقتدار، سلالة الخواقین عالی تبار، نظام الدین بایقرا بیك را چنانچه شرط محبت است، کس همراه کرده، مصحوب افتخار الاعاظم و الخواص تنگری

۱ــ تصحیح قیاسی، بقیاس جملهٔ بعد. دراصل: [قبل لازم است]   ۲ــ متن: بر افراشتند

بردی جاندار بملازمت فرستاده شود که هرآینه • این معنی موجب محبت و اخلاص گردد . سرادقات عز و جلال بذروهٔ سماك افراشته ، ازسمت اختلال و وصمت اخلال مصون و محروس باد . بحق الحق المستعین ، بعنایة الله الملك المستعان . حسن بن علی بن عثمان .*

*—نسخهٔ کتابخانهٔ ملی‌پاریس بشمارهٔ . Bib . Nat .Fond . Pers . Sup 1815

فتحنامه سلطان حسین میرزا که با یادگار محمد میرزا جنگ کرده در صحرای چناران

وما النصر الامن عندالله[1]. برادران اعز کامکار ضاعف الله فی‌دوام الخلافة مقدارهم وفرزندان بختیار طول‌الله فی‌خلود السلطنة اعمارهم و امراء رفعت مقدار زاد اقتدارهم و سادات و قضات و علماء و مشایخ و اصول و اعیان و اهالی و کافهٔ رعایا وقاطبهٔ برایا خصوصاً بدانند که حضرت تتابعت آلاوه و ترادفت نعمائه در بدو فطرت جبههٔ ما را بطغرای غرای « انا فتحنا لك فتحاً مبینا[2] » غرا گردانید و عنوان صحیفهٔ سعادت و بختیاری ما بتوقیع « و ینصرك الله نصراً عزیزاً[3] » مزین ساخته اما جهت مصلحت چند روزی مواکب اقبال ما را در مهامهٔ[4] حیرت و فیا فی[5] ضجرت سر گردان می‌داشت تا از تجارب تحارب بحظی وافر و بهرهٔ کافی مستسعد گشتیم .

تاغم نخورد و درد، نیفزود قدرمرد　　　تالعل خون نکرد جگر قیمتی نکرد

و کوکب آمال در حضایض عسرت محجوب میماند لیکن ملهم غیب بمسامع جلال میرساند که

اذا اشتدت بك البلوی ففکر فی « الم نشرح »[6]

فعسر بین یسرین اذا فکرته فا فرح

ملك جهان زان تو خواهد شدن　　　بخت بفرمان تو خواهد شدن

تابحکم سبقت العنایة ظهرت الولایة فی النهایة ، آفتاب دولت و کامکاری و کوکب مکنت و بختیاری ما بعد از این قطع منازل باوج مطالع صعود رسید و با سطوات

۱ـ سورة الانفال ۱۰　　۲ـ سورة الفتح ۱　　۳ـ سورة الفتح ۳　　٤ـ مهامة جمع مهمة بمعنای زمین خالی ویران ودشت دور دست (منتهی الارب)　　٥ـ فیافی جمع فیفاء بمعنای بیابان فراخ بی آب

٦ـ غرض آیهٔ الم نشرح لك صدرك است (سورة الانشراح ۱)　　۷ـ یعنی آیات ٥ و ٦ همان سورهٔ : فان مع العسر یسرا. ان مع العسر یسرا.

اشراقات ساطعه از اوج عزت و جلال طالع شد و از بیت الشرف سلطنت و جهانداری منتهای بی منتها بحضرت ایزد بیچون بادا رسانید و سریر سلطنت و متکاء خلافت را زیب و بهاء بی بها ارزانی داشتیم و مسانه (؟) مشاهده شهریاری به تجلیات جلال و تحلیات کمال مجلی و محلی گردانیدیم.

صدای گنبد فیروزه میدهد آواز　　　که آمد آب خلافت بجوی دولت باز

عنایة الازلیة کفایة الابدیة. تاآنکه اخبار مترادف و متعاقب گشت که یادگار محمد میرزا بواسطهٔ جمعی تراکمه وبعضی از امرا که ازلشکر خاقان سعید سلطان شهید ابوسعید التجا بدو برده اند مغرور گشته خیال تخت پادشاهی در دماغ او جای گرفته و، بکثرت سیاهی سپاهی از اکرام نامتناهی حضرت واهب بی علت جلت کلمته که در بارهٔ دولت ما دارد، غافل مانده عنان عزیمت بجانب خراسان داده. هرچند کمال مارا ازشرارت او فراغتی هرچه تمامتر حاصل بود بسمع همایون ما رسید که درولایت خراسان استیلا یافته و بعضی نواحی را از تراکم و تعدی متجنده روی بانهدام نهاده و طبع ایشان بسوی[سوء ما یلست] با طایفهٔ بشر بشر معاملت میکنند. رعایت رعایا و حمایت برایا قوت و حمیت پادشاهانه و صفت خسروانه ما را دراسراد(؟)[1] آورده تا بعد از استخاره من الله تعالی همت و نهمت بجانب مسلمانان و استخلاص ایشان گماشته متوجه بجانب او گشتیم. اونیز ازولایت استراباد با لشکر جرار درحرکت آمده تاصحرای چناران، جباران وجراران هردولشکر متلاقی شدند وصفوف لشکرها از هر دو جانب آراسته گشت وتراکم افواج جنگ و وغا وتلاطم امواج فتنه وغوغا متراکم و متلاطم شد.

ز نعل سوارانِ و گرد زمین　　　گلین گشت چرخ و زمین آهنین

بعضی سست پیمانان که با ما درطریق نفاق نه باتفاق ساعی می‌نمودند از غایت

۱ــ غرض ازاین کلمه روشن نشد. شایداسماد باشد بمعنای برافروختن آتش جنگ یااسمکرار بمعنای بازیدن شیر وقت برجستن (منتهی الأرب)

اتزعاج بال بزبان حال کهلسان الحال اصدق من المقال با سپاه اعدا می گفتند: کای درآ از چپ و از راست که با ما قلب اند.

همه میمنه و میسرهٔ ماعنان باعنان بجانب ایشان تافتند و میمنه و میسرهٔ لشکر را شکست دادند

پیمان شکن هر آینه گردد شکسته حال

ان العهود عند ملیك النهی نعم

[چون قلب ما در صدد صدق نیت و صفاء عقیدت حضرت ذوالجلال اعز جنده راسخ و ثابت بود متفرق گشت از کثرت گرد و غبار نکبت و بخار محنت مرتفع گردانید،][1].

یادگار محمد میرزا با جمعی از اکمه و معتمدان لشکر او که هریك دعوی انا ولاغیری میکردند درمیان معرکه هویدا گشتند و از سپاه نا معدود و ازجان داران و فادار و وفا داران جان سپار اندکی بیش نمانده بود و دیگران منهزم گشته اعتماد بر آیهٔ کریمهٔ «کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله[2]» کرده حمله بر ایشان بردیم. قوت مقاومت و قدرت استقامت نیاوردند. امان خواستند و بعضی بزیر تیغ درآمدند وجمعی اسیر زنجیر تسخیر شدند و یادگار محمد میرزا با معدودی چند روی بگریز نهاده برهان «قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا[3]» ظاهر گشت و بسنت الفرار مما لایطاق من سنن المرسلین عمل نموده روی بهزیمت نهادند و بیك حمله جیش عصاة و طغاة در زیر نعل کماة پایمال گشتند. چون نصرت از خدامت چه حاجت بلشکر است. اکثری از آن فرقهٔ عناد که برشاهزاده بیعت ما کثر میگرفتند از اسبان پیل پیکر پیاده گشته، رخ بر بساط شکست نهاده و از دستبرد منصوبهامات شده.

قضیهٔ العفو عند القدرة که [سیمای] شهریاری و زینت طغرای بختیاری است کار فرموده

۱ــ عبارات زیاد مفهوم نیست ۲ــ سورة البقرة: ۲۵۱ ۳ــ سورة الاسراء ۳۸

جماعت‌عصاة‌وطغاة‌را که‌مکافات‌جسارت دیدندبجان امان دادیم و معتمدالخواص‌صادق العقیدة والاخلاص‌تاج الدین حسن‌شیخ تیموررا که ازابتداء ایام صبی صباءصدق‌نیت ازمهب طویت او در ورزیدن‌و ثبات حسن عقیدت از وجنات احوال او دردمیدن‌است و این فتح همایون بعد از عطیة الله تعالی بمساعی جمیله و کوشش پسندیدهٔ او میسر شده در بلدهٔ استراباد نصب فرمودیم و رایات نصرت آیات و اعلام فتح انجام بجانب دارالسلطنهٔ هرات معطوف‌است .

جمهور سکنه وعموم متوطنهٔ آنجانب درمهدآسایش وبستر آرامش مرفه‌الحال و فارغ البال روزگار گذرانند و دوام دولت ونصرت‌ما راکه هرآینه موجب‌آرامش بلاد و سبب‌آسایش عباد [است] در اوقات‌مرجوه‌بدعوات صادقهٔ صالحات درخواهند والحمدلله تعالی اولا و آخراً و ظاهرا و باطنا*.

* مجموعهٔ منشآت حیدر ایواوغلی

مکتوب سلطان حسین میرزا بمولانا جامی
درباب فتح مذکور

ابدّالله تعالی مراسم برکاته و میامن اوقاته بمصباح الحقایق والعرفان نورا . مراسم دعوات اعتقاد آثار و لوازم تحیات ارادت آثار مشتمل بوفور افتقار و نیاز و محتوی صنوف اکرام و اعزاز متحف و مهدی گردانیده شرف حضور فایض السرور را که چون میامن تأییدات الهی و برکات همم عالیهٔ نامتناهی ممد حال همایون و متوجه ازدیاد دولت روز افزون است روز بروز مخدرهٔ مقصود از پس پردهٔ غیب روی مینماید و محبوب مراد از ورای حجاب احتجاب چهره میگشاید تا دولت واردات آن در شعار ماست فتح و ظفر ملازم و اقبال که تاریخ فتح سال هم از ماه روشن است . برجماعت مخالفان درمقام چناران ظفرو استیلاء تمام دست داد ومجموع پایمال سولت بهادران لشکر فیروز اثر گشته بعضی اسیر و بعضی طعمهٔ شمشیر و تیر شدند و معدودی چند که من نجا برأسه فقد ربح را حسب الحال خود تصور کرده فرار نمودند ، ترقب آن است که باسرهم گرفتار گشته مجتمع شمل متفرق ایشان در سلك سایر اساری ملتئم و منتظم گردد .

التماس آنکه در اوقات طیبات خصوصاً در مظان اجابت دعوات بتوجه کیمیا خاصیت امداد و اعانت دریغ نفرمایند و تا زمان شریف التقاء شریف ، بشرایف صحایف مفتخر نموده در استحصال مقاصد و مناجح مظلومان وملهوفان اعلام ارزانی دارند تا بر طبق آن امثلهٔ علیه صدور یابد . زیاده اطناب ننمود . عتبهٔ علیه مرجع ارباب حال و ملجأ اصحاب کمال باد بحق من لاظل له* .

---

* مجموعهٔ منشآت حیدر ایوارغلی

ایضاً مکتوب دیگر که بپادشاه شروان فرخ یسار نوشته[1]

فرخ یسار پسر امیرخلیل الله بن سلطان ابراهیم ازسلاطین شروان است . این سلسله خود را ازاعقاب خسرو انوشیروان می‌دانستند و جد اعلای آنان منوچهر مشهور بخاقان است که خاقانی شاعرتخلص خودرا ازو گرفته .

فرخ یسار عامل‌مهم شکست سلطان‌ابوسعید درقراباغ‌است . بدین معنی که‌براثرتهدید اوزون حسن، وی ازدادن غذا بارد‌وی‌سلطان‌ابوسعید خود داری کرد و متعاقب‌آن ابوسعید مجبور بعقب نشینی شدتا در میانه بدست اوزون حسن افتاد .

درین موضوع یعنی یکی از شعراء درتاریخ وفات سلطان ابوسعید گفته :

لطیفه ایست عجایب که لشکر او را

اوزون‌حسن‌زدوتاریخ«شیروان‌شاه»است

واقعهٔ مهم دیگری که برای فرخ یسار روی داد ، حملهٔ سلطان حیدراست بمتصرفات او وچنانکه مشهور است ،سلطان‌حیدر درجنگ بااو کشته شد ؛ همچنانکه سلطان جنید (پدر حیدر) درمحاربه با خلیل الله (پدر فرخ یسار) کشته شده بود . بدین ترتیب که سلطان حیدربشیروان حمله کردوفرخ یسار که دخترش‌را بسلطان یعقوب داده بود از اواستمداد نمود ویعقوب هم‌قشونی‌بکمك‌اوفرستاد. جنگ درناحیه طبرسران در گرفته سلطان حیدر کشته شد .

۱ــ درنسخهٔ منشآت خواجه عبدالله مروارید کتابخانهٔملی پاریس عنوان نامه چنین‌آمده : « کتابت حضرت اعلی بپادشاه شروان» .

سرانجام درسال ۹۰۶ فرخ یسار بدست شاه اسمعیل پس ازجنگی خونین کشته شد و سپاه قزلباش جسد خلیل الله را از قبر بیرون آوردند و آتش زدند .

عالیجناب سلطنت مآب خلافت انتساب ایالت نصاب خلافت شعار شهنشاه اعدل اعظم ، خسرو کیوان قدر کوکب حشم .

ملیك ملوك الارض قدراً و رفعةً و اجلاهم بین الانام مکرما

عمدة الخواقین فی الآفاق ، اسوة السلاطین بالارث والاستحقاق .

مهر سپهرشرف سایهٔ پروردگار شاهخجسته یمین خسرو فرخ یسار

مهدالله تعالی قواعد الاسلام با عمدة دولته مخلدا ، فتوحات عطرسای اخلاص که شمایم نسایم آن از [برکات[1]] ریاض گلزار جنان مخبر بود ونسمات مشك‌آسای اختصاص که روایح فوایح آن از ریاح مرغزار جهان منبی باشد متحف داشته بارسال ادعیهٔ استدامت دولت و اهداء اثنیهٔ استقامت مجاری امور ملك و ملت مذکورمجلس عالی منقبت گردانیده قصوای امید جاوید برازدیاد مواد دولت و مکنت مصروف و معطوف است انه قریب مجیب .

هذا مرفوع ضمیر منیر عقده‌گشای و معروض رأی ملك آرای که مهبط انوار سعادت است آنکه مخاطبهٔ شریفهٔ علیه ومفاوضهٔ کریمهٔ جلیله که از آن سپهر مجد و اقبال و فلك فضل و افضال نازل و وارد گشته بود در ایمن ساعات و اسعد اوقات مورث استظهار و موجب اعتصام گشت و صحت ذات ملکی ملکات و استدامت دولت با برکات که از فحاوی مطاوی آن واضح و لایح بود سبب شکر ایزدی شد . الحمدلله علی نعمائه .

۱ــ ( ) در نسخهٔ ابو اوغلی نیست .

منتظر آنکه پیوسته بهمین طریقهٔ رضیه و وظیفهٔ مرضیه باب ایراد رسل و رسائل مفتوح داشته بخبر[۱] تیسر وانتظام مرام مبتهج و مسرور گردانند و بخدمات مناسبه مأمور سازند . سحاب عاطفت همیشه فیض بخش و سایه گستر باد*

۱ـ منشآت خواجه عبدالله: مجبر، حیدر ایواوغلی : سحیر

* از منشآت خواجه عبدالله مروارید نسخهٔ کتابخانهٔ ملی‌پاریس و منشآت حیدر ایو اوغلی .

«مکتوب سلطان حسین میرزا بسلطان محمد رومی»

سلطان محمد ثانی پسر مراد ثانی پس از انتقال جسد پدر خود بشهر بروسه وقتل برادرشیرخوارخود احمدبتخت نشست وهمخودرا متوجه تسخیر قسطنطنیه نمود و با اینکه سلطان بیزانس مراتب اطاعت خود وقبول پرداخت خراج را بدوپیغام کرد ولی وی قانع نشد ودراوائل آوریل ۱۴۵۳م قسطنطنیه را محاصرهٔ نمودودراثناء حصارقبرابوایوب انصاری ازصحابهٔ پیغمبر که در سال ۵۲ هجری درمحاصره قسطنطنیه شهید شده بود کشف شد وسلطان پس ازفتح قسطنطنیه مسجد بزرگی درآن نقطه بنانهاد وقرار گذاشت که سلاطین آل عثمان هنگام جلوس، دربن مسجد شمشیرعثمان خان غازی را بکمر بندند. کنستانتین Constantine یازدهم آخرین پادشاه بیزانس از دول اروپا استمداد نمود. بحریهٔ جمهوری ژن بکمك او آمد وسفاین عثمانیانرا مجبور بعقب نشینی و توقف در بندر نمود. اماسلطان محمد هفتاد کشتی خودرا شبانه، از روی تخته های آلوده بروغن، در مسافتی بطول دو فرسخ عبور داده بطرف دیگر بندر قسطنطنیه رساند و بوسیلهٔ اسفندیار اوغلی امیر سینوپ بپادشاه بیزانس پیغام داد که اگر شهررا تسلیم کند، باهالی صدمهٔ جانی ومالی نخواهد زد و جزیرهٔ موره را بقسطنطین خواهد داد. ولی امپراطور بیزانس قبول نکرد و سرانجام پس از دفاع دلیرانهٔ وی در ۲۱ جمادی الاولی ۸۵۷ موافق ۳۰ مه ۱۴۵۳ میلادی شهربدست ترکها افتاد. و قسطنطین درحین دفاع کشته شد. قبل ازین مسلمین چندین بار این شهر را محاصره کرده ولی نتوانسته بودند متصرف شوند. سلطان محمدکلیسای شهررا بمسجد تبدیل کرد وسپاهیان را که قبل ازورود او دست بچپاول گشوده بودند منع کرد وپیشوایان دین مسیحی را رعایت کرد وحتی برای اجراء احکام جمعی ازسپاهیان خود را بخدمت کشیش بزرگ گماشت.

متعاقب این فتح، برادران قسطنطین از جزیرهٔ موره خراج سالیانه‌ای برابر ۱۲۰۰۰ دوکای طلا قبول کردند و سلطان متوجه

سربستان شد. هر چند ژان‌دو هونیاد ابتدا ایستادگی کرد ولی، بعلت اختلاف مذهبی مردم سرب و مجار، سربی ها هونیاد را همراهی نکردند و بهشتاد هزار دوکا خراج سالیانه راضی شدند. سال بعد سلطان باپنجاه هزارسپاهی وسیصد توپ بدون مقابله با کسی سفرجنگی‌درخاك سربستان از جنوب بشمال نمود. سپس شهر بلگراد را محاصره کرد ولی بمناسبت دخالت هونیاد و دفاع شدید او موفق بتسخیر شهر نشد، منتهی هونیاد در ضمن این محاربات مجروح شد و ۲۰ روز بعد از رفع محاصره مرد و عثمانیها مرگ او را غنیمت شمرده سراسر سربستان را تصرف کردند (۱٤۵۸ ــ ۱٤٦۰) و استقلال سرب بالکل از میان رفت.

درسال۱٤٦۰ متعاقب شورش درمنطقهٔموره،سلطان آن‌ناحیه‌را قطعاً در تصرف گرفت و متعاقب آن به اسفندیار امیر سینوپ پیشنهاد تسلیم کرد وچون‌اوتسلیم شد سلطان در ازاء اراضی‌پهناوری‌درمملکت Bosnie (جزئی از یوگوسلاوی فعلی) بدو داد و بعد متوجه طرابزون شد و بی مقاومتی پادشاه‌آن David Comnéne را بازن‌وهشت فرزندبقسطنطنیه که پایتخت عثمانی شده بود روانه کرد. چون امیرافلاق (والاشی) نسبت بمردم ونمایندگان سلطان قساوت شدید بخرج داده بود، سلطان با صدو پنجاه‌هزار سپاهی‌بیغارست پایتخت اوحمله برد. ولاد Vlad چهارم ملقب به Dracul که ترکها اورا (دره‌قول‌یعنی شیطان) می‌گفتند متواری‌شد وسلطان حکومت‌را ببرادراوداد. درسال۱٤٦٤ناحیه بسنه(بشناق) بالتمام جزو متصرفات عثمانی شد. درسال ۱٤٦۳ جنگ با ونیزیها شروع شد. هر چند ونیزیها در موره و یونان پیشرفتهائی کردند ولی بالاخره شکست یافتند و یکسال فیمابین مصالحه شد و بعد از یکسال باز جنگ درگرفت و جزایر مدیترانه که پایگاه ونیزیها بود بدست ترکها افتاد.

در آسیا حکومت نشین قرامان متعاقب مجادله افرادآن خانواده ضمیمهٔ ولایات عثمانی شد و اوزون حسن ترکمان نیز در هم شکسته شد هر چندکه در بغدان Moldavie عساکر عثمانی بسختی و مکرر از Etienne IV شکست خورده‌تلفات فاحشی دادند ولی ناحیهٔ قرم وشهر کافا را از ونیزیها در شمال دریای سیاه و در ۱٤۷۷ نواحی Croatie و Dalmatie را گرفت وونیزیها که خطررا نزدیك جمهوری خود میدیدند با تسلیم شهرCroia(= Kruje) قبول اطاعت کردند. سلطان تسلیم‌شهر

Scutari (اسقدره) اسکوتاری را شرط مصالحه قرار داد و این شرط را بآنان تحمیل کرد (۲۶ ترامبر سنهٔ ۱۴۷۹ برابر با ۵ذی‌القعده ۸۸۳).

از آخرین فتوحات وی فتح بندر Otrante در ایطالیاست (۱۱ اوت ۱۴۸۰) اما جزیرهٔ رودس را بـر اثر مـدافعات دلیرانهٔ عیـویان نتوانـست بگیرد .

روز ۴ ربیع الاول سال ۸۸۶ ه . موافق با ۳ مه ۱۴۸۱ سلطان محمد ثانی فوت کرد و در مقبره و مسجدی که خود ساخته و بنام مسجد فاتح موسوم است دفن شد . وی تشکیلات بسیار دقیقی هم برای عثمانی داده که شرح آن درین مختصر نمی‌گنجد .

هر چند بواسطهٔ تفارق ابدان و تباعد بلدان و مخالفت روزگار و معاندت ادوار ، وسایط معانقه وموالات وفواید ملاحظه و ملاقات نسبت بعالی جناب سلطنت مآب شوکت منقبت نصفت منزلت ، سلطان اعدل اعظم، قدوهٔ سلاطین العرب‌والعجم، فصّ خاتم معدلت گستری ، بدر طارم رعیت پروری ، رافع الویة الشرع‌المبین، قامع طوائف الکفرة و المشرکین ، محیی مراسم العدل و الاحسان ، ماحی مآثرالظلم والعدوان ، باسط بساط العدل والانصاف، هادم أساس الجور والاعتساف ، مظهر ظهور السلطان العادل ظل الله ، مظهر بارقهٔ نور العادل حبیب الله ، المؤید بعنایات الملك الصمد ، غیاث السلطنة والخلافة والدولة والدنیا والدین محمد ابد الله تعالی مشاهیر زمانه و شید ارکان دولته بعونه واحسانه در رسته حصول و رشته همت انتظام‌ناپذیرفته اما بحکم الارواح جنود مجندة ما تعارف منها ائتلف بوساطت استماع خصایل‌ملکی صفات و شمایل ملکی‌ملکات روابط ارادت واعتقاد وضوابط مصادقت و اتحاد و ارتباط لا کلام‌و استحکام‌لاانفصام‌دارد، قرب جانی‌چوبودبعد مکانی‌سهل‌است . بناءً علی‌تجدید هذه الروابط القدیمة اصناف دعوات صافیة الاوصاف و اضعاف مدحات وافیة الاصناف

اهداو اتحاف گردانیده اعلاء معالم دین و دولتو ارساء شوکتو عظمت آن عالی جناب نصفت مآب را آمل و مستدعی [می گردد؟] انه علی الله یسیر و بالاجابة جدیر .

هذا مرقوم انهاءِ آنکه جمعی از اولاد مرحوم جلال الدین خدای داد ولد شمس الدین محمد بن جلال الدین باز نمودند که پدر ایشان وپدر مادر ایشان بجوار رحمت پرور گار وصول یافته‌اند و بر طبق این خطوط اکابر و ثقات و عدول عرض کردند ازآنجا که مقتضیات خصال وملکات جلال پسندیدهٔ آن عالیجناب که همواره برابقای ذکر جمیل و استرضای رب جلیل مقصور و محصور است تواند بود که بنا بر استقرار حقوق در مرکز سپردن جهات و متروکات مشار الیهما جهت ورثهٔ ایشان فرمایند که متعمداً جهت تصرف ترکهٔ مذکورهٔ فلان عزیمت آنجا نموده . امل صادق است و رجاء واثق که جهت وصول ترکه و جهات مذکوره بمشارالیه التفات شریف- که پیوسته برتأکیدقوانین عدالت وتشیید قواعد شریعت متوجه است- مبذول خواهند نمود تاحق بمستحق رسدو موجب اشتهار مکارم اخلاق وسبب انتشار محاسن اعراق آن یگانهٔ آفاق گردد .

بزیادتی اطناب ارتکاب نرفت . اسباب مراداتو امانی رز سلك دولت و شادمانی منتظم باد .

* مجموعهٔ منشآت حیدر ایو اوغلی . این مکتوب در منشآت فریدون بیك یعنی منشآت سلاطین عثمانی دیده نمی‌شود .

نامهٔ سلطان محمد خان ثانی پادشاه عثمانی بسلطان حسین بایقرا مشعر بر شکست اوزون حسن

اعلیحضرت فلک‌رتبت خورشید منزلت سلطنت مآب شوکت نصاب عدالت قباب جالس سرایر الخلافة بالاستحقاق ، وارث ممالک الرأفة بالاطلاق ، رافع الویة النصر والامن والامان، ناشر اردیة العدل والاحسان، المؤید من عندالله الملك القادر، عضدالدولة والدنیا والدین ، سلطان حسین بهادر ، ابدالله تعالی ایام معالیه و اقباله و زاد اعوام سلطنته و اجلاله را شرایف دعوات صافیات متتالیات و لطایف مدحات وافیات متوالیات ، منبعث از فرط محبت و دولتخواهی و منشعب از عین مودت پادشاهی ، متحف و مهدی داشته ، همواره خواهان ملاقات سعادت آیات شناسند. نیل آن مطلوب بر وجه مرغوب ، مقدور و میسر باد. برب العباد.

بعده بضمیر منیر که عکس پذیر نقوش عالم ملك و ملکوتست ، انهاء میرود که درین ولا چنان استماع افتاد که درمیان حضرت سلطنت مآبی وحسن بك صورت موافقت و موالات بمخالفت و معادات تبدیل یافته ، حال آنکه قبل ازین حالت [نظامی[1]] که بین الجانبین سمت انتظام یافته بود ، از لطف معاش و حسن انتعاش و کمال خلق و خلوص نیت ، [آن[2]] حضرت بوده والا احوال و اطوار آن شخص ، چنانچه معلوم این جانب است ، اقتضاء ولا و حسن وفا نمیکند و از دلایل این معنی آنکه او مدتی که در حوالی سرحد ممالك محروسه بود ، شرایط مجاورت و اشفاق

۱ـ چنین است در متن ولی مسلماً کلمهٔ دیگری بوده چون این کلمه درین جا نامتناسب است .
۲ـ در متن : [از]

ومراسم عطوفت وحسن اخلاق ، ازین جانب مشاهده کرد و درحالتی که بجانب پادشاه مرحوم ، جهان شاه میرزا ، و خاقان شهید ، سلطان ابوسعید ، طاب ثراهما ، تعرض و توجه نمود ، اگر جمعی از عساکر منصوره بضبط آن حدود مشغول و مأمور شدندی [و[1]] در عقب او بولایات او در آمده ، تعرض کردندی ، معلوم است که حال او بچه انجامیدی اما چون آباء کرام و اجداد عظام . انارالله تعالی براهینهم ، بغزو و جهاد مألوف و باعلاءِ کلمةالله العلیا مشغوف بودند و دأب این دودمان عظیم الشأن جز مقاتله با فجرهٔ کفار و مقابله با کفرهٔ فجار نبوده اقتدا بسنت سنیهٔ آباء و اجداد که بحقیقت فرض است گذاشتن و بکسی که از ملوك اسلامیه معدود بوده ، غرض[2] نمودن ، و در حالتی که جیب جانش مقصد ایادی اعادی گشته دامن او را کشیدن ، از فتوت و مروت بعید دید . بنابراین [این] منهج سلوك نشد . چون اواز آن طرف نوع فراغ یافت ، بغدر و خداع دراستجماع لشکر کوشیده ، بی سببی موجب وغرضی باعث، درحینی که لشکرها غافل بودندو ویرا دوست می‌پنداشتند، بعضی‌ولایات سرحد ممالك محروسه را تاخت و همچنین حرکتی شنیع و عملی فظیع را ارتکاب جائز داشت ، با وجود آنکه فوجی از عساکر نصرت مآثر که آن حدود بدیشان متعلق بود ، بآن لشکر ملاقات کرده ، مقابله نمودند و آن گروه طغیان شعار را دمار از روزگار بر آورده ، یوسف بك که باشلیق لشکر بود گرفتند ،جهت حمایت رعیت که ودایع الهی است و حمیت سلطنت و پادشاهی در مقام انتقام شدن و کسی را که پای تجاوز از گلیم حد خود بیرون کشد ، بر جای خود نشانیدن لازم دیدیم . بنا بر آن با وفود انجم شمار ، «بجنود لا قبل لهم[3]» ، عنان عزیمت برای صواب نمای بصوب ممالك او معطوف گشت . چون در مقام مقاتله مقابل شد ، [بآن جمله و تجمل بجملهٔ[4]] او را تحمل نیاورده ، فراربرفرار اختیار کرد و بعض لشکریانش لمعهٔ سیوف

۱ــ در متن : [که] و ظاهراً زائداست ۲ــ ظاهراً : تعرض ۳ــ س: النمل ۳۷
۴ــ عبارت مغشوش بنظر می‌رسد

انتقام گزار و صوارم صواعق کردار شدند و بعضی اسیر دست سلاسل و اغلال بمستقر سلطنت و اجلال آوردند و برهمگی معلوم [گردید؟] که اگر چند روزی در آن دیار توقف میفرمودیم، هر آینه او دستگیر دولت قاهره میشدی و اگر گریخته در گوشه‌ای متحصن شدی، اکثر ممالکش بحوزهٔ تصرف نواب کامیاب درمیآمد. اماچون مقصود کلی قدر اورا بااو باز نمودن و ازالهٔ قوت و نخوت و غروراز دماغ خاطر او کردن بود، بآن جهات ملتزم نشدیم ودرآن اثنا که فتح حصن حصین ازمتعلقات ولایت او که درنواحی ممالك محروسه واقع است، میسرشده بود، عزیزی دانشمند ومتورع را جهت استشفاع فرستاده و مجدداً بناء صلح و صلاح نهاد و مؤکد بمواثیق و عهود نمود. مانیز اعتماد و اعتقاد برایمان او کرده مقتضای «وان جنحوا للسلم فاجنح لها و توکل علی الله[1]» کاربند کردیم، مشروط بر آنکه شرایط آن را کما هو حقه مرعی دارد و قدم انبساط از جادهٔ ادب بیرون ننهد وقریب دو هزار مرد ازلشکریان او که اسیر بودند، آزاد کرده، بدو فرستادیم. اکنون معلوم شد که عهد و پیمان او بلسان بوده است نه جنان و افعالش موافق آن اقوال نی. چنانچه رسل و رسایل از جوانب بکفار هردیار، دمرهم الله الواحد القهار، فرستاده و ایشان را بر تعرض دیار اسلام لازالت اعلام الدین مرفوعة فیها الی یوم القیام اغواء و اغراء نمود، چنانچه بکرات قصاد با مکاتیبش گرفته، بمقر سلطنت آورده‌اند. اگر چه بعون الله تعالی و حسن تأییده اسلام و اسلامیان را از [آن[2]] ضرر و آسیبی نیست، اما وساوس شیطنت زائل نمی گردد، لاجرم دفع ومنع او واجب است. اگرچنانچه ایشان رعایت ناموس کرده، با نتقام اومتوجه شوند، خواه امسال وخواه [سال] آینده صورت حال اعلام فرمایند که ما نیز ازاین جانب با تمامی عساکرمنصوره توجه می‌نمائیم و او را بدین طرف میکشیم، تاایشان مقاصد خود محصل فرمایند و گمان نبرند که مثل اول بنابر

۱ــ سورة الانفال : ٦۲ ۲ــ متن : [آنچه]

حفظ قوانین مروت متوجه و ملتفت [نخواهیم[۱]] شد. چه معلوم شد که آن مروت را نمیدانسته و حق آن نمی شناخته. این معانی تحقیق دانسته، یقین فرمایند که ما را درین جانب، بهیچ وجه از وجوه، نگرانی و سبب باز ماندگی نیست و بفضل حضرت اله جمیع مقاصد و مرادات بر حسب دلخواهست*.

۱ـ متن: [نخواهم] ولی بقیاس سایر عبارات نامه [نخواهید] صحیحتر می‌نماید.
* منشآت فریدون بیك، جلد اول، ۲۸۵ — ۲۸۳

نامهٔ سلطان بایزید ثانی پادشاه عثمانی بسلطان حسین بایقرا

صفحهٔ صحیفهٔ خاطر غیب نما و وسمهٔ دیباچه رأی مهر آراء عالی حضرت سلطنت مآب معدلت ایاب، نصفت پناه سعادت دستگاه، حافظ مقالید ملل و ملت، ناظم مناظم دین و دولت، مهبط تأییدات الهی، مدار ملك اوامر و نواهی، الذی یفاخر الملك بوجوده ویباهی، محقق قوانین السلطنة والعدالة کماهی، حارس اساس الملك بالرأی المتین، جالس مسند اعاظم السلاطین، الذی هو بین اعیان الانسان کانسان العین، معز السلطنة والاقبال سلطان حسین، شید الله اساس سلطنته و اسس ارکان معدلته را مجدداً بارقام فرخنده انجام تحیت و سلامی که مصوران ضمایر اصحاب محبت و ولا و نقشبندان سرایر ارباب مودت و وفا بر اوراق پرده های دل مهر تأثیر پیکر خجستهٔ آن را چهره گشائی نمایند، سمت ارتسام داده میشود و هر آینه بر آینهٔ ضمیر مهر تنویر که مرآت صور غیبی و عینی است، چهرهٔ معانی ولای حقیقی وپیکر حقایق مصادقت تحقیقی براتم وجهی جلوه گر خواهد شد و برعالمیان [[1]] گشت که از کثرت لمعات خورشید مهر و محبت قدیمی و پرتو اشراق مشارق موافقت صمیمی که فی البین محقق است، دیدهٔ استبصار از ملاحظهٔ [ایست [2] بیان] این دولت علیاء اغماض نموده، نظر صحیح از غایت مناسبت الفت و وداد حکم بوحدت و اتحاد می نماید و از کمال ایقان بنیان قویم الأساس مؤاخات و اختصاص با وجود امکان خلل ارکان بر آن راه نمی یابد و چون آن راز جوهر مودت خالصه

۱ـ گویا اینجا یکی دوکلمه در متن افتاده باشد. ۲ـ چنین است در متن که معنی و مقصود از آن معلوم نشد.

که در گنجینهٔ خاطر مخزون و اظهار در ثمین مصادقت که در صدف سینه مکنون است ، داعی بر تواصل مکاتبات و تبلیغ مراسلات میباشد . جهت تجدید سوابق ولا و تأکید مبانی صدق و صفا ، درین ولا ، معتمد الحضرة ، اخی بك را بدان صوب فرستادیم که مقاصد کتابی را باداء شفاهی مقترن ساخته ، در بسط قصص مخالصت و مؤاخات بتأسیس مبانی اتحاد و موالات بذل جهد [بتقدیم[1]] رساند .

ترقب آنکه سلاسل آمدوشد رسل و رسائل را همواره بتبلیغ مکاتبات ومفاوضات تحریك دهند .

زیاده اطناب نرفت. همواره ارکان تخت و بخت شاهی بمؤاید الطاف الهی ممهد باد ، بالنبی و آله و صحبه الامجاد* .

۱ــ متن : قدیم

* منشآت فریدون بیك ، جلد اول، ص ۳۰٦ــ ۳۰۵

جواب

شاهد خورشید رخش گل اندام و قاید حیات بخش خضر الهام که از بارگاه سکندر مقام شهنشاه انام انبعاث یافته و پودو تار البسهٔ فاخره‌اش را چون دیبای رومی بعقد جواهر معانی و الفاظ مزین نموده وبسبیکهٔ زرکش گذرانیده و [یافته] صفحات غالیه جنبش عنبرینهٔ نحور حور وفقرات مشکین خالش مردم دیدهٔ پرنور بود ، مزین بزیور انواع کمالات و متحلی بزینت اصناف استعارات و بواسطهٔ همجواری سرادقات عالیجنابی که درشرف موازی سماک[1] و در رفعت مساوی افلاک است پرده دری عقد پروین میکرد.

جای آن دارد که گر از آستانش سر کشد

آسمان را پردهٔ عصمت بدرد کردگار

حضرتی که در صحرای کمالات «اصلها ثابت وفرعها فی السماء[2]» شمه‌ای از اوصاف تبار غزا شعار ایشان است ، اعنی سلطان الاسلام والمسلمین ، ظل الله فی الارضین ، بخشندهٔ طبل و علم و ستانندهٔ خراج اهل نعم ، شاهنشاه عالیجناب و سلطان مالک رقاب ، خلیفة الله فی الانام ، حافظ ثغور الاسلام ، الغازی فی سبیل الله ، المؤید من عندالله ، باسط بساط العدل والامان، باذل امم اللطف والاحسان ، رافع الویة النصر علی السماء ، خافض رؤس الاعداء الی حضیض الغبراء ، المؤید بتأیید الله الملک المجید ، معیناً للسلطنة و الخلافة والدین والدنیا . ابوالغازی سلطان بایزید ، لازالت اقطار الارض مشرقة بانوار معدلته، واغصان الخیرات مورعة بسحاب رأفته، مبنی بر انواع اعطاف ومنبئی

---

۱ ــ نام دو ستاره در آسمان که یکی را سماک اعزل و دیگری را سماک را مح می گفتند (رك : منتهی الأرب) ۲ ــ سورهٔ ابراهیم۲۴

از اصناف الطاف ، در شریفترین وقت و لطیفترین ساعت ، بصحبت قدوة الاماجد والاعاظم ، معتمد الخواص ، اخی بك ، اعاده الله سالماً و غانماً سمت اصدار یافته بود، در بهترین اوان و خجسته ترین زمان وارد[1] گشت و بلب عزت و شرافت بوسیده و فراز دیده نهاد . باغ مراد این سرزمین و گلشن فؤاد محبین از آن گلدستهٔ ریاض [مراد رشك[2] ختن] گشت و از وصولش دل را سروری تازه و خاطر را حبوری بی اندازه دست داد ودر مقابلهٔ آن حمد بیحد وشکر بی‌عد بحضرت باری ، عزاسمه، گذارده ، نور حدقه از مطالعه اش همچو نور حدیقه روشن و پرصفا شد و اشارتی که در باب استحکام مودت و یگانگی، چنانچه لایق بزرگواری آن خداوندگار عالی مقدار است ، اشعار فرموده بودند ، عکس مرآت محبتی است که از صفای طینت :

و من القلوب الی القلوب شواهد　　　یشهدن قبل تشهد الارواح

مشاهده گشته و آشنائی قدیمی روحانی بواسطهٔ تردد رسل و رسائل جسمانی صورت تزاید و تضاعف پذیرفته و از مفردات علوی

کنا حروفاً عالیات و لم نقل　　　متتالیات فی ذری اعلی القلل

درسلك مرکبات سفلی داخل گشته ، بجز دانهٔ محبت ازین مزرعه حاصل نداریم وا[ز] ماعدای آن بی بهره بل غافل

حاصل زندگی محبت دان　　　که جزاو نیست دانه‌ای دردهر

و همیشه خاطر فیض مآثر متعلق پرسش احوالی گرامی اعلی الله شانه بوده و میباشد و دائماً جل همت مصروف باستماع اخبار سارهٔ آن سلطان عالی شأن داشته ، هرگاه که آوازهٔ نصرت زمرهٔ غزاتش بگوش جان می‌رسد ، بلبل روح در قفس تن از شوق آن بنیاد نغمه‌سرائی میکند وهروقت که نسیمی از گلشن فتحش بمشام روح میوزد، غنچهٔ دل را شکفتگی و رعنائی می‌فرمایدو ارتفاع عمر دولت و ارتقاء عز وخلافت آن

۱ــ متن : [وارد صادر]　　۲ــ متن : [مرادبن رشك ختین]

عالی مرتبت را ازحضرت عزت ، عزت اسماؤه ، مسألت کنان بصلحاءِ خراسان و علماء زمان اشتغال دعا گوئی انصار و اعوانشان را نیز سپارش کرده . اغفال نمیورزند . امید که بدرجهٔ قبول در رسد . انشاء الله تعالی .

باقی همواره سبزه زار اتحاد در بهارستان وداد تازه و سرو و جویبار عمر و دوات طویل و بلند آوازه باد ، الی یوم التناد*

* منشآت فریدون بیك ، جلد اول ، ص ۳۰۷ــ ۳۰٦

نامهٔ سلطان حسین بایقرا بسلطان بایزید ثانی

بعالی جناب سلطنت مآب ، خلافت پناه شوکت دستگاه ، عدالت شعار نصفت دثار ، اعدل القیاصرة و اکمل الاکاسرة ، مالك رقاب سلاطین الامم ، مولی ملوك العرب والعجم ، بدر طارم عظمت و جلال ، مهر سپهر حشمت و اقبال ، ناصب رایات الدین والدول ، رافع رایات الملك والملل ، حامی بلاد الاسلام والایمان ، ماحی ظلام الکفر والطغیان ، سلطان الغزاة والمجاهدین ، قاطع الکفرة والمشرکین ، الذی فاز من بین سلاطین الزمان بشرف کثرة الغزو و الجهاد و اعلاء لواء العزة والعلی فی خیر البلاد ، فنعم ما قال لسان الحال بالارتجال ، اصطفاه الله بین عباده و احیاه خیر بلاده بالعلی ، انتظم فی سلك الذین جاهدوا فی الله حق جهاده مختصاً باعلی درجات عنایات حضرة الملك الحمید ، جلالا للسلطنة والخلافة والدنیا والدین ، سلطان بایزید ابدت میامن سلطنته و معدلته و اسس قواعد عزته و رفعته ذوالعرش المجید ، صحف تحایای هدایای طیبات مسکیة النفحات و تحف سنایای ثنایای زاکیات وردیة ـ الفوحات که از روایح نسیم آن شمیم محبت و وداد بشأن جان محبان صادق الاعتقاد رسد و از فوایح شمیم آن نسیم محبت و اتحاد بر بساتین روضة الجنان جنان مخلصان راسخ الوداد وزد ، همعنان رواحل لیل و نهار و همرکاب قوافل عشی و ابکار بدرگاه سنیهٔ سپهر تمکین و بارگاه فلك اشتباه خلد آیین اتحاف و اهدا گردانیده ، بعداز تمهید قواعد اخلاص و تشیید معاقد اختصاص ، مقصود از مطاوی این صحیفه و فحاوی این ذریعه آن که فضایل مآب کمالات انتساب مولانای اعظم زین الفضلاء

بین الامم ، المحرز من دقایق العلوم ما هو الناصح مولانا کمال الدین عبدالواسع ، دامت فضائله و کمالاته ، جهت استفادهٔ علوم دینیه و استفاضهٔ مطالب یقینیه بدار ـ السلطنهٔ هرات ، حمت عن طوارق الحوادث والآفات ، آمده مدت متمادی در مجلس نامی عالی جناب معالی نصاب ، معارف شعار حقایق آثار ، ارشاد پناه هدایت دستگاه شیخ الاسلام الاعظم ، افتخار الاعاظم المشایخ فی العالم ، اسوة العلماء المحققین ، استاد الفضلاء المدققین ، المؤید من عندالله الصمدانی ، مولانا و شیخنا ، سیف الملة والتقوی والدین ، احمد التفتازانی ، ادام الله تعالی برکات انفاسه الیقینیة الشریفة ، از روی اهتمام و جد تمام بتحصیل فضائل و مطالعهٔ کتب و رسائل از فروع و اصول و معقول و منقول مشغول بوده گوی مسابقت از اقران و امثال ربوده و چندگاه جلیس منصب نفیس تدریس از مدارس علیه گشته و کما ینبغی بدان اشتغال داشته حالا برمقتضای حب الوطن من الایمان داعیهٔ معاودت بجانب اوطان و مواصلت خلان نموده ، مستدعی این رساله گشت . ایجاباً لمسئوله و نیلاً لمأموله بدین چند کلمه محرك سلسلهٔ محبت و موالات و رابطهٔ مودت و مؤاخات شدن لایق و مناسب نمود . مترقب آنکه از آن جانب نیز همین قاعدهٔ رضیه مرعی و همین طریقهٔ مرضیه مسلوك بوده ، همواره ابواب مکاتبات و مراسلات مفتوح دارند . زیاده اطناب نرفت .

ظل ظلیل خلافت و معدلت مخلد و مبسوط باد بحق محمد خیرالعباد و آله و اصحابه البررة الامجاد . سمت تحریر یافت بمقام ییلاق هزارملیش(؟) فی‌ذی‌القعدة الحرام سنة احدی عشر و تسعمائة* .

۱ــ منشآت فریدون بیك ، جلد اول ص۳۶۰ ــ ۳۵۹

جواب

مفاوضهٔ دلگشای عنبر بار و ملاطفهٔ روح افزای عبهر نثار که از جانب اعلی جناب معدلت نصاب عظمت ایاب رفعت قباب، مهر سپهر جلالت و سپهر مهر نصفت، شهریار دین دار کامکار ونامدار عالی مقدار سعادت مدار، خدیو ملك وملت وخداوند دین و دولت، پادشاه عالم وعادل وشاهنشاه باذل وکامل، جهانبان جهانیان وسلطان زمین و زمان، مربی الفضلاء بین الامم، معین الضعفاء فی اقطار العالم، صاحب اللطف والاحسان، ساحب اذیال الرأفة علی اهل الایمان، قاتل الطغاة والمفسدین، قاطع عرق العصاة والمتمردین، قهرمان الماء والطین، ظل الله فی الأرضین، المؤید بتأیید الله الملك المتعال، نور شجرة الخلافة و نور حدقة العین مبارزاً للشجاعة والسلطنة والعدالة والعز و الاقبال، ابو المظفر سلطان حسین، لازال کواکب اولیائه عن افق الاجلال طالعة لامعة و نجوم اعدائه عن درجة الاعتبار ساقطة آفلة، در اشرف ازمان و الطف اوان از دست رسانندهاش، قدوة الفضلاء والاکابر، جامع المحامد والمآثر، مقتبس انوار العلوم من الفلك السابع، مولانا ضیاء الدین عبدالواسع، زیدت فضائله کما طیبت شمائله، شرف نزول و سعادت وصول یافت و بزم محبت و اتحاد و نشیمن مودت و وداد را رشك «جنات تجری من تحته الانهار[1]» و معادل گلشن فردوس آثار ساخت و از مضمون سلسبیل مشحونش روضهٔ انس و جان و حدیقهٔ جنان طری و ریان شد و الفاظ خجستهٔ سریع البیان و معانی پیوستهٔ بدیع البنیانش طبیعت را قوت و قوت و عقیدت را صفاء وصفوت فزود با حظ وافر و نشاط متکاثر اضعاف مضاعفهٔ آن جواهر

۱ــ سورة البقرة ٢٤

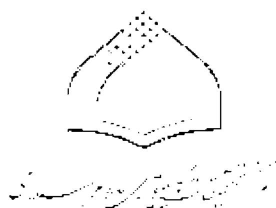
دعوات صالحات محبت آیات سلطنت قرین و سعادت فزون مسکیة النسایم و زواهر مدحات وافیات مودت غایات ملکت آیین دولت مقرون وردیة الشمایم که از محض مصادقت و ولا جوئی ملوکانه و فرط مخالصت و یگانگی پادشاهانه سمت صدور یافته ، با هزاران هزار اشتیاق و آرزومندی و صد هزاران هزار شوق و نیازمندی متحف و مهدی داشته، همواره خواهان مصاحبت فرحبخش دلنوازشناسند. نیل آن مطلوب بر وجه مرغوب میسر باد ، انه رؤف بالعباد .

بعده ، آنچه در باب استعداد و قابلیت مولانای مشارالیه تفصیل یافته بود ، علماء عظام این دیار ، ادامهم الله الی یوم القرار، بعد از استکشاف احوال و استنطاق مقال او

کلامش را در ناسفته دیدند　　برزمش(؟) گرد نقصان رفته دیدند
چو تابان بدر از اوج فضائل　　بدانش یافتندش فرد کامل
فروغش مشتعل تا ملك سرمد　　چو نجم مقتبس از نور احمد

و آفرینهای گوناگون و تحسین‌های فزون کرده ، مقبول‌طبع همگنان افتاد وسپارش خداوند ، خلدظله السامی ، در حق مومی الیه ، رغبت فزود و از بسیاری شکر گزاری و ثنا خوانی مولانای مسفور ، فضلای کرام را در باب مخدومی عالی شأنی اعتقاد دینی و اعتقاد دنیوی یکی در صد گشته ، بجهت ازدیاد عمر و دولت و ارتفاع قدر و منزلت انواع دعاء مرتب داشته ، همیشه بذکر جمیل مشغول و رطب اللسانند. امید که بدرگاه حضرت عزت ، عزت اسماؤه ، قبول و مقبول گردد ، بمنه و یمنه و همگی ما و شما را ازین گونه اجر جزیل و ثواب جمیل ، بهرمندی و برومندی نصیب ، بلطفه و کرمه . و چنانچه دلخواه او بود ، برسم عادی این مرز وبوم و بعادت

قدیمی موالی رسوم بسلك منصب [درآورده[1]] عن‌قریب ترفیع درجاتش بعالم وعالمیان کالشمس‌فی رابعة‌النهار تابان و درخشان خواهد گشت. انشاء الله تعالی. باقی آباد(؟) معالی‌لایزالی باد. برب‌العباد*.



۱ ـ متن: دار آورده
* منشآت فریدون بیك، جلد اول ص ۳٦۱ ـ ۳٦۰

نامهٔ مولانا احمد تفتازانی از هرات بسلطان بایزید خان ثانی

شیخ الاسلام مولانا سیف الدین احمد تفتازانی پسر قطب الدین یحیی بن مولانا محمدبن سعد الدین تفتازانی است . مردی بود دانشمند و در تفسیر و فقه و حدیث بسیار متبحر و بقول صاحب حبیب السیر « از اکثر علماء زمان افضل » . مدت سی سال وی در خراسان بساط درس و ارشاد داشت تا در سال ۹۱۶ ، در ماه رمضان ، بجرم تسنن بفرمان شاه اسماعیل صفوی کشته شد(رجوع شود بحبیب السیر ، جزو سوم از جلد سوم ص ۳۴۳ و رجال حبیب السیر ۱۹۸)

یا ایها النسیم اذا سرت مقصدی　　　بلغ تحیتی و سلامی و عودتی

وسیله‌ای که فقیران نیازمندومخلصان مستمندببارگاه عزت‌پناه‌سلاطین جمجاه و سر ادقات حشمت خواقین عظمت دستگاه فرستاده ، بوساطت آن خود را ذره وار مذکور خاطر آفتاب انوار ایشان سازند ، جز ذریعهٔ دعا و واسطهٔ ثناء بی شوب ریا چه تواند بود ، فلا جرم دست اعتصام بدین عروة و ثقای بلا انفصام زده ، قوافل ادعیهٔ طیبه ورواحل اثنیهٔ زکیه که از فرط خلوص عقیدت وکمال نزهت سریرت انبعاث یافته باشد ، درهنگام «تدعونه تضرعاً وخفیة[1] » ببارگاه استجابت آیت« ادعونی استجب لکم[2] » مقارن تضرع و ابتهال و مجامع تخشع و سؤال ، روی نیاز بر زمین و دست دعا برآسمان ارسال داشته ، ازدیاد مواد خلافت وسلطنت ومزیدجمعیت دنیا وآخرت اعلی حضرت سکندر رایت دارا درایت کیوان رفعت سپهر مرتبت ، خسرو بارگاه

۱ـ سورة الانعام ۶۳　　　۲ـ سورة المؤمن ۶۰

عز و تمکین ، نوشیروان مسند عدالت آیین ، سلطان تخت نشین سعادت نشان ، قیصر جمشید مکین خورشید مکان، کسری کاسر گردن کشان ، خاقان تاج بخش کشورستان. پادشاه دولت قرین صاحب قران ، المعتصم بحبل توفیق الملک المجید ، مالك الملوك بالاستحقاق ، سلطان بایزید اعلی الله تعالی رایات فتحه و نصرته ، الذی کل لسان المقال عن عد اوصافه الحمیدة ، هو اولی الولاة و اغزی الغزاة ،

هو الماحی عن الامصار للحق | بضرب السیف اشرار الطغاة

فلذاك اقتصر لسان الحال علی هذا

له شیم لا منتهی عد بعضها | ولو صار ذانطق بها کل شعرة
فاسکت عجزاً عن امور کثیرة | بنطقی ان تحصی ولو قلت قلة

مستدعی و مسؤل میباشد . انه علی ما یشاء قدیر و باجابة رجاء الآملین جدیر .

و بعد ، بر رأی صائب و رویهٔ ثاقب نواب علیهٔ خلافت مرتبت ، محجوب ومستور نباشد که حامل صحیفة الضراعة جناب فضائل مآب کمالات اکتساب ، حاوی المنقول والمعقول ، جامع الفروع والاصول ، کاشف معضلات الدقائق الکسبیة بالنظر العمیقة، عارف غامضات الحقائق العلمیة والأدبیة بالفکر الدقیق ، المحرز من غوامض العلوم ماهو المطابق للواقع ، مولانا کمال الدین عبد الواسع ، دامت آثار فضائله و کمالاته، از بلاد روم جهت اقتناء فضائل و کسب علوم متشمر گشته ، بدارالسلطنهٔ هرات آمده ، مدت متمادی بتعلم و تعلیم و استفاده و افادهٔ علوم عقلی و نقلی ، از روی جد تمام اشتغال نموده و در مضمار دانشوری و میدان فضیلت گستری ، تقدم و تفوق بر امثال و اقران سبقت گرفته و جلیس منصب نفیس تدریس یکی از مدارس علیهٔ دارالسلطنهٔ مذکور بوده ، حالا احراز تقبیل عتبهٔ رفیع مرتبه مولانای مشارالیه را باعث ومحرك بر معاودت و مراجعت وطن گشته . چون فضائل مآب مومی الیه را بدین فقیر قلیل‌البضاعة ، علاقهٔ استاد وشاگردی و رابطهٔ پدر و فرزندی واقع بود ، صحبت اورا دعای

خیری [نگاشت[1]؟] وبدین چند کلمه مصدع[2] گشته، قدم جرأت در میدان جسارت سپارش حال فضیلت اکتساب مشارالیه بنواب می‌رود که منظور نظر اعتناء و ملتفت خاطر مهر انجلاء گردد.

زیادت اطناب موجب اتعاب و اتغاب ومورث کلفت وملالت است. والدعا معاد. اللهم ابد اعلام دولته و ابد ظلال سلطنته و خلافته الی یوم المعاد بحق النون والصاد و بحرمة کمل اولیائك من الاقطاب و الأفراد و الأوتاد. آمین یا رب العالمین.

این صحیفة الاخلاص از دارالسلطنهٔ هرات سمت تحریر یافته، دربیست وششم ماه جمادی الاولی سنهٔ احدی عشر و تسعمائه*.

---

۱ ـ درمتن: [نگذرست]　　۲ ـ متن: مصدق

* منشآت فریدون بیك، جلد اول، ص۳٦٥ ـ ۳٦٤

جواب سلطان بایزیدخان‌ثانی

سلطان محمدفاتح دوپسرداشت : بایزید و جم

بایزید در سال ۸۵۱ متولد شده و حکومت اماسیه را داشت و جم برادر کوچکتر حاکم ناحیهٔ قرامان بود . وقتی سلطان محمد مرد ، صدراعظم محمدپاشا قرامانی مخفیانه به جم پیغام‌فرستاد . ولی سپاهیان ینی‌چری مخالفت کرده وزیر را کشتند. بالاخره بایزید خودرا بقسطنطنیه رسانید ، درحالی که‌فرستادهٔ صدراعظم ، دربین راه ، دستگیرو مقتول شده و بالنتیجه جم از فوت پدر بی‌خبر مانده بود . بایزید ذاتاً مردی‌سلیم‌النفس و مایل بمطالعه بودوترکها او را بایزید صوفی می‌نامیدند . بااین همه‌مجبور بجنگ‌بابرادرخودجم گردید ودر ۲۳ جمادی‌الاول‌سنه ۸۸۶ که اولین برخورد وی با برادرش جم‌بود . در نزدیکی ینی‌شهر وی را درهم شکست . ازینجا سرگردانی جم شروع‌شد . وی ابتدا بمصر و سال بعد بحلب و سپس برودس رفت و از آنجا او را بفرانسه فرستادند و مدتی در فرانسه و بعد در ایتالیا بود و بایزید در مقابل نگهداری وی سالیانه مبلغ ۴۵ هزار دوکابه پاپ اینوسان Innocent VIII می‌داد تا اینکه شارل هشتم پادشاه فرانسه بخیال موهوم حمله برقسطنطنیه از راه ایطالیا وآلبانی افتاد و رم را محاصره نمودو جم را از پاپ‌خواست‌وپاپ هم‌او راتسلیم کرد وبعضی‌میگویندابتدا او رامسموم نموده‌بعدتحویل داد . بهرحال‌جم‌درسال ۹۰۰هجری(۱۴۹۰م .)درناپل‌فوت کرد وشرح‌زندگانی و آوارگی وی مایهٔ‌الهام چند نفرازنویسندگان‌اروپائی قرارگرفت .

دوران سلطنت‌این پادشاه‌چندان واقعهٔ‌مهمی جز فتح‌لپانت از بنادر یونان و متملکات ونیز ندارد . سالهای آخر عمر این سلطان بجنگ‌باپسرهای سرکش‌خود سلیم و قرقود گذشت‌تا بالاخره سلیم‌بکمک ینی‌چریها برقسطنطنیه‌مسلط شدوپدر رامجبور باستعفا کرد.(۸ صفر۹۱۸ موافق ۲۵ آوریل) بایزیدثانی‌پس ازمدت کوتاهی یعنی‌در دهم‌ربیع‌الاول همان سال مردو گویندسلیم‌اورامسموم کرد همانطور که مراد دوم‌پدرخود را سم ساخت . وزیر اوبدوابتدا گدك احمد پاشامعروف وبعد داود پاشا بود :

جواب سلطان بایزید خان ثانی

اعلم علماء الانام ، افضل فضلاء الایام ، مفرق الحلال عن الحرام ، بقیة السلف الکرام و مرجع الخلف العظام ، عمان المعانی ، نعمان الثانی ، امین الدولة والدین ، شیخ الاسلام والمسلمین ، مخدوم العالمین بل العالمین ، المخصوص بعواطف الملك السبحانی و اللطف الرحمانی والعون الصمدانی ، مولانا الاعظم المعظم فریدالدین احمد التفتازانی ، ابدالله تعالی ایام فضائله و کمالاته و عمره و اوانه و افاض علی العالمین نوال علمه و عمله و شرحه و بیانه الی یوم الدین بفضله و کرمه و لطفه و احسانه ، همواره بانواع سلام وتسلیمات شاهانه و اصناف پیام وتکریمات پادشاهانه ، خوشحال و مرفه البال گشته ، دائماً توجه همایون مصروف تفقد احوال امثال آن عدیم المثال شناسد . نیل ملاقات که اهم مرادات است ، علی احسن الحال ، میسر باد ، انه رؤف بالعباد .

بعده سواد عطارد اثرمشتری منظر که در بیاض بدر پیکر از افق فضائل گستر آن مهر سپهر دانشوری و سپهر مهر سخن پروری نمایان و درخشان گشته و درصفاء انتظام سبق ازعقدثریا برده، مصحوب فضائل مآب کمالات انتساب، الفایق فی المباحثة علی اقرانه والسابق وقت المناظرة علی خلانه ، الواقف علی حرکات و دوائر الفلك السابع والتاسع ، مولانا نجم الدین عبد الواسع ، زیدت فضائله کما طابت شمائله ، در اشرف اوقات و ابرك ساعات سمت وصول و سعادت نزول یافت و نشیمن ارم آیین و بزم چون خلد برین را روشن و منور ساخته و بمقتضای المکاتبة شبه المصاحبة ، حب روحانی بقرب جسمانی مبدل گشته نمونهٔ هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون[1] ،

---

۱ ـ سورهٔ یس ۵۲

پدید آمد و آنچه در بارهٔ سپارش مولانای مشارالیه توضیح فرموده بودند ، درحضورموفور ـ الحبور ، هنگام مباحثه با علمای عالی مقام این دیار ، اشتهار و اعتبارش یکی در صد فزوده و در هر باب الفاظ معانی بیانش را نکتهٔ بدیعهٔ «قرأت علی فلان بن فلان» سند قوی گشته ، با سعد مسعود پهلوی هم قرانی میزد و در میدان واسع سخندانی با معاصران دوانی (۲) دعوای سبقت رخش دوانی می نمود و الحق صدق کلامش را شواهد بینه از حسن ادایش گویا شده ، احتیاج تزکیه بنقل ازدیگری نمیافتاد و بعد از تحسین و آفرین ، بوقچه خلعت فاخره از صوف مربع و سقرلاط [بندقی[۱]] بجهت مخصوصان با مفصل ارسال رفت . مأمول است که معذور داشته از دعای خیر فراموش نفرمایند والسلام .

تحریراً فی الیوم الثالث من شهرربیع الاول سنة ثلاث عشر و تسعمائة[۲] به مقام قسطنطنیه* .

۱ـ متن : [بندخی] ؟ . ظاهراً بندقی (= ونیزی) است

۲ ـ ظاهراً بودن ال بین نامه و جواب آن فاصله شده است

* منشآت فریدون بیك ، جلد اول ص ۳٦٦ – ۳٦۵

«سواد مکتوب حسین بیك بیعقوب بیك»

یعقوب پسر اوزون حسن پس از غلبه بر برادر خود خلیل ، بنام یعقوب پادشاه ، بر تخت نشست و سیزده سال سلطنت وی طول کشید .

در دوران سلطنت او بود که جنبش سیاسی صفویه اندك اندك شروع شد و یعقوب با شدت هرچه تمامتر در برانداختن آن سعی نمود . نخست با فرستادن قشونی ، بکمك پدر زن خود ، فرخ یسار ، سلطان حیدر را در معرکهٔ جنگ نابود کرد و سپس پسران وی را با اینکه خویشان خود او بودند (یعقوب پسر اوزون حسن بود و مادر پسران سلطان حیدر دختر اوزون حسن . یعنی یعقوب پادشاه خال آنان بود) درقلعهٔ استخر فارس زندانی کرد .

وفات وی بصورتی بسیار عجیب و فجیع روی داد . بدین معنی که روزی که مدتی مدید در حمام مانده بود ، در هنگام خروج زنش شربتی مسموم بدست او داد . یعقوب ظنین شد و باو امر کرد تا از آن شربت بخورد . زن بالاجبار خورد و بالنتیجه یعقوب و پسر خردسالش نیز خوردند و هرسه مردند .

عالیجناب سلطنت انتساب معدلت پناه خلافت دستگاه و مطلع انوار الهی ، مهبط اسرار نامتناهی ، گلبن چمن سلطنت و شهریاری ، ثمرهٔ شجرهٔ دولت و کامکاری ، مصدق مصدوقهٔ « ان هذا الاملك کریم[1] » ، مکرم کریمهٔ « و ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم[2] » المنور بولائه القلوب ، معز السلطنة والخلافة والدین یعقوب بك ، شیدالله قواعد دولته و مملکته را مجدداً نسایم روح پرور مودت و شمایم روح‌گستر محبت که از ریاض حدیقهٔ وفاق و حیاض روضهٔ اتفاق نضارت و طراوت پذیرفته

---

۱ ـ سورهٔ یوسف ۳۱ ۲ ـ سورة الحدید ۲۱

باشد، محرك تازه نهال بوستان موافقت و مزین مرغزار گلستان مرافقت گشته، گلبرك حدایق اعتقاد و شکوفهٔ بساتین اتحاد را درم وار نثار مجلس فردوس آئین میسازد. مثول از نعم حضرت لایزال آنکه روز بروز چمن اقبال و گلشن جاه و جلال را خضرت و نضارت در تزاید و تضاعف باشد. انه یسمع و یجیب.

هذا انهای رأی عقده گشای آنکه مدتی مدید شد که رابطهٔ مصادقت و سلسلهٔ موافقت، بمؤکدات صوری و معنوی، از جانبین سمت تحقق و تمکن یافته، یوماً فیوماً تأسیس مبانی دوستی و تشیید قواعد یك جهتی در علو رفعت و تزاید است و قصارای نیت وقصوای امنیت بر آن مقصور است که هر چند مواد دوستی روز - افزون را ازدیاد حاصل است، دست تمنی آن مراد بگردن مقصود حمایل باشد و هرآینه بموجب قلب المؤمن مرآت المؤمن بی‌شك و ریب، در صحایف ضمیر که مطلع انوار غیب است، این‌صورت جایگیر و این‌معنی صورت‌پذیر خواهد بود ویقین که هرچه از اسباب بهجت وکامکاری وآثارمسرت و بختیاری، برروی دولت و ناصیهٔ سعادت چهره گشاید، ضمیر آفتاب تأثیر را، از آن خبر، فرح و سرور بیفزاید. از جمله آنکه پیوسته همت عالی بر آن معطوف میبود که غنچهٔ گلبن چمن سلطنت و اقتدار، فرزند ارجمند کامکار: معین الدولة والدین، مظفر حسین بهادر را که در بوستان امید، نهال دولتش بآب سر چشمهٔ احسان پرورش یافته و از جبین مبینش آثار سعادت تافته است، یکی ازمخدرات‌حجلهٔ عصمت ومستوران تتق عفت، درحوزهٔ ازدواج و مسند سریر کیانی دواج درآید تا فروغ مشاعل آن جشن [[1]] سپهر تابش‌جهد و مراد وبینش دیدهٔ اعتقاد را مورثوباعث گردد، تا درین ولا بموجب‌الامور مرهونة باوقاتها یکی از معصومات سراپردهٔ سلطنت را که در حقیقت او نیز چون

۱- محتمل است که یك کلمه افتاده باشد.

فرزند مشارالیه گوشهٔ جگر و نور بصر بود[۱]، در عقدهٔ عقد بختیاری آن عزیز فرزند درآورده، جشنی چون صحن مرغزار جنان و فضای روضهٔ رضوان ترتیب کرده آمد و چندگاه بلکه چند ماه ساحت باغ زاغان را مکان ارباب سور و سرور و مجمع اهل سیر و حضور ساخته، صدای ندای کامیابی بسطح فلك سیمابی رسانیده گشت وچون برحسب مقدمهٔ سابقه، این نوع اخبار را موجب مسرت خاطرمبارك میدانست معتمد الخواص، نظام الدین عاشق محمد ارغون را برسم رسالت مع ساچق طوی آن عزیز فرزند بدان صوب فرستاد. مترقب آنکه پیوسته اعلام توارد احوال سانحه و تعاقب اوضاع وارده را در ضمن مکاتبهٔ شوق انگیز و مراسلهٔ صدق آمیز لازم شمرند.

بزیادتی اطناب ارتکاب ننمود. ظل ظلیل حشمت وکامرانی ممدود ومبسوط باد والسلام*.

۱ ـ فرمش خان زاده خانم دختر بدیع الجمال بیگم خواهر سلطان حسین بایقراست. پدر این دختر برندابق سلطان از خواقین دشت قبچاق بود. بعد از رسیدن بدیع الجمال بیگم بهرات، جشن ختان مظفر حسین میرزا برگذار شد و «بعد از انقضای اندك زمانی از آن جشن و سرور مظفر حسین میرزا بحدود بلوغ رسید» و سلطان حسین خواهرزادهٔخودخان زاده را برای مظفر حسین گرفت و مولانااحمد التفتازانی عقد بست. (رك:روضةالصفا)

* تاریخ عالم آرای امینی در تاریخ بایندریه تألیف فضل الله روزبهان نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس(این کتاب اخیراً بتوسط مستشرق ایرانشناس ولادیمیرمینورسکی بچاپ‌رسیده‌است)

جواب[1]

میامن بشارت الطاف ربانی که فحوای عنان صحیفهٔ آمال و امانی یعنی نامهٔ نامی و کتابت گرامی عالی جناب سلطنت مآب (الی آخر الالقاب[2]) از آن مخبر و بشیر و هر سطری شطری را از بشائر نعم الهی مبشر بود ، بگوش هوش که همواره مورد اخبار مسرت آثار و مهبط آثار بهجت شعارست رسید . رسید نامه و خاطر ازو بشارت یافت .

گلشن روح افزای محبت و چمن غم زدای مودت را از ارسال رسول مکرم مرتضی اعظم ، سید نظام الدین عاشق همچو روضهٔ رضوان نضارتی بی کران روی نمود و چون صفای وداد باعث برفعت[3] (؟) او آمده بود ، بانظار حسن الطاف و اشفاق و اعطاف اختصاص یافت ، عاشق کشد که یار بحالش نظر نکرد .

جواهر اثنیهٔ زاهره و زواهر ادعیهٔ وافره که آراستن چهرهٔ مودت و وداد و پیراستن جمال محبت وصفا را شایسته باشد، برطبق ورق عیان نموده تحفهٔ محفل جنت شمایل میگرداند و درین ولا که نهال ولای دیرینه را ، ازمشارع تجدید اظهار وفاق ، نضارتی تازه و گلبن صفای قدیم را ازرشحهٔ جدیدهٔ ابداء اتفاق ، طراوتی بی‌اندازه پدید آمد عیان نمود که شجرهٔ امانی را آبشخور از جویبار الفت روحانی حاصل است ، لاجرم ثمرهٔ نیل‌مبانی(؟)در اطراف‌سرابستان‌جهان سمت‌عموم یافته و از چمن‌آمال ، خار خار خار تعصب و کلال[3] بر طرف است و هر آینه از نفحات مقاصد دماغ

۱ــ جواب این نامه از فضل الله روزبهان صاحب کتاب عالم آرای امینی در تاریخ بایندریه است

۲ــ در نسخه بذکر کلیهٔ القاب نپرداخته است

۳ــ نسخه : جلال

طالبان معطر ومروح گشته و از جملهٔ آثار جلیلهٔ آن حلیه، این سور مفیض السرور است که صورت را زیور گشته. مرجو از نعم ذی المن والکرم که نشآت اقداح لفراح و کئوس راح افراح(؟)، علی التعاقب الایام واللیالی، متوالی باشد. بحمدالله وصلی الله علی سیدنا محمد علیه السلام*

* تاریخ بایندریه نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس

«کتابت حضرت اعلی[1] بیعقوب بیك

بعالی جناب گردون قباب خلافت انتساب نصفت ایاب ، احسب سلاطین کامکار ، انجب خواقین عالی مقدار ، مظهر اسرار ربانی ، مطلع انوار صمدانی ، الموفق بتوفیقات السرمدیة ، المؤید بتأییدات الازلیة والابدیة ، الفائز بمواهب الله علام ـ الغیوب ، معین السلطنة والدنیا والدین یعقوب بیك ، نصب الله تعالی اوراء خلافته فی‌الدهر مخلدا ، نفایس دعواتی که ذخایر خزاین سابقه « آتیه الله الملك والحکمة و علمه مایشاء[2] »بزواید فوائد و ضواعف شرایف آن ترصیع تضاعف یابد و لطایف ضراعاتی که دفاین معادن عارفهٔ « والله یؤتی ملکه من یشاء والله ذوالفضل العظیم[3] » بجواهرزواهر ولآلی متلالی‌آن توشیح تزاید پذیرد ، نثار بساط فلك انبساط گردانیده مستدعی استدامهٔ امور مملکت فسیح الفضاء و استقامت مهام دولت گردون ارتقاء میباشد . ان ربی یسمع الدعا .

هذا ارقام صحایف ضمیرعینی ظرایف آنکه همواره دواعی نیت و دعاوی همت مجد و مجتهد بر آن است که ضوابط روابط اتحاد و مودت و معاقد قواعد اعتقاد ومحبت بین الطرفین، چون مبانی«سبعاً شداداً[4]»اشتدادپذیرد و روز بروز مزیددرجات موافقت و مرافقت در عرصهٔ روزگار و صفحهٔ لیل و نهار سمت اعتبار و اشتهار یابد . بنا بر این درین وقت باستعلام و استفسار مجاری احوال آمال و مصابیح امور اقبال خجسته مآل ملتزم گشت .

۱ـ یعنی سلطان حسین بایقرا . ۲ـ سورة البقرة ۲۵۲ . ۳ـ سورة المجادلة ۲۲ .
۴ـ سورة النبأ ۳ .

متوقع است که ابواب ارسال رسل و رسایل و اعلام کیفیت حشمت و دولت قدسی دلایل را مفتوح داشته ، بنیان رفیع الارکان وداد و اتحاد را ممکن داند و اسباب مغایرت را من کل الوجوه مفقود شمرند که امید بعنایت ربانی وفیض فضل سبحانی چنان است که طرح بنای استوار وفا و وفاق و وضع اساس‌پایدار اتحاد و اتفاق بنوعی رسوخ و استحکام یابد که‌نتایج[۱](؟) آن بروزگار اخلاف‌نامدار و احفاد عالی تبار عاید گشته ، کارنامهٔ ارباب‌دین و دولت و دستورالعمل اصحاب ملك و ملت گردد .

زیادت اطناب مفضی املال و اتعاب است . شجرهٔ خلافت بثمرات معدلت بارور باد*

۱ـمتن : شاییج .

* منشآت خواجه عبدالله مروارید Bib. Nat. Fond. Pers. 221

نامه سلطان حسین گورگان بغیاث الدین پادشاه هند
«نشان درباب سید نورالدین محمد که بپادشاه هند نوشته آمد»

بجناب سلطنت مآب عدالت‌نصاب، نصفت شعار، رأی اعظم نامدار، خاقان رفیع الشأن عالی مقدار،

خیار ملوك الهند قدراً و رتبةً   و اجلاهم بین الانام تکرما

تری حسن الشمس عن نور وجهه(؟[1])   کما نار بدر فی السماء من الذکا

غیاث الدنیا والدین، غوث الاسلام والمسلمین رقاه الله مدارج‌ز والاعالعلی و وقاه عن النوایب والحادثات والعناء.

بعد از انصباب رشحات سحاب عنایات سلطانی و انفتاح ابواب اسباب اصطناعات خاقانی، اعلام رأی صواب نمای آنکه چون اقتضاء انوار سپهر برین و انقضاء مرور شهور وسنین، بر کسر نظم اهل امن و الفت و تفرق جمعیت اصحاب قربت ونسبت منظوراست، هرچند گاه قومی که ثریاوار دیدهٔ انجم کردار بنور التقاء یکدیگرمنور داشته باشند، صرصر نوایب حادثات این سلك نظم را از یکدیگر جدا ساخته، پرتو لمعات اجتماع ایشان را بظلمت افتراق متبدل گرداند وفوجی را بنوایر التهاب فراق و لواعج حریق اشتیاق که اشد المکاره است محروق سازد.

غرض از تشبیب این تقریب آنکه مدتی متمادی شد که بر حسب تقدیر رب قدیر، علت حکمته، جناب سیادت مآب مرتضوی انتساب، نتیجهٔ دودمان شرف والسیادة، بقیة اصحاب الدرایة والهدایة، ذوالحسب الظاهر والنسب الباهر، سید نورالملةوالدنیاوالدین محمدالحسنی دامت برکاته که با وجود کمال وشرافت حسینی انتماء

۱ــ گویا کلمه‌ای افتاده و شاید همانطور بوده : تری حسن وجه ...

از جانب آباءِ کرام بحضرت سید انام و از طرف امهات طاهرات بحضرت قطب الواصلین ، برهان المحققین ، مولانا عماد الحق والدین محمود الزاهد المرغابی ' قدس‌الله سره ، ثابت‌دارد ، ساحت‌آن‌دیار فرخنده‌آثار را بمقدم گرامی‌مزین گردانیده است . جمعی از اخوان و اقرباءِایشان در ظل لوای فلك فرسای سلطانی رتبهٔ اعزاز و احترام دارند ودرین ولا بذروهٔ عرض رسانیدند که مدت مهاجرت این سیادت مآب بطول انجامید و آرزوی جان و امید جنان بدیدار ایشان متجاوز الغایة است.

ایجاباً لمسئولهم ، خاطر انور چنان اقتضاء فرمود که بارسال آن مرتضوی انتساب ایمائی کرده شود که مضمون آن عرضهٔ نمرمر السحاب [1] وتسیرسیرالشهاب را مغتنم دانسته ، ایشان را بدینجانب روانه گردانند تا در سلك ارباب شرف در پایهٔ سریر فلك مصیر منخرط گشته ، دیدهٔ غمدیدهٔ اخوان اصحاب بنور دیدار خجسته آثارش جلا پذیرد .

تغنم سکون الحادثات فانها و ان سکنت عما قبیل تحرك

یقین که چون امر ساطع بدان دیار رسد ارسال آن سیادت مآب را در حیز توقف نخواهند گذاشت*

۱ـ سورة النمل ۹۰

* منشآت خواجه عبدالله مرواریدنسخهٔ کتابخانهٔ پاریس بشماره Bib. Nat. Fond. pers. 221

مکتوب سلطان حسین میرزا بخواجه عبیدالله سمرقندی

مطلع النور حقایق الهی و مجمع الاسرار أرنا الاشیاء کماهی ، اعنی آستان کرامت آشیان عرفان پناه رضوان اشتباه ، قدوة ارباب الحقیقه والتقی ، غوث الاسلام و مغیث المسلمین ، امام ائمة السالکین علی الاطلاق ، سرالله تعالی فی الافاق ، مرشد الطوائف علی صراط الهدایة ، مبعد الخلایق عن درکات الغوایة

آن خواجه‌ای که میکند از نور باطنش

هر صبح آفتاب جهانتاب اقتباس

خلد الله تعالی ظلال ارشاده لاشاعة ارکان الدین ، ناصر الحق والحقیقة والاسلام والمسلمین ، خواجه عبیدالله ، ابداً مرجع ارباب دین و دولت و ملجأ اصحاب ملك و ملت باد .

مخلص معتقد نیازمند دعوات وافیات ضراعات صافیه مرفوع داشته سعادت استفاضهٔ حضور مفیض النور بخیر مسئلت مینماید «انه علی مایشاء قدیر[1]»

هذا مرقوم صحیفهٔ انهاءِ آنکه بر خاطر آفتاب مآثر که آئینه صور مخدرات عالم غیب و صحیفهٔ سور بینات «ذلك الکتاب لاریب فیه[2]» مخفی و محجوب نیست که از سابق الزمان الی هذا الآن اوامر و نواهی آن حضرت را حسب المقدور والاستطاعة بقدم اذعان و اطاعت تلقی نموده همواره ارادهٔ خاطر و داعیهٔ سرائر بر آن مصروف است که تا دست اجل گریبان حیات نگیرد پای اجل از دامن صاحب بیرون[3].

اگر ز روی زمین عهد مندرس گردد

خلل پذیر نگردد ارادتی که مراست

۱ـ اصل آیه چنین است : انه علی کل شیئی قدیر . سورهٔ فصلت ۴۲ ۲ـ سورة البقرة ۲

۳ ـ جمله ناقص بنظر میرسد

و نیز درین مدت هریك از ملازمان و منتسبان عتبهٔ هدایت مرتبت که حضور ارزانی داشته‌اند مقدم ایشان را غنیمتی از غنایم عظائم و موهبتی از جسایم مواهب دانسته مهما امکن بشرایط تعظیم و اکرام و اجلال و اعظام استقبال و استقدام نموده معهذا از اختلاف افواه و السنه استماع افتاد که درین فرصت که جناب ولایت پناه هدایت دستگاه ، تقوی شعار ، عرفان‌دثار . علاء الحق و الدین مولاناخواجه ازینجانب مراجعت نموده بود ، چون ازجیحون عبور کرد، می‌فرموده‌اند که بحبس جناب مشارالیه در قلعهٔ تیره تو یابقید و ارسال ایشان بطرف عراق یا در آب انداختن ایشان رخصت داده‌ایم «ماهذا الا افك مفتری[1]» . کسی‌را که رسوخ اعتقاد بمرتبه ایست که هر کس که منظور نظر کیمیا اثر آن حضرت گشته باشد از حبس و نکال و خذلان و وبال دارین ایمن و رستگار است چگونه صورتی چنین درخاطراو خطور کند؟ درین معنی ، ضمیر پاك منیرت گواه حال من است ، و با وجود آنکه کیفیت این سخن از حد تسامع بتواتر رسید هیچگونه معتبر نمی‌آمد تا آنکه سید محمد و سید عبدالله [و؟] دوست محمد موجی بدینجانب آمدند و ایشان نیز بهمین کیفیت تقریر نمودند ، هم در خاطر جای گیر نیفتاد . بعد از آن اویس کوکلتاش نیز آمد و از قول پدر خود بهلول این حکایت نقل کرد . هنوز از معرض اشتباه بمرکز اعتقاد نرسید . تا آنکه شیخ زاده محمد ازبك ، که در تمامی احوال اقوال و آثار او معتمدبه است از مشارالیه‌چون بتمامی‌اوضاع آنجائی مطلع بوداستفسار این معنی‌بواجبی نموده‌آمد و نیز از زبان مزید ارغون بدین منوال مسموع شد . بر ضمیر منیر آفتاب تأثیر مخفی نخواهد بود که درین مدت‌باجماعتی که داعیهٔ‌اطفاء انوار عزت و دولت و ارادهٔ فناءِ آثار شوکت‌این‌نیازمندداشته‌اند ، با وجود آنکه بانواع جرأت‌و اصناف جسارت و نمایم اقدام نموده بودند ، چون بدست آمده اند مصدوقهٔ کریمهٔ «الکاظمین الغیظ

۱ـ سورهٔ سبا ۴۲

والعافین عن الناس[۱]» بظهور آمده سلوك طریق عفو و مواسا برحسب «احسن الی من‌اسا» لازم وقت دانسته هر یك را بوجهی مشمول آثار شفقت و مغمور بحار تربیت گردانیده از جمله سلطان مراد که حالا طریق بغی و عناد پیش گرفته بچه کیفیت بمراقبت‌حال ومراعات‌آمال اواشتغال‌نموده وپیش‌اخوان اوارسال گردانیده وامیرزاده خلیل را نیز همین سبیل و جمعی دیگررا که مراراً در معرض مقابله و مقاتله بزبان تیغ و دهان تیر مکالمه و مراسلهٔ خصمانه کرده بودند چون بمیامن تأیید الهی مقید بزنجیر اسار گشتند مدلول قضیهٔ العفو عند القدرة و بر حسب جوامع این معنی که :

در حرم قدس تحشم نکرد　　　هر که گنه دید و ترحم نکرد

کار سر کشید و از زمانیکه عالیجناب معالی نصاب نقابت قباب سیادت پناه مرتضی ـ اعظم اجل غیاث الدین عبدالاول[۲] تشریف فرموده اند بهرچه اشارت شده ، اگر چه این معتقد مصلحت وقت درآن ندید ، سمعاً وطاعة قبول نموده ازآن انحراف نورزید والحالة هذه همان است و تا سلسلهٔ ارادت و رابطهٔ اعتقاد نسبت بدان حضرت ترتب یافته همواره قصوای همت و قصارای امنیت بنا بر استرضای آن‌حضرت براعلاء اعلام دین و دولت و اسلام و امحاء مراسم ظلم از انام مصروف داشته چگونه درحق مولاناء مشارالیه که ازجمله منظوران بلکه از زمرهٔ مخصوصان آن حضرت باشد و بهرنوع تعظیم و احترام شایستهٔ رسالت آمده باشد وضما علی الرسول الا البلاغ دارد بامثال این صورتها که دربارهٔ قاصدان و معاندان خود پسندد رضا دهد «سبحانك هذا بهتان عظیم[۳]» .

گر بقصد جان و دل صد تیغ بارد بر سرم
بگذرم از جان و دل واز عهد و پیمان نگذرم

۱ــ سورة آل عمران ۱۲۹　　۲ــ متن : عبدالاقل　　۳ــ سورة النور ۱۶

وجناب مولاناءِ مشارالیه‌را معلوم است که سه مجلس باایشان ملاقات واقع شده وتصور آن است که بیك سخن که رخصت شرع نبوده تکلم نرفته و پیوسته استدعا مینماید

کایزدم یاری دهد کارم بجا تا وقت مرگ
زانچه فرمـان خدا و سنت پیغمبر است

و استقامت این عزیمت از خاطر اکسیر مآثر و باطن سعادت میامن مستمد ومستظهر میباشد . مقصود از ارتکاب این اطالت و اطناب آنکه اگرچه روشن است که مرآت ضمیر آفتاب تأثیر از زنگ ریب و زنگ کدورت مصفی و مبراست متردد می‌باشد که مبادا که بهمین شك و گمان که درخاطرملازمان عتبهٔ عالی شان میگذرد ، بحکم من یسمع [یخل][1] . مأمول از آن‌حضرت آن‌است که اگر از این‌معنی که درسوء ضمیر معتقدنیازمند مجال ظهور نیافته ، غباری درمرآت ضمایر خدام راه یافته باشد برفع آن‌التفات فرمایند وبصیقل تحقیق ازصحایف خاطر ایشان بزدایند ، کائینه همان به که درزنگ نباشد .

بزیادتی اطناب مصدع اوقات مفیض‌الخیرات نمیگردد . همواره درگاه حقایق پناه مقبل ارباب کشف و انتباه و ملثم اصحاب ملك وجاه باد بمحمد وآله الامجاد*.

۱– بنظر می‌آید یکی دو کلمه افتاده باشد .

* مجموعهٔ منشآت حیدر ایوارغلی

«نشان حضرت اعلی[1] بسلطان احمد میرزا[2]

بتعزیۀ خواجه عبیدالله[3]»

بجناب اخوت مآب سلطنت انتساب ، ممهد قواعدالسلطنة والایالة ، مشیدمبانی العظمة والجلالة ، المؤید بتأیید الملك المنان ، معزالسلطنة والدنیا والدین ، سلطان احمد گورکان ، ادام‌الله تعالی ایام سلطنته وضاعف کل یوم مقادیر حشمته و شوکته ، فوایح روایح تسلیماتی که از مهب هدایت نسیم وفا و وفاق منشعب باشد و شمایم دعواتی که از منشأ عنایت نسیم انجام و اتفاق منبعث آید ، ابلاغ و اهداء گردانیده ، پیوسته ارادت خاطر بر تضاعف موجبات تکاثر اسباب حشمت مصروف است . «والله ذوالفضل العظیم[4]» .

هذا انهاءِ رای ملك آرای آنکه درین ولا چنان بخاطر ازهر رسید که جهت حدوث واقعۀ هایله و وقوع حادثۀ نازلۀ عالیجناب ولایت و حقایق انتساب ، قطب ـ الاقطاب فی‌العالمین ، حجة الله علی اهل الارضین ، غواص بحار الحقیقة بتأییدات الاولیة ، کشاف معضلات السرائر بتوفیقات السرمدیة ، المستغرق فی بحار رحمة الله ناصرالحق والحقیقة والدنیا والدین ، خواجه عبیدالله ، قدس‌الله تعالی روحه فی‌فرادیس الجنان و روضات الجنان[5] ، یکی ازمخصوصان عتبۀ فرقد رتبت را برسم تعزی بدان جانب فرستاده شود که مراسم پرسش آن اخوت‌مناب سلطنت مآب را بتقدیم‌رسانیده ،

۱ـ یعنی سلطان حسین بایقرا　　۲ـ پسر سلطان ابو سعید گورکانی　　۳ـ غرض خواجه ناصرالدین عبیدالله است که ترجمۀ حالش باختصار گذشت. (رجوع شود بنامۀ ابوسعید بجهان شاه)

۴ـ سورة الحدید ۲۱　　۵ـ چنین است درمتن وشاید هم : روضات الجنات

غبار تحسر و تحزن را از حاشیهٔ اعتقاد مخالفت سمات بتسلیة و تمکین محو گرداند و بعده مراسم تعزی اولاد و احفاد عظام آن‌حضرت که بقیهٔ دودمان ولایت و ثمرهٔ شجرهٔ بوستان هدایتند، [۱] رساند، در ذیل آن مقدمات چند کلمهٔ دیگر از هر باب حواله بتقریر مشارالیه رفته، بمسامع جلال خواهد رسانید. بنیان سلطنت بتشیید مبانی خلافت مشید باد*

۱ـ باید اینجا کلمه‌ای افتاده باشد وشایدهم بقیاس جملهٔ قبل {بتقدیم}

« سلطان حسین میرزا بامیر علیشیر نوشته در باب حج »

امیرعلیشیر یکی ازبرجسته ترین مردان عصرتیموریست که مکتب ادبی و هنری هرات را باوج عظمت خود رسانید و هرات را مرکز شعر وادب وازطرفی سرمنزل هنرموسیقی ونقاشی وتذهیب وخطاطی نمود .

وی درسال ۸٤٤ درهرات متولد شده وپدرش کجکینه بهادر نام داشته واجدادش درخدمت عمرشیخ بن تیمور بوده‌اند . دوران زندگانی وی چندان واقعهٔ مهم وغیرعادی ندارد . چه وی درآن عصر پر اضطراب ومتغیر ، پای دردامن قناعت کشیده بود وبهمین جهت ، جریانات سیاسی اورا چندان پاپی نشد. بااینحال باید بحملهٔ مسلحانهٔ اوبهرات بهمراهی سلطان حسین که بقتل یادگار محمد میرزا منجر شده و همچنین دوران حکومت یکسالهٔ او در استراباد اشاره نمود . پس ازین دوران کوتاه وی بیشترسمت مشاور ومرشد شاه را داشت که ازطفولیت باوی همدرس وهمبازی بود . وی جزو دراویش نقشبندیه است و آثار خیر بسیار از کاروانسرا و مدرسه و مسجد و صومعه و غیرآن ازو باقی مانده که تعدادآنها را ۳۷۰ نوشته‌اند . آثاروتألیفات ادبی و هنری وی نیزفراوان است وگویاآخرین تألیف وی محاکمة اللغتین است در ترجیح لغت ترکی بفارسی از لحاظ وسعت و اشتمال بردقایق احساسات و عواطف . این کتاب در ۹۰۵ نوشته شده است .

وی ذواللسانین بوده وهم بفارسی وهم بترکی شعرمی گفته ؛ اماشعر فارسی اوچندان استحکام و ارزشی ندارد و بیشتر شهرت او براثر اشعار ترکی است که اورا درردیف پایه گذاران ادب وشعرترکی قرارمیدهد. ووی درین زبان دیوان غزلیاتی دارد وپنج مثنوی در استقبال نظامی وامیرخسرو وهمچنین یك مثنوی موسوم بلسان الطیر بتقلید ازمنطق الطیر عطار. تخلص اودرشعرفارسی «فانی» بوده ودرترکی «نوائی» وبهمین تخلص بیشترشهرت

دارد . از کتب منثور اومجالس‌النفائس بترکی درشرح حال شعرا از همه مهمتر است . وی در دوازدهم جمادی الثانی سال ۹۰۶ در هرات فوت نمود. چنانکه ذکرشد بعلت جود فراوان وهمچنین توجه‌کامل بادب وهنر وی مورد ستایش علما ودانشمندان بود وبسیاری ازآنان کتب خود را بدو هدیه کرده‌اند وحتی کسی مانند میرخوند مؤلف حبیب‌السیر کتابی منحصراً در شرح حال و اخلاق او بنام مکارم‌الاخلاق نوشته‌است . درخصوص شرح حال‌و اسامی کتب وآثارخیروی رجوع شود به : تذکرهٔدولتشاه سمرقندی، احسن التواریخ روملوضمن متوفیات سال ۹۰۶ ، کتاب از سعدی تا جامی ترجمهٔ جلد سوم تاریخ ادبیات براون ، مقدمهٔ رجال کتاب حبیب السیر بقلم نگارنده ، مقالهٔ مسیو بلن M. Belin بعنوان :

«Notice biographique et litteraire sur Mir Ali — Chir Névaii» suivie d'extraits tirés des oeuvres du même auteur.

همچنین بمجلهٔ پیام نو شمارهٔ ٤ سال چهارم .

بجناب رکن‌السلطنة ، عمدة الملوك دين ودولت و قدوة الاصحاب ملك وملت ، مؤسس الخيرات وموفق المبرات ، اعتضاد الدولة الخاقانی ، مقرب‌الحضرة السلطانی ، نظام الملة والدنيا والدين عليشير زاده الله ميامن توفيقاته وفور دعوات لطف آميز و صنوف تسليمات شوق انگيز ارسال داشته آرزومندی ملاقات فايض البركات زياده از احاطهٔ شرح و بيان است .

بعد هذا تصوير ضمير منير آنكه روز جمعه پانزدهم رجب مولاناء اعظم مولانا عبدالحی آمده كيفيت صحت و سلامت و خبر خبر رفاهيت و استقامت مزاج شريف رسانيده اطلاع بر آن موجب مسرت بی‌غايت گشت . قبل از رسيدن او خبر عزيمت جانب حجاز كه درضميرمنير تصميم يافته بود درافواه و السنه می‌رسيد . اما چون از ثقه استماع نميشد موثوق نمی گشت . تا آنكه ازمضمون كتابی كه‌درصحبت مشاراليه

بناظم مناظم قواعد السلطنه والخلافة خواجه معتمد افضل الدین محمد نوشته بودند چنان مستفاد شد که درین ولا آن داعیه رسوخ و تجدید یافته خیال آن عزیمت جزم فرموده‌اند. صورت آنست که برهمگنان، بلکه برعالم و عالمیان، ظاهرخواهد بود که اشتداد رابطهٔ اتصال و یك جهتی و علاقهٔ ارتباط وهمنفسی با آن جناب من‌المهد الی العهد بچه مثابه سلوك فرموده و می‌فرماید و در همه اوقات و احوال رضا جوئی خاطر شریف‌آن جناب برتمامی مطلوبات خود مقدم داشته‌ایم واین معنی را ازدلایل دولت بی مثال شمرده و می‌شماریم و الحق در مقابلهٔ آن آثار دولتخواهی و اخلاص و خیر اندیشی و اختصاص از آن جناب بظهور رسیده و می‌رسد. چون این معنی از از آفتاب روشنتر است تفصیل آن را فائده‌ای نیست. خود میداند که هرگز تکلف ومغایرتی درمیان نبوده وهمه وقت سخنان می گذشته که هرچه آن رکن السلطنه را از قاعدهٔ نیکو خواهی وخیر اندیشی بخاطررسد تا سه نوبت رخصت گفتن آن داشته باشد و ما را نیز هر چه بخاطر می‌رسید از روی اشفاق ظاهر می فرمودیم. اکنون با وجود آنکه نیت مهاجرت صوری که در این وقت جزم فرموده اند بنوعی شاق می گذرد که مزیدی بر آن متصور نیست، اما چون رضای ایشان را بر مصالح خود تقدیم‌می‌فرمائیم، ازرخصت واجازتی که واقع‌شده بازنمیگردیم؛ ولیکن آنچه‌بخاطر میرسد تنبیه آن لازم است. ظاهر خواهد بود که درین عزیمت، امنیت طریق شرط است و معلوم دارند که درین ایام حالت عراق و بغداد که ممر عبور است چگونه پریشان و بی استقامت است و در حدود مصر و شام نیز انواع تفرقه استماع می‌افتد و روایت است که اگر مخافت طریق چندان باشد که بی موجبی کسی دست درمیان کسی زند رفتن جایز نیست.

مع‌هذا خبرمیدهند که ازاولاد [صفوةالمتصوفین[1]] جوانی چهارده ساله[2] خروج نموده بجانب آذربایجان در آمده و بغایت شجاع و دلیر است و والی شروان را دفع نموده دست در کمر[3] سلاطین ترکمان دارد و مذهب اثنی عشر[ی] ظاهر ساخته. درین باب فکر و تأمل بسیاراست و این معنی ازخوف راه زیاده است و اگر درین ولا ازخوف راه اندیشه بخاطررسد چگونه تواند بود؛ چون خود می‌فرموده‌اند که جهت ناامنی راهها چیزی[4] ترتیب یافته که اگر ضرورتی باشد و بمحل خوف رسیده شود هریك از ملازمان چیزی همراه داشته باشند.

و دیگر آنکه چون تمادی ایام این سفر ظاهر است و بر عمر اعتمادی نیست اگر یك نوبت دیگر ملاقات فرموده قاعدهٔ خیر باد بتقدیم رسد می‌تواند بود. اما با وجود این دو حال رضای خاطر ایشان است و بهیچ نوع دلخواه را بر مطلوب ایشان اختیار نمی‌فرمائیم وبا وجود آن حال ازین مقدمات که نوشته بودند، دغدغه نیز هست که مبادا بخاطر اشرف غباری برسد و تصور فرمایند که غرض ازین سخنان منع عزیمت ایشان است. چون همیشه ازروی دولتخواهی آنچه بخاطرایشان میرسد

۱ـ بنظرمیآید که کلمات نامهٔ اصلی، درزمان صفویه که مجموعهٔ ایواوغلی درآن زمان نوشته شده، مورد تصرف نساخ قرارگرفته باشد و اقلا عنوان صفوة المتصوفین ازطرف سلطان حسین سنی مذهب بعید است. بخصوص وقتی بدانیم که درسال ۸۸۳ نهضت ضدتسننی درهرات ایجاد شد وزمزمهٔ تغییر خطبه ومول بتشیع پیش‌آمد، چون مردم تصورمی کردند که سلطان حسین مایل بتشیع است. ولی سلطان حسین میرزا، پس‌ازمشورت بانورالدین عبدالرحمن جامی، شدیداً ازین زمزمه‌ها جلوگیری کرد وسید علی واحدالعین واعظ شیعی را امرداد تا ازمنبرپائین کشیدند وبدین ترتیب بقول صاحب مطلع‌السعدین «حسن اعتقاد خودرا برتمام عالمیان بتخصیص اعیان مملکت خراسان چون چون فروغ آفتاب تابان روشن و عیان ساخت». بعیدهم نیست که سلطان حسین بتشیع تمایل داشته ولی حفظ سلطنت را برامرمذهب ترجیح داده مثل هانری چهارم که‌مذهب پروتستان را رها کرده بکاتولیکی گرویده تا درهای پاریس بروی او گشوده شود.

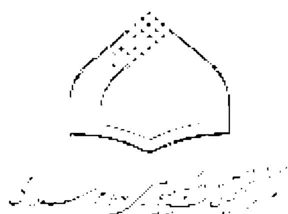
۲ـ مقصود شاه اسماعیل صفوی است که در ۸۹۲ متولد شده ودر ۹۰۶ درتبریز تاجگذاری کرده

۳ـ دست درکمر داشتن کنایه از زور آزمائی کردن و مبارزه است

۴ـ اینجا در متن نسخه قدری سفید گذاشته شده، شاید کلمه‌ای نانوشته مانده

بی تکلف گفت وشنود می‌نموده‌اند ما را نیز لازم نمود که هرچه درین ابواب بخاطر رسد اشعار فرمائیم.

باقی رأی سوابنمای مختار است و هر چه بصلاح مقرون خواهد بود بتقدیم خواهد رسید. سعادت دارین روزی باد*



* ازمجموعهٔ منشآت حیدر ایواوغلی

جواب امیر علیشیر

نه وادی صعب ایمیش فنا صحراسی		کیم انده گذر که یوق بلا آراسی
اندن چو کثمپ چخمدی ناپیداسی		کیمدن کیشی استکای نشان القاسی

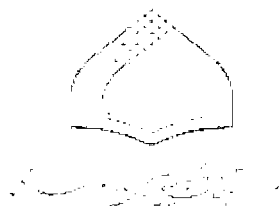
غرض بو رباعیدن بودر کیم چون عمرتاری عنکبوت رشته سندن هم اینحرکت در وهم مارك رك و حیات کونکلکی اونونك پرده سندن هم توقاراك در وهم چو روك راك و اجل تند بادی اثری فلك اطلس پاره پاره قیلغان رو آور دور پس بو عمر تاریغه بی بنیاد و اول حیات کونکلکیغه نه اعتماد خصوصاً که بو خسته بدنه اولم ضعفی استیلا تابمش مرضلرغباری صحلتر بوریغه زعفرانی پرده لرچکمش سن کثرتی سین عدد ینه برابر اولمش یعنی آلتمش حسابینه شمارشی بتمش و اول اجل شستدن نشانه کوز کوز کی وپای بیك قد سیله حیات اوقتن براق اولمق استابن بور کی بس فقیر بوحالتدن «ففروا الی‌الله»[1] حکمی ئیله تنگری اویغه و ارمغی بس قایده برغای کچدی عمرم بارحه غفلت برلا نادان لقده حیف. فالغنی صرف اوادی اندوه وپشیمان لقده حیف فونکل منی برقای*

[1] ـ سورة الذاریات ۵۰

* مجموعهٔ منشآت حیدر ایواوغلی . تصحیح این‌نامه بعلت منحصربودن نسخه بیش‌ازین ممکن نشد

جواب سلطان حسین بایقرا

دو تدم که سنی کعبه ساری کیتکای سن
اول مسجد اقصایه ویروب بنکای سن
بوخسته کونکل که سکرسك خاص او یدر
گر جانبنی دو تمیه سن سنکای سن
قویمم سنی بارقای*



* مجموعهٔ منشآت حیدر ایواوغلی

« سواد مکتوبی که سلطان حسین میرزا بشاه قاسم درباب تعزیت والده‌اش نوشته »

غرض قاسم پسر ارشد محمد نوربخش است که در زمان سلطان حسین میرزا ازعراق بخراسان آمد وپیرو مرشد شاهزاده محمدمعروف‌به کیچیك میرزا خواهرزادهٔ سلطان حسین بود. بعد از فوت این شاهزاده، قاسم بعراق‌برگشته، در ری ماند ودرضمن‌فتوحات شاه اسمعیل مورد توجه قرار گرفت و تا سال ۹۲۷ که سال مرگ اوست درعزت تمام زیست .

درعصر تیموری‌مرد دیگری‌بنام شاه قاسم‌منتهی ملقب بانوار وجود داشته که شاعری عارف ونسبةً توانابوده وچنانکه گویند باحروفیه سروسری داشته ودرتعالیم اواثری ازاباحت وعدم اعتنا باصول مذهبی موجود بوده ، چنانکه جامی درمورد مریدان وی گوید :

« اکثر ایشان از ربقهٔ دین اسلام خارج بودند ودر دائرهٔ اباحت و تهاون بشرع وسنت داخل »

این شاه قاسم در سراب درسال ۷۵۷ متولد شده و شاگرد شیخ صدرالدین‌اردبیلی (جد سلاطین صفویه) بوده‌ودرسال ۸۳۷ درخرجرد‌جام روی درنقاب خاك کشیده است .

برای اطلاع برشرح حال شاه قاسم نوربخش رجوع شود بحبیب السیر (جزو ٤ جلد ۳) یا رجال حبیب‌السیر ۲۵۶ـ۲۵۵ ودرموردقاسم انوار رجوع شود به مطلع السعدین جلد دوم . حبیب السیر جزو ۳ جلد ۳ ورجال حبیب‌السیر صفحات ۸۸ ، ۹۱ ، ۹۳ ، ۹۹ ، ۱۰۰ : فهرست‌ریو ص ٦۳۵ ، نفحات الانس جامی و کتاب از سعدی تا جامی .

عالی‌حضرت نقابت منقبت کرامت مرتبت امامت منزلت‌حقایق مآب ارشاد پناه امام ائمة الکشف والانتباه ، غوث الاسلام والمسلمین ، سرالله تعالی فی‌الارضین

آن شده درملکت سلطان پناه خاطراو «نوربخش» مهر وماه

المرتقی بعوالی‌الهمم عن حضایض الناسوتیة، المتجلی بانوار الحقایق اللاهوتیة خلد الله تعالی ظلال کرامته لاشاعة الحق والیقین و ابد کمال امامته لاسناده معالم الحقیقة والدین ، بعد از خدمات مخلصانه از کدورات ریا خالی و دعوات نیازمندانه بزیور استکانت حالی، معروض عتبهٔ[1] قدسی پناه میدارد که آرزومندی بنیل تقبیل[2] کرامت انجام که شعار قدوسیان است بغایتی رسیده که لاتسعه الطوامیر ولا تتحمله المسامیر . ضمیر پاك منیرت گواه حال من است . حصول آن مأمول از خزانهٔ کرم غیبی و الطاف بیکرانهٔ لاریبی میسر و مقدر باد . انه رؤف بالعباد .

بعد هذا مزبور صحیفهٔ عرض آنکه درین وقت استماع افتاد که حضرت عصمت شعاری ، عفت قبابی ،

دری برج کرامت فلك اختر سعد بحردر دانهٔ شاهی صدف گوهرپاك[3]

خدیجة المهد والاوان ، بلقیس العصروالزمان، اعنی والدهٔ بزرگوارآن‌حضرت ازین خاکدان سفلی میل حظایر علوی نموده .

آنچنان سوی خلد شد معصوم که وجودش بموت شد معلوم

شدت‌مفارقت بسبب این مصیبت عظمی تضاعف پذیرفت . تکثرت الاتصال علی الانفصال . بعد ازاقامت شرایط تعزیت قلب مهجور وقالب رنجور را بسعادت بقا وامید لقاء نوربخش حضرت کرامت پناهی تسلی میدهد .

مصیبت‌اگرچه عظیم‌است شاهاولیکن چه تدبیر شاها تو جاوید مانی

ثانیاً عرضه می‌دارد که مدت مدید شد که ساحت این دیار از انوار حضور فیض آثار محروم مانده وعرصهٔ آن مملکت از اشراقات ذات فایض البرکات منور و مزین است . همیشه دیدهٔ امید را بشاهراه انتظارداشته سعادت قدوم افاضت ملزوم‌را مترقب

۱- متن : عقیده ۲- بنظر میآید اینجا کلمه‌ای مثل (انامل) افتاده باشد ۳- متن : گوهر بینائی (؟)

میباشد. اکنون طریقهٔ اتحاد موروثی میان این نیازمند و والی[1] آن حوالی سمت تأکید و تجدید تمام یافته و مواد بیگانگی بوداد مبدل شده جهت التماس توجه ایشان بدین دیار بجناب سعادت مآب عدالت شعار عطوفت دثار ایدالله تعالی ظلال معدلته مظفراً کتابت فرستاده شد چون مدتی آن ناحیت بلقاءِ نوربخش «کمشکوة فیها مصباح[2]» منور بوده مأمول آنکه من بعد عرصهٔ این دیار نیز ببرکات حضور کرامت آیات صفت «عرضها کعرض السماءِ[3]» یابد.

ای آفتاب سایه زما برمدار هم

بزیادتی ابرام مشوش مجلس کرامت اتسام نمیگردد. ابداً عتبهٔ امامت مرتبت مهبط انوار هدایت و مورد آثار افاضت باد.*

۱ـ بنظر می‌آید که مقصود « از والی آن حوالی » اوزون حسن آق قویونلو باشد.

۲ـ سورة النور ۳۵ ۳ـ سورة الحدید ۲۱ ، درمتن . . . کعرض السموات

* مجموعهٔ منشآت حیدر ایواوغلی

سواد مکتوبی که سلطان حسین میرزا بایقرا

بمولانای جامی نوشته

نورالدین عبدالرحمن جامی شاعرفاضل در۲۳ شعبان ۸۱۷درقصبهٔ خرجرد جام متولد شده ودر روزجمعه هیجدهم محرم‌الحرام سال ۸۹۸ در هرات وفات یافته است .

وی خاتم شعراء متقدمین بوده و در دوران خویش مورد احترام خاص وعام هموطنان خود حتی‌سلاطین عثمانی‌قرارداشته‌است[1] .شهرت وی ما را ازهرگونه توضیحی دربارهٔ وی بی نیازمیکند (برای‌اطلاع برشرح حال و تعداد تألیفات وروابط او با ملوک معاصرخود وسایرمطالب رجوع شود به‌کتاب جامی تألیف جناب آقای علی اصغر حکمت که درآن بنحو جامعی بکلیهٔ منابع مربوط بجامی اشاره‌شده است .)

در جزو مؤلفات جامی‌که تعداد آنها را بعدد اسم جامی ٥٤ نوشته اند کتابی بنام مکاتبات در دست است‌که چنانکه از نامش بر می آید مجموعهٔ مکاتبات اوست با امرا و سلاطین و مشاهیر معاصر خود ودر آن مجموعه نامه های دوستانهٔ وی باسلاطین نسبةً زیاد است ، اما چون چندان شامل نکات تاریخی نبود ، نمونه را بهمین چند مکتوب قناعت شد .

چون تحفهٔ دعائی که لایق موقف مقدس آن حضرت عالی رتبت تواند بود

۱-با این حال جامی در نظر صفویه وایرانیان شیعی مذهب بعلت تسنن چندان مقبول نبوده است تا بحدی که شاه اسماعیل صفوی درهنگام فتح هرات دستور داد هر جا نام «جامی» نوشته‌شده بود نقطهٔ آن را برداشته«خامی» نمایند . حتی در کتاب الشقائق النعمانیة (طبع مصر ص۲۹٤) چنین نوشته که در حین توجه قزلباشان بخراسان پسر جامی جسد پدر خود را از مقبره درآورده درجای دیگر دفن نمود ووقتی قزلباشان قبر جامی را نبش کردند چیزی نیافتند . در کتاب مجالس‌المؤمنین قاضی نورالله نیز از جامی بعنوان«معاند» یاد شده است .

از قوت و استطاعت این قلیل البضاعة بلسان لا احصی ثناء علیك تعبیر نمی گردد ، دواعی شوق و نیاز گریبان جان مستنشقان روائح انی اجد نفس الرحمن گرفته بجانب بیت المعمور علم و عرفان می کشد. رجاء واثق و امید صادق است که «من حیث لایحتسب[1]» بدان سعادت عظمی فایز گردد. التماس چنان است که در اوقات طیبات از حاشیهٔ ضمیر دریا مقاطر منسی نباشد که انتاج مقاصد دارین درضمن آن اندراج دارد والسلام*.

۱- سورة الطلاق ۳
* منشآت حیدر ایواوغلی

مکتوب سلطان حسین بمولانا عبدالرحمن جامی

رشحات سحاب فضل و افضال وقطرات غمام بلاغت و کمالی که ریاض بهارستان الفاظ و معانی و گلزار نگارستان آمال و امانی را سرسبز و سیراب گردانیده بود، اعنی نگاشتهٔ خامهٔ سحرپرداز و رقم زدهٔ کلك مشکین طراز عالی‌جناب هدایت مآب ولایت ایاب، عرفان دثار، حقایق آثار، مظهر الطاف ربانی، مظهر آیات سبحانی، کاشف اسرار الطریقة، مهبط انوار الحقیقة، المختص بعنایة الملك المنان، مولانا نورالحق والدنیا والدین عبدالرحمن، ابقاه الله تعالی علی‌مفارق المخلصین والمعتقدین موسوم باسم‌بهارستان[1] گشته، سمت‌ارسال یافته بود، معتمد خواص مجدالدین محمد که همیشه دم صدق از ولای آن آستان قدس آشیان میزند، بمجلس همایون آورده و با وجود آنکه از جهت قوت ضعف و ضعف قوت طبیعت از اصغای الفاظ و اقبال غافل و عاطل بود، مضطرب وار بلکه بی‌اختیار، معتمد مشارالیه را بادای بعضی از روضات و لطایف و غرایب آن امر فرمودیم و استماع آن موجب صحت دماغ وجمعیت وفراغ گشت، چون‌اکنون بهمم عالیه، بساط بیماری‌بنشاط و کامکاری‌مبدل گشت، مقرر چنان‌است که خواجهٔ مشارالیه من‌اوله الی‌آخر، بحسن ادا، درمجلس خاص بدفعات بعرض رساند. یقین که موجب زیادتی بهجت و مسرت خواهد گشت.

۱- مقصود کتاب بهارستان است که‌جامی بتقلید از گلستان سعدی وبنام سلطان حسین‌میرزای بایقرا ساخته است. وی این کتاب را برای فرزند دهساله خود ضیاءالدین یوسف پرداخته و همچون گلستان سعدی بهشت بـاب تقسیم نموده است و تاریخ اتمام آن را که سال ۸۹۲ می‌باشد در پایان کتاب بدین آورده:

تکاپوی خامه درین طرفه نامه ... که جامی بر او کرد طبع آزمائی
بوقتی شد آخر کـه تاریخ هجرت ... شود نهصد از هشت بـر وی فزائی

ارشاد پناها ! درین ولا از افواه چنان میرسد که عزیمت فرموده اند که دیگر باره فسحت اقامت را طی کرده مسافت راه حجاز سپرند . بنابرآن که مبادا این تردد در خاطر شریف بوده باشد ، احباب را خاطر در ترددی است . التماس آنکه بزودی کیفیت اعلام فرمایند و پیوسته بهمت عالی نعمت امداد فرموده ، از حاشیهٔ ضمیر انور محو نفرمایند .

ظل هدایت و ارشاد برمفارق اهل اعتقاد ممدود باد .*

* منشآت خواجه عبدالله مروارید

«نشان پادشاه فردوس آرامگاه سلطان حسین میرزا در منع ریش‌تراشی»

چون احیای سنت سید المرسلین زینت عذار روزگار دولت ما گشته وزلف تو- برتوی ازالهٔ بدعت زیب رخسار خورشید انوار فطرت ما آمده ، مهما امکن ملاحظهٔ مو بمو از امور ملت سید الثقلین نموده ، در تحریك سلسلهٔ اجراء احکام شریعت یك سرمو فرو گذشت نمی‌فرمائیم و غبار خط بدعت و ضلالت از چهرهٔ احوال و اوضاع نوخطان خط مناهی وملاهی زدوده می گردانیم و من الجمله درین وقت که باغ عارض فردوس آئین ما که ازمهب نسیم « ولقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم»[1] جلوه گاه طاوسان سنبل و ریحان « انبتهم الله نباتا حسنا[2] » گشته ، نقوش محاسن الا فی شعر اللحی زینة الفتی بر صفحهٔ حال جهان آرای ما شرف ارتسام یافت ، داعیهٔ رفع بدعت ریش تراشی که بر روی روزگار استمرار یافته بود ، سر از خاطر انور بر زده ، این حکم ساطع که بمنزلهٔ نص قاطع است بنفاذ پیوست که چون ستردن موی رجال آشفته حال که حرام متفق است واز جملهٔ منکرات موسی آسا برسر آمده ، بر مقتضای فحوای «و ریشاً ولباس التقوی»[3] در ممالك محروسهٔ بهشت آیین که وجه الدین تمامت روی زمین است ، مادهٔ این فساد بر کنده شود . سبیل قاضی خواف و با خرز آنکه درتفحص وتجسس این شغل عظیم ، عظم شانه ، صفت موی شکافی کرده ، نشان ستردن محاسن که سپردن طریق قبایح است بر هر روی که بیند ، روی نه بیند (؟) و ضبط ثغور امور اسلام و حفظ حدود خدود جمهور انام مسلوك دارد که من بعد تیغ بدعت بهیچ روی کشیده نشود و طایفهٔ جوانان که با وجود درجهٔ التحاء بعشوهٔ زمان ساد کی

---

۱ - سورهٔ التین ٤ ۲ - سورهٔ آل عمران ۳۳ ۳ - سورهٔ الاعراف ۲۵

وصفا مغرور بوده‌اند بمقتضای دلالت علیکم بحسن الخط درخط شوند و گوش و گردن ایشان که از زیور درر اللحیة حلیة عاطل و عاری باشند و همه را از گوشمال یوم «تلفح وجوههم النار[1]» متأثرومنزجر گردانند. ناسیه روی‌شود هر که دراوغش باشد.
و زمرهٔ قلندران بی‌سر وپایان که یکبارگی بچهار ضرب بدعت خودرا ازلباس محاسن مجرد کرده اند و مدة العمر چون سایر اوباش از طریق تراش، استره سان سر برسنگ بطالت داشته، همه را کلبانگ سیاست زده، بهروجه که برآید، زجر و تأدیب نمایند تا سربرخط فرمان نهاده سرکشی نکنند. جماعت سرتراشان و آئینه داران بحکم «لا تاخذ بلحیتي ولا برأسي»[2] دست کوتاه داشته، نوعی نمایند که قصور تراشیدن موی ریش بدرازی نکشد و یکسر مو ازین محدث ناخوش مشوش در دیدهٔ هیچ آفریده درنیاید*

۱ - سورة المؤمنون ۱۰۶ ۲ - سورة طه ۹۵
*منشآت حیدر ایواوغلی

سواد کتابتی که سلطان حسین میرزا بایقرا برستم پادشاه نوشته[1]

پس ازمرگ یعقوب پسرش سلطان بایسنغر پادشاه شد. اما مواجه با مخالفت امرا گردید. نخست امرا مسیح میرزا پسرحسن بیك را بسلطنت برداشتند؛ ولی این مدعی درمعرکهٔ جنگ کشته شد. بار دیگرمحمود بن اغورلو محمد بن حسن روی بتبریز نهاد؛ ولی وی نیزدستگیر و خبه شد. اما بار سوم که رستم بیك پسرمقصودبن‌حسن بیك علم مخالفت برافراشت امراجانب بایسنغررا رهاکردند وبایسنغربشروان نزد فرخ یسار گریخت و چون داماد وی بود فرخ یسار وی را کمك کرد وبجنگ رستم بیك فرستاد.

رستم برای تقویت خویش، فرزندان سلطان حیدر را از زندان نجات داد و پس از مدتی زد و خورد بالاخره بکمك سلطان علی میرزا پسرسلطان حیدر درین معرکه پیروز گردید و بایسنغر درجنگ کشته شد وپس ازیکسال وهشت ماه دوران سلطنتش بسر آمد.

اما رستم پس از رسیدن بتخت سلطنت از قدرت و نفوذ پسران سلطان حیدر وحشت کرد وآنان را باردبیل فرستاد و چون مریدان آنها بسیار فراوان شدند، برادران را باردو احضار کرد و خواست سلطان علی را بکشد.

سلطان علی بابرادران خود مطلع شده فرار کردند و رستم‌سپاهی بدنبال آنان فرستاد ودرجنگی که درگرفت سلطان علی کشته شد. ولی سلطان علی قبلاً جانشینی خود را باسمعیل داده و او را روانهٔ اردبیل

۱ــ در نسخهٔ منشآت خواجه عبدالله مروارید عنوان نامه چنین آمده « نامهٔ سلطان حسین بایقرا بامیررستم بیك آق قویونلو. »

کرده بود و اسماعیل در اردبیل مخفی بود و کسان رستم باهمه جهدی که کردند براو دست نیافتند (رجوع کنید به احسن التواریخ روملو).
رستم بیك آق قویونلو درسال ۹۰۳ بشرحی که خواهد آمد کشته شد.

بعالیجناب سلطنت مآب، اخوت انتساب، معدلت شعار، نصفت دثار، مستجمع الآثار «وما منا الا له مقام معلوم»[۱]، مستفیض انوار السلطان ظل الله یأوی الیه کل مظلوم، بقیهٔ دودمان عظمت و کامکاری، نقاوهٔ خاندان دولت و بختیاری، جلال السلطنة والدنیا والدین رستم رفع الله تعالی من الاسلام اعلامه وتفذین الانام اوامره واحکامه، زواهر جواهر تحیاتی که از طیب نفحات مشکسای آن ریاحین ریاض انس نکهت پذیرد و نفایس عرایس تسلیماتی که از اشعهٔ انوار عالم آرای زاویهٔ وداد فراغ گیرد ابلاغ داشته، عوالی همت گردون اساس و اعالی نیت خورشید اقتباس بر ارتقاء مدارج جاه و جلال و اعتلاء مراتب عز و اقبال مصروف است و از بخت ارجمند آن مهبط آثار خسروی و مطلع انوار کسروی منتظر آنکه میامن توفیقات سبحانی محافظ احوال ومهیج آمال آن [خسرو صاحب[۲] قران] بوده [و بمدارج[۳] سنیه و منازل بهیه رفعت بخشد.] انه قریب مجیب.

هذا انهاء رأی ملك آرای آنکه بر عالم و عالمیان ظاهر و باهر است که صورت التجا(؟)و ارتباط جناب سلطنت مآب مرحوم مبرور حسن بیك که بنسبت این جانب از کمال اشتداد حکم مبانی «سبعا شداداً»[۴] داشت برچه نهج منتهی گشت و اخلاف مغفرت شعار جناب مشارالیه رعایت قواعد اخلاص نموده سلاسل اعتضاد را چگونه مستحکم داشتند. خصوصاً برادر غفران شعار یعقوب بیك برد الله مضجعه و طاب ثراه که اعمدهٔ خلوص اعتقادش نه چنان مورث تشیید مبانی اتحاد گشته بود که کلك

۱ - سورة الصافات ۱٦٤ ۲ - منشآت مروارید: بقیهٔ خاندان جاه و جلال
۳ - منشآت مروارید: ارتقاء دولت بمدارج سنیه ومنازل بهیه دست دهد ۴ - سورة النبأ ۱۲

سوگوار و خامهٔ قیری عذار از عهدهٔ تسطیر و تحریر آن بیرون تواند آمد.

لله الحمد که اکنون نوبت جهانداری و فرمانروائی بر حسب نوید عاطفت «نجعلهم الائمة ونجعلهم الوارثين»[۱] بدان جناب سلطنت مآب انتقال پذیرفته و بحکم منطوق الحب يتوارث بر ذمت همت همایون ما لازم و متحتم است که مراقبت و مراعات طریقهٔ سابقه بهرحال مرعی و مسلوك ماند.

سلطنت مآبا ! از جلوس شریف بر وسادهٔ سلطنت و نزول واقعهٔ هائله و حادثهٔ نازلهٔ برادر غفران پناه مشارالیه، اگر چه تا غایت مدتی متمادی متخلل شده اما چون ادای مراسم تهنیت و تعزیت را در سنت سلاطین جم جاه و خواقین حشمت دستگاه تأخیر و تسویف مخل و مضر نیست و درین مدت بواسطهٔ سوانح روزگار در عقدهٔ توقف مانده بود، درین وقت معتمدالخواص، السابق فی مضمار الاخلاص، ساربان علی را، که از معتمدان خدمتکار و مخصوصان[۲] قدمت آثار بشرف محرمیت تمام امتیاز دارد، فرستادیم تا مراسم تهنیت ملك موروثی وقواعد تعزی اقربای نامدار کامکار بجای آورده، رابطهٔ محبت را استداد دهد والتماس معاودت فرزند عالی گهر سلطان ابوتراب میرزا ومحمدمحسن[۳] میرزا را که به سبب غرایب تقدیر ربانی، ازشدت مرضی که طاری شده بود و بیمن همت احیای دولت به خیر مقرون گشت، توهم بخود راه داده روی آمال بر آن جانب آورده اند نماید.

مطموع آنکه چون طریقهٔ مصادقت بين الجانبين بنوعی رسوخ یافته که انهدام بنیان آن از قبیل ممتنعات است، من بعد راه ورسم مغایرت را طی فرموده فرزندان مشارالیهما را بدین جانب روانه گردانند.

---

۱ - سورة القصص ٥ ۲ - درنسخهٔ حیدر ایواوغلی: صوفیان ۳ - نسخهٔ منشآت خواجه عبدالله: محمد حسین

[پیوسته[1] مراعات این طریقه را منظور داشته ودرسوانح احوال ، اعلام وپیغام لازم دانند که مأمول آن است که فوائد دنیوی و اخروی ازین‌جانب بحصول‌پیوندد . انشاءِ الله تعالی وحده العزیز والسلام] .*

۱ - بجای قسمت بین‌دو قلاب که‌حیدر ایواوغلی چنان نقل‌کرده در مجموعهٔ منشآت خواجه عبدالله مروارید چنین آمده :

«مراعات طریقهٔ موالات و مؤاخات را لازم شناسند و درصوادر احوال ، اعلام وپیغام مبذول دارند . مواد نصفت و دولت در تصاعد باد . انشاءالله تعالی» .

* منشآت حیدر ایواوغلی ومنشآت خواجه عبدالله مروارید Bib. Nat. Fond . Pers. 221

کتابت حضرت اعلی بشاه اسمعیل[1]

عالی‌جناب سلطنت‌مآب خلافت نصاب سیادت انتساب عدالت شعار نصفت آثار، مشید ارکان العظمة والجلال، مؤسس [بنیان السعادة[2]]، اختر مهر سپهر ایالت و کامکاری، دری درج رفعت و بختیاری

گوهر درج سعادت، اختر برج شرف
در دریای سعادت، خسرو عالی تبار
در حریم ملك و عزت کامیاب و کام بخش
بر فراز تخت دولت کامران و کامکار

المختص بعنایة الملك الجلیل، مظفر السلطنة والاقبال والدنیا والدین، شاه اسمعیل مهد الله تعالی قواعد المعدلة بدوام دولته، را تحیاتی که روایح مسکیة الفوایح آن بخور مجمر ارواح انس را نکهت فزاید. وتسلیماتی که لمعات مشاعل خورشید شمایل آن فروغ شعشعهٔ انوار قدس را مدد نماید، منبی از هوای مودت فزای « یحبهم و یحبونه[3] » و منتمی[4] از زلال ساغر مالا مال احبوا اهل بیتی بحبی همواره مسرع اختصاص و رفیق طریق مودت خاص گردانیده، ابلاغ میرود و ارادهٔ خاطر قدسی همت و دواعی نیت عالی نهمت، بدان آمل است که بمیامن آثار بخت فیروز و انوار دولت ملك افروز، توفیق اشاعهٔ عدل و داد و تأیید افاضهٔ حسن معاش و معاد بنسبت

---

۱ - این نامه در مجلهٔ ارمغان سال چهاردهم صفحه ۴۵۳ — ۴۵۱ نیز چاپ شده و اختلاف مهم دو نسخه در اینجا ذکر گردیده است.

۲ - ارمغان: بنیان مبانی ۳ - سورهٔ مائدهٔ ۵۸ ۴ - ارمغان: مسمی

کافهٔ عباد بلاد رفیق حال وقرین آمال‌دولت مآل باشد . والله یهدی‌من یشاء الی صراط مستقیم .

بعد هذا تصوبر ضمیر خسروانه و انهای رأی منیرشاهانه آنکه نگاشتهٔ خامهٔ نوادر بیان و رقمزدهٔ کلك جواهر فشان که مصحوب قدوة الا ماثل والأقران یعقوب آقا ارسال داشته بودند ، در اواسط شهر [شعبان المعظم[۱] نهصدوده] رسید و بوسیلهٔ حسن تقریر نواب عطارد نظیر فحوای مؤدای آن بمحل رفع مقرون گردید . اشارتی که بتواتر مفاوضات و توالی رسایل و مراسلات بین الجانبین رفته بود ، چون مقتضی رأی شفقت التماسست ، من المهد الی العهد ، برمراتب حال دوستان موافق و نیکخواهان صادق مجبول است و بر عالم و عالمیان ظاهر شده باشد که مراعات جانب سلاطین عظام و ولاة و حکام ولایاتی که با ممالك محروسه قرب جوار دارد ، در ازمنهٔ سابقهٔ ولاحقه بچه مرتبه فرموده‌ایم وهر آینه [به نسبت آن عالیجناب[۲]] که بشرف امتیاز [نسبت بنوت[۳]] بخاندان‌نبوت‌ومحبت و دودمان امامت و ولایت ممتاز باشند ، باضعاف و آلاف آن خواهد بود ویقین است که چون آن [عالی[۴]] جناب مستدعی آن باشند، این معنی با کمل وجهی صورت پذیر خواهد گشت .

ثانیاً آنچه درباب عطوفت و اشفاق به نسبت حال خجسته [فال[۵]] فرزند اعز ارشد [ارجمند[۶]] سعادت یار ، منظور انظار حضرت آفریدگار ، مهر سپهر رفعت و شهریاری ، اختر برج [سعادت[۷]] و کامکاری ، المؤید من عندالله المهیمن المنان ، ابوالفتح محمد حسین بهادر خان ، مرقوم رقم اتحاد شده بود ، بسمع اذعان و قبول متلقی شد و صورت آنست که مسموع مسامع اقبال شده باشد که در ایام سلطنت

۱- نسخهٔ منشآت خواجه عبدالله کتابخانهٔ ملی‌پاریس : [ربیع الاول] ۲- ارمغان : [نسبت بآن حضرت] ۳- فقط درنسخهٔ منشآت‌پاریس ۴- ایضاً فقط درنسخهٔ پاریس ۵- ارمغان : [مآل] ۶- فقط در ارمغان ۷- نسخهٔ پاریس : «سلطنت»

ارجمند از برادر و فرزند و خویش و پیوند و امرای عظام و غیر ذلك اگرسهوی یا تقصیری بظهور پیوسته است ، آنرا از نظر اعتبار ساقط داشته کان لم یکن شیئاً مذکورا دانسته ایم و مرحمت و شفقت عمیم در بارهٔ ایشان نقصان و زوال نیافته و بـه نسبت فرزند مشارالیه چون همان قاعده مرعی است ، بلکه در قسمت ولایات محروسه ، ببعضی از اولاد امجاد ملك استراباد را که معظم بلاد است با بعضی از ولایات دیگر بدو ارزانی‌داشتیم که فرزنداعز امجدسعادت یار ، فارس بادیهٔ رضاطلبی و فرزندی ، زایر کعبهٔ سعادت و ارجمندی ، محمد محسن بهادر ، بواسطه نقاری که میان برادران و ابنای جنس میباشد ، متوجه استراباد شده بود وهرچند ازینجانب التماس مدد و کومك نمود ، مأمولش درجهٔ قبول نیافت و منع بسیار نیز فرمودیم . اکنون که آن عالیجناب قدم استشفاع در میان رفع حجاب آن فرزند نهاده اند و صحیفهٔ وداد مشتمل بر سفارش او فرستاده ، یقین که آن مقصود بروجه احسن از مکمن غیب چهره‌خواهد گشود وجز مآثر شفقت و التفات دربارهٔآن فرزند امری واقع نخواهد بود .

مترقب آنکه بنوعی که اراده فرموده اند پیوسته حدایق مخالطت و بساتین مصادقت را برشحات جویبارمودت سرسبز و سیر آب گردانیده[۱]] ابواب مراسلات مفتوح دارند . [صحایف[۲]] مجد و اقبال از شوایب غبار زوال و نکال مصفی باد .*

۱- این قسمت را نسخهٔ ارمغان ندارد ۲- نسخهٔ پاریس : [صفحهٔ]

* منشآت خواجه‌عبدالله ومجلهٔ ارمغان سال چهاردهم ص۴۵۳ـ۴۵۱

« مکتوبی که مقرب الحضرة السلطانی[1] بپادشاه شروان فرخ یسار نوشته »

لمعات آفتاب دولت ارجمند و رشحات سحاب حشمت بی گزند بمیامن اشاعهٔ انوار و محاسن افاضهٔ امطار همت عالی نهمت اعلی جناب سلطنت‌مآب معدلت انتساب، ظل الله فی العالمین ، کهف الانام و عون المسلمین ،

ملیك ملوك الارض شرقا ومغرباً   عزایمه ازرت بزهر الکواکب

مظهر اسرار السلطانی ، ظل الله فی الارضین ، مطلع الانوار و «نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین»[2] ، منظور انظار حضرت آفریدگار ، معین السلطنة والدنیا ، فرخ‌یسار ، اعز الله سریر الملك بوجوده و افاض علی الانام آثار عدالته وجوده در فضای جهان و مساحت دوران ظاهر و متقاطر باد و دوحهٔ مرام و روضهٔ دولت و احتشام باقطار امطار عنایت ابدی و هدایت سرمدی تازه و ناضر باد ، بحق النبی و عترته ذوی الحسب الظاهر والنسب الزاهر .

بعد از تمهید قواعد افتقار وتبلیغ مراسم انکسار ، مرفوع مواقف غیبی لطائف سدهٔ سنیه و معروض مقاصد قدسی موارد عتبهٔ رفیعه آنکه چون بر حسب من احب شیئاً وجب له حب کل ماینسب الیه ، حبل‌متین خلوص نیازمندی بارکان مبانی دولت علیا استحکام تمام دارد و این‌مدت که خدمت مولانای اعظم ، جامع الفضایل والحکم ، زبدهٔ ارباب الکمال و نقاوهٔ اصحاب‌الفضل والافضال ، مولانا نعمان الدین که از وطن مألوف و مسکن معهود ، ساحت این دیار را بیمن قدوم مسرت لزوم مشرف داشته ،

۱- یعنی امیرعلیشیر نوائی وزیر معروف سلطان حسین بایقرا   ۲- سورهٔ القصص۵

شیمهٔ مخالطت ومصاحبت این نیازمند را پیرایهٔ انس واستیناس گردانیده بود ، اکثر اوقات در بقعه‌هائی که بمیمنت توجه خاطر اصحاب. همم این مخلص را توفیق احداث آن دست داده ، درمزاولهٔ فنون و ممارسهٔ علوم اجتهاد تمام نموده وباندك وقتی صفت تقدم وتفوق او برجمعی کثیر وجمی غفیر بظهور پیوسته ، استحقاق رعایت واستیهال تربیت از وجنات احوال او لایح گشت . اما چون طبق کریمهٔ ان الینا ایابهم [۱]، امارت حب الوطن من الایمان در سویدای باطن غالب یافت ، هرچند بمناصب سنیه ومدارج بهیه که لایق اهل کمال تواند بود ترغیب یافت، طواف کعبهٔ آستان موهبت آشیان را بر آن راجح دانسته ، در تصمیم عزیمت مبادرت نمود . رجاء واثق و امل صادق آن که چون اهتمام خاطرخورشید مآثر بر ارتقاء مدارج‌معارج‌اصحاب فضیلت عموماً و انتماء شجرهٔ امانی‌مشارالیه خصوصاً درجهٔ کمال دارد ، بابلغ وجهی مراعات و مراقبت جانب او تقدیم یابد و نیل مرادات و مأمولات او بیمن همت عالی نهمت تیسر پذیرد .

ریاض مکرمت و احسان بفیوض عنایت ملك‌مستعان سرسبزوسیراب باد*

۱ــ سورة الغاشیة ۲۵

نامهٔ شروان شاه بسلطان محمد خان غازی (فاتح)

بنده‌گی سلطنت شعار معدلت آثار شهریار معظم کامکار اعظم، مالك رقاب الامم، مغیث الانام، نصیر الاسلام، باسط الامن والامان، قامع الضلالة والطغیان، قاتل الکفرة والمشرکین، المؤید من عندالله رب العالمین، پادشاه جوانبخت، سلطان محمد کامبین، مدالله ظلاله و انال فی الدارین آماله، سلام موفور وتحیت غیرمحصور انهاء و اهداءِ کردانیده، [چون] اشتیاق وآرزومندی نه‌در آن‌حدست که‌بتحریر بنان ببیان آید بر آن خوضی نمیرود. توفیق ملاقات بر وجه احسن میسر باد.

بعده معروض می‌رود که ازین جانب باستماع رسیده بود که لشکر بنی اصفر لعین، خذلهم الله تعالی‌الی‌یوم الدین، براهل‌اسلام قصد کرده، بنده‌گی‌جناب‌سلطنت مآب، بتهییج غیرت اسلام، عساکر منصورهٔ اسلامیه، نصرهم الله تعالی[را] مجتمع ساخته، با توکل باری‌تعالی که «ومن یتوکل علی الله فهوحسبه ان الله بالغ امره»[1] برهر عزیمتی که نهضت فرموده‌اند، «نصرمن‌الله»[2] همعنانی کرده براعدای دین مؤید و منصور کشته، اندر این بشارت حمد و سپاس و شکر بی قیاس بحضرت ربوبیت ادا کرده شد تا لمعان بارقهٔ تیغ اهل ایمان ظلمات کفر و شرك را زائل و باطل کرده، ابتهاج و مسرت افزوده‌آید. «فقطع‌دابرالقوم الذین ظلموا و الحمدلله رب‌العالمین»[3] خوانده شد. الحالة هذه خلف الامراءِ والاکابر، مستجمع المعالی والمفاخر، ضیاءِ ـ الدین یوسف بك، اعاده الله بالخیر، روانه نموده شد که بعد از سریر بوسی لوازم تهنیت غزو وجهاد را مؤدی داشته، باخبار سارهٔ صحت ذات ملك صفات مجاز کشته، این‌جانب را مسرور ومبتهج‌سازد وبنابر آنکه قبل‌ازین دوقطعه بر کسطوان زرنشان

۱- سورة الطلاق ۳ ۲- سورةالصف۱۳ ۳- سورة الأنعام٤٥

که ازاستادان خاصهٔ همایون، تاجراین مخلص، خواجه یار احمدشیروانی خریده[و] آورده بود، بسیاری از آن حظ کردیم و بجهت تکمیل بقیهٔ ملبوسیه‌اش قیمت هفت هزار وچهارصد درم نقرهٔ خالص، برای ساختگی زره وخود، مصحوب مشارالیه فرستاده شد، که بعمل استادان فایق و زره گران حاذق بقدر قد و اندازهٔ تن که بمزبور تسلیم شده، در عرصهٔ عرضه تقریر نماید.

ملتمس و متمنی است که بخدام درگاه اشارت فرمایند[تا]بیمن اهتمام ایشان صورت اتمام پذیرد. بواقی مشافهات بتقریر دارنده موکول است.

بزرگا تا شود هر شب کواکب | چو نرجس تافته بر سبز گلشن
ترا بر قد که شد ز آفات سالم | ز حفظ حق مضاعف باد جوشن*

* منشآت فریدون بیك، جلد اول صفحه ۲۲۷_۲۲۶

جواب

مکتوب مرغوب ملاطفت اسلوب که از جناب ایالت مآب حکومت نصاب اعدل الحکام فی الزمان ، اکمل الولاة فی الاوان ، حامی الثغور فی الاقطار ، قاتل الکفرة والاشرار ، المخصوص بمزید عنایة الملك الکریم ، پدر سعادت انتساب ابراهیم ، لازالت شموس اقباله شارقة من مشارق الاجلال وما برحت بدور جلاله لامعة من مطالع الآمال ، در اسعد ساعات و احسن اوقات مصحوب سید الامراءِ والأماجد ، ینبوع المعالی والمحامد ، سنان الدین یوسف آغا و مفخر الکتاب ، جامع الفنون والآداب ، مولانا بدرالدین محمود بلغهما الله تعالی الی المقام المحمود ، ظهور و ورود یافت و آنچه از تسلیمات و تحیات و مصافات و التیاعات و بهجت و سرور و فرحت و حبور ، از حصول فتح و ظفر محبان بر کفرهٔ فجرهٔ بی ایمان ، خذلهم الله ودمرهم ، در فحاوی آن مندرج بود ، همگی موجب انشراح خاطر و انفتاح ضمیر فیض مآثر گشت . یعلم الله که تأکد وداد و ولاو تعقد صدق و صفا متزاید و متضاعف واقع شد خصوصاً در سپارش تکمیل و ارسال نمودن زره گره از میان برخاسته و در وجود محبت اندود ، از منبت هر موئی ، روزنهٔ نهانی چون چشمهای دروع داودی بفضای مودب(؟) جاودانی حضرت خداوندی مدظله العالی گشاده گشته وشاهدجانرا ازهریکی از آن مشاهدهٔ مآثر مصاحبت روحانی در عالم جسمانی میسر گشته گفت :

برون از عالم حسی است چشم خورده بینانرا

به غمزه سوی یکدیگر اشارتهای پنهانی

و حسب الالتماس درعی از دروع خاصه بسیم و زر ، نه سبك وزن گران کار ، باخود زر

نشان اعلی که حاضر بود ارسال رفته ، آقچه بهاء سیم را نیز با مشارالیهما بخدمت اصدار نموده شد[۱] .

باقی حالات را از ایشان تحقیق فرموده ، همواره ابواب مکاتبت مفتوح دارند تا مشید قواعد دوستی گردد . زیاده اطناب نرفت . اطناب چتر دولت باوتاد خلود مستحکم و سایبان عز و رفعت معلی و وجود شریف مکرم باد برب العباد .*

۱- متن : نموده باشد

* منشآت فریدون بیك جلد اول ص ۲۲۷

«نامهٔ سلطان محمد خان ثانی بسلاطین عجم ودرخواست آب چشمه‌ای که دافع آفت ملخ بوده»

سلاطین کامکار و خواقین نامدار و پادشاهان روزگار و شهنشاهان عالی مقدار و ملوك شریعت شعار و حکام معدلت مدار و امراء نصفت دثار و وزراء مکرمت آثار، خلد الله تعالی سلطانهم و افاض علی کافة الانام لطفهم و احسانهم، خصوصاً اماجد ذوی‌الالباب و اکارم عالی انساب وقضات عظام وسادات کرام و عموماً ساکنان ممالك اسلام و متمکنان مغاك شاك مکنهم الله باحسن الاحوال و یسر لهم فی الدارین خیرالمآل، بعد از تبلیغ سلامی که روایح فوایح آن دماغ خسروان را معطر کند و تمهید پیامی که قلوب اهل جهان را منجذب نماید، اعلام رأی عالی شأن آنکه ولایت یونان[1] که در السنهٔ ناس مشهور بقرمان است و بنا بر ملاصقت آن به ممالك محروسه، رعایت خاطر سکانش بر ذمت همت شهریاری واجب و لازم وچون استماع نمودیم که درین مدت از تقدیر الهی صورت اختلال و تباهی بواسطهٔ ظهور ملخ

---

۱ ــ چنین است در متن ولی بنظر می‌آید که این کلمه « لیقونیه » بـاشد یعنی صورت معربی از **Lycaonia** نام یونانی دیرین این سرزمین پیش از تسلط عثمانیان برسراسر آناطولی، دراین ناحیه ده امارت نشین ترکمان وجود داشت که قرامان یاقرمان بزرگترین آنها بود واین نام ازنام قبیلهٔ ترکمانی گرفته شده بود که درآن اقامت داشت. مرکز این ایالات لارنده بود که گاهی قرمان نیز خوانده می‌شد و از شهرهای معروف آن قونیه (**Iconium**) پایتخت سلاجقهٔ آسیای صغیرومدفن جلال‌الدین محمدمولوی ودیگرلاذقسوخته (**Laodicea Combusta**) وبالاخره آنقره (**Ancyra**) رجوع شود بکتاب « اراضی خلافت شرقیه » تألیف لوسترنج با ترجمهٔ آن از انتشارات بنگاه نشر وترجمهٔ کتاب.

بغلات و حبوب بلاد و نواحیش روی نموده و بهیچوجه دفع و منع آن ممکن نشده و از اهل تجارب محقق و معین گشته که در ملك لورستان عین. نابع موجود است که از آن آب بقدر کفایت چون باطراف و اکناف نقل میکنند • بتعاقب آن ماء زلال طیور دافعهٔ متعدده می‌آیند و جراد منتشر را هلاك می کنند و بفرمان خدای عز و جل کدورتی که از آن آفت سماوی برخسارهٔ زمین سر بر زمین رسیده با ظفار قهر و منقار خشم درمی‌زدایند• از آن سبب حاکم آن دیار ، جناب‌حکومت مآب ایالت نصاب ، شوکت ایاب ، سعادت مناب ، معزالدولة والدین ، ابراهیم بك کامبین ادام‌الله اقباله، با جمهور وضیع و شریف ازصغار و کبار آن دیار متفق گشته ، عمدتی السادات العظام و قدوتی الاشراف الکرام و خلاصتی اولاد الرسول و زبدتی اسباط البتول ، سید شمس الدین و سید نظام الدین • ادام الله توفیقهما و یسر بالخیر عود هما ، را که هر یك از سالکان راه شریعت و رهروان نهج حقیقتند• با تضرع و نیاز ارضاء کرده بجهت‌آوردن آن آب که سبب صلاح عالم ونظام‌حال نوع بنی - آدم است بدان اطراف فرستاده و ضراعت نامه‌ای از جانب خودشان نوشته ، منبعث نموده اند. از برای تأکید رعایت و تمهید حصول مقصود ایشان از این جانب [دیگر[1]] حسب الاستدعاء این کتاب مستطاب مرقوم گشته ، سمت اصدار یافت ، باید که شهر بشهر و ناحیه بناحیه ، از هر دیار و بلاد و قلاع و بقاع و اماکن و رباط[که]برسند، رعایت‌جانب وتقویت ایشان ازعمدهٔ‌نصرت‌اسلام شمرده، درسرعت امداد ذهاب و ایاب ایشان التفات و معاونت دریغ ندارند و توقع از مکارم اخلاق و مسلمانی و اشفاق همگنان آنکه بحکم اذا اتاکم کریم فاکرموه مقدم عزیزشان معزز و مکرم و موقر و محترم دارند و در مواضع مخوفه معاونت و تقویت ایشان را از مثوبات اخرویه معدود داشته، اجتهاد دریغ نفرمایند و بترتیب

۱ــ چنین است . درمتن وظاهراً [نیز]

مهمات و حل مشکلات اهل اسلام مساعی جمیله بظهور آورند که بتوفیق الله از حسن معاونت آن عزیزان مقضی[1] المرام عودت فرمایند و ادعیهٔ فائض البرکات منتظران این دیار را ذخیرهٔ اعمال حسنه دانند و درآنکه عندالله والناس مشکور و مأجور مثوبات آن نزدیك و دور، بر جراید اعمال و صحایف آمال همگنان، واصل و مندرج خواهد گشت، شبهه‌نیست و من الله العون و التوفیق.

زیاده بسط نرفت که سعادات مساعد روزگار معاضد باد. بالنبی و آله الامجاد*.

۱ـ درمتن: مقتضی المرام

* منشآت فریدون بیك جلد اول ۲۵۸ — ۲۵۷

جواب

عرضه داشت درویشان خاك نشین و دعا گویان کمترین ، غفرالله ذنوبهم ، بحق خاتم النبیین ، بر رأی عالم آرای کماشتگان عتبهٔ علیهٔ سلاطین عدالت آیین و پادشاهان صاحب تخت ونگین خطهٔ روم، ابدهم الله و ایدهم آنکه حالا قدوتی السادات والاعاظم سید شمس الدین و سید نظام الدین حفظهما الله و افاض علینا برکاتهما باین بقعهٔ شریفه در رسیدند و حسب الاستدعاء بقدر کفایت ازین آب زلال که بدرقهٔ طیور دافعهٔ جراداست ، بایشان تسلیم نموده وظرف آنرا مهر کرده بامرالله و توفیقه اصدار نموده شد . امید که بخیر واصل کرده ، از تعلیم بردنش تغافل نکنند و چون حکمت خفیه بظهور آید شکر الهی ادا نمایند . والسلام .

---

* منشآت فریدون بیك جلد اول ص ۲۵۸ .

«خواجه تاج الدین سلمانی از فضلاء بسلطان نصیرالدین خلیل نوشته»

هرچند شیوهٔ نگارش روشن میدارد که این مکتوب مربوط بقرن نهم است ولی نبودن قرینه‌ای برای شناسائی کامل نویسنده یا طرف خطاب نامه تاحدی موجب ابهام است.

تصور می کنم غرض از «سلطان نصیرالدین خلیل» همان پادشاه شروان یعنی نصیرالدین خلیل الله باشد که شاهرخ درنامهٔ خود بسلطان مصر بدو اشاره می کند. زیرا درقرن نهم جز این خلیل فقط دونفر دیگر بدین اسم معروفند یکی خلیل سلطان نوهٔ تیمور و دیگر خلیل سلطان پسر اوزون حسن وجز این سه نفر، دیگر کسی که درمقام سلطنت و حکومت باین نام باشد سراغ نداریم.

ازخواجه تاج الدین سلمانی هم درجائی اثری نیافتم.

اشرق الله شارق سماءِ سلطنته و خلافته مصونا عن الکسوف واقمر قمر فلك عاطفته مأمونا عن الخسوف. کهترین بندگان محبوس و کمترین غلامان مأیوس، تاج الدین سلمانی، بعد از تحریك سلسلهٔ دعای خلود عظمت و کامکاری و دوام حشمت وجهانداری که ارباب ملك و ملت و اصحاب دین و دولت پای بند نتایج خیر آنند، کمر نیکو بندگی برمیان جان بسته، زبان برثنای عالم گیر و کشور کشائی علی الدوام گشوده و بتضرع و ابتهال از حضرت لایزال عز سلطانه و عظم برهانه ترقی مرتبهٔ فتح ونصرت واقبال و تزاید بسطت عرصهٔ جاه و جلال مسألت می نماید و هو یجیب دعوة المضطر اذا دعا و قدم در جادهٔ انبساط نهاده، معروض پایهٔ سریر اعلی اعلاه الله تعالی

میگرداند که این کمینه غلام موروثی فقیر حقیر کسیر را، درین دو سال چنانچه پوشیده نباشد، انواع اختلال بحال راه یافته بود تا بحسن نظر عواطف و یمن التفات عوارف آن حضرت که الی یوم القیام مستدام باد، بقدر رمقی از دنیا وی و اسباب ملازمت لابد می‌یافت و نسبت با غیرعنان کشیده می داشت و درین هشت ماه بمقدار حاجت، دست[1] ضرورت از حق الانشاء و طیلرلات چیزی پیدا ساخت و اضافهٔ حق ـ الحساب گردانیده بدولت آن حضرت چند چهار پای خریده و خرج زمستان و تابستان و سفر وحضر از آن کرده و در آستان آسمان میان آن حضرت امیدواری بسیار بسر فرازی و افتخار بر اهل روزگار داشت و دارد. رجاءِ واثق و وثوق صادق که در ظل دولت غلامان گیتی پناه بمنتهای همت و مقصود غایت برسد.

از تو در نعمت و جاه اند بسی نا اهلان

پس بهر حال من اهل سزاوار ترم

مختصر آنکه غریب و بی کس و عاجز و ناتوان و مستمند و پریشان مانده، بجز مرحمت و اصطناع پادشاهانهٔ آن حضرت ملاذ و ملجائی ندارد. تشویشی دید و بی ادبئی کشید که لا اذن سمعت ولا عین رأت . یقین آنکه از حکمتی خالی نباشد.

در ضمن هر بلائی مدرج سعادتیست

مغز لطیف تعبیه در استخوان بود

و این معنی را، که مستلزم صلاح حال و تنبه از اغفال ذات است، ذخر ایام شمرد و تاج تارك نجات ساخت و در قصاص جای ادب سر خجالت در پیش دارد و بگناه

۱ـ بعلت منحصر بودن نسخه بهمان نقل صورت متن اکتفا شد وازتصحیح قیاسی خودداری گردید

معترف و از مشرب عفو و اغماض مغترف و لم یکن الاثم لما ظهر العفو و در کلام مجید ملك حمید تعالی شأنه و تقدس سبحانه « والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین[1] » اشارت بر بشارت دارد. بعد ازین جرأت، بدین قطعه مرتجلا خود را مذکور خاطر فیاض بندگان درگاه گردون اشتباه می گرداند و می گوید:

جهان پناها ! دایم سرور فتح تو را
سروش فاتحه می‌خواند از سر اخلاص

بروز رزم تو بهرام چابك جلاد
بگاه بزم تو ناهید نازك رقاص

هلال حلقه بگوشی است نعل رخش ترا
خلاف نکتهٔ القاص لا یحب القاص

جهان چو بحر و مرادات ملك ودولت‌تو
بسان گوهر و تأیید ایزدی غواص

تنم ز تاب بلیت شها گداخته شد
چنانکه‌ز آتش‌سوزان شود مذاب رصاص

غریب و عاجز و بیچاره و پریشانم
فتاده خوار بنظارهٔ عوام و خواص

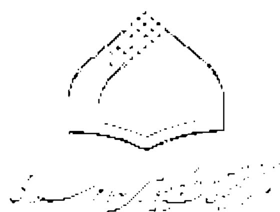
اگر چه دفتر فضلم ، مبترم مگذار
درین‌شکنجه که جلدم‌همی کشد بقصاص

ز زور پنجه و تکلیف و ابتلایم نیست
بجز عنایت شاه جهان طریق مناص

۱ـ سورهٔ آل عمران ۱۲۹ .

بدار و گیر محصل عجب گرفتارم
مگر ز زخم سلیمان شوم ز دیو خلاص

والله تعالی خلد سلطانه و افاض علی کافة المؤمنین بره و احسانه . آمین یارب‌العالمین و صلی الله علی محمد و آله اجمعین*.



* نسخهٔ شمارهٔ Fond. Pers. Sup. 1815 در کتابخانهٔ ملی پاریس.

نامهٔ سلطان بایزید خان ثانی بمولانا عبدالرحمن جامی

پرتو انوار معارف قدسیه که ازحجت شبستان حروف عالیهٔ عالی کتاب هدایت انتساب اعلی جناب کرامت‌پناهی ، ارشاد دستگاهی ، عواطف مآبی ، عوارف منابی معارف و حقایق قبابی ، شمساً لسماءِ الحقایق والمعارف لازال شمس معارفه علی ـ المخلصین لامعة و انوار عواطفه علی‌عیون المتخصصین ساطعة درخشیده بود، نوربخش دیدهٔ این مراقب ملهمات عینی و فروغ افزای بصر بصیرت این مراصد واردات قدسی شد .

گفتم اینك فیض قدس از وادی ایمن رسید

تا ز سدره طائر دولت بنام من رسید

فقلت له اهلا و سهلا و مرحبا

بخیر بلاغ جاءِ من خیر كاتب

هر آینه در قبال مزاولات پیام و معاودت رسول کلام بذریعهٔ تحیتی که ازملابس رسوم عادی عاری بود و بوسیلهٔ خالص دعائی که از عیون ظاهر بین متواری باشد ، مخطور خاطرحقایق نما و مصحوب صحبت قدس انتما شدن لازم نمود .

علیك مجاری سلامی وانما حقیقة منی الیك تحیتی

امید که همواره هبوب نسایم اخلاص جبلی و تصریف شمال عقاید اصلی محبان سلسله جنبان طرهٔ مشك فام اقلام مغارف ارقام گردد . همواره سایهٔ ارشاد مستظل مفارق طالبان رشاد باد .

چون نظم‌وجود ازمطلع‌ازل‌بوفاق اهل دل‌واز[باب] نشاط یافته است ونورشهود

از افق اتفاق اهل ظاهر و باطن بر آفاق تافته، هر آینه خاطر رحمت انتما که جامی است جهان نما همواره چهرهٔ سعادت را در مرآت ارادت حضرت ولایت مرتبت هدایت منقبت ارشاد پناه افاضت دستگاه، مطلع امعات فیوض ربانی، مهبط نفحات انفاس رحمانی، نغمه سرای گلشن توحید، خلوت نشین انجمن تقریر، هوشیار صاحب دم، کارگذار ثابت قدم، المتحلی بالتجلیات اللاهوتیة، المتخلی عن رذایل الملکات الناسوتیة، الفائز من الله العزیز السامی، نورالحق والحقیقة، عبدالرحمن جامی،

سقی الله جاماً فاح ریاً مدامه وابقی مداماً لاح انوار جامه

مشاهده می نماید و نقشبند اعتقاد هر لمحه این معنی را در لوح ضمیر بالطف وجهی صورت می کشاید، بنما گاهی که سیمای نتایج کلك الهام اشعار در نظر هوش جلوه گر و صدای موزون کلام وحی شعار در شاهراه گوش بر گذرست. هرچند از مشاهده غیوب این حال بر آن مقتدای اهل کمال روشن و بتشاهد قلوب این مدعی مبرهن خواهد بود، فاما ابراز مکنونات غیبی رسم سلف و اظهار مستورات مکامن خفا معهود از عهد فاحببت ان اعرف است، لهذا مجدداً تجدید اظهار اعتقاد و تأکید مراسم استمداد نموده شد.

ظل هدایت و ارشاد الی یوم التناد مخلد و مستدام باد.*

* منشآت فریدون بیك، جلد اول ص ٣٦٢ ـ ٣٦١.

جواب

عارفهٔ ملازمان حضرت پادشاه دین دار و شهریار معدلت شعار، سلطان الغزاة والمجاهدین، قهرمان الماء والطین، قاتل الطغاة والمعاندین ، قامع الکفرة والمشرکین ظل الله فی الارضین ، ملاذ الاسلام والمسلمین ، لازالت رایات نصرته منصوبة فوق السماء و آیات دولته مکتوبة علی لوح البقاء ، بی وسیلهٔ سببی و واسطهٔ طلبی بلکه بمحض لطف و احسان وخلوص فضل و امتنان از بلاد روم [بفقراء[1]] از دولت وشرف ملازمت محروم [خراسان[2]] فرستاده بودند رسید و از آن حضرت بشارت و اقبال بردرویشان وقبول طریقت ایشان رسانید .

عطاهائی که شاه معدلت کیش	فرستد سوی درویشان دلریش
دلیل رأفت و احسان شاهند	بر اقبال و قبول او گواهند
خصوصاً این گواهانی که پیداست	فروغ صدق ایشان بی کم وکاست
درخشان رویشان چون برقع لامع	ز قرآن و صفشان «صفراء فاقع»[3]
سرور انگیز دلهای پریشان	«تسر الناظرین[4]» در شأن ایشان[5]
فرنگی اصل لیکن شاه دین دار	رهانیدستشان از دست کفار
گرفته پیشه ، همراه کریمان ،	سیاحت در دیار اهل ایمان

۱ــ متن : [فقرا] ۲ــ متن : [بخراسان] ۳ــ سورة البقرة ٦٤ ٤ــ ایضاً

٥ــ اشاره بسکه‌های طلائی است که سلاطین عثمانی یا درضمن تسخیر شهرها یابعنوان خراج ازسلاطین مسیحی (فرنگی) گرفته بودند . این سکه‌ها به فلوری شهرت داشته .

ز کثرت گر چه بیرون از شمارند چو بخششهای شه حدی ندارند
چو گیری از شمار آغاز و انجام رسد حال شمار آن باتمام
همی تا آفتاب عالم افروز زر افشاند ز جیب صبح هرروز
کف شه همچو خورشید زر افشان بفرق خاکیان بادا زر افشان
آمین یارب العالمین ویا خیر الناصرین*

* منشآت فریدون بیک ج ۱ ص ۳۶۲ .

نامهٔ دیگر سلطان بایزید خان بنور الدین عبدالرحمن جامی

چون بمیامن توفیقات سبحانی و محاسن تأییدات آسمانی ، بر ضمیر منیر ، که مرآت اسباب و مشکوة اشعهٔ لمعات الهامات است ، محقق و مبرهن است که دوام ایام دولت وکامکاری و ثبات اعوام سلطنت و تاجداری بیمن نعم عالیه و منن همم از خواطر سامیهٔ ارباب کشف و کرامات و اصحاب وجد وحالات که «رجال لاتلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکرالله»[1] وصف حال ایشانست ، منوط و مربوط است وهردولتمند سعادت شعار وخردمندبختیار که دست اعتصام بعروة الوثقی و حبل المتین محبت این گروه با شکوه زد ، همه اسباب عزت اورا[2] میسر و مهیا وهر روز بفتوحات بی‌اندازه و سعادات تازه مبشر و مهناست والحمدلله علی توالی آلائه وتعالی نعمائه که این‌مقال مصدوقهٔ حال فرخ فال فرخنده مآل ماست که کسوت والای خلافت و خلعت مطرای سلطنت بطراز اکرام و اعزاز این فرقهٔ ناجیه مطرز گردانیده ایم و خلوص نیت با این جمع که از آلایش منفرد و بهر خصال حمیده و ستایش مزیده ستوده اند ، بتخصیص عالیجناب‌ولایت مآب هدایت پناه ارشاددستگاه ، قدوة ذوی‌الفضل والکمال ، زبدة اولی الکشف والحال ، المقتبس من انوار فیضه اهل الزمان ، مولانا نورالملة والدین ، عبدالرحمن ، ادام الله تعالی برکات ایامه الشریفهٔ ماتلالا النیران در مرتبهٔ اعلی و درجهٔ اقصی است و در هر روز سمت تضاعف و صفت تزاید پذیرد و خصوصاً درین ایام فرخ انجام که از روایح انفاس متبرکه و نتایج ابکار افکار مبارکه کلیات

۱ــ سورة النور ۳۷ ۲ــ متن : اعزا

جامع الکمالات که ابیات [آن] در احکام بمثابهٔ قواعد بیت المعمور و زواهر جواهر عقود منظومهٔ آن بمرتبهٔ نظم قلاید حور بی قصور و دررغرر معانی آن کاللؤلؤ المنثور بتأیید ملهم توفیق ازعالم غیب‌ونزاهت، بترجمانی زبان بلاغت بواسطهٔ خامهٔ عنبرین عمامه، بخطهٔ خط آمده، بارك الله خامهٔ دربار او

بر دانش نور تجلی تافته بهره از علم لدنی یافته

روانهٔ پایهٔ سریر خلافت مصیر ساخته رسید و بیمن مطالعهٔ شریف مخصوص شده، نصایح و مواعظ که در آن مندرج بود بسمع رضا شنید. بسی مفید و مستحسن بود.

چنان داد سخن دادست جامی کز آن شد تازه ارواح نظامی

موجب مزید فنون اعتقاد گشت. ازفیضان زلال نوال پادشاهی، مبلغ یکهزار فلوری[۱]، که نقد تمامی عیار و سکهٔ اعتبار از نام نامی ما یافته، برسم انعام فرستاده شد، تا کمال عواطف خسروانی دربارهٔ خود مشاهده نماید و بدعاء دوام دولت جاودانی افزاید والسلام.*

۱ـ فلورن Florin سکه طلائی بود که پس ازفتوحات عثمانی در اروپا، در آن کشور رواج یافته وتقریباً نه‌شلینگ بوده‌است. امادرکتب فارسی‌این کلمه‌همه‌جافلوری‌آمده‌است وبنظرمی‌آید که اولین بار درکتاب ظفرنامه ذکرشده (رجوع شود بباج گرفتن تیمور از امپراطور بیزانس، بعد از شکست ایلدرم بایزید).

* منشآت فریدون بیك، جلد اول ص ۳۶۳ـ ۳۶۲

جواب

دعائی که ورد ساکنان عالم ملکوت وثنائی که ذکر مسبحان صوامع جبروت بوده باشد، بانواع خلوص درویشانه و اصناف خشوع فقیرانه، نثار مجلس علی اعلی حضرت سلطانی خداوندکاری اسلام پناهی، خلد ظله السامی، گردانیده، همواره گوشه نشینان کنج‌قناع ومتوطنان زوایای بقاع را دعاگوی جانی وثنا خوان جنانی امور دینی و دنیوی عالی شانی شناسند. امید که لطف باری یاری، کرده مقبول درگاه‌حضرت عزت ،عزت‌اسمائه، گردد؛ بحق حقه و نبیه و ذویه و ازتشریف تضعیف احسان بیکران و تبلیغ یرلیغ مکرمت عنوان سعادت فزود و گفت:

جامی کجا عطای شه روم از کجا
کاین لطف غیب می رسدش از ره عموم
هر چند بود سخت گریزان دلش ز نقد
نرمش نمود کیسهٔ زر مهر شه چو موم
[از [1] زهد؟] جو فروشی او کاست لاجرم
گندم نمای گشت بآفاق ازین رسوم
زین تنگهای سرخ شد آخر چنان غنی
ترسم که حب مال کند در دلش هجوم
تعداد آن نمی‌رسد اگر عقل گویمش(؟)
بشمارهست کم زتیه(؟) محصول ملک‌روم(؟)

۱ــ متن: [در زهد].

و چون دارندگان رقعهٔ نیاز ، درویش محمد بدخشی زید تقواه، باجمعی ازفقراءِ عزم حجاز کرده بودندوشاید که در ذهاب و ایاب‌عبور ایشان بآن طرف واقع شود وبشرف دعاگوی مستسعد شوند ، در آنکه نظر عنایت مصروف احوال و جمعیت اطو ار آن جمع‌پریشان حال‌خواهد گشت شبهه‌ای‌نیست ، بعنایة الله و حسن‌توفیقه . فلاغرومن‌ـ المـلك‌ان‌یفوح و من البدر ان یلوح والامر اعلی.*

* منشآت فریدون بیك ، جلد اول ص ۳۶۲ـ ۳۶۳

نامهٔ جامی بسلطان محمد رومی[1]

طاب ریاك ای نسیم شمال — قم و سر نحو قبلة الآمال
نفس از بوی صدق مشکین کن — راه اخلاص رفتن آئین کن
از خراسان ببند بار نیاز — راه بر دارملك روم انداز
چون رسیدی ز راه، راه بپرس — بارگاه جلال و جاه بپرس
چهره بر خاك راه دربان سای — باجازت زمین ببوس و در آی
پیش شاه مجاهد غازی — بگشا لب به نکته پردازی
کای ترا ذروهٔ علا مسند — ملك میراث تو اباً عن جد
اصل تو تا بآدم ار شمرند — همه مسند نشین و تاجورند
خاست زیشان جهات فخر نخست — لیکن امروز فخر جمله بتست
کم کسی بر سریر جاه و جلال — چون تو کرد اکتساب فضل و کمال
مشکل حکمت از کلام تو حل — منطق تو بیان هر مجمل
راه مشائیان ز تو واضح — نور اشراقیان ز تو لایح
طبع پاك ترا که وقاداست — فهم حکمت طبیعی افتادست
بر دلت حکمت الهی تافت — که رخ از ظلمت ملاهی تافت
فکر تو زد سوی ریاضی رای — شد ریاضی ریاض خلد آرای

۱ــ درمکاتبات جامی عنوان این قطعه شعر چنین بود : «بسلطان محمدرومی نوشته شد» یعنی سلطان محمد ثانی معروف بفاتح .

هست پشت شریعت نبوی ‌‌ بنوی از مساعی تو قوی
محتد کفر و معبد اصنام[۱] ‌‌ شد ز جهد تو قبة الاسلام
حسن تدبیر تو بحرب وقتال[۲] ‌‌ کرده قلع قلاع کفر و ضلال
مقبلی بر مراسم اشفاق ‌‌ معرضی از ذمایم اخلاق
جمع در ذات تو برغم حسود ‌‌ حکمت و عفت و شجاعت وجود
بحر و کانی ببخششت پیوست ‌‌ بلکه بردی ز بحر و کان همدست
کان ز دست تو شد بسنگ نهان ‌‌ و ز کفت بحر کف بروی زنان
تا بود دورهٔ فلك ممکن ‌‌ تا بود نقطهٔ زمین ساکن
روشن آن بوفق رأی تو باد ‌‌ شرف این بخاك پای تو باد
ای معنبر نسیم نافه گشای ‌‌ چون بپردازی از دعا و ثنای
ورقی چند نظمهای غریب ‌‌ لایق فهم هوشمند لبیب
با تو همراه میکنم زنهار ‌‌ زان غریبان بزم شه یادآر
عرضه کن در حریم مجلس او ‌‌ این محقر هدیه را و بگو
ارسل النمل من خلوص وداد ‌‌ لسلیمان نصف رجل جراد
قایلا ذاك منتهی جهدی ‌‌ والهدایا بقدر من یهدی
ثم اوجز مخافة الابرام ‌‌ و اختتم بالسلام والاکرام

۱ــ اشاره بفتح قسطنطنیه مرکز سلاطین بیزانس است . ۲ــ اشاره بتدبیر عجیب سلطان محمد دوم درگذراندن کشتی‌های خود ازروی خشکی، ازیك طرف قسطنطنیه بطرف دیگر آن که بی‌حفاظ بود وهمین امرموجب شکست مدافعین بیزانس گردید ، برای تفصیل این موضوع رجوع شودبتواریخ عثمانی و دائرة المعارف اسلامی ومنابع دیگر، من جمله کتاب کوچك استفان زوایك بنام لحظات حساس تاریخ .

«بسلطان جهانشاه که حقیقی تخلص میکرد ودیوان خود

فرستاده بود نوشته شده»

جهان شاه پس از شکست ازبرادر خود، بدست شاهرخ وبرحسب امرا و،پادشاه شد (۸۴۱). سپس‌بافتح اصفهان درسال ۸۵۶ ومتعاقب آن باتصرف فارس و کرمان قلمروخود را توسعه داد ودرسال ۸۶۲ بخراسان نیزحمله برد وچند صباحی درهرات بحکومت نشست ، اما نتوانست دوام بیاورد وبراثرشنیدن خبرحملهٔ ابوسعیدبهرات وقیام حسنعلی پسر سبك مغزخوددرآذربایجان ، بسرعت خراسان را رها کرد وبازگشت .

پس‌از سرکوبی حسن‌علی ، پسر دیگرخود پیر بوداغ راکه ابتدا در شیراز حکومت می کرد ببغداد فرستاد و او باتکه استحکام قلعهٔ بغداد برپدریاغی شد . اما سرانجام برادران‌او:میرزا محمدی ویوسف براودست یافتند وباامرپدر وی را کشتند واین مطلب موجب تنفرمردم از وی شد .

جهانشاه ذاتاً مردی‌بداخلاق وغیرعفیف‌بوده وشبهاتاصبح بساط می‌خوارگی وهرزگی‌داشته و روزها می‌خوابیده‌است ، بهمین جهت سلطان محمدفاتح اورا خفاش می‌نامیده واوزون حسن هم این‌معنی رابسفیرجهان‌شاه متذکر گردیده.

چنانکه گفته شد ، جهانشاه برای جلوگیری از قدرت روز افزون اوزون حسن ، بقصد تصرف دیاربکر حرکت کرد . ولی در صحرای موش پس‌ازجنگ مختصری درحین فرار کشته‌شدیا بقولی‌ازسرما مرد و سرش را بریدند وپیش‌اوزون‌حسن‌بردند(۸۷۲هـ).دربن‌جنگ‌دوپسراو:میرزامحمدی ویوسف دستگیرشدند . میرزا محمدی مقتول ویوسف مکفوف البصرشد .

پسردیگرش یعنی حسنعلی ، که عقل درستی نداشت ، پس ازچندی مغلوب و بدست اغورلو محمد پسر اوزون حسن دستگیر وکشته شد . وبمرگ اودوران‌افرادسلسلهٔ قره‌قویونلو که‌شیعی‌مذهب وبلکه دربن‌مذهب ازغلاة بودند خاتمه یافت (۸۷۳ هـ) .

برای شرح حالش رجوع شود به احسن التواریخ روملو (خطی) مطلع السعدین جلد دوم، حبیب‌السیر ، صحائف الاخبار منجم باشی .

بده ساقیا جام گیتی نمای / که هستی ربایست و مستی فزای
به مستی ز هستی رهائیم ده / به مستان عشق آشنائیم ده
بزن مطرب آن نغمهٔ دلنواز / که در پردهٔ دل بود پرده ساز
بشکرانه کز پردهٔ گفت وگوی / عروسان معنی نمودند روی
ز گلزار فردوس آمد گلی / به نزهتگه بی نوا بلبلی
ز باران جود و سحاب کرم / زلال بقا یافت خاك دژم
ز دریای اسرار فیض جدید / بلب تشنگان سواحل رسید
سخن کوته از زادهٔ طبع شاه / که دانش مآب است وعرفان‌پناه
همایون کتابی چو درجی ز در / رسید از گهرهای تحقیق پر
در و هم غزل درج هم مثنوی / هم اسرار صوری و هم معنوی
شده طالع از مطلع هر غزل / فروغ تباشیر صبح ازل
ز مقطع چه گویم که هرمقطعی / که فیض ابد را بود منبعی
به صورت پرستان کوی مجاز / ز شاه «حقیقی» نشان داده باز
چو در مثنوی داده داد سخن / نوی یافته راز های کهن
در ادراك اسرار ام الکتاب / ز هر مصرعش عقل را فتح باب
زهی دلکش آن نامهٔ دلگشای / که شد جان عطار ازوعطرسای
بود مثنوی لیکن آن مثنوی / که شد فایض از خاطر مولوی
ز بس گل که از راز در وی شکفت / همی شایدش گلشن راز گفت
بود پایهٔ آن سخن بس بلند / کی آنجا رسد وصف مارا کمند
سخن های شه کز دل پاك خاست / بیاکان که شاه سخن‌های ماست
برین نکته باشد دلیلی تمام / کلام الملوك ملوك الکلام
من از وصف گفتار شه قاصرم / بمدحش چسان ره برد خاطرم

چو خفاش را نیست نور بصر — نبیند بر اوج فلك قرص خور[۱]
فروبند جامی زبان مقال — که تنگ است اینجا سخن را مجال
چو رسمی است دیرین که ختم سخن — بود بر دعا ، بر دعا ختم کن !
الا تا قوابل ز فیاض جود — پذیرند همواره فیض وجود
دل پاك شه قابل راز باد — در فیض بر خاطرش باز باد
سپهرش بفرمان ، جهانش بکام — دعا گوی او انس و جن، والسلام*



۱ ــ در نسخهٔ دیگر این شعر چنین آمده :

چو خفاش را نیست نور بصر — که بیند بروی زمین عکس خور
کجا آورد هر گزش دیده تاب — که بیند بر اوج فلك آفتاب

* مکاتبات جامی

« جواب مکتوب سلطنت شعاری حسن بیك »

لقد هبطت ورقاء ذات تجبر — الی قفر اهل الفقر من قصر قیصر
صحیفة نجح علقت بجناحها — بفضل موفی و اعتناء موفر

رشحات اقلام دبیران عالی مقام سدهٔ سدره آئین و عتبهٔ سپهر تمکین پادشاه جهان پناه و شهریار معدلت شعار، سلطان الغزاة والمجاهدین، قهرمان الطغاة و المعاندین، لازالت رایات نصرته منصوبة فوق السماء و آیات دولته مکتوبة علی لوح البقا،

معز دین حسن بن علی بن عثمان — کزوست منتظم امروز امر حج و غزا
چو گشت بادیه آباد ازو بجای سموم — وزد ز ریگ بیابـان نسیم روح افزا
گهی که پای درآرد پی غزا برکاب — بر اهل کفر شود صورت غزاش عزا
ز طوق طاعت او هیچ صاحب افسر — نتافت سر که ندادش به تیغ تیز سزا
جهان زحادثه گوباش درامان کهزحزم — ببست راه رحم بر سپهر حادثه را
بعهد معدلتش نیست ظلم کیشان را — جز آه و ناله، جزاه الا له خیر جزا

مشعر باستخلاص احرامیان بیت الله از توهم دراز دستی حرامیان دور از راه و منبی ازتوجه عساکر عالم گیر جهان ستان، بعزیمت غزاء کفار نواحی گرجستان، روضهٔ جان لب تشنگان بادیهٔ شوق بجمال کعبهٔ مراد را خضرتی تازه داد و حدیقهٔ جنان جگر سوختگان معرکهٔ جهاد و اجتهاد را نضرتی بی اندازه بخشید. همگنان، همدل وهمزبان، روی نیاز برزمین، دست دعا بر آسمان، وظیفهٔ دعا گوئی ادا کرداند

و مراسم شکر گزاری بجای آوردند. لایزال برکات اقدام طایفان حول بیت الله الحرام و میامن اقدام غزاة نصرت انجام بر قلع و قمع عداة ملت اسلام، ممد حال و معد انجاح آمال ملازمان مخیم جاه و جلال و معسکر عز و اقبال باد. بالنبی و آله الامجاد*.

* مکاتبات جامی

نامهٔ سلطان بایزید خان بمولانا جلال الدین دوانی

جلال الدین محمد بن اسعد دوانی ازدانشمندان معروف قرن نهم است. پدر وی در قریهٔ دوان از قراء کازرون بقطع و فصل قضایاء شرعیه اقدام می کرد وتحصیلات اولیهٔ جلال الدین محمد پیش پدرش صورت گرفته و بعد در شیراز بتکمیل معلومات خود پرداخته تا اینکه درزمان سلطان محمدبن بایسنقردرشیراز بتدریس مشغول شده است .

اوج شهرت وی درزمان اوزون حسن وسلطان یعقوب است که مدتی هم سمت وزارت یوسف بن جهانشاه را داشته وبعد درمدرسهٔ بیگم معروف بدارالایتام درس می‌داده وقاضی القضاة فارس بوده است .

بین او و امیر صدرالدین محمد یکی دیگر از علماء منافسه بوده وبنوشته های یکدیگر اعتراضاتی می کردند که بصورت رساله‌های کوچك باقی مانده .

از کتب مهم او رسالهٔ موجز و دقیق زوراء است که خود او آنرا شرح کرده همچنین شرح هیاکل کتاب معروف شیخ شهاب الدین سهروردی مقتول و رسالهٔ اثبات واجب که بنام سلطان بایزید خان ثانی تألیف شده و رسالهٔ اخلاق جلالی و دیگر حواشی بر کتب . بدبختانه دردورهٔ هرج ومرج وفترت بین زمان سلطان یعقوب و ظهور شاه اسمعیل وی دچار زحمت شد و کسانی مانند امیرسلطان وامیرقاسم پرناك که از توجه سلطان عثمانی بآن دانشمند ومیزان عطایای او اطلاع داشتند اورا درفشار گذاشتند ومال سنگینی ازو گرفتند .

وفاتش در ماه رجب سال ۹۰۸ روی‌داده وعمرش درحدود هفتاد و هشت سال بود وقبرش درقریهٔ دوان است .

برای شرح حالش رجوع شود به احسن التواریخ حسن روملو چاپ کلکته وحبیب السیر و رجال حبیب السیر .

نامهٔ سلطان بایزید خان بمولانا

جلال‌الدین دوانی

چون همگی همت [وفا[1]] افاضت و جملگی نهمت ناهید اشاعت من المهد الی اللحد بـه تربیت اصحاب علم و فتوی و تمشیت ارباب فضل و تقوی، خصوصاً امثال آن گزیدهٔ عناصر و ارکان و قدوهٔ اهل جهان و پسندیدهٔ دوران، مولانای فضائل مآب افادت و اجتهاد ایاب، شریعت پناه حقیقت دستگاه، فتوی شعار تقوی دثار، قاضی قضاة الاسلام، والی ولاة الانام، المستفیض من فیض ربه الحقیقی، جلال الملة والدین محمد الدوانی الصدیقی، معطوف و مصروف است و بسبب استماع فضائل و کمالات و توغل خرد خرده دانش، بفنون علوم معقوله و منقوله، رسالهٔ عدیم المثال در بیان براهین اثبات واجب الوجود جل جلاله و عم نواله موشح به القاب همایون ما تألیف نموده، به پایهٔ سریر عالم مسیر شرف اختصاص یافت و پرتو اطلاع خاطر حقایق مآثر خورشید وار بر آن تافت و از بدایع الفاظ معانی بیانش، صنایع لطیفه و نکات بلیغه بدیدهٔ دل و جان مشاهد گشته تحسین و آفرین در فزود و طبع نقاد و عقل وقاد را مطبوع و پسندیده واقع شد و حسن اعتقاد در بارهٔ آن فضائل مآب اعلی الله شانه و حفظه عما شانه سمت تضاعف پذیرفت و از رشحات فیض و احسان پادشاهانه مبلغ پانصد فلوری که عز و بها از سکهٔ

۱ــ متن : [وفا رسید] شاید زکاه بمعنای خورشید .

نام نامی ما یافته، در وجه انعام آن جناب عالی ارسال رفت تا عنایت بی غایت خسروانه در بارهٔ خود متضاعف دانسته، بدعاءِ دوام دولت ابد پیوند اشتغال نمایند. والسلام. تحریراً فی تاریخ کذا* .



* منشآت فریدون بیك، جلداول ص ٣٦٤.

جواب

بعد از تمهید وظایف دعاگوئی و تشیید مبانی ثنا خوانی معروض جناب نعم ـ المآب خداوندگاری ، اسلام مداری ، عالی شأنی جهانبانی سلطانی ، اللهم خلد ایام سلطنته و عمره و اقباله الی یوم الدین میگرداند که درین ولا همای همایون بال وطائر اوج اقبال ، اعنی فرمان جهان مطاع نفذه‌الله فی‌الاراضی و البقاع ، شرف نزول و سعادت وصول یافت و آنچه در بارهٔ مقبولی رسالهٔ منیفه ، استحسان فزوده بودند ، قدر و شرافت ثناگوی را درافزود وصلهٔ محسنه‌ای که تعداد وعیارش از نقود حسنه ، اگر چه مولی را از اصل زاد دور بدیدهٔ مهجورنمود ، [لك[1]] هر یك از آن فروغ نور باصره را سبب تزاید و تضاعف گشته ، باعث مباهات کلی و موجب مسرات جبلی شد و در مراسم دعاگوئی و جان سپاری «من جاء بالحسنة فله عشر امثالها[2]» گویان با دل و جان کوشید .

امید از درگاه حق ، جل و علا ، که در عوض یکی هزار بل درمقابل درهمی صد ـ هزار بخیر و خوبی اجر و ثواب یابند بمحمد و آله وصحبه الامجاد و اگر ازعمر امان یابد انشاء‌الله نسخه‌ای بهتر از آن ترتیب کرده ارسال خواهد شد والامر اعلی*.

۱ـ چنین است درمتن ، [لیك؟] ۲ـ سورة الانعام ۱۶۱

* منشآت فریدون بیك ، جلد اول ص ۳٦٤

«بتاریخ سنهٔ خمس وتسعین وثمانمایهٔ هجریه که اعلیحضرت گردون بسطت جم جاهی ، ظل‌اللهی ، ابوالفتح‌سلطان‌بایزیدبن سلطان محمدخان، خلد اظلال معدلته‌الملك الحی القیوم و آتاه کل ما یبتغی ویروم ، بافاضل بلاد عجم افاضه می‌فرمودند ، بجناب ارشاد مآبی ، ولایت ایابی ، مولانا عبدالرحمن جامی ، قدس الله روحه ، هزار سکهٔ فلوری سلطانی ارسال فرمودند و بجناب علامة الزمان ، وحید الدوران ، مولانا جلال الحق والدین محمد الدوانی ، مد میامن افادته علی القاصی والدانی ، پانصد سکهٔ فلوری سلطانی تبلیغ می‌فرمودند وجناب مولاناء مشاراليه در جواب مثال عالی که بجانبشان مع العطیة السنیة وصول یافته بود ، این مثنوی را انشاء نموده ، بپایهٔ سریرمعدلت صریر سلطنت مصیر روانه گردانید .»

دیدم اندر مسارح انظار عجبی ز اختلاف لیل و نهار
آسمانی سفید و نورانی مشتمل بر نجوم ظلمانی
از نجومش بر اهل دل روشن هر چه دارد زمانه درمکمن
وسط سطح او سراسر خط خط او جمله منتهی بنقط
گوئی از جادوئی سپهر بلند زلف شب را بروی روز افکند
جان فزا چون شب وصال شبش مأمن عیش اهل حال شبش
دیده ارباب دل مراد در او سر النور فی السواد درو
جمع کرده مهندسی در خور همه اجزاء سایه دررخ خور
سایه‌ای کان‌نه جنس‌ظل وی‌است گوئی این‌بیت‌وصف‌حال وی‌است
سایهٔ نور پاش می‌بینم بلکه خود نور فاش می‌بینم
حال در یك محل شده اضداد نور وظلمت ، دگر بیاض و سواد
در سوادش معانی باریك چون هلالیست درشب تاریك
یا چو نور بصر گرفته قرار در ته دیدهٔ اولی الابصار

یا چو خورشید عقل زد سر بر | از سویدای قلب اهل هنر
یا چو آب حیات گشته نهان | در سیاهی ز دیدهٔ انسان
شرح آن را بصورتی دیگر | عرضه دارم بر اهل فضل و هنر
تو خطی نام نامیش نامه | انتسابش بدودهٔ خامه
دودمانی به روشنی مشهور | نازل اندر حق وی آیت نور
یا رفیقی چو عقل مونس جان | صاحب عقل پیر و بخت جوان
تاجری تاج فطنتش بر سر | خلعت رای روشنش در بر
همرهش گلرخان خوش سیما | دل فریبان آفتاب لقا
دلربای بتان و ماهوشان | بر جبینشان ز لطف شاه نشان
کوکبی چند سعد چون زهره | بسعادت در انجمن شهره
مشتریشان بجان همه عالم | مهرشان شیوهٔ بنی آدم
عد ایشان شمار شمس و قمر | بحساب جمل ولی بی مر
داغ زرگرچه زود به گردد | عجب است ار حسود به گردد
آتشی چند بهر داغ چرود (؟)[1] | که نگشت ازعطای حق خشنود
اصلشان جوهری ز طینت پاك | بصفا رشك نیر افلاك
هنر آرای خلق و نقصان پوش | همه خوبانش گشته حلقه بگوش
هر کجا در جهان جهانبانیست | نافذ الحکم و تیز فرمانیست
کمر خدمتش بجان بسته | چون دلش تنگ در میان بسته
رفعتی قدر او نه از بازیست | زانکه خاك ره شه غازیست
اصلش از خاك ملك آن شاهست | بهمین نسبتش چنین جاهست

۱ـ درنسخه چنین است : چه بود ؟ شاید : حسود

شاه خورشید جاه ماه نشان ... که رخش میدهد به ماه نشان
نبود ماه را نشان از نور ... تا نگیرد ز حسن او منشور
یعنی این روشنی که مه دارد ... همه از عکس روی شه دارد
عقل چون دید جودو بخشش وی ... ختم دانست جود حاتم طی
نکنم نسبت کفش به غمام ... زانکه باشد بحکم عقل حرام
و نوال الغمام قطرة عین ... و نوال الامام بدرة عین
تیر او سهم نکبت اعداست ... که از او خصم را دلیل فناست
آفتابیست تیغ او ساطع ... دین حق راست حجتی قاطع
بایزید ایلدرم که همچون برق ... تیغش از غرب می‌برد تا شرق
تیغ او برق خاطی‌است کزو ... سوخته خرمن حیات عدو
مشنو ای دل فسانهٔ جم و جام ... بر درش بین چو جم هزار غلام
جام گیتی نماست خاطر او ... اوح سر خداست خاطر او
دیده بگشا ببین برأی العین ... کاین زمان است قرن ذوالقرنین
مشرق و مغرب جهان رامش ... خلق عالم رهین انعامش
سد یأجوج فتنه دولت اوست ... قوت شرع و دین ز صولت اوست
هست نوشیروان برش عادل ... لیك از حق بجانب باطل
ملك او شد ز بخشش یزدان ... ملك داود و حکمت لقمان
ای دوانی حذر بکن ز ملال ... چند هر سو دوانی اسب خیال
عرصهٔ مدح شاه جای تو نیست ... در خور جاه او ثنای تو نیست
من کجا شعر و شاعری ز کجا ... کف موسی و ساحری ز کجا

میل شه چون بشعر دیدم بیش — شیوهٔ شاعری گرفتم پیش

طوطی طبعم ار سخن گوشد — هم ز آیینهٔ رخ او شد

بلبل از فیض گل نوا آموخت — ورنه این [رقص را][1] کجا آموخت

آتش مهر آفتاب در او — چون فتاد ، اوفتاد تاب درو

نرسد چون بمدح شاهم دست — کان بلندست و من بغایت پست

بر دعا اختصار خواهم کرد — گرد جانش حصار خواهم کرد

یا رب از جور دورش ایمن دار — تا فلك راست سیر در ادوار

فلکش رام باد و بخت بکام — صبح اقبال او بر اعدا شام

تا جهان هست او جهانبان باد — چرخ تیزش مطیع فرمان باد*

---

۱ — شاید : نغمه از

* مقدمه و اشعار جوابیه از نسخهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ: Bib. Nat. Fond. Arab. 3243

«من انشاء سلطان احمد بغدادی»[1]

بخدائی که روز حشر دهد هرعمل را جزا باستحقاق
که دل‌خستهٔ من‌است عظیم بجمال مبارکت مشتاق

علم الله سبحانه و تعالی و کفی بالله شهیدا که نیازمندی بدریافت ملتقای کریم حضرت‌فرزندی‌ارجمندی‌خلدالله‌دولته وابد حشمته جلالا یوسفا نه درآن مرتبه عروج یافته که شمه‌ای از آن بیان توان نمود ؛ لاجرم در آن باب خوض نمی‌نماید و می‌نماید که :

نمیکنم صفت اشتیاق آن فرزند چو اعتقادنکوخواه‌خویش‌میداند

و چون ضمیر منیر گیتی‌گشای جهان نمای واقف احوال است ، بزیادتی مصدع نمیگردد و حقا که از فرستادن جناب امیر الامراء مفخر الأمناء جمال الملة والدین قرا یوسف تسلی تمام حاصل شد و انواع بهجت و شادمانی و سعادت وکامرانی روی نمود ؛ اما دیدهٔ انتظار بر شاهراه امید ، دولت وصال رامترصد نوید است .

۱ــ منظور از سلطان احمد بغدادی همان سلطان احمد جلایر آخرین فرد سلسلهٔ آل جلایر (ایلکانیان) است که با تیمور درافتاده و جنگها کرده و سرانجام در ۸۱۳ بدست قرا یوسف کشته شده است . وی را از آن‌جهت‌بغدادی‌می‌گفتند که‌بیشتردرپایتخت‌زمستانی‌خود در بغداد بوده است (پایتخت تابستانی او تبریز بود) . ولی مخاطب این نامه معلوم نیست و در هیچیك از دو مأخذ نقل این مکتوب اشاره‌ای بگیرندهٔ این نامه نشده منتها چون متضمن ذکری از قرا یوسف بود درینجا نقل گردید .

وزتو که نور دیده ای تا چه کشیم باز پس[۱] هذه کفایة . سایهٔ عالی ابداً مخلداً والسلام .
بجان آرزومند مشتاق .

سلطان احمد[۲] شیخ اویس[*]



۱- شاید : ماچه کشیم های پس

۲ــ یعنی سلطان احمد پسر شیخ اویس وبدین ترتیب در آخر کلمهٔ احمد باید کسره را رعایت نمود .

* نسخ کتابخانه ملی پاریس بشمارههای Bib. Nat. Fond. Pers. Sup. 1815, 1825

نامه علی‌بك پسر قره عثمان بسلطان مرادخان ثانی

ظل ظلیل چتر آسمان سای عرش فرسای عقاب سمای همای آسای خدایگان عالم، سلطان سلاطین العرب والعجم، خدیو ممالك ایران و توران، فرمان فرمای اقالیم جهان، دارای قیصر خدم، فغفور جمشید حشم، عدو بند کشور گشای، جهانگیر اقالیم بخشای، تاجدار دیهیم خدای، زحل رخش خورشید لقای، بلند همت و بسیار دان و اندك سال جهان گشای وممالك ستان و گیتی دار ناصر اولیاءِ الله، قاهر اعداءِ الله، مرزبان الماء والطین، شحنة الاله فی الارضین، ظل‌الله و رحمته علی العالمین

شاه عالم گیر و گیتی بخش و گردون اقتدار
آفتاب دین و دولت سایهٔ پروردگار

حضرت پادشاهی جهان پناهی، خداوندگاری، خلدالله سلطانه و اوضح علی العالمین برهانه، تاانقراض زمان بر انس و جان سایبان امن و امان و ایزد تعالی بیضهٔ اسلام و خطهٔ هفت اقلیم بپرتو بیضای آفتاب جمال عدل و رحمت و کمال سیاست و هیبت اعلی حضرت که سایهٔ آفریدگار وپناه اهل روزگارست ابد الاباد آراسته وپیراسته داراد، بحق الحق وخیر الخلق.

کمترین بندگان که سرمایهٔ هستی از چاکری و دولت پرستی آن حضرت دارد بعد از تقدیم لوامع دعاءِ دولت روزافزون که سادس صلوات خمس سکان ربع مسکون

شمرده پیشانی خشوع بر خاك پاك حاشیهٔ بساط گردون بسطت نهاده بلب ضراعت زمین عبودیت را زحمت تقبیل میدهد. نیاز و افتقار بندهٔ کمینه بملازمت مسند سیادت و مواظبت عتبهٔ جلالت ورای احاطت تقریر و بیان و بیرون از حوصلهٔ تحریر و بنان و بوسیدن تراب بارگاه اعلی که تمنای جمهور جهانیان است بزودی مهیا باد، بمنه و لطفه وجوده.

بعده بر رأی جهان آرای نواب نامدار و وزراء کامکار معروض می‌نماید که هرچندبندهٔ کمترین مشتاق را فی ما عبر من الایام وعبرمن‌الاعوام بحقیقت عتبهٔ معلی و سدهٔ والا اتفاق سابقه و واسطهٔ رابطه نیفتاده است و در زمرهٔ خدم و حشم آن حضرت شرف وصول و فرصت مثول نیافته اما عالم الخفیات مطلع است که بسبب استماع انواع اصطناع موفور و صیت اصناف الطاف نامحصورآن حضرت بر موجب آنکه،

دیده هر چند نبردست از آن طلعت نور
گوش بشنید و شده عاشق نامت از دور

پیوسته تمنای آن داشته است که طواف آن کعبهٔ اکرام را احرام بندد و تقبیل آن عتبهٔ اقبال را اقدام نماید و در تقدیم شرایط خدمتکاری، اگر چه محل آن ندارد که رخصت طلبد، باز بواسطهٔ عزم آن بساط قدم انبساط کشیده میداشت و می گفت،

ذره نرسد باوج خورشید | دربان ز کجا و صدر جمشید

معهذا مدتی اندیشهٔ این تمنا در دل و این سودا در سر و این هوس در نفس کامن و ساکن بوده، سلسلهٔ شوق را تحریك می کرد و خیال آن مطلوب روز و شب

نصب العین گشته ، بر رعایت دریافت حضور شرف بخش رغبت میداد والحالة هذه ادراك التقاء[چون]من حیث الصورة تعذری داشت،طلب مواصلت بطریق مکاتبت که آن را احدی اللقائین نام نهاده‌اند متعین شد [و]تقدیم خطابی، اگرچه بی خطابی[1] نباشد، جائز شمرده و بعضی از صدق و صفای عقیدت که در ولای آن حضرت دارد ، بمحل عرض رسانید . اگر بتشریف قبول «فاذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها[2]» مخصوص گردد ، آن را مساعدت سعادت خواهد دانست و چون بندهٔ کمترین صادق الاخلاص از هوا داران و دولتخواهان و چاکران آن حضرت اعلی است ، واجب و لازم نمود که خود را فرایاد[3] خاطر عاطر ملازمان آن حضرت آوردن ، تا هر [چه][4] گونه اشارت عالی نافذ گردد

کمری بر میان جان بسته   جان کمر وار بر میان بسته

بتقدیم رسانیده آید .

بجهت بندگی مفخر الرجال سید الاکابر ، افتخار الاقران ، شرف الدین موسی را بعتبه بوسی همایون ارسال رفت و عرضه داشتی چندمتحمل گشت [تا] دروقت فرصت بمسامع نواب با عظمت و ارکان دولت عرضه داشته، اصغای آن را ازمحاسن التفات مقرون فرمودن را[5] فرمان دارند که ایام سلطنت با سعادت منیع مقرون باد و تمامی ملوك در قبضهٔ قدرت مطیع بحق محمد و آله و صحبه* .

۱ــمتن خطابی   ۲ــ سورة النساء ۸۸ .   ۳ ــ چنین است درمتن ولی بنظرمی‌آید (چه) زائد باشد .   ٤ــمتن : بفریاد

٥ــ ظاهراً جمله باید چنین باشد : ... اصغای آن را بمحاسن التفات فرمودن

* منشآت فریدون بیك جلد اول ص ۱۸۹ ــ ۱۸۸

جواب

مفاوضهٔ دلگشای مخالصت بیان ومراسلهٔ نزهت‌فزای مصادقت نشان که ازجانب جناب عمدة الامراءِ فی الزمان و زبدة الأعاظم فی الدوران ، جلال الدین علی‌بك بن عثمان بك کامران منبعث شده بود ، برسالت فخرالاقران ، شرف الدین‌موسی ، زید قدره ، دراسعد ازمان و اطیب اوان ، بمز حضور سامی، واصل گشتو اطلاع همایون بر مضمون اتحاد مشحونش واقع شد و هر چه در باب اخلاص و یگانگی اشعار کرده بودند بدرجهٔ قبول افتاد. وظیفه آنکه دائماً احسان ما را در حق خود ، مضاعف از آنکه خاطر خواه دوستان است ، تصور نموده هر مقصودی که داشته باشند اشارت کنند تا از مزید عنایت محصل المرام نموده شود ، انشاء الله تعالی. وخلعت شایسته باقاصد مشارالیه ارسال رفت ، بصحت پوشیده ، ابواب صداقت مفتوح و بساتین یك جهتی مکشوف دارند تا همیشه سزاوار عنایت شاهانه گردند.

زیاده احتیاج تفصیل نیست. ایام کامرانی بعیش جاودانی مقرون باد والسلام والاکرام*.

---

* منشآت فریدون بیك جلد اول ص ۱۸۹ .

نامه ناصر الدین حاکم ماردین بسلطان مراد عثمانی
درباب حمزه بك

حضرت اعلی پادشاه جهان ، دارای زمین و زمان ، فریدون کسری نشان ، ذوالقرنین دوران ، سلیمان اوان ، فغفور زمان ، خاقان اعظم ، سلطان سلاطین الترك والعرب والعجم ، شهاب الخلافة ، نصاب العدل و الرأفة یعنی سایهٔ رحمت یزدانی و آیت ابرار سبحانی ، ممهد ارکان خدایگانی ، مشید قوانین جهانبانی ، مطلع انوار خدائی ، مظهر الطاف کبریائی ، برکشیدهٔ « تؤتی الملك من تشاء[1] » و برگزیدهٔ «تعز من تشاء»[1] الذی خصه الله بالالطاف الازلیة و ابده بالسعادات الابدیة وبالعنایات السرمدیة وهوالنجم العالی فی الفلك المعالی ، العالم العادل و الکامل الفاضل ، المؤید بدوام الدولة القاهرة ، المنصور علی الاعداء بالصولة الباهرة ، حامی الملك والملة ، ماحی الظلم و البدعة ، لیث الوغی فی المعارك ، غیث الندی فی الممالك و غیاث - الوری فی المهالك وله الاعداء من الشجاعة سم الاراقم وللاولیاء من السخاوة سهم - الاکارم وله الجلال الذی لیس فوق جلاله الاجلال الله عز و جل جلاله ، ظهیر الدنیا والدین ، ناصر الاسلام والمسلمین ، الذی بسط علی مفارق الملوك ظلاله ، ابقی الله فی بسیط الارض ملکه و سلطانه و اوضح علی العالمین برهانه و افاض علی البرایا عدله و احسانه .

بندهٔ کمترین بندگان دولتخواه بی اشتباه زمین آسمان رفعت فلك حشمت

---

۱ ــ سورهٔ آل عمران ۲۵ .

کیوان مکنت خورشید عظمت ناهید عزت برجیس سعادت بهرام صولت عطارد فطنت ، بلب ادب و خشوع مقتبل و ملتثم میگرداند • واللیل اذا عسعس والصبح اذا تنفس[۱] • بدعاء دوام دولت ابدپیوند مشغول بوده ومیباشد وازحضرت صمدیت ذوالجلال فی الغدو والآصال بتضرع و ابتهال مزید عمر و ثبات دولت و نظام حشمت و خلود عظمت و سلطانی حضرت اعلی خاقانی کشور کشائی ، نصرت شعاری ، اسلام پناهی ، خلدالله ملکه و سلطانه خواهد[۲] [که] مدی الدهر مخلد باد ، استدعا می‌نماید . انه علی ذلك قدیر و بالأجابة جدیر .

بعداز وظیفهٔ بندگی و رفع خدمات بوزرا ونواب نامدارو کامکار عرضه میدارد که [چون] این بنده را بتحقیق و تصدیق پیوسته که حضرت اعلی خاقانی را با حضرت سلطنت‌پناهی اسکندری ، اتحاد و اعتقادعظیم‌هست ، بنده رانیزواجب ولازم است که کمر انقیاد و دولتخواهی آن حضرت بر میان جان بسته ، ظرایف عبودیات ووظائف دولتجوئی بتقدیم رساند .

درین وقت معتمد الخواص و ملك التجار خواجه ناصررا بآستان دولت حضرت جهان پناهی فرستاده شد که بندگی وخدمتکاری این بنده را در حضرت اعلی‌جهان مطاعی خاقانی معروض گرداند که حضرت‌اعلی فغفوری را نیز دربارهٔ این بندهٔ دولت‌خواه عنایت و مرحمت متضاعف و متزاید گردد .

و ثانیاً آنکه عثمان مخذول مدت مدید است که کمر عداوت و خصومت با میردین[۳] بسته و سال بسال خصومت و عداوت زیاده می کند . اول فصل بهارآمده ،

۱ــ سورة التکویر ۱۹ ، ۱۸ ۲ــ در متن « که » ندارد . ۳ــ چنین است در نسخه وشاید «ماردین»

جنگ و حرب عظیم در میان واقع شد ، اما نتوانست کاری کردن . بجانب ییلاق توجه نمود . حمزه نام پسری دارد ، در قراجه طاغ گذاشت که مگر او تواند با میردین دشمنی کردن . چون عثمان بجانب ارزنجان رسید ، حمزه لشکر خود جمع گردانید و بولایت ماردین آمد . این بنده نیز از قلعهٔ مبارك فرود آمد ، مقابل شد . جنگ و حرب عظیم دست داد . بفیض فضل ربانی و الطاف نامتناهی سبحانی و بیمن دولت حضرت سلطانی برحمزه فرصت افتاد . با صد نفر جوان[۱] پهلوان نامی گرفته شد و صد نفر دیگر بقتل آورد و پانصد و ششصد دیگر را [اجناد[۲] میسر کرد] و مال و غنیمت بسیار گرفته شد . واجب آمد که بعرض همایون معروض گردانیدن که حمزه گرفتار و محبوس عالم پناهیست . هر آنچه حکم یرلیغ حضرت اعلی سلطان نافذ گردد ، این کمینه بجان و دل افتادگی نموده ، بتقدیم رسانیده شود .

توقع بخاکپای حضرت اعلی جهان مطاعی آنکه ازخاصان درگاه عالم پناهی یکی را صاحب الخواص ، خواجه امیر ناصر ارسال فرمایند که بدین جانب آیند که صورت بندگی و خدمتکاری این کمینه مشاهده کنند و در آن حضرت معروض گردانند . بواقی حالات که ازو قلم قاصرمانده باشد ، مذکور تقریر خواهد کرد .

زیادت گستاخی نمی‌نماید . سایهٔ چترهمایون تاانقراض جهان پاینده ومستدام باد . آمین بمحمد و آله الطیبین الطاهرین .

۱ــ متن : جوانان ۲ــ چنین است درمتن ، شاید :[اجناداسیر کردند] .

٭ فریدون بیك جلد اول ۲۱۷ ــ ۲۱٦ .

جواب

رابطهٔ مصادقت ازلی و ضابطهٔ مخالصت لم یزلی که بمصدوقهٔ الارواح جنود مجندة[1] ازجانب جناب شوکت مآب سعادت نصاب ملك سپهسالار ایران ، عضدالملة والدین ، امیرناصر حاکم ماردین ، ابد بنیان دولته ، در اشرف ساعات و اسعد اوقات ازدست عمدة الاکابر ، خواجه ناصر ، رسیدو شکایتی که از حرکات عثمان بك نوشته بودند و اعلام کرده که بعد از رفتن مزبور بارزنجان ، ولد او حمزه ، بابعضی‌از اهل طغیان ، بجانب او لشکر کشیده ، بعد از محاربه و مقاتله ، حمزهٔ مزبور با جمعی از اشقیا و اصحاب‌شر و شور گرفتار قیدوبند گشته واکثر گروهش[را]علف تیر وطعمهٔ شمشیر گردانیده‌اند ومشاوره درباب ازالهٔ آن باین جانب کرده ، معلوم باشد که آن طائفه را تقصیرات بسیارست و در وقت فراخی حال باستکبار مقال گشاده ، در زمان تنگی ، تملق بیوجه را شعار ساخته و دست ضراعت در جیب ندامت کشیده ، بعد از خلاص بنیاد مکابره میکنند . با این همه ما ایشان را همیشه مرعی نموده ، تقصیرات ایشان را بنظرهمت درنیاورده‌ایم والحالة هذه اگرچنانچه‌پدر او برسبیل عذرخواهی باستغاثه‌زبان‌میگشاید و از روی‌ادب در[می] آید ، وجناب‌ما را وسیلهٔ استخلاص‌او میکنند ، هر آینه در آنکه بعهود مشیده طلب عذر خواهی ایشان میکنیم و خدام ذوی الاحترام نیز قلم عفو بر جریدهٔ اعمال آن در میکشند ، شبهه نیست والا بفحوای شریف «و من جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها[2]» عمل کرده ، هر گاه لوازم

۱ـ بقیهٔ حدیث : فماتعارف‌منها ائتلف وماتناکر منهااختلف ۲ـ سورة الانعام ۱۶۱

غیرت و حمیت را بجای می‌آورند، کسی چگونه منع آن کند و هرچه علماء آن دیار در خصوص او گویند، چنان نمایند که خلاف شرع کاری کردن مناسب نیست.

زیاده اطناب نرفت. ایام کامرانی مقرون بمراد[1] دو جهانی باد والسلام والاکرام*.

۱ـ متن: حرام

* منشآت فریدون بك جلد اول ص ۲۱۷.

نامه حمزه بك پسر قره عثمان بسلطان مراد خان ثانی

خلد الله ملکه و سلطانه و اوضح علی العالمین عداله و احسانه ، بعد از تقبیل خاك وشرف زمین بوسی عتبهٔ سراپردهٔ سلطان اعظم و خاقان معظم ، مالك رقاب الامم مولی ملوك العرب والعجم ، شهنشاه الترك والدیلم ، بحرالکرم ، ینبوع الالطاف والنعم ، معدن المکارم والشیم ، ملاذ الملوك والسلاطین ، ملجأ الضعفاءِ والمساکین ، ناصر الاسلام والمسلمین ، قاتل الکفرة والمشرکین ، ناصر اولیاء الله ، کاسر اعداءالله ، حافظ البلاد ، حارس العباد ، المؤید من السماء ، المظفر علی الاعداء ، ظهیر الملة الباهرة ، مجیر الامة القاهرة ، واضع مراسم عدل والانصاف ، هادم قواعد الجور والاجحاف ، خسرو خورشید رکاب ، سرور لشکر انجم حساب ، نور حدقهٔ اهل بینش و نورحدیقهٔ آفرینش ، عنایةالحق علی الخلق ،کان معدلت بحرفراست ، قضا صولت قدر قدرت ، کیوان رفعت ، ملك سیرت ، غوث الوری ، عون الهدی ، باسط لطایف الامن والامان ، ناشر صحایف العدل والاحسان ، مفزع و ملاذ اهل ایمان ، سلطان جهان ، المخصوص بعنایة الملك الدیان ، مغیث الدنیا والدین ، السلطان بن السلطان ، سلطان مراد خان و مراد بخش عالمیان ، خلد الله تعالی ملکه و سلطانه و خلافته و اعلی فوق السماءِ مکانه و رایته و هوالسلطان الذی اعطاه الله تعالی من العقل اوفره و من الفهم اعزه و من الذهن الطفه و من الخلق ابهاه و من الفضل اکمله و من الثناءِ اجمله ومن الهمم ابعدها ومن الشجاعة ابدعها ومن السیاسة احکمها ومن السیرة اعدلها و انظمها ،

لیس من الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد[1]

آفتاب سعادت حضرتش برخاص و عام تافته و از انوار سلطنتش وضیع و شریف بهره یافته و آثار مآثر مکارمش اسافل و اعالی شناخته. پادشاهی با طهارت نسب و شرف حسب و خیرات فضائل موروثی و مکتسب که از انوار آن صفحات روزگار آراسته و خاطر خطیر برنظام مناظم احوال جهانیان گماشته و همت بر اتمام مهمات خاص و عام مقصور داشته. لاجرم همه دلها بدرستی[2] دوام دولت قاهره ابدالله تعالی صید کرده و همهٔ جانها بمودت رتبت و عظمت قید کرده و در جمیع اقطار اناء اللیل و اطراف النهار بدعاء دوام دولت و مزید عمر و رفعت یك زبان گشته، علی الخصوص این محب بصدق و داعی بالاخلاص که در هر حال از فیض جود سحاب سایهٔ ظل الله غریق و مستغرق شده و بوفور عنایات و شفقت پادشاهانه ملحوظ گشته، در هر نفس بدوام[3] دولت شیدالله تعالی ارکانها واعز جندها واعلی فی الخافقین شأنها اشتغال می نمایند، بیمن اجابت لاحق و ملحق باد. اللهم استجب یارب العباد.

بعد از بساط بوسی اعلام رای ارکان دولت اعز الله انصار هم که در فال فرخنده و طالع سعد کالوحی المنزل من السماء، ازدرگاه جهان پناه خلدالله تعالی ملکه الأمیر الکبیر المؤید الخطیر، مفخر الاماجد والاعیان، علاء الدین بك، دام علوه رسید و انعامات شریفه و توقیع همایون که سایهٔ سواد سطر او سعادت ابدیست رسانید و این کمینه بر پای خاسته و بوسیده و بر فرق نهاده و مفتخر و مستظهر گشت بمقابلهٔ این اضعافاً و آلافاً و خلاصهٔ مضمون همایونش تندرستی ذات پاك شریف شهنشاه

۱ــ بیت عربی از ابونواس حسن بن هانی اهوازی است. ۲ــ بدوستی(؟) ۳ــ چنین است درمتن وظاهراً: بدعاء دولت.

اعظم بود ، مفهوم شد و از استماع این اخبار طیبه ، صد هزار طرب و سرور حاصل گشت و سجدات شکر در تضاعف و تزاید شد ، لله الحمد والمنة علی ذلك و مشافهه را باملح لسان و افصح بیان ایراد نموده و معزز و مکرم داشته ، در محل قبول افتاد و حب اخلاص صد چندان شد . معلوم فرمایند که فی مابین حضرت سلطان خداوندگار و این کمینه دولتخواهی و هوا داریست و درقرب جوار اتحاد و یك جهتی است[۱]در تضاعف و ترقی شده ، از آنکه تقریر شود متضاعف است . بدوستی آن درگاه دوست و دشمنی دشمن و در حضرت پادشاه جهان مطاع انقیاد نمودیم ، چنانچه از خاطر فیاض مقر امر و نهی ایزدتعالی[۱]گردانیده که ناموس و معاونت اسلام یکسانست . بنابرین معنی ، بمصاحبت مشارالیه ، فرزند اعظم اشجع و اکرم ، ذوالمکارم والشیم ، امیر و امیر زادهٔ نویین نژاد ، جامع المحامد ، سرور سینه ، فرزند فخر الدنیا والدین ، دام سعده و حرس مجده که از عالم طفولیت تربیت کرده وبسعی بلیغ حاصل آورده وجای فرزند گرفته وخیر وشر این کمینه دانسته[۱] توقع که او را بعین مرحمت و شفقت ملحوظ گردانند و هم خدمتکاری آن درگاه عالی ، بچه‌نوع و چه طریق که میباید ، بر مشارالیه اعلام فرمایند که این محب نیز در آن سلك وسبیل رود ودر قدم عبودیات قائم‌مقام باشد وهم معلوم فرمایند که دائماً از طرف ظل الله فی الارض والمالك فی الطول والعرض ، شاهرخ بهادرخان ، خلدالله ملکه ، مکتوبات چنین می‌آید که این کمینه دائماً با ابراهیم بك قرمان پند و نصیحت دهیم که بمملکت روم تعرض نکند و بدرستی خدمت جهان مطاع کند و بهیچ نوع نصیحت قبول نمیکند . این بار نیز یکی از غلامان این محب بطرف قرمان ارسال شد که بخدمت پادشاه اعظم خداوندگار ملازمت کند تا ابواب

۱ ــ بنظرمی‌آید که یك یا چند کلمه افتاده باشد.

مراسلات در مابین این داعی و مذکور منقطع نمیگردد وهم معلوم فرمایند که درین نزدیکی ، از طرف قرمان ، قاصد امیر[۱] زه آمده و بمصاحبت مذکور که یکی از خواص ابراهیم بك قرمان ، اخی احمد نام ، ارسال کردند و چند کلمهٔ نا معقول و نا موزون بطرف علیای مشارالیه در مطالعه نوشتند و فرستادند و این محب نیز مشارالیه فخر الدین را از آن جهت بدرگاه عالی خداوندگار ، خلد الله تعالی ملکه ، ارسال نمودم که بعد از آمدنش از زمین بوسی آن درگاه عالی خواهم که بطرف علیاءِ شاهرخ امیر[۱]زه بفرستمش که جمیع احوال ابراهیم بك قرمان علی ـ الوضوح والبیان در آن درگاه تقریر میکند که حضرت شاهرخ امیر[۱]زه از این احوال واقف باشد و هم افتراء ابراهیم بك قرمانی واضح گردد .

توقع که بمذکور سپارش کنند که بچه طریق احوال ابراهیم بك قرمان را در حضرت شاهرخ خان بیان کندو هم یك توقع دیگر دارد این کمینه از آن درگاه عالی خداوندگار خلد الله ملکه ، که در وقت محاربهٔ کفار ملاعین ، این محب را نیز در آن ثواب داخل فرمایند یا این داعی را برسر قرمان حواله کنند که این را غزا کردن مقابلهٔ[۲] کفار ملاعین است ، بدلیل این حدیث کهمن اعان قوما فهو منهم . چه حاجت تصدیع . بوافی رجوع بگفته آن[۳] است که عند الحضور تقریر کند ، از مکارم اخلاق اصغاءِ فرمایند که اطناب سرادقات پادشاهی باوتاد عنایت الهی باقی و مستحکم باد . برب العباد ، استجب برحمتك یا ارحم الراحمین . اللهم صل علی محمد و آل محمد .

ودیگر معلوم آن حضرت باشد که بیمن همت عالم پناه سلطان اعظم خداوندگار

۱ــ مسلماً کلمه «میرزا = امیرزاده است» که همه جا درین مکتوب باین صورت نوشته شده .
۲ــ تصحیح قیاسی ، متن : مقاومه ۳ــ متن: آن بوافی برجوع گفته

قلعهٔ کرکر را لشکر شام حصار کرده بودندو بحل (؟) آوردند. [با][1] گروه لشکر، از عساکر خداوندگار خلد الله تعالی ملکه که تعلق باین‌بنده دارد، ارسال نمودیم. رفتند ولشکر شامیان تباه کردند واو را اسیر کردند[2] وقلعه را گرفتند. مژدهٔدوستان خداوندگار باشد و قلعهٔ مذکوره را بهر که‌بسپارند، قلعه تعلق باو دارد. بلا ریب ولانفاق*.

۱ــ بنظر می‌آید این[با] که در متن آمده زیادی باشد، شاید هم «ما» باشد، ولی احتمال آن ضعیف است. ۲ــ منظور از «او» معلوم نشد و باید یادآورشد که این نامه از لحاظ انشاء دارای اغلاطی بی‌شمار می‌باشد که بعلت منحصربودن نسخه تصحیح آنهاممکن‌نگردید.

* منشآت فریدون بیك، جلد اول ص ۱۹۱ — ۱۹۰

جواب

مشرفهٔ جناب امارت مآب و نگاشتهٔ خامهٔ گوهر بار ملك نامدار، سرورسپهدار دیار، نور الدولة والدین حمزه بك كامكار، زیدت دولته، مشحون بفنون اخلاص و دولت خواهی،

كروضة زینتها الازهار او جنة تجری من الانهار

در اعز اوقات و اشرف ساعات، ورود یافت و چون از فحاوی آن نسایم ولا و اتحاد استنشاق رفت و بر سلامتی ذات عدیم المثال، انواع مسرت بظهور پیوست، باضعاف و آلاف آن سلام و دعوات فراوان ابلاغ گردانیده، در شرح اشتیاق شروع و خوض [نمی] نماید.

درین وقت، خبر فتح بلدهٔ طیبهٔ ارزنجان و صورت فوز و فزونی كه از تتق غیب بدان جانب روی نموده، از فحوای شریف و مضمون لطیفش معلوم و مفهوم گشت. الحمد لله كه بوسیلهٔ آن محبان شادان شدند. هر آینه چون ایزد عز- شانه خواهد كه بنده‌ای را صاحب عز و تمكین و تاج و تخت و نگین كند، در مهمات ناصر و معاون او باشد.

هر كه‌را بخت‌مساعد بود ودولت یار ابد الدهر مظفر بود اندر همه كار

لله الحمد كه من بعد رعایا و مساكین آن جانب، در ظل عدل و رأفت ایشان بفراغت و اطمینان روزگار خواهند گذرانید و تجار و قوافل بی تشویش آمد و شد خواهند نمود و منافع دنیوی و اخروی محصل گشته.

چون دارندهٔ رقعهٔ مودت ، مفخر الاکابر والنواب ، شمس الدین محمد آغا ، آنچه رسوم رسالت بود . بر وجه اجمل مؤدی نمود ، باز اجازت انصراف داده بدان صوب روانه گردانیده شد و اخباری چند که بدو سپارش رفت ، عند الحضور بالسرور ، بمحل انهاءِ رساند .

چون غرض عرض مودت بود ، بدین مقدار اکتفا یافت والسلام* .



* منشآت فریدون‌بگه جلد اول ، ص ۱۹۲-۱۹۱

نامه جهانگیر آق قویونلو بسلطان مراد خان ثانی

جهانگیر پسر علی بیك است که بعد ازو حکومت یافت . سالهای اول سلطنت او بجنگ با قره‌قویونلوها گذشت و سپس دچار مخالفت برادر خود بنام حسن معروف باوزون حسن (عربها او را حسن‌الطویل میگفتند) گردید . ابتدا پیشرفت با جهانگیر بود تا اینکه وقتی جهانگیر بعزم ییلاق آلاداغ از قلعهٔ دیاربکر بیرون آمد ، اوزون حسن او را غافلگیر کرد وقلعه را متصرف شد (۸۵۸) .

جهانگیر از ناچاری بجهان شاه متوسل شد وجهان شاه هم بسوی کمك نظامی کرد . ولی‌این سپاهیان کمکی بسرکردگی رستم بیك نیز شکست خوردند و اوزون‌حسن پانصد نفر از اسراء این جنگ من‌جمله رستم‌بیك را درپای مشعلها گردن زد . آنگاه قصد حمله بماردین نمود . اما مادرش سرای‌خاتون که زن باکفایت‌وسیاسی بود گفت : پس‌جهانگیر واهل وعیال‌او کجا روند ؟ . اوزون حسن را شرم حضور مانع آمده دست از حمله برداشت و فقط گفت پس برادرم گروگانی بمن بدهد . جهانگیر نیز پسرخود را بنام علی پیش اوفرستاد.ازآن پس بین دو برادر صلح برقرار گردید و جهانگیر وی را درجنگهای باسلطان عثمانی کمك می‌نمود .

مقر عز و اقبال عتبهٔ سرا پردهٔ بارگاه منیع سلطنت پناه شهنشاه ممالك دین و ملجأ‌اعزهٔ اقبال سدهٔ سنیهٔ درگاه رفیع خلافت دستگاه عدالت آیین ، قامع الطغاة والملحدین ، معین‌المظلومین ، پادشاه‌روی‌زمین ، غیاث‌الملة‌والدین ، ظل‌الله‌فی الارضین المرابط فی رضاءِ الله و المساعی فی دین الله والمجاهد فی سبیل الله ، المتوکل علی الله ، سیف الله علی اعدائه و من اعترف الوری بآلائه و شهد کل ناطق بمکرمه

و نعمائه من فضل الله فی القران والملائکة له جند و اعوان ، الجامع شمل الایمان والمفرق مجمع الشیطان ، الغازی فی سبیل الرحمان ، ابوالفتح سلطان مراد بن محمد بن بایزید خان ، خلد الله تعالی ملکه و سلطانه و اوضح علی کافة البریة عدله و احسانه ، الوف دعوات مخلصانه و صنوف تحیات صادقانه از صمیم قلب و سویدای دل اتحاف گردانیده ، اشتیاق بساط بوسی نه در آن حدست که شمه‌ای از آن توان حصر کردن . شرف ملاقات درایمن اوقات و اسعد ساعات مقدر کناد . انه رؤف بالعباد .

بعد از زمین بوسی وبندگی، بررأی جهان‌آرای ارکان دولتش، اعزالله انصارهم و ضاعف اقتدارهم ، معروض میدارد که مدت مدید و زمان بعید شد که گوش این بندگان را باستماع مسرات درگاه مشرف نگردانیده [اند] ، مانع خیر باد .

پس بدین معنی فرض عین نمود که یکی از مصاحبان این کمینه بدرگاه عالی فرستاده شود که شرایط خدمات و مواجب عبودیات لازمه را بجا آورد . بدین مهم ، افتخار الصدور والاکابر ، جامع المعالی والمفاخر ، وارث المناقب والمآثر، فخرالدنیا والدین ، امیر سیدم ارسال رفت که از عرض این داعی ببساط بوسی درگاه عالی خلد الله ملکه وضاعف اجلاله و اسبغ علی العالمین ظلاله مشرف گردد . امید که مذکور فخرالدین را بنظر مرحمت و شفقت ملاحظه کنند و همت و عنایت دریغ نفرمایند . زیرا خلاصهٔ فرزندان عبدالقادر گیلانی است وهم در عهد سلطان حمزه[1] تغمده الله برحمته و رضوانه، دوبار باداءِ خدمات درگاه عالی خلد الله ملکه و سلطانه رفته‌بود ومعترف نعماءِ حضرت اعلاست . روز و شب مذکور وبرادرش که فرزند شیخ

۱ــ یعنی حمزه‌بك ، عموی جهانگیر واوزون حسن

الاصفیاء و سلطان الاولیاء ، سیدی عبدالقادر است بدعاء دوام دولت روز افزون و قیام رفعت همایون درگاه عالی ، شید الله بنیان سعادته ، اشتغال نمودند وفی‌الغدو والآصال آن دعا را اوراد کردند. حق جل و علا باجابت مقرون داراد ، بالنبی و آله الامجاد.

میباید که برای‌اجلال فرزندان اولیاءالله و رعایت خاطر ایشان، این خدمتکاران را اززمرهٔ غلامان وجملهٔ ملازمان شمرند. زیرا ملازمت آن حضرت اعلی بهر کس اگرچه مکتسبی است ، اما باین کمینه موروثیست وازآباء و اجداد والد این داعی خدمت درگاه دولت پناه کرده و شمه‌ای از آن سایهٔ همایون بر سر مرحوم مذکور افتیده[1] بود و مسخر کردن این مملکت نتیجهٔ آن.

امید که خدمتکاران سلف‌را رعایت کنند. زیرا این مملکت نیزتعلق بحضرت اعلی دارد واین خانه وآن‌خانه یکیست وکنفس واحدة شمرند و این‌داعی بالاخلاص را بمحل پاسبان و یاخدمتکاردانند لاغیر.

چون تاجداران جهانبان بعقل و معرفت خدمتکاران ارکان دولتند[2] ، زیاده تصدیع نرفت. بواقی اخبارات این جانبی ، کماهی ، دارنده ازین سر دانسته است و متحمل گشته ، تاکه عند الوصول بحضور موفور السرور عرضه کند و از مکارم بی نهایت والطاف بلاغایت ارکان دولت ، اعزالله انصارهم ، مرجواست که اصغاء فرمایند.

اطناب سرادقات شاهی باوتاد بقا مشید ومستحکم باد. بمحمد وآله واصحابه البررة الامجاد. آمین والحمد لله وحده*.

۱ــ افتاده. صورت متن عیناً نقل شد.　　۲ــ جمله مغشوش بنظرمی‌رسد

* منشآت فریدون‌بك جلد اول ص ۲۱۵ــ۲۱٤

جواب

خلاصهٔ ارقام مشکین ختام و نقاوهٔ کلام گوهرنظام که از جانب جناب جنت‌مآب‌سعادت نصاب معزالدین جهانگیر بك بن علی بك ، ابدت ایام دولته ، بهمراهی حضرت شیخ و شیخ زادهٔ بزرگوار امیر فخرالدین سیدم زاد الله تقواه و افاض علینا برکاته ، مشتمل بانواع خضوع و خشوع رسید . بعد از مطالعهٔ آن ، ازفحوایش آیات محبت ظاهر گشته شائبهٔ شبهه نماند و مذکور را باحسان شاهانه و نوازش خسروانه مرعی‌داشته ، باز بجهت تبیین حالات این جوانب ارسال کرده آمد .

باید که سپارش چندی که با مشارالیه نموده ایم . بسمع قبول اصغاء فرموده ، سالك طریق مخالفت نگردند و همیشه از جادهٔ یك جهتی انحراف را جائز نداشته هرمهمی که واقع شود معروض دارند ، تا بعنایة الله سرانجام شوذ .

باقی ایام دولت زیاده باد ، برب العباد بالنبی و آله الامجاد .*

* منشآت فریدون بك جلد اول ۲۱۶_۲۱۵

نامهٔ جهانشاه میرزا در تهنیت جلوس بسلطان مراد خان ثانی

چون حضرت رب الأرباب و خداوند مسبب الاسباب بفحوای « انی اعلم ما لاتعلمون »[1] خلعت زیبندهٔ خلافت و جبهٔ خوش آیندهٔ سلطنت را برغم حاسدان دین محمدی که آلودهٔ وساوس جبلی اند ، بقامت لازم الاستقامت یکی از گزیدگان نوع بنی آدم و فردی ازخواص امم عالی همم لایق و ارزانی میدارد و بتاج کرامت و تخت سلطنت سزاوار و ممتاز می‌نماید، هرآینه در مقابلهٔ آن بمقتضای«الشکر یزیدالنعم » حمدبی‌قیاس وثنای ممهد الاساس را پشتیبان خانهٔ دین وملت ساختن اولی و بفرمودهٔ «سنة الله التی قدخلت من قبل ولن‌تجد لسنة الله تبدیلا»[2] انسب می‌نماید . لهذا دربن ولا که ازموردان اخبار ومخبران آثار بگوش هوش عالمیان وکاخ صماخ هواخواهان چنان دررسید که حسب الارث ، اورنگ جهانبانی ولایت روم وسریرکامرانی آن مرز و بوم بذات کامل الصفات عالیحضرت خلافت منقبت سلطنت پناه مملکت دستگاه خدیو اعظم اعدل و خداوند معظم اکمل ، سلطان الغزاة والمجاهدین ، عضدالدولة والدین ، عون الملوك والسلاطین ، قهرمان الماءِ والطین ، رافع الویة الامن والامان ، ناشر مناشیراللطف والاحسان ، ولی الایادی والنعم ، حاوی صنوف المحامد والشیم ، حامی البلاد ، ناصرالعباد ، حافظ طرایق الولایة عن طوارق الایام ، ضابط ثغور نواحی الاسلام بمزید عنایة خالق العباد ، ابوالنصرسلطان مراد ، ضاعف الله تعالی ایام‌سلطنته و زاد اعوام‌عمره و خلافته الی یوم المیعاد ، محصل و میسر گشته و از قدوم مسرت

۱ـ سورة البقرة ۲۹ ۲ـ سورة الفتح ۲۴

بالقدرة الكاملة الالهية

والقوة الشاملة الاحمدية

ابو المظفر جهانشاه بهادر سوزومز

رسومش ساکنان خطهٔ خاك و منزویان زوایای افلاك را، من السمك الی السماك، فرح و شادمانی فزوده و درگلشن اسلام غنچهٔ نشاط وحبور خندان شده و دربزم مرام ساقی دوران جرعهٔ دوستکانی بکام هوا خواهان چشانیده و رسانیده، حقا که ازورود این خبر پرسرور و مژدهٔ کثیر الحبور نه چندان حظ جانی و خوش دلی و شادمانی دست داده که بتحریر وتقریرمتصور گردد وچون نشود؟ چه علاقهٔ دوستی ویگانگی و رابطهٔ محبت و یك جهتی فی مابین قدیمی و ازلی است و مطلع آفتاب محبة ـ الاباءِ قرابةالابناء، ازخاور تا باختریرتوافروز و درحد اعتدال ازتابش روز نوروزیست و بعنایة الله، چنانچه بوده و هست، من المهد الی اللحد نیز خواهد بود، بلطف الملك الودود. ایزد تعالی، عزشانه وکمل احسانه، وجود کثیرالجود خداوندی را در جانشینی[۱] اجداد عظام و قائم مقامی آباءِ کرام فردوس مقام، نورالله مضاجعهم، ممهد و ممتع داشته، از چشم زخم حاسدان دور و [از] گزند ناپسند دشمنان مهجور نموده، الی مدی السنین والشهور، در نشیمن چار بالش خلافت وداد گستری و انجمن پژوهش عدالت و رعیت پروری، بحق حقه و نبیه و ذریته و بجهت تقدیم تهنیهٔ بهیه و تکریم جلوس همایون علیه‌اش، برسم نائب منابی، خلف الامراء والاکابر، مستجمع‌المحامد والمآثر، حاوی الفروع‌والاصول‌والمنقول [والمعقول؟]، خواجه‌ضیاءِالدین‌یوسف‌زید قدره‌وشرح صدره که‌ازجملهٔ‌مقربان[امیر و[۲]اکابر زادهٔ] ولایت شیراز و اصفهان است، بل اباً عن جد رازدار ملوك ایران، ارسال رفت و هدایای مفصله را در کتابی که برای طلب عذر معهود مرقوم گشته است ذکر کرده مأمول است که در محل عرض، بشرف قبول مشرف فرموده و خواجهٔ مشارالیه را

---

۱ ـ متن: جاشنی

۲ـ جمله مشوش بنظرمی‌آید. شاید: [ازجمله‌مقربان‌آستان و اکابر زادگان...]

بعد از ادای خدمت رسالت مجاز و چگونگی حالات فائز البرکات را اعلام بخشند تا موجب زیادتی انبساط دوستان و سبب انکسار قلوب دشمنان گردد.

تا جهان باد در جهان باشند　　　وز بد خلق در امان باشند

الحمد لله وحده والصلوة علی من لانبی بعده و علی آله الکرام و صحبه العظام الی قیام الساعة و ساعة القیام.*

* منشآت فریدون بك، جلد اول ۱۶۷ـ۱۶۶

جواب

مشرفهٔ حیات بخش دوستانه و ملاطفهٔ[1] دلکش مختصانه که از جانب جناب مکرمت مآب معدلت نصاب شاهنشاه اعظم، پادشاه معظم، مالک رقاب الامم، ملک ملوک ممالک العجم، نوبین دوران، قاآن زمان، شهریار قهرمان صولت و نامدار نریمان هیبت، المشهور باللطف والاحسان والمنظور بانظار عواطف الملک المنان، المنصور علی اعداء الله ابوالمظفر میرزا جهانشاه، ایده الله و ابقاه و جعل آخرته خیراً من اولاه، شرف ارسال یافته بود و ازجاونجای[2](؟) عظمت و نشیمن عز و خلافت، سمت تحریرپذیرفته، دربهترین اوان وخجسته ترین ازمان، مصحوب صاحب العزوالمعالی خلف الاکابر والاعالی، امیر اعظم و اکرم، ضیاء الدین خواجه امیر یوسف بك اصفهانی، زاد الله قدره و اغاده الیکم بالخیر، در رسیدواز مضمون سعادت مشحونش بوی وفا بمشام جان درپیوست و روح روان را حظ فراوان دست داد. ارقام دلپذیرش:

تو گوئی که مشك است برپرنیان　　　روان خرد زیر مشکش نهان

و سطور بی نظیرش،

همه جای جان بود و مأوای دل　　　یکایك به لطف و صفا مشتمل

حروف ونقطش:

چو زلف بتان چگل تابدار　　　پرازخال مشکین چو روی نگار

وخط شیرین نمطش:

مصفا چو لؤلؤی انجم نظام　　　فلك ارتسام و ثریا مقام

۱ـ شاید هم :ملطفه　　　۲ـ جایگاه ؟

بوی صفا و نصرت فزود و تمهید مقدمات و تبلیغ عباراتی که در تیسیر جلوس این هوا خواه قدیمی بر تخت بخت موروثی و سبب سرور همگنان و باعث حبور دوستان شدن را شرح و بیان کرده بودند، بالجمله معلوم و مفهوم گشت، چرا نباشد؟.

بر ضمیر منیر روشن است که محبت سابقه درمابین ما و ایشان از درجهٔ توضیح گذشته، بلکه در ظاهر بچشم حساد، هرچند این یگانگی و یك جهتی به تصور انفراد، در صورت تعدد می نماید، لکن فی الحقیقة هستی ما و ایشان حسب الحب الروحانی کروح واحد فی جسدین است و بوجهی از وجوه درو شبهه و شائبه‌ای نیست.

قرب جانیست مرا با تو و بعد بدنی — همچو در حب نبی قصهٔ ویس قرنی

یعلم الله و کفی به شهیدا که بارادت ازلی این اتحاد لم یزلی است وفوا که این نهال چون ثمار ریاض جنت از آفت دور و از تغییر مهجور و شیرینی آن در مذاق جان چون شهد فائق غیر مضمحل ولذتش ازدماغ محبان غیر منمحل. حق سبحانه و تعالی نتیجهٔ این مودت را در جبههٔ اخلاص اخلاف ظاهر و مثبت گردانیده، تبدیلی بقواعد آن راه نیابد که در دنیا ازین بهتر بضاعت و برای عقبی ازین خوشتر تجارتی نمی‌باشد و تحف و هدایائی که در ذیل کتاب معذرت آمیز تسلیت انگیز علی‌حده نوشته و اشاعت کثیره ببذل خیرات و نشر حسنات جهت روح شریف حضرت والد مغفور له رفیع الدرجات طاب ثراه و جعل الجنة مثواه کرده بودند، عندالله مأجور خواهند گشت. زیرا هر کس که در حیات حبه‌ای بذل نماید حسناتش بیشتر از ده قفیز[1] بعد از مماتش [خواهد بود. ظ] و هو خیرالمعین. و اخلاصی که در

۱ــ پیمانه‌ای است برابر با دوازده صاع یا تقریباً هشت مکیال. صاع پیمانه‌ای است برابر با ۴ رطل و یك ثلث رطل یا پنج پاینت انگلیسی و یك ثلث یعنی ۱۲ من تبریز. همچنین قفیز مقداری است اززمین برابر صد و چهل و چهار گز شرعی. رجوع شود بفرهنگ نظام و فرهنگ اشتنگاس Steingass

هر باب مبین داشته بودند ، ازین‌جانب باضعاف مضاعفهٔ آن نسبت‌بآن‌خانوادهٔشامخ ـ البنیان مثبت و مقرر دانسته ، صد چندان بقیاس اول ملحوظ فرموده ، باقی‌حالات را از رسول مشار الیهو معتمد علیه تفقدنمایند که او ، برخوردار باشد ، در ادای لوازم حب‌البین قصوری نگذاشت ومصدوقهٔ فارسل حکیما ولاتوصیه را درهرحکایت‌بظهور آورد و چون عن قریب قاصدی دیگر از این جانب ، علی التعاقب ، خواهد رسید ، ان‌شاء الله تعالی ، زیاده ازین تصدیع نداد . همواره ظلال معالی برمفارق انام‌ممدود وعمرودولت مستدام‌وعاقبت محمودبادبرب‌العباد*



* فریدون بك ، جلد اول ص ١٦٨ـ١٦٧ .

نامهٔ سلطان مراد خان ثانی بجهانشاه

مشعر برفتح مجدد هنگری

آفریدگار، جل جلا له و عم نواله، چون زمام بسط و قبض و رفع و خفض وعنان حل وعقد و ابرام ونقض درقبضهٔ صرامت و جهانداری وحوزهٔ شهامت وکامکاری مانهاد و بعواید عنایت ربانی و عوارف رعایت سبحانی، معاقد دولت ما مؤید وقواعد سلطنت مامشید ومناظم مملکت ما مؤکد و مراسم رفعت ما ممهد فرمود وهر لمحه ولحظه ما را بمدد عواطف وعوارف وعدد مکارم و مراحم مکرم ومشرف کرد و گردن و گوش روزگار ما را بقلاید عواید کامکاری وفراید فواید شهریاری مقرط و مشنف[1] و ندای «والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا»[2] درگوش ما داد و ردای «ولاتحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتیهم الله من فضله»[3] بردوش ما نهاد، ما نیز پیوسته بشکر این موهبت کریمه و شکرانهٔ این عطیت جسیمه، ایام و اعوام بر تنویه حال اسلام وترفیه بال انام که ودایع الله الملك العلام اند موقوف داشته‌ایم و اوقات و ساعات براعلاء اعلام دین محمدی و احیاء مراسم ناموس احمدی مقصور و مصروف فرموده ایم و در ضبط مناظم بلاد و تتمیم مصالح عباد و نظم مهمات جهاد و تهیهٔ اسباب مقاتلهٔ من یظهر فی الارض الفساد، هیچ دقیقه‌ای مهمل نگذاشته‌ایم و در افاضت معدلت و اشاعت نصفت در میان رعایا

۱ــ قرط (بضم قاف وسکون راء) وشنف (بفتح شین وسکون نون) گوشواره

۲ــ سورة العنکبوت ٦٩ ۳ــ سورة آل عمران ١٦٤

ودر اظهار شفقت وابراز مرحمت درشأن برایا هیچ نکته‌ای معطل نداشته‌ایم وازابتداء طلوع تباشیر سلطنت و افتتاح فتوح مناشیر مملکت که غرهٔ عمر و عنفوان شباب و ریعان نشو و نماست ، الی یومنا هذا دائم الاوقات ، شمشیر مبارك بعون الله تعالی و تبارك ، بر فرق و تارك کفار خاکسار ، جعل الله الادبار رائدهم والخذلان قائدهم ، می‌آزمائیم ، و بتیر جانگداز و خصم شکار سینهٔ پر کینهٔ ملاعین و شیاطین ابادهم الله و ابارهم ولا ابقی فی متن الارض آثارهم میشکافیم . در هرسال بل اندر همه حال جنود منصورهٔ اسلام گاه با ارنئود[1] عنود مقابله میکنند و گاه حشم اهل ایمان با افلاق[2] پرنفاق مقاتله می‌ورزند و گاه با کفرهٔ[3] استانبول مناضله دارند و گاه باطایفهٔ

۱ـ Arnaud مقصود ساکنین ناحیهٔ Epires یا آلبانی کنونی‌است که ترکها آنانرا ارنائوت ولایتی Arnaut Velaieti یا ارناودلق می‌نامیدند . مدافع‌استقلال این ناحیه درآن هنگام ژرژکاستریوتا Georges Kastriota پسرچهارم ژان‌کاستریوتا امیراپیربود. وی را ازکودکی بادرنه برده بودند واورابآئین اسلام‌درآورده وختنه کرده بودندوسلطان‌مرادبدولقب اسکندربیك داده بود ووی درپیش اروپائیان به Sekander beg شهرت دارد . وی دراولین فرصت گریخت وبوطن خویش بازگشت ولی قبلا منشی سلطانرا مجبور کرده بودکه حکمی امضاء کند مشعر براینکه حکمران ترك قلعهٔ کروئیا (آق حصار) را بدو تسلیم کند (۱۴۴۳ م . ۸۴۷ هـ) . از آن پس کلیه شهرهای ارنادولق بخصوص پترالبا (برات Berat فعلی و باصطلاح اسلاوی بلگراد Belgrad راگرفت ودر۸۵۲ هـ . رسماً فرمانروای آن ناحیه شد وچندین بار سپاهیان ترکرا درهم‌شکست. تااینکه مرادثانی‌اجباراً خودبدوحمله کرد . ولی‌باهمه‌پیشرفتهای اولیه نتوانست کروئیاراتصرف کند وبناچار دست ازمحاصره کشید وبادرنه بر گشت ودرآنجا درسلخ‌ذی‌الحجه ۸۵۴ هـ. مرد. پسرش سلطان محمدفاتح نیزبااینکه اسکندربیك جنگها کرد ولی‌تااوزنده بود نتوانست برآلبانی دست یابد. ژرژکاستریوتادر۷ جمادی‌ـ الاخر ۸۷۱ هـ. (۱۴ ژانویه ۱۴۶۷ م.) فوت کرد .

۲ـ یعنی ناحیهٔ والاشی‌و ، دررومانی‌فعلی. امیراین‌ناحیه ولاد Vlad ملقب بدراکول (شیطان) وبقول ترکمان دره قول بود . وی درجنگ وارنه شرکت داشت .

۳ـ کلمهٔ استانبول که اکنون بر قسطنطنیه سابق مرکز دولت بوزانس اطلاق‌می‌شودتحریف کلمات استانپولیس است . چون ترکمان از یونانیها این عبارت را که «برویم بشهر» معنی می‌دهد زیاد

بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ بعد :

انکروس[1] که عابدان ود وسواع[2] و معاندان نص و اجماع و منکران ملت نبوی ومستکبران رسالت مصطفوی اند معانده میکنند وگاه بافسقهٔفجرهٔ قرمان[3] بیخانمان، که بحقیقت رهزنان دین یزدان و دشمنان اهل ایمانند، معاهده و مواعده. لوسئل عن کثرة ظلمهم علی الرعایا و قلة شفقتهم علی البرایا و احرازهم السنن الضائرة فی‌الانام وابرازهم الرسوم الجائرة فی الاسلام، لحکاها فرسان‌العجم والعرب و رکبان الشرق والغرب.

اما بحمدالله تعالی و منه، چونکه ما درتقویم دین قویم وتنویر مناهج مستقیم می کوشیم و دروع‌سابغات و زرود مضاعفات از برای جهاد و خذلان اهل بغی و فساد می‌پوشیم و پیوسته عزایم صائبه وآراءِ ثاقبه برقمع اعداء دین و دفع احزاب شیاطین می‌گماریم و همگی همت و جملگی نهمت بر رعایت انصار صدق و اعوان حق که نجوم هدی و رجوم عدی و دررحمیت و غرر عصبیت و مصابیح رشاد و مفاتیح سدادند، مقصور میداریم، لاجرم هر روز تأییدات آسمانی و عنایات ربانی رائد سعادت و قائد عظمت و شوکت ما می‌باشد ومهمات دینی و دنیوی و مقاصد اولوی و اخروی مرعی

بقیه پاورقی ازصفحهٔ قبل:

شنیده بودند تصور کردند که نام شهرهمین است وازینجا کلمهٔ استانبول بمعنای شهر قسطنطنیه پیدا شد وبعدها جمعی بقیاس‌عوامانه آنرا اسلامبول‌خواندند. درتاریخ تحریراین‌نامه هنوزفتح قسطنطنیه صورت نگرفته بود.

۱ـ انکروس = هنگری Hongrie یعنی مجارستان ۲ـ ود بالفتح ویضم، سواع بالضم و خلیل بفتح خوانده نام بت قوم نوح (منتهی الارب). فجعلت کل قبیلة لها صنما یصلون لها تقرباً الی‌الله فیما یقولون فکان لکلب بن وبرة و احیاء قضاعة «ود».. وکان لکنانة سواع (تاریخ یعقوبی چاپ نجف ص ۲۱۲ ج ۱) ۳ـ امرای قرامانی‌یعنی‌لیکونیا Lycaonia درآسیای صغیر که ایلدرم بایزید آنها را برانداخت ولی تیمور دوباره برسرکار آورد و علی‌رغم سلاطین آل عثمان کروفری داشتند تا در۸۸۷ه. سلطان محمد فاتح آنان را ریشه کن‌نمود.

می‌آید و فتوح تازه و بی اندازه ببرکات حسن عقیدت و خلوص طویت در روزگار همایون ما حاصل می‌شود و ثمرات آن بکافهٔ عباد متواصل می گردد و یکی از جملهٔ فتوح ربانی و عنایات رحمانی آن بود که در مستهل شهر جمادی الاخرة[۱]، قرال انکروس[۲] و بابوس منحوس[۳]، با کفار ملاعین و انصار شیاطین و طوایف مختلفه وفرق متفرقه، فرق‌الله شملهم و دمرخیلهم وخولهم و اضعف قوتهم و حولهم، مجتمع گشته و بر قوت اعضاد اعتضاد و بر کثرت عده و عناد اعتماد نموده و بوفور سلاح ارتیاح و بغزارت اهبت اغترار فزوده، با جمعی کفار مقدار صدهزار مرد جوشن‌پوش دریا خروش آهن خای شصت گشای خنگ سوار خصم شکار جنگجوی صاعقه خوی از طرف آب طونه[۴] عبور کردند و از تاختن و خون ریختن آسایش ننمودند، بسا مسلمانان را بقسر در قید ذل وحبالهٔ اسر آوردند، ساعتی از فساد ایشان آن اماکن شریفه و مساکن لطیفه و منیفه خالی نشد و فروج محرمه و مصونه را در معرض استباحت عرض کردند، اهل وعیال و منال مسلمانان پایمال شد و حرث و زرع ونسل و ضرع مستهلك ماند و دفائن و ذخایر اکابر و اصاغر عرضهٔ تلف گشت و نفایسی که اهل اسلام بخون جگر اندوختند ایشان بیك شرارهٔ قهر سوختند[۵]. از آنجا

۱ـ اول جمادی الاخرة سال ۸۴۸ هـ. مصادف با ۲۰ سپتامبر ۱۴۴۴م.

۲ـ مقصود از قرال انکروس ودلادیسلاو سوم پادشاه مجارستان ولهستان است که درجنگ وارنه کشته شد.

۳ـ غرض ازپاپ اوژن چهارم Augène IV است و محرك اصلی اینجنگ چنانکه گذشت کاردینال ژولین سزارینی بود

۴ـ آب‌طونه یعنی‌رود دانوب که‌در آلمانیDonau ودرسر بستان Dunao خوانده می‌شود.

۵ ـ غرض حرق و نهبی است که قشون متحد اروپا بخصوص صلیبیون کاردینال سزارینی مرتکب شدند. ایشان‌نه تنهاقری وقصبات ومنازل مسلمانان‌را تاراج کردند بلکه دهات عیسوی نشین وکلیساهای آنان را نیزبدین عنوان که مربوط بفرق دیگر مسیحیت است خراب

بقیه در صفحهٔ بعد:

مصمم العزیمة علی القتال والجلاد و اتلاف الطرایف والتلاد و تخریب البلاد توجه کردند که مقرالکرامة و دارالعز والمقامة و مثوی النجدة والبسالة و مأوی امة خاتم الرسالة ، ادرنه، را که غرهٔ ناصیهٔ اسلام و قرهٔ باصرهٔ انام و نتیجهٔ گردش لیالی و ایام [است] معبد رهابین ومشهد شیاطین سازند،ولیس‌حدیث النفس غیرضلال،و سائرمدن اسلام را که سالهاست که از مخالیب اهل شقاق ، بفداء الرأس و صرف انواع النجدة والبأس ، مستخلص شده است و آراء صائبهٔ ما در ازاحت خباثت جهل و ازالت نجاست کفر و سلم حدود طغیان و هدم رسوم عدوان از اماکن اهل ایمان بهیچ‌وجه قصور و فتور جائز نشمرده است و در این‌جا، بحمدالله تعالی ، هیچ خلل بعمارت مشاهد حقیقت‌ومرمت معاهد طریقت ونضرت ریاض شریعت واحیاء معالم امن وامان و ابقاء مراسم دین و ایمان و اعلای اعلام عدل و احسان راه نیافته است ، آن فجار نگونسار بقدوم نامبارك و مشئوم خراب‌و یباب[1] سازند و آن امت مکرمه که در آن جایها متمکن ودر نواحی آن دیار متوطن بوده‌اند ، ذکوررا هدف تیر وعلف شمشیر سازند و اناث را در قید ذل و قهر اسیر کنند .

هیهات ان یصطاد عنقاء العلی بلعـا بهن عناکب الافکار

چون این قضیه بمسامع علیهٔ ما رسید ، راستی غیرت شهریاری وحمیت‌کامکاری ما را باحراز مثوبات غزو وجهاد و اغتنام غنایم اهل فساد و انقاذ بلاد و تخلیص

← بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ قبل

نمود . کاردینال سزارینی کــه بیشتر بنام کاردینال ژولین شهرت دارد در ۱۳۸۹م.متولد شده‌است وی مردی سیاسی بود که در شهر پادو Padoue سمت استادی حقوق و مشاورت پاپ مارتن پنجم Martin V داشته ودر ۱۴۲۶ م. برتبه کاردینالی رسیده‌و سرانجام در جنگ وارنه که خود برپا کرده بود بهلاکت رسیده است (رك . لاروس بزرگ قرن بیستم) . ۱ــزمین‌ویران

عباد از ارباب بغی و عناد، تحریض و تحضیض نموده و دواعی همت و بواعث نهمت بر کفایت این مهم مقصور فرمودیم و عزیمت همایون مصمم کردیم و خود را بعنایت ایزدی و حمایت پروردگاری سپردیم و اعلام اسلام مستعیناً بکلام الملك العلام برافراختیم و با حشری انبوه و لشکری با شکوه و پیران کار و دلیران کارزار، بیشتر از حد و شمار، بشوکتی هرچه تمامتر و دولتی هرچه عامتر، در مقابلهٔ ایشان رسیدیم. اگر چه صولت و مهابت آن ملاعین در دلهای مسلمین جایگیر شده بود، اما ایزد جل و علا بنور فراست الهام می‌نمود و بدست تأیید بسطت می‌فزود که این فتح همایون بعز دولت ما میسر خواهد شد و این ظفرمیمون باعلام نصرت ما مقرر خواهد گشت وتباشیر صبح کامرانی بنور پیروزی ما لامع خواهد آمد و انوار لطف جهانبانی بفر بهروزی ما ساطع. البته نوایر صولت ما بغتةً مشتعل شد و شرر قهر ما فجاةً متطایر و عواطف سیاست پادشاهی که بر آن مجبولیم در هیجان آمد و اعاصیر انتقام شاهنشاهی که بدان مشمولیم در ثوران گشت. فرمودیم که در احتشاد و استعداد اجناد اجتهاد نمایند واسباب جدال و قتال آماده دارند و ابواب خصام وجلاد گشاده و دروع سابغات پوشند و در اظهار حق و اعلاء کلمة الله العلیا بسعی بیدریغ کوشند تا نام نیکو و ذکر حسن درین جهان ذخیره گذارند و حسن احادیث را بهتر ازعمر و روزگار دارند و خودشان را درسلك اخیار امت و کبار ملت منخرط سازند که زبان زمان در شأن ایشان بدین رباعی منطلق است:

یلوح علی الطرس آثار هم	و یبقی مدی الدهر اخبار هم
فما انقرضوا بل هم خلدوا	و حسن الاحادیث اعمار هم

پس روزسه شنبه، که غرهٔ ماه شعبان بل غرهٔ سعادت اهل ایمان بود ، از حول و قوت خویش تبرا کردیم و پناه بعنایت حمایت رحمانی آوردیم و نصر و ظفر را از اثر تأیید مفتح الابواب و مسبب الأسباب که « و ما النصر الامن عند الله العزیز الحکیم[۱] ». عنوان صحایف کردگاری وبرهان مقدمات پروردگاری اوست دانستیم و یقین ما شد که اواید نصر وفیروزی از شاخ(؟)ارادت اوعز شانه منوط است و کثرت عدت و آلت را درو هیچ مداخلت نه وشوارد قدرت و بهروزی باوتاد مشیت اوعم سلطانه مربوط و سعی و قدرت خیل و حول را درو هیچ معاونت نه . پس بعد عرض التضرع والابتهال الی جناب الله الملك المتعال اعیان عسکر و وجوه رجالان تحریض کرده بنص « ولا تهنوا ولا تحزنوا و انتم الاعلون[۲] » فرمودیم که مستعیناً بالله الرؤف العطوف استعمال بنود و سیوف را کار فرمایند و سنان ثعبان نشان آتش فشان را دستور دارند و شمشیر آبدار خونخوار آتش بار صاعقه کردار را از غلاف خلاف بر کشیدند ، قلب و جناح ومیمنه و میسره را بیاراستند و کمین گاه را بهر استظهار باجلاد امجاد سپردند و مقدمان لشکر چون شیران درنده و پیلان دمنده و پلنگان غرنده در نبرد آمدند و مبارزان [با] لئیمان بی ایمان مقاتل و مقابل شدند و بهمهٔ انواع سلاح سطوت بازوی اهل ایمان و قوت قلوب اسلامیان که راسی‌تر از مراسی قلال و راسخ تر از رواسی جبال‌اند بر آزمودند . بعد از آنکه از اول‌صبح تا نماز عصر در میان جانبین و مابین طائفتین مقابله و مقاتله افتاد و حمله در حمله پیوست ، اسلامیان یقین‌دانستند که الاسلام یعلو ولایعلی ؛ دلیران‌کار دیده وتلخ وشورروز گار

۱ـ سورهٔ آل عمران ۱۲۲ ۲ـ ایضا ۱۳۳

چشیده‌عنان برتافتند وفرصت یافتند و دست بتیر و شمشر زدند وکار زاری کردند که از شکوه او کوه بستوه آمد و و دل گردون از جای برخاست و روی هامون ردای گلگون در برانداخت · آن ملاعین بی دین و مخاذیل بد آیین ، چون طمع ازجان ودل ازخانمان برداشتند، حمله‌ها کردند که زمین‌تاب‌آورد اونیاورد وروز کارمقاسات او را تجشم نکند و خورشید از هراس او در زینهار غبار گریزد . اما روباه طاقت حملهٔ شیر شرزه کجا یابد و صعوه توانائی تیزی‌پنجهٔ شاهین و شکرده کجا دارد پس‌ملائکهٔ ملأاعلی‌ندای « نصر من الله و فتح قریب[1] » در عالم سفلی‌در دادند و زبان حال بشارت «انافتحنالك فتحاً مبیناً[2]» بسمع ما رسانیدند .

چون آن ارجاس انجاس کوشش انصار حق در ابطال و استیصال خود مشاهده کردند و جند اعوان حق در تبدیل شمل و قمع جمع خویش معاینه دیدند«ولوا علی ادبارهم نفورا وکان امرالله قدراً مقدوراً[3] » آخر الأمر از غلامان حضرت یکی قرال مخذول‌را، که شهریارآن‌فئهٔ جافیه و پادشاه آن‌طائفهٔ خاسره بود ، دست بسته و بازو شکسته ، پیش رایت نصرت کار و خصم شکار آورد و غلامان حضرت چون دانستند که قرال است ، طعمهٔ شمشیر کردند و سلاحهای درآن در ان اختبار و امتحان نمودند و چون انصار شرع رسول الملك ذی الجلال از حال قرال آگاه شدند ، حملوا زمر النفاق و عصب الشقاق حملة اللیث‌الکاسر[4] و سطوة الاسد الزائر (؟) رافعین عقیدتهم بالتهلیل والتکبیر،منتظرین نصرالله العزیز القدیر فمن الله علیهم بالمأمول والمسئول فزلت اقدام الکفار و ولت اعلامهم . پس مثال دادیم با لشکر چون سیل که از کوه بصحرا ریزد و آتش که در دامن کوکرد آویزد ، آن شیران‌عالی‌پایه بدان خوکان فرومایه درآویختند و قیامتی معجل بر ایشان انگیختند و همه را طعمهٔ مار و مور

۱ــ سورة الصف ۱۳ ۲ــ سورة الفتح ۱ ۳ــ سورة الاسراء ۴۹ ، سورة الاحزاب ۳۹ . ۴ــ متن : کاثر

و غذای وحوش و طیور کردند و در آن کر و فر از آن کفره و فجره اکثر علی ارجاء بائره بدار البوار انتقال کردند و رقعهٔ آن بقعه چنان شد که در آن جوانب و نواحی صد قرن وحش و طیر را پس از این فلك از کشته میزبان باشد و بعضی که از شمشیر قهر خلاص یافتند در بند صفاد[1] و قید اسار افتادند[2] و با سلاسل و اغلال در کنج وبال و نکال مقرنین‌فی الاصفاد منزوی گشتند۲. پس معتضدیم که بوسیلهٔ این فتح شرور و شرور غرور آن ارذال و ابذال اطفاء یابد و عوادی بلیات ایشان بکلی انطفاء پذیرد و از رسوم و اطلال آن مجاهیل و مخاذیل آثار نماند و ایزد جل جلاله بر موجب نص « و اورثکم ارضهم و دیارهم و اموالهم و ارضاً لم تطؤها[3] » مجموع اطفال و اولاد و نسوان و احفاد و صبیان و شبان و شیوخ و کهول و مواطن و سواکن و قلاع و بقاع ایشان را بدولت همایون مسخر و مقرر فرماید و ما ذلك علی الله بعزیز[4] .

پس بر همهٔ عالمیان و کافهٔ آدمیان عین فرض و دین قرض است ، بعد از آنکه این فتح نامهٔ بزرگوار بر منابر اسلام علی رؤس الاشهاد بر خوانند و جلالت این نعمت هنیه و کرامت این عطیهٔ سنیه شناسند ، هر یك برحسب جهد و وسع طاقت ، شکر این موهبت بتأدیت صدقات و ایصال مبرات و حسنات بگذارند و از حضرت رب الارباب استحکام دعائم دین و دولت و انتظام مناظم این سعادت که غرهٔ ادوار و طراز روزگار است درخواهند وهمهٔ اهل اسلام ازین بشارت بشاشتی هرچند زیاده تر و هشاشتی هر چه آماده تر و حظی اکمل و نصیبی اوفر بر گیرند و بدعاء دوام‌سعادت‌همایون‌و دولت روز افزون ما مثابرت ومواظبت‌نمایند .*

۱ــ صفاد کـکتاب‌دوال‌و بندیازنجیر که‌با آن‌اسیر رابندند(منتهی‌الأرب)۲ــ افعال‌درمتن‌بصورت مفرد آمده
۲ــ سورهٔ الأحزاب ۲۷ ۳ــ سورهٔ ابراهیم ۲۳
* منشآت فریدون بیك جلد اول ص ۱۷۳ ــ ۱۷۰

جواب

بسم الله الرحمن الرحیم «یا ایها الملؤ انی أُلقی الی کتاب کریم[1]» مبشر طلوع صبح امانی و میسر اسباب وصول شادمانی ومستودع غرایب معانی و مستجمع اصناف الطاف درر ولآلی و مفتاح خزانهٔ صناعت و مصباح بهجت خانهٔ براعت و منشور حیات بخش سعادت اقتدار و طغرای جهای آرای گردون وقار، اعنی مقدم[2] بزرگوار حضرت خلافت پناه سلطنت دستگاه فلك اشتباه سلیمان حشمت فریدون بسطت کسری معدلت ملك گروه فلك شکوه: آنکه مشاطهٔ عدل شاملش چهره آرای عافیت شده و طینت فضل کاملش حافظ صحت و رفاهیت آمده و هوالسلطان الاعظم مالك رقاب الأمم، ظل الله فی العالم، ملك ملوك الترك والعرب والعجم،

هوالشمس قدراً والملوك کواکب — هوالبحر جوداً و الکرام جداول

معین الملهوفین، ناصر المظلومین، ناثر جواهد عدل و احسان، فیاض نعمت امن و امان، باسط بساط مرحمت، المشارالیه فی السلاطین اذا عد المآثر، الموصوف بالعالم العادل علی رؤس المنابر،

بتیغ اسلام را پیرایه کرده — جهان را آفتابی سایه کرده
زمانش کز گزند آزاد زاده — فلك را توبهٔ بیداد داده

الممتزج بکرامات لم یسبق بها احدمن الملوك والسلاطین، مدمر الکفرة والطغاة بالغزو

۱ــ سورة النمل ۳۰ ۲ــ دراصل چنین است ولی بنظرمی آید که کلمه «نامه» یا «کتاب» ازینجا افتاده باشد، چون موضوع وصول نامه است نه آمدن سلطان مراد.

والجهاد، معزالسلطنة و الخلافة والدنیا والدین، سلطان‌مراد، خلدالله تعالی فی بسیط الأرض خلافته وسلطانه و ایدبالنصروالظفر اعوانه، مشتمل برفنون‌عواطف ومشحون بصنوف عوارف، در ایمن اوقات و احسن ساعات کالوحی النازل من السماء و الذ من الماءِ الزلال علی الظمأ سمت ورود یافت. لطایفه اکثر من ان یحیط بها التحریر والبیان او یخرج من عهدة وصفها فصاحة سحبان. در هر سطری از سطور آن بحری مندرج و در حرفی از حروفش لطیفه‌ای مندمج[۱]

لفظ شکر آمیزش در تربیت خاطر

چون باد بهار آمد جان‌پرور و روح افزا

عبارات مهذب و استعارات مستعذب او وصول اجلال و نزول افضال یافت وکان فی زهرة الالفاظ و سلاسة المعانی الابکار کجنات تجری من تحتها الانهار،

شکفت تازه گلی در فضای روضهٔ دل

وزید باد طرب در هوای عرصهٔ جان

فقلت له اهلاً وسهلا و مرحباً. ورود مبارکش سبب انس و سلوت و وصول میمونش موجب سکون و استراحت آمد. خاطر چون بمطالعهٔ آن خطاب فائز گشت ترنم این کلام تکرار نمود،

تسلیت من نظری الیه فکیف لو عاینت من کتب الکتاب بکفه

و چون مخبر و مشتمل بر سلامتی ذات عدیم‌المثال حضرت خلافت پناه و انتظام امور سلطنت و جهانبانی بود، مراسم تعظیم وتبجیل وشرایط اکرام و تفضیل ومایعد من هذا القبیل بجای آورد و وظایف‌شکر ربانی و حمد سبحانی برآن نعمت عظمی وعطیهٔ کبری بتقدیم رسانید والحمد لله علی سلامة ذاته الشریف وصحة بدنه المنیف،

۱ــ دراصل «مدمج» ولی‌بقیاس عبارت و رعایت سجع بهتراست که «مندمج» خوانده شد

حمداً يكافي المزيد و شكراً يستجلب الجديد . در مقابلهٔ الطاف ودلجوئی [و] احکام مبانی محبت و تحریك سلسلهٔ مودت ، باصناف دعوات عنبر نسیم که از مهب نسایم آن بوی اخلاص بمشام جان محبان رسید و تحیات عبیر شمیم که از اطایب روایح آن مشام ربیع معطر گردد و ثنائی که نوافج مشك تاتاری اکتساب طیب ازو نمایند ،

سلام اعار اللطف ورداً و نرجسا و منه استعار الطيب مسك و عنبر
على المجلس السامي الذي قد سمابه سماءِ العلى حين اذينار به البدر

ابلاغ و ارسال می‌رود و بر جادهٔ محبت و اخلاص راسخ و راسی دم است . تعطش و انتزاع و تحنن و التياع بحضور موفور السرور فايض النور والحبور نهايت ندارد . سعادت مواصلت که فهرست شادمانی و دیباچهٔ دولت و کامرانی است بر وجه احسن محصل باد .

تفقد مخلص نوازی که درضمن آن مفاوضهٔ شریفه مودع بود وتهنیت فتوحاتی که این محب را بعون و عنایت الهی میسر گشته در طی آن مدغم ، خصوصاً فتح طریق کعبهٔ معظمه شرفها الله تعالی که از معظمات ارکان اسلامی است و تسخیر ممالك عراق عجم که نموداری از تضاعف عنایات ربانی است، اگرچه بفیض تأییدات سبحانی و بیمن همت آن حضرت این فتوح مخلصان را میسر گشت و حضرت عزت تعالی شأنه و عظم سلطانه توفیق این سعادت محصل گردانید «الحمد لله الذی هدانا لهذا وما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله[1]» و چون آن حضرت بمبارکی وطالع

۱ــ سورة الأعراف ٤١

سعد، عنان عزیمت بقلع و قمع کفار نابکار معطوف فرمودند، بکرات و مرات، ختمات کلام حضرت ملك علام نموده، استدعاء فتح و ظفر آن حضرت را ازحضرت واهب العطایا، عزشانه، مستدعی بود. المنة لله تعالی که بهدف اجابت مقرون گشت. هر آینه چون استدعاء این مخلص محض صدق و اخلاص بود، لاجرم آن حضرت را نیز فتاح مفتح الابواب بمفتاح «و عنده مفاتح الغیب لایعلمها الاهو[1]» فتحی جسیم و صولتی عظیم بر کفار و تدمیر طغاة نابکار کرامت فرموده و از دیوان «یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید» بامر مبرم «لیقضی الله امراً کان مفعولا[2]» نیز و آیت «و ما النصر الامن عند الله العزیز الحکیم[3]» منشور «وینصرك الله نصراً عزیزا[4]» بنام دولت آن حضرت نوشت. الحق بعون و عنایت بیدریغ الهی، نصرت و فیروزی و ظفری که آن حضرت را بکفار فجار و ملاعین اشرار نابکار کسر الله لوائهم و فرق دمائهم دست داده[5] موجب حمد گشت،

فحمداً له ثم حمداً له　　　علی‌ما کسانا رداءِ الکرم

بر زمرهٔ علماء ابرار و فضلاء نامدار، چون غرهٔ روز روشن تابان وچون درهٔ تاج فلك رخشان و درخشان است که قوام دین و نظام شرع مبین و رونق بازار مملکت وبهجت امور سلطنت باستیصال کفار نابکار منوط و غزو کردن با اشرار وملاعین فجار مربوط است و حصول آن سعادت سما و حضور آن نعمت عظمی بتوسط شمشیر آبدار و وسیلهٔ سنان آتش بار و ذریعهٔ گرز صاعقه کردار متصور میشود.

۱ـ سورة الانعام ۵۹　　۲ـ سورة الانفال ۴۶　　۳ـ سورة آل عمران ۱۲۲
۴ـ سورة الفتح ۳　　۵ـ متن: برموجب

ملك چون بر قرار خواهی یافت تیغ را بی قرار باید کرد
ان اسیافنا العضاب[1] النوام ترکت ملکنا قرین اللوام

و از عهود ماضیه و قرون سالفه الی یومنا هذا ، چنانچه کتب تواریخ بدان ناطق است که هر طائفه ای از مخالفان دین اسلام و معاندان شرع خیرالانام روی جرأت و جلادت بمحاربهٔ اسلامیان که بشرف متابعت حضرت مصطفی علیه من ـ الصلوات افضلها و من التحیات اکملها در زمرهٔ «کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تؤمنون بالله[2]» منخرط گشته و بخلعت ایمان و زینت اسلام مخصوص شده ، روی[3] آورده اند و محاربت ایشان را مهیا و آماده شده ، حق جل جلاله و عم نواله جمعی را از اهل اسلام بر تدمیر و استیصال ایشان [وا] داشته وتقویت ارزانی فرموده ، رفیق آن زمره گردانیده تا کمر مجاهدت و محاربت آن ملاعین بر میان جان بسته ، آن مادهٔ خلال و فساد و نکال را منقطع ساخته اند و نص «و جعل کلمة الذین کفروا السفلی[4]» بر ایشان خوانده ، از آن قوم لعین و روزگارشان دمار بر آورده ، بوسیلهٔ خنجر مریخ سان زحل صفت بد خواه تن ناپاك را از فرش خاك خوابگاه ساخته و بواسطهٔ تیغ آتش‌فشان وسنان جان ستان آن دیاررا ازخبث فساد آن مطرودان خالی گردانیده . آن حضرت نیز برهمت قانون فعال مبارك و میمون و طالع مسعود وهمایون ، اقبال هم‌عنان وسعادت وبخت توأمان وظفرونصرت هم‌آشیان، روی بدفع آن مجاهیل وقمع آن مخاذیل آورده ، هاتف غیبی بگوش‌جان دولتش‌رسانید که «انافتحنالك فتحاًمبینا[5]»

۱ـ عضب بمعنای شمشیر بران ۲ـ سورهٔ آل عمران ۱۰۶ ۳ـ ظاهراً این کلمه زائد است
۴ـ سورة التوبة ۴۰ ۵ـ سورة الفتح ۱

و مبشر لطف ربانی بشارت «نصر من الله و فتح قریب[1]» داده و مناص توفیق «و ما ـ النصر الا من عند الله العزیز الحکیم[2]» شنوانیده و مؤذن عنایت بر مأذنهٔ هدایت اذان «و عنده مفاتح الغیب لایعلمها الاهو[3]» بگفته و باد نصرت بانشاد «لقد ـ نصرکم الله فی مواطن کثیرة[4]» یلان با شجاعت را دل می‌داد تا دمار از روزگار ایشان بر دارد. الحمد لله الذی نصر عبده و اعز جنده. آن صورت شاهدی عدل و برهانی درست است بر صدق اخلاص و صحت مودت و استحکام مبانی محبت وتأسیس بنیان اعتقاد وتأکید رسوم اتحاد فی‌مابین آن حضرت واین محب صافی الوداد.

چون فتوح مذکوره بعون و عنایت پروردگار حاصل گشت و آن حضرت را هم فتح موصوف میسر شده، تهنیت و پرسش که محبان جانی را[5] برسالت جناب فضیلت شعار مولاناء اعظم، افضل العلماء فی العالم، افتخار الموالی العظام، جامع ـ المنقول و المعقول، حاوی الفروع والاصول، جمال الملة والدین المولی شکرالله، شکرالله مساعیه الجمیلة، که درفضل و کمال عدیم المثال و در فصاحت و بلاغت آیتی و در فصول و ابواب رسالت صاحب روایتی، با بلغ عبارات و افصح مقالات اداء امانت رسالت فرمود و احوال سلطنت آن حضرت بر حسب دلخواه ارباب وداد بوجهی معروض داشت که از اطراف و اکناف مجلس آوازهٔ تعریف وتحسین و ازچهار زوایا صدای صد آفرین برآمد.

متوقع از الطاف بی نهایت آنکه علی القاعدة ابواب مکاتبات و طریق مراسلات مفتوح دارند و باشارات لایقه منت نهند. زیاده مصدع نشد. ریاض خلافت و چمن سلطنت با نضرت و رونق باد. بمحمد و آله الامجاد.*

۱ـ سورة الصف ۱۳ ۲ـ سورة آل عمران ۱۲۲ ۳ـ سورة الانعام ۵۹ ۴ـ سورة التوبة ۲۵
۵ـ بنظر می‌آید اینجا یك یاچند کلمه، مثلا «فرموده بود» یا امثال آن افتاده باشد
* منشآت فریدون بیك جلد اول صفحات ۱۷۵ ـ ۱۷۳

مکتوب سلطان محمد خان ثانی (فاتح) بجهانشاه قره‌قویونلو

ظل ظلیل مراحم حضرت والد اعظم، خدایگان خواقین العرب والعجم، مالك تاب سلاطین الترك والدیلم، دارای قیصرخدم، فغفور جمشید حشم، مربی ارباب ـ العلم والقلم، عون الملك و غوث الامم، جهانگیر ممالك بخشای، صرصر رخش گیتی کشای، نوین عظمت پناهی، نویان معدلت دستگاهی، حضرت ابوی جهان شاهی، لازال ریاض النصر ناضرة بازهار لوائه و اسنة الحوادث معتمدة بنحور اعدائه و حیاض البر مترعة لادرار اهل ولائه، تا انقراض زمان بر عامهٔ عالمیان وخاصهٔ اهل ایمان سایبان امن و امان باد.

مخلصترین محبان نطاق خلوص بر میان جان بسته «باللیل اذا ادبر والصبح اذا اسفر»[1] تضاعف جاه و جلال از حضرت ذوالجلال مسألت می‌نماید. تحف تحیات صافیات و طرف تسلیمات وافیات که منبعث از صمیم جان و منشعب از سویدای جنان بدان روضهٔ جنان ارسال می گرداند. ایزد جل جلاله سببی که مستلزم اتصال و مستوجب وصال باشد بر خوبترین وجهی میسر کناد، انه رؤف بالعباد.[2]

بعدازتأسیس مبانی مخالصت وتأکیدمعانی مصادقت،انهای‌رأی‌جهان‌آرای‌شهریاری می رود که تاجری ازمحروسهٔ بروسا، حماهاالله عن‌الباسا، احمدبن‌موسی نام، بدان دیار بجهت کسب و کار رفته بود. این زمان عرضه نمودند که در محمیهٔ تبریز، حرسها الله العلی العزیز، روی سفر بسوی آخرت نهاده و هرچه از متروکات نقدیه

۱- سورة المدثر ۳۶ و ۳۷ ۲- سورة البقرة ۲۰۳

وجنسیه وعروض وغیرها که‌درحوزهٔمالکیت اوبوده ۰ امناء درگاه جهان‌پناهی‌درحفظ امانت و حمای حمایت نگاهداشته[اند] درین وقت موصل صحیفهٔ و داد ، شیخ محمد بروسه وی[۱] ، که‌فرزند صلبی‌اوست و وارث دیگر که‌مادرمتوفای مذکور[بود]بوراثت معین گشتند . پس شیخ‌محمد مذکور بالاصالة ازنفس خود و بالوکالة از مادر متوفای مذکور ، چنانچه درکتاب شرعی نوشته ، برای مطالبت مطالب ارثی توجه بدرگاه معدلت شعاری ، بسط الله عدله ، نمود .

مأمول که چون بشرف عتبه بوسی شریف مشرف گردد ، بولاة منصور و نواب صدور اشارت فرمایند که بر موجب حکم شرع قویم ، علی واضعه صلوات الرب الرحیم ، حقوق را بمستحقان رسانیده ، که مستوجب رضای ربانی و مستحق مثوبات یزدانی باشند .

این محبت نامه ، خامس عشر جمادی‌الثانیه ، از ساحل بحرقسطنطنیه ، صدور یافت ، در حالی که شکر یزدانی برصحت و کامرانی واجب بود .

همواره اعلام بختیاری بتأیید نصرت پروردگار بر افراشته باد . بالنبی و آله الامجاد .*

۱- یعنی اهل بروسه . در متن چنین بود و شاید بروسوی صحیحتر باشد .
* منشآت فریدون بیك جلد اول ص ۲۲۴ – ۲۲۳

جواب

غنچهٔ گلبن خامهٔ هزار دستان محبت سرای و گلدستهٔ نهال ختامهٔ بلاغت عنوان مودت نزای که از ربط و ترتیب و بسط و ترکیب منشیان دیوان عالیحضرت فرزندی سلطنت پناهی و خلافت دستگاهی، مالك ممالك روم و یونان، سالك مسالك لطف واحسان، علم افرازعرصهٔ غزا وجهاد، شمع افروز بزم‌عدل وداد، تخت نشین سلطنت و کامرانی، صاحب نگین خاتم سلیمانی، القائم برضاءِ الرب و انائب علی مهام الانام و الغازی فی سبیل الله مدی الشهور والاعوام، المؤید من عندالله الملك الصمد، معیناً للدولة والدین، سلطان محمد، مد الله تعالی ظلال وجوده و زاد ایام عمره وجوده، شکل انجل دلپذیر بسته بود، در ایمن اوقات و اسعد ساعات در رسید و بساط نشاط را زیب و زینت فزوده، مبخر و معنبر گردانیده و از فحوای منیفش نسائم ختامه مسك بمشام جان و مقام جنان وزیده، رشك سنبل زار چین و نمونهٔ خلد برین گشت و چون مشعر بود بر صحت ذات ملك صفات، زبان بحمد گشاده، شکر الهی بجای‌آورد ودارندهٔ مکتوب مرغوب مصادقت اسلوب قدوةالتجار، شیخ‌محمد بروساوی را، حسب‌الشرع بدیوان‌الصدارةالعلیةالعالیة ارسال کرده، بعداز ابرازحجت شرعیه و اثبات وراثتو وکالتش جمیع متروکاتی والدش [را] که احمدبن موسای بروسه وی بوده فرمان دادیم تا ضابطان بیت المال دارالسلطنهٔ تبریز، حرسها الله الملك العزیز، بمشارالیه تسلیم نمایند و نمودند و چون درحین وصول کتاب مستطاب، این هوا خواه در ضبط و تسخیر قلاع و بلاد فارس و عراق عجم

بود و بعد از چند روز بالتمام و الکمال چنانکه خاطر خواه دوستان است ، بقبضهٔ تصرف درآمد وتخم طایفهٔ جغتای کج رای و ظلمهٔ بی سر وپای ، از آن دیار برافتاده گشته ، صدای « فقطع دابرالقوم الذین ظلموا »[1] بلندی پذیرفته والحمدلله رب‌العالمین گویان با نوای سپاس و شکران بمنزل مراد عودت نمودیم و جهت اعلام این خبر مسرت اثر از رکابداران خاصه ، قدوة المعتمدین ، امیر تاج الدین ابراهیم مهتر ، اعاده‌الله بالخیر ، انبعاث یافت و عجالة الوقت دو قطعهٔ پادزهر حیوانی در دوحقهٔ سیم با یك قطعه چهار غب[2] مکمل نادوخته و یك حقهٔ ذهبی که درو پنج قطعه فیروزه وچهارقطعه یاقوت رمانی که تفصیل وزن وعیار و دوانقی هریك در رقعهٔ علی‌حده مبین است ، مهدی داشت و باقی حالات از مشارالیه معلوم فرمایند و بزودی روانه ساخته چگونگی ماجرای آنجائی را اعلام بخشند همواره ایام عمرٌ و دولت برمسند خلافت متزاید و متضاعف باد . بمحمد وآله و صحبه الامجاد . زبر[3] فی‌اواخرالرجب حامداً لله تعالی در قرب قزوین*.

۱ــ سورة الانعام ۴۵ ۲ـ چارغب که بصورت چارقب هم ضبط شده لباسی بوده خاص سلاطین ترك نژاد توران

دامن آلوده مکن چارقب هستی را جامهٔ عاریه را پاك نگه باید داشت

رجوع شود بفرهنگ نظام ، فرهنگ اشتنگاس . ۳ــ از مصدر زبرة بمعنای خط وکتابت.

* منشآت فریدون بك جلد اول ص ۲۲۴

جواب

مصابیح صبح صباحت نمای که ازمشکوة مشارق‌شوارق صرامت «نصر من الله[1]» برتافته و مفاتیح بشارت فزای که ازمساعدت سعد سعادت «فتح‌قریب[1]» ظهور یافته، اعنی بهاکلمات مروح «کانهن الیاقوت والمرجان[2]» ازجانب معالی مآب سلطنت نصاب والد والا، والی ممالك الدنیا، مظهرکلمات الله العلیا، سنجر فتح کسری معدلت، رستم رزم جمشید فطنت، دارا داد اسکندر بسطت، ظل اللهی دولت پناهی رتبت دستگاهی، حضرت ابوالی جهانشاهی، خلد الله تعالی ملکه مبینا ومشیدا ونصب‌اوائه مرفوعاً مؤبداً و خفض اعدائه مجروراً مصعدا، محتوی برسمط فحاوی که یحل عقد-الغانیات نظامه و منطوی بر نمط مطاوی که، ینشر فوح الطیبات لثامه، مصحوب مفخرالاصحاب‌العز والتمکین، رسول نیك محضر، امیر تاج الدین مهتر، یسرالله له الوصول الی ذلك المقر، صورت واوح[3] نمود «وفیها ما تشتهیه الانفس وتلذ الاعین[4]» روی وضوح کشود،

تو گوئی که مشك است بر پرنیان
روان خرد زیر مشکش نهان
همه جای جان است و مأوای دل
حروفش چو زلف بتان چگل

۱ــ سورة الصف ۱۳ ۲ــ سورة الرحمن ۵۸ ۳ــ و اوح درلغت نیامده، وظاهرالروح باید باشد. (رك منتهی‌الارب) ۴ــ سورة الزخرف ۷۱

ذکر مودت و وصف آرزومندی که در مشرفهٔ عالی مصور گشت، بحق وداد قدیم «وانه لقسم لو تعلمون عظیم[۱]» رتبت اشواق محبان باوفاق از آن مکان متجاوز است که بنان خاطر بذروهٔ بیان آن تواند رسید و طلیعهٔ فکر اثر پایهٔ آن تواند دید. باری عزاسمه، ازخزانهٔبیدریغرحمتش، لطیفهای‌مهیا کناد که موجب امتزاج ارواح و مستوجب التقاء اشباح گردد. انه یسمع و یجیب و سائله لایخیب.

درین وقت، سلسلهٔ ولای موروثی که از قدیم الایام، در مابین آباء و اجداد کرام، رزقهم الله خیرالمقام، با مسامیردوام استحکام‌یافته‌بود، در خاطر اشرف جهان پناهی در حرکت آورده[۲] و اشارت بشارت‌فتح میمون که مشتمل بر استخلاص قلاع و حصون عراق عجم و تسخیر ممالك فارس که بیك نهضت موکب همایون میسر گشته و مخالفان دولت قاهره مانند خفاش ظلمت هزیمت را رهنمون ساخته «کانهم حمرمستنفرة فرت من‌قسورة[۳]» چند(؟)مهزوم شده، همه را موجب سرور و مستوجب حبور و مستدعی حضور افتاد و ما را نیز، چنانچه در افواه همگنان شکر جزیل و ذکر جمیل بود، دائر و سائر گشت. فلله الحمد که‌جهانداری، بر نواصی ایام دولت شماری همچون آفتاب عالمتاب، روز بروز لامع تراست.

امید از حضرت بی چون، که« اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون[۴]» تقدست اسماؤه، بر آن است که من بعدهم تضاعف پذیر باشد.

این صحیفهٔ ثنا در غرهٔ ربیع الاول، شملت برکاته، که با غرهٔ غراءِ نوروزی برتافت (؟)، رقم انشاء یافته، بقلم آمد و چون حضرت مشارالیه وظیفهٔ رسالت

۱ـ سورة الواقعه ۷۵ ۲ـظاهرا: آمده ۳ـ سورة المدثر ۵۱
۴ ـ سورة یس ۸۲

بحسن تلویح و یمن توضیح بمحل انهاء و موضع اصغاء رسانید، راشداً مهدیاً مراجعت نموده،

همه وقتی خدای عز و جل

حافظ و ناصر و معین تو باد

بمحمدو آله الامجاد.*



* منشآت فریدون بیك جلد اول ص ٢٢٤ — ٢٢٥

جواب

مراسلهٔ گوهر کردار و مکالمهٔ درر کردار که از عالیجناب بنوت نصاب ، سلطان اعظم اکرم و خاقان امجد افخم ، فخرالملوك والسلاطین ، ملك الغزاة والمجاهدین المؤید من عندالملك الصمد ، ابوالفتح والنصر سلطان محمد ، خصه الله بالعز المؤید والنصر المؤبد ، بدین مخلص بی‌ریب ازمنظرعالم غیب ، محتوی براصطناعات گوناگون ، در ساعت متبرك وهمایون

بلفظ کالجواهر حین یبدو   وکالدر المعنبر اذیفوح
له فی ظاهر الالفاظ جسم   ولکن المعانی فیه روح

از دست عمدة الاماجدقوام[1] الدین قیابك ، سلمه الله ، که برفاقت فخر الخواص تاج - الدین مهتر، روانه ساخته بودند ، صورت وصول یافت و از ورود آن فهرست امانی ندای محبت جاودانی بگوش هوش رسید وصدای مودت روحانی بسمع جان پیوست. حصول بهجت نه در آن حداست که بتقریر کلك چابك‌زبان‌شرح و وصف آن توان داد. مستدعی از لطف بیدریغ یزدانی ، جلت صفاته ، آن است که ذات عدیم النظیر ، عز نصره ، را در کنف حمایت خود داراد و هو مجیب دعوات العباد.

و آنچه در باب تحصیل سرور از فتوحات این جانبی بتحریر و تقریر، اصدارو اشعار فرموده بودند ، این محب نیز ازجمعیت احوال خداوندی وعامل بودن ایشان درهرکار بوفق رضای شریف والد ماجد بزرگوارش ، خرم وکامکار گشت وان شاءالله چنانچه نتیجهٔ آن در دنیا ظاهر و باهر شد ، در عالم عقبی نیز اجر و ثوابش مشهود

۱ـ متن : قیام‌الدین. ولی درانتهای نامه قوام‌الدین‌ذکر شده

همگنان خواهد افتاد و چون عن قریب‌قاصدی علی‌حده بصوب صواب نما خواهیم فرستاد، جناب قوام الدین قیابلك را دام عزه ' بعد از مکالمه و ادای آداب رسالت، حسب المرام مجاز فرمودیم و از هر باب مقدور خویشتن دریغ نکرده، رعایت و عذر خواهی کردیم. مأمول است که چون ببساط بوسی عالی در رسد ' بافزونی مراتبش سرافراز و این جانب را ممنون سازند که استعداد ذاتیش اقتضاءِ دولتی بیش ازین می‌نماید. زیادت چه نویسد

همیشه ایام عمرو دولت در مسند عز و حشمت، مدی الشهور والاعوام ' بخیر و خوبی گذران و بردوام باد. برب العباد*

* منشآت فریدون بك، جلد اول ۲۲۶_۲۲۵

نامهٔ سلطان محمد فاتح پادشاه عثمانی بجهانشاه

دربشارت فتح قسطنطنیه

فتح قسطنطنیه بدان اندازه درتاریخ فرهنگ بشری وتاریخ سیاسی جهان تأثیرداشت که سالوقوع آن تاریخ دورهٔقرونوسطی(۱۴۵۳_۳۹۵م) وآغاز دورهٔ جدید (۱۷۸۹_۱۴۵۳ م.) قرار گرفت .

اساس این‌شهر بزرگ‌همان‌است که‌درتاریخ بنام شهریونانی بیزانس Byzance شهرت دارد . در سال ۳۳۰ میلادی امپراطور قسطنطین Constantine ملقب‌بکبیر پیرامون آن حصاری‌عظیم کشید وآن شهررا بنام خود Constantinople نامید . ازآن تاریخ این شهرعظیم شاهد هزاران واقعهٔ تاریخی گردید وبکرات مورد محاصرهٔ اقوام مختلف قرار گرفت . من‌جمله درسال۵۵۹ م. زابرگان ازمردم‌بلغاری دست بمحاصره شهر زد . ولی‌بلیزاریوس‌سردارمعروف بکمك مردم شهر اورا ازشهر‌دور راندند . پس ازآن خسروپرویز پادشاه ایران چندسال‌شهررا درمحاصره گرفت تا اینکه هراکلیوس (= هرقل) Heraclius وی را شکست داد . سپس دردوران اسلامی سپاهیان اعزامی معاویه خلیفهٔ اموی بسرکردگی یزید در سال ۵۳ هجری بشهر حمله بردند . ولی امپراطور کنستانتن چهارم ملقب به Pagonat کشتیهای ویرا در هم شکست و نیروی زمینی مسلمین نیز بفتح شهردست‌نیافت‌وهم دربن‌جنگ‌ه بود که ابو ایوب انصاری ازصحابهٔ پیغمبر شهید شد و در زیر دیوار شهر مدفون گردید و قبرش ناپیدا بود تاوقتیکه سلطان محمد ثانی درهنگام محاصرهٔقسطنطنیه آنرا یافت وازآن‌پس‌سلاطین ترك درسرمزار ابوایوب‌انصاری شمشیر عثمان‌خان جد خود را درهنگام تاجگذاری بکمر می‌بستند .

درسال ۹۹ هجری نیزسپاه مسلمین بسرکردگی مسلمه پسرشهد

گراندوك لوكاس نوتاراس Gr Duc. Ducas Notaras میگفت : ترجیح میدهم که در ایا صوفیه عمامهٔ ترکان را ببینم و چشمم بکلاه کاردینالی نیفتد .

گذشته ازین ، سلطان محمد ثانی از اطلاعات عمیق شخصی مجارستانی بنام اوربان Urban در موضوع استحکامات شهر استفادهٔ فراوان برد وهمین شخص بسابقهٔ کینه نسبت به کنستانتن برای ترکها توپی ساخت که قطر لولهٔ آن یکمتر بود و گلوله‌ای بوزن ۶۰۰ تا ۷۵۰ کیلوگرم را تا یك میل فاصله پرتاب میکرد . دو ماه طول کشید تا این توپ عظیم بنیروی سی جفت گاو از ادرنه تا پشت دیوار قسطنطنیه رسید .

قوای مدافع شهر عبارت بود از یکدسته دویست نفری که کاردینال ایزیدور بهمراه آورده بود وتعدادی کشتی ونیزی ودو کشتی ژنی باپانصد نفر بفرماندهی ناخدا ژان ژوستینانی Jean Giustinani که در تاریخ بنام مدافع قسطنطنیه خوانده شده است . تعداد سپاه ترك را از ۸۰ تا ۴۰۰ هزار نوشته‌اند ژوزافابار بارو ونیزی که خود شاهد جنگ بوده تعداد آنان را ۱۶۰ هزار نوشته غیر از افراد غیر نظامی که معمولا همراه اردو حرکت میکرده‌اند .

کنستانتن یازدهم معروف به دراگازس Dragasès، باهمه توصیه ‌های اطرافیان ، باشجاعت عجیبی بدفاع از شهر پرداخت وحتی پیغام سلطان ترك را دائر بر ترك شهر در قبال دریافت حکومت جزیرهٔ موره و تهدید وی را بقتل عام مردان و اسارت زنان و کودکان رد کرد . سرانجام روز سه شنبه ۲۹ مه ۱۴۵۳ م سلطان عثمانی حملهٔ نهائی خود را بشهر آغاز کرد و از راه دروازهٔ پنهانی کرکوپورتا Kerkoporta(دروازهٔ سیرك) بشهر راه یافت . درین واقعه ژوستی نیانی بشدت زخمی شد و خود را بیك کشتی ژنی رساند وبطرف جزیرهٔ ساقز Chio حرکت کرد ولی درراه مرد . کنستانتن هم آنقدر جنگید تا بر خاك افتاد . او را از کفشهای ارغوانیش شناختند و سرش را بریدند . سلطان عثمانی بمحض ورود بشهر بکلیسای ایاصوفی رفت وسجدهٔ شکر گزارد . ازآن تاریخ تاکنون این شهر

عبدالملک‌مروان شهررا درمحاصره گرفت وچندان شهررا درمحاصره‌داشت که درآن منطقه زراعت نمود وازحاصل آن بخورد . ولی باز امپراطور لئون ایزورین Léon Isaurien بحریهٔ وی را سوزاند و مسلمین بدین مناسبت و همچنین بمناسبت شنیدن خبر مرگ خلیفه ولید بن عبدالملك بازگشتند . در سال ۱۶٤ هجری نیز هارون پسر مهدی خلیفه در رأس سپاهی بمحاصرهٔ قسطنطنیه دست زد . ولی ملکهٔ ایرن Irène که درآن هنگام سلطنت داشت بـا هدایای زیاد و قبول خراجی سالیانـه بمیزان هفتاد هزار سکهٔ طلا او را از دیدرس شهر دور کرد . در دورهٔ جنگهای صلیبی‌نیز این‌شهر ازطرف صلیبیون‌غارت‌شد وبتوسط‌فرانسویان درآن‌شهر ازسال ۱۲۰٤ مسیحی دولت لاتینی مشرق ایجاد گردید . درسال ۶۳۰ه. که شهرهنوز دردست فرانسویان بود باتوخان پسرتوشی خان بن چنگیز بدون نتیجه بدین شهرحمله برد . در سال ۶۶۰ هجری میشل پالئولوك فرانسویان را پس از ۵۸ سال تسلط از شهر بیرون کرد و از آن پس امپراطوران یونانی‌درآن منطقه‌سلطنت‌داشتند تاسال۸۵۷ه. که‌شهر بدست سلطان‌محمدثانی‌تصرف گردید .

سلطان بایزید ملقب به ایلدرم نیز در شرف تصرف شهر بود ولی هجوم تیمور بآسیای صغیر بدومجال نداد . سلطان مراد ثانی نیزدرین‌خیال‌بود ولی اغتشاشات داخلی مانع از انجام خیالات او گردید .

سلطان محمد دوم بمحض رسیدن بسلطنت‌در صدد این کار برآمد ویکی‌ازعواملی که‌موجب پیشرفت‌وی گردید وجوداختلافات مذهبی‌درمیان روحانیان شهر وسایرفرق مسیحی بود وبا وجود آنکه درسال ۱٤۳۶ م. (۸٤۳ ه.) در انجمن مذهبی فلورانس اتحاد کلیسای شرق و غرب مطرح شدمو کنستانتین نیز این‌مطلب را پذیرفته‌بود ودر ضمن مراسم دعای سال ۱٤۵۲ م. (۸۵۶ ه.) درکلیسای ایاصوفیه Sainte Sophie از طرف ایزیـدور یونـانی Isidore نمایندهٔ پـاپ و مطران سابق کیف Kiev و گرگوارماماس Grégoire mammas روحانی‌اول قسطنطنیه این‌مطلب تأیید و تصویب شده بود بـاز رقابت دو کلیسا چنان شدیـد بود کـه

دردست مسلمین وزیر پرچم اسلام است .

چنانکه گفتیم نام شهر در ابتدا بیزانس و بعد کنستانتینوپل بود وترکها چون ازیونانیان شهرعبارت Stanpolin راکه در یونانی بمعنای «برویم بشهر»است میشنیدند شهررا بدینگونه استانبول نامیدند . پس ازافتادن شهربدست مسلمین بقیاس عوامانه نام اسلامبول نیز براین شهر اطلاق گردید . (رجوع شود بتاریخ یعقوبی و لاروس بزرگ قرن بیستم و«کتابخانهٔ شرقی » تألیف دربلو D' Herbelot چاپ ۱۷۸۳ میلادی و تاریخ ترکیه تألیف سرهنگ دولاموش واحسن التواریخ درتاریخ ترکیه تألیف محمدفریدبیك) .

نستفتح بحمدك یا من فتح اقفال حصون الشرك بمفاتیح « انا فتحنا لك فتحاً مبینا[۱] » و نستأنف بالصلوة التامة الدائمة علی من خصصته بالقدح المعلی فی النصر والفتح و دین الهدی و علی آله و صحبه ما غرب سهی و اشرق ذکا .

بررأی رزین ارباب دین وعقل متین اصحاب یقین پوشیده نیست که صنع جهاد و قتال بااهل عناد و ضلال ، اعلاء لکلمة الملك المتعال ، احسن آمار و افضل اشغال است چنانچه «نص قاتلوا الذین لایؤمنون بالله والیوم الآخر[۲]» ناطق بوجوب این بهترین خصال بوده و از اخبار « ما ینطق عن الهوی[۳]» من قاتل لیکون کلمة هی العلیا فهو علی سبیل الله ومن اغبرت قدماه فی سبیل الله حرمه الله علی النار برفحوای« حرض المؤمنین علی القتال[۴]» تحریض برین خوبترین افعال نموده و انوار عقل در توضیح اسرارالقل وضوح یافته که شمشیر آبدار آتشبار غزاة ومجاهدین نصرهم الله الی یوم الدین که از کورهٔ «وانزلنا الحدید فیه بأس شدید[۵]» پدید آمده است که اگردرمیان

۱ــ سورة الفتح ۱ ۲ــ سورة التوبة ۲۹ ۳ــ سورة النجم ۳
۴ــ سورة الأنفال ۶۷ ۵ــ سورة الحدید ۲۵

کفر و اسلام فارق نبودی ، هرگز درجهان حق از باطل مفارق نشدی «ولا ریب فیه[۱]»
که عنایت یزدانی وحمایت صمدانی معاضد اهل دین ومساعد مؤمنین گشته «قاتلوهم
یعذبهم الله بایدیکم و ایدی المؤمنین و یخزهم و ینصرکم علیهم و یشف صدور قوم
مؤمنین[۲]» ، شاهد صدق این معنی آمده . چون حضرت مالك الملك جلت عظمته
هر بنده را که بر حل و عقد امور جمهور برایا گماشت و علم نام او بر عالمیان
برداشت، مواجب شکر برموجب «لئن شکرتم لازیدنکم[۳]» بواجب تقدیم باید داشت
خلاصهٔ این احوال و مصدوقهٔ این مقصود آن است که چون حق سبحانه و تعالی
درین نزدیکی طغرای سلطنت موروثی را بر صفحهٔ ناصیه ایام دولت روز افزون ما
درکشیده و تاج اجتبا بتارك میمون ما سزاوار دیده و از بهر خاتم اولوالامری قبضت
قدرت همایون ما برگزیده،ماهوالامن فضل الله ورحمته ، این بنده نیزبزبان لااحصی
در شکر نعم مستقصی بودن برخود اقدم واجبات و اهم مفروضات دیده و بر عادت
معروف و دیدن[۴] مألوفی آباءِ عظام و اجداد کرام بواهم الله فی اعلی المقام با رغبت
تمام بهر عدل و داد و غزو و جهاد ، اعلاءِ لکلمة الله رب العباد،افتاد و روی برفتح قلاع
و استخلاص بقاع نهاد .

فآباؤنا الاعزة قد اسسوا — من المجد ثم البناءِ لنا
فان لم نسدها لمجهودنا — سینهار والله ذاك البنا

کمر طاعت خالق برای ترفیه خلایق بر میان جان بسته و جان شیرین بذل اعلاءِ
دین کرده .

۱ــ سورة البقرة ۲ ۲ــ سورة التوبة ۱٤ ۳ــ سورة ابراهیم ۷
٤ــ چنین است درمتن شایدهم:دأب

و فوق السریر ابن الملوك اذا ابدا -

یهز لهمن فـرط هیبته الناس

و ذاك مقام لا یوافیه حقه

اذا لم ینب فیه عن القدم الرأس

دست زمانه یارۀ شاهی نیفکند

در ساعدی که آن نکشیده است بارتیغ

دیگر:

کسی بگردن مقصود دست حلقه کند

که پیش تیر بلا ها سپر تواند بود

کلاه ملك طلب می کنی قبا بربند

که سر افرازی ما بیم سر تواند بود

والله معین الحق و هو علی ما نقول شهید.

اکنون درین دیار مدینۀ قسطنطنیه که هیئت علائم و دلائل چنان نماید که آنچه در صحاح احادیث نبوی مصرح آمده است که: «فیفتحون قسطنطنیه فبینما هم تقتسمون من الغنایم» الحدیث و فی آخر: «هل سمعتم بمدینة جانب منها فی البرو جانب فی البحر؟قالوا نعم یارسول‌الله. قال‌لاتقوم‌الساعة حتی‌یغزوها سبعون الفا»الحدیث این‌بقعه‌ای نامدار و این‌قلعه‌ای استوار باشد که ازابتداء بناء آن تا باین زمان مثوای مشرکین و مأوای شیاطین گشته، هیچکس براو استیلا نیافته که چنین حصن‌پایدار، و حصار همعصر روزگار، هرگز در روی زمین کس ندیده است و نشنیده، هرکه

بیندش «لم یخلق مثلها فی البلاد[۱]» خواند گوئیا بنیان مرصوص دیوارش ازسبیکهٔ زبر الحدید ریخته و برجهای بلندش باسموات ذات البروج دعوی همسری نموده و قعر خندقش با تحت الثری سخن رانده وفسحت ساحتش باعرصهٔ اهل (؟) ارض پهلو زده و بالجمله قدماءِ مهندسین و حکماء متقدمین ، بر شکل بدیع و هیئت منیع ، وضعی نهاده اند که مثلث وار یك جانب روی بخشکی نهاده و دو جانب پشت بدریا داده و با این جمله حصانت ومتانت ، ازمشرکان وقایع دیده و مدبران کارزار آزموده مملو گشته و از افرنجان جزایر غربی همچون جنویز[۲] و قطلان[۳] و ونديك[۴] و رودس[۵] و افرانسه و اهل دیار پاپوس[۶] و انکروس[۷] و مثال اینها اکثر من ان یحصی علیهم لعاین الله ، بملاء الارض والسما ، ازروی دریا همان[۸](؟) ایشان بوده‌اند وجمیع اسلحهٔ

۱ــ سورة الفجر ۸ ۲ ــ گویا غرض جنوا Genova یعنی بندر معروف ژن Gêne باشد که درآن روزگار دولتی و تجارتی بناهاداشت. ۳ــ شاید کلمهٔ قطلان صورت دیگری از کاتالان Catalan باشد . کالاتانها مردم ناحیهٔ کاتالونی Catalogne بودند وکاتالونی ناحیهٔ مهم و خود مختاری بوده دراسپانیا. ٤ ــ گویا مقصود از این کلمه شهر ونیز Venise باشد که در ایتالیا Venezia ودرلاتینی Venetia خوانده میشود . نام ونیز مأخوذ است ازنام یك قبیله گل Gaule (مردم‌فرانسه قدیم) بنام ونت Vénétes که از جلوی آتیلا گریخته و بمحل فعلی شهر ونیز پناهنده شده بودند . این شهر نیز روزگاری تجارت وسیاستی مشهور داشته است . اما اگرمقصود شهرونیز نباشد قاعدتاً کلمهٔ ونديك باید صورت دیگری باشد از وند Vénèdes و این نامی است که مورخین باستانی مثل بطلمیوس Ptolémée و تاسیت Tacite و پلن (بلیناس) Plin براقوام اسلاوی اطلاق کرده‌اند . ۵ــ رودس Rhodes جزیره‌ایست بمساحت ۱٤۰٤ کیلومتر مربع نزدیك ترکیه در مدیترانه شرقی که در آن روزگار در دست شوالیه های قدیس یوحنای اورشلیم Saint Jean de Jerusalem بود. سلطان محمدثانی اینجزیره را محاصره کرد ولی برآن‌دست نیافت. اماپسرش سلیمان معروف بقانونی که اروپائیها بدولقب Magnifique داده‌اند سرانجام آن جزیره را تصرف نمود. ٦ــ یعنی پاپ Pape پیشوای مسیحیان که مدام سلاطین اروپارا برضد عثمانیان تحریك بجنگ مینمود . ۷ــ یعنی هنگری Hongrie یامجارستان ۸ــ متن : همان . ظاهراً «هم پیمان» صحیح است . چون براثر استمداد اهالی قسطنطنیه عدهٔ زیادی ازمسیحیان با کشتیهای جنگی بکمك آنان آمده بودند .

قلعه داری و خصم شکاری که از اول بناء آن تا باین زمان مخزون بود مرتب و آماده ومهیا و ایستاده واز بهراین معانی از اسلاف سلاطین عظام واساطین فخام [کسی][1] برهمه جوانب او دست نیافته‌است و[اگر] جمیع قلاع صعب که دراقطارممالك کفار بود، همه‌درتحت استحواذ گرفتند، هر گاه که عنان عزم‌بصوب‌این[ ] مصمم‌داشتندی و همگی جد و جهد با تمام اهبة و اکمال عدة برو صرف کردندی ، هرگز ظفر نیافتندی ، [لاجرم] در میان ممالك اسلامیه چون پای ثابت پرگار مستحکم مانده . پس دربن‌سال میمون و روزگار همایون ، برحسب «قاتلوا الذین‌یلونکم من الکفار[2]» تعلق خاطر اشرف بر استخلاص این حصار داشته و انحصار اهتمام بر قلع این قلعه ـ گماشته و با فرمان « شاورهم في الامر[3] » با وزرای نیك رای و علماء صواب نمای مشاورت کرده و شب و روز بترتیب مقدمات این قضیه اعتنا نموده .

ولم ینلنا مناماً نستکن به الا بنوم کنوم النار فی‌الحطب

چون نتیجهٔ این مقدمهٔ صادقه در چهرهٔ این بیت :

مرد باید که باب مقصد خویش بگشاید بعقل و در بندد

جلوه نمود ، مستعیناً بفضل من ینصرمن یشاء « قل اللهم مالك الملك تؤتی الملك من تشاء[4]» در تجهیز اهل غزا اقدام رفت . روز جمعه ثانی عشر ربیع الاول ، که اول ربیع سنهٔ سبع و خمسین و ثمانمایه بود،ازدارالنصر ادرنه ، صینت عن الضیق والفتنة، نهضت نموده و بادانی و اقاصی ممالك اشارت پیکار همایون کرده ، از خشکی و دریا عساکر کشور گشای [و]ممالك‌آرای، حفت‌بالنصر والفتح ،درحرکت آمده، چنانکه دساتر انام بر دفاتر ایام در ضبط آن قاصر مانده و همانا اقدام اجتهاد بر جادهٔ جهاد

۱ـ کلمات داخل دوقلاب تکمیلی‌است که قیاساً بعمل آمده و اگر کلمه‌ای ساقط بنظر می‌رسیده ولی‌یافتن آن امکان نداشته دو قلاب خالی گذاشته شده . ۲ ـ سورة التوبة ۱۲۴
۳ـ سورة آل‌عمران ۱۵۳ ۴ـ ایضاً ۲۵

نهاد ، عنان عزم بدان صوب موجه داشته و اعلام فرصت نگار نصرت آثار دام منصوراً چون منشور سماوی نشور یافته ،

و جبت العقاب کجوب العقاب و سرت النقاب کسیر السحاب

و سرهنگان دریا «فی الفلك و جرین بهم بریح طیبة و فرحوابها[1]» بادبان برداشتند و بر کشتیهای کارزار «کانهن الجوار المنشآت فی البحر کالاعلام[2]» بنشستند وسنجقهای فتح آثار برافراشتند و بدان جهت راندند . روز جمعه که بیست و ششم ماه مذکور بود ، ازهرجانب چون دائرهٔ نه حصار افلاك که محیط مغاك مرکزخاك است ، گرداـ گردآن محصنه نزول ومحاصره کرده وباجمیع ادوات حروب که درباب قلعه گیری ودرگشائی بدواعتماد هست ، چون طوپهای گران که مهابت صعقهٔ آن آیت «فصعق من فی السموات والارض[3]» بخواند و در مقاومت سنگهایش کوه البرز و الوند عجز نماید و تفنگهای بی کران که اجزاء حصبات آن بچشم مشرکان از آیت «و مارمیت اذ رمیت و لکن الله رمی[4]» خبر دهد و منجنیقهای عظام از آسمان قضا «و امطرنا علیهم حجارة[5]» بر سر ایشان سنگ میبارند و ملجوز[6] های معلابی که «کصیب فیه ظلمات و رعد و برق[7]» آفتهای گونا گون می نماید و نقبهای ژرف که در غور زمین

۱ــ سورة یونس ۲۳ ۲ــ سورة الرحمن ۲۴ ۳ ــ سورة الزمر ۶۸ ۴ــ سورة الأنفال ۵ ــ سورة الحجر ۶ــ این کلمه دوبار درظفرنامهٔ شرف‌الدین علی‌یزدی بصورت ملجور (؟) آمده و ازسیاق عبارات آن کتاب بنظر میآید که بنای موقتی برج‌مانند وبلندی بوده که ازآنجا قلعهٔ دشمن را سرکوب می‌کردند . اینست عین عبارت ظفرنامه (فصل حمله بگرجستان بعد ازجنگ باایلدرم بایزید):

«منجنیق وعراده و قرابغرا متعدد راست کردند وحکم شد که در مقابل پشت قلعه که محل نزول همایون بود ، ملجور ازسنگ وچوب بسازند وچنان برآورند که مشرف باشد برقلعه . . . . » وباز بعد ازجنگ درهمین محل مینویسد ، «برحسب فرمان منجنیقها وعراده‌ها وملجوررا که برآورده بودند آتش زدند .»

۷ــ سورة البقرة ۱۸

جون فکرهای نقل اندیش و دوربین از اسفل سافلین مایهٔ درخت قرار ایشان بر کند وایشان،دمرهم الله حیث ماکانوا، همچون دیوان و اهرمنان راز هر طایفه‌ای‌ازطوایف افرنجان ورومان‌وبلغاران وارناودان[۱] وچرکسان ، فی‌الجمله هرنوعی‌از زمرهٔ‌شیاطین انس که اندرش بودند ، بر سر برج و بارو درآمدند . قدراندازان وقضا دوزان با هر آلت مقابله و مقاتله نمودند . شب و روز ، پنجاه وچهار روز محاربه ومجادله رفت. بعنایة‌الله‌تعالی‌اکثر برجهای حصین وباروهای متین‌برانداخته شد . چون از کوس وصور رایات‌منصوره آوازهٔ «وینصرك الله‌نصراًعزیزاً[۲]» برآمد وبگوش هوش‌اهل اسلام صدای «هوالذی انزل السکینة فی قلوب المؤمنین[۳]» دررسید ، معتصمین بحبل الملك العلام و متمسکین بفضل ذی الجلال والاکرام ، روز بیستم ماه جمادی الاولی که صبح صادق روز سه شنبه بود ، یکباره از خشك[۴] و دریا ، همچون نجوم سماءِرجوماً للشیاطین هجوم نموده و نبرد عظیم از هر دو طرف برخاست . مشرکان ، دمرهم الله ، چندان که مدافعت نمودند ، ممانعت نتوانستند ، در همان ساعت که :

الشمس من مشرقها قدبدت مشرقة لیس لها حاجب

«سیهزم الجمع و یولون الدبر[۵]» بر سیماءِ شوکت ایشان پدید آمد و از شعلهٔ دولت قاهره مانند خفاش صورت پریشانی برایشان ظهوریافت وباد صولت باهره که برصورت «اعصارفیه نار[۶]» جلوه نموده،برخرمن جمعیت‌اعداء دین چون‌وزیدن گرفت ، کشتکار اعمار آن ملاعین «کعصف مأکول[۷]» کرد و دود ازدودمانشان براوج آسمان پیوست و هریکی از فراعنهٔ اهل بغی مصراً و مستکبراً علف تیر و شمشیر غازیان گشت

۱ــ یعنی Arnaoute یا Arnaute نامی که ترکها بمردم ناحیهٔ آلبانی داده بودند وبمدهابر کلیهٔ افراد سرکش وپرجوش وخروش اطلاق می‌گردید . ۲ــ سورة الفتح۳ ۳ــ سورة الفتح٤
٤ــ ظاهراً: خشکی ۵ــ سورة القمر ٤۵ ٦ــسورةالبقرة۲٦۸ ۷ــ سورة الفیل ۵

وسر سرور آن مخاذیل که تکفور بود زیر سم سمند بغلطانیدند و یکایک بمالک دوزخ سپردند «وکان لم تغن بالامس»[۱] در هاویهٔ عدم فرو رفتند. غازیان دست غارت بخانمان و اموال و اطفال ایشان زدند و از ذکور و اناث هر که زنده ماند در سلسلهٔ رقیت کشیدند و از خزاین و دفاین و عروض و اقمشه، هر چه هست تالان کردند و نور «فیومئذ یفرح المؤمنین بنصرالله»[۲] بر سیمای روزگار اهل ایمان لامع گشت و زمزمهٔ

بشراك یا قلب بالمقصود والارب ادركت ما تبتغی كلاً بلا نصب

گویان، چون قطرهٔ غیث در دهان عطشان روان شد. لله الحمد علی هذه المنن السنیة والنعم الهنیة، حمداً یشید بنیان الجلال و یؤید ارکان الآمال که قوانین منسوخ اهل طغیان باسوانح شرع اهل ایمان فرو مانده و کوس شرع محمدی بر منارهای ناقوس زد نی آوازهٔ تکبیر و تهلیل برداشته و معابد عبدهٔ اوثان مساجد اهل ایمان ساخته

از سعی ما بجای صلیب و کلیسیا
در دار کفر مسجد ومحراب ومنبر ست[۳]
آنجا که بود نعره و فریاد مشرکان
اکنون خروش نغمهٔ الله اکبر است

۱ــ سورهٔ یونس ۲۵ ۲ــ تعداد اسرا را بین ۵۰ تا ۶۰ هزار نوشته‌اند و تعداد مقتولین را چهل هزار. سه روز شهر مورد تاراج قرارداشت. ۳ــ اشاره به تبدیل کلیساها بمسجد است و ابتدای این امرازاین‌جا بود که وقتی سلطان محمدکلیسای ایاصوفیه‌را براثرحمله وتاراج‌درهم‌ریخته دید دریغش آمد که آنهمه هنر وجلال ازبین برود وهماتجا تصمیم گرفت که کلیسا را نگهدارد وبصورت مسجد درآورد. فوراً یکی‌از روحانیون را فرا خواند تا ازفراز منبر نصاری اصول اسلام را بیان کند و گویند سلطان خود درمحراب کلیسا ایستاده نماز گزارد و بدین ترتیب بزرگترین کلیسای شرق که کستانتین کبیرآن را ساخته بود مسجدمسلمانان گردید وترکان که نخست یك مناره و بعدها از ۱۵۷۰ تا ۱۵۸۰ (۹۷۸ تا ۹۸۸ هـ) سه منارهٔ دیگر برآن افزودند نام عیسوی آن بنا را تقریباً همچنان نگهداشتند.

لاجرم مصالح دین بواسطهٔ این نصرمبین مقرر شد وعرصهٔ این خطه بزیورسکه و خطبه محلی گشت.

چون این فتح میمون که بالحقیقه قوت دین و قرت چشم مؤمنین است و نو باوهٔ باغ دولت و میوهٔ حدیقهٔ سعادت و مقدمهٔ قضیهٔ اقبال و نتیجهٔ فضل ذوالجلال میسر شد، واجب دید که تحقیق این حال و تصدیق این مقال بسامی جناب عظمت پناهی سلطنت دستگاهی، حضرت ابوی جهانشاه[1] ،خلد الله بسطته و ابد سلطنته، که مبداء عواطف ومنشأ لطایف است باز نموده شود و کیفیت این فتح همایون که نمونهٔ الطاف الهی و مزیت اعطاف پادشاهی است اعلام کرده، فخاصةً که درمابین جانبین ازدیاد مصافات و اتحاد موالات در آن مثابه است که فتح و ظفر این جانبی، فتح و ظفر آن جانبی است و بالعکس.

این صحیفهٔ فرخنده فال [که] تاسع عشرشوال درقلم آمد، مصحوب عمدة الاعاظم والاقران عبدالصمد رحمه‌الله سالماً بدان جهت روانه کرده تا جانب عزیزبعد از آنکه ازین محب سلام وتحیت قبول فرمایند و التفات خاطرونگرانی دل ونزاع ضمیر متوافر شناسند، همین مأمول که از صحت وسلامت و چگونگی حالت آگاهی فرمایند که موجب مسرت و مستدعی غبطت باشد.

دولت در جهانی بعز وکامرانی در تزاید و تضاعف باد، برب العباد*

۱ـ کلمات «حضرت ابوی جهانشاه» در متن بعد از «مقدمهٔ قضیهٔ اقبال» و قبل از « و نتیجه فضل ذوالجلال» قرار داد ولی بنظر میآید که متن مشوش باشد. زیرا این کلمات درآنجا بکلی زائداست وجای مناسب همان است که منظور گردیده.

* منشآت فریدون بك جلد اول ص ۲۴۸ — ۲۴۴

جواب

باسمه الاعلی وهوالملك الفتاح الصمد . « نصر من الله وفتح قریب وبشر المؤمنین[1] »
یامحمد

آمد مبشری ز سراپردهٔ شهود
خورشید وار تافت به گیتی شرف فزود
پیغام مژده‌اش بزمین از فلك رسید
برمؤمنان سروش هم این سان ندا نمود
کان شهر بسته باب حصارش بقفل شرك
سلطان دین گشاد بمفتاح تیغ زود

سبحان الله زبان منشیان روزگار بچندین نکته دانی و یارهٔ قلم زرنگار در صحیفهٔ حمد بی غایتش بمقابلهٔ این موهبت کبری چگونه ثنا تواند کرد که لااحصی ثناءِ علیك و تعالی الله بنان محرران فصاحت شعار با بیان سحبانی و استواری رقم عنبر بار بر جریدهٔ شکر بی نهایتش از مشاهدهٔ این نعمت عظمی بچه سان ادای شکر خواهد نمود که ما شکرناك حق شکرك . حبذا نصرت دین محمدی از طلیعهٔ علم فتح نگار صبح سعادت ضمینش ظاهر و دائماً فرصت سلاطین احمدی از بدرقهٔ توفیق ظفر آثار صباح دولت قرینش باهر . ظلمت آباد کفر از خورشید اسلام عالی مقامش منور و دماغ انس و جان از بخور تنزیل مسك ختامش

١ ــ سورة الصف ١٣

معطر. مجاهدان معارك قتالش مترصدفرصت «اذا جاءِ نصر الله[1]» ومبارزان مهالك جدالش مباهی بهجت «وما النصر الامن عندالله[2]» . نورعیون اولوا الابصار از کحل الجواهر هدایت اوست و رونق ارواح در مضیق اشباح از لطف و عنایت او . آتش قهرش بر وجود کفار خاکسار شراره فشان و نیل عطایش هواداران وحدتش را شربت چشان . دریای کرمش را پایانی نه و دائرهٔ احسانش را کرانی نه . کاسرهٔ سر جبابرهٔ عنید خاك انداز آستانهٔ مطیعان جناب والای آن حضرت است وتختگاه سلم وجمشید چاکرین سرای غلامان سلاطین وحدت سرای آن واهب بی‌علت .

فرصت ازوست ، نصرت ازو، رخت و بخت هم
شاهنشهی و محتشمی ، تاج و تخت هم

« وله الکبریاء فی السموات والارض و هو العزیز الحکیم[3]» و با آنکه نمونهٔ این معذرت که :

از دست و زبان که برآید — کز عهدهٔ شکرش بدرآید

مشهور آفاق است و اقامهٔ این فرض خطیر بجز عذر تقصیر نتواند کرد؛ ناگاه برید خجسته قدوم منازل فرخ رسوم خطهٔ روم را طی کنان باین مرز و بوم در رسید و مستغرقان نعم الهی را بپیغام فتوح تازه مستوجب شکر بی اندازه گردانید و صلای «لئن شکرتم لازیدنکم[4]» بگوش هوش مخلصان در رسانید و از شکفتگی غنچهٔ امید ریاض جنان گلشن و از تازگی گلدستهٔ نوید درون عالمیان روشن گشت وطوطی ناطقه از صفای مرآت ضمیر گیتی نمای بدین نمط شهد خای شد .

أبدر الدجی أم سراج منیر — أشمس الضحی ام کتاب بشیر

۱ــ سورة النصر ۱ ۲ــ سورة الأنفال ۱۱ ۳ــ سورة الجاثیة ۳۷ ٤ ــ سورة ابرهیم ۷

و از روی بشارت نامهٔ سلطان جهان از سریر جسد برخاسته، مقدم شریفش را استقبال کرد و از حال ماضی تفقد کنان جسم فرسوده را مادة الحیوة جاودانی ازسر نو درپیوست و آن سرمایهٔ زندگی را بدو دست چسبیده گفت:

خوشا فتحی که داردجای آن نازدهان گیتی(؟)

که مثلش دیدهٔ گیتی ندیدست و نخواهد دید

و بعد از انکشاف غطاء ازچهرهٔ آن قمر طلعت خورشید لقا، کتابی دید خوشترازقصهٔ یوسف و زلیخا وخطابی مشاهده نمود زیباترازحکایت وامق و عذرا، مشتمل بر تسلط و استیلای آن عالی حضرت خداوندگار اعظم و شهریار بزرگوار معظم، جوهر زیور ارباب تیغ و کمر و درة التاج اصحاب اکلیل و افسر، سر و سرور پادشاهان عالم وسروروسرنوع بنی‌آدم، خورشید آسمان جهانگیری وآسمان‌خورشید صاحب سریری، گوهر دریای وجود و دریای گوهر جود، صورت رحمت الهی و معنی سورهٔ شهنشاهی، در درج خلافت و دری برج سلطنت، زبدهٔ عالم امکان، بخشندهٔ خزاین بحر و کان، طرازندهٔ خلقت«انا جعلناك خلیفة فی‌الارض»[۱]نوازندهٔ شریعت غرا باداء النفل و الفرض، القائم بامرالله، الغازی فی سبیل الله، فاتح البلاد بالقوة القاهرة، ناصرالعباد بالصولة الباهرة، قاید جیوش اهل‌ایمان، قهرمان زمان وجهانبان جهانیان، بانی مبانی العدل والاحسان، باسط بساط الامن والامان، سورة الملوك والسلاطین، عماد الدولة والدین

شهنشاه جهان آرای وسلطان جهان دولت

کریم و کامبخش و کامکار و کامران دولت

نکو روی ونکو رأی ونکو نام ونکو طالع

جوانبخت‌وجوانمرد وجوان‌عمروجوان‌دولت

۱ــ سورهٔ ص ۲۵

المؤید بتأییدالله، معزالسلطنة والخلافة والابهة والمعدلة والعزوالاقبال، سلطانمحمد، لازالت اعلام احکامه فی الخافقین خافقة و شموس اماله من مشرق الاقبال شارقة و مابرحت ایام دولته الظاهرة متصلة بالدوام والخلود واعوام مملکته الفاخرة محفوظة بالسعود الی یوم الموعود، بمخدرهٔ جمیلهٔ بلدهٔ قسطنطنیه، حمیت عن الآفات والبلیة که مشاطهٔ جهان بزیبائی آن حسنائی ندیده و دست احدی از سلاطین اهل ایمان بپیرامن دامن وصال او نرسیده و همانا از ازل نامزد وجود پر وجود محمدی بوده و آرایش جمال آن بجهت مقبولی خدمات عالیهٔ خداوندی گشته و درسلك جارو کشان آستان فلك آشیان منسلك و سزاوار منصهٔ کامرانی و لایق تخت جهانبانی شده،

عروس ملك کسی در کنار گیرد تنگ

که بوسه بر لب شمشیر آبدار دهد

و فی المثل نقاشان مانی رنگ، بر جریدهٔ ارژنگ، رنگ نیرنگ شکل آن را گویا در سواد حدقهٔ حور به نور کشیداند و فی الحقیقة حکمای روی زمین هیئت دلگشای آنرا، با کمال بصیرت ودور اندیشی پیرخرد، در رصد فکر و آئینهٔ تصور ندیده ودر حین مباشرت، استاد صنع گل آنرا از عنبرتر بگلاب ممسك سرشته ویاخازن خلد جهت زیب و زینت از بهشت بدنیا هشته و تا اکنون که بآلایش شرك آلوده و لب بذکر وتوحید نگشوده بود، اتفاقاً از ضرب صمصام خون آشام آن پادشاه ملائك سپاه فلك احتشام بشرف اسلام مشرف گشته، تلوث شرك و آلودگی کفر از آن مقام بر طرف شد و از اقدام اقدام غزاة ومجاهدین وهجوم شیران زمرهٔ موحدین، ایدهم الله وابدهم، گروه کفرهٔ فجره وطوایف مشرکین مرده، قهرهم الله وخذلهم الی یوم القیامة «کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة[۱]» متفرق وپریشان گشتند وکافهٔ اهل اسلام وعامهٔ

۱ــ سورة المدثر ۵۱

اهل ایمان شاد و خندان غبار کدورت از صحیفهٔ خاطر زدودند و بعد از خواندن فتح نامهٔ متبر که برمنابر جوامع‌منوره که فاتحه‌اش مخبر ازشواهد غیبیه وخاتمه‌اش مشعر برفوائد لاریبیه بود مستمعان علوی وسفلی‌را فرح و نشاط افزود وازملك و ملك آوازهٔ تحسین و صدای آفرین بر آمده و از حرفش صد لفظ پر معانی و از هر لفظش رموز سبع‌المثانی لابل‌ازمضمون مسرت مکنونش‌بدایع صنایع وصنایع بدایع ظاهر گشته و در لطافت عباراتش خرد خرده بین خیره و اندر مقیاس نظر بی نظیر آمده و جمیع اهل‌ایران زمین، که داخل حومهٔ حمایت اخص‌المخلصین است ، از اقتضای غیرت وهوا خواهی دین‌مبین وتأثیر بشاشت ضمیرصفاآیین بمرتبه‌ای خرم وخوشحال گشتند که صیت عیش وکامرانی و آوازهٔ عشرت جاودانی ایشان‌تا اقصای چین رسید و از غلغل مجالس اهل طرب ناهید فلك رقص می‌نمود و از های‌وهوی اصحاب ارب ثوابت گردون چرخ می‌زد. اسواق بلاد و قصبات را سه شبانه روز آذین بسته در و دیوار هریك مزین بانواع اقمشهٔ رنگین مانند ریاض فردوس برین و رشك فصل فروردین شد و جمهور علما و خواص فضلا و سادات عظام و مشایخ انام و خواص و عوام از صمیم قلب و سکون خاطر بادعیهٔ صالحه اشتغال نموده و در مراسم شکر گزاری دقیقه‌ای فوت نکرده همواره زیادتی نصرت و انبوهی فتوحاتش را از ـ درگاه عزت ، عزت اسماوهٔ ' مسألت نموده و می‌نماید که رسانندهٔ پیام مسرت انجام عمدة الاعاظم والأکارم ، کمال الدین عبدالصمد بك ، را بانواع رعایت کامله و اصناف حمایت شامله مقارن و سزاوار گردانیده بعد ازاقتران او چون کوکب سعد بمجلس سامی‌آسمان رتبت و اقتباس وی از اشعهٔ صحبت خورشیدانارت ماباعزاز تام واحترام تمام و خلعت و انعام و احسان مالا کلام بصوب صوابنمای درگاه منیع آن شهنشاه رفیع المقام اجازت داده روانه ساخت و درصحبت مشارالیه معتمدالخواص والمقربین

خواجه کمال الدین همدانی را که از جملهٔ رازداران دیرین است منبعث نمود که بعداز تقبیل ایادی شریفه تهنیهٔ بهیهٔ این فتح عظیمرا ازینجانب مؤدی دارد انشاء الله تعالی .

و مقدار دو قطار بار شتری اسباب شاهی از خیمه و خرگاه و قالی و قالیچهٔ ساده و زربفت و ابریشمی و تکه[۱] نمد های منقش و اقمشهٔ متنوعهٔ رنگین مع یك قبضهٔ شمشیر ویك منطقه کمر خنجر ویك سرج زین طلای مرصع باطبل باز وزین پوش زر دوزی و عبائی مجوهر و دو عدد پادزهر در حقهٔ سیمین برموجب دفترمفصل بطریق اهداء ارسال نموده شد تا در حین وصول بعز عرض رسانیده بر مقتضای عادات حسنهٔ سلاطین بشرف قبول درپذیرفته اخلاص و حب موروثی جانبین برمطیع وعاصی از ادانی و اقاصی واضح گردد و همیشه ابواب مراسلات مفتوح داشته از اخبار سارهٔ خداوندگاری اینجانب را مسرور ومنشرح البال فرمایند و هرخدمتی که بوده باشد برجوع آن هوا خواه قدیمی را ممنون سازند که در حصولش بجان کوشد، بتوفیق الله تعالی . باقی حالات از معتمد الخواص خواجهٔ مومی الیه معروض خواهد گشت .

همواره تیغ زرین خورشید آیین یراق[۲] آن شهنشاه علی الأطلاق چون خنجر اهله درغره ومحاق بخصم‌ستانی‌وجهانگیری‌مشهور آفاق باد بمحمدو آله‌وصحبه الأمجاد الی یوم التناد*

۱ـ متن : تکیه ۲ـ متن : براق

* منشآت فریدون بیك ص ۲۴۸تا۲۵۰

نامه جهانشاه بسلطان محمد خان ثانی

درباب ضبط بغداد

طلایع طوالع اقبال که از مطلع برج جلال طالع شد و بدایع هدایت امنیت و آمال که از مشارق اوج کمال لامع گشت و خواص درر شاهوار حقایق که از لجهٔ بحر زخار غواص فکر فایق استخراج کرد و خلاصهٔ شیرین آبدار دقایق که از کان نظم کوه پیکر فرهاد طبع رائق مستخلص گردانید، اعنی کتابا معانیه فی خلال سطوره کواکب فی برج وجواهر فی درج که از کاتب عدیم النظیر ودبیر خبیر پر تدبیر در گاه فلک اشباه قضا دستگاه قدر اشتباه مالك سریر السلطنة علی الاطلاق، حامی حوزة الملك والملة بالاستحقاق ، رافع لواء العز والاقبال فی الآفاق ، خافض منار الظلم والخبال ، بعون الله الملك الخلاق، المستجمع بشرایف الخصال و کرایم الفعال ، المستتبع للسراة من ملوك الاقبال و کماة الابطال ، الباسط عدله و رأفته بین الانام ، الباذل جهده و طاقته لترفیه الخواص والعوام ، الذی کسر بصولته القاهرة رقاب الجبابرة و اعناق الاشرار و طهر بدولته الباهرة عن لوث وجودهم مقر الاکاسرة و اعماق الاقطار ، سلطان مکرمت شعار و کسری معدلت دثار و دارای گیر و دار و تهمتن روزگار و کیخسرو کوه وقار ،

میر چهارم بلاد خسرو هفتم قرار

آنکه ز هشتم فلك همت اوراست عار

ملك جهان را نظام، دین هدی را اقوام

شاه جهان شه بکام زبدهٔ پنج و چهار

نصیرالحق والدین ' معین الاسلام والمسلمین ، اللهم ایده لتقویة الدین و ابده لبقاء نظام العالمین و عظم باسمك الاعظم نواله و خلد بجلالك الاتم جلاله صادر شده ، در وقتی الطف از فصل بهار وساعتی اطیب از نور ازهار وحالتی احلی از وصل دلدار ولحظه‌ای اصفی از فقد رقیب ناهموار، بدین داعی دولت وهوا خواه بی‌ریا و علت که ظاهر وباطن سراچه ضمیرش جز بزیور اخلاص آن شاه جوان بخت مزین‌نمی‌باشد ·

زهراء احلی فی الفؤاد من المنی

و الذ من ریق الاحبة فی الفم

وارد شد حقا که نور آن کوکب دری عالمی را منور ساخته و نور آن شجرهٔ طیبهٔ «اصلها ثابت و فرعها فی السماء[۱]» جهانی را معطر و معنبر گردانید وحضور موفور الحبورش قلوب اهل وداد و صدور ارباب سداد را سرور ،

صفاو الریاض بصوب الغمام و انس العیون بطیب المنام

ارزانی داشت . لاجرم مقدم شریفش را بانواع تعظیم و اصناف تبجیل و تکریم تلقی نموده و شکری که لایق این جنس منحت تواند بود ، بقدر الوسع بتقدیم رسانیده‌آمد[۲] و در مقام اداء مواجب آن اعظم انعام ،

سلام کما رق النسیم علی الصبا

و جاء رسول الورد فی زمن الورد

۱ـ سورهٔ ابراهیم ۳۰ ۲ـ متن : رسانیده‌اند

بل

سلام کالطاف الاله الممجد   سلام کاخلاق النبی المؤید

مشفوع بدعواتی که نسیم صباءِ خلوصش روضهٔ رضوان موافقت وموالات را نما وبهجت دهد و تنسیم صفاءِ خصوصش فرادیس جنان مصادقت و مؤاخات را روا و نصرت بخشد ابلاغ میگرداند وچون منطقهٔ طوق از احاطهٔ تحریرشوق قاصرست بالضرورة حواله بذوق آن طبع کریم می‌نماید و رجا بفیض فضل باری آنکه چنانچه درمبادی وادی ایمن الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف و ما تناکرمنها اختلف ارواح را بالتیام ،

تعاشق روحی روحه قبل خلقنا
و من بعد ما کنا نطافا و فی المهد
و زاد کمازدنا و اصبح نامیا
و لیس اذا متنا بمنتقض العهد

مشرف گردانند صور اشباح را نیز بزیور «علی سرر متقابلین[۱]» مزین گردانند وماذلك علی الله بعزیز.

باقی تذکیراتی که بمقتضای «فذکران الذکری تنفع المؤمنین[۲]» وتحریضاتی که بموجب «یا ایها النبی حرض المؤمنین علی القتال[۳]» در آن جمع امثال لطایف درج فرمودند ، در بارهٔ اشتغال بافضل اشغال و استیصال کفره و فجرهٔ ضلال و تهییج تفریح برین نوع طاعت عظمی ، طلباً لمزید احسن الحسنی ، و عقد همت بر تقویت و تمشیت طائفهٔ غزاة امت ممتثلاً لامر «تعاونوا علی البر والتقوی[۴]» که در سلك آن

۱ـ سورة الصافات ۴۳   ۲ـ سورة الذاریات ۵۵   ۳ـ سورة الأنفال ۶۷
۴ـ سورة المائدة ۴۳

عقد جواهر منتظم گردانیدند و تکرار بشارت وداد و اتحاد ، هوالمسك ما کررته یتضوع[1] ، بل لطف بشارت بمتابعت و انقیاد و امداد بدعوات خالصات لیل و نهار که در طی آن مخزن اظهار نمودند ، حقا که این معنی بر ذمت عامهٔ اصحاب دین محمدی علیه افضل الصلوات و ازکاها بل کافهٔ ناس،بالنص والاجماع والقیاس ، دین ثابت وفرض لازم‌است ولیکن آن حضرت ودوحهٔ سنیهٔ، لازالت‌عالیة وعن‌ریب المنون خالیة ، از کمال دین پروری و معدلت و فرط داد گستری و مرحمت و نهایت حفظ حقوق شرع و سنت اقتداء بمخاطب « فاستقم کما امرت[2]» کرده و بامر « فاصدع بماتؤمر[3]» مؤتمر گشت ونص «من احب قوما فهو منهم» را کاربسته ومنصوص «یحشر المرء مع من‌احب» را نصب عین ساخته ازپیشگاه بارگاه «ان‌الله یحب الذین یقاتلون فی‌سبیله صفاکانهم بنیان مرصوص[4]» خلعت‌اصطفاء «تخلقوا باخلاق‌الله»پوشیده‌وحدیث قدسی و خبر مقدس « وجبت محبتی للمتحابین فی والمتباغضین فی والمتجالسین فی والمتزاورین فی» رامقصود اصلی گردانیده ازصفهٔ پرصفاء « فاتبعونی یحببکم الله »[5] شربت ماء اقتداء مقربین حضرت نوشیده « و فی ذلك فلیتنافس المتنافسون[6]» لاجرم غنچه‌ای از گلزار این‌جنس محبت ونوباوه‌ای ازثمرهٔ شجرهٔ این‌نوع علوهمت وحسن عقیدت‌است که یوماً فیوماً مؤید روح‌القدس دولت منشور «انا فتحنا لك فتحاً مبیناً»[7] بر منابر افلاك می خواندند و لحظه فلحظه ملقن ملاء اعلی سعادت طغراء « انهم لهم المنصورون و ان‌جندنا لهم الغالبون[8] » املا میکند و لمحة فلمحة هاتف غیبی

۱ـ مصرع اول آن : اعد ذکر نعمان لنا ان ذکره ۲ـ سورهٔ هود ۱۱٤ ۳ـ سورهٔ الحجر ۹٤ ٤ـ سورهٔ الصف ٤ ۵ ـ سورهٔ آل عمران۲۹ ٦ـ سورهٔ المطففین ۲٦ ۷ـ سورهٔ الفتح ۱ ۸ـ سورهٔ الصافات ۱۷۲-۱۷۳

به مملکت تازه و موهبتی بیحد و اندازه بشارت میدهد چنانچه ،

از هر جهت که چشم نهی جلوهٔ ظفر
وز هر طرف که گوش کنی مژدهٔ امان

و مصداق این معنی آنکه قلعهٔ دارالسلام که در سواد معمورهٔ ایام کانها قبة الاسلام فی الملك افتاده بود ، مشرع شرع و دین و معدن علم و نور یقین بوده و همیشه مقر خلفاءِ مهدیین ومأوای سلاطین باعدل وتمکین شده ومع‌ذلك جوانب برش ازخلدبرین نموداری و شواطی بحرش از اطراف کوثر یادگاری

یا لها جنة بدت کرؤس
لم یکن حلی حسنها کشموس
هر باغش ارم باشد و هر دشت بهشت
در شش جهت و هفت زمین هشت بهشت

بعد ما که بکرور ایام و مرور شهور و عوام از تسلط فئهٔ باغیه و تعدی طغاة لئام دارالملام و بئس المقام گشت . مدارس و معالم علمش مدروس و مشاهد و معاهد اقتباس انورش مطموس ماند ومعابد و مساجدش «خاویة علی عروشها[1]» و دور قصورش «عالیها سافلها[2]» و حدایق وجناتش «قاعاً صفصفا[3]» و بالجمله بدان انجامید که ازدار خبر وازدیاراثر نماند [وسر آغازی][4]

جائی که بود آن دلستان با دوستان در بوستان
شد گرگ وروبه‌رامکان، شدجغدو کرکس‌راوطن[5]

۱ـ سورة‌البقرة ۲۶۱ ۲ ـ سورة هود ۸۴ ۳ـ سورة طه ۱۰۶ ٤ـظاهرأزائداست

۵ ـ در متن : جائی‌که بود این دبستان بدوستان . . . و از همین جا میتوان‌پی برد که سایر قسمتهای این نامه‌که مشکلترین و مغلقترین مکاتیب این دوره است ، تا چه اندازه مغلوط چاپ شده است .

و برطلل بیوت قدیمه ، جغد ویرانه بدین بیت ترنم نمود که ،

سماکم ترك بها جذع نخلة ولا اطماً الا مشید الخبدل

بحکم «ان مع العسر یسرا[۱]» ازبادی سرمدی انّالله فی‌ایاکم دهر کم نفحات فتعرضوا لنفحات الله نداء «و لینصرن الله من ینصره[۲]» بمسامع علیه سلطان عالی بخت رسانید وعنان‌سمند بادپایش‌بدان صوب گردانیده وتسهیل‌مایهٔ‌التفاتی کمربستگان درکاهش بزخم شمشیر آبدار و ضرب گرزگران آتشبار دمار از دیار آن مدبران خاکسار برآوردند و جمیع آن بقاع مبارکه را ازبلدان و امسار و قلاع و اصقاع و ایجار و اغوا و احشام ختام الی سائر لواحقها وکافة المضافات و توابعها در تحت تصرف بندگان درگاه در آوردند و بزیور عدل کامل و حلی مرحمت شامل گوش و گردن عرایس ابکار معانی «فانظر الی آثار رحمت الله کیف یحیی الارض بعد موتها[۳]» مزین و محلی ساختند «و بذلك فلیعمل العاملون[۴]» و مصدق مصداق سابق و علاوهٔ شیرین مذاق لاحق آنکه ببرکت تعظیم شریعت واتباع سنت و اظهارنصفت و اشاعت معدلت در اوبهٔ این نوبه و رجوع این نهضت مع اجتماع کوکبهٔ سلطنت در بیت شرف مملکت بلاسعی‌وانعاب وایجاف خیل و رکاب، بتشریف نصرت نصرت بالرعب مسیرة شهرین مشرف گشت و صانع اقبال فتح عراقین در سلك واحد منسلك گرداند.

« اذا جاء نصرالله والفتح[۵]» هیأ علی‌المرء معسور الأمور و صعبها

دولت آنست که بی خون دل آید بکنار

ورنه باسعی‌وعمل باغ جنان اینهمه نیست

۱- سورة الانشراح ۶ ۲- سورة الحج ۴۱ ۳- سورة الروم ۴۹

۴- سورة الصافات ۵۹ . . . لمثل هذا فلیعمل . . . ۵- سورة النصر ۱

و مع ذلك كله امید بفیض فضل ذی الجلال ، جلت آلاوهٔ و عمت نعماوهٔ ، آنکه نتایج حسن اعمال و آثار پسندیده و مساعی مشکورهٔ این شاه ملك خصال باقصاء معارج کمال برساند ،

هذی مخایل برق خلفه مطر جود و وری زناد خلفه لهب
و ازرق المجز یبدو قبل ابیضه و اول الغیث قطرثم ینسکب

و چون اخبار سارهٔ آن فتح مبین و نصر عزیز و بسط معدلت و نشر مرحمت بین ضعفای رعایا من بعد ان جاء بلغ السیل الوفی و اختیار تعب نفس نفیس برای ترفیه حال برایا بعد ان جاوز الحزام الطنین باقطار و اکناف این دیار رسیدند ، هوا خواه مخلص و سایر ملازمان و اعیان این جانبی را بلکه عامهٔ اصحاب استبصار و کافهٔ اولی الایدی والابصار را مسرور و ابتهاجی و حبور و استبشاری روی نمود که شمه‌ای از آن قابل تقریر بیان و تحریر بنان نمیتواند بود ، واجب دید ولازم شمرد که البته یکی از خواص درگاه بدان عالی بارگاه فرستاده رسم تهنیت این منحت جسمیه بل شکر نعمت این عطیهٔ عظیمه را بجای آورد ، زیرا که فواید این فتوح و عواید این سبوح مع کثرتها مشتمل نیز بوده بر فتح طریق حجة الاسلام و تفسیر اجابت مؤذن « و اذن فی اللناس بالحج یأتوك رجالا و علی كل ضامر یأتین فی كل فج عمیق[1] » که امدی بعید و مدتی بعید از دست یاجوج و مأجوج فتن مسدود بوده و احدی از سلاطین را توفیق کشادن او رفیق نشد « و ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء[2] » که ناگاه در اثنای آن فکر و احشای این تدبیر ، بنا بر قضیهٔ الفضل للمتقدمین جناب عالی کبیر صدر الصدور العظام ، عمدة الصواجب المکرام الجلیل القدرالعظیم

۱- سورة الحج ۲۸ ۲- سورة المائدة:۵۷

الخطر، ناصر الملة والدین عمر رفع الله معارج قدره بمبارکی و طالع سعد رسید و کتاب کریم و خطاب عظیم حضرت علیه رسانید و از کیفیت انتظام مملکت والتیام دین و دولت و اهتمام ارکان سلطنت باستقامت احوال رعیت کماهی بخشید و مجالس و محافل ولاجوی را بمجاورت دلگیر و ملاطفات جان پذیر معطر ومنور گردانید. الحمدلله علی نعمائه. الآن این محب نیز جناب فضائل مآب مولوی اعظمی اعلمی اعقلی ارشدی امجدی والائی ولایت فضل استادنا مولاناجمال الملة والدین شکرالله، ادام الله اقباله، را بدان درگاه عالی لازال عالیا فرستادم و از جهت تهنیت فتوحات واقعه مثل فتح موره[1] که هنوز فاتحها یست از خصوص نصوص مکنونات غیبی و فاتحهای از روضهٔ گلشن مخفیات کن فیکون لم یزلی، باش تا صبح دولتت بدمد[2]، کاین هنوز اول آذار جهان افروزاست[3].

و اگرچه قضیهٔ تهنیت نه مخصوص بدان حضرت سنیه است بلکه ظفر آن جناب ظفر این جانب و بالعکس افتاده است.

و من العجایب انئی هنأته و انا المهنئی بالنعماء

اساس خلت و ابنیهٔ مستحکمه خلوص و موالات که از ایام آباء و اجداد عظام الی هذه الغایة مشید گشته واز وصمت تبدد وثلمهٔ تزلزل مأمون شده، مجدداً بتذکیر وفا و تنبیه برمابیننا من الصدق والصفا مروق ومزین گرداند و عرایس محبت ونهال

۱- موره Moree یا Pélopon éso شبه جزیره‌ای است در جنوب یونان که مقر حکومت توماس Thomas ودیمتریوس Dimitri برادران کنستانتین یازدهم وآخرین امپراطور بیزانس بود. این ناحیه‌نزاع دوبرادر ومداخلهٔ سلطان عثمانی بالاخره درسال۱۴۵۸ بدست ترکها افتادودرسال ۱۴۶۰ تصرف‌کامل آن صورت گرفت.

۲- مصراع ازانوری است وبقیه آن اینست: کاین هنوز ازنتایج سحر است.

۳- مصراع ازسعدی است وبقیه آن چنین است: باش تا خیمه زند دولت نیسان و ایاز

ولاجوئی و اخوت را که در جنان جنان مغرق بالاسافل و مروق بالاعالی شده است ' بزلال کتاب و عذب البیان رسالت بهجت و طراوتی تازه بخشد و عدت کمال الطاف تفقد و محب نوازی و شکر سبقت اعطاف نیکی و یگانگی آن سرفرازی بخواهد و سایر احوال مملکت و ملازمان این محب راسخ الوداد کما یطلب و یراد بسمع اشرف نواب کامیاب رساند .

همیشه ایام عز و معالی و فتح و اقبال وجهان کشائی ونجح آمال لایزالی بروفق مرام مستدام و بمقصود و کام میسر باد بالنبی الهاشمی و عترته الامجاد و صلی‌الله‌علیه و علی آله و صحبه اجمعین .

جهان بکام و فلك بنده و ملك داعی

امید تازه و دولت قوی و بخت جوان*

* منشآت فریدون بك جلد اول ۲۵۵ـ۲۵۱

جواب

کتابت‌مستطاب شاهانهٔ اخلاص‌سمات وخطاب‌عنبرین نقاب پادشاهانهٔ اختصاص آیات مبنی بر صنوف دعوات صفوت آثار و منبئی از فتوح دارالسلام جنت ثمار که از جانب عالی جناب سلطنت مآب ملکی الذات قدسی الصفات سلطان وسیع القدر و خاقان رفیع الصدر، ممهد آیین جهانبانی ، مشید قوانین کشور ستانی ، آیت توفیق سبحانی ، مظهر عنایت ربانی ، مظهر حکمت صمدانی ، صاحب المجد والاعتلا ، رافع الویة العز والعلاء ، ناصب رایات الشوکة علی قمة القبة الخضراء ، لیث الوغا فی المعارک و غیث الندی فی الممالک ، المؤید من السماء المنصور علی الاعداء ، شاهنشاه عالی جاه ، پدر عزیزم جهانشاه ، مدالله ظله مدا وجعل بینه وبین الحوادث سدا ، برسالت عمدة الفضلاء والاکابر ، مستجمع جمیع المعانی والمفاخر ، استاده الفاضل الکامل المخصوص بانواع الفضائل و اصناف الفواضل من الطاف الاله مولانا شکرالله ، شکرالله مساعیه ، شرف صدور یافت و در اسعد ساعات مطارح اشعهٔ ابصار و مسارح روایع انظار محب جانی گشت و آنچه در ضمنش مکنون و مندرج بود ، من اوله الی آخره ، سمت ظهور یافت و تودد قدیمی که نتیجهٔ حب ازلی است ، بذریعه و وسیلهٔ این معنی تزاید وتضاعف پذیرفت و در مقابلهٔ آن امتثالا لقوله تعالی « فاذاحییتم‌بتحیة فحیوا باحسن‌منها[1] » آلاف‌تحف تحیات‌تسلیمات‌وافره مهرلمعان که‌از پرتو اضائت آن ضمیر منیر خاکیان چون رخسارهٔ ساکنان ملأ اعلی منور گردد

۱ـ سورة النساء ۸۸

و اصناف طرف تسلیمات متکاثرهٔ ثریا نشان، که از اشعهٔ انوارش چهرهٔ حور جنان چون قنادیل زوایای عالم بالا مزهر شود ' متحف و مهدی داشته همواره متفقد احوال فرخنده فال همایون شناسند . مقاصدکامرانی و ابواب شادمانی آماده و گشاده باد بمنه و یمنه .

بعدما برضمیر منیر فلك تنویر مبرهن و روشن است که بمقتضای حکمت ازلیه و مبتغای قدرت لم یزلیه ، جداول مستقیمهٔ اشخاص مختلفه و مناهل مستدیمهٔ افراد متنوعه ، از محیط منبسط حقیقت حق و وجود پرجود حی مطلق برمجاری تعینات جاری و منشق گشته، بر آینیهٔ عیون کرشمهای غلیان صوری وینابیع لطیفه‌های میلان معنوی و اشکال مرغوبه نمایان شده و از حدایق حقایق مکنونات و مدارج طبایع بسایط و مرکبات بروفق یفعل الله مایشاء ویحکم ما یرید نقوش مطبوعه سربرزده و از مطلع طالع همگنان تأثیر آن ظهور یافته و از صبح صباح سعادت انوار رفعت آثار «و جعلنا کم خلائف فی‌الارض[۱]» برتافته و عالمیان را منور ساخته و تعارف ازلی در زمین اتحاد تخم محبت کشته وتألف لم یزلی در آسمان وداد نجوم مودت را مشعله افروز گردانیده وچون عقد پروین منتظم الاحوال وچون انظار فلکی رفیع وباقتران سعدین مسعود وفرخنده فال ساخته و فحوای «ورفعنا بعضهم فوق بعض» از ناصیهٔ اقبال ما مبین و آشکار شده و چنین خلعت شریف و جبهٔ لطیف ر ابقامت والا و قد زیبای ما لایق و سزاوار دیده و افسر سعادت و سریر خلافت و تیغ و کمر شهامت و سمند دلپسند دولت ارزانی فرموده و جهان و جهانیان رامحکوم حکم قضاجریان ما گردانیده

۱ـ سورهٔ یونس ۱۵

و قبض و بسط امور عامه را در قبضهٔ اقتدار و کف کفایت ما باز داشته تا در آیین جهانگیری و رسم دادگستری دقیقه‌ای فرو نگذاشته و بفحوای الشکر یزید النعم عمل‌ـ کنان شربت «احسن کما احسن الله الیك[1]» بمستحقان عموماً و بمؤمنان خصوصاً درچشاند و بمؤدای الحکمة وضع کل شئ فی محله مراتب هرفردی راحسب الاستعداد در فزاید و در احیاءِ شریعت سیدالمرسلین علی واضعها الصلواة والسلام الی یوم الدین و متابعت خلفاءِ راشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بذل مجهود مصروف داشته طریقهٔ آباء عالی نهاد را درغزو وجهاد نصب العین خود نموده ، لوازم مصالح مسلمین را بر وجه احسن بتقدیم رسانیده ، دقیقه‌ای فرو نگذاریم . بنابرآن از ابتداء بدونهال خلافت نمون عدالت ثمار ما ، چه در کرهٔ اولی که در عهد حضرت مغفرت پناهی ، خداوندگار بابام ، انارالله برهانه ، تفویض فرموده بودند ، چه درین دفعهٔ اخری که بتقدیر الله تعالی ، بعد از آن سلطان سدره مکان علیین آشیان ، حسب الأرث منتقل و میسر گشت تا الحال که مدت اندسال است یك لحظه و یك لمحه ، بتوفیق الله ، مجرد بهوای نفس اماره که مستولی طبیعت انسانی است فریفته نشده و دائم الاوقات از معانی فیض مبانی «فاستقم کما امرت[2]» مستفیض است و همیشه در عمارت بلاد و آسایش عباد کوشیده و سبیل غزای[3] غرا را نیز معطل نگذاشته آنچه مقدور بشریت است ، از بذل مال و تربیت رجال وتوفیر خیول وبغال دریغ نمی‌نماید ومتعاقب تسخیر قسطنطنیه ، حمیت عن الآفات والبلیة ، اصلاً میل آسایش و حضور نکرده و قطعاً ازمقابله ومقاتله تغافل وتکاسل ننموده ، بعد از دفع عصاة آرنئود توجه غزای

۳ـ سورهٔ القصص ۷۷ ۲ ـ سورهٔ هود ۱۱۴

۱ـ چنین است درمتن وشاید هم غزای غزا

کفار موره داشت کمعمدة الصواحب الکرام ، خلف الاماجد العظام ، ناصر الدین عمر بیك [را] روانه بصوب صواب انجام حضرت عالی مقام نمود و بعد از توجه ، بتوفیق الله چنانکه مسموع[1] [خاطر] اشرف اعلی گشته ، تیسر فتوح قلاع شدیده و تصرف ممالك عدیده مقدور شد و [بر] اثر هذا ، عنان عزیمت بجانب سمندره[2] معطوف داشته ، بعض حصون حصینه که مسخر نگشته بود ، صلحاً و عنفاً ، داخل حوزهٔ اسلام ساخته ، بفحوای العود احمد عمل کرده و چون بدارالسلطنه آمد باسکدار[3] عبور کرده ، بسمت توقاد نهضت همایون مقرر نمود. اتفاق حاکم قسطمونی ، اسمعیل بك ولد اسفندیار[4] ، را بطریق لشکر کشی و چنانچه قاعدهٔ قدیمه بود طلب داشت . از بی دولتی اظهار عصیان نموده بقلعهٔ سینوب متحصن شد و بدفع او دستور اقدم ، وزیر اعظم ، نظام العالم ، مبارز الدولة والسعادة والدین والدنیا ، محمود پاشا ، ادام الله تعالی اقباله ،

۱ـ متن : مسموع اشرف

۲ـ پس از فتح قسطنطنیه ، سلطان عثمانی برای تصرف کامل صربستان در ۱۴۵۴ (۸۵۹هـ) بدانجا لشکر کشید . ولی تنها بتصرف استروره Ostrovitsa و فتح یکی از محلات شهر Smédérévo (سمندریه) نائل آمد . اما چند سال بعد که ژرژ برانکوویچ در ۲۴ دسامبر ۱۴۵۶ میلادی مرد (۲۶ محرم ۸۶۱هـ) وبین خواهرش مارا Mara زن بیوه سلطان مراد وسه پسرش برسر جانشینی اختلاف افتاد ، ترکان عثمانی بسرداری محمود پاشا صدر اعظم درسال ۱۴۵۹ (۸۶۴) شهرهای راسوه Rasseva و سمندریه و گولوباچ Goloubatch را گرفت و تصرف صربستان را بپایان رسانید و تنها شهر بلگراد همچنان دردست مجارها باقی ماند . شصت ودوسال بعد این شهر نیز بدست سلیمان پسر سلطان سلیم اول گشوده شد .

۳ـ Usküdar یعنی Scutari محلهٔ آسیائی استانبول

۴ـ وی آخرین امیر قسطمونی و آخرین فرد آل اسفندیار حکمرانان سینوپ است . چون او بـا کنستانتین امپراطور قسطنطنیه دوستی خاص داشت سلطان محمد فاتح او را بعنوان نمایندهٔ خود برای مذاکره بقسطنطنیه فرستاده بود تا مگر بتوانـد کنستانتین را از استقامت در دفاع از شهر

ارسال نمود . بعد از محاصره طاقت مکابره نیاورده ، شمشیر بگردن و کفن در کف(؟) بحضور فایض النور وزیر مشارالیه آمده ، بمعسکر ظفر مقر در رسیدند و حسب استدعای وزیر ملك گشای مشارالیه ، از گناه او در گذشته بفتح قلاع طربزون که،قرین مملکت حسن بك آق قیونلوست وبا وی قرابت نموده ، عازم گشتیم. امید که استخلاص آن مرزو بوم از آن کفار نابکار شوم بآسانی دست دهد[۱] ، انشاءالله تعالی .

غرض که اگر بواسطه این اشغال خیر مآل ، تأخیری در مراسلات و تراخیی در مکاتبات واقع شود ، حمل برچیز دیگر نفرموده ، ابواب رسل و رسائل را مفتوح دارند تا موجب سرور و اطمینان خاطر گردد وآنچه از فتوحات عراقین اشعار نموده بودند ، ازین جانب نیز شادی و حبور بیشتر از نفس نفیس آن حضرت عالی شأن سامی مکان واقع گشته مرآت حسنات الهی الی الطرفین علی الطریق الطرد والعکس انجلاپذیرفته وظفر نما گشته شاکر النعم گشتیم. مع هذا اعدای دین محمدی ازطوایف مختلفه درین حدود فزونتر از خصمای ایران زمین است. چه معاندان آن طرف منحصر بعددی چندند و بعد از دفع ایلخانی منع آن شر نعمهٔ قلیله بعنایةالله تعالی سهل می نماید و هجوم کفار خاکسار از بر و بحر این دیار بجمله جهانیان آشکار است. با وجود آن سپهسالاران عظام با غزاة نصرت انجام ، در شهور واعوام ، از احزاب مشرکین لئام روی برنتافته و پای کم نیاورده ، دعوای سرخ روئی از اراقت دماء آن معاندان باحسام خون آشام میکنند ولاف مردی بسربازی و دشمن ستانی میزنند واکثر بافطع نظر ازفزونی قدروجاه کرده الاجر علی الله گویان بذل جان را در راه حق و سبیل فیاض مطلق فخر روزگار و شرف کار

۱ ــ درهمین سفر بود که ترکان بفتح طرابوزان نائل آمده وامپراطوران یونانی این ناحیه را برانداختند. اوزون حسن که بااین خاندان یونانی وصلت کرده بود ، دراستخلاص داوید کومنن پدرزن خود و آخرین فردخاندان ازدست سلطان محمد سخت کوشید ولی کوشش وی بجائی نرسید (۱۴۶۱م) .

خود میدانند ۰ پس برسلاطین انام و خواقین عالی مقام اولی و انسب می‌نماید که هر گاه از تفقد حالات مجاهدین کسب ثواب فرمایند ، علی الخصوص آن‌عالی‌جناب کامیاب که حب ارثی فی‌مابین متحقق‌است. زیاده تنوشت .

همواره خیام سلطنت باوتاد عدالت مستحکم ومرتفع وایام عمر ودولت درتزاید و تضاعف باد بمحمد و آله الامجاد علیه و علیهم الصلواة الی یوم التناد*.

* منشآت فریدون بك جلد اول ۲۵۷_۲۵۵

نامه سلطان محمد خان ثانی بجهانشاه

مشعر برفتح موره

والا جناب مکرمت مآب حشمت نصاب عزت اکتساب ، صاحب آیات المجد والدول ، ناصب رایات الملك بين الملل ، المتعلی باقدام الأقدام على المفارق والقلل ، الفائز بالقدح المعلى من قداح الامنية والامل ، سالك اقاصی الايالة بالعز والكمال ، مالك نواصي الحكام والاقبال،الذی سحب اذیال العز والجلال فی مساحة السعادة والاقبال ، المخصوص بعناية ملك الاتمام والافضال ، بدر سعادت مآل ، اعلى الله تعالى في العالمين علو شأنه و سمو مكانه سلامی که طراوت رواء ورد بهشتی ولطافت هواء داری بهشتی داشته باشد وتحیتی که ازشمیم نسیم‌سحری وفوایح روایح گلبرگ طری حکایت کند مهدی و متحف می‌گردد . تشوق و نزاع و تعطش و التیاع بدریافت حضور مشحون بحبور نه در آن حد است که بکام شیرین کلام طوطی اقلام شرح آن تواند کرد و یا بدرقهٔ تیزرو خامهٔ سریع الاقدام بسر منزل آن توان رسید لاجرم طی آن نموده ، در آن باب اطناب نمی‌رود . همواره مناهج سعادت و کامرانی و مدارج مقاصد دو جهانی مستقیم و مرتفع باد .

بعد هذا برضمیر منیر لانظیر که لوح المحفوظ آیات ملك پروری و ام‌الکتاب بینات دادگستریست ، انهاء می‌رود که چون در مفتتح سال فرخنده فال ، برسم معتاد و نیت اجتهاد در جهاد

بساعتی که سعادت ازو برد اختر
بطالعی که تولا بدو کند تقویم

نهضت همایون واقع شد و رایات ظفرپیکر و الویهٔ نصرت رهبر، سمت اهتزاز و ارتفاع پذیرفت و ولایت موره[1] نیز درین هشتصد و اند سال بواسطهٔ رعونت مسالك ومناعت حصون از اعلام معالم دین واحیای مراسم شرع سید المرسلین صلوات‌الله علیه وعلیهم اجمعین، محروم و بی بهره بود و الی الآن گوش نوعروس چنان مملکت زیبا از پیرایهٔ آیین دین وحلقهٔ قوانین داد عاطل مانده، از آن واسطه عنان عزیمت بدان صوب منصرف شد. لشکر جرار تیغ زن نیزه گذار یعنی جندالله الغالب ایدهم الله تعالی فی جمیع المطالب آن دیار را مطامح انظار ومطارح ابصار خود ساختند. بیمن دولت ابد پیوند و عون خداوند بیچون و چند، جلت آلاؤه و تبارکت اسماؤه، دراندك مدتی قلاع و بقاع و قفار وبلاد و تلال و وهاد آن ملك، باوجود آنکه فسیحتر از میدان وهم دورتك و منیعتر از قلعهٔ دوانزده برج فلك بود. بدوانیها و قواصیها[1] و حذافیر[2]ها و صیاصیها[3]، بنوعی در قبضهٔ اقتدار و حوزهٔ نواب کامکار این جانب درآمد

۱ـ دمتریوس که باترکان دوستی می‌ورزید سرانجام خود را دراختیار آنان گذارد و سلطان حکومت اینوز Enos را بدوداد ومقرری برای اومعین کرد. وی در ۱٤۷۰ میلادی مرد. اما توماس برادرش بروم فرار کرد و پس از آنکه فرانکوا کسیائیولی Franco Acciaioli آخرین حکمران آتن نیز بامرسلطان محمد خفه شد یونان بدست ترکان افتاد وتنها چند نقطه مثل مودون Modon و قورون Coron ولپانت Lépante (اینه بختی) دردست ونیزیها ماند.

۲ـ یعنی باصطلاح نقاط نزدیك ودور آن ناحیه.

۳ـ حذافیر جمع حذفار بالکسر سوی وکرانه وهمچنین بمعنای مردان جنگی آمده (منتهی الارب)

٤ـ صیاصی حصار وهرچیز که بدان بازدارند چیزی را وپناه گیرند بوی (ایضاً).

ومعابد اصنام مساجد اهل‌اسلام ومعاهداشرارمشاهد اخیارومراسم مشرکین متمردین معالم سطوع حجج سید المرسلین گشته ، اعواد منابر بفواخر القاب زواهر مورق و وجوه نقود بنفوش سعود فائق شد والحمدلله الذی نصرجنده و اعان من عنده عبده و از صوب دیگر هم درین حجة باهرالحجة آصف سلیمان صفت ، وزیر نوشیروان نصفت ، مدبر امور الجمهور بالرأی الصائب ، منضد عقود عنقود الملك بالفکر الثاقب ، امیر الامراء علی‌الاطلاق ، مالك ازمة جیوش المسلمین بالاستحقاق ، معتمد الملك محمود پاشا ، یسرالله له مایشاء ، ازعساکر منصوره ایدهم الله تعالی باکتائب پرسلاح وثعابین رماح که چون لجج بحارسخط متصادم الامواج هنگام تلاطم افواج سفن ارواح متمردان را در یك لحظه بغرقاب بلا فرو بردندی ، عازم استخلاص ولایت لاز[1] شد و بمتابعت رأی رزین و رزانت تدبیر متین آن سپهر مهر دانشوری ومهر سپهر ملك پروری ، چنین مهم‌کلی را نیز باضعاف مضاعفه جد کنان جملگی‌را بر سبیل کفایه ، بعنایة الله تعالی، طریق ظفر یافته ، مسخر نمود ودر هر فکر صائب و رأی ثاقب مویی‌را دوباره شکافته فتح کرد. الحمدلله علی‌ترادف آلائه و توالی نعمائه وبسبب این شغل خطیر ایشان که پیش یزدان بفیض فضل ربانی وعین صون صمدانی بانجام رسید ، صورت تزوج همایون که نصب العین خاطر ثریا مآثر بود ، در نقاب تراخی و حجاب تواری[2] ماند . انتقال آن کواکب اقبال را ببیت الشرف مسعود بانهازفرصت موقوف دانند ، ان‌شاء الله تعالی .

و چون اخبار غلبهٔ جندالله و آثار ظهور معجزات نبی عربی علیه صلوات الله مشرف اسماع اصحاب دین و مشنف آذان ارباب یقین است ، این بشارت را بمحل اصغای جناب سلطنت مآبی ابویی رسانیدن از جمله مفترضات شرایع وداد و احیای

۱ـ یعنی سربستان مرکز حکومت لازارکربلیانوبیچ ۲ـ متن : نماند .

سنن اتحاد محقق دانسته، اصدار و اشعار نمود. پس برای نقل و اعلان این اخبار فرخنده آثار خلف الامراء الکرام، ظهیر الکبراءِ الفخام، قدوة الاکارم والأعاظم بین الامم، مستجمع احاسن الشیم، امور بك زید قدره سمت اختصاص یافت. رجاءِ واثق که بحسن ملاقات مستسعد گشته باز بخیر و خوبی، سبیل مراجعتش را مکشوف و ارزانی دارند و باخبار سارهٔ سلامتی منصهٔ دل را جلوه گاه عروس بهجت و حجلهٔ خاطر را پر سرور و فرحت گردانند و با او رفیق فرموده شد، اقضی قضاة المسلمین و اولی ولاة الموحدین، مولانا محیی الدین دام فضله را تا حدود ولایت حمید و منوغان و امیر طاغی و چای و امثال آنها تعیین کنند.

مأمول که جناب امارت مآبی ایزمعتمدی را با یکی ازقضات آن ولایت تعیین سازند تا همه باتفاق همدیگر، خطط و حدودی که از سوالف ایام متنازع فیها بود [۱] بکلی منقطع گردد.

و دیگر چنان استماع افتاد که متمردی از آن لئام، طور غود نام لئیم، قدم تعدی از دایرهٔ ادب بیرون نهاده وبخطهٔ ممالك محروسه درآمده و بگله های گوسفند و خانهائی، که تعلق بعلی بك دارد، تعرض نموده و بعام و خاص ضرر رسانیده، بکو چمال رانده و به نواحی خود برده. اکنون وظیفه آنکه آن نابکار بدکردار را هم بحضور ایلچی این جانب بسیاستی هر چه تمامتر آورده، بسزا برسانند و چنان تأدیب فرمایند که متمرد دیگر بتعدی چنین قدم بی ادبی فراتر ننهد و از گلهها و خانها و هراسبابی که ازین جانب برده، بی قصور برمشار الیه تسلیم نمایند تا باز باین جانب آورده و شرط فرط مخالصت و مصادقت آنکه درین باب شمهٔ

۱ـ بنظر می‌آید که جمله‌ای افتاده باشد.

امهال و اهمال جائز نفرمایند تا موجب تشیید مراسم مصافاتو تأکید مناظم موافات گردد.

چون غرض عرض محبت و تجدید عهد خلت بود، بدین مقدار اقتصار رفت. ظل وجود ممدود باد بالنبی و آله و صحبه الامجاد*.



* منشآت فریدون بك ص ٢٦٤ـ٢٦٢

جواب

فرمان سعادت عنوان و منشور بلاغت نشان، اعنی مکتوب سعادت اسلوب آن پادشاه عالی‌شان، سر و سرور جهان، عظیم القدر کریم الشان ، ، سلطان البر والبحر، صاحب النصر و ضارب النضر ، رافع آیات الفتح والظفر ، ناشر اذیال اللطف علی مفارق البشر، قهرمان الزمان قاید ملوك الدوران ، قامع البدع والطغیان ، المستغنی وصفه عن الحجج والبرهان ، المؤید بتأیید الله الملك الصمد ، شهنشاه کامران سلطان محمد، اعزالله‌له‌الاعوان ولایخلو عنه‌المکان، مصحوب خلف الاعاظم والاکارم، مستجمع جمیع‌المحامد والمکارم ، ضیاء الدین امور بك دام عزه شرف وصول یافت . موردش را برسم تعظیم وتبجیل استقبال کرده ، بعد ازانکشاف نقاب از چهرهٔ آن نگار آفتاب لمعان عالمتاب بر مضمون همایون جهانگیر و فحوای سعادت مشحون دلپذیرش اطلاع‌کلی‌یافت وآنچه در ذیل آن ، بجهت تعیین سنور ولایت حمید وبعض مواضع ، اشارت فرموده بودند ، بسیار در محل خود بود . ان شاء الله درآن خصوص تأخیر نخواهیم کرد و نیز درباب سیاست و توبیخی که نسبت بتابعان طورغود تأکید رفته بود، معلوم گشت. لکن‌بالله العظیم‌آنچه بسمع گماشتگان درگاه عالی‌رسانیده‌اند که محرکش این جناب باشد ، غیر واقع است و از قبیل « ان بعض الظن اثم[1]» ملحوظ داشته ، گناه دیگران را ازین دولتخواه باز نطلبند که « ولا تزر وازرة وزر اخری[2]» ودرصحبت اقضی قضاة الموحدین ، اولی ولاة المسلمین، معدن‌الفضل والیقین

۱ــ سورة الحجرات ۱۲ ۲ــ سورة الأنعام ١٦٤ .

مولانا محیی الدین ، زید فضله ، عمدة الاعاظم قره بك را که از معتمدان این محب است ارسال رفت تا در پایهٔ سریر ما وقع را عرضه دارد ، بتوفیق الله تعالی .

باقی همواره رخش دولت در رکاب سعادت رام و زمام سلطنت در قبضهٔ شهامت حسب المرام دائر و سائر و مقبوض و مستحکم باد . برب العباد* .



* مجموعهٔ منشآت فریدون بك جلد اول ، ص ۲٦٤

«جهانشاه پادشاه به پیربداق نوشته بود»

جهانشاه چندی پس از بازگشت از هرات مواجه با عصیان پسر خود پیربداق شد. وی نخست حکومت فارس داشت و پس از آنکه جهانشاه بغداد را فتح کرد اورا بحکومت بغداد گماشت.

پیربداق بغداد را محکم نمود وعلم عصیان برافراشت. جهانشاه بغداد را محاصره کرد و یکسال ونیم این محاصره طول کشید. ولی جهانشاه بالجاجت عجیبی همچنان شهر را درمحاصره داشت تاحدی که اطفال لشکریان در گهواره از شدت گرما تلف میشدند و مردم در سردابها میخزیدند. سرانجام براثر وقوع قحط وغلاء پیربوداق حاضر بمصالحه شد. امامحمدی، پسر دیگر جهانشاه که از تسلط و قدرت مجدد پیر بوداق اندیشمند بود، جهانشاه را بقتل وی اغواء نمود و با اطلاع وی همراه جمعی برسر برادر خود هجوم آورد و او را که بی خبر از همه جا بود، روز سه شنبه چهارم ذی القعدهٔ سال ۸۷۱ بقتل آورد.

یکسال بعد که جهانشاه درجنگ با اوزون حسن ازپای درآمد، میرزا محمدی بفرمان اوزون حسن بقتل رسید ویوسف برادر دیگرش که درقتل پیربوداق سعی وشرکت داشت کور گردید. (رجوع شود باحسن‌التواریخ روملو جلد یازدهم خطی) وتذکرهٔ دولتشاه.

ای خلف از راه مخالف بتاب — تیغ بیفکن که منم آفتاب
شاه منم ملك خلافت مراست — تو خلفی از تو خلافت خطاست
غصب مکن منصب پیشین ما — غصب روا نیست در آئین ما[1]

۱ــ اشاره بمذهب تشیع خویش وموضوع تصمیم سقیفهٔ بنی ساعده وغصب خلافت از حضرت علی بن ابی طالب است که هرگز مورد قبول شیعیان قرار نگرفته. قره‌قویونلوها در مذهب تشیع بحد غلو رسیده بودند برخلاف آق‌قویونلوها که در تسنن تعصب تمام داشتند وهمین امر موجب دشمنی شدید این دو خاندان بوده است.

ای پسر ار چه بشهی در خوری — با پدر خویش مکن سروری
تیغ نکش تا نشوی شرمسار — شرم منت نیست زخود شرم دار
تیغ که سهراب برستم کشید — هیچ شنیدی که بگیتی چه دید ؟
با چو منی تیغ فشانی مکن — دولت من بین و جوانی مکن
گرچه جوانیت زفرز انگیست — این نه[1] جوانیست که دیوانگیست
گر سپهم پا برکاب آورد — ریگ بیابان بحساب آورد
کوه[2] بجنبد چو بجنبم ز جا — چرخ بخیزد چو بخیزم ز جای
کودك[3] اگرچند هنر پروراست — خرد بود گر همه پیغمبر است
کی رسد این مرتبهٔ من بتو — از پدر من بمن، از من بتو*

۱ـ دولتشاه : این زجوانی نه ۲ـ نسخه پاریس : خاك ۳ـ دولتشاه : کودکی ار

* تذکره دولتشاه ، چاپ تهران ص ۳۴٤ . در پشت جلدیك نسخه خطی فارسی مربوط بعلم پزشکی که درکتابخانه ملی پاریس اشتباهاً بمن داده بودند این پیام منظوم و جواب آن ضبط شده بود که نسخه بدلی برای نسخه تذکره دولتشاه قرار دادم . بدبختانه شمارهٔ این نسخه را اکنون در دسترس ندارم .

۶۵۱

پیر بداق در جواب پدر نوشته[۱]

ای دل و دولت بلقای تو شاد — باد ترا شوکت و بخت و مراد
نیستم آن طفل که دیدی نخست — بالغم و ملك ببالغ درست
شرط ادب نیست مرا خرد[۲] خواند — بخت چو بر جای بزرگم نشاند
هر دو جوانیم من و بخت من — با دو جوان پنجه بهم بر مزن
با منت از بهر تمنای ملك — خام بود پختن سودای ملك
تیغ مکش بر رخ فرزند خویش[۳] — رخنه مکن گوهر دلبند خویش
پخته‌ای [آخر[۴]] دم خامی مزن — من ز تو زادم، نه تو زادی ز من
شاخ کهن علت بستان بود — نخل جوان زیب گلستان بود[۵]
کشور من نیست کم از کشورت — لشکر من نیست کم از لشکرت[۶]
[قلعهٔ[۷]] بغداد بمن شد تمام — کی دهم از دست بسودای خام
پایهٔ من کیست که جوید دلیر — صید بقوت که ستاند ز شیر[۸]
چند کنی بحث ز بهر سریر[۹] — من ندهم گر تو توانی بگیر*

۱ــ تذکرهٔ دولتشاه : جواب پیر بداق مرپدر را ۲ــ ایضاً : طفل ۳ــ این بیت را نسخهٔ پاریس ندارد ۴ــ دولتشاه : پختهٔ ملکی ۵ و ٦ــ این دوشعر درنسخهٔ پاریس نیست ۷ــ دولتشاه : خطهٔ ۸ــ در تذکرهٔ دولتشاه نیست . ۹ــ دولتشاه چون تو طلب می کنی ازمن سریر.

* تذکرهٔ دولتشاه چاپ تهران ص ۳۴۵ .

نامه جهانشاه بسلطان محمد خان ثانی

دربارهٔ اوزون حسن

حضرت رفعت مآب سلطنت ایاب ، مملکت پناه معدلت دستگاه ، جلالت آثار عدالت دثار ، محیی مراسم العدل والاحسان ، معلی مبانی اللطف والامتنان ، شارق رایات المعالی فی الخافقین ، خافق الویة المفاخر بین المشرقین ، مدمر اهل الکفر والضلال ، مظهر خلق العظمة والاقبال ، الغازی فی سبیل الله المؤید من عندالله ، المحفوف بصنوف عوارف الملك الصمد ، المشمول بشمول عواطف المهیمن الاحد ، شمس الدولة والدنیا والدین ، سلطان محمد ، شید الله ارکان دولته و مهد بنیان سلطنته شرایف تحیات عرش آسا و لطایف تسلیمات سما سیما ' ازشائبهٔ تکلف معرا ، مبلغ و مهدی داشته ، قصوای امنیت بر تمهید قواعد مؤاخات مصروف است و قصارای نهمت بر تأکید معاقد موالات معطوف . همواره ممهد و مؤکد باد . بیمن لطفه القدیم و فیض فضله العمیم .

بعد هذا ، انهای رأی ملك آرای می‌رود که از قدیم الایام این محب راء بدان خاندان شریف و ارومهٔ منیف ' محبت اصلی و مودت جبلی و اتحاد بوده و هست و تا غایت این معنی تأکید یافته و بتمهید پیوسته والعجب که این هوا خواه را بعض مهم شاق و سفرهای طویل بهرجانب واقع شد ، خصوصاً درمحاصرهٔ دارالسلام و دفع غوغای بغداد ، با وجود مصادقت ومصافات قدیمة وموالات مستقیمه پرسش نفرموده‌اند.

واسطهٔ آن انواع موجبات تهیهٔ اسباب کامکاری و بختیاری بوده باشد و الیوم بخلاف آن متصور است که پیوسته از جانبین استخبار اخبار امور دین و استفسار انتظام مهام ملك و ملت کرده شود و چون مجاری ثمرهٔ مراد مثمر باشد [[1] ابتهاج و مسرت افزوده آید]. فی‌الحقیقة این صورت را بهیچ وجه‌مانع نیست الا حسن آق قویونلو که در میان واقع شده و درین مدت ظاهراً صورت موافقت و اخلاص می‌نمود و شیمه و قاعدهٔ کلی این محب آنست هر کسی که آیین اخلاص بدین مخلص ظاهر گرداند، رعایت حقوق آن را انواع موافقت و مصافات می‌نماید و مصدوقهٔ هل جزاء الاحسان الا الاحسان[2] بتمهید می‌رساند. فی الجمله چون ظاهر و باطن یك نبود [و روز[3] بروز] حقیقت نفاق ازنقض عهد وشقاق اوظهور می‌پیوست [بجهد وارد نمود[4] میشد] درین ولا که آثار خبث عقیدت وسوء مکیدت او ظهور تمام یافت و شکستن عهد او تمام و درست شد و از میان برداشت او واجب، بنا بر آن عنان توجه بدان صوب نهضت یافت وبکرم واهب العطایا امید واثق است که دفع فساد و رفع عناد اوباسهل‌الوجوه میسر گردد و هیچ مکروهی در میان نماند.

آن حضرت بلند همت برین‌معنی که‌صلاح دین و دولت را شامل است، مقصور[5] فرمایند و آن جانب یمن اهتمام و حسن معاونت بدفع و استیصال اومصرف دارند. [رجاءِ[6] صادق] اینست که برحسب ارادت و وفق مراد مواد عناد او انقطاع پذیرد و آنچه‌مقصود ومطلوب دوستان حقیقی است بحصول موصول گردد، ان شاءالله تعالی.

باد دولت‌بستهٔ فرمان تو تا نفخ صور　　باد گردون بندهٔ فرمان تو تا یوم دین

والسلام والاکرام.

۱ـ متن: واز ابتهاج ومسرت افزوده‌اند. ۲ـ سورة الرحمن ۶۰. ۳ـ متن: وروز رقم عر برمز] ۴ـ چنین است عیناً درمتن و زائد بنظرمیرسد ۵ـ متن: منصور.
۶ـ متن (صهح رجاه صادق).
* منشآت فریدون بك جلد اول ۲۷۳ـ۲۷۴

نامه اوزون حسن بسلطان محمد

مشعر بر قتل جهانشاه

خلد الله تعالی فی بسیط الارض ملکه و خلافته و سلطانه و افاض علی العالمین فیض عدله و مرحمته و احسانه ، بندهٔ مخلص دولتخواه بی اشتباه مراسم عبودیات مخلصانه و لوازم ضراعات چاکرانه ، از محض اخلاص ودولتخواهی و کمال اختصاص و دعاگوئی ، معروض و مرفوع گردانیده و علی الدوام والاستمرار بوظایف دعاء دولت روز افزون مواظبت نموده ومی‌نماید ، بشرف اجابت ملحق باد .

بعد از دعوات زاکیات برأی عالم آرای جهانگشای عرضه میدارد که‌بتاریخ غرهٔ شهر ربیع الثانی ، جهانشاه لشکریان و فرزندان خود را جمع نموده ، برسر آق قویونلو عزیمت ساخته ، از راه موش کوچ کرده و بچپاقچور که بدین بنده تعلق داشته نزول نمود . این بنده نیز مقدار هفت‌روز کوچ‌باو مقابله نموده وموازی دو فرسخ راه درمیان مشارالیه و این بنده‌مانده سرراه را گرفت و فرزند اعز خلیل‌را با مقدار سه هزار نفر مرد سوار بقراولی فرستاده وهمان روز بامیر قاسم پروانچی که اعظم امراء او بود ، با مقدار سی‌نفراز امراء نامدار وپنج هزار نفر مرد استوار مسلح آل جین دار ، ایشان نیز بقراولی آمده‌بودند ، ملاقات‌نمودند . حق سبحانه و تعالی فرصت و نصرت بخشید و برسپاه دشمنان ظفر یافتند وقاسم را مجروح گردانیده‌خیلی [از] امرا و بسیار سوار را بقتل آوردند و بعضی در آب فرات غرق گشته . مشارالیه

بعد از سه روز دیگر ازینجا کوچ کرد و در ولایت کیفی فرود آمد و این بنده نیز در پی او کوچ نمود و بمقدار دوفرسخ راه باو مقارن گشت و یکچند کس را بقراولی فرستاد که چون ازینجا نیز کوچ نماید اعلام دهد که در پی ایلغار کند. روز دیگر نیز از آنجا کوچ کرد و عزیمت نمود که بارزنجان و کماخ و قره حصار و طرف بالا رود و این ولایت را خراب کند. این بنده در پی مشارالیه ایلغار کردو، بتاریخ ثالث عشر شهر مذکور، سنة اثنی و سبعین و ثمانمائه وقت‌الصلوتین، با او ملاقات نموده، بعد از محاربهٔ بسیار، بفیض فضل ملك‌جبار عز شأنه وعون‌وعنایت پرورد گار ویمن همت آن حضرت‌پادشاه کامران کامکار، دشمن مخذول و منهزم گشته‌وجهانشاه وولد او محمدی را باجمیع‌امراء نامدار. چنانکه‌یك شخص از امرارهانشد. بامقدار پنج هزار نفر مرد سوار مسلح آلجین دار بقتل آمده[1] و امیر یوسف میرزا [را] با بعضی امراء نامدار مقید و محبوس گردانیده، سرهاء ایشان را طقوز طقوز[2] بممالك فرستاده و سر جهانشاه را بسلطان ابوسعید گورکان فرستاده و سر محمدی و رستم تواجی و پیرسال حاکم دیوان را بدرگاه عالم پناه آن حضرت ارسال گردانیده شد.

توقع و التماس بمکارم بی قیاس آن‌حضرت آنکه‌این‌بنده از گوشهٔ ضمیرمنسی

۱ ــ جهانشاه در هنگام مرگ‌نزدیك‌هفتاد سال داشت وبهمین علت کبرسن بود که سلطان‌محمدثانی درمکاتبات اورا «ابوی» میخواند. نوشته‌اند که وی درعیش و عشرت بمرحلهٔ فسق وفجور رسیده بود وچون شبها درمجلس عشرت بیدار میماندو روزهامی‌خوابید، سلطان محمد ثانی‌بدولقب «خفاش» داده بود(رك : احسن التواریخ روملو نسخهٔ خطی و تاریخ منجم باشی واز سعدی تا جامی ونشریه وزارت‌امورخارجه شماره ۹ و ۱۰ دورهٔ دوم سال ۱۳۳۸ شمسی .)

۲ ــ یعنی نه تانه تا ۰ عدد ۹ درنزد مغولان وتیموریان که خود را بآنان میرساندند اهمیت خاصی داشت وتشریفات شرفیابی هم طبق رسوم و قاعده (توره) نه بار زانو زد و تعداد قبایل ترك غزهم به تغزغز (غزهای نه‌گانه) معروف شده‌اند.

و فرو گذاشت نفرمایند و از زمرهٔ مخلصان و دولتخواهان آستان فلك آشیان منخرط گردانند و بمشرفات عتبهٔ جهان مطاع مفتخر و سرافراز فرمایند تا بدان مباهات کمر عبودیت بر میان جان بسته بدعا گوئی دولت ابد پیوند افزایند.

زیادت گستاخی ننموده، ظل ظلیل سلطنت پناهی تاابد الدهر پاینده ومستدام باد. بمحمد و آله الامجاد *

* منشآت فریدون بك ص ٢٧٥ـ٢٧٤

نامهٔ اوزون حسن بسلطان محمد ثانی پادشاه عثمانی
درخصوص غلبه برحسنعلی پسر جهانشاه

هوالفتاح العلیم «و ما النصر الامن عندالله العزیز الحکیم[1]». نسألك اللهم ونتوسل الیك ونبتهل بین یدیك طول الحیوة الابدیه والسلطنة السرمدیة لمن اخترته سلطاناً و اعلنت له رتبة و مکاناً و هو المشارالیه بین السلاطین اذا قیل من اشرفهم نسباً والمومی‌الیه فی الخافقین اذا سئل من اعرفهم حسبا. نور حدقه الخلافة و نور حدیقة الجلالة، شمس فلك‌العدالة، کوکب‌سماء الایالة، السلطانی‌الأعظمی‌الأکرمی الأفخمی ادام‌الله‌تعالی‌دولته‌وسلطنته و زاد رفعته وشوکته‌ولازال رضاءالله مقرونابرضاه و رضی‌الله عنه وارضاه بالمصطفی و من اصطفاه والمرتضی‌ومن‌ارتضاه، تحف تحیاتی که از هبوب روایح نسایمش نفایح محبت و وداد وزد وصحف مدحاتی که از ورود فوایح شمایمش نسایم مودت و اتحاد بمشام اعتقاد رسد، تحفهٔ مجلس سامی سلطانی وهدیهٔ جناب نامی خاقانی ساخته، همگی همت و جملگی نهمت بر انتظام امور دولت و اسباب سلطنت آن حضرت فلك رفعت مصروف و مشعوف بوده و میباشد. امید که چون این توجه بی ریب و ریا که از سر صدق و صفاست، نتایج آن یوماً فیوماً سمت وضوح و صفوت سطوح خواهد یافت بمنه وجوده.

بعد ازین انهای رأی فلك آرای رود که چون بیامن تأییدات الهی و محاسن

۱ــ سورة آل عمران ۱۲۲

توفیقات نامتناهی فتح سلطان ابوسعید میرزا دست داد و زبان تیغ بیدریغ از میان گشاد، حسن علی مع جمعی از [ار اذل[1]] بلاد از اتراك و اکراد، قریب ده هزار افراد بجوار خود راه داد و همان طریق فسق و فساد و طغیان و عناد و تخریب بلاد و تعذیب عباد بنیاد نهاد. چون در حوالی آذربایجان جای اقامت ایل نیافته، توکلت علی الله گویان با جماعت مذکوره بجانب همدان شتافت و تخیلات فاسد و تصورات بلا فایده در دماغ جان انداخت و تخریب معابد و مساجد و تحریق اثمار و تقطیع اشجار و تربیت اشرار ومذمت اخیار شعار و دثار خود ساخته، بنوعی که هرجا که [شآمت[2]] قدوم مذموم او رسیدی، آثار معموری بنا کسی ندیدی. چون شکایت اعمال شنیعه و حکایت افعال فظیعهٔ او استماع نمودیم، باتفاق عقل و نقل بر دفع و قلع و قمع و منع او اجماع فرمودیم. بنا بر آن فرزند اعز اکرم ارشد اشجع اعقل و ارجمند، جوان بخت دولتیار، خردمند نصرت شعار، ابوالفتح شمس الدین محمد بك بهادر، ابقاه الله تعالی با جمعی از امراء نامدار و ارکان دولت با مقدار و عساکر انجم شمار بدست صیانتش دادیم و بعزم و رزم او فرستادیم. از منهیان دقایق آن توفیق و ناظران[3] تحقیق خبر فتح و ظفر در رسید و نسایم اقبال از مهب «و ان جندنا لهم الغالبون[4]» وزیدن گرفت و چون فرزند ارجمند مومی الیه ایلغار نموده درحوالی [همدانیان نادان[5]] بعدو رسیده و او درمقام‌مقابله و مقاومه‌درآمده - زهی تصور باطل، زهی خیال محال - و در مابین هردو فرقه مقابله و محاربه واقع شده، بیمن عنایت سبحانی و حسن هدایت صمدانی، حسن علی دستگیر و اولاد

۱ـ متن : رذائل. ۲ ـ متن : شمائت ۳ـ متن : ناصران ٤ ـ سورة الصافات
۵ـ کذا درمتن.

و اتباع او اسیر شده اند و بضرب سیوف آبدار و صولت صوارم آتشبار کینه گذار دمار از روزگار ناپایدار [آن] نابکار برآورده، قریب سه هزارمرد بقتل درآمدماند و بمقتضای «عسی ربکم ان یهلك عدوکم[1]» حسنعلی مقتول گشته، سر اورا باردوی اعلی آوردند. بحمدالله تعالی نوایر فساد فـتـه بزلال «نارالله الموقدة التی تطلع علی الافئدة[2]» منقطع گشت «فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمدلله رب العالمین[3]» اکنون بفضل خالق انام بمصدوقهٔ کلام دررانتظام ملك علام «انا مکنا له فی الارض و آتیناه من کل شئی سببا[4]» تمامی ممالك آذربایجان و عراق و فارس و کرمان در حوزهٔ اقتدار نواب کامکار تمکن و استقرار یافت و از جانب امیراعظم، ظهیر ـ الدین سید علی بك، که در شیراز بود، طریقهٔ دولتخواهی و جانسپاری و یك جهتی و خدمتکاری بظهور رسید. فرزند اعز مشارالیه بموجب توجه همایون، بعدازفتح حسن علی، متوجه دارالملك شیراز شد و چون امیر محمد تواجی که حاکم بغداد [بود] وفات نمود، بعد ازحسن علی، زینل بك قائم مقام او شد و در مقام اطاعت و متابعت درآمد وامیراعظم مبارزالدینخلیل بك، که برحسب فرمان حاکم موصل بود، ببغداد در رفت، اکنون عراق عرب نیز در قبضهٔ اختیار گماشتگان نامدار [ ] و نزول همایون در ییلاق آذربایجان مقرر شد.

چون در مابین محبت و اخلاص و مودت و اختصاص، درجهٔ علیا و مرتبهٔ قصوی دارد، واجب نمود که این مژده را مصحوب مبشران اقبال بدان کعبهٔ آمال و امانی ارسال داشتن [مناسبت دید][5] تا موجب ازدیاد فرحت و سرور گشته،

۱ـ سورة الاعراف ۱۲۶ . ۲ـ سورة الهمزه ۶ ـ ۷ . ۳ـ سورة الانعام ۴۵ .
۴ـ سورة الکهف ۸۳ ۵ـ ظاهرأزائداست

درتوارد وترادف محبت کوشیده ، ابواب مراسلات مکشوف و کلید مکاتبات مفتوح فرمایند.

چون غرض تحریك سلسلهٔ اخلاص بود ، زیادت مرقوم نشد . بدان مشتلق ، معتمد ، سید احمد طوغان ارغلی ، بدرگاه فرستاده شد . سایهٔ سلطنت و کامرانی مستدام و دولت و دوستکامی مدام باد . بمحمد وآله الامجاد .*



* منشآت فریدون بیك ج ۱ ص ۲۷٦ ــ ۲۷٥

«مکتوب حسن پادشاه بایندر بسلطان مصر

درباب غلبه برسلطان ابوسعید»

هرچند باهمه عناوین والقاب، اسم پادشاه مصردرین‌نامه ذکرنشده، ولی بنظر می‌آید که منظور سیف‌الدین قایت‌بیك اشرف (۸۷۳ – ۹۰۱) ازممالیك برجی باشد.

ممالیك، غلامان‌ترك یاچرکس‌بودند که بعداز ایوبیان‌برشام‌وفلسطین ومصرتسلط یافتند ودوشعبه‌اند: ممالیك‌بحری وممالیك برجی،

حکومت ممالیك بحری از شجرة‌الدر زوجة الملك الصالح ایوبی شروع شد (٦٤٨) و بصلاح‌الدین حاجی ۷۹۲ خاتمه یافت وازآن پس ممالیك برجی بجای آنان نشستند. نخستین فرد این ممالیك، سیف‌الدین برقوق‌ملقب به‌الملك‌الظاهرست (۷۸٤ – ۸۰۱) وآخرین آنها تومان بیك است که پس ازنبردی شجاعانه باسلطان سلیم عثمانی کشته شد وبمرگ او دورهٔ ممالیك برجی درمصرخاتمه یافت (۹۲۲هـ.).

«لله الامر من قبل و من بعد و یؤمئذ یفرح المؤمنون بنصر الله ینصر من یشاء»[1] . الحمدلله الذی فتح ابواب الظفر بالوجه الحسن ومنح علینا انواع العطایا و المنن والصلوة والسلام علی حبیبه محمد شارع الشرع و واضع السنن و علی آله الذین محوا الفتن و سلکوا مسالك السنن و سلم تسلیما.

وبعد بعالی حضرت کیوان رفعت‌سلطنت پناه گردون بسطت فلك رتبت‌خورشید

---

۱ ــ سورة‌الروم ٤، ٥.

حشمت مشتری طلعت ، ناهید بهجت عطارد فطنت ، بهرام صولت قمر خلافت ، معدلت شعار مکرمت آثار ، مالك ممالك العظمة و الخلافة و الايالة ، والی اقاليم النصفة و العدالة ، سلطان اعظم کامکار ، ملجأ سلاطین ذوی الاقتدار ، شهسوار مضمار عدل و احسان و اکمل جبابرهٔ زمین و زمان ، السلطان الاعظم الاکرم الاعدل ، مولی ملوك العرب و العجم ، رافع الوية الدين المبين في العالم ، مهد الله تعالی قواعد ملکه وسلطانه و شید معاقد عدله و احسانه ، خلاصهٔ دعوالی چون انفاس یوسف عزیز و شافی و نقاوهٔ خدمانی مانند اشك زلیخا زلال و صافی ، منبعث از فرط اخلاص و دولتخواهی کامل و منشعب از محض اختصاص و هوا خواهی شامل ، معروض و مرفوع داشته ، دعائم ارکان هوا داری و دعا گوئی و قوائم بنیان دولتخواهی و ثنا خوانی مستقیم داشته و همگی جوامع همت و جملگی بواعث نهمت بر انتظام امور دولت و سلطنت و التیام اسباب ابهت و خلافت مصروف .

انهاء رأی ملك آرای آنکه در بدو فطرت که کاتبان قدرت و منشیان مشیت بقلم ارادت رقم سعادت بر چهرهٔ خلافت بنی آدم بتعظیم «فی احسن تقویم[1]» ترقیم می‌فرمودند منشور میمون دولت ما بطغرای غرای «انا فتحنا لك فتحاً مبيناً[2]» موشح و مثال آمال و امانی ما را بتوقیع رفیع «نصر من الله و فتح قريب[3]» مرشح نمودند و ملهم وحی در آیات بینات قرآنی در کنوز رموز حروف که مفتح کلام آسمانی است ایفاد نفاذ آن موعود داشته از بدایت آیات دولت وسرایت امارات [ ][4] يوماً فيوماً ابواب نصرت و فرصت بر چهرهٔ خلافت منقبت ما می‌گشودند تا بمقتضای کلام متین «سيغلبون فی بضع سنين[5]» بتأیید فحوای زهرای « و ینصرك الله نصراً عزيزاً[6]»

۱ـ سورة التین . ۲ـ سورة الفتح ۱ . ۳ـ سورة الصف ۱۳ .
٤ـ کلمه‌ای ظاهراً افتاده ۵ـ سورة الروم ۳،٤. ٦ـ سورة الفتح ۳ .

که موافق تاریخ فتح همایون[1] و مطابق روزنامچهٔعهد دولت روز افزون است شموس شارقه و ودیعهٔ موعوده از اوج برج سماء خلافت طالع و انوار اقمار مطالب و مآرب في مشارق الارض و مغاربها لامع گشت و ابکار اسرار «ان‌الارض لله یورثها من یشاء من عباده[1]» که در سرادقات غیب‌بلا ریب مستور بود بر وجنات صفحات دولت نقاب حجاب ازچهره گشوده معنی «والله یؤتی ملکه من‌یشاء والله ذوالفضل‌العظیم[2]» باحسن صور روی نمود. الحمدلله الذی صدق وعده و نصر عبده و اعز جنده و هزم الاحزاب وحده حمداً لایمکن احصاؤه وافدة بعد و فده و اکنون بمیامن مواهب توفیقات فضل الهی و محاسن مواجب تأییدات فیض نامتناهی قواعد ارکان دولت در غایت استحکام و معاقد بنیان سلطنت در نهایت انتظام. هر صبح سعادت نو گلی از گلبن خلافت شکفته و متبسم و هر سحر بجانبی عندلیبی از هزار دستان بستان سلطنت در گلشن حشمت مترنم. نهال آمال و امانی در ریاض مترعة الحیاض رفعت وکامرانی ناضر و نامی و ازهار و اشجار دولتیاری را صیانت ایزدی در جویبار حدایق کامکاری ناظر و حامی و اقداح امزاج از ریاح الطاف «و هذا من فضل ربی لیبلونیء أشکرأم أکفر[3]» لاجرم در ازاء این نعم وافره وآلاء متکاثره، بمقتضای‌الشاکر یستحق للمزید مراسم حمدی مستجلب استدامت دولت ابدی و لوازم شکری مستجذب استقامت سلطنت سرمدی اقدام می‌نمائیم.

فحمداً له ثم حمداً له　　　على ما هدانا لشکر النعم

و شکراً له ثم شکراً له　　　على ما کسانا رداء الکریم

مقصود ازتشبیب این مقدمات آنکه بعد از دفع و قلع وقمع جهانشاه میرزا واستیلا بر ممالك آذربایجان و فتوحات حصون و قلاع آنجا، منهیان دولت بمسامع جلال اسمعهاالله المسار و ابعد عنها المضار رسانیدند که سلطان ابوسعید میرزا با مجموع

۱ـ سورة الاعراف ۱۲۵ .　　۲ـ سورة‌الحدید ۲۱　　۳ـ سورة النمل۴۰

فرزندان و امرای جغتای و اعیان سمرقند و خراسان لشکر از حدود ترکستان و اقصای هندوستان وکاشغر و بدخشان و کابل و سیستان و عراق و کرمان وطبرستان و مازندران جمع کرده متوجه این مملکت شده و بسلطانیه که سرحد عراق است و حوالی میانه رسیده. چون صورت اخلاص و انقیاد ومحبت در میانهٔ حضرت خاقان سعید آقام[1] و امیر تیمور مؤکد بود بهمان دستور لوازم اکرام و مراسم احترام از اتحاف تحف و ارسال صحف و تضمین خطبه و تعیین سکه مرعی داشته، مصحوب فرزند اعز اکرم، نظام الدین مراد بیك، فرستادیم جهت آنکه طریقهٔ وداد و اتحاد بر قانون قدیم مستقیم ماند و مراجعت نماید. قبول ننمود و متوجه گشته باردبیل نزول نمود. بعد از آن مرتضی اعظم مجتبی اکرم، افتخار آل طه ویس، زبدهٔ اولاد سید المرسلین، سید مرشد الدین علی را کهازجمله مرشدان عصر و عابدان دهر است بهمین استدعا فرستادیم. زبان ابا گشود ونمود که او بمقام خود بدیاربکر رود و آذربایجان که اباًعن جد موروثی ماست باز گذارد که در قراباغ قشلاق نمائیم ودر اوان بهار که عساکرجرار توجه بصوب روم وشام ومصر خواهد نمود چون آن ممالك بستانیم عوض آذربایجان باو ارزانی داریم که میان این جانب و ایشان طریق مودت و محبت مؤکد است و این صورت نسبت بدیشان مستبعد میدانیم. القصه چون هوای نفس در دماغ جانش نیران یافته وبخاررجاوهوس و طمعش طغیان یافته تمام بلاد خود گذاشته طمع بر ممالکی که بضرب سنان آتشبار گرفته بودیم گماشته بود. لاجرم بمقتضای اکثرمصارع العقول تحت بروق الاطماع درراه انصاف در نیامد و قدم بر جادهٔ اعتدال ننهاد،

چو تیره شود مرد را روزگار   همه آن کند کش نیاید بکار

بالشکری که اندیشه را در احاطهٔ آن حساب و شمار از دست رفتی و عقل را از وفود

۱ــ مقصود شاهرخ است.

ورود آن قوة تقدیر زایل شدی ، از اردبیل متوجه موغانات گشته بعزم رزم نشست و بعد از حفر خندق از شصت هزار عرابه و چپر .

حصاری بر آورده مانند کوه ستاده بهر جانبی صد گروه
نه‌لشکرتو گوئی که‌دریای‌خون به بسیاری ازریك صحرا افزون

و اعتماد بر قوت اقوام و نضال سهام خود نموده از معنی ان بنی عمك فیهم رماح غافل ومصدوقهٔ «وظنوا انهم مانعتهم حصونهم[1]» اورا ازاعجاز «اینما تکونوا یدرککم الموت‌ولو کنتم فی‌بروج مشیدة[2]» عاطل گردانیده و بدست توکل‌برذیل «ومن‌یتوکل علی الله فهو حسبه»[3] متشبث گشته‌اعتمادبر کلام‌درر انتظام‌ارتضی‌انجام ، من‌اقبل‌صفحه للحق ملك ومن اعرض عن الحق‌هلك‌نمودیم و برحسب‌امر دفع الصایل واجب‌بمقابله ومقاتله عزم جزم‌فرمودیم ومدت‌چهار ماه از اطراف اردوی او عساکر جرار غیرفرار راههای او را قطع نموده ازجباخانه اسلحه و آذوقه‌ویراق هرچه‌ازممالك‌اومی‌آوردند بضرب‌شمشیرمی گرفتندواز لشکریان‌او بقتل می‌رسانیدند . چون مشارالیه روز بروز آثارفتح‌و نصرت‌از ناصیهٔ دولت‌و جبههٔ سعادت‌ما می‌دیدو از زبان [ ][4] فحوای «کم‌من فئة قلیلةغلبت‌فئة کثیرة باذن الله[5]» می‌شنید انگشت ندامت خائیدن گرفت و بغیر تجلدطریقی‌ندانست و از احاطهٔ‌دایرهٔ‌بلا چون‌نقطه در مقام حیرت‌و سرگردانی بماند و بتکلف‌پرگار وار پای‌مصابرت‌می‌فشرد . رأی‌بر آن‌قرار داد که‌مراجعت‌نماید . چون دو سه کوچ باز پس نشست ، در آن حین ، امیر اعظم اشجع ، مفخر الامرا فی‌الایام جلال الدین امیر بیك با معدودی بقراولی رفته بودند . چون ملت ایشان را معلوم

۱ـ سورة الحشر ۲ ۲ـ سورة النساء ۸۰ ۳ـ سورة‌الطلاق ۳
٤ـظاهراً کلمه‌ای‌افتاده ٥ـ سورة البقرة ۲٥۰

نمودند ، سید مزید ارغون و محمدیار[1] و سلطان ارغون و شیخ درویش و پهلوان حسین دیوانه‌وسلطان علی ولد حسن علی و پسران علیشکر و علی بیك آقاجری[را] با جمعی کثیر فرستاد که ایشان را فریب داده از اطراف و جوانب در آیند ، زهی تصور باطل ، زهی خیال محال .

عمل در تندرستی تن درست است	که‌درسستی‌همه تدبیر سست‌است

اتفاقاً در آن حالت بحکم اهل الدول ملهمون از آب ارس گذشته بودیم که از قائد توفیق خبر محاربهٔ ایشان رسیده مسامع علیه از ملهم غیب مصدوقهٔ « و ان یخدعوك فقل حسبی الله هو الذی ایدك بنصره وبالمؤمنین[2] » و برحسب توجه حیث شئت فانك منصور بمقتضای بارك الله سبتها و خمیسها ثالث عشر رجب المرجب عمت برکاته ،

فتوح سوی یمین و سعود سوی یسار

فلك بزیر رکاب و زمانه پیش عنان

با فرزندان دولتیار و امرای کامکار و فرسان شجعان نصرت شعار که هریك شیر بیشهٔ دلاوری و نهنگ بحر بهادری و پروانه صفت شیفتهٔ شمع وغا و سمندر آسا آشفتهٔ نار هیجااند توجه فرمودیم . چون کوکب طلیعهٔ شجعان قریب بیست سوار از افق آن صوب طلوع نموده مدلول «ان یکن منکم عشرون صابرون تغلبوا مأتین[3]» ظهور یافت ، آن بیچارگان بصفت «حمر مستنفرة فرت من قسورة[4]» جای اقامت ندیدند و« کجلمود صخر حطه السیل من عل[5]» رسیدند و سید مزید که مزید و حبل الورید

۱ــ احسن التواریخ روملو (خطی) : محمدیار تواجی

۲ــ سورة الانفال ٦٤ ۳ــ ایضاً ٦٦ ٤ــ سورة المدثر ٥١

٥ــ مصراع دوم بیت امرء القیس است . مصراع اول آن : مکر مفر مقبل مدبر معاً .

سلطان ابوسعید بود، با مجموع امرا و لشکری که فرستاده بود، دستگیر دولت [گردید].

روز شنبه، که سلطان ابوسعید این صورت مشاهده نمود ماه دولتش گرفته بود وآفتاب سعادتش زوال پذیرفته وکوکب طالعش هبوط و وبال یافته بود. زبان انابت و استغفار بفحوای «ربنا اغفرلنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا[1]» گشوده و شفعا را باجنحهٔ رسایل متطایر گردانیده مادرخودرا باسادات عراق وساری که همراه او بودند فرستاد ووسائل امان بعنوان ابتهال وندامت افعال بمسامع جلال عرضه داد. جواب دادیم که اگر درین قول صادق دم و راسخ قدم است عنان بصوب ملاقات معطوف نماید تا بیك مسند نشینیم ویکدیگررا ببینیم وآنچه وظیفهٔ کرم ومروت باشد بجای آوریم و او را یراق کرده روانه سازیم.

قبل از مراجعت شفعا، از منهیان عالم بالا جواب «آلآن و قد عصیت من قبل وکنت من المفسدین[2]» مضمون «جند ما هنالك مهزوم من الاحزاب[3]» رقم ناامیدی بر صفحهٔ روزگارش کشید و جمعی که ثریا صفت دست انتظام بهم داده بودند چون بنات النعش متفرق شدند وبمقتضای «فهزموهم باذن الله[4]» این المفر گویان بهرطرف پویان روی هزیمت در راه نهادند و فرزندان اعز ارجمند سعادت یار، عزالدین سلطان خلیل و ابوالمکارم زینل بیك و امرای عالی مقام با لشکر جرار کرار غیر فرارثاخت وماخت(؟)[5] فرزانگی نموده ازپی رسیدندوسلطان ابوسعیدرا با اولادشاهرخ میرزا گرفته آوردند و سرها که ازغایت نخوت کلاه جباری از سر گردون ربودندی در خاك مغاك آشفته و تنها که از تکبر پای برزمین ننهادندی در دست وپای ستور آغشته شد.

۱ــ سورهٔ آل عمران ۱۴۱ ۲ــ سورهٔ یونس ۹۱ ۳ــ سورهٔص ۱۰

۴ــ سورهٔ البقرهٔ ۲۵۲ ۵ـ درنسخه حروف بدون نقطه‌است

بسی کشته شد زیر شمشیر تیز
که کشتن بود فتنه را رستخیز

تا آنکه بمضمون آیهٔ کریمه «وعدکم‌الله مغانم کثیرة تأخذونها و فجعل لکم هذه[1]» آتش «و انا اعتدنا للظالمین ناراً احاط بهم سرادقها[2]» در یورت ومقام ایشان انداخت و هر کس نعمت بسیار و غنیمت بی‌شمار یافت .

نه چندان غنیمت به لشکر رسید
که اندازه‌ای باشد از وی پدید

غنیمت شد از گوهر و لعل و در
شتر تا شتر خانه‌ها گشت پر

والحمدلله علی سوابغ سوابغ نعمائه الوافرة و توافر تکاثر آلائه المتوافرة ، حمداً حسناً مستجلباً لازدیاد النعم العالیة و مستجذباً بالاستدامة المنن المتوالیة و بقیة السیوف که گریبان جان ایشان از چنگ شمشیر اجل خلاص یافته بود از زلال مرحمت و شفقت سیر آب گردیده نتایج سبقت رحمتی غضبی بظهور رسید و از ساکنان ملك و ملکوت آواز ارحموا من فی الارض یرحکم من فی السماء بگوش رضا و ارتضاء شنید و جمعی از امرای جغتای که از سر صدق نیت و صفای طویت طوق عبودیت در گردن جان و کمر خدمت بر میان ، روی امید بآستان ملك آشیان نهادند ، از فواضل انعام عام که شامل خواص و عوام است محظوظ وبهره‌مند گردیدند و شاهزادهٔ اعظم ، نتیجة اکابر الملوك فی العجم ، سلالة السلاطین بین‌الامم ، المنظور بانظار عنایات الملك الصمد ، عضد الدولة یادگار محمد میرزا ابقاه الله تعالی که نبیرهٔ پادشاه مغفور بایسنغر میرزا است وملازم رکاب ظفرانتساب

---

١ ــ سورة الفتح ٢٠ ٢ ــ سورة الکهف ٢٨

بود ، ایالت و حکومت و دارائی و فرمان روائی ماوراءِ النهر و خراسان باو ارزانی فرموده روانهٔ آن صوب گردانیدیم و شاه سیستان و بدخشان و سادات آمل و ساری و مازندران و ملکان استراباد و طبرستان و آن ولایات را همگی بخلعت شاهانه سرافراز فرموده بایالت و حکومت هرجا فرستادیم و بعون عنایت سبحانی و یمن عاطفت رحمت رحمانی جملگی ممالك آذربایجان وعراق و فارس و کرمان وجرون در قبضهٔ اقتدار و حوزهٔ اختیار نواب کامکار درآمد « والحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض[1] » .

و اکنون بمقتضای « احسن کما احسن الله الیك[2] » ، تمهید ارکان معدلت و رعیت پروری و تشیید بنیان رأفت و دادگستری بر ذمت همت لازم می‌دانیم و برآنیم که ازهار ریاض انصاف بنسایم معدلت شکفته داریم و لالهٔ مرغزار رحمت بژالهٔ مکرمت تر و تازه نمائیم تا اهل اسلام در ظل ظلیل سرادقات عدالت بمنازل رحمت، در بستر امن و استقامت، استراحت نمایند وظلمت ظلم و عدوان و رنگ‌زنگ جور و طغیان از آینهٔ دل و جان مستمندان ناتوان زایل گردد ، «ذالك هدی الله یهدی به من یشاءِ عباده[3]» .

کسی نیك بیند بهر دو سرای
که نیکی رساند بخلق خدای

و این صحیفه برمقتضای «و اما بنعمة ربك فحدث[4]» مسطور و برجسب اذا انعم الله علی عبده فلیظهر آثاره مزبور گشت والمأمول من کرمه العمیم و لطفه الشمیم ان

١ــ سورة الزمر ٧٤ ٢ــ سورة القصص ٧٧ ٣ــ سورة الانعام ٨٨

٤ــ سورة الضحی ١١

ان يؤكدوا قواعد الوداد و يفتحوا ابواب الرسل والرسايل؛ فانها في ايجاد الصحبة و انعقاد المودة وسايل . الله جل و علا لكم معيناً وناصراً و في كل الامور حامياً وناظراً والحمد لله اولاً وآخراً وظاهراً وباطناً والصلاة على نبيه محمد متواتراً ومتكاثراً والسلام على جميع اهل الاسلام .

بجهت تبليغ رسالت، بدرگاه سلطان الحرمين خلدالله ملكه و سلطانه امير اعظم، اكرم، افتخار الامراء في الزمان، جلال الدين جمشيد بيك فرستاده شد*.

* مجموعهٔ حیدر ایواوغلی .

نامهٔ اوزون حسن بسلطان محمد ثانی در باب
فتح قلعهٔ خرم آباد لرستان

عالی جناب اخوت مآب سعادت ایاب، مملکت پناه معدلت دستگاه، امیر نویین اعظم، اعقل اکمل اکرم، افتخار العلماء فی العالم، اعتضاد الحکام والولاة بین الامم، سپهدار زمان، تهمتن دوران، المؤید بتأیید الملك الصمد، نظام الدولة والدین سلطان محمد، شیدالله تعالی قواعد دولته وسعادته و رفعته را کواکب اقبال براوج رفعت و ثواقب افضال برسپهر حشمت وابهت تابان باد.

محب نیکخواه قوافل دعوات محبت شمار و رواحل مدحات مودت دثار که از محض هوا خواهی و کمال نیکورایی انبعاث یافته باشد اتحاف و اهدا می گرداند و ازدیاد سعادت و رفعت از حضرت عزت مسألت می‌نماید. قرین اجابت باد، بالنبی و آله الامجاد.

بعده، اعلام میرود که افتخار الاعاظم والاقران، امیر بیك، نوکر آن عزیز، در اعز اوقات بپایهٔ سریر خلافت مصیر آمد و مکتوب شریف رسانید. چون مخبر بر صحت و سلامتی ذات شریف و مشعر برانتظام امور دولت و سعادت بود، موجب مسرت و شادکامی شد. اخلاص و دولتخواهی که در ضمن آن مندرج بود، بوقوف پیوست و بررأی عالم آرای واضح گشت. هرآینه درآن باب هیچ شائبهٔ شك نیست و اباً عن جد همین قاعده مسلوك بوده، اکنون که بر قاعدهٔ مستمره بظهور می‌رساند

موجب ازدیاد مواد ارادت و عقیدت و محبت و مودت می‌شود و یقین داند که این جانب را بجای برادرست . جریان امور سلطنت و خلافت آنکه بعنایة الله صورتی چند که درین اوقات از تأییدات «والله یؤید بنصره من‌یشاء[1]» بر چهرهٔ اقبال‌ما سانح گشت،آن است که در مقدمهٔ حال پادشاه زادهٔ اعظم ، نتیجهٔ اعاظم السلاطین، سلطان حسین بیقرا که‌حاکم هرات شده بود' شرایط محبت ومودت بظهوررسانیده ایلچیان با تبرکات لایقه بدرگاه گیتی پناه فرستاده اظهار موافقت و متابعت نمود . ازینجانب نیز وظیفهٔ اشفاق و اعطاف ظاهر گشته ، جناب سیادت مآب شریعت ایاب، مولانا مرتضای اعظم ، افتخار السادات والعلماء بین الامم ، قاضی صدرالدین علی لشکر نویس را نزد مشارالیه فرستادیم . بعد از آن بوقوف پیوست که درموافقت ثابت قدم نبوده ومخالفت بظهور رسانیده ، لاجرم خاطرفیاض برقلع و قمع ابنیهٔ دولت اومتوجه شد و جناب پادشاه زادهٔاعظم، جوانبخت اکرم ، ثمرهٔ شجرهٔ شهریاری ، نور حدیقهٔ بختیاری ، وارث السلطنة من اسلافه العظام و اجداده الفخام ' غیاث الدولة والدین ' یادگار محمد میرزا که نتیجهٔ دودمان شاهرخی و تیموری بود و از عنایات سبحانی در ظل مرحمت و شفقت ما جا یافته ، حقوق احسان و اکرام حضرت امیر بزرگ و آن خاندان سلطنت را مطمح نظر فرخنده اثر داشته ' تربیت و تقویت او نمودیم و ممالك خراسان راکه موروثی او بود ، نامزد کرده ، همراه فرزند اعز ارجمند سعادت یار، منظور انظار حضرت آفریدگار ، عضدالسلطنة ابوالفتح سلطان خلیل بهادر ' ابقاه الله تعالی ، و امراء نامدار یوسف بك و شاه منصور بك و علیجان بك ، بمشتلق روانه گردانیدیم . از توفیقات حضرت ربانی و تأییدات صمدانی ، عز شأنه

۱ـ سورهٔ آل عمران ۱۱

و عظم سلطانه، آن ممالك مسخر گردانیده بجانب شاهزادهٔ اعظم سپرده، فرمودهٔ «جاءِ تها ریح عاصف و جاءِ هم الموج من کل مکان[1]» مصدوقهٔ حال سلطان حسین شد و جناب شاهزادهٔ اعظم عهد و امان بمواثیق و ایمان مؤکد گردانیده شهر هرات تا کنار آب آمویه وسرحد هندوستان بدو مسلم وارزانی داشتیم وا کنون بتحت‌تصرف جناب شاهزادهٔ اعظم مشارالیه است. مملکت مازندران و مجموع طبرستان چون ساری و استراباد وبلاد قومس چون دامغان و بسطام وسمنان وفیروزکوه و[لارجان[2]] بفرزند اعز ارجمند سعادتیار، جوانبخت و کامکار حمیدة الخصال، منظور انظار ملك متعال، شمس السلطنة والدین محمد بك بهادر ابقاه الله تعالی ارزانی داشتیم و با سی- هزار مرد درین سرحد گذاشتیم و اولکا و صوبهٔ او گردانیدیم. فرزند اعز دولتیار، قرة عیون السلطنة، ابوالمکارم زینل بك‌بهادر، که والی مملکت کرمان وسیرجان[3] تا ساحل بحر عمان است و از ممالك مرغوب عراق، مثل سلطانیه و دیگر ولایت، بدو ارزانی داشته‌ایم، درین اوقات متوجه خراسان گشته، تون و طبس و قاین و [حایز[4]] تا [شارجان[5]] بتحت تصرف در آورد و او را با بیست هزار مرد در آن سرحد تعیین کرده گذاشتیم و شاه سیستان که بعد از باسقون سلطان ابوسعیدمیرزا در قره باغ، بدولت بساط بوسی مشرف گشته بود، اکنون در کشورنیمروز، بموجب منشور دلفروز، والی و حاکم شده، او نیز از آن طرف توجه نموده، در مقام اطاعت و جانسپاری، ثابت قدم و راسخ دم است. امیر اعظم اکرم، قدوة الامراء بین الامم، ناصر الدین عمر بك را. با چند[تن از] امراء تومان و قشونات بضبط

۱ــ سورهٔ یونس ۲۲ ۲ــ متن : الارجان ۳ــ متن : سرجان

۴ و ۵ــ تعیین این دونقطه ممکن نشد و شاید : کلمه‌اول:خاف(=خواف)ودوم «شاهجان» باشد.

ویسامیشی ممالك فارس درشیراز گذاشتیم . و بر عالمیان واضح است که قلعهٔ خرم ـ آباد، در مملکت لورستان، با وجود آنکه در زمان حضرت خاقان سعید شاهرخ میرزا چند نوبت بمحاصرهٔ آن التفات نمودند میسر نشد و پادشاه مرحوم جهانشاه میرزا که چندین سال درین ممالك استیلا و استعلا یافته بود ، بکرات باستیصال آن توجه کرده ، فتح دست نداده ' بعون عنایت حضرت مفتح الابواب و لطف الهی ، باسهل وجوه ، بر دست عساکر کشورگیر ، مسخر شد و اکنون بتحت تصرف بندگان درگاه است . جزیرهٔ که تحت کردستان بود ، آن نیز فتح شد والحمدلله علی نعمائه . اکنون بکرم الله تعالی ، درین ممالك ، که رشك خلد برین تواندبود، هیچ نوع خاطر نگرانی نمانده و اطراف و اکناف و ارجاء وانحاء آن برسد سکندر در استحکام ، تفوق میجوید ، هرآینه :

ملك مصون است و حصن ملك حصین است

منت وافر خدای را که چنین است[1]

داعیهٔ ضمیر اشرف و توجه خاطر خطیر بر آن مصروف و معطوف است که زمستان در آذربایجان قشلامیشی فرماییم و فصل بهار به فیض وفضل کردگار، زمام عزیمت بصوب آن ممالك معطوف فرموده ، مقاصد و مطالبی که آن عزیز را در خاطر باشد، چنانچه دلخواه خود بود، شفقت و مرحمت خواهیم امود . ان شاء الله تعالی . خاطر خود را من کل الوجوه مرفه دارند و همین قاعده مسلوك داشته ، پیوسته ابواب مراسلات و مفاوضات مفتوح دارند و چنان معلوم شد که

۱ــ این شعر دردیوان انوری بهمین صورت است ، ولی درمتن بدین صورت آمده :

ملك حصین است وحصن ملك رصین است منت ...

فرزند آن عزیز از سبب کم خردی ناساز گاری می‌نماید ، باید که بر آن بی‌عقلی او نظر نکنند و بنصایح و مواعظ متنبه سازند و نوعی کنند که بر قاعدهٔ حسنه اتفاق ، دست حوادث‌پیرامون اجاق ایشان نرسد [1].

زیادت انبساط نرفت ، دولت و سعادت و رفعت و حشمت ، مدام ومستدام باد . بمحمد و آله وصحبه الامجاد*.

۱ - متن: نرست

* مجموعهٔ منشآت فریدون بك ، جلد اول ص ۲۸۷ — ۲۷٦ .

نامهٔ غرور آمیز اوزون حسن بسلطان محمد خان ثانی پادشاه عثمانی

جناب امارت مآب ایالت نصاب ، امیر اعظم اکرم ، قدوة الامراء فی الزمان شمس الدین محمد بك ، زید دولته ، بعد از سلام تام و اهتمام مالاکلام ، معلوم داند که بیمن تأییدات حضرت سبحانی و حسن توفیقات جناب صمدانی ، عز شانه ، ابواب فتوحات جاودانی و اسباب سعادت و کامرانی برچهرهٔ احوال و صفحهٔ آمال ما گشاده و آماده گشته ، و از مکامن غیب بمیامن عنایات بلاریب ، هر دم نصرت تازه و هرلحظه فرصت بی اندازه روی می‌نماید و از جملهٔ مخایل این معنی آنکه بعد از تسخیر ممالك آذربایجان و عراق ، عنان عزیمت بجانب فارس معطوف فرمودیم . اعادی و مخالفان که در آنجا بودند ، ازمنهیان معنی «جاء الحق و زهق الباطل[1]» شنیدند وابن المفر گویان جای اقامت ندیدند وصورت «فهزموهم باذن‌الله[2]» بر صحایف روزگار ناپایدار ایشان نقش بست و غبار نا امیدی بررخسار نکبتشان نشست و چون بنات النعش متفرق شدند و فرزندان اعز دولتیار و امراء کبار درعقب ایلغار نمودند . امید که بکرم رب الارباب عن قریب اعادی دستگیر دولت قاهره [خواهند گردید[3]] و اکنون بفیض الهی تمامی مملکت خوزستان و فارس ، [که] از ایادی شیاطین خناس انتزاع نمودند ، در دست اقتدار نواب کامکار استقرار دارد و دارالملك شیراز مقر سریر سلطنت و مسند خلافت شد ، و از جانب پادشاه اعظم ،

---

۱ ــ سورة الاسراء ۸۳ ۲ ــ سورة البقرة ۲۵۲ ۳ ــ متن : خواهد گردانید .

سلطان حسین بیقرا ایلچی رسید و تبرکات لایقه با سکه و خطبه بنام همایون ما رسانیدند و عرض اطاعت و انقیاد و مخالصت و وداد نمود و بعنایة الله تعالی از هیچ جهت دغدغه و نگرانی نمانده ' احبای دولت مسرور و اعدای خلافت مقهور «و ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء»[1].

وظیفه آنکه [بشنیدن ؟] این مژده ها ابتهاج نموده ' در ترتیب دولتخواهی و نیکخواهی کوشند و [ابواب درجات][2] او و عرض حالات مفتوح دارند والسلام*.

۱ــ سورة الجمعة ٤ ۲ــ غرض ازین دو کلمه معلوم نشد وشاید [ابواب مکاتبات] باشد .

* منشآت فریدون بك ، جلد اول ص ۲۷۸

جواب

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين . «هذا كتابنا ينطق عليكم بالحق انا كنا نستنسخ ما كنتم تعملون[1]» . «اللهم مالك الملك، تؤتى الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بيدك الخير[2]» «والسلام على من اتبع الهدى[3]» خالق الكونين و رازق الثقلين جلت قدرته و علت كلمته حضرتلرينك بن قولى كه والى البلاد، حامى العباد، محى سنة رسول الله ومجرى شريعة نبى الله عليه و آله صلوات الله شاه سروران ، سلطان محمد بن مراد بن بايزيد خانم سكا كه سردار عجم، خان اعظم، كيخسرو يكانه، فريدون زمانه، حسن خانسن مثال شريفمده شويله اصداربيورديكه آگاه اوله سن كسى دولته مغرور اولوب حدندن تجاوز ايدوب بى انصافلر حركاتن قيلمق علامت انتقال دولت و امارت زوال مملكت در . پس شول وساوس شيطانيه كيم دماغك جوفنى مقر ايدمشدر استنشاق ماء انابت ايله انى زائل و عقل امامنى پيشوا ايده سنكه بزم مملكتمز دارالاسلامدر اباًعن جد دولتمز چراغى كفر ايلنك يوركى باغيله روشندر اسلام ايلنه اگرياوز قصدك وارايسه اعداى دولت وشريعتدن بعضى سنسن و سكامتابعت ايدوب معاونت ايدنلردر پس بزم دخى اول طايفه نك قمى قصدينه آتمز ايرلنمشدر و قليجمز قوشانلمشدر بيلمدم و يا غافل ايدم ديميه سن هيچ سن بورا گلمك حاجت دكلدر؛ شوال مبارك ده عمت ميامنه، فتاح ذوالمنن دستور يله لشكر منصورم ايله قلعهٔ قره حصارك اوزرينه واردين شول قصده كه قهار جبابره

1ـ سورة الجاثية ٢٨ ٢ ـ سورة آل عمران ٢٥ ٣ـ سورة طه ٤٩ .

تقدست اسماؤه بن قولتی سبب قیلوب سنك ظلمکی مظلوملر اوزرندن گوتورم ونام ونشانکی ناپدیدقیلم. بالجمله تطویل کلام لازم دکلدر مثال میمونه جواب گوندرەسن والسلام علی من ارادنی بالخیر والحمد لله الوهاب النصرة علی خیر الخلق و عظیم ـ الخلق محمد و آله و صحبه اجمعین الی یوم الدین*.

ترجمهٔ نامه باختصار « ... این بندهٔ حضرت شأن که والی البلاد ... محمد بن بایزید خانم، بتو که سردار عجم . . حسن خان هستی، در فرمان شریف خود چنین امر فرمودند که بدانی وآگاه باشی مرد را مغرور دولت شدن وازحد خود تجاوز کردن وحرکات بی‌انصافانه نمودن علامت انتقال‌دولت وامارت زوال مملکت‌است. پس این وساوس شیطانی را که درمماشت‌مقر گزیده‌با‌ستنشاق ماه انابت زائل کن و امام عقل را پیشوای خود گردان . زیرا که مملکت ما دارالاسلام است چراغ دولت ما اباًعن جد از روغن دل اهل کفرروشن است. اگرقصد سوء نسبت باهل‌اسلام داری، ازاعدای دولت وشریعت هستی وآنان که متابعت ومعاونت تو می کنند نیزازآن جمله‌اند : پس برای‌آن قمع آن طایفه اسب مانزدیك وشمشیر ما تیزشده است . نگوئی ندانستم وغافل بودم . حاجتی هم نیست که توابنجا بیائی . درشوال مبارك، بدستورفتاح ذوالمنن، بالشکر منصوربقلعهٔ قره حصار رومی‌آورم باین قصد که قهار جبابره این بندهٔ خود را سبب قرارداده که ظلم ترا ازروی مظلومان بردارم و نام ونشانت را ناپدید کنم. بالجمله تطویل کلام لازم نیست. جواب فرمان میمونرا بفرست والسلام علی‌ـ

* فریدون بیك جلد اول ۲۷۶ — ۲۷۸ .

نامه سلطان محمد فاتح بپسر خود شاهزاده مصطفی حاکم قرمان درخصوص نصب وی بفرماندهی سپاه مأمور جنگ با اوزون حسن[1]

فرزند ارجمند دولتیار و ولد سعادتمند کامکار، نور حدیقهٔ سلطنت وشهریاری و نور حدیقهٔ خلافت و نامداری، عضد الدنیا والدین، عون الاسلام والمسلمین، المؤید من عندالله الملك الاعلی، اوغلم مصطفی طال بقاه و نال مناه، توقیع رفیع همایون واصل اولیچق معلوم اوله که مرحوم ومغفورله جهانشاه پادشاه وسعید شهید سلطان ابوسعید نوراله مرقدهما، واقعه لرندن صکره مستحق داروسن، اولان اوزون حسن دمره الله بوجانبه مرة بعداخری بی‌ادبانه مکاتیب گوندروب کنایه‌دن خالی اولماغین جواب سفیه الاالسکوت اوزره روباه مزبورخواب خرگوش ویریلوب شیران بیشهٔ غزا وهژبران کوه وغابرله انك تدارك کنده یز انشاءالله تعالی اما بوایامده انك بعضی

---

۱ ـ ترجمهٔ نامه فوق باختصار چنین است : فرزند ارجمند . . . فرزندم مصطفی را با وصول توقیع رفیع همایون ما معلوم باد که بعد از واقعهٔ وفات مرحوم مغفور جهانشاه و سعید شهید سلطان ابوسعید نورالله قبرهما ، مستحق داروسن ، اوزون حسن دمره الله مرة بعد اخری، مکاتیب بی‌ادبانه باین‌سوی فرستاده خالی‌ازکنایه بمصداق جواب ابلهان خاموشی است ، روباه مزبوررا خواب‌خرگوشی داده‌ایم . ولی با شیران بیشهٔ غزا و هژبران کوه وغادر تدارك اوهستیم . ان شاء الله تعالی . اما درین ایام بمناسبت وصول این گزارش که بعضی‌از امرای نگونساراو، بتحریك قرمان اوغلی، قصدحمله بدیار اسلام دارند ، برای دفع ورفع حادثه ترا سرعسکر کردم و فرمودم که بابیگلربیگی اناطولی وروم ایلی دروقت حاجت همکاری کرده ، بتوفیق الله درباب مدافعه دقیقه‌ای فوت منمائید .

امراءِ نگونساری قرمان اوغلی تحریکیله دیاراسلامه قصد ایتدوکین عرض ایلدوکلك اجلدن دفع ورفعی چون سنی سرعسکر ایدوب بیوردمکه اناطولی و روم ایلی بکلر-بکیسی ایله وقت حاجته اوزرلرینه و اروب بتوفیق الله باب مدافعه‌ده دقیقه فوت ایتمیة سز .

تحریراً فی اوائل شهر صفر ختم بالخیر و الظفر سنة سبع و ثمانین وثمانمایه بمقام قسطنطنیه*.

---

* این مکتوب هرچند ظاهراً جزومکاتیب رسمی دربارایران نیست ولی چون مستقیماً بامکاتیب قبلی این‌مجموعه، درجریان جنگ ایران و عثمانی، مربوط است آورده شد ، بخصوص که بامکاتیب بعدی نیزارتباط کامل دارد .

* فریدون بیك جلد اول ص ۲۷۹ .

جواب

درگاه فتح قرین و بارگاه ظفرضمین ترابنه عرض بندهٔ کمترین بودرکه حالیا فرمان‌شریف ورودنده عسکره مستحق‌دار ورسن اولان اوزون حسن دمره‌اللهک، اقارب عقارب شعارندن ابن عمی یوسف بدبخت برایکی قرندا شلریله و نیچه بنام شرق بگلریله قرامان بی خانمانك اولادندن پیراحمد و قاسمك اوکلرینه دوشوب قیصریه دن بری عبور ایتد کلرنده بوبنده لری دخی محمیهٔ قونیه اوکنده یوقلمه ایدوب حاضر بولنان لشکر ظفر اثر ایله مدافعه لرینه متوجه اولوب اناطولی بگلربکیسی لالام کدك احمد پاشایی صاغ قولمه و روم بگلربکیسی محمد پاشا بنده لری صول قولمده طوروب ماه ربیع الأولك اون دردی واقع اولان شنبه کونی مصادمهٔ صفین واقع اولوب قوشلقدن ایکندی به دکین جنگ و جدال و حرب و قتال اولدقدن صکره بعد العصر دشمنك بختی کنشی غروبه ایریشوب و سردار سربداری اولان یوسف و مذکورون قرند اشلری زینل و عمر و مظفر ایله دل طوتیلوب و سائر امراسی محمد باقر و غیری نامدار لری خاك مذلته دوشوب و باشلری کسیلوب خسرالدنیا والآخرة مقوله سندن اولدیلر و بقیة السیوف وادی مخوفدن کریزان اولنکرلکا کثری تیه مهلکه‌دن باش قورتارمیو سیوب هلاك اولدیلر «فقطع دابرالقوم الذین ظلموا والحمدلله رب العالمین[1]» و بوجمله فتوحات سعادتلو، پادشاه عالم

۱ــ سورة الأنعام ٤٥

پناهك خیردعالری برکاتنده اولوب. امید درکه باشبوغلری اولان اوزون‌حسن دخی تیغ سیاست غزاندن‌کشته و سرکشته بی‌گور وکفن تیه فلاکته دوشوب لاشه سی طعمهٔ مار و مور اوله ان شاء الله تعالی .

و بویژه ایله چاشنیگیرباشی محمود قوللری کوندریلوب عقبنجه میر آخور کیوان بنده لری بالجمله الثان باش و دللرایله سم سمند سعادتمند لرینه یوزسوری بی ایر شمك اوزره در باقی فرمان درگاه معلانکدر . بندهٔ بی ریا مصطفی*

ترجمه نامه باختصار:

بخاك درگاه فتح قرین و بارگاه ظفر ضمین عرض بندهٔ کمترین این است :

حالاکه بعد از ورود فرمان شریف ، مستحق دار و رسن اوزون حسن، دمره اللهك از اقارب عقارب شعارش ابن عم او یوسف بدبخت باچندفرزنداشش (شاید برادران؟) وچندبیك مشرق وبابیراحمد از اولاد قرامان بی‌خانمان و قاسم باین سوی قیصریه عبورکردند . این بنده غافل نبوده با لشکر ظفر اثر حاضر متوجه مدافعه شدم . بیکلربیکی اناطولی ، لالام‌کدك احمد پاشا ، در یمین سپاه و بیکلربیکی روم محمد پاشا در یسار سپاه قرار گرفتند . روزشنبه ۱۴ ربیع الاول مصادمه درصف واقع شد . از چاشتگاه تاعصر جنگ وجدال و حرب و قتال دوام داشت . بعد ازظهر آفتاب بخت دشمن بغروب گرائید و سردار سربداری یوسف و برادران او زینل و عمر و مظفر وسایر امرای او محمد باقر ونامداران جز اوبخاك مذلت افتادند وسرها شان‌بریده شد وازمقولهٔ خسرالدنیا والآخرة گردیدند و بقیة السیف که ازوادی‌مخوف گریزان شدند ، اکثرا نتوانستند سر ازتیه مهلکه خلاص کنند و هلاك شدند ، فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمدلله رب العالمین و این جمله فتوحات بر اثر برکات دعای خیر پادشاه سعادتمند حاصل شده است . امید است‌که سرورشان اوزون حسن دیگر از تیغ سیاست ما کشته وسرکشته بی‌گور وکفن درتیه فلاکت افتد و لاشه‌اش طعمهٔ مور ومار گردد . انشاء الله تعالی . همراه این مژده چاشنیگیرباشی محمود غلام شما فرستاده شد و میرآخور کیوان بندهٔ شما بر اثر اوست . بالجمله بادست وسرو زبان برای تقرب بسم سمند سعادتمند شما میکوشیم . باقی فرمان درگاه معلای شماست . بندهٔ بیریا مصطفی .

---

* فریدون بیك جلد اول ص ۲۸۰ــ۲۷۹ .

نامهٔ سلطان محمد فاتح به پسر خود جم حاکم قسطمونو

مشعر برظبه براوزون حسن

فرزند ارجمند ارشد اسعد، نور حدیقهٔ سلطنت و نور حدیقهٔ خلافت، نهال باغ جوانی و ثمرهٔ شجرهٔ سلطانی، مبارز الدولة والدین، المؤید من عندالله الملك الاکرم، اوغلم جم طال بقاه و رزقنا عاجلا لقاه، توقیع رفیع جهانبانی و نشان عالی شأن کشورستانی واصل اولیجق، معلوم اوله که اوزون حسن قصور عقلندن الفتنة نائمة لعن الله من ایقظها مضمونندن غفلت کوستروب مسلمانلرك مال و منالن و اطفال و عیالن غارت ایدوب انك ضررین دارالاسلامدن دفعی شرعا و عقلا واجب اولدیغی سببدن سلطنت قاهره متقاضی اولدیکه جناب حقك عز شأنه عنایتنه وحضرت رسول علیه السلامك شفاعتنه اعتماد واستناد اولنوب رایت اسلام نصرت پیام، نصرالله امثالهم الی یوم القیام، انك اطفاء شرر شرارتی و نائرهٔ طغیان وضلالتی ایچون طلارهٔ خفوق و اهتزار بوله چون خیل مواکب کواکب شکوه گروه انبوه حدود ممالك محروسه یه سمت وصول بولدی عدوی مخذولك خذله الله فی الدارین اختلاف احوالنه وقوف تام تحصیل قیلندی که مردهٔ اوباش ترکمان تارك الایماندن جمع کثیر و جم غفیر ایله آراسته ایدوب وسط ولایتنده ترجان دیملکه معروف محلده مقابله ایلیه اویله اولسه ناله روبین خسروانی و صدای طبل خانهٔ سلطانی دماغ فلکی پر طنین ایلدی مذکور مقهور دخی لشکرین جمع ایدوب مصدوقة

«و ظنوا انهم مانعتهم حصونهم[1]» واقع اولوب «اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة[2]» فحوا سندن غافل اولوب دماغ جانی بخار عصیان ایله پر اولمشیدی صدر گاه لشکرده طوروب ایکی طرفه اوغللری زینلی و اوغرلی محمدی میمنه و میسره ایدوب قتاله اقبال ایتدی. بوطرفدن عسکر جرار سیل العرم کبی شوامخ اطواد و راسخ اوتاددن اعماق و هاده منحدر قیلندی. چون هول صدمات قهرمانی و تند باد عرصات کشور ستانیدن انلرك قلوبنه زعب و رهب و هراس غالب کلوب «سیهزم الجمع و یولون الدبر[3]» قولی ایله عمل اولنوب بنات النعش کبی پریشان اولدیلر اکثر آدمی طعمهٔ شمشیر آتشبار واقع اولوب بقیة السیوف اولان بکلری با جمعهم اسیر سلسلهٔ خسار واقع اولدی و زینل نام اوغلی که فرط شجاعت و کمال شهامت ایله مشهور ایدی، اثنای حربده قتل اولنوب، باشی استانبوله ارسال اولندی. اوغرلی محمد نام اوغلی ایله «کحمر مستنفرة فرت من قسورة[4]» فرار کوستردی. من بعد احواللری دائرهٔ امکاندن متجاوز در جبه خانه سی و خزینه سی و باقی اسبابی نهب و غارت اولنوب معموره سی تخریب قیلندی عساکر منصوره ایله سالماً وغانماً اردوی همایونه معاودت قیلندی،

کسی با ما شود عاصی که اورا بخت بر گردد
چو وقت مرگ میآید بگرد ره گذر گردد

بوفتح فیروزی اول ماه ربیعك نصفندن چهارشنبه کونی افق عنایت ربانیدن طلوع قیلوب. تاریخ سالی «انا فتحنا لك فتحاً مبینا[5]» سوره سندن «و ینصرك الله

۱ــ سورة الحشر ۲ ۲ــ سورة النساء ۸۰ ۳ سورة القمر ۵
۴ــ سورة المدثر ۵۱ ۵ــ سورة الفتح ۱

نصراً عزیزاً[۱]» آیتی ایله مور خدر . بو تاریخلك نتایجی فتوحات غیبیه واقع اولدیغی انها اولندی*.

ترجمه نامه باختصار :

فرزند ارجمندپسرم جم معلوم دارد که اوزون حسن از کم خردی مال ومنال و اطفال و عیال مسلمانانرا غارت کرد . دفع ضرر او از داراسلام شرعاً واجب گردید . دروسط ولایت ترجان مقابله روی داد . مقهور مذکور (اوزون حسن) درصدرگاه لشکر ایستاد ودو فرزندش زینل و اغرلو محمد در راست و چپ قرار گرفتند . ازین طرف لشکرچون سیل سرازیر شد . هراس برتو کمانان غالب آمد وجمله پریشان گشتند . اکثربقتل آمدند وبقیه اسیر شدند . زینل پسرش که بشجاعت مشهور بود کشته شد و سرش به استانبول ارسال گردید . اوزون حسن با پسرش اغرلو محمد گریخت . جبه خانه وخزانه واثاثه‌اش بغارت رفت و معموره‌اش ویران شد و تاریخ این فتح آیهٔ «و ینصرك الله نصراً عزیزاً» ازسورهٔ «انا فتحنا لك فتحاً مبینا» گردید .

---

۱ ـ سورة‌الفتح ٤   * منشآت فریدون‌بك جلداول ص۲۸۳ .

نامه رقیه خاتون آق قویونلو به احمد پاشا

طبق نوشتهٔ حسن بیك روملو در احسن التواریخ، در طی جنگ اوزون حسن باسلطان عثمانی، سه نفر از نوادگان میرزا میران شاه بن تیمور باسامی میرزا محمد باقر و میرزا زینل و میرزا مظفر دستگیر و بحکم سلطان ترك در اماسیه محبوس گردیدند.

احمد پاشا بیگلر بیگی آناطولی و همان کسی است که در تحت امر مصطفی پسر سلطان محمد فاتح، باهمکاری محمد پاشا بیگلر بیگی روم ایلی (ناحیهٔ اروپائی عثمانی) سپاه اوزون حسن راشکست داد.

مکاتیباتی که درینجا نقل شده درباب تقاضای رقیه خاتون بوسیلهٔ احمد پاشا از سلطان عثمانی در مورد نجات فرزندان خود می‌باشد و چنانکه از نامه ها استنباط می شود، دربار عثمانی نمی‌خواسته است که آنان را برایگان آزاد کند تا مبادا این امر حمل بر ضعف یا تمایل بمصالحه جلوه کند گو اینکه گرفتن فدیه برای آزادی اسراء در آن روزگار امر شایعی بوده است.

عالی جناب دولت مآب امارت انتساب، افتخار الامراء فی العالم، ناظم امور جمهور بنی آدم، مقوی الضعفاء والملهوفین، مربی ارباب الاستحقاق بعنایة رب العالمین، المستغنی عن الاطناب فی الالقاب، المنحصر اقواله فی الصدق و الصواب، فخر الدولة و الاقبال والدین احمد پاشا، اعلی الله تعالی شأنه و رفع مکانه، ادعیهٔ منبعثه از محض اخلاص ابلاغ گردانیده، بعز اصغاء رسیده می‌شود که چون روایح آثار اشفاق و الطاف و احسان خسروانه و اعطاف و امتنان پادشاهانه بمشام جان مهجورین ازمهب عنایت

رسید، چند کلمه عرضه داشت بپایهٔ سریر اعلای حضرت خان خاقانی سلیمان مکانی گیتی ستانی ارسال رفت.

توقع از مکارم اخلاق آن جناب معالی مآب علی الاطلاق آنکه چنانچه از کمال بزرگی و مروت و احسان ذات عدیم المثال سزد، التفات و امداد و معاونت بقدر الوسع والامکان دریغ نفرمایند.

دولت دوجهانی قرین باد بالنبی و آله الامجاد مخلصة رقیة*.

* مجموعهٔ منشآت فریدون بیك جلد اول ص ۲۸۷-۲۸۶ .

جواب

بجناب عصمت مآب عفت اياب خاتون عظمی و بانوی کبری، صاحبة العصمة و الطهارات، ذات الطاعات و السعادات[1] المعتصمة بالطاف الملك الرحمن، رقیه سلطان، دامت فی سرادقات العز و الجلال باستحصال الامانی و استکمال الآمال، تسلیمات طيبة النسمات که از مهب ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات انبعاث یافته باشد، از فرط شفقت و کمال اعتناء ابلاغ داشته، اعلام می رود که مکتوب شریف که بعتبهٔ علیه سمت ارسال یافته‌بود، مشتمل بر التماس و استدعاء اطلاق فرزندان ارجمندش[1] بشرف عرض و عز اصغاء مقرون گشت. حال آنکه قبل ازین مافی الضمیر که در وضوح حقیقت مانند بدر منیر است، اعلام آن جناب عصمت مآب و عفت پناه رفته بود. خلاصهٔ کلام آنکه ایشان را از قید تقید مجاناً خلاص دادن و خلعت رخصت ارزانی داشتن، خصوصاً که متکفل دعاء خیر آن خاتون آخرت تواند بود، نسبت بمراحم پادشاهانه سمت تیسر دارد. اما چون احتمال هست که بمحامل آخر محمول شود، در امور مملکت واحوال سلطنت سلطنت، تحمل آن از دائرهٔ امکان متجاوز می‌نماید.

هر چند فرموده‌اند که فی الحقیقة محمل غیر از عین مرحمت و محض شفقت نخواهد بود[1] اما گاه می‌باشد که صورت‌حقایق احوال در اقطار [ددرهردیار[1] پردهٔ] استتار می‌ماند و در بیشتر اقطاع و اکثر بقاع مادهٔ نفاق هم انقطاع نمی‌یابد. بنا بر آن، برای هر کدام ازیشان، بیست بار صد هزار آقچهٔ تبریزی که جمله

۱ـ ظاهراً: [و دیار دربردهٔ]

شصت بار صد هزار آقچه باشد تعیین رفته که بخزانهٔ عامره واصل گردانند. اکنون[1] بصورت پیشکش تحف وتبرکاتی بدرگاه گیتی پناه فرستاده‌بودند، بمبلغ چهارصد و پنجاه هزار تبریزی حساب کرده شد، بنا برالتماس آن جناب، یك فرزندش را، امیرزاده زینل میرزا، رأفت و مرحمت فرموده، رخصت توجه دادیم. مقرر آنکه بزودی‌برود و تتمهٔ مبلغ مذکوررا که پنجاه وپنج بار صد هزار آقچهٔ تبریزی‌است، سر انجام نموده واصل خزانهٔ عامره گردانند تا دیگران نیز مرخص شوند و اگرچنانچه درتحصیل وجه مذکور توقفی روی نماید، باید که مشارالیه را بسدهٔ گردون رفعت باز فرستند که تحف مذکوره بعینها یاقیمت آنها فرستاده شود و اگر بعد از مدتی که‌بافرستادهٔ آن‌جناب عفت‌قباب، معهود شده، وجه‌مذکور نرسد، یا مشارالیه باز نیاید، یقین‌دانند که به‌برادران اودرین جانب ضررمیرسد.

درین باب آنچه مقتضای‌مروت پادشاهی‌است، با حفظ ناموس سلطنت، مرعی شده‌ماداننند و ازجملهٔ تبرکات کتب که فرستاده‌بودند، اکثر درین‌طرف متداول است و کمیاب نیست؛ از کتب غریبه و تبرکات بدیعه مثل رقعات و غیره را طالب باشند که مطلوب است.

دیگر احوال یوسف بك و عمر بك بر همین منوال است که مذکور گشت. جهت یوسف بك دویست تومان تبریزی و جهت عمر بك، یکصد و پنجاه تومان تبریزی مقرر است، بیقصور و انکسار، تا معلوم باشد. چون مقصود مبسوط شد بساط انبساط مبسوط گشت. سالها در پردهٔ عصمت بماناد،

تحریرا فی یوم العاشر من شهر شوال سنة ثمانین وثمانمائة*.

۱ـ ظاهراً، آنچه

* منشآت فریدون بیك، جلد اول ۲۸۸ـ۲۸۷

جواب دیگری از سلطان محمد خان ثانی برقیه خاتون

جناب عفت مآب عصمت ایاب خاتون عظمی و مخدرهٔ کبری ملکة الملکات، ذی‌العصمة والطهارات، رقیه سلطان خاتون، دامت عصمتها، بصنوف مراحم واشفاق ملحوظ گشته، معلوم فرماید که مکتوب آن جناب که بسدهٔ عالم مآب فرستاده بود، عز عرض یافت و مضمون آن بوقوف همایون رسید. صورت واقعهٔ مرحوم مبرور، امیر زاده محمد باقر، تغمده الله لغفرانه، چون بر حسب تقدیر قدر بود، در دفع آن اختیار و تدبیر نبود. امید که دیگر فرزندان وارث [اعمار[1]] او باشند. چون قبل ازین، در باب استخلاص ایشان التماسی فرموده بود و در جواب کیفیت حصول خلاصی و سبب طلب خون بها مذکور گشته بود بهمان دستور مقرر است. وظیفه آنکه مبلغی که، جهت هر کدام از زینل بك و مظفر بك، مقدور شده، بفرستند که امیر زاده مظفر خلاصی یافته متوجه شود و از هدایا و تحف که فرستاده اند، درحین‌حساب، بموجبی که تراضی جانبین باشد محسوب خواهد افتاد و الا [بعین[2]؟] باز داده خواهد شد.

غرض که حکم بر نهج سابق مقرر است و اگر در فرستادن وجه مذکور تعللی باشد، امیر زاده زینل را باز فرستند والا ضرر لاحق برادرش که درین جانب است خواهد گشت. تا دانند. چون عاقلهٔ زمانه است بر حسب قول همایون عمل خواهد نمود تا موجب‌خلاصی ایشان شود، بعنایة الله تعالی*.

۱ـ متن: [عمارت]		۲ـ متن: [چنین]

* منشآت فریدون بیك ج ۱ ص

نامهٔ دیگر رقیه خاتون بسلطان عثمانی

همیشه نهال آمال و اغصان اقبال حضرت خلافت دستگاهی ظل‌اللهی ، صاحب قران سلیمان مکان گیتی ستان ، در ریاض سلطنت و کامرانی وجنان معدلت وقهرمانی بمیاه مرحمت و مراد بخشی تازه و سر سبز باد بحق محمد و آله الامجاد .

بعده معروض نواب کامیاب می‌رود که خطاب مستطاب که بیوسف گم کردگان بوادی هجران و اشارت با بشارتی که بمحزونان مأیوس در أبادی احزان ، کالوحی النازل من سماء المراحم والاحسان « فی صحف مکرمة مرفوعة مطهرة[1] » از کمال التفات پادشاهانه و عاطفت خسروانه شده بود ، چون فوانح آن فوایح روح پرور و خواتم آن روایح روح گستر را متضمن بود ، موجب امید واثق و رجاء صادق شد . بر ضمیر منیر خورشید آسا روشن و هویدا است که بعد مضی ما مضی بین الحضرتین[2] ، نسبت اتحاد و مودت بتأکد پیوسته و در اکناف و اطراف آفاق صیت مصافات و انعقاد موالات و وداد و اتفاق برطبق سابق انتشار یافته و اظهر من‌الشمس و ابین من‌الامس گشته بنوعی که تصور غیر آن بعداً او قرباً مستبعد وغیرمتصوراست ، چنانچه در خطاب اعلی اشارت بدان رفته است . فعلی هذا اطلاق بعضی از مقیدان که بالنسبة الی الاتحاد والمحبة المذکورة از متعلقان و ملازمان آن آستان فلك آشیانند بغیر مرحمت وعاطفت و مروت و اشفاق محملی دیگر ندارد که توهم حمل آن تواند کرد . هرآینه جزهمت بلند ونهمت ارجمند که امثال این عوارف واحسان

۱ـ سورهٔ عبس ۱۳ ، ۱٤ ۲ـ یعنی جنگ بین اوزون حسن وسلطان عثمانی .

بالنسبة الیهما سهل و آسانست موقوف علیه دارد.و ذلك امر فیه موجود ،

له هِمَم لامنتهی لکبارها وهمته الصغری اجل من الدهر

ولقیت هدیة وتحفة الفقیر عیب نفرمایند که مناسب حال مرسل است نه مرسل الیه ، چه بدین مقال عذر خواهی میرود :

جاءت سلیمان یوم العرض قبرة بنصف رجل جراد کان فی فیها

ترنمت بفصیح القول و اعتذرت ان الهدایا علی مقدار مهدیها

فی الجمله حصول مقصود موقوف بالطاف بی نهایت و اعطاف بی غایت، محلی بتجلی جمال و جلال الهی است . ظل ظلیل حضرت خلافت مکان بر مفارق اسلامیان ممدود باد . بالنبی و آله وصحبه الامجاد فهو المراد

ضعیفه رقیه سلطان*.

* منشآت فریدون بیك ج ۱ ص ۲۸۸ تا ۲۸۹

نامهٔ سلطان بایزید خان غازی بسلطان یعقوب آق قویونلو مشعر بر فتح آق کرمان

آق کرمان اسمی است که ترکان بشهر Belgorod Dniestrovski میدهند و درزبان رومانی آنرا Cetatea alba می گویند و اسم تاریخی قدیمی آن Tyras است . این شهر در ناحیهٔ اسمعیل ، در جنوبغربی اوکرن شوروی ، درساحل راست رود دنیستر و در۲۸ میلی جنوب شرقی ادسا واقع است . اکنون جمعیت آن ۳۳۴۹۵ نفراست. لنگرگاهی کم‌عمق ولی تجارت معتبری دارد که نمك وماهی وپشم وپیه ومخصوصا شراب ازصادرات عمدهٔ آنست . شهرزیبائیست که باغهای مصفاوقلاع واستحکامات قدیمی دارد . درمحل تیراس، مستعمرهٔ قدیم یونانی، مربوط بقرن هشتم، پیش ازمیلاد واقع شده .

این شهر مدتها درسلطهٔ مقدونی‌ها ورومی‌ها بود تا اینکه درقرون وسطی بدست‌تاتارها سپس، بدست سوداگران ژن، افتاد. درسال۱۴۸۴م. ترکها برآن دست یافتند . روسها چند بار آنرا گرفتند و بالاخره بموجب معاهدهٔ سال ۱۸۲۶ یکباره جزو متصرفات روسیه شد . درسال ۱۹۱۸ این شهر جزو خاك رومانی درآمد و بمنزلهٔ بندر بسارابی بود . در دومین جنگ جهانی روسها درسال۱۹۴۰ بدان دست یافتند وآلمانها در۱۹۴۱ آنرا بازگرفتند تااینکه دوباره در۱۹۴۴ بدست روسهاافتاد ودرسال ۱۹۴۶ اسم آن تغییریافت . رجوع شود به :

Webster's Geographical Dictionnery

چون فتح نامهٔ نامی ، در بیان محبت روحانی ، مرقوم بارقام ظفر انجام مسرت و شادمانی و نشر صحیفهٔ گرامی در تبیان مودت رحمانی متضمن اعلام لطایف الهام

نصرت و کامرانی که موجب انشراح صدور ارباب سلطنت و جهانبانی و باعث انفتاح قلوب اصحاب مملکت و ملك ستانی تواند بود ، از شیمهٔ کریمهٔ مالکان ممالك وداد و شیوهٔ جمیلهٔ سالکان مسالك مصادقت و اتحادست ، تحیت و سلامی که از السنهٔ اعلام منشیان دارالفتح «انا فتحنا لك فتحاً مبینا»[1] سمت صدوریافت ومحمدت وثنائی که از افواه منهیان باب النصر «و ینصرك الله نصراً عزیزا»[2] صفت ورود پذیرفت ، «سلام قولا من رب رحیم»[3] و تحیة فضلا من بر کریم ،

سلامی کز انفاس لطفش صبا دمـا دم ظفر را نثار آورد
شمیم نسیمش بگلزار ملك گل فتح و نصرت ببار آورد

مصحوب وفود جنود عز و اقبال ومشحون بفنون مکرمت وجلال بجانب عالیحضرت سلطنت منقبت اخوت مآب، جلالت جناب ایالت ایاب ، مملکت پناه عدالت دستگاه ، سلطان اعدل و اعظم ، نوبین نامدار اجل و اکرم عالی مقدار ، [صاحب] جلایل الاقبال بالتأییدات السبحانیة ، ساحب اذیال الجلال علی سریر الاجلال البایندرخانیة ، مشید قواعد العدالة النوشروانیة ، مجدد مراسم المکارم الخسروانیة ، حاوی مآثر مفاخر السعادات بمکارم الاخلاق ، حائز سریر السلطنة فی اعلی المراتب الغایات بالاستحقاق ،

آنکه کنعان عنایت مستقر تخت اوست
عزت و عز عزیز از یمن عز و بخت اوست

المؤید بتأیید الله ، الذی الف بین القلوب ، عماد السلطنة والدنیا والدین ، عالیحضرت اخوت مآب کامیاب ، سلطان یعقوب ، فتح الله لتضاعیف دولته ابواب المواهب الآلهیة و یسر لتزاید سلطنته اسباب السعادة السرمدیة ، ابلاغ و ارسال

۱ــ سورة الفتح ۱ ۲ــ ایضاً ۳ ۳ــ سورة یس ۵۸

گردانیده ، شجرهٔ طیبهٔ وادی امن و امانی که مثمر نتایج دولت دوستکامی حضرت سلطنت مکانی ، لازال جنابه مویداً بالتأیید السبحانی والتوفیق الصمدانی ، خواهد بود ، در سرابستان آباد دل و حدایق ذات بهجت خاطر بنوعی از زلال اخلاص وسلسال اختصاص خرم و سیر آب است که یوماً فیوماً از آن گلبن [اقبال ؟] که فوایح روایحش دماغ خلوص را معطر دارد ، شگفتن گیرد و خار ادبار که خراشندهٔ صدور اعادی دین و معاندان اهل یقین است، درقلوب ارباب عناد نهفتن پذیرد . لاجرم کمال محبت و انبساط و غایت مودت و ارتباط که از فرط مصادقت و موالات و محض موافقت و مؤاخات انبعاث یافته باشد ، چنان اقتضا می نماید که هر کوکبی که در مجامع احوال سعادت مآل لایح گردد ، عیون اعیان و قلوب ارکان مجالس عز و اجلال از آن منور و مسرور شود ؛ بنابراین ، اعلام نصرت انجام آنکه درین ولا بمسامع علیه رسانیدند که منبع کفر وطغیان کافرطاغی که معروف است بقره بغدان قدم در جادهٔ بغی و فساد نهاده و حبل متین خدمتگاری را از گردن انقیاد و خراج - گزاری گشاده . آتش غضب ازکانون حمیت زبانه زدن گرفت . از غایت علو اهتمام باعلام اعلام دین سید الانام علیه السلام بمقتضای «انا وجدنا آباء نا علی امة وانا علی آثارهم مقتدون[1]» عنان عزیمت فتح انجام بقصد استفتاح دیار آن نابکار وتوسیع ممالك اسلام انعطاف داده فرمان قضا جریان «قاتلوا الذین یلونکم من الکفار ولیجدوا فیکم غلظة[2]» بعساکر ظفر مآثر که در آن حدود بودند بنفاذ پیوست که از اطراف و جوانب سواران مسلح و مکمل و پیادگان جلد پر دل چون قلزم متلاطم و چون ابر متراکم ، برمثال تند بادی که «اعصار فیه نار[3]» صفت اوست ، از مهب صرصر قهر آتشبار انتقام آثار مسارعت نمودند و بعد از قطع منازل یکماهه مراحل ، بساحل

١ـ سورة الزخرف ٢٢ ٢ـ سورة التوبة ١٢٤ ٣ـ سورة البقرة ٢٦٨

آب طونه، که سیحون از شعب و رودخانهٔ جیحون از نشأت او نشانه‌ای است، نزول اجلال دست داد و لشکر ظفر رهبر چون آتش از آب گذشتند و آن نواحی مضرب خیام سعادت انجام شد و بعد ذلك از میامن اعتصام بروح حضرت سیدالانام علیه کرایم التحیةو السلام برحسب کرامت نصرت بالرعب مسیرة شهر اعادی عادی بنیاد و کفرهٔ نمرود نهاد فرعون فساد خذلهم الله فرو ریخته در وادی خسار و در بوادی بوار گریختند . حکم قضا مضا نفاذ یافته بود که جیوش پرجوش دریاخروش بعزم فتح قلعهٔ کلی که پناه آن کافر روزگار تباه و بحسب صورت و معنی متضمن فتح کلی [بود[1]] مسارعت نمایند و آن حصار بست خیبر آسا در غایت مناعت و نهایت رفعت و حصانت . سرش از رفعت بر ثریا و پایش از قوت در تحت الثری ، محاط بخندقی عمیق که عندامعان نظرالدقیق کان الناظر فیه یهوی به الریح فی مکان و لشکر مظفر ، همراه فتح وظفر ، کاحاطة الهالة بالقمر ، قلعه را محیط شداد و بصواعق توپهای عظیم الجثه و آتش نفس شرفات بنیان ایشان را منهدم ساختند و چون [محصورین] کلی[2] بکلی از ممانعت و مدافعت عاجز آمدند ، از راه انقیاد درآمده قلعهٔ مذکوره را مع ما فیها تسلیم نواب کامیاب نمودند و جرایم ایشان بعفو مقرون گشته ، امان یافتند . معابد اصنام مساجد اسلام و معاهد اشرار مشاهد انوار شد و منابر و محراب بمآثر ادعیه و القاب زیب و زینت یافته عنان عزیمت سلطانی وهول صدمات قهرمانی وتند باد نهضات کشورستانی بصوب قلعهٔ آق کرمان معطوف شد و آن قلعه‌ایست محاط بخندقی بغایت عمیق وغائر ، درجوف صلاب احجار ، بحیثیتی که دست سکانش درحدیقهٔ خضرا عقود ثریا چیده و شرفات ایوانش

۱ـ متن : [کلی که] .

۲ـ متن : کلی که منظورشهر کوچك کیلیا Kilia برروی شاخه شمالی دانوب ، نزدیك دریای سیاه ، است . مدافع این‌شهر اتین کبیر بود . منشی نامه بین‌نام‌شهر و کلمهٔ کلی (بضم کاف) جناسی‌یافته‌است .

سر بعیوق کشیده ، محافظانش گروهی انبوه در باب بهادری جانباز و در طریق دلاوری سرانداز . همه مستعد قتال و جدال بطغیان و خونخوارگی بی‌همال . هر آینه لشکر ظفرفرمای

گروهی همه پر دل و پهلوان مخالف شکار و ممالك ستان

که با کثرت عدد و عدة بوعدهٔ « ان جندنا لهم الغالبون[1] » موعود بودند ، چون سیل العرم که از شوامخ اطواد بتجاویف وهاد منحدر گردد، در حوالی آن قلعه نزول نمودند . ما نیز بنفس نفیس هر روز سوار و بر جادهٔ حد استوا شواطی و حامات و خندق حصار را باقدام ظفر آثار پیموده و بنظر تأمل مداخل ومخارج آنرا احتیاط کرده ، بهادران سعادت قران را بر تخریب و تسخیر آن حصار تجربه می‌فرمودیم و آن دلاوران روزگار بضرب توپهای آتشبار صاعقه کردار فصیل حصار را مصدوقهٔ « وجعلنا عالیها[2] » نموده . سرها که نمایان از بدنهٔ بارو بود برجم صواعق از بدن می ربودند و اهل حصار در مقام حذار[3](؟) بارسال احجار آدم خوار اشتعال نیران محاربه و جدال می‌نمودند .

آن را که خدا نگاه دارد گر سنگ از آسمان ببارد
حاشا که باو رسد گزندی وا پس نشود ز ناپسندی

دراثناء انتظام این مهام و ترتیب این مرام ، جناب جلالت مآب خان اعظم نتیجة الخواقین فی العالم ، منکلی گرای[4] خان که از اولاد پادشاه جهانگشای چنگیز خان است

۱ــ سورة الصافات ۱۷۳ ۲ــ سورة هود ۸٤ ۳ــ خفار ؟

٤ــ یعنی منکلی گرای اول که یکبار از ۸۷۳ هجری (۱٦٤۹ میلادی) تا ۸۷۸ هـ / ۱٤۷٤ م و بار دیگر از ۱٤۷۸/۸۸۳ تا ۱۵۱۵/۹۲۱ سلطنت کرد . وی از خانان قرم (شبه جزیرهٔ کریمه) و از سلالهٔ جوجی بن چنگیز بود . اولین فرد این خاندان حاجی گرای خان بود که درسال ۱٤۲۰/۸۲۳ بحکومت رسید و آخرین نفرشاهین گرای خان که درسال ۱۷۸۳ میلادی بدولت روسیه تسلیم شد .

و درین فرصت نوبت خانیت و رتبت ایلخانیت بجانب شریفش رسیده وتا غایت حکم کسی از سلاطین بآن دودمان نرسیده ، از سرطوع و رغبت [نی[1] از روی تکلف] [زینت بجانب خانیت را بربقهٔ اطاعت[2] و متابعت این دولت مزین و آراسته شود] بر موجب اشارت علیه با لشکر جرار قریب پنجاه هزار درظاهر آق کرمان بعسکر نصرت رهبر ملحق شد و هم در آن ولا از حسن اتفاق[3] ، که بصدق عبودیت و وفاق و رقیت افلاق موسوم ودر سلك [گزارندگان[4]] خراج مرقوم است ، باقریب بیست هزار مرد پریراق ، بلشکرگاه ظفرپناه حاضر گشتند ،

سپاهی ز ترکان بیامد گزین همه تیغ داران خاور زمین
ز خاور بجستند تا باختر تو گوئی که گیتی برآورده پر
وز افلاقیان گشت آن دشت پر همه گبر جانباز خونابه خور

القصة بطولها ، عساکر نصرت مآثر بامر جزم « و جاهدوا فی الله حق جهاد[5] » بجان کوشیده ، دمار از روزگار کفار اهل حصار برآوردند . چون آن ملاعین بعین‌ـ الیقین مشاهده نمودند که قوت مدافعت و قدرت مقاومت‌ندارند ، هر آینه بمصدوقهٔ «لایستطیعون حیلة ولا یهتدون سبیلا[6]» قلعه را تسلیم نمودند و صورت « کم ترکوا من جنات و عیون و زروع و مقام کریم[7]» بظهور پیوست .

روشن شده از نور هدایت افق دین
تاریکی کفران و ضلالت بسر آمد

چون حال برین منوال روی نمود ، نصرت عنان گرفته و اقبال در رکاب ، با مساعی

---

۱ ــ متن : نی ازروی تکلیف ۲ ــ قسمت بین‌دو قلاب مغشوش است ۳ ــ اینجا مسلماً یك‌کلمه یعنی‌اسم‌امیرافلاق (والاشی) سقط شده ۴ــ متن : [گذارسکان] ۵ــ سورة‌الحج ۷۷
۶ــ سورة النساء ۱۰۰ ۷ــ سورة الدخان۲۵و۲۶

مشکوره وغنایم‌غیر‌محصوره ، توجه‌بدارالنصر ادرنه دست داد والحمدلله الذی نصرعبده و اعز جنده والصلوة علی محمد و آله و وفده بعد وفده و چون اعلام این فتوحات غیبیه و فیوضات لاریبیه برمقتضای « و اما بنعمة ربك فحدث[۱] » لازم نمود ، هرآینه اخبار مسرت آثار مصحوب تبشیر «و بشر المؤمنین[۲]» انهاء رفت تا برفحوای «یومئذ یفرح المؤمنون بنصرالله[۳]» باعث ازدیاد مواد ابتهاج و مسرت و طریق شادکامی و بهجت [حضرت سلاطین زمانی][٤] گشته مسامع‌اهل اسلام از نوای خوش ادای‌این پیام بهره‌مند گردد . ان‌شاءالله تعالی*.

۱ـ سورة‌الضحی ۱۱ ۲ـ سورة‌الصف ۱۳ ۳ـ سورة‌الروم ۳ ٤ - چنین‌است درمتن ، شایدهم [حضرت سلطان‌زمان]

* منشآت فریدون‌بیک جلداول ص۲۹۷ ـ ۲۹٤



عثمان غازی
مؤسس سلسله سلاطین
عثمانی



اورخان غازی



سلطان ار طغرل پادشاه عثمانی



سلطان ایلدرم بایزید



دوطغری از اورخان غازی



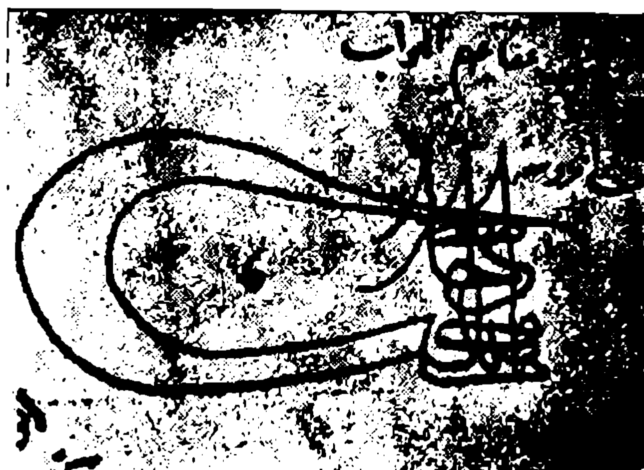
دوطغری از سلطان محمد اول



طغرای سلیمان‌بن بایزید   طغرای سلطان مراد اول



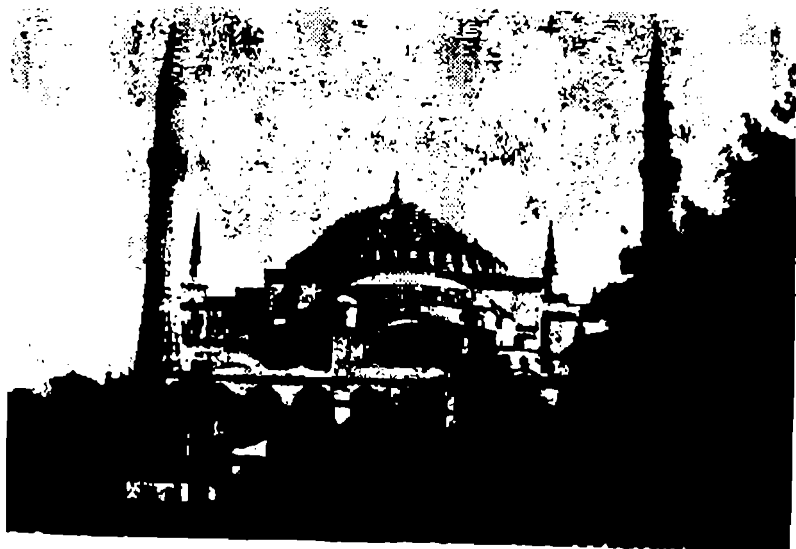
سلطان مراد ثانی



طغرای سلطان مراد ثانی



سلطان محمد ثانی فاتح قسطنطنیه



کلیسای سن‌سوفی قسطنطنیه که به‌مسجد ایاصوفیه تبدیل گردید



کنستانتن یازدهم ملقب به دراگازس مدافع قسطنطنیه



سلطان محمد چلبی
(محمدبن ایلدرم بایزید)



لوئی ، قرال بزرگ ، پادشاه مجارستان و
لهستان



آثاری از روم ایلی حصار که پس از گذشت قرون هنوز برپای ایستاده است



قسمتی از روم ایلی حصار

جواب

طائری آمد سحر از قصر آن قیصر مکان

بـر جناحش نـامـهٔ عنبر فشان نـامور

کام‌جان‌زین‌مژده‌شیرین‌شد،دل‌ازشوقش‌شکفت

شـادکـامی را سریـر سینه آمـد مستقر

درین هنگام خجسته انجام که نسیم‌شمال‌افضال که مبشر و اقبال‌است از گلشن مراد بر دماغ جان اصحاب وداد وزیدن گرفت و نفحات روح پرور برید صبا که مفرح روح و مورد نوید فتوح است از وادی ایمن اسعاد ازلی بوطن سعاد سعادت لم یزلی دمیدن پذیرفت ، عندلیب ناطقه که در سرابستان پر صفاء ولاگوش سلطان گل بر حسن ادای اوست برین معنی بگفتار آمده :

خوش خبرباش ای نسیم‌شمال	که بما میدهی نشان وصال

یا بریـد الحمی حماك الله	مـرحبا مرحبا تعال تعال

اعنی ورقاءِ حریم حرمسرای لقا و حمامهٔ ذات بهجت نامهٔ کثیر البشری که از ـ کنگرهٔ بام عرش فرسای کعبهٔ آمال و از اغصان رفیع الافنان ابهت و جلال عالی حضرت خلافت پناه سلطنت دستگاه سعادت سپاه،المجاهد فی‌سبیل‌الله ، القاهر قهرمان جلاله من اتخذ الهه هواه ، ناصب اعلام الفتح المبین ، حافظ ثغور الاسلام والمسلمین ، جالس سریر الخلافة علی اعلی المراتب ، سالب رؤس العداة للدین عن المناکب ، قامع رایات الکفر والضلال ، رافع آیات العدل الی‌غایة الکمال ،

خیر من اوتی فی‌شأنه «فضل الله المجاهدین»، حامی حوزة الدین عن شرورالمعاندین، المؤید بمزید التأیید من‌الله المجید، مغیث الدولة والسلطنة والاقبال، سلطان بایزید، لازال مناشیر سلطنته معنونة بالنصر والتأیید وما برحت عداة ملکه مخذولة علی التأبید چون شهباز بلند پرواز توفیقات سبحانی بفتح جناح امانی طیران و سیران نموده در اوکار افکار و انجمن خواطر مهر آثار ارباب اخلاص و در آستان سدره آشیان ملك پاسبان قلوب محبان واثق الاختصاص نشیمن گرفت و دست تدبر فکرت و اصابع تدبیر دبیر فطنت از بال اقبال آن طائر قدسی نوید «کتاب انزلناه مبارك» را گشاده‌دربادی‌العین عنوان ارقام مژده پیام «وما جعله‌الله الا بشری ولتطمئن به قلوبکم[٢]» براعیان مردمك دیدهٔ مخلصان جلوه گرشد بلکه پرتو بشارات و اشراق اشارات‌آن فروغ بخش چهرهٔ[اهل] ایمان و نور دیدهٔ اسلامیان گشت،

نوری از روزن اقبال در افتاد مرا　　　　که‌از وخانهٔ دل‌شدطرب‌آباد مرا

و بعد ازتلقی بالقای فحوای کلام مرغوب آن مکتوب بلاغت اسلوب، چون بصمصام خورشید افهام غیاهب مملکت ظلام زلف و خال مشك فام خطوط ارقام آن گشوده شد و چهرهٔ مقاصد علیه و رخسار مطالب سنیة منکشف گشت از ورای حجب و استار برآینهٔ ابصار برحسب «الله ولی الذین‌آمنوا یخرجهم من الظلمات الی‌النور[٣]» صورت این معنی رخ نمود که چون همواره طینت طیبهٔ جبلیه و جبلت جلیلهٔ اصلیهٔ آن حضرت خلافت منقبت که اورنگ نشین سریر غزو و جهاد و حائز سعادت سهام حسن معاد ان فی الجنة مأة درجة اعدها الله للمجاهدین‌اند برآن مجبول است که جهت توسیع دائرهٔ مملکت اسلام واعلاء اعلام شریعت سیدالانام وتأیید دین احمدی و احیای سنن محمدی اقتفاء بمآثر آباء امجاد و اقتدا باجداد انجاد خود نموده

١ـ سورة النساء ٩٧.　　٢ـ سورة آل عمران ١٢٢　　٣ـ سورة البقرة ٢٥٨.

در معرض انتماء بامر غزاء کفار بمقتضای «و قاتلوهم حتی لاتکون فتنة ویکون الدین کلهلله[1]» غایت اجتهاد درعرصهٔ جهاد بتقدیم رسد وهر آینه بعد از اتیان معانی من کان لله کان الله له و اتقان مبانی «و لینصرن الله من ینصره[2]» مبشر فتح و فیروزی و ناصر صیت بهروزی صدای خوش ادای «وهو الذی ایدك بنصره و بالمؤمنین[3]» را قرع صماخ ساکنان کاخ عالم بالا و گوش زدهٔ کرو بیان ملاء اعلی خواهد نمود.

درین اوقات خجسته ساعات، برسنن معهود تجهیز جنود وعساکر دین باعتضاد «الله ولی المؤمنین[4]» فرموده توجه بدفع کفرهٔ قرابغدان که از معظم بلدان کفر و طغیان است نموده و قلب و جناح مورد النجاح لشکر اسلام را بمظاهرت امداد اجنادغیبی «وانزل جنوداً لم تروها[5]» آراسته ویمین ویسارمواکب کواکب مناقبرا بمعاضدت «یمدد کم ربکم بخمسة آلاف من الملائکة مسومین[6]» ترتیب وتزیین داده اند و دلاوران میدان تأیید دین و شیردلان معرکهٔ «فضل الله المجاهدین[7]» که سکران اقداح دماء مشرکین اند روز رزم بتصمیم عزم خروشان بدیدند،

شرابنا من دم اعدائنا و کاسناجمجمة[8] الرأس

و بمصدوقهٔ «قل للذین کفروا ستغلبون و تحشرون الی جهنم و بئس المهاد[9]» زلزلهٔ ولوله در دیار قلوب مهروب حرب مغضوب کفار انداختند و بتأیید «یدالله فوق ایدیهم[10]» بمفتاح توفیق سبحانی و بحسن تمهید عنایت صمدانی، فتح البابی دست داده که با وجود حصون قوی گردون، ازصدمت صیت این طنطنه، عرصهٔ قابلیت خرق و التیام و مظان تزلزل و انهدام آمده،

۱ـ سورة البقرة ۱۸۹ ۲ـ سورة الحج ۴۱ ۳ـ سورة الأنفال ۶۴ ۴ـ سورة آل عمران ۶۱
۵ـ سورة التوبة ۲۶ ۶ـ سورة آل عمران ۱۲۱ ۷ـ سورة النساء ۹۷، ۸ـ متن: فی جمجمة
۹ـ سورة آل عمران ۱۰ ۱۰ـ سورة الفتح ۱۰

فتح یفتح ابواب السماء و ابرز الارض فی ایراده الزهر،

پاید ازین نشاط تن تخت بر زمین بگذشت ازین نوید سرتاج از آسمان

و بحقیقت پیوست که نائرهٔ بغی و فساد و شرارهٔ نیران کفر وعناد آن فرقهٔ آتش نهاد برحسب میعاد «کلما اوقدوا ناراً للحرب اطفأها الله[1]» بآب تیغ و صمصام و تیر باران سهام عساکر اسلام بنوعی اطفا نموده اند که از موج خیز بحر خون گوش و دوش آن قوم ملعون چون کاسهٔ حباب بر سرآب سیوف آتش التهاب افتاد و با وجود صیانت مأمن ایشان از حصون‌قلاع، که کلید امکان تسخیر هر یك از آن در درون شهربند حصار امتناع ابداع نموده اند، از صولت قهرمان کین آن حافظ ثغور ملك و دین «و امطرنا علیهم حجارة من سجیل[2]» بسنگ طوپ و تفنگ و صدمهٔ حملهٔ مبارزان روز جنگ و نفیر نفیر وکوس تدبیر «اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة[3]» برهنمونی حسن تدبیر، در حیطهٔ تسخیر در آمده و قطان و سکان آن مکان را در ظل عدل و احسان با شراب شربت عذب ایمان امتنان فرموده‌اند،

قدشرف الله ارضاً انت مالکها وشرف‌الناس اذا سواك سلطانا

علم‌الله وکفی به شهیدا که چون از فحوای کلام تامهٔ نامی و ملاطفهٔ سامی[ ]شد که بعض سلاطین آن دیار و خواقین آن امصار، بیمن اسعاد اهل جهاد وبرکات معاضدت اجناد انجاد آن حضرت سلطنت منقبت، بعز غزو کفار و اماتهٔ شرارهٔ نیران اشراراستسعاد یافته‌اند نظرعالی همت و بواعث رسوخ‌محبت و خلت که بین‌الحضرتین در اتم مرتبت است و این داعی را داعی بر دعوای «وکان حقاً علینا نصر المؤمنین[4]»

١ــ سورة المائدة ٩٦. ٢ــ سورة هود ٨٤. ٣ــ سورة النساء ٨٠ . ٤ــ سورة‌الروم ٤٦ .

می‌بود تمنی «یالیتنی کنت معهم فأفوز فوزاً عظیما[1]» بود. لاجرم ازآنجا که مقتضی انما المؤمنون فی توادهم و تعاطفهم کجسد واحد[2]، مقتضی کمال تألف این دولت عظمی وموجب‌نهایت[ ] این‌دوسلطنت علیاست، لسان حال از صمیم بال‌دربسط بساط دعاو معرض تمهید محمدت و ثنا بدین ادا ناطق است:

شهدت للدین والدنیا بقائهما   الله ابقاك للدنیا و للدین

و علاوهٔ سلوك مسلك مسرت و ابتهاج آنکه جنود اسلام سالم از نوائب آلام و از میعاد «وعدکم الله مغانم کثیرة تأخذونها[3]» غانم برحسب مرام، طریق عود سپرده، آیت عنایت «فانقلبوا بنعمة من الله و فضل[5]» درشأن رفعتشان نازل گشته نزول اجلال مواکب جلال، در مقر تخت سلطنت و اقبال، واقع شد،

فعـاد الی اهـله ظـافـرا   کعود المآل الی العاطل

چون بدین مسرت عام وبهجت تام، قاطبهٔ انام و جمهور اهل اسلام دراحتظاظ بمعنی «یستبشرون بنعمة من الله و فضل[6]» متشار کند،

هر کهآگه شود ازفتح‌توشادان باشد   غیرشادی‌چه کندهر کهمسلمان‌باشد

هر آینه سزاوار چنان است که در شکر نعمت الهی و منت از مراحم فضل نامتناهی طرفی نهاربلکه خلاصهٔ روزگار بدعاءِ دوام آن حضرت جم اقتدار خورشید اختیار مصروف دارند.

بناء علیه، عقیب ورود این اخبار بهجت آثار، صیت این نوید بتمام ممالك محروسه، جعل الله اقطار ها مأنوسة و اعادیها مأیوسة، انتشار و اشتهار فرمودیم

۱ـ سورة النساء ۷۵.   ۲ـ مضمون بنی‌آدم اعضای‌یکدیگرند الخ   ۳ـ سورة الفتح ۲۹.
۴ـ سورة آل عمران ۱۶۸   ۵ـ سورة آل عمران ۱۶۵

و جماهیر عباد را بایراد این سروش مسرور داشتیم و گوش کوس طبل شاهی چند وقت روزانه[1] و شبانه بسماع این شادکامی و آواز این شادمانی قرع السمع نمودیم. امید که همواره فی البین رسل و رسائل طرفین به تبلیغ این نوع بشارات متواتر ومتوارد باد ۰ اله یسمع و یجیب* .

۱- متن : روزگانه

* منشآت فریدون بیك ، جلد اول ص۲۹۷ تا۲۹۹ .

نامهٔ یعقوب آق قویونلو بسلطان بایزید درباب قتل شیخ حیدر صفوی

بررأی عالم آرای پادشاه عالی حضرت جم جاه و خداوندگار فلك رتبت ملك سپاه و سلطان دادگستر عدالت آیین و شهریار مهر منظر ثریا قرین، ظل الله فی الارضین، عون الاسلام والمسلمین، الغازی فی سبیل الله، المجاهدلدین الله، القائم بامرالله، العامل بکتاب الله، المؤید من عندالله الملك المجید، معیناً للسلطنة والشوکة والرفعة والعز والاقبال، سلطان بایزید، عطرالله تعالی مشام‌عزه بفوایح الروحانیة وشید بنیان عمره فی ریاض الحدایق الجسمانیة، مادارت الخضراءِ و سکنت الغبراءِ، ثنا و نیازمندی دلگشا و دعا و خورسندی فرح فزا و انواع شوق و غرام و اصناف سلام محبت انجام، ارسال و ابلاغ داشته، بعون‌الله الملك المنان، احباءِ دولت کامران و اعدای دین مکسور الجنان و بی سر و سامان ملحوظ فرمایند وچنانچه معلوم عالی‌جاهی خداوندگاریست که چون درروزاول کلیدخزائن مواهب‌الهی و گنجینهٔعطیهٔنامتناهی ودیعه خلافت نوع‌بنی‌آدم و امانت‌سلطنت اهل‌عالم بدست‌اقتدار وقبضهٔاختیارماسپرده‌شد، درمحافظت ودایع‌سبحانی‌وحراست امانات‌یزدانی طریقهٔ مستقیم شرع‌مبین ومنهاج قویم حبل متین را سلوك داشته و میداریم. لاجرم هر مدبری که قدم استقامت از جادهٔ مطاوعت منحرف سازد، و دست خیانت پیرامن این ودیعت متصرف و منعطف گرداند، سفاح قهرمان ایزدی و سفاك جلال‌قهرالهی، ازنیام تیغ بی‌دریغ «فقطع دابرالقوم الذین ظلموا[1]» بر کشیده‌بلوامع بوارق صحیفهٔ روزگار از ظلمت ظلم ارباب ادبار بپردازد،

۱- سورةالانعام ۴۵

هر كه با ما عداوت آغازد جز بهر گش زمانه ننوازد
وانكه از حكم ما بپيچد سر دست غيبش ز پا در اندازد

كذلك «نفعل بالمجرمين[1]». مصدوقه‌سياق‌اين مقال، مجاری سر حلقهٔ ارباب‌ضلال، شيخ حيدر، اگر چه نسبت نسبش بخاندان اوليا و دودمان اصفيا منتهى بود، اما بمقتضاى «وما كانوا اوليائه ان اولياؤه الا المتقون»[2] مخالف ساير اخلاف ومغاير طرق اسلاف آن خانواده بود، بدنام كنندهٔ نكوناى چند. بوسيلهٔ عرض عزم غزو گرجستان و توجه بمقابله و مقاتلهٔ ايشان روانه آن جانب شد و جمعى را بخدعه وتلبيس رفيق خود ساخته، «يخادعون الله والذين آمنوا وما يخدعون الا انفسهم وما يشعرون[3]». بعد از آن بنابرعداوت قديم كه با عالى جناب سلطنت مآب شيروان شاهى داشته، مواد اعراض اغراض نفسانى و ملابس وساوس شيطانى او محرك رياح فتنه و فساد گشته، با فرقهٔ ضالهٔ خود، ايلغار كرده و بر سر شيروانشاه غافل چون بليه نازل‌شده وعالى‌جناب سلطنت مآبى را در قلعه‌اى از قلاع شيروان محصور كرده و دست ظلم و عدوان بنهب اموال مسلمانان دراز كرده و هر كسى كه پيش او آمده از ذكور و اناث و صغار و كبار با اطفال و شير خواره بعذابهاء اليم و عقابهاء عظيم بهلاك آورده و آثار كفر و الحاد از گفتار و كردار ايشان پديدار آمده و عاليجناب سلطنت شعار،بنا بر عروض اضطرار، از آن اشر اشرار، استعانت ازعساكرنصرت‌شعار نمود. چون منازل كواكب اجلال درييلاقات عراق‌بود، وجه توجه مواكب كواكب مسير بصوب بلاد آذربايجان معطوف و برحسب اقتضاء «امن يجيب المضطر اذا دعاه[4]» جمعى از امراء اجنادسعادت اسناد، باسليمان بك، باعانت و اغاثت و امداد

١ــ سورة المرسلات ١٨ . ٢ــ سورة الأنفال ٣٤ . ٣ــ سورة البقرة
٤ــ سورة النمل ٦٣ .

(ابتدای فرمانی ازسلطان یعقوب آق‌قویونلو)

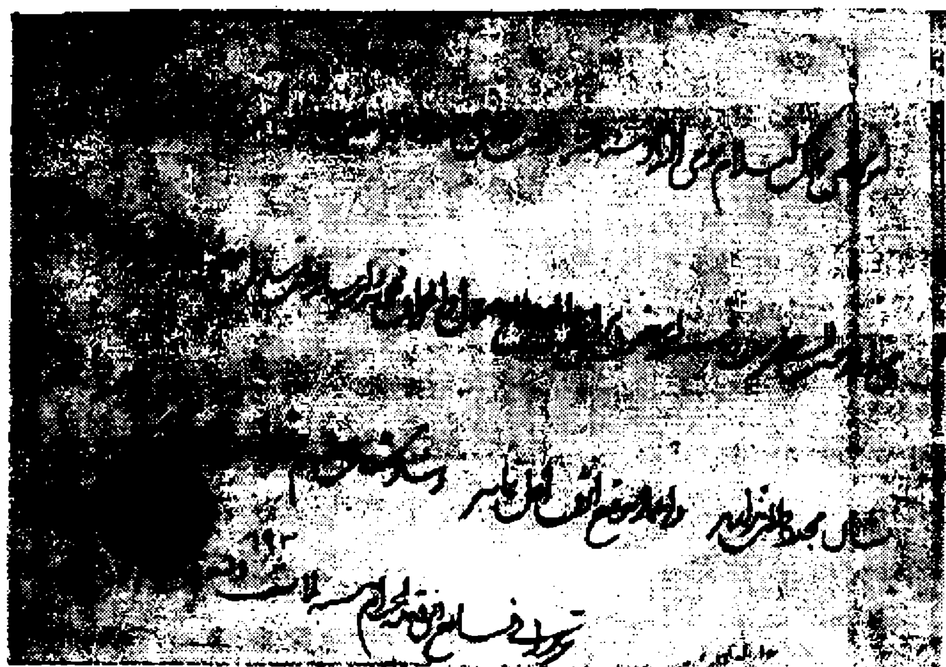
(کلیشه از کتاب سعدی تاجامی)

مشارالیه و دفع فساد اهل بغی و الحاد تعیین فرمودیم. چون شیخ حیدر خبر از نهضت رایات گردون صولت یافت، باین معنی متنبه شد که اقطار امطار را پیش امواج بحر زخار کجا رتبت تعین و مقدار و ذره را با وجود حضرت خورشید چه مجال ظهور و اظهار. هر آینه انهزام تمام از اعلام این کلام یافته و روی ازجانب دولت تافته و بصوب اضطرار و مقر بئس القرار شتافته و بطرف دربند باب الابواب متوجه شده دربند تسخیر شهر و در بند آن قلعه گشته. چون آن شهر ازحفاظ خالی بود، تصرف کردند و قلعه را محصور فتن و شرور خود گردانیده، عساکر نصرت نیز چون املاك آجال[1] متعاقب آن مدبران بی‌اقبال، به‌نزدیکی دربند رسیدند وبرسبیل ضرورت، از موج خیز طوفان قهر نهنگان خونخوار، رخت حیات خود[1] آن جمع بی شکوه بدامن کوه قریب دربند کشیدند و پشت اعتماد واعتصام برحصانت آن کوه آهن کمر بغایت محکم و مستحکم ساخته، صولت قهرمان شیردلان میدان‌مبارزت جهت حرب و ضرب شیخ حیدر[1] چون حملهٔ قالع باب خیبر، کوه وقار آن اشرار را ازجای برده، مسلوب‌الاختیار بطریق اضطرار آن قوم باغی وجمع طاغی [که] خود دوازده هزار کس مسلح بودند[1] بمحاربهٔ عظیمه ومقاتلهٔ وخیمه قیام[1] نمودند. وقت ضرورت چو نماند گریز[2].

چنانچه جرأت ایشان در جنگ از ظهری تا بعصر تنگ واقع شده، تا تمامی کؤس رؤس آن فریق، جام خون آشام سیوف صمصام مستان بزم رزم شد و بزلال شمشیر آبدار انجاس وجود خباثت هستی ایشان ازصفحهٔ زندگانی شسته شد وشیخ حیدر درحین جدال وقتال مقتول‌شد وسفینهٔ حیات شیخ ازتلاطم امواج هلاك بساحل نجات نرسید «و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون[3]».

۱- متن: تقدیم ۲- درمتن، این شعرسعدی بهمین صورت ابتر آمده بقیهٔ آن: دست بگیرد سرشمشیر تیز ۳- سورهٔ الشعراء ۲۲۸.

چون آن فرقهٔ ضال و مجمع ضلال ، اعدای شرع نبوی و خصمای طریقهٔ مرتضوی و خارجیان دین و دولت و باغیان ملك و ملت بودند ، مژدهٔ خذلان و نوید قهر ایشان ، اتم بشارات اصحاب دین و ملت و اعظم مسرات اولیاء دولت و عموم ساکنان بلاد امن و امان و قاطبهٔ متوطنان امصار عدل و احسان ما بود ، باید که ورود این مژدهٔ فرخنده انجام موجب مزید شکر واهب العطیات و دعاء دولت عدالت آیات گردد*.



(پایان همان فرمان بتاریخ هفتم ذیقعدة الحرام سنه ۸۹۳)

(کلیشه از کتاب سعدی تا جامی)

* منشآت فریدون بیك جلد اول ص ۳۱۱ ــ ۳۰۹

جواب

بسم الله تیمناً بذکره:

سپیده دم که شهنشاه لاجورد سریر
سوار گشت برین سبز خنگ باد مسیر
جهان تیره دل از مقدم سحر می‌شد
چو زنگی متبسم عـذار شسته بشیر

بوقتی که ملاحان صباح ببادبان اشراق، زورق زرین آفتاب را از لجهٔ بحر اخضر بکنار ساحل افق می‌آوردند و نیزه گذاران جمشید خورشید بشوارق سواطع اشعهٔ سواد نقطهٔ خال مشکین شب را از چهرهٔ غرای روز می‌بر ند، شهباز گیتی پرواز، از نشیمن مطلع شرقی، بال زرین بر مفارق سا کنان خطهٔ ایجاد می گشاد و سلطان سرا پردهٔ گل، زیر چرخ برین، ازمکمن خلوتسرای انس،قدم‌درمشهد ظهورمی‌نهاد، فراش صنع زوایای کشور خلقت را بمروحهٔ ریاح از غبار ارتکام ظلامی می‌رفت ونر گس‌زار حدیقهٔ فلك آ بگون بهبوب رخاءِ نفس صبح می‌شکفت، چابك سواران ادهم پیمای شب تیغ شمشیر صبح بارجاءِ وانحاء عالم می‌رسانیدند و زور آزمایان «جعلنا آیة النهار مبصرة[1]» سرابستان میدان قدر را در مصرع «فمحونا آیة اللیل[2]» می‌خوابانیدند، معماران حکمت لم یزلی روزن سراچهٔ گنبد نیلوفری را بجام زرنگار می‌پوشیدند وشب نشینان ظلمت انتظار بسطوع پرتو شمع چهرهٔ خاور

۱ــ سورة الاسراء ۱۳ ۲ــ ایضاً

از دست ساقی مراد جام مسرت می‌نوشیدند ، دست قدرت صفحهٔ آینیهٔ چرخ مینافام بمصقل انجلا می‌زد و عروس حجلهٔ نور روای جمال ازورای نقاب حجاب می‌نمود، بیضای سیمین از زیر شهپر زاغ شب، که درقفص افلاک مقید بود، میریخت و عقود زواهرلاکی که گوش و گردن گردون گردان بدان مرصع و محلی بود، در کشاکش آوازهٔ هجوم صفدر یکسوارهٔ چرخ می گسیخت ، خود زرنگار برقبهٔ تارك کیوان می‌نهادند و جلاجل زرین کواکب را از پیکر هیون تندر آسمان می گشادند، تف حرارت پرتو آفتاب اشتداد مادهٔ سواد را ، که مزاج شب یلدا بدان قیری شده بود، انحطاط میداد و صاحب عیار تقدیر قرص درست مغربی خود را که در کوزهٔ فلك بدم صبح [صافی[1]] کرده بودند بر [طبوق[2]] عرض می‌نهاد ، گریبان سحر چاك می‌شد وعرصهٔ فسیح میدان افلاك ازشوایب کدورت ظلمانی چون فضای خاطرروشن دلان پاك گشت ، کافور عارض روز عالم افروز از شکر(؟)[3] ظلام زلف مشك پاش شب دیجور پیدا بود و آثار کهولت از امعان علامات صبح منیر در مفارق شباب شب هویدا ، پای سپهر در اقتباس شوارق مهر با هزاران آبله دوان بود و زلال سلسال از دهان تباشیر در مرغزار سبز فلك روان ،

چون صبح بفال نیك روزی   بر زد علم جهان فروزی

مبشری صبا رفتار و طوطیی شکر گفتار، از جانب لطیف اعلی جناب سلطنت مآب عظمت نصاب ، رافع الویة الشوکة فی اوج الاقبال ، کاسر کؤس رؤس الجبابرة و ارباب الضلال ، قهرمان السلاطین الایرانیه و قاآن الخواقین التورانیه ، شهنشاه عدو بند خصم شکار وپادشاه سربلند نامدار ، خدیو ملك آرای عادل وخداوند گنج گشای باذل ، الفایق علی اقرانه بانواع المکارم المقبولة والوصف المرغوب ،

۱ــ متن : [صادقی]   ۲ــ ایضاً : [طبوع]   ۳ــ شبح(؟)

معیناً للسلطنة والدنیا والدین ، ابوالنصر سلطان یعقوب ، مدالله تعالی ظلال عدالته فی الارضین بطول البقاءِ وایده بنصره والظفر علی المخالفین و الاعداء ، ماتبسم اکامیم الفتوح من النسیم و استظال عن الطوبی ریاض النعیم ' بشاطئی بحر ابیض در رسیده ودرمعبر اسکدار بسفاین هلال شتاب قدم مانده وبطرفة العینی باین جانب در گذشته چاوشان عظام استقبال کرده باعزاز تمام وا کرام مالا کلام بسرمنزل مراد دررسانیدند و بعد از شرایط رعایت و وفور خاطر جویی و ملاطفت، بدیوان همایون در آورده ' بشرف عتبه بوسی مشرف ساختند . مشارالیه نیز از روی ادب و رسم مرتب ، نامهٔ نامی را چون غنچهٔ گرامی بدو دست گرفته ' بعد از خضوع عادی بپایه سریر عالم مصیر ابراز نمود و چون دبیرمقبل گشاد ، حضار محفل بنیاد تعجب کرده بزمی که از بساط جمشید وجم بصد درجه افزون عنبرین ومبخر بود ' عطر فزای وغالیه‌سای گردانید . چه نامه ! اوراق گل و نسرین را دست زمانه خمیر کرده و درقالب کاغذ ریخته و ریاحین بهشت در آن پیچیده و یا بنفشه های خلد برین از نسرین(؟) آن سرزمین دمیده و یا کلك یاقوت ، یاقوت خطوط را قوت قوت و قوت قوت جسم نامی ساخته ، سطور زر اندودش از قلم شعاع مهر و دوات آفتاب بصحیفهٔ بیاض خطابی زینت فزوده و خط یکجهتی حب البین را از شرق تا بغرب کشیده و الفاظ حروفش که چون اجسام انسانی قوالب ارواح معانیند حیات‌بخش عالم وعالمیان گشته مضمون مسرت مکنونش که مخبر بود از صحت ذات ملکی الفعال ملکی الخصال ، مشحون بحصول آمال و وصول کوکبهٔ سعادت بدرجهٔ اقبال ایام فرخ فال را خلعت نوروزی در بر کرده و از استیلا و تغلب فرق ناجیهٔ بایندریه ایدهم‌الله بر گروه ضالهٔ حیدریه لعنهم الله و دمرهم جهانیان را فرحت درفزوده و از اشعهٔ شمع این فتح و فیروزی انجمن روم و شام را نور و صفا درفزود '

نظم

لاله صفت صوفی اگر سر کشد | با کله سرخ ز فرمانبری[1]
غرقهٔ خون باد کلاه و سرش | با دل چون قیر ز یزدان بری

و بدعای استجابت انجام بدین دو بیت اختتام نمود ·

تا بود مهر و ماه در گردش | تا بود ثابتات در تدویر
نجم بختت چو قطب پا بر جا | فرق خصمت چو اخبیه درزیر

والحمدلله وحده اولا و آخراً والصلواة علی نبیه محمد وآله وصحبه باطنا وظاهراً*.

۱ـ اشاره بکلاه سرخ رنگ صوفیان صفوی است که بهمین جهت قزلباش نام گرفته‌اند .

* منشآت فریدون بیك ج ۱ ص ۳۱۲ـ۳۱۱

نامهٔ سلطان یعقوب بسلطان بایزید خان

در نخستین تجلی که جمال دلفریب حبیب ازلی و حسن دلربای شاهد غیبی و مرایای اعیان ممکنات و مشاهد تجلیات و تعینات جلوه فرمود و از نهانخانهٔ کنت کنزاً مخفیاً، برفع برفع ترفع و تمنع، صبح وجود را از طرهٔ ظلام شام عدم چهره کشائی نمود، ملابس مظاهر کائنات را بطراز اعزاز مظهریت محبت ذاتیه بمقتضای فاحببت ان اعرف مشرف گردانید.

ملکت محبتك الحقایق کلها فسواك فی اعیانها لایوجد

از آن میان نشأهٔ کاملهٔ انسان را که مهبط فیوض معانی غیبی و عیانی‌است، بخصوصیت محبت ذاتی و خصیصهٔ معرفت نظاری اختصاص داده، برسریر عزت «انی جاعل خلیفة فی الارض[1]» مقدم و در حرمسرای «یحبهم و یحبونه[2]» محرم ساخت. هرآینه بواسطهٔ رابطهٔ مناسبت که بسلسلهٔ اسلاف «فألف بین قلوبهم[3]» استحکام یافته اخوان صفا و خلان وفا را که نامهٔ سعادت نشان بعنوان «ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا[4]» ممنون است، همواره بطریق صدیق سلوك مسلك قویم «یحبونهم کحب الله والذین آمنوا اشد حباً لله[5]» لازم می‌نماید. چون از [مقررات[6]] امور و مسلمات جمهور است که ازبنی نوع انسان مظاهر سلطنت و جهانبانی را بمرتبهٔ ظلیت حق خصوص تام و ترتیب خلافت مناسبتی مالا کلام

۱ـ سورة البقرة ۲۸ ۲ـ سورة المائدة ۵۹ ۳ـ سورة آل‌عمران ۹۸ ٤ـ سورة مریم ۹۶
۵ـ سورة البقرة ۱۶۰ ٦ـ متن: مقرر است

است ، لاجرم موافقت ظل ظلیل ومتابعت خلیفهٔ اصیل را در ظهور محبت حقیقی عین عدل تحقیقی باشد والحمدلله تعالی که درین اوقات خجسته ساعات که از هبوب نسمات ان لربکم فی ایام دهر کم نفحات، ازهار گلشن وداد و ولا میان حدایق روح افزای این دو دولت عظمی وانوار ریاض خلت و وفای این دوخاندان خلافت انتمادر غایت نزهت و بهاست، اعنی پرتو سواطع مخالصت و اشراق شوارق مصادقت که فی مابین عالی حضرت خلافت پناه سلطنت دستگاه ، اخوت مآب عدالت قباب جلالت نصاب، ناصب الویة العدل والانصاف ، کاسر قلوب احزاب الظلم والاعتساف ، مطلع شوارق الاقبال ، مرجع قاطبة الآمال ، حافظ ثغور الدین ، حامی حوزة الاسلام والمسلمین ، مظهر آیات التأییدات السرمدیة ، مظهر رایات الملة المحمدیة ، متبوع قیاصرة الآفاق ، جالس سریر الأکاسرة بالاستحقاق ،

[شایستهٔ تخت پادشاهی[1] مخصوص عواطف الهی]

المؤید من الله المجید بحسن التأیید ، مغیث السلطنة و الاقبال ، سلطان بایزید ، اضاء الله تعالی سماء خلافته بانوار البقاء والدوام و لازال جنابه المنیع کهفاً للانام و وجهه شمساً منیراً لاهل الاسلام و محبان بی‌ریا و صادق الولاء ، کالشمس فی رابعة النهار و البدر فی‌الدجی، چنان لامع و تابان گشته که با وجود [تابش[2]] انوار خطوط شعاعی عینین نیرین، درحین مشاهدهٔ اوامع‌این معنی ازتحیر خیره گشته باز می‌ماند ومصدوقهٔ این مقال‌فرخنده مآل آنکه از مقتضیات صدق این عنوان و حقیقت این برهان همواره از طرفین حواشی سریرضمیر مهر تأثیرازلمعات مصافات تنویر می‌یابد و مشاطهٔ ارادت جلیله ، چهرهٔ محبت ازلیه را علی الدوام بخطوط و ارقام عنبر فام رسالت و رسوم اقلام مسك ختام مفاوضت ، مشرف ومزین

۱ــ این شعر درمنشآت فریدون بیك بصورت غیرمشخص ودنبالهٔ متن نامه بصورت نثر آمده .
۲ــ متن : (درتابش) .

می‌سازد. چنانچه قبل ازین اوقات تحریك سلسلهٔ قدیمی وتهییج مواد مودت صمیمی فرموده، رسولی مهر آئین با کتابی مبین از مقر عز وتمکین، مبلغ ومرسل گشته، بدانچه شرط ابلاغ و رسالت و وظیفهٔ تأیید مبانی محبت و موافقت بود، قیام نموده و جهت تواصل مفاوضات و تعلق اسباب محاملات، افتخار الاماثل والاعاظم، معتمدالدولة السلطانیة، مؤتمن الحضرة الخاقانیة، زین الدین آغا، که از متعینان درگاه ومخصوصان بارگاه‌است، بدان صوب صواب‌نما فرستاده شد تادرشرح مفصلات وداد و اتحاد و انشاءِ مخزونات گنجور فؤاد، بمشافهه ومواجهه بذل مجهودمصروف دارد و همیشه جام جهان نمای دیده که در مناط حواس دیده‌بان صور اعیان است، در طریق مراقبهٔ انعکاس صور مفاوضات علیهٔ واردات مراسلات متوارد و متواصل خواهد بود.

همواره چتر گردون سای سلطنت و اقبال برمفارق اسلامیان ممدود الظلال باد. ازدارالسلطنهٔ تبریزدرسادس جمادی الثانیه مرقوم ارقام محبت واخلاص [شد[1]] بالنبی و آله و صحبه الامجاد الی یوم التناد*.

۱ــ متن: (شده).

* منشآت فریدون بیك، جلد اول ص۳۰۸ تا ۳۰۹.

جواب

بسم الله نستفتح و بحمدالله نستنجح. چون شجرهٔ طیبهٔ تعارف ازلی و نهال افضال‌منهال‌تألف لم‌یزلی که از اوان عهد قدیم «و لکن‌الله الف‌بینهم‌انه عزیزحکیم»[1] در حدایق ثمر حقایق الارواح جنود مجندة پرورش یافته ، آرای نشو و نمای «اصلها ثابت و فرعها فی السماءِ[2]» است ، بقدرت حکمت آیت «لهم فیها من کل ـ الثمرات[3]» بانواع لوامع اثمارمحبت اثوار که آب خوردهٔ جویبارفیض فضل پروردگار است بفحوای‌افاضت نمای «ورزق ربك خیر وابقی[4]» متوالیاً باروری گردد، چنانچه مصدوقهٔ این مقال مصدق حال فرخنده مآل آمده ،

و کرمة حب البین فی الخلد اثمرت   باکرومة قـد سر منها سریـرتی
و لـم تنزل الاثمـار فیه تجددت   بحسب طرب فی کل فصل حدیقتی

هرآینه بروفق سنت سنیه و سیرت مرضیهٔ تهادوا تحابوا نوباوه‌ای که دست معاهدهٔ الست تحاب ابدی آنرا[5] [از] شواهق‌شاخسار «وفیها من‌الثمرات‌رزقالکم»[6] باصنایع اصطناع اعتناء و اجتناءِ نماید و نقاوه‌ای که‌انامل مطالب‌متناول تواد سرمدی او را ازگلبن «انبتها نباتاً حسنا[7]» اقتناء کند، پرورده بزلال «ویسقی من ماء معین» وآوردهٔ درطبق‌اجلال «تؤتی‌اکلها کل‌حین[8]» مصحوب‌صحایف‌تحیت‌وسلامی که‌درخطوط‌اخلاص حظوظش‌هرثمره شجره‌ای ازسرابستان مؤاخات وهرنقطهٔ ثمره‌ای ازفروع[افنان[9]]

۱ـ سورة الأنفال ٦٥   ۲ـ سورة ابراهیم ۲۹   ۳ـ سورة محمد ۲۷   ٤ـ سورة طه ۱۳۲
٥ـ متن :که   ٦ـ سورةابراهیم ۳۲   ۷ـ سورة آل عمران ۳۲   ۸ـ سورة ابراهیم۳۰
۹ـ متن : [وافنا]

مؤاخات تواند بود ، مشحون بلطایف مدحت وپیامی که هر حرفی از آن طرفی بود مالامال از زلال موالات [قویم[1]] و هرسطری از آن شطری نماید از کمال مصافات قدیم ، بجانب حضرت اخوت منقبت سلطنت منزلت ، جلالت قباب ایالت ایاب ، ممالك پناه ملائك سپاه ، سلطان اجل اکرم کامکار ، نویان اعدل افخم نامدار ، مظهر آیات مکارم الاخلاق فی الآفاق ، مظهر رایات الشوکة والاجلال بالاستحقاق ، المؤید من عندالله علام الغیوب ، غیاث السلطنة والدنیا والدین [حضرت اخوت انتساب سلطان یعقوب[2]] ابد الله تعالی بمیامن تأییده عمره و شدد بنطاق محاسن تأییده حصره ،

سلام من السلسال والشهد اعذب ومن نفحات الورد ازکی و اطیب

سلام علی من لیس یحصی جمیله وان کان طول الدهر یملی ویکتب

ابلاغ و ارسال میرود و همگی همت بی همال و جملگی نهمت بی اهمال ، بر طراوت ریاض سلطنت و نضارت نهال مملکت و ملکت حضرت اخوت منقبت مصروف و بر حصول آمال و امانی و وصول بمراقی سعادت دوجهانی مشغوف .

الله الحمد که نزهت جای مصادقت و بستان سرای موافقت بر وجهی سر سبز و سیر آب گشته که هرصبح صادق دم تنسیم نسیم مخالصت غنچهٔ مرامی میشکفاند و تموج هوای معاهدت شمیم ورد مؤانست را بهرمشامی میرساند ،

ز عطر او دماغ جان سالم چو نافه بوی مییابد دما دم

چو در سنبل چرد آهوی تاتار نسیمش بوی مسك آرد ببازار

و پیوسته نظر مطمح پاك و مسرح بصر ادراك آنکه كلك براعت نهاد ، آبیار ریاحین

۱ــ متن : قدیم ۲ــ این قسمت در منشآت فریدون بیك درصدر نامه و قبل ازعبارت « چون شجرهٔ طیبه» درآمده وغریب بنظرمیرسد .

روضهٔ اتحاد بوده، ارقام التیام انجام خامهٔ محبت که بحقیقت [طراز[1]] فرادیس چمن سرای قراطیس نامهٔ مودت‌است، مقتنص مخالصت انظار مفاوضت آثار گردد ومسلك‌سعادت مقصد حب خطوات حفظ‌المودة‌احسن‌الحسنات مسلوك گشته، درجنت خلت و روضات موالات مضمون و مکنون «و اقبل بعضهم علی بعض یتساءلون[2]» در طی مراسلات و زی مخاطبات صورت ظهور پذیرد.

ریاض‌خلد محبت از آن بود سیر آب که آبیاری او می کند نهال‌قلم

بنا بر تحقیق آن معانی، درین حین، قدوة الاعاظم والمقربین، اسوة الاماجد والمعتمدین، محیی الدین محمد بك امیر شکار، که از جملهٔ نیکو بندگان خدمتکار و زمرهٔ مخلصان جانسپارست، برسم رسالت ارسال یافت، تا در اعلام و استعلام حالات ظفر غایات خفض جناح تفصی نموده در قضاءِ اداءِ حب البین و اتحاد جانبین، ورقاءِ محبت ارتقاءِ ما فی الضمیر، طعمهٔ شاهین چرخ آیین خاطر خطیر ساخته، مکنونات در محبت بالماس تقریر سفته دارد و از سرائر حسن عقیدت مآثر خلوص مودت خبری نهفته نگذارد. چون مقصود اصلی تسلسل سلسلهٔ سلسال‌مفاوضات مخالصات آیات بود، اطناب اطناب مقصور گشته این نامهٔ ولا بدعا اختتام یافت. سایهٔ همای سلطنت آرای بر فرق فرقد سای گسترده باد، بمحمد و آله الامجاد و صحبه الانجاد.

در شهر جمادی الثانیه، از دارالسلطنهٔ قسطنطنیه مرقوم ارقام اخلاص‌اختتام شد بالخیر والسلامة*.

۱- متن: (طراویس) ۲- سورة الصافات

* منشآت فریدون بیك جلد اول ص ۳۰۸تا۳۰۹

نامهٔ سلطان بایزید عثمانی بسلطان یعقوب

درتقاضای شاهین

دعواتی که شاهباز اوکار «ادعونی استجب لکم[1]» در فضای چرخ برین آسای همتش بال‌قبول گشاید و مدحاتی که شواهین شواهق «یحبهم و یحبونه[2]» درمأوای تقیظ و انتباهش حمایم قلوب رباید، بجناب شریف عالی حضرت سلطنت منقبت، ملك سیرت فلك رفعت قدر قدرت قضامکنت، اخوت مآب معدلت ایاب نصفت قباب مملکت پناه ملکت دستگاه، مهر سپهر ملاحت و نیك اختری، سپهرمهرمعدلت و دادگستری، همای همایون فال دولت و اقبال، طائر فرخ فال سعادت و اجلال، متمم محاسن السیر و مکارم الاخلاق، حاوی قوانین السلطنة بالاستحقاق، المؤید من عندالله بتأییده المتین، المنصور بالنصر العزیز والفتح المبین، کریم الاخلاق و محبوب القلوب، معزالسلطنة والعظمة والدنیا والدین، سلطان یعقوب، ابدالله تعالی دعائم قوائم ملکه و سلطانه و ایده من لدنه بلطفه و احسانه، ابلاغ و ارسال می‌رود و بعد از تقدیم مراسم محبت و وداد و تمهید قواعد مودت و اتحادی که در عهد اول برنامهٔ ازل ثبت گشته، انهای رأی عالم‌آرای، نموده می‌آید که جناب، رفعت مآب، افتخار الأماجد والاعاظم، زبدة الأماثل والأفاخم، الموصوف باصناف المفاخر، الموصوف باوصاف المآثر، شمس الدین یار احمد قوشچی، زید قدره، چنانچه معلوم [خاطر[3]] عالی‌است، مدت مدید وعهد بعید، درآستان ملایك‌آشیان

۱ـ سورة المؤمن ٦٢ ۲ـ سورة المائدة ٥٩ ۳ـ درمتن این کلمه نیست

درزی ارباب اختصاص مندرج و در نظم خواص انسلاکی داشت و اکنون که بنا بر گزیدن مرغان شکاری بآنصوب صوابنما ، حسب الاجازة العلیة، رفته، بعدازتحصیل رخصت و التماس حضرت ،که دلیل طریق دولت و هادی سبیل بخت وسعادت‌است ، در سلك خدام انجم احتشام انخراط و التیام خواهد یافت .

ترقب آنکه او را بعنایت پادشاهانه و مراحم خسروانه محظوظ فرموده ، همیشه بعین عنایت منظور و بمزید مرتبت و قربت منزلت مرعی و سرافرازساخته ، بنوعی که از صید بلند پرواز همت شاهی حضرت رفعت پناهی که ،

بازیست همت توکه پرواز می‌کند

زیر پرش فلك [چو[1]] بزیر فلك کلنك

مطعوم و بسمت [نیکوبندگی[2]] مرسوم گردانند تا موجب امتنان گشته ، شرط خدمت [گذاری[3]] جانبین‌را مرعی دارد و چون احوال مرغان شکاری و قوشخانهٔ مارا از او تحقیق‌خواهند فرمود، [بشنغار[4]] چرخ پیمای سبك رفتار ، اگردسترسی داشته باشند، دریغ نفرمایند .

چون غرض حصول مطالب و مآرب طرفین است ، بزواید اطناب نرفت . همواره طیور آمال و امانی ، طعمهٔ شاهین عزایم سلطانی باد ، برب العباد*.

۱ــ ایضاً در متن این کلمه نیست . ۲ــ متن : نیکو بندکه ؟ ۳ــ متن : وامکداری . وقاعدة :گزاری ۴ــ متن: وبشننار .

* منشآت فریدون بیك ، ص ۱۱۳ ــ ۲۱۲

جواب

همواره شهباز پرواز توفیقات الهی و سیر نسر طائر چرخ مملکت و شاهی را از آشیان دولت و اقبال و اوکار خلافت و اجلال نشیمن، در وقت عدالت و مورد جلالت عالی جناب سلطنت مآب، پادشاه سلیمان سریر عالی جاه و شهنشاه جهانگیر مملکت پناه، مظهر لطف الهی و مظهر احسان نامتناهی، رونق فزای زمین و زمان و فرمانفرمای انس و جان، صید انداز وحوش متنوعه و هژبر وسباع و شکار باز طیور «اولی اجنحة مثنی و ثلاث و رباع[1]» سلطان کمند شیرافکن و خاقان عدو بند خصم شکن، المؤید من عندالله الملك المجید، معز السلطنة والخلافة والسعادة والاقبال، ابوالفتح سلطان بایزید، لازال عقاب سهامه طائراً فی جوف صدورالاعداء وما برح صقر احکامه سائراً فی اوج الاعتلاء.

بعد هذا، درین ولا که طائر قدسی و شاهباز الهی، نامهٔ نامی وختامهٔ گرامی نزول و ورود یافته، مخالب افهام رفع تنق ارقام کلام آن کرده، این پیام استعلام رفت که [از] سه دست شاهین که قبل ازین بدان صوب صوابنما فرستاده بودیم، درراه دو شاهین را مرغ روح از شاخسار قالب پریده و بدان آستان فلك آشیان نرسیده و قوشچی بکتاش از امیر اعظم ابابکر یك ستاده آورده است و درین ولا سه دست چرخ که فی الواقع نسر طائر چرخ[2] ازصدمت چنگال ایشان در زیر بال سیمرغ کوه قاف آسمان گریزان است وبآن جانب فرستاده بودیم، رسیده و بموقع استحسان بی پایان افتاده وچون مفهوم گشت آن جناب سلطنت مآب طالب شاهین مناسبند،

۱ــ سورة الفاطر ۳ ۲ــ چرخ یاچرغ : جانوری است شکاری مشهورو معروف ازجنس شاه چشم و عربی آن صقراست . (برهان‌قاطع)

بنابرآنکه در دارالسلطنهٔ تبریز جهت برودت هواء نزدیک است که شنقار ارواح از شدت‌سرما متضرر گشته بجانب قشلاق ازلی پرواز نماید وقوشهای پادشاهانه را بجانب قشلاقات فرستاده بودیم، عجالةالوقت دودست‌شاهین که حاضربود بقوشخانهٔ آن عالی جناب فرستاده شد. ان شاءالله العزیز که چون محّل بهار شاهینهای لایق ازقشلاقات بقوشخانهٔ همایون آورند، ازآن جمله شاهینهای پادشاهانه بقوشخانهٔ سعادت آشیانه فرستاده خواهدشد.

لایزال ظل ظلیل همایون فال ذات ملك خصال برمفارق اهل اسلام ممدود باد، الی ابدالآباد [1]

۱ـ منشآت فریدون بیك جلداول، ص۳۱۴ـ۳۱۳

نامهٔ سلطان بایزید به‌سلطان یعقوب

هوالملك المهیمن المستعان . حضرت اخوت مآب کامیاب سلطان یعقوب

سلام و ان کان منا مجدداً　　　　علیکم کما ان السّلام قدیم

نسایم لطایف تحیّاتی که‌هبوبش روایح قمیص تعارف ازلی به‌مشام ارواح توالف لم یزلی رساند وشمایم شرایف مدحاتی که ورودش فوایح [عذوب] فیض تواد ابدی بکام اصحاب اتحّاد سرمدی چشاند وصوالح ادعیه و سلامی که ابکار سراپردهٔ «اصبحتم بنعمته اخوانا» برمنصهٔ نطق بلاغت آرا جلوه داده لمعان انوار آثار آن چهره گشای جمال حسن عهد و خلوص عقیدت و صور تنمای نشأت صدق اخلاق وصفای طویت گردد، بحضرت سلطنت منقبت اخوت مآب جلالت قباب مملکت پناه ، سلطان اجل اکرم نامدار ، نویان اعدل افخم عالی مقدار ، صاحب کرایم الاقبال بالتأییدات السبحانیة ، ساحب اذیال الجلال علی سریر الاجلال البایندریة ، حامی حومة الاسلام بحدی السیف والاقلام ، ماحی ظلم الظلم عن صفحات الایام ، نقطهٔ مرکز شوکت و شهریاری ، محیط دائرهٔ جهانگیری و جهانگشائی و تاجداری ، المختص بانظار الطاف «الذی الف بین القلوب» غیاث السلطنة والدنیا والدین سلطان یعقوب ، نورالله شموس سماء سلطنته بانوار التأییدات الغیبیه والتوفیقات اللاریبیة

ولازال روح القدس فایض عزه　　　　وما برح روح الله عطر شامه

ویسعده الاقبال فی کل حالة　　　　و یقیله الآمال حسب مرامه

ابلاغ و ارسال یافته، چون نظم درر ولآلی بیان التیاع واصطناع درملك غررمتلالی عبارات براعات انطباع سمت تعذر وامتناع دارد، در آن باب بشواهد ضمائر مرآت انتفاع ومراصد

خواطر آفتاب ارتفاع اکتفا نموده، صفحات ارجا و [انجا صوف][1] صفوت صفت صفهٔ صفا و مصافات که دارالخلد نعیم مؤاخات است بحکم «واشرقت الارض بنور ربها[2]» باقلام اشعهٔ مهر محبت ومهربانی و ازلمعات اقمار مودت و دل نگرانی نگاشته ولسان کلیم سان، دروادی ایمن حسن العهد من الایمان، بلطایف نکات مصادقت آیات ونفایس کلمات موافقت غایات جاری داشته، زبان حال بدین مقال مترنم که.

وفی طور وجدی لایغیب جمالکم و عین التجلی عاینتنی بـرؤیتی

هدانی صباح الحب قبل طلوعه من المشرق الحرفی حرف المحبة

للّٰه الحمد که بر وجهی ریاض مترعة الحیاض خلوص عقیدت از زلال سلسال تحابوا اللّٰه سراسر سرسبز وسیر آب وغنچهٔ شاخسار صفای طویت درهوای فضای حب اللّٰه بنوعی شکفته وشاداب که هر [صبح[3]] نسیمی روح افزا از مهب حب قدیم متنسم و هرسحر بلبلی خوش نوا درچمن ود قدیم مترنم. رجاء واثق [وامل صادق[4]] که دائماً انوار «ان اللّٰه یحب الود القدیم» ازمصابیح مصافات فطری لامع و ابواب عهود مستقیمه را مفاتیح موافات جبلی یوماً فیوماً فاتح بمنه وجودة جوده.

دربن فرصت، جهت تجدید قواعد حب البین و تمهید مراسم اتحاد جانبین، جناب مفخر الاکارم والاعاظم، قدوة الاماثل والاماجد، اسوة المقربین عمدة المعتمدین تاج الدین ابراهیم، دام عزه راکه از جملهٔ بندگان خاص و چاکران ذواختصاص است، فرستاده شد که آنچه از اسالیب رسالت وقوانین بلاغت سزد بتقدیم رساند. ان شاء اللّٰه العزیز تااوان «یوم ینفع الصادقین صدقهم[5]» منافع این حال فرخنده آمال

۱-چنین استدر متن ومعنی آن دانسته نشدوچون نسخهٔ دیگری نبود تصحیح آن نیز ممکن نگردید وشاید هم کلمه اول بقیاس «انحاء صوب» باشد.

۲ـ سورة الزمر ۶۹

۳ـ متن: [صبح شفاه)

۴ـ متن: اهل صدق

۵ـ سورة المائده ۱۱۹

قرین خلود آجال گشته ، مآثر آن شامل احوال اهل روزگار شود .

چو درسنبل چردآهوی تاتار اسیمش بوی مشك آرد ببازار

چون مقصود کلّی اعلام و استعلام حال برنهج انتظام بود ، بخیراختتام یافت والحمدلله خالق الانفس والافاق والصلوة والسلام علی نبیه محمد، متمم مکارم ـ الاخلاق وعلی آله وصحبه الذین انتظم باقتفاء آثارهم سلسلة المحبة والوفاق وسلم تسلیما

دراواسط شهر محرم الحرام از مقام دارالسلام ، صینت عن حوادث الأیام ، رقم زدهٔ اقلام محبت والتیام گشت ، بالخیر والاقبال ، برین نهج انتظام یافت*.

*ـ منشآت فریدون بیك ج۱ ص۳۱۵ـ۳۱٤

جواب

سقی‌الله ارضا قد طویها رسوله　　　فاطفی ضرام المستهام وصوله

[محبت الهی عطیه‌ای[1]] ازعطایای نامتناهی است و حب ایزدی سرمایهٔ نجات ومخلص حقیقی ازجمیع آفات که درعبور ازطریق مبداء بمعاد دوچار هزواردی وملاقی هرمخلوقی گردد. بحمدالله که این مرتبهٔ عالی بیمن تعارف ازلی وتوادّ ابدی باحضرت سلطنت منقبت اخوت منزلت خلافت مرتبت، عدالت پناه جلالت دستگاه، نصفت صفات رأفت آیات، افتخار سلاطین الآفاق، جالس مسند الخلافة بالاستحقاق، ناصب اعلام الاقبال بالجدالسعید، محمودالخصال مسعودالفعال، المستفرد بالخلقة ـ الطیبة والخلق الحمید، المؤید بعون‌الله الملك المجید، معین السلطنة والخلافة والمعدلة والدنیا والدین، سلطان بایزید، لازال مفتخراً بوجوده الاقبال و معتضداً باعتضاده الجلال، ازجانبین متحقق گشته ومی گردد.

مهراست کزو حیات جانها بخشند　　　پرتو بزمین و آسمانها بخشند
هرکو بهره محبت افتد آخر　　　از ملك سعادتش نشانها بخشند

درین ولا، که ورود مقدم کریم رسول فرخ وصول، عمدة الاماثل و الاعیان، اسوة المقربین وفخر الاقران، تاج الدین ابراهیم‌بك، زید مجده و اعاده‌الله تعالی سالماً وغانماً، احباء دین ودولت را مبتهج ومسرور واعدای این محب وبدخواهان آن حضرت را محقر ومقهور گردانیده واز بشارت مزید محبت داد خدمت داد وبر وفق اتحاد روحانی، این محبت نامهٔ گرامی، درفضای جسمانی، سمت ظهور پذیرفت وپرتو

۱- متن: [برمحبت الهی وعطیة]

خورشید یکجهتی بعالم و عالمیان منعکس و منجلی گشت و درشکر این موهبت عظمی وغنیمت کبری برلسان خامهٔ اخلاص و ناطقهٔ ختامه اختصاص طوطی گفتار شکر ریز وشهدانگیزشد . امید است که نتایج این معنی بروجه عموم شرق‌وغرب را حایز گردد و از جوانب خواطر بوفاق و حسن اتفاق سمت انجذاب یابد . چون سرمحبت از آن اعز است که زیاده ازین شاهد زبان سراز پردهٔ بیان بیرون آورد ، یا سمند سخن را درمیدان خصوصیت بیش‌از آن جولان دهد ، لاجرم عنان تعبیراز آن عرصهٔ خطیرمنعطف نموده، بدعای ابد پیونداختصار کرد .

همیشه مشرق سعادت ازپرتو آفتاب عنایت فروزان ودر مغرب عواقب چراغ مغفرت مشعله افروزان آباد بمحمد و آله وصحبه ، صلّی‌الله علیه وسلّم.*

* منشآت فریدون بیگ ص ۳۱۵

نامهٔ سلطان یعقوب آق قیونلو به سلطان بایزیدخان عثمانی درباب غلبه بربایندر طاغی

الحمدلله الذی نصر عبده و اعز جنده بتوارد مواهب الفتح والظفر وهزم احزاب من جحد طاعة سلطانه و امن بلطفه عن قهرمانه فطغی و کفر. لیس کمثله شیء فی جبروته ولم یکن شریك فی ملکه وملکوته والصلوة والسلام علی خلیفته فی خلیقته محمد و آله وصحبه وعترته.

وبعد، چون همواره همای بلندپرواز همت علیاهمت ما» درفضای هوای توکل، بحسن تأییدات و یمن توفیقات ربانی، بسط جناح نموده ، جهت استنجاح مقاصد طیران دارد ودر مضمار شکرگزاری مواهب الهی ونعم نامتناهی عطایای اجتهاد و وتوسن اهتمام ما دراعلای اعلام عدل وحسان و اماطهٔ بنیان ظلم و عدوان جولان و سیران می نماید ، هرآینه هروقت که اقدام اغتنام در رکاب همایون انجام به توجه تحصیل مرام در آید، طلیعهٔ فتح و اقبال بتأیید ذوالجلال بدستیاری «و لینصرن الله من ینصره»[1] بانجاح آن مبادرت می نمایدوهرگاه که سرگشتگان دیار ادبار سرخلاف از گریبان تمرد وعناد بیرون آورند ، سفاح قهرمان الهی بحسام خون آشام «فقطع دابرالقوم الذین ظلموا»[2] بمقام انتقام مسارعت می نماید والحمدلله علی جلایل نعمه و توالی کرمه . مقصود ازین مقدمات آنکه چون بمقتضای نظر تربیت آفتاب خاصیت پادشاه فلك رتبت عالی جاه وشهنشاه والامرتبت عظمت پناه، سلطان فریدون رتبت جم آیین و خاقان دارا درایت اسکندر تمکین ، فرازندهٔ تاج خلافت و فروزندهٔ شمع رأفت ،ملاذ اهل ایمان، ملجأ بیچارگان، قاتل الکفرة، قامع العجزة، غوث الامة

۱ـ سورة الحج ۴۱ ۲ـ سورة المائده ۴۵

البیضاء، عون الملة الکبری، باسط بساط الشوکة فی السریر النصفة، رافع الویة النصرة علی اوج السعادة، ظل الله فی الارض علی الاطلاق، مالك الممالك بالطول والعرض بالاستحقاق، القائم بامر الله الملك المجید والمؤید بتوفیقه العزیز الحمید، ضیاء السلطنة والخلافة والدنیا والدین، سلطان بایزید، لازالت شموس الطافه طالعة عن مشارق العز و الاقبال وما برحت کواکب اعطافه لامعة عن مطالع المجد والاجلال که شمول آن حال خدّام آستان علیین مقام طرفین را معهود است ومستلزم استمدادپذیری درجات علیه واستسعاد رسی بمقاصد سنیهٔ ایشان می گردد، بایندر طاغی را که پروردهٔ مکرمت و نعمت این خاندان و رضیع شفقت این دودمان بود، بکثرت اعطاف وشمول [الطاف] ازاکفاء و اشباه ممتاز می داشتیم، درین اوقات که جهت مراعات بعض مصالح ملك و دین، او را بضبط اقطار بعض دیار عراق تعیین فرموده بودیم و جمیع امراء عراق را بانقیاد واذعان اوفرمان [برشده بود][1]، از ملاحظهٔ قدرت جزوی و اختیار عرضی واستقلال اعتباری، اعتبار بر گرفته، بحکم تغیض الاناء عندامتلائها قدم ادب از جادهٔ مراعات حدّ خود بیرون نهاده و طریقهٔ وخیمهٔ کفران نعمت و طغیان و ضلالت و مخالفت پیشنهاد سلوك کرده بود وجهت اختلال اعتدال قوای دماغش، مواد وساوس شیطانی، محرك خیالات فاسدهٔ حکومت سلطانی گشته، دیدهٔ بصیرتش بعماء ضلال ازملاحظهٔ این معانی احتجاب یافته که ظهور نور سها چندان تواند بود که سطوت سلطنت اشراق آفتاب جهان تاب ازمطلع صبح صادق اقبال ساطع نشده وقطره راآن مقدار وجود متراثی گردد که تلاطم افواج امواج ازبحرمحیط و محیط بحر اورا متلاشی اکرده است.

خیال حوصلهٔ بحرمی پزد هیهات چهاست درسر این قطرهٔ محال اندیش

۱- بنظرمی آید که کلمه «بر» زائد باشد.

«ذلك بان‌اللّه‌لم‌یك مغیّراً نعمة انعمها علی قوم حتّی یغیّروا مابانفسهم»[1] ومع هذا چون‌دربن اوقات اخبارتوجه هواکب نصرت شعار،بابعض‌اقطار دیار آذربایجان،بعزم شکار استماع نموده ، مجال اقدام بربن‌امر بی‌عاقبت وانجام متسع یافته ، ازمؤدای

اذا رأیت نغور اللیث بارزة   فلا تظنن ان اللیث یبتسم[2]

ذهول یافته وجمعی که بموجب فرمان همایون ما درسلك اطاعت او درآمده بودند ، بخدعه وتلبیس نزد خود برده وشریك شقاوت ساخته وگروهی مدبر را که ازتدبر درعواقب امور محروم بودماند ، درطریق خسران رفیق خذلان خود نموده ودست شیطنت محفوف بزّی لباس‌سلطنت گردانیده ، بنشرظلم‌وعدوان ونهب اموال مسلمانان دراز کرد و مورد آیت «الذین ینقضون عهداللّه من بعد میثاقه ویقطعون[3] ماامراللّه بهان یوصل ویفسدون فی‌الارض‌اولئك‌لهم‌اللعنة ولهم‌سوءالدار»[گردید؟[4]]

چون بعد ازمعاودت از شکار، نزول‌اجلال در دارالسلطنهٔ تبریز واقع شد ، منهیان اخبار مسامع اصفا را ازین معنی انباه و اخبار نمودند . از آنجا که اقتضاء قهرمان سلطنت وصولت وجلالت است ، علی‌الفور جهت عزم بدفع طغاة کالصوم والصلوة ازمفترضات دانسته، دراوائل رمضان حسبنااللّه لمن‌بغی‌علینا گویان‌اگرچه فرصت‌تجهیزبلشکر اطراف جهت تنگی[وقت ؟[5]] محال‌بود .

سیکفینی الآله وحدّ سیفی   لذی الهیجاء یحسبه شهابا

را ملحوظ نظر نیت بلند همت نمود وبرسیدن عساکرنصرت شعاروالشکریان حدود و اقطار توقف ننمود وبا جمعی از خدّام بهرام انتقام که همواره ملازم رکاب

۱ـ سورة‌الانفال ۵۵   ۲ـ بیت ازمتنبی‌است. اسدی گوید :

نبایدشد ازخندهٔ شه دلیر   نه‌خنده است دندان‌نمودن زشیر

۳ ـ سورة البقرة ۲۵   ٤ ـ ظاهراً اینجا یك یا چند کلمه افتاده ، شایدهم: گشته

۵ـ این کلمه در متن نیست.

همایونند ، ایلغار فرمودیم و چون نزدیك ساق مضرب خیام عساکر نصرت فرجام شد، آن بی‌اقبال را خبراقبال مواکب جلال رسانیدند ، دیدهٔ بصیرتش ازحدّت لمعان خورشیددولت‌ما خیره و روز کارسرگشته‌اش چون شب غم‌تیره گشت ومجال تحمل حملهٔ اقبال درمجمع قتال محال دیده ، دست تدّبر ناصوابش اعتصام پیرامن کوهی از جبال شاق بروفق « سآوی الی جبل یعصمنی مـن‌الماء[1] » درآورده ولیکن از زبان مبارزان که حملهٔ جملهٔ ایشان درحین تلاطم امواج بحار جلالت کوه را از جامی‌برد، آیت «لاعاصم‌الیوم من‌امرالله[2] »می‌شنید . بالجمله‌ازجانبین‌صفوف متقابله‌ساخته بمقاتله آغازنمودندو برمقتضای «اذاجاءنصرالله والفتح[3] » بیك‌طرفة‌العین ،آن گروه بی‌شکوه پریشان [دوران‌آشفتگی[4]] درسلسلهٔ خذلان کشیده شدند وبایندرراچون درگریز، گزیری جزتحصن بحصن‌عدم وفنا نبود ، درعین فرار،مهم اورابرقتل‌قرار گرفته، خلیل بك صوفی سر اوراهمان ساعت‌بقدم‌نصرت توأم ماآورد وجمعی که‌در ىلك اسر بودند، بعضی‌راجهت رعایت قواعدسیاست بسزا رسانیده وبعضی عفونموده مقداری نیز در کنج حبس مقید سلاسل و اغلال گردانیده شد تا موجب عبرت اولوالابصار گردد .

چون اخبار این بشارت مسّرت آثار مهیج مواد استبشار اصدقاء دولت جانبین وموجب‌انشراح اولیای سلطنت طرفین بود ، این فتح نامهٔ غرا اصدار یافت تا علی رؤس الاشهاد خوانده ، باعث فزونی شادمانی ایام همایون ابد مقرون شود .

همواره مسامع علیهٔ خواص مجلس سامی از اصغاء جواهر پیام نصرت انجام متعرض باد [الی] . ابدالاباد بمحمد وآله وصحبه‌الامجاد* .

۱ـ سورهٔ هود ٤٥ ۲ـ ایضاً ۳ـ سورةالنصر ۱ ٤ـ جمله پریشان بنظرمی‌رسد.

* منشآت فریدون‌بیك . جلداول ص۳۱۷ـ۳۱٦

جواب

نسیم‌الصبح زرمنی ربا نجد وقبّلها   که بوی دوست می‌آید ازآن پاکیزه منزلها

طوالع سعود کامرانی و اقبال و طلایع جنود امانی و آمال که از مطالع اوج فلک جلال طالع و ازمجامع عزو اجلال لایح شده، اعنی «کتاب مسطورفی رق منشور[1]» کالنورالّلامع من جانب الطور، که ازوادی مقدّس وموقف اقدس عالی حضرت سلطنت منقبت، اخوت مآب، عظمت ایاب، شوکت قباب جلالت نصاب، مهرسپهر تاجداری وسپهر مهرمملکت داری، سلطان اعظم ممالک پناه وخاقان معظم نصفت دستگاه، افتخار سلاطین العرب والعجم، اعتضاد خواقین الترك والدیلم، ساحب اذیال المروّة علی بساط النصفة، صاحب کمال المعرفة فی مقام المعدلة، ناشرالامن والامان، منبع اللطف والاحسان، الراغب فی دفع اعداء الدین بتوفیق «نصر من‌الله[2]» و الغالب علی المخالفین فی کل آن وحین، بتأیید «وماالنصرالامن عندالله»[3]، المنظور بانظار الذی الف بین القلوب، عمادالسلطنة والخلافة والعظمة و الدنیا و الّدین سلطان یعقوب، لازال مدی الدهور والایام رایات سلطنته العالیة المظفریة السلطانیة فی الخافقین خافقة ومابرح السنة الانام بآیات معدلته الرّفیعة الابدیة السّرمدیة فی العالمین ناطقة، در بهترین وقت مسعود شرف نزول و ورود یافت و ارجاء[4] و انحاء دار الخلد مؤاخات که رشك نگارخانهٔ چین بوده، عزم گلستان ارم‌آباد این دیار جلیل الاعتبار کرده مقرّخلافت ومستقرسلطنت را طراوت نقش بوقلمونش در افزود و اطراف واکناف صفهٔ صفای خلّت را که اساس شریعت استیناسش بانامل بنی‌الاسلام علی خمس مؤسس

---

۱ ـ سورة‌الطور۲،۳   ۲ ـ سورة‌الصف۱۳   ۳ ـ سورة‌الانفال ۱۰   ۴ ـ متن: ازجاونجای.

گشته، استحکام فزود و ازعنوان یدبیضاسانش نشان انوار شامل الآثار «واشرقت الارض بنور ربها»[1] درخشیده، مجلس سامی را نورانی گردانیده و ازبنیان سورهٔ آل عمرانی معجزبیانش آیت راست گفتار «و انزلنا الیك الکتاب بالحق مصدقا»[2] برآمده، طوطی جان را شکرشکر وشهد حیات چشانید وازتیسر فتوح تازه و تحصیل نصرت بی‌اندازه وسرنگونی بایندر خارج از طور بایندری و مقتولی آن بدبخت، بعد از چندین شکست ومکسوری، معلوم ومفهوم شده، موجب ضم فتح تازه نسبت بر-کسراعدای پیشین افتاد وبدرجهٔ «نورعلی نور»[3] پیوسته در عالم وعالمیان کالشمس المنیر واضح وهویدا گشت و ازمطالعهٔ حقایق آن دیباچهٔ کرامت شعار وملاحظهٔ دقایق نکتهٔ بلاغت آثارش روحی تازه و روحی بی‌اندازه بجسم اهل ایمان درآمده وقدوم متبر که‌اش‌رابااشارت «هذا کتاب انزلنا مبارك»[4] مقارن ساخته ودر حقایق ذات بهجت خاطرملکوت ناظر جای داده، اضعاف الطافی که درضمن آن ملاطفهٔ گرامی مندرج بود تحیات صالحات مقتبس از شرایف اوقات ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات که‌ازفوایح مسکیهٔ آن‌نسیم‌روضهٔ رضوان‌معنبر گشته، بمشام اهل عرفان در-رسد وتسلیمات زاکیات منتخب ازلطایف عبارات «عسی‌ربنا ان یبدلنا خیراً منها»[5] که‌ازبراعات آن‌شمیم روح و ریحان‌معطرشده‌بدماغ‌انس‌وجان دررود، متحف ومهدی داشته همواره خواهان مشاهدهٔ معنوی که بین‌الخواص‌باحدی اللقائین معروف‌است دانسته، لب عین‌الحیات ملاقات صوری شناسند. نیل[6] آن یوسف مطلوب کماوقع بین آل یعقوب بروجه مرغوب مقدر گرداد، انه رؤف بالعباد. و چون مرآت ضمائرحسی و اشارات‌سرائرانسی از زنگ کدورت‌خالی و از ریب و یا عاری است وفروغ اشراقات‌انوار جمال شمس‌وداد وپرتو اضائت‌آثار کمال مهراتحاد، درسمت-

١ــ سورةالزمر ١٩ ٢ــ سورة المائدة ٥٢ ٣ــ سورة النور ٣٥ ٤ ــ سورةالانعام ٩٢و١٥٦ ٥ ــ سورةالقلم ٣٢ ٦ــ علی‌القاعدة باید اینجا کلمه‌ای افتاده باشد.

الرأس بکانگی بروجهی سمت انجلا و انعکاس پذیرفته وبنوعی درافق مملکتین بل فی‌اعلی العلیین ظلمت زدا وچهره‌نما گشته که توهم دوئی از میان رفته .

میان او وجان غیر از اشارت نگنجد هیچ چیزی‌ذی‌بشارت

وغبار [دوجائی[1]] از دیدهٔ غولان‌خفاش رنگ حسد پیشه وبومان‌زشت آهنك خراب اندیشه درفضای آن محل طیران و جای سیران نمانده و هریك بنام‌عدم و ویرانیهای خارج عالم پویان و گریزان و بی‌نام و نشان شده‌اند . هرآینه تطویل مقدّمات این مرام و اکثارفقرات شوق وغرام که هرچند محل‌اعدا ومیشش اوداست بیش ازآن مناسب ننموده‌باختصار انجامید و ادعاء این معنی بنابرثبوت و نفوذ آن بحجج قاطعهٔ قاضی محکمهٔ ازلیه احتیاج بامضای مجدّد نداشت ، بدلیل الحق یعلو ولایعلی علیه مکتفی‌شمرد وازتکلّفات ومبالغهٔ کلك سریع‌البیان‌وخوف‌اغراق‌سفینهٔ رقم دربحرمداد بی کران کناره گزیده اسکندر وار ازسیاهی حیاتبخش استغنانمود والله علی‌ما نقول وکیل وانه علی ذلك لشهید .

امید که همواره فرق اعدای بدرای وچشم نمك بحرامان کج ادای افکنده وبرکنده ودر زیرسم‌سمند مستمند غلطان‌وگوی چوگان بازان میدان‌خدایگان جهان بوده .

مخالفان ترا جز بلا خدا ندهاد بلاست‌خصم، بلارا بجزبلا ندهاد

آمین بحق‌خاتم‌الانبیاء والمرسلین‌صلّی‌الله علیه وعلی‌آله وصحبه وسلّم تسلیما دائماً الی‌یوم‌الحق والیقین . الذی نطق فی‌امثال هذه المواضع و انکسارالمشرکین یقول‌الله عز وجل وهو اصدق القائلین : «فقطع دابرالقوم الّذین ظلموا والحمدلله رب‌العالمین[2]»*

۱ــ متن : دوجاری. ۲ــ سورة‌الانعام ٤٥

* منشآت فریدون‌بیك ، جلداول ص ۳۱۹ــ۳۱۸

نامهٔ سلطان یعقوب به سلطان بایزید درباب فتح گرجستان

فیروز کار آنکه بفیروزی ازنخست فتح و گشاده کار زنام خدای جست

سبحان من قهرغیره ونصرعلی الشرخیره احمده و اصلی علی احمده من الحمد بارغده ومن السلام باحمده . این فاتحهٔ فتح آثارمقدمهٔ طلوع بیانی آمده که مقصود از آن ظفربرغنیمت شکرسانحه‌ای ازسوانح مشکوره واداء محمدت بعضی ازعنایات موفورهاست که بدین وسیله درین ولامجدداً تحریك سلسلهٔ مصافات ومؤاخات عالی حضرت سلطنت پناه خلافت دستگاه، عدالت منقبت معالی منزلت جلالت مرتبت، المجاهد فی سبیل الله القاهر سطوة سیوفه من اتخذالهه هواه ، ناصب اعلام الدین ، حافظ ثغورالاسلام والمسلمین ، قامع آیات الکفر والاعتساف ، رافع رایات العدل والانصاف المؤید بمزیدالتأیید من الملك المجید ، مغیث السلطنة والخلافة والعدالة والاقبال، عالی حضرت اخوت مآب خلافت قباب، سلطان بایزید ، اقرالله تعالی عیون سلطنته بتباشیرالفتوحات الازلیة وتخاطب الافلاك عن علوشانه ، مخاطبهٔ علیه نموده میشود. قال الله تبارك وتعالی «واما بنعمة ربك فحدث» [1] . صورت سانحه آنکه چون مفتح ابواب فتح وفیروزی ومسبب اسباب خیر وبهروزی ، عزیمت مشیت را متوجه استیناف استیصال اساس کفر وآثام وهدم بنیان معابد عبدهٔ اصنام داشت هرآینه توافق توفیقات قدریه باتدبیرات بشریه اقتضاء آن فرمود که اعلام ظفر فرجام اسلام متوجه جهاد گشته عساکر اصرت مآثر بقلع وقمع دیار کفار وسکان آن که همخوابهٔ سگان جهنم‌اند تحریض یابند و بواسطهٔ آن درین اوقات قورغرهٔ روزگار برگشته ، بعضی از احکام سلطانی که موقع [بتوقیعات[2]] موافقت اوامر ربانی آمده ، مخالفت

۱ــ سورةالضحی ۱۱ ۲ــ متن : (توفیقات)

نموده بود ، عزیمت غزو آن مخالف احکام الهی نموده ، بعون عنایت ازلی و امداد لم‌یزلی دراندك زمانی [بطالع] سعد' حوالی شهروقلعه آخسخه که‌عمدهٔبلاد ایشان است ' مخیّم سرادقات اقبال شد و ثواقب عزمات صائبه متوجه حصار آن گشت . در عرض یك هفته قلعهٔ مذکوره مسخر و مفتوح شد و حصاری بدان مناعت و امتناع وحصنی بدان حصانت و ارتفاع' فی اقل زمان لایقبله‌البیان بتحت تسخیردرآمد و روزجمعه هشتم رمضان‌المبارك کنه عید مسلمین است ، طلعت فتح وفیروزی بمبارکی چهره گشوده' اهل اسلام و ارباب توحیدرا دراثناء رمضان در دمی‌دوعید پدید آمد و امراء نامدار واقوام وعشایراو بیکبار گرفتار شدند . مستحفظان‌دیگر قلاع [که] خبرفتح آخسخه شنیدند ، بعضی قلاع خود سپردند وبعضی گذاشته گریختند . ازجملهٔ آن قلاع ، قلعه و شهر ازغور[1] [است] که چون صدمهٔ توجه جیوش پرخروش بدیشان رسید ، بتضرع و تشفّع‌هرچه تمامتر امان خواسته درپناه عفو و احسان از گرفتاری‌مؤاخذان نیل خلاصی‌یافتند واین شهر وقلعه چنانچه بر سبیل شیوع مسموع شده باشد ، مشهورتر و معمورترین قلاع و بقاع ایشان است ومعابد وهیاکل بدان مستظهر ومتیّمن‌اند [انجامی گشته[2]] وبنابرین‌اعاظم‌قسیسان ایشان که معتقد فیه ومستخدم احکام آن دیارند همانجا اختیار سکون نموده‌اند وبنابر کمال وثوق واعتماد ' آن حصن حصین را مدخرومخزن نفایس اموال‌ونقود وجواهر و اقمشهٔ آن‌مملکت گردانیده‌اند.این‌چنین شهر وقلعه‌ای‌بی کلفتی، مفتوح شد وجمیع غنایم ازعبید و اماءِ ونقود وجواهر ونفایس بتصرف درآمد وچون‌اخبار بقورغوره که ازبیم صدمت شوکت سپاه گردون صولت فراراقاصی کهوف ومغارات نموده بود ، رسید ، بتذلّل تمام منوچهر نام پسرخود را با پیشکش واموال‌بدرگاه

۱ــ شاید مقصود شهر Gorie باشد. ۲ ــ چنین است درمتن ومنظور ازآن دانسته نشد.

عالی فرستاده و از روی عجز وانکسار درمقام استغفار آمده واز جرم و گناهان خود استعفا نموده و چون از فحوای «امن یجیب المضطر اذادعاه»[1] چنان مستنبط است که اسعاف عموم مضطرین ، مادام که از احکام شرعیه حکمی عایق نکرده از تخلق باخلاق ربانیه و تحقق باوصاف سبحانیه تواند بود ، نظر برغایت عجز و اضطرار و نهایت جزع و اضطراب او نمود. بعدازآنکه ، برسبیل مسالمه ، انواع تقبّلات مالیه نمود ، شفاعت اورا از روی قبول تلقی نموده بوجه شرعی امان یافت و بعد ازتقضّی مقاصد دینیه و دنیویه عنان عزیمت بجانب دارالسلطنه معطوف گشت . چنین چه[2] مابین بدایت و نهایت کفایت این مقاصد ازچهل روز نگذشت « وبذالك فليفرح المؤمنون » .

چون عقد اخوت فی‌مابین بکمال ارتباط مربوط گشته ، هرآینه باخبار این اخبار که مبتنی برر باط و جهاد فی سبیل‌الله است ، تبشیر آن اعلیحضرت خلافت مرتبت که حامی حوزهٔ دین وحارس مشارع شرع مبین‌اند نمودن ، برذمّت حسن اخلاص و خلوص اختصاص لازم گشت و تبلیغ این رسالت را افتخار الاعیان ، افشار آغایساول ، بلغه‌الله الیکم واعاده الینا سالماً مبعوث شد و انی اتیمن بحمدالله مصلّیاعلی محمد دائماً و اتفأل بسم الله الرحمن الرحیم فاتحاً وخاتماً .

فاتحهٔ فکرت وختم سخن   نام خدایست بروختم کن *

۱ــ سورة النمل ٦٣   ۲ــ ظاهراً: چنانکه .

* منشآت فریدون بیك ، جلد اول ، ص ۳۳۱ــ۳۲۰

جواب

بسم‌الله تیمناً بذکره . الحمدلله الّذی نصرعبده من عنده و الصلوة علی نبیه اعزّه بجنده وعلی آله وصحبه‌الناسکین مناسك الجهاد فی‌عهده ، السالکین مسالك الاجتهاد من بعده .

سعدت بعزة نصرك الایام و تزینت بفرصتك الاعوام

قدجاء«نصرالله‌والفتح»[1] الذی یزهی و یکتب وصفه‌الاقلام

هدهد هدایت نوای اقبال بال وبلبل بلاغت اداءِ بشارت مقال که از نشیمن سباءِ صفاء مصادقت ومصافات و گلشن سرای دلگشای موافقت و موافات که حقیقت دارالفتح‌جنود آمال و امانی و بیت‌الفرح‌وفود اجلال و کامرانی‌است باجنحهٔ‌جبریل‌شان فواضل امتنان «یبشر کم‌ربکم برحمة منه ورضوان»[2] پرواز گرفته‌بود ، یعنی‌خطاب مشکین ختام و کتاب عنبرین ارقام حضرت سلطنت منزلت اخوت مرتبت معدلت منقبت ، مملکت‌پناه‌ملائك‌سپاه‌ممالك‌دستگاه ، سلطان‌اجل‌اکرم‌دین‌استوار ، نویان اعدل‌افخم‌ذواقتدار ، رافع‌اعلام‌الاسلام‌بالشوکة الشامخة ، قامع اصنام‌الآثام بالصولة الصائلة ، مفرّق مفارق‌العصاة عن نواصیهم ، مدمر قواعد ابنیة البغاة و صیاصیهم ، ناشر آیات العدل والاحسان ، قاهر رایات الظلم والعدوان .

آنکه درهنگام نصرت دیدن اسلام ودین

عروهٔ وثقی تأییدش بود حبل المتین

المختص بعون الله ، الذی انزل السکینة فی القلوب ، غیاث السلطنة والدنیا والدین ، سلطان یعقوب ، فتح‌الله تعالی مصاریع آماله بمفاتیح الاقبال و منح علیه

۱ــ سورة‌النصر ۱ ۲ــ سورة‌التوبة ۲۱

بمواهب افضاله مزیداً فی‌مراتب الابهة والاجلال ولازالت عزماته‌صائبة‌بلااشائبة وماـ برحت نهضاته واهبة بلاشائبة ، که هرحرفش‌طرفی بود ازظفر وفیروزی وهرسطرش شطری‌نمود از نصرت‌وبهروزی ، دراشرف زمانی که‌اشرف‌درجات‌شرف‌سعود اکتساب سعادات از دقایق ساعات مسعودش نمایند ومترصدان فیوضات فایض البرکات از صفحات مواردات ظفر آیاتش تفال گشایند ، سایهٔ‌اخبار و انتباه‌برساحت‌فردوس‌اشتباه بارگاه محبت پیشگاه گسترده، ازلسان هاتف نشان‌لطائف بیان خلوص جنان‌چنان خطاب‌رسید که :

مرحبا ای هدهد هادی شده — درحقیقت پیك هرشادی شده

ای زسرحد ظفرسیرتوخوش — باسلیمان منطق طیرتوخوش

وچون معاونت رحمانی مبانی‌فقرات نصرت‌آیاتش بمثابهٔ‌حصولی بودمشحون بفنون‌جواهرمعانی‌بدایع گوناگون،هرآینه بثواقب افکار وصواعق انظارفتح الباب لبابش نموده غنایم فرحت علایم‌ازضمایم مدخرات خزائن بشارات‌دفاین گردانیده، اطلاع‌برسوانح احوال فرخنده فال[1] مقرون بصوالح‌اعمال خجسته آغاز و انجام که دائماً مسارح‌ادراك محبان‌صادق‌الوفاق‌ومطارح انظارمخلصان وافی‌الاتفاق‌بود، بایسر سیرتی و احسن صورتی روی‌نموده و رشحه‌ای ازفیضان‌ودوحه‌ای‌از روضاتش آنکه در حین عزمات رایات تأییدات آیات و صدمات عساکر بسالت سمات ماهران قلعه گداز وبهادران قلعه انداز بضرب صوادم صوایل وهوادم مکاحل خاك تیرهٔ‌بارو و برج منایع قلاع وتباع گرج را کحل‌البصائر دیدهٔ عمیا مخایل اهل کفر و فجور که میل کشیدهٔ ذرور غرور است ساخته وازغور از غور مغاك تلوث توطن کفرهٔ ناپاك باوج تصرف متشبثان دولت ظفرفتراك برافراختهاند کماقیل .

۱ـمتن : فام.

واقتض سیف علاك كل مدینة | بكرا علیها الاناس خیام
و فتحتها و ابحتها و منحتها | نفراً و هم لجنابك الخدّام

موجب ازدیاد مواد بهجت و شادمانی و باعث تضاعف امداد مسرت و کامرانی گشته و ریاض ارواح ارباب استرواح از زلال چشمه‌سار خوشگوار اخبار طرب آثار مترعة الحیاض شد.

طوبی لك ای مبشر فیروزی و ظفر | کاورده‌ای ز روضهٔ دار الامان خبر
شادان شد از اشارت تو جمله انس و جان | بشاش از بشارتت آفـاق سربسر

آری هر صاحب بصیرتی که بنابر وعدهٔ «انافتحنالك فتحاً مبیناً»[1] از دارالملك «والذین جاهدوا فینا»[2] اعنهٔ ارادت انسانی بانامل اوامر ربانی بازداده و روی اجتهاد بدار الجهاد شدائد قضبانی نهاده پای مصابرت و تجلّد درمیدان مقاومت و تدبّر ثابت دارد و نصرت دین مبین را واسطهٔ حصول فتح مبین شمارد، لاجرم بمصدوقهٔ کثیر النجح «ان تستفتحوا قد جاءکم الفتح»[3] قائد هدایت عواید «لنهدینهم سبلنا»[4] بزمزمهٔ «لاتحزن ان الله معنا»[5] طرق فتوحات دین پرور و مناهج فیوضات آئین گستر بر چهرهٔ دولت خورشید صولتش گشاید.

حاصل ظلمات بجز نور نیست | چشمهٔ حیوان زخضر دور نیست
هر که عنان داد بدست خدا | کی ظفر از موکب اوشد جدا

امید واثق و رجاء صادق که دائما دلالت وافی هدایت آیت «هل ادلکم علی

۱ـ سورة الفتح ۱ ۲ـ سورة العنکبوت ۶۹ ۳ـ سورة الانفال ۱۹ ۴ـ ایضا ۶۹
۵ـ سورة التوبة ۴۰

تجارة» [1] که مثمر مرابح دوجهانی و منتج نتایج نجات ونجابت جاودانی خواهد بود ، روز گار فیروز گار حضرت اخوت دثار سلطنت شعاری راشامل و کافل آمده یوماً فیوماً مسامع ارباب مجامع بغرر درر اخبار ظفر آثار مزین گردد .

فتح هر کاری که شد بهر خدا   در پی آن فتح باشد فتحها

درین فرصت چون قدوة الاماجد والاخیار، زبدة الأعاظم والأمثال، شرف الدین افشار، رزقه الله الوصول الی مقر السعادة من الأبرار، که جهت ابشار وافشاء رغایب ومواهب که ازجناب مفتح الابواب باب ظفر مآب را چهره گشاده بود مرسل شده بعدازتبلیغ رسالت وتقدیم لوازم بلاغت رخصت معاودت یافت ، این صحیفهٔ امانی برسم اداء تهانی، مرقوم رقم محبت ومهربانی [گردید]، دراوائل شهرصفر، ختم بالفتح والظفر، سنة احدی وتسعین وثمانمائه .

ای آنکه گشت نام توفتاح هر کلام   کردیم ختم نامه بنام تو والسلام *

---

١ - سورة الصف ١٠   * منشآت فریدون بیك ، جلداول ، ص ٣٢٣-٣٢٢

نامهٔ سلطان یعقوب به شاهزاده سلیم پسر بایزید

چنانکه در ضمن شرح حال سلطان بایزید ثانی گذشت، وی هشت پسر داشت که پنج پسر او در حیات پدر مردند و سه تن باقی ماندند بأسامی احمد و سلیم و قرقود. قرقود مردی تحصیل کرده و طرفدار علم وعلما بود و بهمین جهت سپاهیان بخصوص ینی‌چریها باو نظر خوشی نداشتند، واحمد مردی ملایم وخوشرفتار بود که مورد توجه بزرگان قرار داشت. اما سلیم بمناسبت طبع پرخاشجوی سپاهی مورد قبول و محبت تمام سپاهیان بود.

اختلاف مشرب این سه باعث شد که بایزید آنها را ازهم جدا کند. پس قرقود را به ساحل مدیترانه فرستاد واحمد را بحکومت اماسیه و سلیم را بحکومت طرابزون و سلیمان پسر سلیم (که بعدها بنام سلطان سلیمان قانونی معروف شده وعثمانی را باوج قدرت رسانید) بحکومت کافا (کفه) ازولایت قرم (= کریمه) منصوب کرد. اما سلیم خواستار ناحیه‌ای در اروپا بود و بهمین جهت به کافا رفت وازپدر درخواست ناحیه‌ای در اروپا کرد. بایزید قبول نکرد، سلیم هم بکمك تاتارها برضد پدر قیام نمود و سلطان بالاجبار دوشهر سمندریه و ودین را در ۱۵۱۱ باو واگذار نمود.

متعاقب این عمل، قرقود هم ولایت ساروخان را تصرف کرد؛ سلیم هم بحد خود قناعت نکرده بطرف ادرنه آمد. هرچند سلطان هردو را مغلوب کرد، ولی باصرار ینی‌چریها، بایزید دوبار سمندریه را به سلیم داد. درحین عزیمت به شهر اخیر، ینی‌چریها سلیم را بعزیمت قسطنطنیه ترغیب نمودند وبدین ترتیب وی وارد قسطنطنیه شد وبایزید را مجبور باستعفا کرد (۸ صفر ۹۱۸). بایزید در روز دهم ربیع‌الاول همان سال مرد وباحتمال قوی سلیم او را مسموم کرد.

پس ازآنکه سلیم پادشاه شد، برادرش احمد را با پنج فرزند او و قرقود برادر دیگرش را بدست آورد ومقتول ساخت.

کتاب ملاطفت مآب و بلاغ بلاغت انتساب که ارقام محبت فرجامش رقم زده براعة براعت آثار و فحاوی مودّت معانیش مخطور خاطر منیرعالی جناب سلطنت شعار دولت دثار، سعادت نصاب عدالت اکتساب، دری برج السلطنة والاقبال، درة اصداف اصناف الابهة و الاجلال، مظهر انوار الخلافة، مظهر آثار الرحمة. المنظور بالنظار من لااله سواه، یمین الدولة والعدالة والخلافة والافضال، سلطان سلیم شاه، سلمه الله تعالی فی دوام ظل حضرت والدها الکریم، ملاذاً للاقبال ووفقه لاعلاء اعلام الشوکة والجلال شده بود، درصحبت رسول حمیدالاخلاق طیب الاعراق، خضربك، زیدمجده، مبلغ و مهدی گشته، درساعت همایون وزمان مسرت مقرون، عز ورود یافت وچون درحجب عبارات رائقه و استار اشارات فائقهٔ آن انوار صدق و اخلاص منجلی و لمعات نیرات صفا واختصاص مترائی بود، موجب قرة عیون عواطف و مهربانی و مستدعی نضرت ریاض آمال و امانی گشت و آنچه درطی الفاظ و کلمات فصیحهٔ مذکوره سمت افصاح یافت وازمکنون عبارات بلیغهٔ مزبوره آثار مهرومحبت محل ایضاح یافته، مطابق مافی الفؤاد وموافق ضمیرصادق الوداد نمود ولاغرو ان الولد[الحر]یتبع آبائه الغر. از کمال توافق ذات بین و وفور التیام طرفین که میان این دو دودمان خلافت آشیان واقع است جمیع ممالك و دیار وتمامی اقطارعدالت مدارحکم دار واحدومنزلت خاندان متوحد یافته، عالی جناب سلطنت مآب نامزد سلطنت ایالت جوار این دیار شده اندوقربت جبلی بتقرّب صوری مؤدی گشته یقین است که از ادامت لوازم مصافات که لازمهٔ حسن مجارات است یوماً فیوماً امارات التیام تمام وعلی الدوام شواهد موافقت سعادت فرجام سمت ظهورخواهد یافت و آنچه برذمّت عطوفت ذاتیه ومحبت فطریه متحتم است، ازین جانب متلاصق خواهد شد و منتظر که از آن جانب شریف طریقت

اقامت قواعد مراسلات و ادامت قوانین مفاوضات مسلوك ومرعی افتد. زیاده اطناب نرفت اطناب عمر ودولت باوتاد خلود مربوط و روابط سلطنت وسعادت بسلاسل ابود منوط باد، بمحمد وآله وصحبه الامجاد الی یوم التناد *

*منشآت فریدون بیك، جلد اول، ص ٣٦٩-٣٦٨

جواب

اقلام یاقوتی ارقام و ارقام جواهر انتظام که از ترصیع کلمات زرکار وتحریر خامهٔ سواد نگار منشیان اعلی جناب خلافت ایاب سلطنت شعار عدالت دثار ، مهر فلك تاجداری وسپهر مهر شهریاری ، ملك‌الملوك الایرانیة ونورالعیون‌الباینددریة.

فرازندهٔ توغ نصرت شعار　　　فروزندهٔ تیغ آتش شرار

سلطان کشورگشای عدوگداز وخاقان ملك آرای دوست نواز ، شمس فلك جلالت وجهانبانی ، شمسهٔ ایوان عدالت وکامرانی ، المنظور بانظار المحبة من‌الله الذی الّف بین‌القلوب ، غیاثاً للسلطنة والخلافة والجلالة والعظمة والعز والاقبال ، ابوالنصر سلطان یعقوب ، رفع‌الله تعالی خیام سلطنته الی اوج السعود و شیّد اطناب عمره باوتادالخلود ، درصحیفهٔ مذهب سیم زمین بصفحهٔ مزین مرغوب و رنگین ، زیب وزینت فزوده ، با برید سباء صبا رفتاروپیك باد پای‌خوش‌اطوار ، اصدارفرموده درخجسته‌ترین ازمنه وخوبترین امکنه ، شرف نزول وسعادت وصول یافت وچون سطور لآلی‌اندودش ، دال‌بود برصفاء ذات خجسته صفات آن‌دربی‌همتا ، افسرتسبیح دعا ساخته گفت :

هست تاعقد ثریا سبحهٔ کیوان چرخ

بخت یعقوبی بود با دولت یوسف‌قرین

وآنچه درباب اتحاد موروثی و وداد جبلی نوشته بودند ، ازین جانب نسبت باحضرت خاقان کشور ستانی ، ابوی خداوندگاری ، خلدظله السامی واین مخلص صمیمی متزاید و متضاعف ملحوظ فرموده ، از سمت نقصان دور شناسند و ابواب مراسلات مفتوح داشته وخدمات‌مرجوعه راآماده‌دانند . حاکمند و السلام*

---

* منشآت فریدون‌بیك ، جلد اول ، ص۳٦۹

نامهٔ سلطان یعقوب بسلیم فرزند سلطان بایزید خان ثانی

ازموافقت بخت کامکار و مساعدت سعادت روزگار ، این مقصود مترقب و مرصود وهمین مطلب منتظر و مشهود می باشد که همواره نهال اقبال و گلبن جاه وجلال جناب سلطنت شعار سعادت [دثار][1] ، عدالت اکتساب جلالت انتساب ، دوحهٔ روضهٔ خلافت وجهانبانی ، ثمرهٔ شجرهٔ سلطنت و کامرانی ، دری اوج حشمت و کامکاری ، درّ درج شوکت وشهریاری ، المنظور بانظارمن لااله سواه ، عضدالدولة والدین ، سلطان سلیم‌شاه ، اطال‌اللّٰه‌تعالی واعوام سعادته فی‌ظل خلافة والده العظیم‌الشأن ، ازجویبار عنایت ازلی خرم و شاداب و از امطار سحابِ سعادات لم یزلی فرخنده و سیراب گردد . درین اوقات خجسته ساعات بواعث الفت ذاتی و دواعی رأفت فطری که از مأخذ روابط‌محبة الاباء ابعاث یافته [باشد[2]] و آثار اثمار تألف جبلی و تعاطف اصلی که از شجرهٔ انتماء «اصلها ثابت و فرعها فی‌السماء[3]» انشعاب پذیرفته ، ایجاب تحریك نهال‌عواطف و وداد بنسایم سلام‌لطائف انتظام نمود . چون بیمن تأییدات سبحانی و حسن توفیقات یزدانی ، روابط مؤاخات و ضوابط مصافات فی‌مابین [خلافت[4] عطایای] این دودمان عدالت آشیان و آن خاندان خلافت ارکان بمؤیدات الهی و مؤکدات نامتناهی احکام تمام و التیام مالاکلام یافته ، هرآینه اصول‌اخلاقی را بفروع اختصاصی مزید ارتباطی وتجدید انبساطی‌انگیختن از لوازم مکارم نمود و جهت ابراز مخزونات ضمیر منیر و اظهار مکنونات خاطر خطیر افتخارالاماجد و الاعیان ، قدوة الاماثل و الاقران ، معتمدالسلطانیة ، امیر

۱ــ متن : آثار ۲ــ بنظرمی‌آید این کلمه زائد باشد ۳ــ سورهٔ ابراهیم ۲۹

٤ــ ظاهراً عبارت ناقص‌است و شاید چندکلمه‌ای افتاده باشد

کمال‌الدین اسمعیل یساول که از چاکران رفیع درگاه اقبال پناهست، بدان صوب صواب نما فرستاده شد که باداء شفاهی از حقیقت محبت کماهی اشعار و اخبار نماید و آنچه لسان تعبیر ارقام خجسته انجام از تفصی آن قاصر آید، ترجمان زبان بلیغ البیان از کیفیت شان محبت و عاطفت بر صحیفهٔ تبیان بمنصهٔ ظهور و اظهار رساند.

[منتظر و مراقب[1]] آنکه همواره بارسال رسل و رسائل، ابواب اعلام حالات و انهاء مقاصد و مسائل کشاده دارند. زیاده اطاله نرفت. اسباب انتظام حکومت و اقبال ومعدّات التیام دولت و اجلال مرتب باد، بمحمد وآله و صحبه الامجاد والختم بالصلوة علی محمد بمقام قشلاق قره باغ *

۱ـ متن : منتظر ومراقبت

* منشآت فریدون بیک ج ، اول ص ۳۷۰- ۳۶۹

جواب

مقصد اقصی ومطلب اعلی و صفای جان و حضور جنان ، بهبودی حالفرخنده فال صحت ذات ملك خصال وخرّمی بساط نشاط و خوبی بزم جنت خضرتحضرت سلطان یعقوب بخت یوسف لقا بود که ناگاه نامهٔ سعادت آیات بهجت غایات و ختامهٔ مشکین مسطورعنبرین صفحات ، ازدست رسانندهاش ، عمدة الاعاظم والأكارم اسمعیل آغایساول ، زبد مجده ، در اسعد زمان و اشرف اوان در رسید و محبّت و التفات آن پادشاه عالیدرجات ، مالكممالكالنصفة بالاستحقاق، حامی حوزةالاسلام علیالاطلاق ، ممهد قواعد الخلافة ، مشید مراسم المرؤة ، فاتحهٔ رسالهٔ شهریاری و خاتمهٔ مجموعهٔ بختیاری ، فهرست ابواب عطاء و زبدهٔ نکات سخا ، سعید الطالع محبوب القلوب ، الذی وقعت الاشارة فیاول الصحیفة الی اسمه المرغوب ، ابدالله تعالی ظلال رأفته علی مفارق کافة الانام و ادام ایام عمره و اجلاله بحقخیرالأنام ظاهر و باهر شد و سبب تفریح خاطــر و فزونی بشاشت و شادمانــی گشت و از فحاوی سپهر مطاویش خورشید حب ازلی و نور ود لم‌یزلی تابان و درخشان نموده ، موجب ابتهاج دوستان و سبب اختلال دشمنان افتاده و همیشه مرکوز خاطر فیض مآثر بود که‌پیشتر ازتوجه آن عالی حضرت ، حسبالاجازهٔخداوندگار والامر ثبت و سلطان ابوت منقبت خاقانی ، ادامهالله علی سریر السلطنة و ایده فی امورالخلافة ، بغزایغزای گرجستان توجه نما [ید[1]] . اتفاق چنانچه در[هربار[2]] شان آن عالی شان بر همگنان مقدّمست، دربن خصوص نیز گوی والفضللمتقدم

۱ــ متن : (یند) ۲ــ متن : (هرباریاب) و شاید : (هربارو هریاب)

را بچوگان سبقت ازمیدان شهامت ربوده. امید که ما را نیز از فحوای انما الاعمال بالنیّات شرکتی در ثواب بوده باشد و بالله التوفیق. باقی حالات از دارنده معلوم دارند. ظلّ عالی ممدود باد *



* منشآت فریدون بیك ج. اول، ص ٣٧٠

نامهٔ مادر بایسنغر بن یعقوب بسلطان بایزید

عالی جناب سلطنت مآب عدالت ایاب جلالت قباب ، سلطان اعظم و خاقان معظم ، مالك رقاب الامم ، مولی ملوك الروم والترك والدیلم ، ناشر مناشیر اللطف والكرم ، المنتشر صیت مفاخره فی العالم ، المشهور بین الجمهور بمكارم الشیّم و معالی الهمم ، ظل‌الله فی‌الارضین ، ممهد بنیان الملك والدین ، مبدّد شمل الكفرة والمتمردین ، سید الغزاة و المجاهدین ، المؤید بتأییدات ربّ العالمین ، غیاث ـ السلطنة والدنیا والدین ، الواثق بالله الحمید المجید ، ابوالنصر سلطان بایزید ، اعلی‌الله تعالی اعلام سلطنته بعلوشانه و ادام‌ایام بقائه بسمومكانه فی شهور الایام و اعوامه ، تحیّت و سلامی كه دولت دارین وسعادت منزلین آیین اجابت و آذین استجابت آن تواند بود ، مرفوع می گردد وهمیشه‌انتظام امور دولت والتیام اسباب شوكت‌آن عالی رتبت جمشید منقبت از واهب المواهب مسموع و بتأمین ملائكهٔ مقربین‌مشفوع باد ، بالنبی و آله الامجاد .

و بعد انهای رأی صواب نمای حضرت خداوندگاری ، عظمت پناهی ، ظل اللهی‌لازال‌محفوفاًبالعون الالهی، آنكه یادگار فرزند كامكارم، قرة عیون‌السلطنة غرة جبهة‌الخلافة ، عضدالدین والدنیا ، ابوالفتح بایسنغر میرزا ، ادام‌الله و ابقاه ، نسبت [به] عالی جناب سلطنت مآب خلافت قباب ، آتاه‌الحكمة و فصل الخطاب ، محبت و اتحاد هرچه تمامتر دارد و امید چنان است كه یوماً فیوماً این معنی در ترقی وتزاید بوده ، همیشه متضمن انواع بهجت و مسّرت و دائماً متوسل اصناف دولت و سعادت گشته ، احبا را سبب‌حصول امنیت و فراغت و اعدا را باعث‌شمول

کلفت ومضرت گردد و رعایای جانبین که فی‌الحقیقة ودایع‌الله فی‌الارضند بآسایش وبهروزی اوقات[گذرانده] لحظه‌ای اهمال و اغفال ننمایند و لهذا بعض علماء ، از اشهر حکما ، نقل فرموده‌اند که محبت سلاطین ازعدالت اشرف است و عدالت با آن چون مهر در برج شرف . زیرا محبت مقتضی است که فی مابین ابواب مکاتبات و اسباب مراسلات مفتوح و مهیا شده و اعلام و استعلام حالات برفع مطالب ومهمات و اشعار و ایما بملتمسات سائر و دائر گردیده ، فقرا و ضعفای مملکتین درمهد امن غنوده ، ازروی جمعیت[خاطر]بزراعت‌وعمارت در کوشندوچون پریشانی روزگار و روزگار پریشانی از ساکنان حوزهٔ حمایت ولایتین مرتفع شود ، بعد ازآن‌نتیجهٔ عدالت بظهور آمده ترتیب مقدماتش بدلائل عقلیه و قیاسات نقلیه دست میدهد و الا بی محبت امنیت محال و تصور عدالت بعیدالاحتمال است و بنابر آنکه تحریك سلسلهٔ محبت قدیمی از آن سلطان عالی شان حفظه‌الله و ادامه الی انقراض‌الزمان واقع گشته ، درین وقت نیز طریقةالفضل للمتقدم را مسلوك داشته ، شرایط ابوت و بزرگواری بجای آوردند و مذکور نیز بپایهٔ سریرخلافت مسیر رسل و رسائل مرة بعد اخری ارسال و اصدار نموده ، نوازش نامهای پی در پی از آن طرف در ــ رسیدن و ازین‌جانب در فرستادن‌اند و در تزاید و تضاعف شبهه و شائبه‌ای نیست ، لاجرم بجهت تأکید مبانی اتحاد و تأسیس جدران وداد و بسط اصلاح ذات البین ونظم مصالح مملکتین و کفایت مهمات دنیویه و رعایت حقوق اخرویه این چند کلمه نوشته توضیح نمود که بزیادتی حبور ویکجهتی و فزونی حضور و یگانگی پادشاهان کامکار و سلاطین اسلام‌مدار مؤکد گردد . والله اسئل ان یؤتیه بمیامن عدلیه وسلطانه تأییداً و یؤیده بفضله و امتنانه تأبیداً ، فیتمتع به الاسلام والمسلمین و یصلح بمساعیه کل امور الدولةوالدین بمحمد و آله وصحبه اجمعین *

---

۱ ــ متن : (گزاینده) * منشآت فریدون‌بیك ، ج‌اول ، ص۳۲۸ــ۳۲۷

جواب

مکتوب مرغوب بلاغت شعار فصاحت آثار آن مهدعلیا ، ادامها الله تعالی فی حریم العفة و سرادقات العصمة ، لانتظام‌الدین‌والدنیا ، دراشرف ساعات‌و ایمن‌اوقات سعادت وصول یافت و چون متضمن بود بانواع کلمات خیرالدیشانه و سخنهای حکیمانه از ورودش بسی محظوظ گشت و هرچه در باب حب‌البین و مصافات این جانب با یادگار فرزند کامکار نوشته اعلام کرده بودند و آن را سبب آبادانی و فراغ بال رعایا و فزونی امنیت و موقوف علیه عدالت انگاشته ، بالجمله در جای خود بود . ان شاءالله بعد ازین نظر باول یکی در صدد خواهیم افزود و تا ابد الاباد این رابطه را فی مابین مستحکم و غیر منقطع تصور نموده ، بعنایت [الله] دست تطاول آسیب صوری از پیرامونش دور و مهجور مانده ، رشتهٔ حب حقیقی مشدّد خواهدبود ، درین‌خصوص‌اصلاً وقطعاً دغدغه‌ای‌نکشیده خاطرهمایون را درآسایش تام و راحت خاص و عام که ودایع‌الله العلام اند بیش از قیاس عقلی شمرده ، این شیوهٔ مرضیه را از محض دینداری ومسلمانی محقّق دانند که حکما گفته‌اند الملك والدین تؤامان و نیز مشهور است که لایرحم‌الله من لایرحم الناس . چه‌از سلطنت غرض‌امنیت فقرا و فراغ بال ضعفاست و آنچه در زمان پیشینه شده بود ودفع آن را نیز باز آن خیر خواه سبب گشته ، در اصل قصور از مسارعان طرق فتن ، امراءِ پرآشوب آن انجمن بودند و حکام غزا انجام این جوانب را هرگز میل آنچنان شور و غوغا نبوده و نخواهد بود و علی الدوام غذای صمصام اژدر فام ایشان دمای اعدای بی دین اولئك کالانعام[1] است و تا بی ادبی در آن حدود واقع نشود ، بهیچ

---

۱ ــ سورة الاعراف ۱۷۸

وجه ازین طرف تغییری نخواهد شد و هر خدمتی که بوده باشد اعلام نمایند که در تقدیم تأخیر نرود.

باقی همیشه سراپردهٔ عظمت و کامرانی و [ناموسیهٔ [1]] عصمت و جهانبانی رشك سرادقات آسمان باد، برب العباد والحمدلله وحده الذی صدقنا وعده *

۱ــ چنین است عیناً درمتن

*منشآت فریدون بیك ، ج ، اول ص۳۲۹-۳۲۸

نامهٔ سلطان بایزید خان بن محمد خان بیایسنغر در خصوص تبریك جلوس وی و تسلیت مرك پدرش یعقوب

السلام علیکم بما صبرتم والسلام لدیکم بما ظفرتم . چون بقاء مآثر سابقهٔ محبت ازلی و دوام تنابج روابط لم یزلی میان طائفهٔ عظیم الشأنی که خلعت خلقت ایشان بطراز « جعلناکم خلائف فی الارض »[1] و کسوت رفعتشان باعزاز « رفع بعضکم فوق بعض »[2] مطرّز و معزّز باشد ، نعمتی است از نعماء الهی و اعم مکرمتی است از آلاءِ نامتناهی ، سیما در مقامی که رتبت صداقت بقربت قرابت رسیده و درجهٔ وداد بمرتبهٔ اتّحاد انجامیده و شکراً من الله تعالی و نعمه که قواعد انتظام این موهبت فرخنده فرجام ازقدیم الایام میان این دودودمان عالی مقام سمت استحکام دارد ، هرآینه فحوای کرامت مؤدای من بشر من الله عباده بوعدهٔ ان الله یحبّ ان یری اثر نعمته علی عبده چنان اقتضا نمود که عرایس آثار آن نعمت عظیمه و نفایس مظاهر آن محبت قدیمه در صورت تقدیم مراسم پرسش و دلجوئی و تمهید لوازم نوازش و تهنیت گوئی بر منصهٔ ظهور جلوه گر آید . بنابر آن افتتاح کلام بتقدیم سلامی مدحت انجام که بمیامن همم اعتنا و مهم اهتمام متعهد استقامت عهدهٔ ارجمند و متضمن استدامت حیات ابد پیوند تواند بود ، مشحون بفنون پیامی فرحان ختام که از فوایح نسایم او روایح نشو و نماء ربیعی و از نفایح شمایم او نکهات منایح حیات طبیعی استشمام توان نمود ، بجانب حضرت سلطنت منزلت بنوت مرتبت ، نجابت نجاد عدالت مناد ، سعادت قباب جلالت نصاب ، ممالك پناه فلك دستگاه ، فرزند اعز اکرم کامکار ، جوانبخت سلطنت شعار ،

۱ـ سورة یونس ۱۰ ۲ـ سورة الانعام ۶۵

نتیجهٔ سلاطین نامدار، بقیهٔ خواقین عالی مقدار ، وارث سریر شاهی، جالس مسند پادشاهی،منظور انظارعنایات ربانی،ملحوظ لحظات‌هدایات سبحانی،الولدالحرالذی یقتدی بآبائه‌الغر، مظفرالسلطنة والدولة والاقبال، حضرت فرزنداعز کامکار،سلطان بایسنغر ، ادام‌الله تعالی‌فی‌دوام‌السلطنة الابدیة بقاه واعانه بالتأییدات السرمدیه فیما یتمناه ولازال محفوفاً بالعواطف الرّحمانیة و ما برح محفوظاً باللطایف الصمدانیة ، ارسال و ابلاغ می‌رود و نگاشتهٔ کلک اشعار می گردد که چون از فحوای مراسلات اخبارات منفهم گشت که عالی حضرت جنت خضرت فردوس آشیان رضوان مکان مغفرت پناهی ، غریق بحار عرفان و آگاهی ، مظهر آثار غفران الهی، حضرت‌اخوت دستگاهی ، انارالله سبحانه برهانه و افاض‌علیه احسانه و امتنانه ، اجابت دعوت « والله یدعوا الی دارالسلام »[1] براطالت بقا درین دارفناانجام راجح دیده، نفس‌سلیمش امر « رجعی‌الی‌ربك »[2] بگوش‌تسلیم‌شنیده ، اطناب‌سرادقات‌اقامت‌امکانی‌ازفسحت‌جای صورتعیّنات کونی بقضاء بی‌انقضاء عالم مکانی کشیده ، خاتم قدرت و نگین مکنت مکین ملك بی‌قرار باصابع ملکت صنایع اعقاب وراثت دثار باز گذاشته ، رایات توجه غایات عزیمت بجانب دارالسلام خلود و قرار برافراشته و غرف دارالسرور مغفرت عقبی را برشرف دارالسریر سلطنت دنیا اختیار فرموده ، شاهین روح پر فتوحش از اوکار افکار شاهی ونشیمن جولانگاه پادشاهی بحظائر قدس و ارائك انس طیران نموده ،

ببهشتی وشان عالم غیب — که مصونند ازنقایص‌عیب

پیوسته ، انواع هموم باعث بر تأسفات تحسّرآمیز و اصناف غموم مقرون بتلهفّات تحیّرانگیز دست داد . زبان حال بقال این نظم بدیع منوال مرثی شد .

فوا اسفا الّذی قدقال یعقوب — لفقد یوسف فی‌الصبر کایّوب

۱ــ سورة یونس ۲٦ ۲ــ سورة‌الفجر ۲۸

لتسمعن عن ابناء الزمان اذی　　تاسفاً حزناً فی فقد یعقوب
ندانم آن مه اورا چه اتفاق افتاد　　که بدر ناشده در سلخ و در محاق افتاد

اسکنه‌الله تعالی فی بحابیح رضوانه و نور ضریحه بمصابیح عفوه و غفرانه

اگر او شد برون از قید هستی　　بحمدالله والمنة، تو هستی

اما چون بحقیقت پیوست که دست اصطناع و تربیت کردگاری جهت زینت مسند شوکت و شهریاری، حضرت بنوّت دثاری را گزیده و قسّام سعادت سهام «واورثنا الارض الّذین اصطفینا»[1] سهم مواریث ملك و ملت در کنار دولت و دامن امنیت او نهاده و ابواب‌خزائن مواهب دفاین «و یتّم نعمته علیك و علی آل یعقوب کما اتمها علی‌ابویك»[2] برچهرهٔ فرخنده فالش گشاده و اخوان و اقربا و ارکان وفا، بکف اعتراف از انهار «لقد آثرك اللّٰه‌علینا»[3] اغتراف نموده، ایادی تایید مبادی حضرت ملك علام رنگ زنگ هر ظلام بصیقل تیغ نصرت پیام از صفحات مرآت ایام زدوده و آفتاب جلالت از مشرق ایالت یافته و اثمار کمال آثار سروری که در ازهار و قابلیت فطری مکنون و مکمون بود براغصان بروز سمت ظهور یافته، بحارفرصت مآثر خاطر گردون مناظر بافواج امواج ابتهاج تموّج پذیر گشته از لسان مسّرت بیان اشفاق جنانی رسوم نهانی بفحوای این معانی مودّی شد:

یهنیك بالمجد الزمان واهله　　و نحن نهنیه به بالمفاخر
و سلطنة موروثة مستقلة　　قدوم مدی العلیا بنشر المآثر
شدافسر عنایت‌شه تاج‌تار کش　　بر تخت سلطنت‌شده بادامبار کش

والحمدلله علی ذلك و الان خلوص همت رفیع‌بنیان وخصوص‌نیت عالی‌مکان براندراج‌عقود دولت بی همال درسلك نظام وانخراط عهود سلطنت و اقبال در عقد

١ـ سورة القاطر ٢٩ اصل آیه: ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا

٢ـ سورة یوسف ٦　　٣ـ ایضا ٩١

انتظام مصروف و بر ارتفاع کواکب مصادقت مطالع باوج مدارج سعود و اتصال اجرام موافقت لوامع بذروهٔ معارج سعود معطوف بوده ارادت سعادت افادت آنکه دوحهٔ عهد قدیم وشجرهٔ طیبهٔ ود قدیم، بترشیح، زلال ولا، صفت «اصلها ثابت وفرعها فی‌السماء»[1] یافته بانواع بوانع ثمرات موالات منافع بارور گردد بوجهی که:

چراغ زمین زو منورشود — دماغ زمان زو معطرشود

اکنون حضرت فرزندی را لایق وسزاوار آنکه در ازاء این موهبت جسیمه وعطیهٔ عظیمه ابتغاء مرضات الهی واقتداء بمحاسن سنن حضرت مغفرت پناهی نصب‌العین انظار تفرس آثار ساخته، اشفاق پدرانه را فوق‌الحد تصور فرمایند و باعلام لوایح حالات وسوانح مهمات ابواب مراسلات مفتوح دارند.

جهت تبلیغ این معانی و تمهید این‌مبانی افتخارالاعاظم والاعیان قدوةالاماجد والاقران شیخ حسین آغا که از زمرهٔ نیکوبندگان درگاه و مخصوصان آستان فلك اشتباه‌است ارسال یافت .

کواکب‌دولت و اقبال و ثواقب شوکت واجلال از مطالع سلطنت و کامرانی طالع باد و ختم‌الکلام بحمدالله والصلوة علی نبیه محمد علیه السلام در اواسط صفر بالخیر والظفر ازدارالسلطنهٔ قسطنطنیه مرقوم رقم محبّت و وداد شد . تم*.

۱ــ سورهٔ ابرهیم ۲۹

* منشآت فریدون‌بك ، جلد اول ، ص۳۲۵ــ۳۲۳

جواب

الحمدلله والسلام علی عباده الّذین اصطفی. فرخنده ظهورستارهٔ سپهرمرادی که از آفاق صبح رومی رخسار آیینه کردار آمال و امانی تأیید و خجسته طالع کوکب سماء ودادی که از مشارق شوارق ظلمت زدای شادمانی بهنگام عموم غمام شام اندوه عنا بسان کوکب یمانی درخشید ، «لقد من الله علی المؤمنین اذبعث فیهم رسولا»[1] .

بهرنقشی که بنمود اوجمالی   گرفتند اختران زان نقش فالی

مطالعهٔ خطوط شعاعی مهر مهر تأثیر و ملاحظهٔ انوار جمال دلپذیرش از وجهی نوربخش دیدهٔ غمدیدهٔ ساکنان بیت‌الاحزان گشته ، بوجهی دیگر بوادی فقدان و نوادی هجران فروغ افروزی رخسار غبار آلوده خاطر سوگوار بخشید «ما یفتح‌الله للناس من رحمة فلاممسك لها[2] ».

[دلت جام‌جم عدل‌است شاید   که هرچیزی که‌بینند وا نماید[3]] ،

هرآینه سزاوار سلك گردش روزگار و شایستهٔ اقتضاء مدار فلك دوّار این معنی‌تواند بود که از مستقّر سریر آسمان مسیر آباءِ علوی‌دولت و اقبال واز کنگرهٔ قصر کیوان مصیر تأییدات حضرت متعال منادی بشارت مبادی پیغام وحی آسا «ثم انزل علیکم من بعدالغم امنة نعاسا»[4] بعداز بلوغ و ابلاغ کتاب حقایق مآب « وما کان لنفس ان تموت الا باذن‌الله کتاباً مؤجلا[5] » بشارت عزت و آیت رحمت بعزیز مصر مصابرت و نوید غمگساری مژدهٔ امیدواری بصاحب محن متاعب مهاجرت ، یعنی :

۱ــ سورهٔ آل‌عمران ۱۵۸   ۲ــ سورهٔ الفاطر ۳   ۳ــ درمتن بصورت شعر نوشته نشده .
٤ــ سورهٔ البقره ۱٤۸   ٥ــ ایضاً ۱۳۹

سرخیل سپاه اشك ریزان سلطان سریر صبح‌خیزان

رساند «وما جعله‌الله الا بشری‌لکم ولتطمئن به‌قلوبکم و ما النصر الامن عندالله العزیزالحکیم»[1] . چنانچه درین اوقات خجسته ساعات بعد از عروض عارضهٔ وفات و وقوع واقعهٔ فوات حضرت اعلی خاقانی فردوس آشیانی ، جالس ارائك الغفران ، الطائر روحه مع‌الملائکة فی‌اعلی‌غرف الجنان، و وصول وصیت ولایت‌عهدوحصول وراثت خلافت عقد ، این وارث ملك بی انقضاء محبةالآباء ، عهد اخوت‌این دودولت توأمان و عاقبت محمود عقد مودت اخوان «علی سرر متقابلین»[2] در دو خاندان سلطنت آشیان ازغایت قوت قربت و نهایت قرابت معنی و صورت بمعاونت سعدین ومقاربت نیرّین تقارن و تعاون ابوت وبنوت عالی رتبت منتهی شده که نیرّین دیدهٔ روزگار دیدهٔ آفتاب و ماه چنین مبارك نظر و اتصال در هزار ماه و سال ندیده ، [پرسروش سوز اکبر و اصغر از دیر قلم بهیچ دبیر عطارد تدبیر][3] بدین تناسب صدائی نشنیده .

از صدای سخن مهر ندیدم خوشتر
یادگاری که درین گنبد دوار بماند
وما ذاك الاعقد عهد بنوة
یضاهی مواریث النبوة شانه
و قد کان یعقوب اصلاً لفرقة
حماة لدین الحق انت مکانه

اعنی سایهٔ مهر عطوفت گردون وظلال همای رأفت و زلال اقبال نمای عالی حضرت خلافت منقبت ابوت‌مرتبت، اسلام پناه ملائك سپاه عدالت دستگاه قدسی انتباه، سلطان قیاصرة الآفاق، مالك ممالك العدل والنصفة بالاستحقاق، الذی لیس له

۱ـ سورة الانفال ۱۰ ۲ـ سورة الحجر ۴۸ ۳ـ کاملا مغشوش ونادرست بنظرمی‌رسد.

فی‌العدل عدیل ولا فی‌الملک بدیل ، حامی بیضة ثغورالاسلام عن مفسدة‌الکفرة ـ المتمردین ، الکاسرة سطوة قدر قدرته اقدارالاکاسرة ، القاصر عن‌الترفع فی‌جنابه المنیع، مآب‌القیاصرة، باسط جناح النجاح علی وجه الارض ، ناشرمناشیرالنصفةفی طول‌المملکة الاسلامیه والعرض ، المستظل بظل مرحمته کافة الانام ، المشرق ـ شوارق رأفته علی سماءِ لوائه کنار علی علم ، المؤید من‌الله المجید با حسن‌التأیید، مغیث السلطنة والخلافة والاقبال ، غیاث ارباب الدولة والاقبال ، سلطان بایزید ، بر ممالک خلافت این دوملک ملک سپاه وبر صفحهٔ رخسارهٔ عرب وعجم وسفید وسیاه چنان پرتو انداخته که درین ولا ازغایت صدق ولا ، کتابی سعادت مآل بر[مثال[1]] بال سیمرغ جلوه‌گر بکوه قاف نمود وخطوط ارقام جناح نجاحش ناظران مناظر صلاح‌وفلاح را با قداح ارواح و التیام اشباح شمور وعشور آورد .

هر کسی زان نقش کاری‌در گرفت ‌‌ ‌ ‌هر کسی‌نقشی از آن پربر گرفت

نقشها جمله ز نقش پر اوست ‌ ‌ ‌ ‌این همه آثار صنع از فرّ اوست

درصورت رسول‌همایون اصول، امیراعظم مکرم مختارالسلاطین، منظورانظار الخواقین، شیخ حسین آغا ، احسن‌الله الیه وجعل السلامة لدیه ، که با وجود آنکه [از] پرتو صبح الشیب نوری در چهرهٔ فرخنده آثار و رخسار رومی کردار عقل کردار اوباهربود ، جوانبختی و اقبال درقامت استقامت مجد و اجلال همگنان از توانائی وحسن عبارت گفتار او ظاهر می‌نمود و بی تکلف در اثناء اداءِ آن مکتوب لطایف اسلوب اولیاء گروه سعادت شکوه بنی یعقوب را حکمت عنایت و«لقدآتینا بنی‌اسرائیل الکتاب‌والحکم‌والنبوة و رزقنا هم‌من‌الطیبات وفضلناهم‌علی‌العالمین»[2] مناسب مقتضی حال نمود و زبان معانی بیان رتبت سلیمانی بشکرانهٔ ظهور صورت فرخنده معانی معالی تقدیس انتساب از حجاب کتاب بلقیس نقاب در تقدیم عذر

۱ـ متن : [تمثال] ‌ ‌ ۲ـ سورة‌الجاثیة ۱۵

«انی القی الی کتاب کریم»[1] رطب اللسان شده ، بدین انشاد پرانشاء ترنم می‌نمود که

اهدی لنا من خدها ورد   اجتنینا به و شمولا(؟)
قطریذیب ولایذوب و کلما   شرب المتیم منه زاد قلیلا

پوشیده نماند که هرچند در خزائن جواهر حروفش صیرفی عقل دراك و ادراك تأمل می‌نمود [امّا چون از بدایت کلام حکمت[2] انجام] غیر گوهر جهانتاب دری آسمان عهد قدیم وجوهر رخشان معانی حسان از حسان بیان حب قدیم چیزی بچشم بصیرت اولی الابصار نمی‌آمد ، راصدان مراصد دولت و پادشاهی و مبصران ارساد ملکت وشاهی را از وراء سحاب لفظ عبارت وحجاب تنبیه و اشارت بی‌حجاب ارتیاب رخسار ماه و مهر مهربانی و کوکب درخشان امانی محبت روحانی بدیدهٔ مسرت وشادمانی در سلك مراسم نمازی وتهانی روی می‌نمود ، اما چون از بدایت کلام حکمت انجام تا خاتمهٔ مسك ختام سعادت فرجام بر اصابع و اشارات ملاطفت سمات بر بیان حکمت نامتناهی صبر و اصطبار درمصایب وقایع روزگار و اعلام طریق ابتهاج واستبشار براستقرار وسائد سلطنت ومراتب اقتدار اشتمال داشت هر آینه بر صفحهٔ ضمیر الهام وآیینهٔ خاطر محبت تصویر این حرف ومعانی تعبیروتقریربافت که دعاء کریم الاداء «رب اوزعنی ان اشکر نعمتك التی انعمت علی و علی والدی وان اعمل صالحا ترضیه»[3] را در تمهید قواعد سلطنت و شهریاری و تقلید مساند خلافت و بختیاری دستورالعمل مراضی الهی وقانون نامهٔ ابتغاء حضرت ابوت‌پناهی گرداند .

اولاً چون ملحوظ دیدهٔ انتباه و نصب العین نظر خورشید اشتباه گشته که برسنن یعقوبی و مقتضی ارشاد حضرت ابوت پناه بآرامگاه «انما اشکوا

۱ــ سورة النمل ۲۹   ۲ــ بنظر می‌آید این قسمت زائد وتکرار جمله‌ای ازچند سطر بعد باشد
۳ــ سورة النمل ۱۹

بثي و حزني الي‌الله»[1] برد ، چه با وجود قوت بازوی‌دولت و توانائی بخت وجوانی درحین مصارعت و مسارعت تغلب دوران مصارع چرخ قوی گردن گردون‌ومسارع سپهر گوناگون روزگار بوقلمون مرض شاخ جراحت داغ افتراق را بمرهم « ان يمسسكم قرح فقد مس‌القوم قرح مثله»[2] تازه می‌سازد،

و لكنما الارواح ملك لغيرنا فمالي في‌نفسي ولافيه من امر

اما بحمدالله تعالی که تسلّی‌خاطر و تسکین ضمائر بشربت بقاء بحر بی کران و زلال‌چشمهٔ لطف آن سکندر زمان حاصل است و هرچه در خزانهٔ خیال ارباب جاه و اجلال از کمال حسن مآل دولت بی زوال مخزون تواند بود ، گنجورمحبت بردوام این دودمان خلافت نظام را مکمون ومکنون خواهد شد وصوارف‌حوادث ایام و تصاریف حادثات دولت اسلام بمیامن توافق ارکان این‌دومسند سدره تمکین مصروف و محاسن تلاحق موافقت این دوخاندان مهنی بنموت مرابطات صورت و معنی موصوف خواهد ماند ان شاءالله تعالی .

تو بردستی اگر صبرم شد ازدست بحمدالله چو تو هستی همه هست

و درین حین معاودت رسول کریم‌الوصول، اعاده‌الله سالماً، تمهید معذرت و تقدیم شکر موهبت بروجه اجمال بدین بلاغ هدایت مآل لازم نمود . چون بسنّت قدیم موروثی‌وطریق معهود پدری‌همواره طریقهٔ آمد وشد رسل و رسالات‌و وظیفهٔ ذهاب‌و ایاب قاصدان سعادت مقاصد سلوك خواهد بود، دیگری ازمتمینان دولت و امناء سلطنت جهت اتمام قواعد معذرت و انجام مصالح ملك و ملت بصوب خدمت آستان‌فلك آشیان ارسال خواهد رفت . یقین که باتحاف نصایح و تنبیهات و اهداء

---

۱ ــ سورهٔ یوسف ۸۶ ۲ــ سورهٔ آل عمران ۱۳۴

هدایای هدایات بمناهج حسن عاقبت تلقی خواهند [نمود[1]] و امید که لایزال بر همین منوال از طرفین راه محبت ذات البین مفتوح ماند.

لایزال ابواب وداد گشاده و اسباب اتحاد آماده گشته، عمر و دولت فزون و عزّ و رفعت مقرون ماند. بمحمد و آله وصحبه الامجاد *.

۱- درمتن : [بود] ؟

* منشآت فریدون بیك ، جلداول،ص۳۲۷ـ۳۲۵

نامهٔ سلطان بایزید خان برستم پادشاه غازی

تحیّت و سلامی که در شاهوار خلوصش واسطهٔ عقد محبت ازلی و رشتهٔ اوتار خصوصش رابطهٔ عقد مودت لم یزلی تواند بود و مدحت و پیامی که چهرهٔ مهر سیمای تعارف روحانی را در مرآت غیب نمای تألف جانی و جنانی تواند نمود بجانب عالی حضرت سلطنت منقبت ، اخوت مآب جلالت نصاب معدلت قباب ، ملك پناه ممالك دستگاه، سلطان اجل اکرم کامکار وخاقان اعدل افخم عالی مقدار، ناشر مناشیر الأمن والامان ، باسط بساط العدل والاحسان

آنکه از بهر رسوخ دین وملت پروری
وز کمال ذات او در طور حشمت گستری
دست قدرت او عروس مملکت را خواسته
در کنار دولتش آورده پس آراسته

المهتم باقامة مراسم امرالله ، المتمم مآثر سنة رسول‌الله ، المختص بعواطف الله تعالی بین سلاطین الامم ، غیاث السلطنة وعون المملکة فی الدنیا والدین سلطان رستم ، لازال شموس سماء سلطنته العلیا مشرقة عن افق العلا وما برحت کؤس رؤس اعدائه مکسورة ومدحرجة علی الغبراء، ابلاغ وارسال یافته وهمیشه اشتیاق پادشاهانه بدریافت ملاقات این شهریار یگانه از حد وحصر گذر است وتلاقی آن بجز تکلّف صوری از التقاء مجازی معرّاه . نیل آن مطلوب اصلی درعالم حقیقی بخیر و خوبی مرزوق وطریقهٔ جریان واسطهٔ واسطی که آن را احدی اللقائین میگویند ، علی التوالی والتعاقب بیننا ، متداول ومعمول باد ، انه رؤف بالعباد .

بعده درین ولا بنابر تجدید مراسم وداد و تمهید لوازم اتحاد ، فخرالخواص والاعیان و زبدةالمقربین فی‌الزّمان، نورالدین‌سنان ، را ارسال نموده رفت تاشرایط دوستی ومحبت را کماینبغی‌ازین جانب مؤدی کرده دقیقه‌ای‌معوق‌نگذارد و آنچه بزبانی سپارش شده است در وقت تقریر وعرض پایهٔ سریر مجاز ومرّخص فرموده، خلافی‌در آن‌ملحوظ نفرمایند که‌ازمعتمدان‌قدیمی‌وصادق‌القول جبلّی‌است و بعد از تلاقی‌و کسب‌صفا ، حسب‌القبول والرضا ، حسن‌اجازت‌و رخصت انصراف‌ارزانی‌داشته بتوفیق اللهُ‌عزوجل روانهٔ این جانب فرمایند که بعد از رسیدن او هر خدمتی که مقتضای طبع شریف باشد سامان داده بیکی ازخواص بلاتوقف بخدمت‌لطیف‌مرسل گرداند ان‌شاءاللهُ تعالی وچون درین وقت صورت انعقاد و نخل اتّحاد و شکل‌پیوند گلدستهٔ وداد ، در غایت خوبی و نهایت رعنائی بود ، بزواید اطناب نرفت .

همواره بزم خرّم شهریاری ومسند محترم کامرانی‌بعیش وطرب‌آماده وابواب معدلت وجهان مداری، بفزونی‌عمرو بختیاری گشاده باد ، الی یوم‌التّنادبرب‌العباد*

* منشات فریدون بیك ، جلداول ، ص۳۲۹

جواب

بسم‌الله الرحمن الرحیم. «الحمدلله‌الذی انزل علی عبده‌الکتاب»[1]. مراسلهٔ شریف روح پرور وملاطفهٔ لطیف روح گستر عالی حضرت خلافت منقبت فلک مرتبت‌ملک منزلت، سلطنت‌مآب سعادت نصاب،مملکت پناه عدالت دستگاه، جالس سریر السلطنة بالاستحقاق، مشیّد مسندالخلافة فی‌الافاق، مالک رقاب الامم، مولی ملوک‌الروم و الترک والدّیلم، حارس‌حوزةالملك بشمول النّصفة بین الانام، حافظ حومةالدین بکمال الرأفة والاحترام، کاسر جنود الکفر والطغیان، باسط جناح الامنیة علی بلاد اهل الایمان، مشرق مشرق المملکة بشارق العز والجلال، مطلع مطلع‌العدل بالمجد والاقبال، المشید ارکان سلطنته بمزیدالتأیید من‌الله المجید، معین‌الخلافة والسلطنة والدنیا والدین، سلطان بایزید، لازال سدنه السنیة مآباً للاقبال وما برح عتبته العلیا ملاذاً للاقبال، در اعز ازمنه و اشرف امکنه «کصحف مکرمة مرفوعة مطهرة»[2] دولت ورود تعظیمی وسعادت نزول تکریمی یافت وچون از فحاوی شریف و مطاوی لطیفش استقامت صحت ذات عدیم‌المثال و انتظام امور دولت‌و اجلال معلوم و مستفاد گشت انواع بهجت ومسرّت بحصول پیوسته‌و باضعاف وآلاف آن قوافل دعوات صافیات‌مسکیة‌التنفحات ومراحل تسلیمات وافیات‌وردیّة‌النسمات، منبعث از فرط محبّت و اتحاد و منشعب از کمال مودت واعتقاد، ابلاغ و ارسال می‌گرداند.

سلام کایام الشباب طریّة وعهدالتلاقی بعدطول‌المهاجر

۱ـ سورةالکهف ۱ ۲- سورة عبس ۱۳،۱۴

اشتیاق و آرزومندی و تعطّش و نیازمندی بدریافت صواعد اتصال نجمین اقبال نه در آن مرتبه و نصاب است که شرح شمه‌ای از آن در درجهٔ بیان بقلم دوزبان سمت تحریر تواند پذیرفت.

طومار شوق من که تواند نوشت اگر

دریا مداد و شاخ درختان قلم شود

امید واثق و رجاء صادق آنکه اسباب مفارقت ودواعی مهاجرت بکتب و مراسلت که رسم ملوك و آیین اصحاب محبّت است ، مرفوع و مندفع گشته‌ومودت روحانی درعالم جسمانی کما کان مؤید و باقی‌بوده، خللی درقواعدآن روی ننماید.

قرب جانیست مرا با تو و بعد بدنی

همچو در حب نبی قصهٔ ویس قرنی

بعد از طی اوراق دوری ضروری ، انهای رای ملك آرای عالی آنکه چون عمدة الاعیان و زبدة الاقران، نورالدین سنان، اعاده الله بالخیرالیکم وشرفه‌بالارتقاء لدیکم ، این‌جوانب را مشرّف ساخت وبعد از تقرّب و اختلاط هرچه با وی سپارش کرده بودند ، بزبان تقریر ادا کرده ، شرایط رسالت را کماهو حقه ادا نمود و از کلمات دلفریبش بزم وجود مزین گشته ، سامعه را از حسن تعبیر و اصغا ، صفای دیگر فزود و درصحبت مشارالیه اقرب‌المقربین ، خواجه علاءالدین مشرف، را که از کتاب بیوتات خاصه ومؤتمن این‌هوا خواه است همعنان ساخته،الرّفیق ثم‌الطریق گویان، بآن مقصد اعلی پویان رفتند . امید که در هنگام عتبه بوسی بحسن‌التفات مرعی وبنظر احسان منظور شده ، رخصت انصرافش بزودی مقدّر کرده وبعض‌تحف مناسب که درمکتوب علی حدّه نوشته انبعاث یافته است ، در محّل عرض مقبول و معذور فرمایند که دیگر ایستاد گیها داریم‌وچون فی‌مابین کمال یگانگی‌و رسوخ اتحاد ، در نصابی‌است که‌خدّام وبندگان ، من کل‌جانبین ، در عداد یکدیگر معدود

می گردند ، از آنجا که مقتضی اشاعهٔ مخالصت و مصافاتست ، بمجرد انتساب آن بارگاه عالم پناه ، التیام حال را شرف روزگار خود شمرده بزواید المثاب ترفت ، که ایام رفعت و کامرانی وهنگام عمر وزندگانی متزاید ومسعود ومتضاعف وبهبود باد ، انه رؤف بالعباد *

* منشآت فریدون بیك ج۱ ، ص۳۲۹ـ۳۳۰

عریضهٔ نورعلی بك بسلطان بایزید درطلب فرستادن سلطان احمد

چنانکه ازنامهٔ امراء آق قویونلوبسلطان عثمانی برمی‌آید، خواه واقعاً بعلت اینکه رستم در جنگ گرجستان مسامحه و جبن بخرج داده یابعلت دیگر، امراء ناراضی بسلطان عثمانی متوسل شدندکه سلطان احمد یعنی احمدبن اغرلو محمد بن اوزون حسن راکه بدربار عثمانی پناهنده شده بود بایران بفرستند و برای این منظور حسن علی ترخان بنزد سلطان بایزید رفت .

دولت عثمانی هم‌که میل فراوانی بنفوذ در ایران و دخالت در امور سیاسی این کشور داشت ، این معنی را غنیمت دانسته ، قشونی همراه احمدبیك وحسن علی ترخان کرده ،آنان را روانهٔ تبریزنمود .

همینکه رسیدن آنان محقق شد ، امراء ترکمان رستم را رها کرده ، باحمد پیوستند و حسین بیك علیخانی از امراء متنفذ رستم پادشاه ، درغرهٔ رمضان سال۹۰۲ ، سکه وخطبه بنام احمدبیك کرد .

رستم بیك بن مقصود بیك بن اوزون حسن بمدافعه از تاج وتخت بلکه جان خویش برخاست و درکنار آب ارس جنگی شدیدبین این دو امیر ترکمان درگرفت و چون در ضمن جنگ امیر سلطان‌ویکی دیگر ازامراء متنفذوی، باحمدپیوستند،رستم شکست خورده دستگیر ومقتول شد واحمد بتبریز آمده بتخت نشست و اول کار وی کشتن حسین بیك علیخانی بود . رستم پادشاهی کریم‌النفس و بذال بود ودر خاندان آق‌قویونلو وقره‌قویونلو کسی بسخاوت‌اوبرنخاست. نقش‌نگینش این بود :

عدل کن کز عدل گردی صف شکن

رستم مقصود بن سلطان حسن

مدت سلطنتش پنج سال وشش ماه بود .

حضرت خداوندگاری خلد ملکه وسلطانه ، بعد از تقبیل عتبهٔ علیا ، معروض

ایستادگان پایهٔ سریر اعلی حضرت ظل‌اللّهی ، خلافت پناهی ، مملکت دستگاهی خلیفهٔ رحمانی ، سلیمان مکانی ، گیتی ستانی می گرداند ، احوال این مملکت بغایت مکدر است و رعیّت مضطرب‌الاحوال است چنانچه شش هزار نفر اهل وعیال مسلمانان در دست کافر گرجی اسیرند و هر کبر هرچه می خواهد میکند و این از جملهٔ بی‌حاکمی است. اکنون متوقع‌الطاف بلانهایه آنکه ازعین عدل‌بررعایای این مملکت رحمت نموده، حضرت شهزادهٔعالی جناب احمد میرزا را همت نموده متوجه اینجانب گردانند که تاآن شاهزاده نمی آید ، این مملکت قرار نمیگیرد. [چه ¹] این بنده وامراءِ دیاربکرو غیرهم ازصغار و کبار، همه شهزادهٔمشارالیه را بجان خواهانند والله وبالله وتم‌والله که درین سخن یك سرموخلاف نیست ونخواهد بود . چون بشهزاده همت نموده باشند ، این مملکت را با آن ولایت یگانگی حاصل می‌شود وبغیراز محبت و وداد اصلاً چیزی دیگر صورت نمی‌بندد واحوال رعیت این دیار مرفه می‌شود ، چراکه در ظل ظلیل پادشاه عادل تربیت یافته است. اکنون این همه موقوف همت حضرت [ظل] اللهیست .

همّتت ای شه ز فلك برتر است	بخت ترا همت وعدل افسراست
یافت چو همت ز تو بس رفعتی	با شه و شهزادهٔ ما همتی
زانکه بزرگان جهان گفته‌اند	در حق همت گهری سفته‌اند
کار نه این گنبد گردان کند	هرچه کند همت مردان کند

حق علیم وعلام است و «کفی بالله شهیدا»² که بندهٔ درگاه ، خزانهٔ عامرهٔ شهزادهٔ مشارالیه را مبلغ هشتاد هزار تومان وسیصد کمر شمشیر طلا و [زرین اوانی و] ³

۱ــ متن (چرا) وشاید (چراکه) ؛ ۲ــ سورهٔ ابراهیم ۴۳ ۳ــ تصحیح بقیاس نامه‌ای

اجناس زرینه ، جهت آن حضرت محافظت نموده‌ام ، موقوف اشارت علیهٔ اعلی حضرت خلافت پناهی خداوندگاریست ، هر نوع که امر فرمایند ، آنچنان بتقدیم خواهیم رسانید و بهرجا که بشارت دهند بر کاب بوسی توجه می کنیم والامر اعلی. ظل ظلیل ابدالدهور و الاعوام مخلّد و مستدام باد. برب العباد و بمحمد و صحبه الامجاد *

* منشآت فریدون بیک ، جلد اول ، ص۳۳۱ـ۳۴۰

عریضهٔ نورعلی بك به شاهزاده اغورلو احمد

بعد از رفع عبودیت بررأی عالم آرای آفتاب لمعان و خاطر عاطر ابر فیضان شهزادهٔ عالی جناب ایالت ایاب ، مکرمت شعار معدلت دثار ، در درج سلطنت و شهریاری ، دری فلك ابهت و کامکاری ، خلف ظل اللهی ، قابل ایالت پادشاهی ، المختص بعنایةالملك‌الوهاب اعلی‌حضرت،انهاء می گرداند ، این بندهٔ صادق‌الاخلاص ازجملهٔ هوا خواهاست[که]بغیر آن حضرت پناهی[ندارد[1]] متوقع است که‌زودتر متوجه این جانب گردند ، زیرا چشم انتظار در راهست وهم فرصت‌عظیم واقع‌شده چه امراء دیاربکر وغیر هم همگی کمر اطاعت برمیان جان بسته وبالجمله متفق شده ، مترصد رسیدن آن حضرتند ومی گویند :

خدایی کافرینش کردهٔ اوست — ز تن تاجان پدید آوردهٔ اوست

مراد جمله از عمر و جوانی — وصال اوست و آنکه زندگانی

جهان در نسل توملك قدیم است — بدست بی‌خرد عیب عظیم است

چرا گشتی در آن وادی‌توپابست — چنین نقد عراقی بر کف دست

همائی کن برافکن چارهٔ کار — ولایت را بجغدی چند[2] مگذار

همه چیزی ز روی کتخدایی — سکون برتابد الا پادشایی

جهان آنکس برد کو به شتابد — جهانگیری توقف برنتابد

چو توحالی نهادی پای در پیش — بکنجی‌هر کسی گیردسرخویش

طرب کن‌چون دردولت گشادی — مخور غم چون بروز نیك زادی

۱ـ متن : ندارند　　۲ ـ متن : بجغد جند

و همچنین جهت آن شاهزاده مبلغ هشتاد هزار تومان و سیصد کمر شمشیر طلا و زرین اوانی و اجناس زرینه محافظت نموده‌ام که بی‌توقف اهتمام نموده، از حضرت ظل‌اللاهی خلیفة‌الرحمانی طلب [اجازه؟] کرده، متوجه این‌جانب [فرمایند[1]] عظیم فرصت است و بهرجا که امر حضرت است بر کاب‌بوسی مشرف شویم. والله و بالله و تالله که درین سر مو خلاف نیست * والامر الاعلی ابدالدهر مخلّد بادبرب‌العباد.

۱ـ متن: فرمودند

* منشآت فریدون بیك، جلد اول، ص۳۳۲ـ۳۳۱

نامهٔ سلطان بایزید به نورعلی بك و سائر امراه آق قیونلو

جناب امارت مآب ایالت‌نصاب دولت‌قباب عزت ایاب ، رکناًللدولةوالحکومة والعز والاقبال ، نورعلی بك ادام الله اقباله وسائر امراء نامدار بایندریه و حکام و وزراء ذوی‌الاقتدار ایرانیة و اکابر و اهالی‌آن دیار و مشایخ و سادات عالی مقدار و علماء انام و قضاة اسلام و رعایا و برایا و اغنیا و فقرا و الوسات و احشام و کافهٔ انام احسن الله اعمالهم وبشّربالخیر آمالهم بدانند که درین وقت بنا برعرضه داشت و عهدنامهٔ مرغوب ایشان که بآستانهٔ دولت آشیانهٔ ما فرستاده بودند وتضرع نامهٔ دیگر که بخدمت‌فرزنداعزاکرم‌دولتیارسلطنت‌آثار،سلطان احمدبایندری، حفظه‌الله وادامه بالدولة السّرمدیة ایصال کرده ، شاهین طبع او راکه همیشه بصید همای تخت و تاج پرواز می کند، بطعمهٔ سلطنت فریبانیده و عرصهٔ دولت را بگوی‌ربائی چوگان تیغ قهرمانش احاله کرده و بخت رستمی[1] را از مخالفت ملت احمدی[2] بر گشته طور دانسته ، همین بآمدن شهزادهٔ مزبور موقوف بودن را تصریح کرده رسید و همگنان را از آن تسلّی خاطر و انشراح قلب بوجه اتم و انسب حاصل گشته شرف‌نهضت وتوجه متبر که بآن صوب صواب لما منعطف ومنصرف نمودند. باید که از روی اتفاق ، چنانچه در مبدأ حال درین مهم خطیر شروع کرده بودند، باز بهمان دستور، سراز گریبان یك جهتی بر آورده و پای در رکاب همت نهاده روی بمیدان ارادت گذاشته با تیغ بران و سنان جان ستان عزم خصم کرده نوعی نمایند که بعنایة الله و توفیقه تیر مقصود او بهدف مأمول در رسیده و بتحسین اعطالقوس باریها سرافراز گشته تقصیری در کار و قصوری در کارزار واقع نشود و

۱- اشاره برستم میرزا ۲- اشاره به احمد میرزا پسرافورلو محمد

بعد از رأی صائب العبد یدبر والله یقدر گویان سراز طریق رضای ربانی نپیچیده، اکتفا بتأیید «ومن یتوکل علی‌الله فهوحسبه»[1] فرموده از کثرت عدهٔ اعدا و وفرت و شدت شیرچنگالان[2] بیشهٔ وغا اندیشه نکرده، بمقتضای «کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن‌الله»[3] بجان‌ودل کوشیده، فرصت عظیمه را فوت ننماید ودر[هر]مهم سبیل عناد و طریق مخالفت را مسدود وغیر مسلوك شمرده هر که را در حق عباد و سکنهٔ نواحی و بلاد که بالجمله ودایع‌الله‌اند شفقت و مرحمت بیش بوده باشد و عدالت و رأفت افزون، مآل کار و بهبودی روزگار او را بمشیة الله حواله کرده، فتح و نصرت بجهت او استدعا نمایند و چون فرزند سعادتمند مشار الیه بحلیهٔ آداب حسنهٔ جلیه محلی بود ودرین جانب نیز بمزید التفات مقرون گشته، خصال ذاتیش را اکتساب رسوم‌و قواعد ملوکانهٔ اسامی ما منضم شده، در آنکه از اکثر سلاطین عدالت آیین آن دیار اعدل واعقلند، شبهه‌ای نیست وهوالموفق والمعین.

واین مثال بی مثال مصحوب عمدةالاماثل‌والاقران، محمود چاوش زید مجده ارسال رفت. باید که بعد الوصول باخبار ساره شاد ومسرور باز گردد، ان شاءالله و سوانح حالات علی‌التوالی والتعاقب نوشته ارسال نمایند تاغفلت و تراخی واقع‌نشود که بعنایةالله جملهٔ مقدورما درین‌باب مبذول وبی‌دریغ‌است وهر که‌را سعی و اقدام وجدّ و اهتمام در حصول این‌مدّعی بدرجهٔ وضوح رسد، بغیرآنکه فرزندمشارالیه نسبت بپاداش او رعایت و عنایت خواهد کرد، قسم بهیگانگی خدا، عزوجل، از جانب ما نیز، بانواع عواطف پادشاهانه و عطایای شاهانه، سرفراز و ممتاز خواهد گشت والخیرما اختارهالله، تحریراً فی‌تاریخ کذا بمقام قسطنطنیه*

۱- سورة‌الطلاق ٤ ۲-متن:چنگان ۳- سورة‌البقرة ۲۵۱

*منشآت فریدون بیك، ج اول، ص۲۳۲

نامه شاه افورلو احمد بسلطان بایزیدخان مشعر برغلبه بر رستم پادشاه

بسم‌الله تیمناً . قال‌الله تبارك وتعالی «الذین آمنوا و کانوا یتقون لهم البشری فی‌الحیوة الّدنیا وفی‌الاخرة لاتبدیل لکلمات‌الله ذلك هوالفوز العظیم»[1] .

منت ایزد را که شد تخت سلیمانی مرا
سرفرازی شد چنین ازتاج سلطانی‌مرا
همت سلطان روم وغازی وقتم سراست
چون بایران تام شد اسکندر ثانی مرا
تا سپاه همتش با من رفیق و یار بود
شد مسلم خسروی و ملك ایرانی مرا
بس ز عین تربیت بودش انظاربابخت‌من
شد فروغ دولت از خورشید نورانی‌مرا
کردمام درطورشاهی چون بعدلت‌اقتدا
دستیاری میکند تأیید یزدانی مرا
در اداءِ شکر توخواهم که باشم پایدار
در وفا ، زیرا کەمستحکم‌همی‌دانی‌مرا

« وما جعله‌الله الا بشری و لتطمئن به قلوبکم وما النصرالامن عندالله ان الله عزیز حکیم . »[2]

چون نخستین پرتوی که از اشراق مهر محبت ذاتیه تابیدن گرفته و اولین شعشعه‌ای که از آفتاب ارادت لم یزلیه درخشیدن پذیرفته ، مقتضی اظهار بارقه از

---

۱ - سورة یونس ٦٣،٦٤   ٢ــ سورة الانفال ١٠

کواکب یمانی نشأهٔ انسانی و مؤدی بافشاء [بارقه[۱]] از آسمان معانی روحانی گشته، لاجرم بر دیدهٔ ناظران عالم قدس ومترّصدان حظایر انس رخسار محبت اقتضاء نور محمدی و چهرهٔ سعادت نمای دولت احمدی را در مرآت جمال اجمال و آئینهٔ کمال اقبال اولاً تبیین فرموده، پس آنگاه سریر رتبت شریفهٔ «انی جاعل فی الارض خلیفة»[۲] را تعیین وتمکین نموده‌اند.

ای از جمال روی توتابنده آفتاب وز پرتو کمال تو فرخنده آفتاب
تا آفتاب روی تو افروخت درازل از دولت‌تو گشت فروزنده آفتاب

هر آینه سنت الهی و حکمت بالغهٔ صمدانی، در جمیع ازمان در مرایای اکوان ومحال اعیان، برهمین نسق جاری وبرین نمط ساریست و لهذا چون بیاوری سعادت وبختیاری ویاری لطف کردگاری یکی از مقبولان عنایت سرمدی ومقبلان هدایت ابدی را بعد از استکمال ترتیب تربیت استحصال و استحقاق مزید رتبت بوعدهٔ صدق «انا جعلناك خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق»[۳] مخصوص و ممتاز دارند ودر مجامع نوع انسان و مسامع آذان قدسیان بصدای ندای «انی جاعلك للناس اماماً[۴]» عز امتیاز بخشیده اولاً او را برپایهٔ عزت و مسند نشینی «والقیت علیك محبة منی[۵]» رسانند وثانیاً براورنگ استقلال وتمکین «هوالذی ایدك بنصره وبالمؤمنین[۶]» اشانند که:

ابشر بماتهوی و مجدك طالع والدهر منقاد لامرك خاضع

و همچنان نقوش عالم ملك را برطبق مقادیر تقدیر در سلك طاعت و سلسلهٔ مطاوعتش درآورده بروابط «تشابهت قلوبهم[۷]» وبضوابط «ولکن الله الّف بینهم[۸]»

---

۱ ـ شاید اولی [شارقه] باشد. زیرا علی‌القاعده کلمهٔ [بارقه] تکرارنباید بشود.
۲- سورة البقرة ۲۸ ۳- سورة ص ۶ ۴ـ سورة البقرة ۱۱۸ ۵ـ سورة طه ۴۰
۶ـ سورة الانفال ۶۴ ۷ـ سورة البقرة ۱۱۲ ۸ـ سورة الانفال ۶۵

متفق اللفظ والمعنی‌سازند و بازوی کامکاری آن مظهر خلافت و شهریاری را بمعاضدت همم سلاطین ولایت شعار و مساعدت اساطین سریر مملکت و اقتدار محل اعتماد و مظهر اعتقاد نمایند.

فساحته مثوی الوفود و لم تزل یفارقها وفد و ینتابها وفد

چنانچه درین اوقات فرخنده ساعات از هبوب نسایم سعادات ان لربکم فی ایام دهر کم نفحات مشام امیدواری و مسام ابهت و کامکاری را بفوایح فتح و فیروزی و روایح سوانح نصرت و بهروزی از عوالم قدس و حظایر انس معطر و معنبر گردانیده از مؤیدات حصول امانی و معدات وصول باقصای معانی حقایق مبانی محقّق گشت که سوابق توجه همت و التفات و لواحق تربیت و مساعدت عالی‌حضرت خداوندگاری اسلام مداری ابوت مکانی ملاطفت نشانی سلطان الغزاة والمجاهدین خلدالله ظلال خلافته علی العالمین و ابد آیات تأییده فی اعلام الملك والدینَ همواره مصروف بتحصیل سریر سلطنت ممالك موروثی ایرانی و تکمیل مراسم استیلا و استعلا بر کشور آمال و امانی این مراقب الطاف الهی و مراصد فیوض و تأییدات نامتناهی می‌بود و الحمدلله تعالی که آنچه دیدهٔ حدس و استبصار خداوندگار خلافت مدار، در مرآت استعداد و در آیینهٔ قابلیت و حسن رشاد این مخلص صادق الاعتقاد مشاهده و معاینه فرموده بودند، ببهترین صورتی و زیباترین حالتی هویدا و آشکار شد.

تا علم عشق بجائی رسید وز طربش بوی وفائی رسید

و یوماً فیوماً از میامن تربیت و عطوفت پدرانه و از خاصیت توجهات همم خسروانهٔ آن حضرت ابوت منزلت بدین ندای غیبی و نوای لاریبی مسامع اصغاء و مجامع انباء و انهاء را توفیق تبشیر این نوید مسرّت پذیر می‌بود.

مرد همت باش تا جاهت دهند در یکی دم ملك صدشاهت دهند

و درین ولا که جهت تجدید و تمهید معذرت و شکر گزاری الطاف عمیمه و منت پذیری امم جسیمه صحایف اخلاص و صفایح اختصاص را بارقام عرض و اعلام و سوانح فتوحات و بسط لوایح حالات و تأییدات موشی و موشح داشتن لازم نمود هر آینه مصور ضمیر مهر تنویر و محرّر کلك مخالصت تصویر می گردد که چون جهت استقامت قوانین سلطنت و استدامت مبانی جهانداری و مکنت همواره توجه همت گردون رفعت آن حضرت خلافت منزلت را مدار استحصال آمال و مناط استکمال سعادت حال و مآب می‌داند ، درین اوقات که در مرایای خلوص عقاید ، رخسار سار فتح مبین مشهود شد و حالت انهزام و استیصال اعدای دولت و دین باتم وجهی مرصود گشت و استقرار بمقر سریر سلطانی دردارالسلطنهٔ تبریز از لطف متیسر میسر و عنایت مقدّر مقدر آمد و از روی حقیقت و تحقیق و بمقتضی تأیید و توفیق اکنون عرصهٔ خلافت آن حضرت بلحوق ایالت این ولایت اتساع ملکت اسکندری پذیرفت وتمامی‌ممالك عجم و کشور ایران ازلمعان اشراق خاطر خورشید مآثر آن حضرت عطوفت شعار ، بتسخیر عساکر معدلت و دین پروری تألیف و جمعیت تمامی بصیت نصفت و دادگستری گرفت و در منازل دلپذیر ومساکن روح تصویرحضرت قدسی منزلت ، جد صاحبقران ، سلطان‌حسن جنت مکان و عم فردوس آشیان ثانی رستم دستان .

چو برگشت بخت از خداوند جاه
اگر رستم است افتد آخر بچاه

که در خطهٔ بهشت آسای تبریز بود ، بی تکلف آن مواطن جنت آسا و منازل فرح بخش دلگشا :

یکی را سعد گردون کرده معمور
یکی را بخت میمون بوده معمار
ز چوب طوبی این را بام و در بود
ز خاك جنت آن را کرده دیوار

بطالعی فرخنده آثار و بساعتی مسعود الانظار ، نزول و استقرار و تمکن و قرار اختیار نمود و از اطراف ممالك عجم و اکناف اماکن امم ، ملوك و حکام عالی مقام و امرا و سپاه بهرام انتقام مبادرت بالتثام عتبهٔ سدره التیام نموده باین نوای ملاطفت اقتضارطب اللسان بودند که .

ما آب روانیم و توبی چشمهٔ حیوان
جویای توئیم ازهمه سو روبتوداریم

و چون سابقاً و لاحقاً تمامی اهل‌الله و خواص عبادالله ، از سادات و اشراف و علما و افاضل اطراف و مشایخ و اهالی حقیقت اتصاف و اعیان کریم الاوصاف ـ همیشه گاه و بیگاه از درگاه آله ، این دعای اجابت اقتضای « ابعث لنا ملکا نقاتل في سبيل‌الله»[1] در خواه می گردانند و تا گاه باقتضاء داعیهٔ دلخواه ازشفاة اهل کشف و انتباه ، آیت سعادت سرایت «ان الله اصطفاه عليكم و زاده بسطة في العلم والجسم والله يؤتي ملكه من يشاء»[2] بمسامع مجامع منتظران فضل آله رسید و بشکرانهٔ این نعمت جلیل یزدانی و تقریر سریر سلطانی ، استیفای لوازم مسرت و شادمانی و استقراء مراسم مدحت و ثنا خوانی نمودند که «الحمدلله‌الذی هدانا لهذا و ما کنّا لنهتدی لولاان هدانا الله»[3] ، اکنون بمیامن توجه همم علیهٔ‌حضرت خداوند گاری ، در تقدیم شکر و سپاس گزاری پرورد گاری ، از صمیم جنان بلکه بجمیع جوارح

۱ـ سورةالبقره ۲۴۸ ۲ـ ایضا ۲۴۹ ۳ـ سورةالاعراف ۴۱

و ارکان کوشیده ، در شیوهٔ وفای عهود و استیفا و استبقای عقود معهود ، برحسب امر «اوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولا»[1] ثابت الاقدام و دائم الاقدام بوده ، کل[2] همت و جل نهمت مصروف باعلای اعلام دین هدی و احکام احکام شریعت محمودهٔ محمد مصطفی علیه من الصلوات ماهو اوفی و اصفی است و همواره سنن سنیهٔ معدلت وجهانداری و اطوار مرضیهٔ مرحمت و دلداری آن عالی حضرت ابوت منزلت را دستورالعمل اعمال و اطوار و پیشنهاد احوال و اطوار خود دانسته ، از همت عالی رتبت ونصایح مصالح هدایت مستمد ومستفیدمی باشد . امید که همواره باعلام اشارات مستوجب البشارات و تنبیهات ملاطفت غایات وبابلاغ مراسلات ومحاملات عواطف سرایات شوارع انهاء واخبار را متواصل دارند و درجمیع مطالب دینیه ودنیویه بدعاء خیر مذکور و محظور خاطر عاطر شمرند والله یؤید کم و ینصر کم الی یوم الدین و مد ظلکم علی مفارق المحبین والمخلصین و کافة الخلق اجمعین .آمین یا رب العالمین *.

۱ـ سورة الاسراء ۳۶ ۲ـ متن : جهل

* منشآت فریدون بك ، جلد اول : صفحه ۳۳۵ـ۳۳۳

جواب

تا تباشیر فتح و نصرت دولت و ایالت پادشاهی از مشرق «انا فتحنا لك فتحاً مبیناً»[1] «و ینصرك الله نصراً عزیزاً»[2] مانند چهرهٔ منور مدّور مهرمنیر که پرچم‌اشعهٔ نور را چون طلوغ با فروغ شاه فلك دستگاهی سربکنگرهای گردون کشیده، بر معارج ومدارج ایوان، رایت صدق و صفا را مقر عز و اقبال سازد و طغرای جهان آرای منشور پر سرور دیوان الهی از مطلع «و رفع بعضکم فوق بعض درجات»[3] و«یؤیدبنصره‌من‌یشاء»[4] مانند غرهٔ قمر مستنیر با شعشعهٔ ماهتاب عالمتاب چون‌سرعلم جهان پناهی ببروج چرخ بوقلمون افراشته برصفحات عالم متمم عز واقبال و معد جاه و جلال باشد، پرتو عنایات ذوالجلالی ازغرهٔ غرّای جبین احمدی، چون نور محمدی، بارق وتابش‌حمایات لایزالی از فرق فرقد سای علم عالم پیمایش چون ید بیضاء موسوی شارق گردد. والسلام علی عباده الذین اصطفی والتحیات‌المنّورة بنور الصدق والصفا، علی من اتبّع الهدی. لازال منشور نصره مکتوبا علی جبهة الشمس و جماجم اعدائه «کان لم تغن بالامس»[5]. چون فتاح مفتح الابواب «وعنده مفاتح الغیب لایعلمها الاهو»[6] از یمن انفاس روشن دلانی که نفوس طیبهٔ ایشان از شوب شهوت مصفا وقلوب طاهرهٔ ایشان ازلوث طبیعت مبّرا گشته ویا کبازانی که‌علم‌صدق وصفا را ازمقام «قاب قوسین» گذرانیده وبر مقر «او ادنی»[7] زده، [چنین فتوحات تازه و نصرتهای بی‌اندازه بحصول پیوسته آیند][8] یعنی‌این ارواح‌مقدسهٔ فبهذاالحبل

۱ــ سورةالفتح ۱ ۲ــ ایضا ۳ ۳ــ سورةالانعام ۱۵۶ ٤ــ سورهٔ آل‌عمران ۱۱

۵ــ سورهٔ یونس ۲۵ ۶ــ سورةالانعام ۵۹ ۷ــ سورةالنجم ۹ ۸ــ جمله بی‌موردبنظرمیرسد

المتین نحن ما سکون و بهذا الصراط المستقیم نحن سالکون گویان ، طیور اولی اجنحة «الیه یصعد الکلم الطیب»[1] راازحضیض خاك بذروهٔ افلاك بپرواز آوردند تا که عنان عزیمت آن ذات ملك خصال ، صاحب العظمة والجلال ، باسط اجنحة الامن علی اهل الایمان ، المتکی بمتکاء آیة «ان الله یامر بالعدل والاحسان»[2]

منزه عن شریك فی محاسنه فجوهرالحسن فیه غیرمنقسم

چون برق خاطف بصوب عجم معطوف گردد . لازالت نمارق جلاله علی ایوان الکیوان مرفوعة و مرافق افضاله کفوا که الجنات «لامقطوعة ولا ممنوعة»[3] . چون این مقصود بحصول انجامید ، وردالمقال علی وفق الحال ، چون نسیم رحمانی که شمیم قبول « ربنا افتح بیننا وبین قومنا بالحق وانت خیرالفاتحین »[4] است از جانب میمنت که مقر خلافت جهان پناهی وشاهفلك دستگاهی است ، بریاض رومبوزید ، هر گیاهی که از خشك سال فراق پژمردگی یافته بود ، طراوت و سرسبزی از سر گرفت یعنی برید دولت و اقبال شهریاری و نوید عظمت و اجلال بختیاری را ، ادا کنان ، بافصح البیان ، بمسامع ومجامع عالمیان افکند و این ابیات پرسرور را بر زبان می راند ،

احمدالله علی معدلة السلطانی تازه شد عهدبسلطانی احمدخانی

ز رستم ربوده سرو تاج و تخت زهی پهلوانی ، زهی عزو بخت

واز دستش مصداق الحال ومصدق المقال مملو وباصناف تعطفات مشحون

لفظ خوش ومعنی ظاهر درو آب زلالی است جواهر درو

فضل گشای درکاخ صفاست عطر فزای گل شاخ وفاست

راست چمنهاست درآنجاسطور پر گل شادی و نهال سرور

---

۱ ــ سورة الفاطر ۱۱ ۲ ــ سورة النحل ۹۲ ۳ ــ سورة الواقعة ۳۲
٤- سورة الاعراف ۸۷

بسته حروفش تنق مشك فام «حور مقصورات فی الخیام»[1]

و محلّی بحلیهٔ کل فی وصفها الالسن ومزیّن بزینت «وفیها ماتشتهیه الانفس وتلذالاعین»[2]. چون این خبرسار از دروازهٔ صماخ بدیار دل وارد شد .

جهان تازه شد ازقدومش تمام بملك دل اینست خیرالکلام

و هو العلام *

۱ـ سورة الرحمن ۷۲ ۲ـ سورة الزخرف ۷۱

* منشآت فریدون بك ، ج اول ص ۳۳۶ـ۳۳۵

نامهٔ سلطان الوند میرزای ترکمان بشاهزاده سلیم

قتل حسین بیک علیخانی ، از طرف احمدبیک ، سایرخائنین برستم پادشاه رافرساند وآنان تصمیم گرفتند که بحکومت سلطان‌جدید خاتمه دهند . ازین گذشته احمد بنایت ممسك بود و ازطرفی،با اجرای رسوم عدالت ، سعی‌داشت دست ترکمانهارا ازدزدی و تجاوز بدیگران باز دارد . نقش نگینش را این بیت قرار داده بود:

لب خشك درویش کو خوش بخند

که ما بیخ ظالم بخواهیم کند

پیش از همه آیبه سلطان بدین کار اقدام کرد . بدین معنی که احمدبیك ، برای دور کردن وی ازتبریزمرکزسلطنت ، او رابحکومت کرمان فرستاد. اما آیبه‌سلطان درفارس، باقاسم بیک پرناك امیروحاکم فارس اتحاد کرده قرار گذاشتند که‌سلطان مرادبن یعقوب‌را بسلطنت بر آورند. این دو امیراز مردم پول فراوانی گرفتند ، بخصوص ازملاجلال دوانی که می‌دانستند پادشاه‌عثمانی برای اوپول‌طلافرستاده‌است . دوامیرباغی بطرف اصفهان رفتند و روزچهارشنبه ۱۷ ربیع‌الاول سال۹۰۳ جنگی‌در حدود اصفهان درگرفت . ابتدا فتح بااحمد بود ، ولی‌چون سپاهیانش سرگرم جمع غنائم شدند، آیبه سلطان برگشته ، احمد را که تنها مانده‌بود کشت . مدت‌سلطنت احمد۶ماه‌بود . وی صورتی‌سرخ وسفیدو قامتی کوتاه ودست وپائی کوچك داشت،بااینجهت وی‌را گوده (کوتوله) احمد می‌گفتند وجمعی‌هم باستهزاء وی، راکه دست نشاندهٔ عثمانی‌بود «کلم روم» می‌خواندند . چنانکه یکی ازشعرا گوید :

کلم روم که سلطان جهانش کردند

وقت دی آمد و درخاك نهانش کردند

آیبه‌سلطان‌پس ازین‌فتح،درقم‌سکه‌وخطبه‌بنام سلطان‌مراد زد و

خواند وقاصدی جهت آوردن او بشروان فرستاد وخود درقم بارگاهی ساخته بامر ونهی پرداخت و در بهاراین سال عزیمت تبریز نمود . اما پیش از رسیدن وی ، جماعتی سلطان مرادرا ازشروان بیرون آورده بعنوان حمایت او با آیبه سلطان اظهار مخالفت کردند. آیبه سلطان آنان را شکست داد ومراد را درقلعه روئین دژ محبوس ساخت و مادر او را بازدواج خویش درآورد والوندبیك بن یوسف بیك بن اوزون حسن را بتبریز آورده بتخت نشاند.

الوند بیك سرانجام درمحاربه باشاه اسمعیل در شرور نخجوان شکست خورده بدیاربکر فرارنمود و متعاقب این فتح بود که مؤسس سلسلهٔ صفوی تبریز راگرفت وتاجگذاری نمود(۹۰۷)

اشعهٔ لمعات صبح تعارف ازلی و طلیعهٔ خورشید توافق و تألف لم یزلی که همواره اعیان راصدان مراصد محبت اصلی و دیدهٔ مراقبان مراقب مصادقت جبلّی مشکوة فروغ آن کوکب و فاق و مرآت پرتو آن اشراق بود ، چون برآفاق خواطر مخالصت افروز تابیدن گیرد و برصحایف مناظر ضمائر مصادقت اندوز درخشیدن پذیرد ، لاجرم رخسار آینه کردار توافق حقیقی و چهرهٔ مشرق الانوار تصادق تحقیقی بردیدهٔ اولی الابصار باتم وجهی در جلوه گری آید ودربصربصیرت واعتبار باحسن صوری آشکار نماید.

چه مهر بود که افروخت دوست در دل ما
چه شوق بود که انگیخت قلب قابل ما
چه ماه بود که از آسمان فرود آمد
نشست خوش متمکن ببرج منزل ما

و درآینهٔ ضمیر مهر تأثیر فائزان رتبت وداد و در مرآت خاطر محبت سمات حائزان مسند اتحاد چون صورت فرخنده منظر « فاصبحوا بنعمته اخواناً»[1]

۱ـ سورهٔ آل‌عمران ۹۸

منجلی شود و معنی خاطر افروز «فالّف بین قلوبهم[1]» تجلی نماید، هر آینه شعاع خورشید صباح صلاح وفروغ کوکب دل محبت منزل «کمشکوة فیها مصباح»[2] پرتو [ ] فروزی و نور مهروزی برعرصهٔ آفاق محبت واتفاق وبرصفحهٔ اشراق مصادقت و وفاق افروختن گیرد.

دولت صحبت این شمع سعادت پرتو

باز پرسید خدا را که بپروانه کیست

زیرا که درین اوقات فرخنده ساعات که بمراصدهٔ مراصد اخلاص و مساعدهٔ مقاصد [متعاضد][3] اختصاص همواره ترقب طلوع کوکب یمانی از آفاق مصادقت روحانی می‌شود وطایر فرخنده [محبت پروبال‌پروازو][4] حمامات‌الهامات مخالصت روحانی جناح توجه جنانی می‌گشود، ازاقتضاء حسن وفا وبیمن شیوهٔ صدق وصفا برمنظر دیدهٔ شهود رخسار دلپذیر وار روی نمود که پرتو نقاط و ارقام خطوط خال او هر لحظه رنگ طاوس جوال می‌نمود وطوطی شیرین مقال الفاظ رنگینش در مرآت صفاء ضمیر منیر معنی اتحّاد تصویر می‌فرمود.

اخط ذاك ام رشحات صب الفظ ذاك ام قطر الغمام

تجلّی من‌سواد اللفظ معنی اغرّالصبح ضوء فی الظلام

چنانچه از آشیان طائر اقبال و از اوکار اطیار اوطار فرخنده مآل طائری سعادت شؤن که تمثالی از نقوش‌دلفریب بوقلمون بود، بر دیار اصحاب حب قدیمی گذاری و در منزل فوأد ارباب اتحاد قراری گرفت. اعنی بلاغی مصادقت ابلاغ و کتابی موافقت اسباغ که از مجلس بهشت آیین عالی جناب اخوت ماب سلطنت انتساب عدالت قباب‌جلالت نصاب، نقاوهٔ سلاطین‌خلافت شعار، خلاصهٔ قیاصرهٔ اسلام

۱ـ ایضا ۲ـ سورةالنور ۳۵ ۳ـ باتوجه‌بموازنهٔ سجع جملات، این کلمه‌زائد بنظرمیرسد.
٤ـ تصحیح قیاس درمتن: (محبت بر کمال پروازد)

مدار، غرهٔ نواصی الخلافة ، قرة عیون العدل والرأفة ، مظهر السعادات الابدیة، مظهر ـ التأییدات السرمدیة ، ناصب لواء العز والاقبال، رافع اعلام الاسلام الی سماء الاجلال، عضد السلطنة والعدالة ، یمین الخلافة والجلالة ، المؤید من الله فیما یحبه ویرضاه ، عون السلطنة والایالة والاقبال، سلطان سلیم شاه ابقی الله ارکان اقباله و ایوان جلاله سلیما وهیأ له من السعادات الرمدیّة رزقاً کریما وآتاه من فضله ملکا عظیما و اتم علیه بلطفه العمیم نعیما مقیما فی ظل حضرة والده العظیم الشان، خلیفة الرحمن بین اهل الایمان ، خلدالله ظلال خلافته القیصریة مانعاقب الملوان که درصحبت مقبول ـ الدولة العلیة ، مظهر الملکات السنیة، پروانه آغا ، اعاده الله بالسلامة عاجلا واعد له الکرامة آجلا مرسال شده بود عز ورود یافت . فی الواقع مکنونات مقاصد آن رسالهٔ بلاغت آثار و مکنونات مطالب مقالهٔ براعت دثار را باداء شفاهی ببیان حقایق اشیا کماهی مقرون داشت و تجدید و تحدید اساس قدیم حب قویم و تأکید سلوک محبت و ولاء صمیم از اداء او بظهور پیوست و شجرهٔ طیبهٔ سدره انتماء محبة الاباء که صفت «اصلها ثابت و فرعها فی السماء»[1] رشحه‌ای از اطراء طراوت اغصان آن شجرهٔ کرامت است مثمر یوانع اثمار و منتج بدایع آثار خلوص و ولا و مصادقت انبا شد و سلاسل موافقت را بروابط سلام محبت انتظام مزید التیامی داد و بهدایای دعای مصادقت اقتضاءِ بناء مخالصت را اتقان و احکامی لازم افتاد وترقب که همواره سلسلهٔ توارد مکاتبات و تواصل مراسلات فی البین مربوط شود و قوانین خلّت و اختصاص و قواعد اخوت و اخلاص ازطرفین مضبوط و مغبوط افتد بمنّه وعونه*

۱- سورة ابرهیم ۳۰

* منشآت فریدون بك ج. اول صفحه ۳۷۲ـ۳۷۱

این نامه درمنشآت حیدرایواغلی نیست ولی جواب آن هست که درج میشود.

کتابت سلطان سلیم به الوند ترکمان

طلیعهٔ بیاض صبح ظلمت زدای الحب لله که از تتق «واللیل اذا عسعس»[1] بر آمده شایستهٔ تسطیر «والنجم اذا هوی»[2] باشد و لامعهٔ خورشید صباح اوروز نزهت فزای والمحبة من الله که از افق «والصبح اذا تنفس»[3] سربر زده ، بایستهٔ تحریر «والشمس وضحیها»[4] بود ، همت اشراق و صورت انجلا پذیرفت ودر بروج الارواح جنود مجندة باکواکب سعادت قرین فما تعارف منها ائتلف شرف اتصال یافته ، تأثیر دلپذیرش بعالم و عالمیان روشن و مبرهن گشت و حرف خلوص را در دبستان عشق باهم سبقی ادیب خردخرده‌دان درحضور استاد «الست بربکم قالوا بلی»[5] [گویان خوانده][6] وخاطرهٔ سابقهٔ :

نشان بر تختهٔ هستی نبود از عالم و آدم
که جان درمکتب عشق تومیزد ازتمنا دم

از لوح دل سربرزده ، جهان و جهانیان را از تحقیق این الفاظ انیقه ومعانی دقیقه شادمانی بیحد و خرمی بی پایان دست داد و مقبول طبع فصحا و پسندیدهٔ فکر بلغا افتاد و ازین محب مخلص نیز دوچندان تحف تحیّات عالیات غالیات لآلی نشان و طرف تسلیمات صافیات وافیات جواهر نشان که رونق فزای سریر وداد و مسند آرای چار بالش اتحاد باشد ، اتحاف مقر عالی حضرت فلک رتبت ، خورشید اورنگ جمشید آهنگ ، فریدون کارزار منوچهر کردار ، جم آئین کیقباد تمکین ،

۱- سورة التکویر ۱۸ ۲ـ سورة النجم ۱ ۳ـ سورة التکویر ۱۹ ٤ـ سورة الشمس ۱
٥- سورة الاعراف ۱۷۱ ٦ـ فقط درمنشآت فریدون بیك

دارا درایت اسکندر رایت، سلطان سلاطین ایرانیه ، خلف اساطین بایندریه،شهنشاه بلند همت و شاه قهرمان صولت ، منظور انظار عنایت بیچون و چند . ابوالمظفر سلطان الولد ، ادام‌الله تعالی ایام سلطنته واقباله وزاد اعوام عمره و اجلاله الی یوم‌الدین نموده همواره خواهان مشاهدهٔ جمال فرخ فال و ملاقات دیدار سعادت اتصال بوده ومی‌باشد . [در][1] یافت ملاقات‌بروجه احسن‌مقدر ومحصل باد. انه رؤف‌بالعباد.

بعد هذا مشهود ضمیر منیر جهانگیر که صور غیبیه چون آینهٔ گیتی‌نما در او ظاهر و باهرست می نماید چنانچه در نامهٔ مشکین ختامه اشارهٔ علیه رفته که حب‌البین ارثی خلل پذیر نیست وتا بنای سبع شداد صلح و صلاح فی‌مابین آن حضرت و خداوندگار عالی تبار عدالت آثار ابوت شعارم ، خلدالله ملکه و سلطانه وافاض علی‌العالمین لطفه واحسانه ، شید ومستحکم است ، یوماً فیوما نتیجهٔ آن از وجنات اولاد و احفاد این هردو خاندان عالی‌شان چون پنجهٔ آفتاب‌درخشان وتابان گشته و از اشعهٔ انوار [سما ساکنان اماکن غبرا][2] که درمقابلهٔ خلفا ذره آسایند نشو و نما یافته ، درهوای فزونی رفعت همگنان از زمین برآسمان رقص کنان بفرمودهٔ «وان من شییءِالایسبح بحمده»[3] بشکر گزاری اشتغال می امایند و ثواب آن عاید اصحاب دین‌و دولت که ممهدان‌مهد امنیت‌اند می گردد .

مع هذا همیشه مرکوز خاطر فیض مآثر می‌شد که با وجود فراغ حال خداوندگی و آمادگی فرصت نهضت همایون بغزای گرجستان ، سکون و قرار را باعث‌چه باشد ؟ . اتفاقاً چون دارندهٔ مکتوب مصادقت اسلوب ، شرف‌الاکابر و الاماجد، مولانا مجدالدین عابد زید فضله [بمجلس شریف][4] مشرف گشت و سبب توقف را بعبارت قلیله ادا نمود، حسب‌الاقتضاء والاجازة ، غیرت وحمیت‌جبلی برآن

۱ـ منشآت‌فریدون بک : بندارد ۲ـ منشآت حیدر ایواغلی : (امن و امان فزا)

۳ـ سورة‌الاسرا ۱۷/۴۴ ۴ـ تصحیح‌قیاسی ، متن : مجالس‌شریف، فریدون بیك : [مجلس سامی]

داشت که بی‌تحاشی روی بدان دیار کفر آثار کرده، بعون‌الملك القهار دمار از روزگار ایشان برآورده، آن شرذمهٔ قلیله[۱] را بتوفیقات کثیرهٔ ربانی از روی‌جهان برانداخته، بلاد و نواحیش را در سلك خطهٔ اسلام منسلك سازد و ملك ایران زاآز امثال‌آن ارجاس انجاس بشمشیر آبدارپاك‌ساخته، قرین‌دارالسلام‌نماید؛ حتی‌بجانب اعلی‌حضرت[۲] ابوت مقامی خداوندگاری خلد ظله السامی عریضه فرستاد[موقوف برخصت خداوندی][۳] داشته‌اند. حالا آماده وبجواب شما ایستاده‌ایم، باشد که‌مجاز شوند والعون من‌الله والسلام*.

۱ــ بدون هیچ شك غرض از«شرذمهٔ قلیله» صوفیان قزلباش یعنی‌لشکریان شاه اسمعیل صفوی‌اندو وجود همین افرادباعث شده که الوند، از روی ترس ازآنان، نتوانسته بگرجستان برود.اشارات بعدی هرچند کاملاصریح‌نیست ولی گویاست ۲ــ فریدون بیك: اعلای ۳ــ ایضا: [بعد از رخصت خداوندی جایز]

* منشآت حیدرایواغلی ومنشآت فریدون‌بیك جلداول ص۲۷۲ــ۲۷۲

نامه الوند میرزا بسلطان بایزید

حمدی که مستوجب نوید حصول منی و نیل حاجات شود و شکـری که مستجلب مزید فواید موابد مرادات گردد و ثنائی که مستلزم ارتقاء معارج اعلاء مقامات بود و درودی که مشیدقواعد بنیان رغبت و التفات‌شود ، نثاربارگاه‌پادشاهی که انسان را از برای تحصیل کمالات و تفصیل حقایـق موجودات از اعلی علیین جنات بر نطع خاك در انداخت و باز بمقتضای من لم یولد مرتین لم یلج السموات ازحضیض وهبوط تنزلات بر اوج شرف ترقیات بوسیلهٔ عروهٔ وثقای التفات بی‌علت و غایات و الطاف بی‌نهایات بر سطح افلاك برآورد تا ازقوس وجوب و امکان‌دائره ساخته برساحت کون و مکان طوف نماید ، نفس تنزل نگر که عین ترقیست . سبحان من تنزّه ذاته عن‌الزوال و تقدس صفاته عن الانتقال و ورود درود نامحدود برآن سائر فضای « دنی فتدلی» و طائر هوای «قاب قوسین او ادنی»[1] و صاحب سر«فاوحی الی‌عبده ما اوحی»[2] علیه من‌الصلوات اعلاها و من‌التحیات اسناها و من التسلیمات انماها و برآل و اصحاب اوباد .

اما بعد ، دربن‌ولاءعنقای آسمان عزت و سیمرغ قاف همت و همای آشیان دولت و طوطی شکرستان همت و طائر فرخنده فال و همای همایون بال

چو طوطی شیرین مقالی که افتد
بود پرو بالش ز احـوال خاکی
چوآن کوکب‌سعدعلوی که‌درسیر
کند منزل خویش در برج خاکی

۱ـ سورة‌النجم ۹ ۲- ایضاً ۱۰

یعنی برید نوید اعلی حضرت خورشید رتبت جمشید صولت ابـوت مرتبت خلافت منزلت، سلطنت پناه جم جاه ، سلیمان مکان گیتی ستان ، عالم مدار فلك اقتدار، خاقان اعظم مالك رقاب الامم، مولی ملوك والعجم ، ملاذالخواقین فی العالم، خلیفةالله فی الارضین وظل الله علی کافة المسلمین ، قهرمان الزمان ، جلال السلطنة والخلافة والعدالة والنصفة والعظمة والاقبال ، سلطان بایزیدخان مدالله تعالی ظلال سلطنته و رأفته علی قاطبة المسلمین و ابد میامن خلافته وعدالته علی کافة المؤمنین و هو معتمدالسلطنة العلیة و مؤتمن الدولة الخاقانیة و مقرب الحضرة السلطانیة محمود آقا چاوش باشی زیدت دولته رسید .

بدستش یکی نامه کز لطف آن شده عالمـی را معطر مشام
چو اوراق گردون منقش بنجم نجومش روانه ز مشرق بشام

اعنی منشور حیات بخش جاودانی و توقیـع سعادت رسان دوجهانی و مثال عدیم المثال واجب الاتباع و الامتثال وطغرای ملك آرای جهانگشای مقرون بدرر مواعظ خسروانه ومشحون بلالی نصایح پادشاهانه، کالوحی النازل من السماء والفیض الوارد من افق الغراء الی جوالهواء، عزظهورو سمت و رود یافت« الحمدلله الذی انزل علی عبده الکتاب . »[1]

کلك تو بارك الله برملك دین گشاده
صد چشمه آب حیوان ازقطر ۀسیاهی

و اصناف الطاف و آلاف اعطاف که در مضامین خطاب شریف و کتاب منیف مندرج بود برخواند و از رشحات اقلام گهربار ولمعات کلام سحرآثارش چشم عقل و دیدۀ خیال منور گردید ؛ در مقابل خدمات عنبر شمیم بلانهایت و تحیات عبهر نسیم بلاغایت، از کمال اخـلاص و اختصاص، مبلغ و مهدی داشته ، رجاء واثق از حضرت رب الارباب و مسبب الاسباب آنکه قواعد سلطنت و دینداری و معاقد

۱ ـ سورةالکهف ۱

خلافت و کامکاری بوجود شریف اعلیحضرت خداوندگاری لازال شموس سلطنته علی مفارق السلاطین والخواقین ممدوداً ممهد ومشیّد سازد ، این دعا را ز همه خلق جهان آمین باد .

هذا معروض ضمیر منیر خورشید تنویر اکسیر تأثیر آنکه اشارت عالی که در باب اتفاق سلاطین بایندریه شرف ظهور پذیر یافته بود ، بگوش جان و سمع قبول تلقی نمود . اگر حضرت شعاری عمی قاسم بیك وحضرت مملکتمداری اخوت شعاری ، میر مراد ، جعلهما الله تعالی سبیل الوفاق و وفقهما فی رفع اهل الشرك والنفاق ، حسب اشارت جهان مطاع بدفع و رفع جماعت ضال و مضل اوباش قزلباش خذلهم الله و قهرهم اتفاق نمایند فهو المراد و الا توکل بعون عنایت الهی و بیمن همت اعلی حضرت عالم پناهی نموده ، توجه بقلع و قمع آن قوم نابکار و آن گروه بی شکوه بد کردار در [۱] خواهد شد و چون از مبداء حال دست تشبث و اعتصام باذیال شفقت و امتثال عاطفت آن حضرت زده ، توقع که من کل الوجوه ظاهراً و باطناً همم علیه دریغ نفرمایند تا بتوفیق ربانی و تأیید سبحانی وعنایت آن حضرت ابوت مکانی ، مزارع روی زمین از بذر ضلالت آن جماعت پاك گردد و بوستان شریعت غرای نبوی و گلستان ملت زهرای مصطفوی از آب عدالت سیراب وسرسبز گردد و سریر خلافت بایندریه در قبضهٔ تصرف درآید .

زیاده اطناب نرفت . ظل ظلیل سلطنت و خلافت و اقبال بر مفارق اسلام و اسلامیان مخلد و مبسوط و مستدام باد . بالنبی و آله الامجاد * .

۱ـ ظاهراً زائد است.

* فریدون بیك ، ج اول ص ۳۵۲ـ۳۵۱

جواب

سپاس بی قیاس مر خدای را جل جلاله و عم نواله که بعد از تکمیل وجود انسانی محبت روحانی را ، در عالم جسمانی ، بظهور آورد و گوشه اشینان حضیض خاك را خبیر از سیارگان اوج افلاك گرداند و خواص آن را صاحب علم «و علم آدم»[1] امور و بعلم جزوی بکلیات امور صاحب وقوف ساخته. بافرمان«ثم جعلنا کم خلائف»[2] سرافرازی بخشید و در کنه ذات احدیتش تعالی شانه و کمل برهانه ، عقول عشرهٔ خرده بین را عاجز و سرگردان ساخت .

سبحان من تحیّر فی ذاته سواه   فهم خرد بکنه کمالش نبرده راه

و صلوات نامیات و تحیات زاکیات نثار مرقد آن خواجهٔ کاینات و خلاصهٔ موجودات ، محمد مصطفی علیه التحیّة والثنا ، که با بزرگی ذات کامل الصفاتش در حقیقت معرفةالله باعتذار ما عرفناك حق معرفتك مقر و معترف گشته ، سالکان طریق رشاد را بحسن ادب ارشاد فزود تاهیچ فردی لاف از محرمی مکمن غیب و راز داری سراپردهٔ لاریب ازده ، گدا و شاه باین رسم وراه پوبیده ، نه این را رنجش از گلیم سیاه نه آنرا نازش بتخت و کلاه هریك از راگ درپوید(؟) و[از] غرور دیو پرغرور اندیشد .

بگیتی گدائی و شاهی زتست   همه روزی مرغ و ماهی زتست

کوبان ، بنعم بی‌غایهٔ ربانی و کرم مالانهایهٔ سبحانی شاکر بوده بالجمله از مائدهٔ «ولئن شکرتم لازیدنکم»[3] فائز و بهره‌مند باشند و بعد درین وقت که نسرین

۱ـ سورهٔ البقره ۲۹   ۲ـ سورهٔ یونس ۱۴   ۳ـ سورهٔ ابرهیم ۷

و ریحان جنت سرشت و یاسمین بستان هشت بهشت و سنبل مشك پیوند و بنفشهٔ کوه الوند ، اعنی کتاب مستطاب عنبر بار وخطاب خورشید اقاب عبهر نثار که از جانب اعلی جناب سلطنت مآب فلك بارگاه رفعت دستگاه ، سعادت آیات معدلت عنایات ، جمشید شوکت فریدون رایت ، اسکندر مکنت دارا درایت ، ظل رحمان ، لطف یزدان .

شهنشاه ایران خدیو عجم — خداوند ملك وسپاه وعلم
سرافراز آفاق الوند شاه — ولایت ستان وممالك پناه
جهانگیرسلطان باعدل وداد — تهمتن شکوه وغضنفر نهاد
فروزندهٔ گوهر داوری — فرازندهٔ تخت باینندری
برآرندهٔ تیغ خونین بچنك[1] — شکافندهٔ قلب دشمن بجنك

لازال شمس اقباله منصرفة الزوال وما برح بدر اجلاله طالعا عن مطلع الکمال در خجسته ترین اوقات وبهترین ساعات رسید و مجلس انس وجان را معطر بنسیم وفا و معنبر از شمیم صفا گردانید و از درونش نشیمن جنان تازه و تابان گشته ، از آن جانب نیز باضعاف مضاعفهٔ آن سلامی که شرایط ولاجوئی درو مندرج باشد و تحیاتی که روابط اتحاد بآن مشید و مرتبط گردد ، بانواع محبت و اصناف مودت ، ابلاغ و ارسال داشته ، همواره خواهان ملاقات فائض البرکات شناخته ، نیل آن مرام در اشرف ایام و الطف اعوام میسر باد برب العباد و آنچه درباب عدم اتحاد عم بزرگوارعالی شان تاجاًللدولة والسعادة والدین طائی قاسم بك وحضرت مملکت مداری جلال الدین مراد بك ، زادالله قدر هما ، نسبت بخدام سلطنت مقام ، رفع الله تعالی مدارج عزّه و قدره و حفظ عن مکاید العدو و غدره ، نوشته بودند ، معلوم

۱ــ تصحیح قیاس ، متن خوهین چنك

گشت و بخاطر رسید که هرچند فروغ وداد ایشان چون سراج و هاج خالی از ظلمت زدائی و نور افزائی نیست ، لکن چراغ پیش آفتاب نمودی ندارد و طائفهٔ باغیهٔ قزلباشیه خذلهم الله اگر چه شعلهای آتشین از کلاه سرخ نکبت اندودبگیتی درانداخته و چون مجوسیان روز بادکان (؟) آتش پارهها را فرافرق سربرداشته و از پیچش فوطهای کبود جهان پردود ساخته و چون میل آتشین از آن سرزمین نمایان شده[1].

دمی کو کشد لشکر آن نامور بتیغی زند گردن تاجور

یقین است که منارهٔ بلند درپیش کوه الوند پست نماید و چون کار ازمواعظ گذشته و موقوف بتوفیق الهی مانده ، مأمول است که علی‌الدوام باغیرت تام کوشیده و قوت بازو را روی اقدام بحرکت درآورده با جمیع فرق ناجیه اتفاق فرموده و تبرّا از خویشتن داری کنان ، متوکلا علی‌الله الملك‌المنان ، عزم جزم برقلع وقمع آن طایفهٔ باغیه و دفع و رفع گروه مکروه ضاله گماشته . پیش از آن که شرار فتنه بالا گیرد بالطفا درکوشند و باشد که بتوفیق‌الله بخاك سیاه پایمال ساخته ، نام و نشان آن ملاعین را از صفحهٔ جهان بزدایند و عالمیان را ، باخبار مسّرت آثار فتح و فیروزی ، شاد و خرم گردانند و همت بی‌همتای همایون ما را مبذول و مصروف شمرده خلاف آن تصور ننمایند و جمهور و سادات و علما و مشایخ و صلحا و کافهٔ رعایا و برایای ممالك محروسه را بوظائف دعاگوئی دولت جانبین مشغول دانسته طریقهٔ یك جهتی و اخلاص را مسلوك و سبیل مراسلات و مکاتبات را مکشوف

۱ــ طبق نوشتهٔ اسکندربیك منشی در عالم آرا ، سلطان حیدر ، درعالم خواب ، مأمور شده بود که «تاج دوازده ترك که علامت اثنی عشریت است ازسقرلاط قرمز ترتیب داده تارك اتباع خود را بآن افسر بیاراید . سلطان . . . طاقیهٔ ترکمانی را که متعارف آن زمان بود بتاج وهاج دوازده‌ترك حیدری تبدیل نمود بدین جهت آن‌طبقه جلی‌الشأن بقزلباش اشتهار یافتند .»

دارند و از اعلام سوانح حالات عطالت اغفال جایز نشمرند که ازین جانب حسب ـ الاشاره بوجهی که لازم آید، تقصیری نخواهد بود.[۱] ان شاءالله تعالی . باقی ایام سعادت و دولت بروفق مرام احبای عزت و رفعت، فزون و مستدام باد، برب العباد*

۱- متن : نمود
*منشئات فریدون بیك، جلداول، ص۳۵۳_۳۵۲

نامهٔ سلطان بایزید خان به امیر کرد حاجی رستم

امیر معظم و کبیر مفخم ، ذی‌القدر الاتم والمجدالاشم ، ملکی‌الصفات فلکی الذات ، حارس محاسن الشیم، صاحب الطبل و العلم ، المختص بعنایة باری النسم ، حاجی رستم بیك مکرم ، دامت معالیه ، سلام عاطفت پیام که از عنایت شاهی فائض گردد مطالعه فرمایند و بدانند که مدت مدید که خصومت جماعت قزلباش باارباب دولت پایندر به بچه انجامید ، علی‌ماهوالواقع، معلوم نواب کامیاب ذوی‌الاقتدار و معروض عتبهٔ علیهٔ فلك مقدار وحضرت بزرگوارما نشد . حالیا برای‌استعلام‌احوال، دارندهٔ کتاب‌مستطاب قدوةالاقران کیوان چاوش بدان طرف فرستادهشد و اولکای جای شما متصل آن نواحی‌است و حقیقت‌حال تمام‌معلوم شماست . چون دارندهٔ مکتوب شریف بشرف ملاقات‌مشرف گردد ، از اخبار صادقه و وقایع آن جانب هرچه پیش‌شما تحقیق‌پذیرفته‌است بمشارالیه انهاء نواب کامیاب دارید و این‌معنی را سبب عنایت شاهانهٔ ما دانیدو هرچه معلوم نموده باشند ، اصلا کم نکرده، شیمهٔ صداقت را بظهور آورید ، تحریراً فی‌اول الربیعین سنهٔ ثمان وتسعمایه *

---

* منشآت فریدون بیك، جلد اول ص ۳۵۳

جواب

بررای عالم آرای گماشتگان درگاه گیتی پناه اعلی‌الله شأن صاحبه ، معروض می گردد که فرمان قضا جریان ، نفذه‌الله الملك المنان ، باعمدة الاماثل والاقران ، کیوان چاوش زید قدره[1] چون طائر اوج دولت و حمامهٔ برج سعادت شرف نزول یافت و از ورود مسعودش قدر و منزلت فزوده برسم شکر گزاری گفت .

آفتاب از خاك بردارد بلطف ار ذره را هیچ نقصانی نباشد جز کمال از آفتاب

والحمدلله الذی هدانا لهذا ، و آنچه از استفسار احوال قزلباش مذهب خراش لعنهم‌الله و دمرهم تنبیه فرموده بودند ، قصهٔ آن طائفهٔ باغیه حالا برین منوال است که بالوند خان گزاند رسانیده و از آنجا بعراق عجم رفته مراد خان را منهزم و منکسر ساخته و در عراق عرب کار بابر کیان[1] را پرداخته و با چرا کسهٔ مصر مصالحه و اتحاد نموده ، حالا عزیمت دیار بکر ومرعش[2] داشته ،احوال ایران از بیداد ایشان پریشان و اکثر بلاد و نواحی از ظلم و حیفشان ویران گشته امید از فضل یزدانست که قلع وقمع گروه باغیان ، بگرز وسنان غازیان و تیغ خون‌فشان مجاهدین خداوندگار اسلامیان وشهنشاه زمان میّسر ومقدر گردد، ان شاءالله‌تعالی باقی فرمان برامر عالی مفوض است *

۱ــ غرض ازین کلمه معلوم نشد و ظاهرا پرناکیان است. منازع شاه اسماعیل درین‌منطقه قاسم‌بیك پرناك وپس‌ازو باریك بیك پرناك بود . رجوع شود به‌عالم آرای عباسی جلداول ص۳۳-۳۱ چاپ جدید تهران واحسن‌التواریخ روملو ج۱۲ص ۹۶-۹۲

۲ــ مرعش همان است که رومیها مراسیون Marasion می‌خواندند وآن شهریست از بلاد مهم ارمنیه صغری در شمال‌شام وجنوب شرقی شبه‌جزیره اناطولی‌بر کنار رود جیحان. (رك کتاب. اراضی خلافت‌شرقیه ص۱۳۸ ونقشهٔ‌منضم بدان.) مقصودشاه اسماعیل در این سفر جنگ باعلاءالدوله ذوالقدر پدرزن وحامی سلطان‌مراد آق‌قویونلو بود .

* منشآت فریدون بیك ، جلد اول‌ص۳۵٤-۳۵۳

مصالحه نامهٔ سلطان ابوسعید میرزا با سلطان ابراهیم میرزا

پس ازمرگ بابر در ۸۶۱ شاهزادگان تیموری سخت بجان یکدیگر افتادند. ازآن میان یکی ابراهیم میرزا پسرعلاءالدوله (بن بایسنغربن شاهرخ) بود که از زندان بابر گریخت و ادعای سلطنت نمود ودیگری محمود میرزاپسر بابر بود. این دوشاهزاده بایکدیگر برسر ایالت گرگان درجنگ وجدال بودندکه جهان شاه ترکمان از اغتشاش اوضاع استفاده نمود و بگرگان هجوم برد. شاهزادگان پرخاشجوی بی کفایت گرگانرا بدشمن بازگذاشتند و ابراهیم میرزا به هرات رفت وچون جهانشاه متوجه هرات گردید ، ابراهیم میرزا دست توسل بدامان ابوسعید میرزاکه در آن هنگام بر ماوراءالنهر مستولی شده بود زد و فی‌مابین پیمان نامه ای نوشته شد که اینک بدرج آن مبادرت می‌شود :

الله علیم بذات الصدور [1]

سلطان ابوسعیدگورگان [سوزمیز]

فرزند اعز امجد جوان بخت کامکار ، منظور نظر حضرت آفریدگار ، نور حدقةالامارة ، قرة عیون السلطنة ، المختص بعنایةالملك الکریم، معزالسلطنةوالدین سلطان‌ابراهیم بهادرطول‌الله تعالی‌فی‌دوام سعادته وعمره بوفور اخوت و وداد وشمول محبت و اتحاد مخصوص دانسته بداندکه عقود عهود ارباب عزیمت و ثبات را مرور شهور و اعوام انحلال نتواند داد و ارکان ایمان اصحاب وقار و وفا را دست ایام واهی نیارد ساخت . از آن ساعت شامل الفیوضات که منشور « ولله ملك السموات والارض» [2] بشرف توقیع « والله علی کل شیء قدیر » [3] مهر اختتام یافته و از آن

۱ـ سوره آل عمران ۱۱۹ ۲ـ سورةالفتح ۱۴ ۳ـ سورةالمائده ۴۴

زمان فایض الاحسان که حکم قدر «وما النصرالامن عندالله»[1] بعنوان «ان تستفتحوا قدجاءکم الفتح»[2] ممنون شده و درج جواهر «لامبدل لکلمات‌الله»[3] بسمت نقش نگین «ولقد جاءک من نبأالمرسلین»[4] مختوم شده هیچ آفریده را مجال تمنی مشاهدهٔ جمال‌محبوبان‌تتق‌غیب که در ستر عزت محتجبند بی‌جوازحجاب وفامیسر نیست و هیچکس را آرزوی [لقای] کمال مختفیان زاویهٔ امن که در صدر حرمت ممکنند بی‌رخصت بواب قدر مقرر نه. اکنون چون رشحات سحاب معدلت ما را سبب سرسبزی عالـم وجود ساخته‌و قطرات غمام مـرحمت ما موجب نشو ونمای خرمی جهان ظهور گشته، بحکم بالعدل یـدوم‌الملك استحکام قواعد بنیان سپهر ارتفاع از خلل مصون و محروس می داریم.

ز سنگ حادثه برج سپهر را چه خلل

ز بـاد نائبه شمع ستاره را چه زیان

و وثوق کلی بمضمون بالشکر تدوم النعم حاصل است که یوماً فیوماً ببرکات آن موهبت و میامن آن عطیت شموع دولت و بختیاری وشموس عظمت‌و کامکاری تابنده‌تر و پاینده‌تر گردد. چه استعداد عروج برمعارج جهانداری و صعود بر ـ مراتب فرمانگذاری آن دولتمندی را حاصل‌است که بزیورصدق وصفا متحلی‌باشد واز شائبهٔ کذب و ریا متخلی و عالمیان که جواهر دریای فطرت و ظواهر گلشن قدرتند بمقتضای السلطان ظل‌الله [در سایهٔ مرحمت عمیم] ازآفتاب شدائد درسایهٔ مکرمت کریم او از صرصر حوادث پناه و گریزگاه توانند یافت و درین وقت که از جانب آن برادر امجد ارشد در ترفیع قصر یك جهتی خبرصدق «واذیرفع‌ابرهیم القواعد من البیت» از السنهٔ اصحاب‌اخبار معتبرالاخبار که در مرآت ضمیر ایشان جز نقش صدق و صورت حق مرتسم نمی‌تواند شد بمسامع علیهٔ ما رسید و بشهادت

۱ـ سورة آل عمران ۱۲۶ ۲ـ سورةالانفال ۱۹ ۳ـ سورةالانعام ۳۵ ٤ـ ایضاً ۳۵

« ان ابرهیم کان امة قانتالله حنیفا »[1] درجهٔ قبول یافت و سوابق اعمال و لواحق افعال قراین و دلایل این مقال شد و یقین تلقین الهام بتوفیق حضرت ملك علام بحصول مضمون « ولقد آتینا ابرهیم رشده من قبل »[2] بحال کمال اتصال یافت و سؤال « و زکریا اذنادی ربه رب لاتذرنی فردا»[3] بجواب « فاستجبناله و وهبناله یحیی »[4] مشرف شد و از مرتبهٔ قرابت ملحوظ است و از منزلهٔ اخوت بفرزندی و بنوت ترقی یافت، وعدهٔ « سنشّد عضدك باخیك»[5] بوفا پیوست و خاطر فیاض‌انجاح ملتمسات و اتمام مأمولات اورا بقبول استقبال فرموده و زبان سلطنت در طلب اقبال آن عزیز فرزند بر سبیل استبشار برمنبر اختصاص خطبهٔ عینی تقربکم برخواند و چون باب صداقت که تا غایت بحکم الامور مرهونة باوقاتها مسدود بود بمفاتیح صدق ارادت و حسن عقیدت آن دولتیار مفتوح شد خطور امتناع وتقاعد وانصراف در مذهب خرد و شرع دولت محظور دانست و بحمدالله تعالی که آن فرزند سعادتمند با وجود عقیدت عنفوان شباب، بامثال این توفیقات و انواع این تأییدات بین الاخوان مخصوص شد . مأمول از کرم کریم واجب‌التفخیم آنکه عاطفت الهی اشتمال نوائر او را بخطاب « یا نار کونی برداً و سلاما علی ابرهیم»[6] درپناه‌عصمت خود محفوظ دارادبمنه .

الیوم در نمت همت و ربقهٔ دولت خود تأکید قواعد وتشیید مراسم مساعدت و موافقت‌و مراقبت او واجب و لازم دانسته جهت دفع تردد فرقهٔ جحود و زمرهٔ حسود و رفع وساوس اشرار و تسلیهٔ خواطر اخیار، بحضور مشایخ عظام و موالی کرام، نقش التزام قبول امر « و اوفوا بعهدالله اذا عاهدتم»[7] بقلم ثبات ودوام بی‌تزلزل و انهدام برلوح ضمیر منیرثبت فرموده بانواع ایمان و مواثیق مؤکد داریم بدین

۱ـ سورة‌النحل۱۲۲ ۲ـ سورة‌الانبیاء ۵۳ ۳ـ سورة‌الانبیا۹۰ ٤ـ سورة‌الانبیاء ۹۱
۵ـ سورة‌القصص ۳۵ ٦ـ سورة‌الانبیاء ٦۹ ۷ـ سورة‌النحل۹۳

سیاق که عهد کردیم با خدا و انبیا ومصطفی واولیاء، بالله [العلی]العظیم وتاللهالغالب القدیم و والله الولی الکریم که مدة العمربا آن برادر عزیز اعنی معزالدولة والدین سلطان ابراهیم بهادر طول الله عمره در مقام محبت باشم و با او غدر نکنم و در حق او بدی نیاندیشم و در اعدام و فناء او نکوشم و در ازدیاد جاه و جلال و عز واقبال او مساعی جمیله بتقدیم رسانم و اگر کسی در حق او مکری اندیشد و بر آن وقوف یابم‌مادام که آن برادر اعزچون مرکزمداردولت پای ازدایره مطاوعت وجادهٔ مستقیمهٔ اطاعت و متابعت ما تجاوز ننماید، در آن ثبات ورزیده عدول نجوید و او چون با وجود بدایت حال و حداثت سن مستمر و مستقرباشد، حضرت ما که‌اطلاع و وقوف بر محمدت وفاق و وخامت خاتمت خلاف و نفاق یافته‌ایم بچه تأویل از شارع مخالصت و مصالحت بجانب مضایقه و مناقشه شود؟

هذا ما عهدنا الیك و العهدة فی‌الدارین علیك . تحریراً فی ثامن عشر جمادی‌الاولی سنة اثنی و ستین و ثمانمائه *

* احسن‌التواریخ روملوجلد یازدهم نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس. این نامه بعد ازفراهم‌آمدن مجموعه اسناد ومکاتبات سیاسی بنظرم رسید و دریغم آمد که از آن بگذرم و بدینجهت دراینجا بدرج آن مبادرت نمودم.

اوزون حسن بسلطان محمد نویسد

در هزیمت جهانشاه

پس از آنکه جهانگیر پسر علی بیك از اوزون حسن برادر خود شکست یافت به جهانشاه ترکمان پناه برد و او سپاه معظمی بسرکردگی رستم‌بن ترخان به دیاربکر فرستاده اوزون حسن‌چنانکه عادت او بود نخست با عملیات ایذائی سپاه مزبور را خسته نمود وسپس حملهٔ قطعی خود را بر آن سپاه شروع کرد و سپاهی چنان باشکوه را سخت درهم شکست وکلیهٔ سران آن را دستگیر کرد و ونامه‌ای که اینك نقل میشود داستان این فتح است

سرادق دولت و اقبال و بارگاه عظمت وجلال پادشاه فرمان ده زمین و زمان، سایهٔ رأفت و مرحمت یزدان، عز اسمه، سلطان معظم و خاقان اعظم، مولی‌الملوك فی‌العالم، مالك رقاب الامم، ملاذ اصحاب السیف والقلم، باسط الامن والامان، ناشرالعدل والاحسان، محرز ممالك‌الدنیا، مظهر کلمات العلیاء، المؤید من‌السماء المظفر علی‌الاعداء، جمشیدالزمان . . . سلیمان مکان، معزالدنیا والدولة و الدین، غیاث الاسلام والمسلمین، پادشاه غازی خلدالله تعالی ملکه و سلطانه و اوضع علی العالمین بره و احسانه رواحل دعوات اخلاص شعار و قوافل عبودیات اشتیاق آثار از سرهٔ صدق و استکانت و دولتخواهی ابلاغ و ارسال گردانید. امید است که بمحل قبول افتد تقبیل انامل خداوندگاری که اهم مقاصد و اعظم مرادات است بخیرو خرمی مقدر ومحصل باد .

بعد از وظایف دعاگوئی و مراسم ثناگستری اعلام رای ارکان دولت اعزالله انصارهم می دارد ومی‌نماید که درین وقت اعادی مخذوله لشکریان قرهقوینلو مثل ولد ترخان و شکر علی و سولان بیك و گشایش بیك و صوربك و غیر هم مصحوب جهانگیرمیرزا، مقدارسی‌هزارمرد مسلح آمده بودند بعنایةالله وبیمن همت‌دوستان صادق الوداد وبیمن دولت پادشاه کشورگشای خاقانی پادشاهی خلدالله‌تعالی ملکه

و سلطانه این بنده نیز مجموع لشکریان خود مثل الوس واحشام و امراء دیاربکر را مجتمع گردانیده برسر ایشان هجوم کرده منهزم گردانیده مقدار سی‌هزار مردان جنگی هدف تیر و طعمهٔ شمشیر گشتند و ده هزار انجبی (؟) کامل وسه‌هزار خیمه بتخت تصرف درآمد . رستم ترخان و شکرعلی و سولان بیك ولدشاه منصور و محمد بك وصور [بك] و غیرهم گرفتار و مقید گردانیده آخر ولد ترخان رابقتل آورده و باقی امرا مقیداند .

چون آن درگاه عالم پناه ، از قدیم‌العهد، اباً عن‌جد، دوست [و] خداوندگار این بندگان صادق الوداد اند پس هرآینه واجب و لازم نموده خودرا فرا یادخاطر اشرف همایون گردانیدن تا از جملهٔ فراموشان و منسیان نفرمایند و دیگر دست از مجموع دامنها کشیده و دردامن آن حضرت نهاده امید است که چون آن قلاع وبلاد وغلمان را عنایت وغمخواری میفرمایند این‌بندگان‌و این‌قلاع وبلاد وغلمان نیز چنان غمخواری فرمایند که از دیار اعتقاد مصادقت گردد .[۱]

متوقع آنکه اخبارات سلامتی ذات شریف همایون و اخبارات سکون و حرکت بفرمان ظفر شکار فتح آثار اعلام فرمایند که افتخار مباهات فی مابین عالم و عالمیان افزاید . چون‌آن جناب‌اعقل واکمل عالمیانند زیادت مبالغهٔ‌تصدیع ندارد که ظل عاطفت پادشاهی علی رؤس بندگان محدود و لایح باد بمحمد وآله الامجادالطیبین‌الطاهرین وسلم تسلیماً کثیرا .*

مملوك مشتاق بجان حسن[۲] . پایان

۱- ظاهراً جمله مغشوش‌است. ۲ـ امضاء نامه بهمان صورتی که درمتن‌آمده نقل شده است .

* از مجموعه شمارهٔ ۳۳۶۹ درکتابخانه اسعد افندی . این نامه را برحسب تصادف و درمیان اوراق‌عکسی کتاب تاریخ دیاربکریه قاضی‌ابوبکرطهرانی‌یافتم. اوراق‌عکسی کتاب مذکور را دوست معزز آقای دکترعباس زریاب خوئی در اختیارمن گذارده‌اند واینجا فرصت را برای تشکر ازایشان مغتنم می‌شمارم

فهرستها

فهرست اماکن

آ

الف

ب

پ

ت

ج

فهرست نام اشخاص و طوائف

آ

الف

پ

ت

ج

غ

ف

ق

فهرست کتب و مقالات